



## سُورَةُ النَّملِ

بدان که این سورت مکی است در قول قناده و مجاهد، و در اوناسخ و منسوخ نیست.

و نود و سه آیت است در عدد کوفیان، و چهار در عدد بصریان، و پنج در مدنیان. و هزار و صد و چهل و نه کلمت است، و چهار هزار و هفتصد<sup>۱</sup> و نود و نه حرف است.

و روایت است از زِرِّ حَبِیش از اَبی کعب که، رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت طس سلیمان بخواند، خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد به عدد هر کس که به سلیمان<sup>۲</sup> ایمان داشت<sup>۳</sup> و به هود و شعیب و صالح و ابراهیم<sup>۴</sup> و به عدد آنان که به ایشان کافر شدند و روز قیامت از گور برخیزد می گوید: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ<sup>۵</sup> [۶].

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای مهربان بخشاینده

آیه ۱ طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ<sup>۸</sup>؛ این آیات قرآن و کتابی است

۱. آب، لب، آرز، آل، مش: هفصد.
۲. مش + پیغامبر.
۳. آج، لب، آل: داده است.
۴. آج، لب، آل: ابراهیم (؟)
۵. مش: برخیزند می گویند.
۶. آب، آرز، مش + محمد رسول الله؛ آج، لب، آل + و محمد رسول الله و علی ولی الله.
۷. اساس: از آغاز تا بدین جا افتادگی دارد، از آج افزوده شد.
۸. اساس باخطی متفاوت از متن افزوده: سوگند بدین حروف معجم و یعنی به یاری خدای.

هویدا کننده<sup>۱</sup>.

- آیه ۲ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛ راه نمودن است<sup>۲</sup> و مُرْدگان مؤمنان را.
- آیه ۳ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ؛ آنان که به پای دارند نماز را و بدهند زکات را و ایشان بدان جهان بی گمانان باشند<sup>۳</sup>.
- آیه ۴ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ؛ بدرستی که آنان که نه آوردند<sup>۴</sup> ایمان بدان جهان، بیاراستیم ایشان را کردارهای ایشان، پس ایشان در گمراهی و سرگشتگی می گردند<sup>۵</sup>.
- آیه ۵ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسْرُونَ؛ ایشان اند آنان که ایشان راست بدی عذاب و ایشان اندر آن جهان باشند زیانکاران<sup>۶</sup>.
- آیه ۶ وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ [۱۶۱-ب] عَلِيمٍ؛ و بدرستی که به تو یا محمد فرو می آرند قرآن<sup>۷</sup> از نزدیک خدای مجسم کار با حکمت دانا.
- آیه ۷ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ تَنْبَهِكُمْ بِشَهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ؛ چون گفت موسی - علیه السلام - اهل خود را بدرستی که من دیدم آتشی، زود بود که آرم<sup>۸</sup> شما را از آن خبیری یا آرم<sup>۹</sup> شما را پاره ای آتش فرا گرفته تا مگر شما گرم شوید.
- آیه ۸ فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ پس چون آمد موسی به آن روشنایی<sup>۱۰</sup> آواز دادند که برکت باد بر آن که اندر چنین آتش است، و آن که گرداگرد آن است و پاک<sup>۱۱</sup> خدای پروردگار جهانیان.
- آیه ۹ يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ ای موسی بدرستی که منم خدای

۱. همه نسخه بدلها: کتابی روشن.

۲. آط، آج، لب، آل: بیانی است؛ آب، مش: راه نمودنی است.

۳. آط، آب، آج، لب، آل: به آخرت یقین دارند؛ مش: به آخرت ایشان یقین دانندگان اند.

۴. آط، آج، لب، آل: ایمان نیارند؛ آب، مش: ایمان ندارند.

۵. آط: ایشان سر در نهاده اند. ۶. آط، آج، لب، آل: زیانکارتر باشند.

۷. آط، آج، لب، آل: تو را تلقین می کنند قرآن؛ آب، مش: بدرستی که پیش تو می آرند قرآن را.

۸. آط، آب، آج، لب، آل، مش: بیارم. ۹. همه نسخه بدلها: ندارد.

۱۰. آط، آج، لب، آل: منزه است؛ آب، مش: پاک و منزه است.

بی همتای با حکمت<sup>۱</sup>.

آیه ۱۰ **وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ**؛ و بیفگن عصای خود را پس چون بدید آن را که می جنبید گویی<sup>۲</sup> که آن ماری بزرگ است<sup>۳</sup>، برگشت موسی پشت دهنده و باز پس ننگریست<sup>۴</sup> ای موسی مترس بدرستی که نترسد<sup>۵</sup> نزدیک من پیغامبران.

آیه ۱۱ **إِلَّا مَن ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا [ر-۱۶۲] بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَّحِيمٌ**؛ مگر آن که ستم کند پس بدل کند<sup>۶</sup> نیکوی پس از بدی، پس بدرستی که من آمرزنده و بخشاینده ام.

آیه ۱۲ **وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِن غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**؛ و در آور<sup>۷</sup> دست خود<sup>۸</sup> در گریبان خود تا بیرون آید سپید نورانی جز بدی<sup>۹</sup> در نه نشانه ها<sup>۱۰</sup> سوی فرعون و قوم او بدرستی که ایشان بودند گروهی از فرمان بیرون شوندگان.

آیه ۱۳ **فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ**؛ پس چون آمد به ایشان نشانه های ما هویدا<sup>۱۱</sup> گفتند این جادوی است هویدا و روشن.

آیه ۱۴ **وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ**؛ و انکار کردند آن را و یقین دانستند آن را به دلها ستمکاری<sup>۱۲</sup> و بزرگواری کردنی<sup>۱۳</sup> پس بنگر که چگونه بود سرانجام تباهاکاران<sup>۱۴</sup>!

۱. همه نسخه بدلهای، بجز آرز: محکم کار.

۲. آط، آب، مش: پنداشتی.

۳. آط: ماری است. آب، مش: ماری خرد است؛ آج، لب، آل: ماری خفیف بود.

۴. آط: و باز پس بایستاد؛ آب: و پس نمی ایستد؛ آج، لب: و باز پس رجوع نکرد.

۵. آج، لب، آل: نمی ترسند.

۶. آط، آب، لب: در آر.

۷. آج، لب، آل: تورا.

۸. آط، آج، لب، آل: معجز؛ آب، مش: آیت.

۹. همه نسخه بدلهای، بجز آرز: مش: بی بدی.

۱۰. همه نسخه بدلهای، بجز آرز: روشن.

۱۱. آط، آج، لب، آل: به تنهای ایشان به ستم؛ آب، مش: نفسهای ایشان از روی ظلم.

۱۲. آط، آج، لب، آل: به تنهای ایشان به ستم؛ آب، مش: نفسهای ایشان از روی ظلم.

۱۳. آط، آج، لب، آل: به تنهای ایشان به ستم؛ آب، مش: نفسهای ایشان از روی ظلم.

۱۴. آط، آج، لب، آل: به تنهای ایشان به ستم؛ آب، مش: نفسهای ایشان از روی ظلم.

طَسَّ، پیش<sup>۱</sup> از این بیان کردیم اختلاف اقوال مفسران در مثل این حروف. عبدالله عباس گفت: طَسَّ نامی است از نامهای خدای تعالی، به این نام قسم کرد که این آیات که در این قرآن هست آیات کتابی است روشن. و گفته ایم که: «آبان» هم لازم است و هم متعدی، پس «مبین» هم ظاهر باشد و هم بیان کننده.

و گفته اند<sup>۲</sup>: «طا» از لطف است و «سین» از سمیع. و اهل اشارت گفتند: این کلمه اشارت است اِلَى طَهَارَةِ سِرِّ الْمُحِبِّ.

هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛ دو معنی را محتمل است: یکی بیان، و دیگر لطف و بشارت و مرزده<sup>۳</sup> مؤمنان. و محلّ او نصب است بر حال، و شاید که رفع باشد بر خبر مبتدای محذوف.

آنکه وصف کرد این<sup>۴</sup> مؤمنان را گفت: آنان که نماز به پای دارند، و زکات مال بدهند، و به آخرت ایمان دارند و موقن<sup>۵</sup> باشند، و علم یقین بود ایشان را.

آنکه گفت: آنان که [به قیامت ایمان ندارند، ما]<sup>۶</sup> مزین بکردیم ایشان را اعمال ایشان در این [۱۶۲-پ] دو قول گفتند: یکی آن که اعمالی که ایشان را فرموده اند از ایمان و عمل صالح برای ایشان مزین بکردیم. از امر و نهی و ترغیب و ترهیب و وعد و وعید، و این اعمال<sup>۷</sup> برای آن به ایشان حواله کرد که ایشان را فرموده اند و کار ایشان است اگرچه کار نبسته اند، ایشان متحیرانند و عَجِبَ به آن که نکرده اند و از آن برفته اند، و این قول حسن است و جُبَّائِي.

وجه دیگر آن است که: ما ایشان را مزین بکردیم از اعمال قبیح که ایشان می کردند به خلق شهوت آن در ایشان بر سبیل امتحان و تشدید تکلیف، و لکن ایشان غافل و متحیرانند از آن که این معنی اندیشه کنند و دریابند<sup>۸</sup>. وَالْعَمَهُ؛ التَّحِيرُ.

آنکه گفت: جزای ایشان آن است که ایشان را عذاب بد باشد از عقاب دوزخ،

۱. همه نسخه بدلها: پیشتر.

۲. آج، لب، آل: گفتند.

۳. آل: مجده.

۴. همه نسخه بدلها: آن.

۵. آب: مؤمن.

۶. اساس: ندارد، از آطاء افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلها + را.

۸. همه نسخه بدلها: فرمایند.

و آلام متواتر لا اِلٰی انقطاع<sup>۱</sup>، و ایشان در قیامت زیانکارتر باشند، و اولیتر<sup>۲</sup> آن بود که این افعال بر فاعل<sup>۳</sup> حمل کنند، آی الخاسرون، کما قال: وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ<sup>۴</sup>، آی هٰٓئِن، و اِنِّیْ لَأَوْجِلُّ اٰی وَجِلُّ.

آنکه با رسول - علیه السلام - خطاب کرد، گفت: تو را ای محمد تلقی می [کنند]<sup>۵</sup>

این قرآن یعنی تلقین می کنند، و به تومی آرند فریشتگان. و تلقی، استقبال باشد، ۵  
یُقَالُ: تَلَقَّيْتُهُ بِكَذَا، وَ مِنْهُ نَهَى رَسُوْلُ اللّٰهِ عَنْ «تَلَقِّي الرُّكْبَانِ»<sup>۶</sup>. و «تَلَقِّي» این جا تلقین باشد<sup>۷</sup> و نیز تلقن باشد، یقال: تَلَقَّيْتُهُ بِكَذَا<sup>۸</sup>، و از این جا گویند: هَذَا خَبْرٌ مُتَلَقًی بِالْقَبُولِ كَأَنَّ الْقَبُوْلَ اسْتَقْبَلَ بِهِ وَ لَقَّيْتُهُ فَتَلَقَّيْتُ، وَ تَلَقَّنَ، إِذَا تَقَبَّلَ [و]<sup>۹</sup> أَخَذَ، از نزدیک خدای دانا حکیم، آنگاه تلخیص معنی بر هر دو وجه آن بود که: این قرآن پیش تو می<sup>۱۰</sup> آرند یا تو را<sup>۱۱</sup> تلقین می کنند.

إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِأَهْلِيهِ؛ چون گفت موسی، یعنی یاد کن ای محمد چون گفت موسی اهلش را و آنان را که با او بودند، چون از نزدیک شعیب بازگشت و در آن بیابان حاضر<sup>۱۲</sup> آمد و اهل او حامله بود، و شبی تاریک بود، وزن را درد زادن گرفت، ابری سیاه بر آمد و رعد غریدن گرفت، و گوسفندان<sup>۱۳</sup> بر میدند و باران می بارید.

۱۵ موسی - علیه السلام - سنگ و آهن برداشت تا<sup>۱۴</sup> آتش زند. چندان که جهد<sup>۱۵</sup> کرد هیچ آتش فرو نیامد، آتش زنه از دست بینداخت. از سنگ و آهن آواز آمد که آتش در ما نه از بازداشتگان<sup>۱۶</sup> است، ما جز به فرمان بند از آتش بر نداریم. او فرو ماند.

۱. چاپ شعرانی: متواتره لا الی الانقطاع.

۲. همۀ نسخه بدلها: اولی.

۳. اساس: فعل؛ به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد.

۴. سورة روم (۳۰) آیه ۲۷.

۵. آب: الركبات.

۶. همۀ نسخه بدلها + وَلَقَّيْتُهُ فَتَلَقَّيْتُ.

۷. همۀ نسخه بدلها: تا بر تو.

۸. همۀ نسخه بدلها: ندارد.

۹. آج، لب، آل: گوسفندان.

۱۰. همۀ نسخه بدلها، بجز مش: آهن داشت تا؛ مش: و آهنی که داشت بیرون کرد که.

۱۱. آج، لب، آل: چهار.

۱۲. همۀ نسخه بدلها، بجز آل: بیرون.

۱۳. آب، آن مش: باز گذاشتگان.

ساعتی نگاه می‌کرد از دور آتشی دید از جانب کوه طور، و هو قوله: **أَنْسَ مِنْ جَانِبِ الظُّلُومِ نَارًا**... درد گریخت آئی اَبَصْرَه. او گفت اهلش را: من بدیدم آتشی از دور **سَاتِبِكُمْ مِنْهَا بِخَيْرٍ**؛ تا من بروم و خبری از آن آتش بیارم، یا پاره‌ای آتش بیارم.

کوفیان خواندند: **بِشَهَابِ قَبَسٍ** به تنوین بر بدل، و یعقوب همچنین خواند. و باقی قراء به اضافت خواندند [ند] ۲: «بِشَهَابِ قَبَسٍ»، آئی **بِشُعْلَةِ نَارٍ** و «شهاب» آتشی باشد چون عمودی، و از این جا گویند: «شهاب»، ستاره‌ای را که کشیده شود<sup>۳</sup>. و «قَبَس» پاره‌ای آتش باشد، قال:

**فِي كَفِّهِ صَفْدَةٌ مُنْقَفَةٌ فِيهَا سِنَانٌ كُشَعَلَةُ الْقَبَسِ  
لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ؛ تَاهَمَانَا شَمَا كَرْمٌ شَوِيٌّ بِهٖ اَوْ.**

**فَلَمَّا جَاءَهَا؛** چون موسی - علیه السلام - بنزدیک<sup>۴</sup> آتش رسید، آتشی دید بر سر درختی سبز که آن درخت را و برگ را نمی سوخت، و برگ سبز از او پژمرده نمی شد، عجب داشت؛ آهنگ کرد تا آتش بگیرد. آتش از سر درخت به بن<sup>۵</sup> درخت آمد. چون به زیر درخت آمد، آتش با سر درخت رفت. موسی - علیه السلام - از آن حال درماند<sup>۶</sup>، از میان<sup>۸</sup> آتش ندا آمد که: **أَنْ بُورِكْ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا**، الی قوله: **أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**، برکت<sup>۹</sup> کناد آن را که در آتش است.

عبدالله عباس گفت وحسن وسعید جُبیر: معنی «نار»، نور است، و در لغت اصل هر دو از یک بناست من باب فعل و فعل با تَفَاعُلِ المَعْنَى<sup>۱۰</sup>، و مراد به «مَنْ» خدای است<sup>۱۱</sup> - جَلَّ جَلَالُهُ - نه به معنی مکان و جهت و حَيز، بل به معنی علم و حفظ، و به معنی آن که موسی را<sup>۱۲</sup> آن جای ندا کرد و کلام خود که حکایت او این است که:

۱. سورة قصص (۲۸) آیه ۲۹.

۲. اساس: ندارد، از آطء افزوده شد.

۳. آطء، آب، آن مش: می شود.

۴. آل: برین؛ آج، لب: بر این.

۵. همء نسخه بدلها: فرو ماند.

۶. آطء، آب، آج، آن مش: ببرکت.

۷. همء نسخه بدلها + و معنی «بورک» قدس است و منزه است آن که در این نور است یعنی خدای.

۸. همء نسخه بدلها، بجز مش + از

۹. همء نسخه بدلها: بنزد.

۱۰. آن آل: آمد.

۱۱. همء نسخه بدلها: در میان از میان.

۱۲. همء نسخه بدلها: معنی.

بُورِك مَنْ [فِي] النَّارِ و در آن جا آفرید و موسی از آن جا شنید<sup>۲</sup>. گفت: و این چنان است که در توریبت<sup>۳</sup> هست: «جاءَ اللّهُ مِنْ سَينَا و اَشْرَقَ مِنْ سَاعِینَ<sup>۴</sup> و اَسْتَعْلَى [۱۶۳-ر] مِنْ جِبَالِ فَارَانَ»؛

آنکه گفت: تاویل این حدیث آن است که، مجی<sup>۵</sup> او از سینا بود یعنی به تکلم<sup>۶</sup>

موسی - علیه السلام - و اشراق او از ساعین<sup>۷</sup> بود به بعثت عیسی - علیه السلام - و استعلای او از کوه فاران<sup>۸</sup> بود به بعثت مصطفی - علیه السلام - و فاران<sup>۹</sup> نام مکه است، و ساعین<sup>۱۰</sup> نام آن جای است که بعثت عیسی از او بود.

سعید جبیر گفت: آتش بود علی ظاهر الکلام، و برای آن آتش گفت که آتش

از حجابهای خدای یک حجاب است، بیانش حدیث ابوموسی روایت کرد از رسول

- علیه السلام - که او گفت: حِجَابُهُ النَّارُ لَوْ كَشَفَهَا لَأَخْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ شَيْءٍ ۱۰  
أَذْرَكَ بَصْرَهُ. آنکه ابوموسی این آیت بخواند: بُورِك مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا.

بعضی دیگر گفتند: در کلام محذوفی است، و تقدیر آن که: بُورِك مَنْ فِي النَّارِ

قُدْرَتُهُ<sup>۱۱</sup> و سُلْطَانُهُ و آیات<sup>۱۲</sup>! و این تاویل اگرچه در کلام دلیلی<sup>۱۳</sup> نیست بر این محذوف

چون ادله عقل دلیل کرده است بر آن که او را تعالی جای و مکان<sup>۱۴</sup> نیست، و او

متعالی است، به دلیل عقل این تاویل توان کردن. ۱۵

بعضی دیگر گفتند: بُورِك مَنْ فِي النَّارِ، آئی بُورِك مَنْ فِي طَلَبِ النَّارِ یعنی

موسی - علیه السلام - و مثله قوله<sup>۱۵</sup>: فُلَانٌ وَرَدَ الْمَاءَ، و اگرچه در میان آب نبود، و منه

۱. اساس: ندارد، به قیاس بانسخه آط، ازقرآن مجیدافزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها + کعب.

۳. همه نسخه بدلها + ما.

۴. مش: ساعیر.

۵. همه نسخه بدلها: قاران.

۶. مش: تکلم.

۷. آن مش: ساعیر.

۸. آج، لب، آن: قارون.

۹. همه نسخه بدلها؛ بر خواند؛ اساس + و؛ با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها تشخیص داده شد.

۱۰. همه نسخه بدلها: بقدرته.

۱۱. اساس: تاویله؛ با توجه به فحوی عبارت و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۲. همه نسخه بدلها: دلیل.

۱۳. آط، آب: جایی و مکانی.

۱۴. آط، آن مش: قولهم؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد؛ این تعبیر معمولاً پیش از آیات قرآنی به کار می رود.



قوله: **وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ قَدَيْنَ<sup>۱</sup>** ...، و این تأویلی قریب است یعنی برکت کناد بر موسی. بعضی دیگر گفتند: «مَنْ» صله است در کلام و زیادت، و تقدیر آن که: **بُورِگ<sup>۲</sup>** **فِي النَّارِ وَفِي مَن حَوْلَهَا**، و این قول مجاهد است از عبدالله عباس، و دلیل این تأویل قراءت **أَبِي** است که خواند: **بُورِگَتِ<sup>۳</sup> النَّارُ** **وَمَنْ حَوْلَهَا**. و گفتند: چنان که «ما» زیادت آرند، «مَنْ» این جا زیادت آورد، و این تأویل ضعیف است برای آن که زیادت «ما» معروف است و شایع در کلام عرب، و زیادت «مَنْ» معروف نیست. بعضی دیگر گفتند: «مَنْ» به معنی «ما» است، چنان که گفت: **فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ<sup>۴</sup>** ...، و المعنی **فَمِنْهُمْ مَا يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ**، چه از جمله لایعقل باشد، و این وجهی قریب است.

و قوله: **مَنْ فِي النَّارِ** محلّ ارفع است **بِإِسْنَادِ الْفِعْلِ إِلَيْهِ**، يقال: **بُورِگَ زَيْدٍ** **وَفِيهِ وَكَلَهُ وَعَلَيْهِ**، قال الشاعر:

**فَبُورِگَتِ مَوْلُودًا وَبُورِگَتِ نَاشِئًا<sup>۵</sup>** **وَبُورِگَتِ عِنْدَ الشَّيْبِ إِذْ أَنْتَ أَشِيبُ**

**وَمَنْ حَوْلَهَا**؛ و آنان که پیرامن<sup>۶</sup> آتش بودند. خلاف نیست<sup>۷</sup> میان مفسران که مراد به اینان فریشتگانند که بر آتش موگُل باشند. **وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ و منزّه است خدای که خداوند<sup>۸</sup> جهانیان است.

**يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ؛ يَا مُوسَى «إِنَّهُ»**، این «ها» را ضمیر شأن و کار گویند، یعنی **إِنَّ الشَّانَ أَنَا اللَّهُ**. شأن و کار آن است که من خدای عزیز و عالم و محکم کارم، نحو قولهم: **إِنَّهُ زَيْدٌ مُنْظِلِقٌ**، یعنی **إِنَّ الْأَمْرَ وَالشَّانَ زَيْدٌ مُنْظِلِقٌ**، و این برای تشبیه گویند<sup>۹</sup> و تقریر معنی در نفس مخاطب.

آنگه گفت: **وَأَلْقِ عَصَاكَ**، هم از جمله کلام خدای است که با موسی

۱. سورة قصص (۲۸) آیه ۲۳.

۲. اساس + من؛ که بانوجه به فحوای عبارت و نسخه بدلها زائد به نظر رسید.

۳. لب، آل: بورگ. ۴. سورة نور (۲۴) آیه ۴۵.

۵. اساس: زید فیه و قوله؛ با نوجه به اتفاق نسخه بدلها نصحیح شد.

۶. همه نسخه بدلها: ماشیا. ۷. اط، آج، آل، مش: پرامن.

۸. همه نسخه بدلها + در. ۹. همه نسخه بدلها: خدایی که خدای.

۱۰. آج، لب، آل: کرد.

- علیه السلام - گفت: بیفکن عصات. پس از این در کلام محذوفی هست، و آن این است: فَالْقِيَاهَا فَصَارَتْ حَيَّةً، موسى - علیه السلام - عصا بینداخت ماری گشت. اگر گویند چه<sup>۱</sup> حکمت بود در آن جایگاه<sup>۲</sup> عصای موسی مار کردن<sup>۳</sup>، و این<sup>۴</sup> جا موسی دعوت نمی‌کرد و کس حاضر نبود که آن معجزه<sup>۵</sup> بدیدی؟ گوییم جواب از این آن است که: موسی - علیه السلام - کلامی شنید از جمادی، قطع کرد که آن کلام آدمیان نیست، اما روا داشت که کلام بعضی فریشتگان یا جنیان است، نتوانست دانستن<sup>۶</sup> که آن کلام خدای است<sup>۷</sup> تعالی. این علم معجز با آن مقرون کرد تا معلوم شد که این کلام، کلام آن<sup>۸</sup> است که این<sup>۹</sup> فعل خارق عادت فعل اوست.
- جوابی دیگر این گفتند که: خدای خواست تا موسی - علیه السلام - مستأنس شود به آن تا چون پیش فرعون این معجز نماید او را خیر<sup>۱۰</sup> باشد از آن و خایف نشود از آن. فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَرُ؛ چون موسی - علیه السلام - عصا دید که ماری شده بود، مهین<sup>۱۱</sup> و متحرک و به نشاط می‌تاخت، وَلِيَ مُدْبِرًا؛ پشت پر کرد و بگریخت از آن. اگر گویند در این آیت گفت: كَانَهَا جَانًا، و «جان» ماری باشد<sup>۱۲</sup> کوچک و سبک و باشد [۱۶۳-پ]، و در دیگر آیت گفت: فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ<sup>۱۳</sup>؛ ازدهای شد ظاهر، و این مناقضه بود که عصا در یک حال هم ماری کوچک شود هم ازدهای عظیم، گوییم از این چند جواب است:
- یکی آن که این دو وصف در یک حال نبود، بل در دو حال بود: حَالَةٌ قَلْبِهَا حَيَّةً، و این حالت اول بود. و حالت دیگر که پیش فرعون بود و حالت معارضة سَحْرَهُ در آن حالها ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ؛ و قرآن به آن ناطق است. و ممتنع نبود که عصا در دو حال به صفت مار و ازدها گردد.

۲۰

- |                                       |  |
|---------------------------------------|--|
| ۱. اساس: چی / چه.                     | ۲. همه نسخه بدلها: در آن که.                       |
| ۳. آج، لب: در آن که موسی عصا مار کرد. | ۴. همه نسخه بدلها: آن.                             |
| ۵. همه نسخه بدلها: معجزه.             | ۶. همه نسخه بدلها: دانست.                          |
| ۷. همه نسخه بدلها + خدای.             | ۸. همه نسخه بدلها: ندارد.                          |
| ۹. همه نسخه بدلها: نماید با خیر.      | ۱۰. همه نسخه بدلها: مهتر.                          |
| ۱۱. همه نسخه بدلها: ندارد.            | ۱۲. سورة اعراف (۷) آیه ۱۰۷؛ سورة شعرا (۲۶) آیه ۳۲. |

و جواب دیگر از آن<sup>۱</sup> آن است که: اول که پینداخت ماری بود خُرد<sup>۲</sup> و سَبُکرو<sup>۳</sup>،  
آنکه بتدریج بزرگ می شد تا که ازدهای<sup>۴</sup> شد.

و جواب سیم آن است که: ممتنع نبود که در خُفّت و سرعت سیر با مار ماند، و  
در عظم خلق و هول منظر با ازدها ماند جامع بود این دو وصف<sup>۵</sup> را، چنان که حقّ  
تعالی گفت: قَوَارِيرُهُنَّ فِضَّةٌ<sup>۶</sup>؛ آبگینه ای از سیم<sup>۷</sup>، و آبگینه از سیم نباشد، یعنی  
فی صَفَاءٍ<sup>۸</sup> القواریر و رَقَبَتِهَا<sup>۹</sup>، و فی بِيَانِ الْفِضَّةِ وَقَوَاتِهَا. و لِي مُدْبِرًا، نصب آن بر  
حال است. و لَمْ يُعَقِّبْ، اَيّ و لَمْ يَرْجِعْ عَلَيَّ عَقِيْبِهِ؛ و باز پس نیامد.

فتاده گفت: و لَمْ يَلْتَقِيتْ؛ باز پس<sup>۱۱</sup> ننگریست. خدای تعالی گفت: لَا تَخَفْ؛  
مترس که پیغامبران بنزدیک من نترسند، و ترس موسی - علیه السلام - نه از شگ بود،  
از طباع<sup>۱۲</sup> بشریت بود، و هول منظر آن کار و غرابت آن<sup>۱۳</sup>.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ؛ آلا آن که ظلم کرده بود. علما در این استثنا خلاف کردند. حسن و ابن  
جُریج گفتند: استثنای متصل است، و مراد به این ظالم موسی است - علیه السلام - و  
ظلم او قتل قبلی بود و آن که او معترف شد به آن که: رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي<sup>۱۴</sup> و  
این ظلم را تفسیر کرده ایم. و در جای خود مستقصی<sup>۱۵</sup> تر گفته شود. ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا  
بَعْدَ سُوءٍ؛ پس نیکویی بدل کند به بدی<sup>۱۶</sup>، یعنی توبه کند چنان که موسی  
- علیه السلام - کرد از قتل قبلی، و این وجهی است که جز متأوّل نتوان گفتن، چه هم  
ظلم و هم توبه را در حقّ پیغامبران - علیهم السلام - تأویل باید، و بر این وجه در کلام  
محدوفی باشد، وَ هُوَ مَنْ ظَلَمَ<sup>۱۷</sup> مِنْهُمْ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ. فَإِنِّي، برای این «فا»

۲. لب، مش: خورد.

۴. آط: ازدها.

۶. همه نسخه بدلها: قواریرًا.

۸. همه نسخه بدلها: عبارت «آبگینه ای از سیم» را ندارد.

۱۰. آط، آج، لب، آل: رقیها؛ چاپ شعرانی: بریقاها.

۱۲. آب، آژ: طبايع.

۱۴. سورة نمل (۲۷) آیه ۴۴.

۱۶. آط، آج، لب: پس بدی.

۱. همه نسخه بدلها: از او.

۳. همه نسخه بدلها: سبک.

۵. همه نسخه بدلها: صفت.

۷. سورة انسان (۷۶) آیه ۱۶.

۹. همه نسخه بدلها: صفة.

۱۱. آط، آب، آج، لب: یا او.

۱۳. همه نسخه بدلها: غوایت او.

۱۵. همه نسخه بدلها: مستقصان.

۱۷. آژ، مش: اظلم.

آورد که می باید تا آن جواب<sup>۱</sup> شرط باشد، و «مَنْ» در این وجه موصوله است نه جزای.

بعضی دیگر گفتند: «إِلَّا» به معنی «واو» عطف است، وَالْمَعْنَى وَمَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي. و «مَنْ» در این وجه جزای باشد، و مثله قول الشاعر:

۵ وَكُلُّ أَحْمَرَ مُفَارِقُهُ أَخْوَةٌ لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الْفَرَقْدَانِ

آی وَالْفَرَقْدَانِ، و این هر دو وجه مُتَعْتَفٍ است. و وجه نیکو در آیت آن است که: «إِلَّا» استثنای منقطع است به معنی لکن، وَالْمَعْنَى [لَكِنْ] مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي. و «مَنْ» در این وجه جزای باشد، و این وجهی است نیکو و کلام [با]۲ او بر ظاهر مانده است، و گفت: و لکن هر آن کس که او ظلم کند، آنگاه بدل کند بدی را به نیکی و گناه را به توبه، مَنْ او را بیامرزم که مَنْ آمرزنده ام و ۱۰ بخشاینده ام<sup>۳</sup>.

وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ، و نیز گفت موسی را که: دست در گریبان کن تا بیرون آید سفید<sup>۴</sup>. مِنْ غَيْرِ سُوءٍ؛ بی بدی و آفتی و برّصی. مراد به این «سوء»، برّص است به اتفاق مفسران، و این معجزه ای دیگر بود موسی را - علیه السلام - که دست در گریبان کردی آنگاه از گریبان بر آوردی چندانی نور از آن بتافتی که آفتاب ۱۵ را غلبه کردی. فِي تِسْعِ آيَاتٍ؛ در نه آیت، و معجزه ای که موسی را به آن فرستادند به فرعون، مِنْهَا: الْعَصَا وَالْيَدُ الْبَيْضَاءُ. و «إِلَى» تعلق دارد به محذوفی، وَالتَّقْدِيرُ: فِي تِسْعِ آيَاتٍ أَنْتَ مُرْسَلٌ بِهِنَّ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ، و مثله قول الشاعر:

رَأَيْتَنِي بِحَبْلِهَا فَصَدَّتْ مَخَالَفَةً وَفِي الْحَبْلِ رَوْعَاءُ الْفُؤَادِ قَرُوقُ

۲۰ أَيْ رَأَيْتَنِي مُقْبِلًا بِحَبْلِهَا.

و اما آن نه آیت: عصا بود، و دست بیضاء، و ملخ، و کراهه<sup>۷</sup>، و بزغ، و خون، و انفلاق دریا، [و کوه]۲، و طوفان، و تفصیل این در سورة الاعراف و بنی اسرائیل رفته

۱. همه نسخه بدلها: حجاب. ۲. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها: بخشاینده. ۴. آج، لب، آل: سفید.

۵. آط، آب: بحیلتها؛ لسان العرب (۳۰۵/۱۰): مُجَلِّهَا. ۶. آط، آب، آن آل، مش: فی الخیل.

۷. همه نسخه بدلها: قتل.

است، به فرعون و قوم<sup>۱</sup> که ایشان قومی اند فاسق و خارج از فرمان من.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ [۱۶۴-ر] آيَاتُنَا مُبْصِرَةً؛ چون آمد به ایشان آیات و معجزات<sup>۲</sup> ما روشن و مُبِين، آنکه روشن را مُبْصِر خوانند<sup>۳</sup> برای آن که به او بینند، و با بیان<sup>۴</sup> روشنائی دیدن باشد، وَ هَذَا مِنْ بَابِ نَهَارَةٍ صَائِمٌ وَلَيْلَةٌ قَائِمٌ، و قوله: فَمَا رَبِّحَتْ تِجَارَتُهُمْ<sup>۵</sup>.

قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ؛ گفتند: این جادوی است آشکارا.

وَجَحَدُوا بِهَا؛ و جحد و انکار کردند قوم فرعون. وَأَسْتَيْقَنَتْهَا، «واو» حال راست، یعنی این جحد درحالی کردند که نفس ایشان به آن آیات عالم و مُتَيَقِّن بود<sup>۶</sup>، قوله: ظَلَمُوا وَعُلُوًّا، نصب او بر مفعول له است من قوله: جَحَدُوا بِهَا. و در کلام تقدیم و تأخیری هست، و التقدير: جَحَدُوا بِهَا ظُلْمًا وَعُلُوًّا بَعْدَ مَا اسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ، یعنی معاند بودند و جاحد به زبان آن را که به دل می شناختند.

رُؤْيَانِي گفت: ایشان را علم نبود به آن که آن افعال و معجزات از قبل خداست، إِنَّمَا وجود و حصول آن می دانستند، و این چیزی نیست برای آن که وَجَحَدُوا بِهَا ناقض این قول است، چه او نتواند گفتن که ایشان وجود و حصول آن را جاحد بودند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ؛ بنگر که عاقبت و مآل کار مفسدان به چه آمد<sup>۷</sup> از عذاب و هلاک و غرق!<sup>۸</sup>

آیه ۱۵ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَ الْاَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِيْنَ؛ و بدرستی که بدادیم ما داوود پیغامبر را و سلیمان پسر او را

۱. آط + او.

۲. آط، آت، آن، مش: معجز.

۳. آط، آت، آج، لب، آن، آل: و بیان؛ مش: و به بیان. ۵. سوره بقره (۲) آیه ۱۶۶.

۶. نسخه لب از این جا چند صفحه افتادگی دارد. ۷. آج، لب، آل: انجامید.

۸. همه نسخه بدنها بجز لب، مش + قوله تعالی؛ آط، در حاشیه با خطی متفاوت از متن افزوده: ظاهر آن است که آخر جزو رابع عشر این موضع است و قوله تعالی: وَلَقَدْ آتَيْنَا، اول جزو خامس عشر است. از اجزای تفسیر که مصنف -رحمة الله- تقسیم نموده، چون در این کتاب ظاهر نکرده از نسخه دیگر که مصحح باشد تصحیح نموده شود.

-علیهما السلام- دانش. و گفتند ایشان شکر و سپاس خدای را<sup>۱</sup> - عزوجل- آن که فضل نهاد<sup>۲</sup> ما را بر بسیاری از بندگان او گروندگان.

آیه ۱۶ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الْقَطْرِ وَأَوْبِنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ؛ و میراث گرفت سلیمان از داوود -علیهما السلام- و گفت ای مردمان در آموختند<sup>۳</sup> ما را سخن گفتن مرغان، و بدادند ما را از هر چیزی، بدرستی که این است فضل آشکارا و هویدا.

آیه ۱۷ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ [۱۶۴-پ] جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالْقَطْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ؛ و فراهم آوردند<sup>۴</sup> سلیمان را -علیه السلام- لشکرهای او از پری و آدمی<sup>۵</sup> و مرغان، پس ایشان را باز داشتند<sup>۶</sup>.

آیه ۱۸ حَتَّى إِذَا آتَوَا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ إِذْ أَنَّمَلَ يُرْسِلُ الْأَخْلَاقُ فَسَاكِنَتِكُمْ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ تا آنگاه که چون آمدند بر وادی موران<sup>۷</sup> گفت مورچه ماده: ای موران! در شوید در آرامگاههای خود<sup>۸</sup> نکوبند<sup>۹</sup> شما را سلیمان پیغامبر -علیه السلام- و لشکرهای او و ایشان ندانند کوفتن شما.

آیه ۱۹ فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ؛ پس بگمارید<sup>۱۰</sup> سلیمان خنده زننده<sup>۱۱</sup> از گفتار آن مور<sup>۱۲</sup> و گفت: ای خداوند من<sup>۱۳</sup>! الهام ده مرا بدان که شکر گزارم نعمت تو را، آن که نعمت کردی بر من و بر پدر و مادر من، و آن که کنم نیکی، پسندیده داری تو آن را، و در آور مرا به

۱. آط، آج: سپاس آن خدای را.

۲. آط، آج، آل: بیاموختند.

۳. آط، آب، آج، آل، مش: حشر کردند.

۴. آط، آل: ایشان را الهام دادند؛ آب، مش: ایشان را در دل می اندازند.

۵. آب، مش: بر رود مورچه.

۶. آج، آل، آط: خانه هاتان؛ مش: مسکنهای خود؛ آب: خانه های خود.

۷. آط، آب، مش: نبشکنند؛ آج، آل: تا ناچیز نگردانند.

۸. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها: ندارد.

۹. آب، مش: مورچه.

۱۰. آط، آج، آل: فرونی داد.

۱۱. آط، آب، آج، آل، مش: سلیمان.

۱۲. آط: جنبا و انسان؛ آب، آج، آل، مش: جن و انس.

۱۳. آط، آب، آج، آل، مش: مورچهگان.

۱۴. آط، آج، آل: بختید خندان.

۱۵. آب، مش: بارخدا یا.

رحمت خود در بندگان خویش پارسان<sup>۱</sup>.

آیه ۲۰ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ [ر-۱۶۵] أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ؛ و

باز جست مرغان<sup>۲</sup> را گفت چه بود که نمی بینم پوپو<sup>۳</sup> را یا هست از غایب شوندگان؟

آیه ۲۱ لَا تَحْذَبْنَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أَدْبَحْنَهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ؛ عذاب کنم او را

عذاب کردنی سخت یا بکشم او را، یا آرد به من حجتی هویدا.

آیه ۲۲ فَمَكَتْ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحْضَتْ بِمَا لَمْ تُحِظْ بِهِ وَجِثِكَ مِنْ سَبَأٍ نَبِيًّا يَقِينٌ؛

پس درنگ کرد نه بسی دور، پس پوپو گفت: می دادم آنچه نمی دانی تو، و آوردم<sup>۴</sup> تو

را از شهر سبا خبری یقین.

آیه ۲۳ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ؛

بدرستی که من یافتم زنی را نامش بلقیس که پادشاه است بر اهل سبا، و بداده اند او را

از همه چیزی، و او را تختی<sup>۵</sup> است بزرگ.

آیه ۲۴ وَجَدْنَاهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ

فَصَدَّوهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ؛ یافتم او را و گروه او را سجده می کردند آفتاب

را از فرود خدای تعالی، و بسیار است ایشان را دیو کردار ایشان، پس بگردانید ایشان را

از راه، پس ایشان راه راست نمی روند.

آیه ۲۵ أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ

[ر-۱۶۵-پ] مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ؛ سجده نمی کنند خدای را - عزوجل - آن که بیرون

آورد نهانی در آسمانها و زمین و داند آنچه پنهان می دارید و آنچه آشکارا می کنید<sup>۷</sup>.

آیه ۲۶ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ؛ خدای نیست خدای مگر او خداوند<sup>۸</sup>

عرش بزرگ.

۱. پارسان / پارسایان.

۲. آط، آج، آل: و بجست مرغ؛ آب، مش: بجست سلیمان مرغ.

۳. آط، آب، آج، آل، مش: هدد.

۴. آج، مش: آدم.

۵. آط، آج، آل: سریری.

۶. اساس: مَا يُخْفُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ؛ با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۷. اساس: آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکارا می کنند؛ که با ضبط آیه در نسخه اساس مناسبت دارد.

۸. آط، آل: جز او خدای.

آیه ۲۷ قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتِ أَمْ كُنْتِ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ گفت سلیمان بنگرم ای<sup>۱</sup> راست گفتی تو یا هستی از دروغزنان.

آیه ۲۸ إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقَيْتُ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ؛ بپیر نامه من این، پس بانداز بدیشان<sup>۲</sup> پس برگرد از ایشان و بنگر تا چه جواب دهند.

آیه ۲۹ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيْ كِتَابٍ كَرِيمٍ؛ گفت ای مهتران و سروران لشکر بدرستی که افکندند به من نامه بزرگوار<sup>۳</sup>.

آیه ۳۰ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ که او از سلیمان است، و بدرستی که ابتدای نامه به نام خدای مهربان بخشاینده است.

آیه ۳۱ أَلَا تَعْلَمُونَ عَلِيُّ وَآتُونِي مُسْلِمِينَ؛ که مکنید بزرگی و گردن کشی بر من، و به من آید مسلمانان<sup>۴</sup>.

آیه ۳۲ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ؛ گفت بلقیس: ای مهتران اشارت<sup>۵</sup> کنید مرا در کار من، نبودم من برنده و قطع کننده کاری را تا آنگاه که شما حاضر باشید.

آیه ۳۳ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ [۱۶۶-ر] وَأَوْلُوا بِأَنْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظري مَاذَا تَأْمُرِينَ؛ گفتند ما خداوندان نیروایم<sup>۶</sup> و خداوندان جنگ<sup>۷</sup> سخت و فرمان کار تو راست با تو گذاشته است<sup>۸</sup>، بنگر تا چه چیزی می فرمایی.

آیه ۳۴ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ؛ گفت بلقیس که: پادشاهان چون در شونتد به شهری، تباه کنند آن را و کنند عزیزان اهل آن شهر را خواران، و همچنین کنند پادشاهان.

آیه ۳۵ وَإِنِّي مُرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ؛ و بدرستی که من فرستنده ام سوی ایشان هدیه ای، پس بنگرم به چه باز گردند<sup>۹</sup> فرستادگان.

۱. آط، آب، آج، آل: نا.

۲. آط، آج، آل: بپنداز به ایشان.

۳. آط، آج، لب، آل: با کرامت.

۴. آط، آج، آل: گردن نهاده.

۵. آط، آب، آج، مش: فتوی.

۶. آط، آب، آج، آل: قوتیم.

۷. آط، مش: شجاعت.

۸. همه نسخه بدلها: عبارت «بأنو گذاشته است» را ندارد.

۹. آط، آج: بازآرند؛ آب: بازمی گردند.



آیه ۳۶ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونِي بِمَالٍ فَمَا آتَيْتَنِي اللَّهُ خَيْرًا مِمَّا آتَيْتُكُمْ بَلْ أَنْتُمْ يَهْدِيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ؛ پس چون آمد<sup>۱</sup> رسول به سلیمان گفت: ای مدد می فرستید<sup>۲</sup> مرا به خواسته<sup>۳</sup> آنچه بداده است مرا خدای بهتر است از آنچه بداد شما را بلکه شما به هدیه<sup>۴</sup> شما<sup>۵</sup> شادمانه شوید.

آیه ۳۷ اِزْجِعِ الْيَهُودَ فَلَنَأْتِيَنَّاهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُغْرِبَنَّاهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ؛ باز گرد<sup>۵</sup> سوی ایشان، آریم بدیشان لشکرهایی که نبود طاقت ایشان را بدان و بیرون آوریم<sup>۶</sup> ایشان را از آن خواران<sup>۷</sup> و ایشان نژند<sup>۸</sup> باشند.

آیه ۳۸ قَالَ يَا أَيُّهَا [۱۶۶-پ] الْمَلَأُوا أَبْصَارَكُمْ بِأَنْبِيَاءِ بَعَثْنَاهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ؛ گفت سلیمان - علیه السلام - ای بزرگان! کیست از شما که بیارد به من تخت بلقیس<sup>۹</sup> پیش از آن که آیند ایشان به من مسلمانان<sup>۱۰</sup>؟

آیه ۳۹ قَالَ عِظِرْتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتَيْتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ؛ گفت ستنبه و بنیروی از پریان<sup>۱۱</sup> من بیارم بر تو آن را پیش از آن که برخیزی تو از جایگاه تو<sup>۱۲</sup> و من بر آن توانا ام و استوار.

آیه ۴۰ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتَيْتُكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَتْلُوَنِي ءَأَشْكُرُكُمْ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ گفت آن که نزدیک او بود دانشی از کتاب، گویند جبریل بود - علیه السلام - من بیارم به تو تخت را پیش از آن که بگردد<sup>۱۳</sup> سوی تو چشم تو<sup>۱۴</sup>، پس چون بدید آن را آرام گیرنده<sup>۱۵</sup> نزدیک او گفت: این از فضل خداوند من است تا ببازماید مرا که شکر می گزارم یا ناسپاسی می کنم، و

۱. آج، آل: آمدند.

۲. آط، آب، آج، آل، مش: مال.

۳. آط، آب، آج، آل، مش: خود.

۴. آط، آج، آل: باز گردید.

۵. آط، آج، آل: بیرون کنیم؛ آج، آل: بیرون کنم.

۶. آط، آج، آل: ذلیل؛ مش: ذلیلان.

۷. آط، آج، آل: نژاد؛ آج، آل: گردن نهاده.

۸. آط، آج، آل: سر بر او.

۹. آط، آج، آل: گفت سهمناکی از دیوان.

۱۰. آط، آج، آل: باز آید.

۱۱. آط، آج، آل: به تو نظرت.

۱۲. آط، آج، آل: را نهاده؛ آب، مش: را فرار گرفته.

۱۳. آط، آج، آل: را نهاده؛ آب، مش: را فرار گرفته.

هر که شکر گزارد بدرستی که شکر گزارد تن خود را، و هر که ناسپاسی کند بدرستی که خداوند من بی نیاز است و بزرگوار.

آیه ۴۱ **قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي** [۱۶۷-ر] **أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ**؛ گفت سلیمان آن تخت بگردانید از جای او او را عرش او<sup>۱</sup> تا بنگرم<sup>۲</sup> که باز شناسد<sup>۳</sup> یا باشد از آنان که راه نبرند.

آیه ۴۲ **فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ** **قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ**؛ چون آمد بلقیس، گفتند: همچنین است تخت تو؟ گفت بلقیس: گویی<sup>۴</sup> که این آن است، و سلیمان گفت: بدادند ما را دانش از پیش آمدن بلقیس<sup>۵</sup>، و بودیم ما مسلمانان.

آیه ۴۳ **وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنَ دُونِ اللَّهِ إِنَّمَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ**؛ و بگردانید<sup>۶</sup> سلیمان بلقیس را از آنچه بود می پرستید از فرود خدای، که او بود از گروهی کافران.

آیه ۴۴ **قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا فَإِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ گفتند بلقیس را<sup>۷</sup>: در شو بدین گوشک<sup>۸</sup>، پس چون بدید آن را پنداشت آن را ژرف آبی است<sup>۹</sup> و برکشید جامه از دو ساق، گفت سلیمان: بدرستی که آن گوشکی است نسوا<sup>۱۰</sup> از آبگینه، گفت بلقیس: خداوند بدرستی که من ستم کردم بر تن خود به آفتاب پرستی، و مسلمان شدم با سلیمان، خدای را پروردگار جهانیان.

قوله تعالى: **وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا**؛ حق تعالی در این آیت بر طریق

۱. آط، آج، آل: بگردانی برای او سربرش.

۲. آط، آج، آل: آیا باز شناسد؛ آب، مش: که هدایت می یابی.

۳. آط، آب، آج، آل، مش: پنداری.

۴. آط، آب، آج، آل، مش: بازداشت.

۵. آط، آب، آج، آل، مش: در آبی در گوشک.

۶. آط، آج، آل: پنداشت که دریاست؛ آب: پنداشت گردال آب است.

۷. آط، آج، آل: ساده؛ آب، مش: مجلس.

۸. آط، آج، آل: تا بنگریم؛ مش: تا ببینم.

۹. آط، آج، آل، مش: او را.

۱۰. آط، آب، آج، آل، مش: او را.

منت گفت: ما داوود را [۱۶۷-پ] و پسر او سلیمان را، علم دادیم. گفتند: علم ایشان علم احکام بود، و گفتند: علم داوود به صنعت زره بود، چنان که گفت: وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ نَبُوسٍ لَّكُمْ<sup>۱</sup>...، و علم سلیمان به<sup>۲</sup> منطق طیر بود و زبان مرغان، چنان که گفت در حکایت از او: عَلَّمْنَا مَنَیْقَ الظَّیْرِ<sup>۳</sup>.

۵ وَقَالُوا: و گفتند ایشان هر دو: سپاس آن خدای را که ما را تفضیل داد بر بسیاری بندگان مؤمن که او را هستند به علم و به نبوت.

وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ، آنکه گفت: سلیمان میراث داوود برداشت، و این آیت دلیل است بر آن که میراث انبیا به وارثان ایشان رسد، خلاف آن که مخالفان روایت کردند که: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ؛ ما جماعت پیغامبران را میراث نباشد، و تفسیر آنان که این را حمل کردند بر علم و نبوت نیک نیست، برای آن که حقیقت میراث در مال و ملک باشد دون علم و نبوت، و حمل کردن کلام خدای را بر مجاز با امکان حملش بر حقیقت وجهی ندارد. وَقَالَ: گفت، یعنی سلیمان بر سبیل شکر نعمت و نشر احسان و کرامت: عَلَّمْنَا مَنَیْقَ الظَّیْرِ؛ ما را آواز مرغان پیاموخته اند، و برای آن در حق مرغان منطق فرمود که از او سلیمان را چیزی مفهوم شد، چنان که از منطق بنی آدم. وَأَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ؛ و ما را بداده اند از هر چیزی. إِنَّ هَذَا لَهُوَ ۱۵ الْقَفْضُ الْمُبِينُ؛ این فضلی است از خدای تعالی ظاهر.

مقابل گفت در این آیت که: روزی مرغکی به سلیمان بگذشت و صفیری می زد، سلیمان - علیه السلام - اصحاب خود را گفت: دانی که این مرغک چه گفت؟ گفتند: نه یا رسول الله. گفت: می گوید السلامُ عَلَیْکَ أَيُّهَا الْمَلِکُ الْمُسَلِّطُ عَلَی بَنِي ۲۰ اسرئیل؛ سلام بر تو باد ای پادشاه مسلط بر بنی اسرئیل، خدای تعالی تورا کرامت داد و ظفر داد بر دشمن، می روم تا بچگان خود را تعهدی کنم و با خدمت تو آیم، و برفت.

سلیمان گفت: اکنون بنگری تا باز آید. ساعتی بود باز آمد و بایستاد و صفیری

۱. سورة انبیا (۲۱) آیه ۸۰. ۲. همه نسخه بدلها: ندارد.  
 ۳. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۶. ۴. کا + لاثرت.  
 ۵. آج، آک، مش: پیاموخته اند. ۶. آب، آن آک، مش: اسرئیل.

زد. سلیمان - علیه السلام - گفت: می گوید اگر دستور باشی<sup>۱</sup> تا بروم و برای بچه‌گان کسبی می‌کنم تا بزرگ شوند، آنگه با خدمت تو آمی؟ گفت: روا باشد. مرغ برفت.  
 فرقد السَّبْحَتی گفت: روزی بلبلی<sup>۲</sup> به سلیمان بگذشت و صفیری می‌زد، سلیمان گفت: دانی تا چی<sup>۳</sup> می‌گوید؟ می‌گوید: أَكَلْتُ نِصْفَ تَمْرَةٍ فَعَلَى الدُّنْيَا  
 الْقَفَا<sup>۴</sup>؛ من نیم خرما بخوردم<sup>۵</sup> خاک بر سر همه دنیا<sup>۶</sup>.

کلبی گفت از رواتی<sup>۷</sup> دیگر از کعب الاحبار، که او گفت: یکی روز مرغی که آن را «وَرشَان» گویند بنزدیک سلیمان آوازی کرد، او گفت: دانی تا چی<sup>۸</sup> می‌گوید؟ گفتند: نه، گفت می‌گوید - شعر:

لِدُوا لِلْمَوْتِ وَابْتُوا لِلْخَرَابِ

بزیابی برای مرگ و بنا کنی<sup>۹</sup> برای ویرانی<sup>۱۰</sup>.

و روزی فاخته‌ای بنزدیک او آوازی کرد، گفت: دانی تا چی<sup>۱۱</sup> می‌گوید؟<sup>۱۲</sup> می‌گوید: لَيْتَ الْخَلْقَ لَمْ يُخْلَقُوا؛ کاشکی تا خلق را نیافریدندی.  
 و طاووسی آواز داد بر او و گفت: دانی تا چی<sup>۱۳</sup> می‌گوید؟ گفتند: نه، گفت می‌گوید: كَمَا تَدِينُ تُدَانُ؛ چنان که کنی تو را جزا کنند<sup>۱۴</sup>.

۱۵ هُدْهُدِي بِنَزْدِيكِ او آوازی کرد<sup>۱۵</sup>، گفت: دانی تا چی<sup>۱۶</sup> می‌گوید؟<sup>۱۷</sup> می‌گوید: مَنْ لَا يُرْحَمَ لَا يُرْحَمُ؛ هر که او رحمت نکند، بر او رحمت نکنند.

روزی صُرْدِي بِنَزْدِيكِ او بانگی کرد، گفت: دانی تا چی<sup>۱۸</sup> می‌گوید؟ گفتند نه. گفت می‌گوید: اِسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ يَا مُذْنِبُونَ<sup>۱۹</sup>؛ از خدای آمرزش خواهید ای

۲. کا: مرغی.

۱. آج، آل: دستور باشد.

۳. لب: افتادگی دارد؛ دیگر نسخه بدلها: چه.

۴. همه نسخه بدلها، بجز لب + گفتند نه، گفت.

۵. کا: تراب.

۶. کا: خورده ام؛ دیگر نسخه بدلها: خوردم.

۷. کا + باد.

۸. همه نسخه بدلها، بجز لب: راوی.

۹. همه نسخه بدلها: چه.

۱۰. کا + لَهْ مَلِكٌ يُنَادِي كُلَّ يَوْمٍ.

۱۱. آب، آن مش، کا: بنا کنید.

۱۲. آن مش: بیرانی؛ کا: خرابی.

۱۳. آط، آب، آج، آل، آن مش، کا + گفتند، گفت.

۱۴. همه نسخه بدلها، بجز لب: جزا دهند.

۱۵. همه نسخه بدلها، بجز لب: بانگ کرد.

۱۶. مش + گفتند نه، گفت.

۱۷. کا: مُذْنِبِينَ.

گناهکاران، برای آن رسول - علیه السلام - نهی کرد از کشتن او.  
طوطیی بنزدیک او آوازی داد<sup>۱</sup>، گفت: دانی تا چی<sup>۲</sup> می‌گویند؟ می‌گویند: کُلُّ  
حَيِّ مَيِّتٌ وَكُلُّ جَدِيدٍ بَالٍ<sup>۳</sup> هر زنده بمیرد و هر نوی کهن<sup>۴</sup> شود.  
پرستکی<sup>۵</sup> آوازی داد<sup>۱</sup>، گفت: دانی تا چی<sup>۲</sup> می‌گویند؟ گفتند: نه، گفت  
می‌گویند: قَدِّمُوا خَيْرًا تَجِدُوهُ؛ خیر را تقدیم کنی تا بیابی، برای این رسول نهی کرد از  
کشتن او.

کبوتری آوازی داد<sup>۱</sup>، گفت: دانی تا چی<sup>۲</sup> می‌گویند؟ گفتند: نه، گفت می‌گویند:  
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ مِثْلَ سَمَائِهِ<sup>۶</sup> وَ أَرْضِهِ؛ تسبیح می‌کنم خدای را چندان که آسمان و  
زمین به آن پُر شود.

قمری آواز داد<sup>۱</sup>، گفت می‌گویند: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَىٰ.  
گفت کلاغ لعنت می‌کند بر باجستان<sup>۷</sup>.  
گفت و زغن می‌گویند: کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا اللَّهَ؛ همه [۱۶۸-ر] چیزها<sup>۸</sup> هلاک  
شود الا خدای.

و گفت، سپهرور<sup>۹</sup> می‌گویند: مَنْ سَبَّكَتَ سَلِمَ؛ هر که خاموش بود سلامت یابد<sup>۱</sup>.  
و بیغا می‌گویند: وَيَلِّ لِيَمَنِ الدُّنْيَا هَمَّةٌ؛ وای بر آن که دنیا همت او باشد.  
گفت بزغ<sup>۱۱</sup> در بانگ می‌گویند: سُبْحَانَ الْمَذْكُورِ بِكُلِّ مَكَانٍ؛ پاک است آن  
خدای که او مذکور است به هر جای. و چرخ<sup>۱۲</sup> می‌گویند: سُبْحَانَ رَبِّيَ الْقُدُّوسِ.  
باز می‌گویند: سُبْحَانَ رَبِّي<sup>۱۳</sup>.

مکحول گفت: دُرَّاجِي بنزدیک سلیمان آوازی کرد، او گفت: دانی تا چه

۱. همه نسخه بدلها: بانگ کرد؛ کا: بانگ داد. ۲. آط، آج، آل، مش: چه.

۳. همه نسخه بدلها: بجز لب: بالی. ۴. کا: کهنه.

۵. آط، آج، آل: فرستکی؛ آب، آز، مش: فرشتکی. ۶. کا: سمانه.

۷. کا: کلاغ می‌گوید لعنت بر ناجنسان باد. ۸. آط، آج، آل: چیزی.

۹. همه نسخه بدلها، بجز آل و لب: اسفرود؛ آل: افسرود.

۱۰. آب، آز، مانند؛ کا: باشد؛ مش: گفت. ۱۱. کا + ماده.

۱۲. اساس: بزغ؛ به قیاس با نسخه آب تصحیح شد؛ آط، آج، آل: بزغ؛ کا: بزغ نر.

۱۳. آط، آب، آج، آز، آل، مش + و بحمده؛ کا + العظیم و بحمده.

می‌گوید؟ گفتند: نه، گفت می‌گوید: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى<sup>۱</sup>.  
حسن بصری گفت، رسول - علیه السلام - گفت: خروه<sup>۲</sup> در بانگ می‌گوید:  
أذْكُرُوا اللَّهَ يَا غَافِلُونَ؛ ذکر خدای کنی ای غافلان.

صادق - علیه السلام - گفت از پدرانش، از حسین بن علی که گفت: کرکس در  
بانگ می‌گوید: يَا بَنِي آدَمَ عِشْ مَا شِئْتُمْ آخِرَتِكُمُ الْمَوْتُ؛ ای فرزندان آدم چندان که  
خواهی بزی که آخرت<sup>۳</sup> مرگ است، و عُقَابٌ چون بانگ [کند گوید: فِي الْبُعْدِ مِنَ  
النَّاسِ أَنْسٌ؛ در دوری از مردمان انس است. و چون جلودک بانگ کند]<sup>۴</sup> می‌گوید:  
اللَّهُمَّ الْعَنْ مُبِغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ؛ بار خدایا! دشمنان آل محمد را لعنت کن، گفت: و  
چون پرستک<sup>۵</sup> بانگ کند<sup>۶</sup>: أَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ<sup>۷</sup> می‌خواند، و آن مدّ در آخر  
برای «الضّالّین» می‌کند<sup>۸</sup>.

قوله: وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُلُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ، گفت:  
جمع کردند برای سلیمان لشکرهای او را از جنّ و انس و مرغان، و ایشان را الهام  
دادند، و اینان هر گروهی را رئیسی بود که ایشان را منع کردی از آن که متفرّق  
بباشند. و بر این قول يُوزَعُونَ را معنی يُكْفَوْنَ باشد مِنَ الْوَزْعِ وَهُوَ الْكُفُّ وَالْمَنْعُ، ومِنُهُ  
قول بعضهم: لأبَدًا لِلنَّاسِ مِنْ وَرَعَةٍ؛ لا بُدَّ است مردمان را از رئیسی که ایشان را باززند  
از قبایح و مناکیر و در خبر دیگر: مَا يَزَعُ السُّلْطَانُ أَكْثَرُ مِمَّا يَزَعُ الْقُرْآنُ<sup>۹</sup>؛ آنچه سلطان  
باز دارد بیش از آن است که قرآن باز دارد. وَالْوَزْعُ الْمَانِعُ، قال الشاعر:

عَلَى حِينٍ عَاتَبْتُ الْمَشِيبَ عَلَى الصِّبَا      وَقُلْتُ أَلَمَّا تَضَحُّ<sup>۱۰</sup> وَالسَّيْبُ وَإِزَعُ  
محمد بن كعب القرظي گفت: در این آیت<sup>۱۱</sup> اما را روایت کردند که لشکرگاه

۱. سورة طه (۲۰) آیه ۵.

۲. آج، آل: خروس؛ آب، آز: خبروه.

۳. مش: آخرش.

۴. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۵. آط، آب، آن مش: فرستک؛ آج، آل: فرسک.

۶. آط، آب، آج، کا: گوید؛ آز، می‌گوید.

۷. سورة فاتحة الكتاب (۱) آیه ۲.

۸. آب، آز: در آخر و لا الضّالّین می‌گوید؛ آط، آج، آل، مش: در آخر و لا الضّالّین می‌کند.

۹. کا: الله تعالی بالسُّلْطَانِ أَكْثَرَ مِمَّا يَزَعُ بِالْقُرْآنِ وَالْوَزْعُ الْمَانِعُ.

۱۰. چاپ شعرانی (۳۸۷/۸) و لسان العرب (۳۹۰/۸): أضح.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز لب و آز + که.

سلیمان صد فرسنگ بود<sup>۱</sup>، بیست و پنج فرسنگ انس را بود، و بیست و پنج فرسنگ جن را، و بیست و پنج فرسنگ وحش را، و بیست و پنج فرسنگ مرغان را. و او را هزار خانه بود از آبگینه بر چوب نهاده، سیصد<sup>۲</sup> خانه را زنان آزاد در<sup>۳</sup> بودند و هفتصد خانه را کنیزکان، و او بفرمودی تا باد عاصف ایشان را بر گرفتنی و باد نرم ایشان را ببردی، وحی کردند به او که: ما تقدیر کردیم که در ملک<sup>۴</sup> هیچ کس چیزی نگوید و الا باد آواز<sup>۵</sup> به گوش توراورد.

مقاتل گفت: جتیان برای او بساطی یافتند از زر و ابریشم یک فرسنگ در یک فرسنگ. و او را سریری بود زرین، آن سریر بر میان آن بساط بنهادندی<sup>۶</sup>، و سه هزار کرسی از زر و سیم پیرامن آن سریر بنهادندی. پیغامبران بر آن کرسیهای زرین نشستندی و علما بر کرسیهای سیم، و گرد بر گرد ایشان انس بایستادندی<sup>۷</sup>، و از پس ایشان جن بایستادندی<sup>۸</sup>، و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر کشیدندی<sup>۹</sup> چنان که آفتاب بر این بساط نیوفتادی<sup>۱۰</sup>، و باد صبا [بساط]<sup>۱۱</sup> برداشتی، بامداد یک ماهه راه ببردی، و نماز شام یک ماهه<sup>۱۲</sup> باز آوردی.

وَهَبْ مُتَّبِعًا كَقَدْحٍ بَحْرٍ. گفت: یک روز سلیمان - علیه السلام - بر این مرتبه که گفتیم به برزگری<sup>۱۳</sup> بگذشت و او زمین می سپرد، بر نگرست<sup>۱۴</sup> سلیمان را دید با این جلالت، گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ أُوتِيَ آلَ دَاوُدَ مُلْكًا عَظِيمًا؛ آل داوود را ملکی عظیم دادند. حق تعالی باد را بفرمود<sup>۱۵</sup> تا آواز او به گوش سلیمان برسانید. سلیمان باد را گفت: بساط فرو نه. باد بساط<sup>۱۶</sup> فرو نهاد. او برزگر<sup>۱۷</sup> را بخواند و گفت: به سمع<sup>۱۸</sup>

۱. آج، آل، آل، مش + او.

۳. آط، آب، آج، آق، آل، مش، کا: زنان آزاد دراو.

۵. همه نسخه بدلها، بجز آج و لب + او.

۷. همه نسخه بدلها، بجز لب و مش: باستادندی.

۹. همه نسخه بدلها، بجز لب: نیفتادی.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز لب + راه.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز لب: برنگرید.

۱۵. آج، آل، مش + را.

۱۷. همه نسخه بدلها، بجز کا: به گوش.

۲. مش: سصد:

۴. همه نسخه بدلها، بجز لب + تو؛ لب: ندارد.

۶. آج، آل: بنهادی.

۸. همه نسخه بدلها، بجز لب: گستردهندی.

۱۰. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۱۲. آط: برزگر؛ آب: برزگری؛ کا: برزگیری.

۱۴. آج، آل: گفت.

۱۶. آب: برزگر؛ آب: برزگری؛ کا: برزگیری.

من رسید آنچه گفستی و برای آن فرود آمدم تا تو را این بگویم، نگرا<sup>۱</sup> تمتای این نکنی که ثواب یک تسبیح که بنده مؤمن از دل بگوید بنزدیک خدای تعالی بیش از این و به از این باشد. مرد گفت: [۱۶۸-پ] خدای تعالی غمانت<sup>۲</sup> پیراد<sup>۳</sup> چنان که غم<sup>۴</sup> من ببردی به این گفتار

مُبرَد گفت: هر چه از خویشتن ابانت کند، عرب و را ناطق و متکلم خوانند بر توسع، چنان که رؤبه گفت:

لَوَأْنَسِي غَلِمْتُ<sup>۵</sup> عِلْمَ الْحُكْمِيِّ عِلْمَ سُلَيْمَانَ كَلَامَ النَّمْلِ  
حَتَّى إِذَا أَتَوْنَا عَلَى وَادِ النَّمْلِ؛ تَأَنُّگَه كَه آمَدْنَد بَه<sup>۶</sup> وادی مور<sup>۷</sup>.

وَهَب مُتَبَه گفت از کتب الأخبار، که او گفت: سلیمان - علیه السلام - چون بر نشستی، جمله خدم و حشم را با خود ببردی، و در پیش بساط او ایشان را بساطی بود<sup>۱۰</sup> که بر آن جا هر کس به کار خود<sup>۸</sup> مشغول بودی از نان پختن و طبخ کردن. و بر آن بساط میدانی بود که بر او اسبان تاختندی، و باد ایشان را برگرفتی و آن جا بردی که سلیمان - علیه السلام - فرمودی.

یک روز باد را فرمود تا او را از اصطخر<sup>۹</sup> برگرفت تا به یمن برد. در راه به مدینه رسول بگذشت، گفت: این سرای هجرت پیغامبری است در آخر زمان، خنک آن را<sup>۱۵</sup> که او را دریابد و به او ایمان آرد و او را متابعت کند و به او اقتدا کند.

چون به مکه رسید، پیرامن<sup>۱۱</sup> خانه کعبه بُت می پرستیدند. سلیمان<sup>۱۲</sup> آن جا بگذشت، خانه کعبه در<sup>۱۳</sup> خدای بنا لید. و این یا بر طریق توسع باشد و مجاز، یا حواله بر فریشتگان موکل باشد که بر خانه هستند<sup>۱۴</sup>! گفت: بار خدایا! پیغامبری از

۱. آب، آج، آل، کا + تا؛ آژ، مش + که.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: ببرد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: اوتیت؛ لسان العرب (۱۱/۱۶۲): أُعْطِيتُ.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: بر.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: خویش.

۶. همه نسخه بدلها: ندارد.

۷. آب، آج، آل + از.

۸. کا + کعبه.

۹. آط، آب، آج، آن، آل، مش، کا: غمهایت.

۱۰. کا: غمهای.

۱۱. کا: نمل مورچه.

۱۲. کا: اطخن.

۱۳. کا: برابر.

۱۴. آب: به خدای.



پیغامبران تو به<sup>۱</sup> من بگذشت و جماعتی<sup>۲</sup> انبیا و اولیا و مؤمنان با او، فرو نیامد<sup>۳</sup> و این جا نماز نکرد<sup>۴</sup>، و پیرامن من بت می پرستند<sup>۵</sup>.

حق تعالی گفت: اندیشه مدار که من چنان سازم که پیرامن تو چندانی رکوع و سجود نکنند، و ذکر و تسبیح من کنند که آن را حدی نبود. و پیغامبری را در آخر الزمان بفرستم که تورا قبله<sup>۶</sup> او کنم<sup>۷</sup> که او و اُمت او در نماز روی<sup>۸</sup> به تو آرند، و به حج و زیارت قصد تو کنند، و از اقصای عالم روی<sup>۹</sup> به تو نهند چنان که مرغان روی به آشیانه خود نهند، و یاسه ایشان به تو چنان باشد که حنین شتر به بچه ایش، و مادر<sup>۱۰</sup> به فرزندش، و تورا پاک کنم<sup>۱۱</sup> از بُتان و بت پرستان.

سلیمان - علیه السلام - از آن جا بگذشت به وادی السدی<sup>۱۲</sup> و آن وادی است در طایف - از آن جا به وادی الثمل آمد.

قتاده و مقاتل گفتند: وادی الثمل به شام است، و سلیمان - علیه السلام - یک روز آن جا رسید با لشکر<sup>۱۳</sup>، بر بساط نبود بر زمین<sup>۱۴</sup> می رفت بر پشت اسب، قَالَتْ نَمْلَةٌ؛ مورچه ای گفت - و گفتند: او رئیس و پیشوای مورچگان بود - و چندان بود که گوسپندی بزرگ، و برداشت. *کامیابتر علوم رسدی*  
تَوْفِ الْجَمْرِيّیِ گفت: چند گرگی بود.

ضحاک گفت: نام او «طاخیه»<sup>۱۵</sup> بود، به بالای بلندی<sup>۱۶</sup> بر آمد و آواز<sup>۱۷</sup> داد به مورچگان: يَا أَيُّهَا النَّمْلُ<sup>۱۸</sup>؛ ای مورچگان! در خانه ها شوید که نباید که سلیمان و لشکرش شما را در پای شکنند، و ایشان بی خبر باشند. باد این سخن به گوش سلیمان برسانید، سلیمان - علیه السلام - بخندید از این گفتار، و کس فرستاد و آن

۱. همه نسخه بدلهاء، بجز کا: بر.

۳. همه نسخه بدلهاء: فرود نیامدند.

۵. همه نسخه بدلهاء: می پرستیدند.

۷. کا + را.

۹. آط، آج، آل: پاک کند.

۱۱. همه نسخه بدلهاء، بجز کا: لشکری.

۱۳. آط، آب، آزه مش: طاحه؛ آج، آل: طلحه.

۱۴. کا: بلندی.

۱۵. همه نسخه بدلهاء، بجز کا و آل + در.

۲. کا + از.

۴. همه نسخه بدلهاء: نکردند.

۶. آل: سازم.

۸. آل: انس و مادری چاپ شعرانی (۳۸۸/۸): و انس مادر.

۱۰. کا + آمد.

۱۲. کا + سوار.

۱۶. کا: بلندی.

۱۸. آب، آن، کا + اِخْلَوْا قَسَايِكُمْ.

مورچه را بخواند، گفت: چگونه مورچگان را از ظلم من بترسانیدی، و من پیغامبری عادلَم؟ مورچه گفت: یا رسول الله! من عذرتو بخواستم و بگفتم. وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ و ایشان بی خبر باشند از شما.

- ابُو رُوُقُ گفت: مورچه سلیمان را گفت: من حَطَمَ نفس نخواستم حَطَمَ دل خواستم، ترسیدم که دلهای ایشان کوفته گردد و شکسته شود<sup>۱</sup>، به نظر در ملک تو از تسبیحی که ایشان را هست باز مانند سلیمان - علیه السلام - گفت: «عِظَنِي»؛ پندی ده مرا. گفت: یا نَبِيَّ اللهُ! دانی تا چرا پدرت را داوود خواندند؟ گفت: نه. گفت: لِأَنَّهُ دَاوُودُ جُرْحَهُ فَوَدَّ<sup>۲</sup>؛ برای آن که او دواى جراحت خود کرد مودود گشت، گفت: دانی تا تو را چرا سلیمان نام نهادند؟ گفت<sup>۳</sup>: بگو. گفت: لِأَنَّكَ سَلِيمُ الْقَلْبِ؛ برای آن که تو مردی سلیم القلب<sup>۴</sup> سهل جانبی. گفت: دانی تا چرا باد را در فرمان تو کردند؟ گفت: نه<sup>۵</sup>. گفت: برای آن تا<sup>۶</sup> بدانی که بنای ملک تو و ملک همه دنیا بر باد است، و آن را که بنا بر باد باشد پایدار نباشد.

- سلیمان - علیه السلام - از این گفتار او بخندید، و ذَلِكَ قَوْلُهُ: فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي، گفت: بار خدایا! [۱۶۹-ر] مرا الهام ده، یعنی توفیق تا شکر نعمت تو کنم که کردی بر من و پدر و مادر من، و عملی صالح کنم که تو بپسندی، و به رحمت خود مرا در میان بندگان صالح بر، یعنی مرا از ایشان کن به الطافی که با من کنی که من عند آن اختیار صلاح کنم تا از جمله صالحان باشم.
- عبدالله عباس گفت: رسول - علیه السلام - نهی کرد از کشتن چهار چیز: هَذِهِ، وَصُرْدٌ، وَنَجْرٌ<sup>۷</sup>، و مورچه.

- وگفتند: معرفت نَمَلِ سلیمان را و احتراز فرمودن از حَطَمَ لشکر ایشان را بر سبیل معجز بود از سلیمان. و گفتند: به الهامی بود از قِبَلِ خدای تعالی، چه از الهام مورچه

۱. همه نسخه بدلهای بجز کا + و.

۲. اط، آب، آج، آل: فود؛ چاپ شعرانی (۳۸۹/۸)؛ خود؛ تفسیر قرطبی (۱۷۱/۱۳)؛ فؤاد.

۳. مش، کا + نه.

۴. همه نسخه بدلهای بجز کا، مش: سلیم دلی.

۵. اط، آب، آژ: آن که تا تو.

۶. همه نسخه بدلهای بجز کا + بگو.

۷. همه نسخه بدلهای + انگبین.

آن است کہ: گندم کہ بنهد بہ دوپارہ بکند تا بنروید، و گشنیز بہ چہار پارہ بکند، چہ<sup>۱</sup> اگر<sup>۲</sup> بہ دوپارہ بکند ہم بروید<sup>۳</sup>. آن کہ این داند روا بود<sup>۴</sup> کہ حطّم داند و جهت مضرت؟ و قولہ: قَالَتْ نَمَلَةٌ، بعضی گفتند: از آن منطق بود کہ سلیمان را پیاموختند، چنان کہ شاعر گفت - شعر:

عَجِبْتُ لَهَا أَنَّى يَكُونُ غِنَاؤُهَا فَصِيحًا وَلَمْ تَفْتَحْ بِمَنْطِقِهَا<sup>۵</sup> فَمَا<sup>۶</sup> ۵

و گفتند: قول مجاز است، اشارتی کرد کہ ایشان عند آن بدانستند کہ احتراز می باید کردن، چنان کہ شاعر گفت - شعر:

إِثْمَالًا الْحَوْضُ وَقَالَ قَطْنِي مَهْلًا زُوَيْدًا قَدْ مَلَأَتْ بَطْنِي وَقَوْلُهُ: قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ<sup>۷</sup>.

۱۰ قولہ: وَتَفَقَّدَ الطَّيْرُ؛ و بجست سلیمان مرغ را، تفقّد، طلب مفقود باشد بہ استقصا. و مراد بہ مرغ، هُدُودُ است. چون نیافت او را، گفت: هَالِيَّ؛ چیست مرا کہ هُدُودُ را نمی بینم.

ابن کثیر و عاصم و کسائی و ایوب خواندند این جا: «هَالِيَّ» بہ فتح «یا»، و در سورت «یس»: هَالِيَّ لَا أَعْبُدُ.

۱۵ و ابوعمر و این جا ساکن خواند و در «یس» مفتوح، و فرق کرد میان این «ما» و آن «ما»، گفت: این استفهام است، و آن استفهام است بہ معنی جحد. أُمَّ كَانٍ مِنَ الْغَائِبِينَ؛ یا او از جمله غایبان است. و گفتند: بہ معنی «بل» است، و گفتند: «میم» صلہ است و معنی آن است کہ: اَكَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ.

۲۰ آنگہ گفت: لَا تُحَدِّثْنِي عَذَابًا شَدِيدًا؛ من او را عذابی سخت کنم. مفسران در آن عذاب خلاف کردند، بعضی گفتند: پرهایش بکنم و دنبالش و<sup>۱</sup>ببندازم او را جایی کہ خانہ مورچہ باشد تا او را می گزند. و عبد اللہ شداد گفت: پرش بکنم و در آفتابش

۱. همه نسخه بدلهای، بجز آن که.

۳. آج آل + کہ سلیمان را پیاموختند.

۵. آط، آب، آج، آن مش: لمنطقها.

۷. سورة فصلت (۴۱) آية ۱۱.

۹. کا + أم.

۲. آط، آب، آج، آل + این.

۴. آط، آب، آن تَفَقَّرَ؛ آج، آل: تَفَقَّرَ.

۶. آب، آن مش: فيها؛ آل: فها.

۸. سورة يس (۳۶) آية ۲۲.

۱۰. همه نسخه بدلهای، بجز کا: ندارد.

افکنم. ضحاک گفت: پایش ببندم و در آفتابش افکنم. مُقاتل حیان گفت: به قطرانش بیالایم و در آفتابش افکنم. بعضی دگر گفتند: جمع کنم میان او و میان ضدش، و بعضی دگر گفتند: جدا کنم میان او و میان دوستش. بعضی دگر گفتند: از خدمت خودش دور کنم. **أَوْلَا اذْبَحْنَهُ**؛ [یاش بکشم]<sup>۱</sup>، **أَوْلِيَا تَيْتِي سُلْطَانٍ مُّبِينٍ**؛ یا حجتی روشن بیارد.

۵

اما سبب تفقد سلیمان او را آن بود که گفتند: خدای تعالی شعاع او چنان آفریده بود که حجاب او را منع نکردی از دیدن آب تا او در زیر زمین آب بدیدی، و برای این سبب سلیمان - علیه السلام - او را به خود نزدیک داشتی تا چون وقت عبادت او بودی هُدهُد ره نمودی بر آب، در بیابان زمین بکنندگی و آب بر آوردندی، این روز وقت نماز در آمد آب نبود، سلیمان او را طلب کرد<sup>۲</sup> حاضر نبود، سلیمان او را تهدید کرد.

۱۰

قصه این آن بود که، علمای سیر و اخبار و قصص انبیا گفتند: چون سلیمان - علیه السلام - از بنای بیت المقدس فارغ شد، خواست تا به زمین حرم آید، ساز رفتن بکرد و لشکرها را جمع کرد از حرق و انیس و دواب و سیاع و وحوش و طیور، چندان لشکر جمع شد که لشکرگاهشان<sup>۳</sup> صد فرسنگ بود.

۱۵

او باد نرم را فرمود تا ایشان را برگرفت و به زمین حرم آورد. چون به آن جا رسید مدتی مقام کرد، و در مدت مقامش آن جا هر روز پنج هزار شتر می کشت و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسپند<sup>۴</sup>، و اشراف قوم خود را گفت: این جایی است که در آخر زمان پیغامبری از او بیاید عربی<sup>۵</sup> بدین صفت و بدین هیأت و سیرت، خدای او را نصرت دهد بر همه دشمنانش. هر جا که او فرود آید ترس او در دل مردم یک ماهه راه<sup>۶</sup> از هر جانبی پدید آید، خویش و بیگانه بنزدیک او در حق [۱۶۹-پ] راست باشد<sup>۷</sup>. در حق خدای از ملامت هیچ ملامت کننده<sup>۸</sup> باک ندارد.

۲۰

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا + او.

۳. آج، آل: ایشان.

۴. همه نسخه بدلها، بجز مش: گوسفند.

۵. کا: عزیز.

۶. آط: ره.

۷. همه نسخه بدلها: باشند.

۸. آط: کننده ای.

گفتند: او با کدام دین خود خواند مردمان را؟ گفت: با دین حنیفی<sup>۱</sup>، خنک آن را که او را دریابد و به او ایمان آرد و او را تصدیق کند!

گفتند: یا نبی الله! میان ما و او چه مدت باشد؟ گفت: برابر هزار سال، هر که حاضرانی<sup>۲</sup>، غایبان را بگویی<sup>۳</sup> که: او سید الانبیاست و خاتم الرسل، و نام او در صحیفه پیغامبران در اعلا درجه است.

مدتی به<sup>۴</sup> مکه مقام کرد تا مناسکی که آن جا بود بگذارد<sup>۵</sup>، آنگاه از مکه بیرون آمد و روی به یمن نهاد در وقتی که سهیل می بر آمد و به صنعا رفت از مکه، وقت زوال آن جا بود، و آن یک ماهه راه است، زمینی دید خوش، در او درخت و سبزی بسیار، آن جا فرود آمد و خواست که تا نماز کند<sup>۶</sup> و طعامی خورد<sup>۷</sup>. آب طلب کردند، نیافتند. طلب هُدهد کرد<sup>۸</sup> تا او را راه نماید بر جایی که آب نزدیکتر بود. او را نیافت، گفت: **مَالِي لَا آزِي الْهَدُودَ.**

قتاده گفت از انس مالک که، رسول - علیه السلام - گفت: هُدهد را مکشی که او دلیل سلیمان بود بر آب و قُرب و بُعد آن<sup>۹</sup> بشناختی، و او خواست که در زمین جز خدای را نپرستند آن جا که گفت: **وَ جِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ<sup>۱۰</sup>.**

گفتند: چون سلیمان - علیه السلام - فرود آمد، هُدهد گفت: سلیمان مشغول است، من یک ساعت در هوا بلندتر شوم، و در طول و عرض دنیا نگرم. در هوا بسیار بر رفت<sup>۱۱</sup> و از چپ و راست بنگرید. مُستانی دید از آن بلقیس، خواست تا آن بُستان ببیند، آن جا فرو شد هُدهدی را دید.

گفتند: نام هُدهد سلیمان «يَعْفُور» ، و نام هُدهد بلقیس «عَنْفِير»<sup>۱۲</sup> .  
هُدهد بلقیس، هُدهد سلیمان را نَسْت: از کجا می آیی و کجا می روی؟ گفت:

۱. کا: حقی.

۲. آب، آج: حاضرانید؛ آن آل، مش: حاضرانند؛ کا: حاضر آید.

۳. آب، آج، آژ، آل، مش: بگویند؛ کا: بگویند.

۴. آب، آژ، مش: در.

۵. آب، آج، آن آل، مش، کا: بگذارد.

۶. همه نسخه بدلهای، بجز کا: خواست تا نماز گذارد.

۷. همه نسخه بدلهای، بجز کا: خوردند.

۸. همه نسخه بدلهای، بجز کا: کردند.

۹. همه نسخه بدلهای، بجز کا: آب؛ کا: او.

۱۰. سوره نمل (۲۷) آیه ۲۲.

۱۱. کا + بلند شد.

۱۲. آط، آب: عیفر؛ مش: عفر.

از شام می آیم با سلیمان بن داوود، گفت: سلیمان که باشد؟ گفت: پادشاه جن و انس و شیاطین و وحوش و طیور و باد، تو از کجایی ای هدهد که سلیمان را شناسی؟<sup>۲</sup> گفت: من از این ولایتم. گفت: پادشاه این ولایت کیست؟<sup>۳</sup> گفت: زنی است که او را بلقیس گویند، و پادشاه شما که سلیمان است اگر چه ملک او عظیم است، ملک بلقیس از ملک او کم<sup>۴</sup> نباشد، چه ولایت یمن جمله در حکم اوست، و او را دوازده هزار قائد است، زیر فرمان هر قائدی هزار<sup>۵</sup> مقاتل، اگر خواهی بیا تا یک باری<sup>۶</sup> ملک او بنگری؟ گفت: ترسم که سلیمان مرا بجوید که وقت نماز نزدیک است.

این هدهد بلقیس گفت: اگر بیایی، و این احوال نیک بدانی، و این خبر بنزدیک او بری، همانا او را خوش آید و بد نیاید. گفت: روا باشد. با او برفت و ۱۰ بلقیس را بدید، و ملک او و لشکر و اسباب او بدید، و نماز دیگر بود که با نزدیک سلیمان رسید.

عبدالله عباس گفت: سبب تفقد سلیمان هدهد را آن بود که جای هدهد برابر چشم سلیمان بود، آن جا که<sup>۷</sup> اگر از جای خود برفتی آفتاب در<sup>۸</sup> چشم سلیمان افتادی<sup>۹</sup>. چون هدهد برفت جای او از او خالی ماند، آفتاب بر روی و چشم سلیمان آمد<sup>۱۰</sup>، او گفت: **مَالِي لَا آزِي الْهَدُودَ**.

عریف مرغان را بخواند - کرکس را<sup>۱۱</sup> - و گفتند: عقاب را، و گفت: هدهد کجا رفته است؟ گفت: **يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ نَدَانِم، وَمَنْ أَوْرَا نَفْرَسْتَاهِ ام جَائِي**. سلیمان عند آن خشم<sup>۱۲</sup> گرفت، گفت: **لَا تُعَذِّبْنَهُ عَذَابًا شَدِيدًا**.

آنکه عقاب را بخواند و گفت: برو هدهد را بجوی و پیش من آر. عقاب هوا ۲۰

۱. کا + سباع. ۲. همه نسخه بدلها، بجز لب: ندانی.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا + هدهد بلقیس.

۴. همه نسخه بدلها + سوار.

۵. کا: را.

۶. کا: تافتی.

۷. کا: کرکس را بخواند که عریف مرغان بود.

۸. همه نسخه بدلها: بر.

۹. کا: تافت.

۱۰. کا: چشم.

گرفت، چندانی در هوا بر رفت که همه زمین در پیش او بود چون طبقی در پیش یکی از ما، در نگرید<sup>۱</sup> از چپ و راست نگاه کرد هدهد را دید که از جانب یمن می<sup>۲</sup> آمد. آهنگ او کرد. چون به او رسید خواست تا چنگال به او یازد<sup>۳</sup>.

هدهد گفت: به آن خدای که تورا این قوت داد و مرا اسیر و ضعیف تو کرد که رحمت کنی بر من ضعیف و مرا نرنجانی! عقاب دست<sup>۴</sup> برداشت و گفت: وَنَحَاكَ! سلیمان سوگند خورده است که تورا عذابی سخت کند یا<sup>۵</sup> بکشد. گفت: چیزی دیگر نگفت؟ گفت: بلی! گفت: یا حاجتی روشن بیارد. گفت: من دانستم که سلیمان پادشاهی عادل است، ظلم نکند و روا ندارد که به ناحق عذاب کند. من حاجتی روشن دارم [۱۷۰-ر].

آنکه برفتند به یکجای تا پیش سلیمان شدند. عقاب پیش رفت و گفت: آوردمش یا رسول الله! گفت: بیارش. هدهد پیش تخت سلیمان پر در پای افگند<sup>۶</sup> و بر زمین می کشید بتواضع و مذلت تا پیش سلیمان رفت<sup>۷</sup>. سلیمان سر او بگرفت و او را پیش گرفت<sup>۸</sup> و گفت<sup>۹</sup>: کجا بودی؟ من امروز تورا عذابی کنم که عبرت جهانیان شوی! هدهد گفت: یا نبی الله! یاد کن آن روز که تو پیش خدای بایستی.

چون سلیمان این بشنید، رویش زرد شد و دست از او برداشت، گفت: آخر کجا بودی؟ و ذَلِكَ قَوْلُهُ: فَمَكَتَ غَيْرَ بَعِيدٍ؛ درنگ کرد، یعنی سلیمان نه بس<sup>۱۰</sup> ساعتی بر آمد که<sup>۱۱</sup>، «مَكَتَ» به ضم، جمله قُرا خواندند. عاصم و یعقوب «مَكَتَ» خواندند به فتح «کاف». هدهد گفت: أَحْطَلْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ<sup>۱۲</sup>، گفت: علم من محیط شد به چیزی که علم تو به آن محیط نیست. وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَأٍ بَنِيَّ يَقِينٍ؛ و من از سبأ تورا خبری درست آورده ام.

- |                                  |                                      |
|----------------------------------|--------------------------------------|
| ۱. همه نسخه بدلها + و.           | ۲. کا: می آید؛ دیگر نسخه بدلها: همی. |
| ۳. کا: زند.                      | ۴. کا + از او.                       |
| ۵. آج، آل: تا.                   | ۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: انداخت.   |
| ۷. همه نسخه بدلها: بجز کا: رسید. | ۸. همه نسخه بدلها: کشید.             |
| ۹. کا + بگوئا.                   | ۱۰. همه نسخه بدلها: بجز کا + دیر.    |
| ۱۱. همه نسخه بدلها: ساعتی اندک.  | ۱۲. کا + هدهد گفت.                   |

ابوعمر و خواند: «مِنْ سَبَأَ»، و «لِسَبَأَ»<sup>۱</sup>، به فتح همزه علی معنی<sup>۱</sup> منع الصرف، و سبب مانع علمیت باشد و تانیث، لِأَنَّ اسْمَ مَدِينَةٍ أَوْ بَلَدَةٍ أَوْ بُقْعَةٍ. و باقی قراء به جر و تنوین خواندند علی أَنَّهُ مُنْصَرَفٌ.

و گفتند: «سَبَأَ»، نام مردی است. و خبری آوردند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - که او را پرسیدند از سَبَأَ، گفت: نام مردی است که او را ده پسر بود، شش پسر از ایشان به یمن شدند<sup>۲</sup>، و چهار به شام - وقصه ایشان و نامهای ایشان در سورت سَبَأَ بیاید - إِنْ شَاءَ اللَّهُ<sup>۳</sup> - قال الشاعر - شعر:

الْوَارِدُونَ وَنَسِيمٌ فِي ذُرَى سَبَأٍ قَدْ عَضَّ أَعْنَاقَهُمْ جِلْدُ الْجَوَامِيسِ

يَسْبَأُ يَقْبِئُ؛ به خبری درست که در آن شکی نیست. سلیمان - علیه السلام -

گفت: آن خبر چیست؟ گفت: بدان که من در زمین سبا زنی را دیدم که او در ملک تو نیست، و ملک تو آن جا نرسیده است. زنی را یافتم که پادشاه ایشان است، و او را از هر چیزی نصیبی داده اند، و او را عرشی عظیم هست، یعنی سریری بزرگ.

و هَبْ گفت: نام پدر بلقیس، شرح<sup>۴</sup>، بود و او آن پادشاه بود که او را هدهد گفتند، و گفته اند<sup>۵</sup>: شراحیل بن ذی جَدَنَ<sup>۶</sup> بن النِّسْرَحِ بن قیس بن صیفی<sup>۷</sup> بن سبا ابن یسْحُب<sup>۸</sup> بن یَعْرُب<sup>۹</sup> بن قَحْطَانَ.

و پدر بلقیس پادشاهی بود عظیم الشان، و او را چهل پسر بودند همه پادشاه، و جمله زمین [ایمن] در ملک او بود. و چنین گفتند که: او را در ملوک کفوی نبود، آخر زنی بخواست از جمله ملوک نام او ریحانه. و گفتند: این زن از جمله جتیان بود - و وی را با آن زن جتی قصه ای مشهور است در تفاسیر و سبب نکاح وی مذکور.

و ابُو هُرَيْرَةَ روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: یکی از اُمَدَر و پدر بلقیس

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.

۲. آب، آزه مش + تعالی.

۳. همه نسخه بدلها: گفتند.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: شبلی.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا و آل: یعرب.

۶. کا + جمله.

۷. کا: نشستندی؛ دیگر نسخه بدلها: بودند.

۸. همه نسخه بدلها، بجز لب: نشرح.

۹. آط، آب، آزه مش: عدن؛ آج، آل: عد.

۱۰. آط، آب، آج، آزه مش: یسحر.

۱۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.



جتی بود، و چون پدرش بمراد هیچ فرزند نبود او را که به جای او بنشستی، ملک او به بلقیس رسید، قوم بعضی طاعت او داشتند و بعضی نداشتند، و مردی را اختیار کردند و در طرفی از اطراف ولایت بنشانند او را، و او مردی بود ظالم بد سیرت، و دست به رعیت و زنان ایشان کشید، بلقیس بشنید این حدیث، سخت آمد بر او و حمیت و غضب او را بجنبانید<sup>۲</sup>، خواست تا او را هلاک کند، او را کس فرستاد و گفت<sup>۳</sup>: مرا رغبت افتاده است که به زن تو باشم<sup>۴</sup>. او گفت: این رغبت مرا بیشتر است، و لکن من این دلیری نیارستم کرده<sup>۵</sup> که ترمیدم که تو ایبا کنی، اکنون چون تو را<sup>۶</sup> رغبت افتاد من سمیع و مطیعم به آنچه فرمایی.

کس فرستاد و قوم خود را حاضر کرد و این حدیث با ایشان بگفت. ایشان گفتند: او اجابت نکند و رغبت نمی‌کند<sup>۷</sup> به هیچ کس. گفت: این حدیث او آغاز کرد، و این رغبت او راست<sup>۸</sup>، برفتند و خطبه بکردند. او گفت: مرا پیش از این رغبت نبود، و اکنون برای آن که مرا فرزندی می‌باید این اختیار کردم. آن عقد بستند و بلقیس برخاست و لشکری گران برگرفت و به شهر او رفت و همه شهر و سرایهای او فرو<sup>۹</sup> آمدند.

چون شب آمد<sup>۱۰</sup> او به یک جای بنشستند طعام بخوردند و<sup>۱۱</sup> او را خمر داد تا مست کرد او را. چون مست شد و بیوفتاد<sup>۱۲</sup> سر وی ببرید و برد سرای او بردار کرد. چون روز بود مردم پادشاه را کشته یافتند و سرش بردار کرده، [۱۷۰-پ] بدانستند که غرض از آن منا کحت این مکر بوده است. پیش او آمدند و او را انقیاد نمودند و گفتند: این ملک تو را می‌شاید. گفت: من این نه برای مُلک کردم، برای فساد و ظلم او کردم و غیرت و حمیت. **وَ اُوْتِیَتْ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ ۱۳ یَحْتَاجُ اِلَیْهِ الْمُلُوکُ**، و او را از هر

۱. آج، آل، کا: بر.

۲. کا: برنجانید.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: کس فرستاد و او را گفت.

۴. عس: بزنی باشم تو را.

۵. آط، آج، آل، کا: کردن.

۶. کا + این.

۷. همه نسخه بدلها، بجز کا: ننماید.

۸. همه نسخه بدلها، بجز کا: را بود.

۹. کا: همه در شهر رفتند و به سراهای ایشان فرود آمدند.

۱۰. همه نسخه بدلها: در آمد.

۱۱. کا: بلقیس.

۱۲. همه نسخه بدلها: بیفتاد.

۱۳. کا + یعنی مِنْ کُلِّ شَیْءٍ.

چه ملوک را به کار آید از ساز و عُدَّت داده بودند. وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ، گفتند: سریر بلقیس را مقدمه از زر بود، مکمل به انواع جواهر از یاقوت سرخ و زمرد سبز، و پس او از سیم بود مکمل به انواع جواهر. و آن را چهار قایمه بود: یکی از یاقوت سرخ، و یکی از یاقوت زرد، و یکی از زمرد سبز، و یکی دُر سپید، و صفیحه های<sup>۱</sup> آن از زر بود مرصع به جواهر، و هفت خانه بر او بود بر هر خانه ای دری بسته.

عبدالله عباس گفت: سریر بلقیس سی گز بود در طول، و سی گز در عرض، و سی گز در هوا. مقاتل گفت: هشتاد گز در هشتاد در هشتاد بود.<sup>۲</sup>

وَجَدْنَهَا وَقَوْمَهَا - الآية<sup>۳</sup>، گفت دگر آن که: او را یافتیم و قوم او را<sup>۴</sup> که آفتاب می پرستیدند بدون خدای - عزوجل، و شیطان اعمال ایشان مزین بکرده بود ایشان را<sup>۵</sup> و منع کرده بود ایشان را از راه حق، ایشان، مهتدی و راه یافته نمی شدند.

أَلَا يَسْجُدُوا؛ کیسانی و یعقوب به روایت رُوِيس<sup>۱</sup> و حسن و حمید و أخرج والشمس خواندند: أَلَا يَسْجُدُوا، عَلَي تَقْدِيرٍ: أَلَا يَا اسْجُدُوا، آئِ أَلَا يَا هُوَلَاءِ اسْجُدُوا، و این امر باشد، «أَلَا» استفتاح<sup>۲</sup> کلام است و «یا» حرف ندا و منادی محذوف، و «اسْجُدُوا»، امر مخاطبان را، و از عرب شنیده اند: أَلَا يَا اِرْحَمُوا عَلَيْنَا أَلَا يَا تَصَدَّقُوا عَلَيْنَا، مراد آن که یا قوم! قَالَ الْأَخْطَلُ - شعر:

أَلَا يَا اسْلَمِي يَا هِنْدُ هِنْدُ بَنِي بَدْرِ وَإِنْ كَانَ حَبًا قَاعِدًا<sup>۳</sup> آخِرَ الدَّهْرِ  
و قال آخر - شعر:

أَلَا يَا اسْلَمِي ذَاتَ الدَّمَالِيحِ وَالْعَقِدِ

و قراءت عبدالله مسعود<sup>۱</sup> بر این است، و أُبَيّ خواند: أَلَا اَيَسْجُدُونَ<sup>۲</sup>، و باقی قراء

۱. همه نسخه بدلها: صحیفها.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: هشتاد گز در هشتاد گز بود.

۳. کا + هِنْدُ هِنْدُ.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا + یافتیم.

۵. همه نسخه بدلها: «ایشان را» ندارد.

۶. کا + وایوجعفر.

۷. کا: افتتاح.

۸. اط، آب، آج، آن آل، کا: حیا فاعدی؛ چاپ شعرانی (۳۹۵/۸): حَيَا نَاعِدَتِي؛ تفسیر طبری (۱۹/۱۳): حَيَا قَاعِدًا.

۹. کا: عبدالله عباس.

۱۰. مش: اسلموا.

۱۱. آج، آن: يَسْجُدُوا.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز کا + یا.

خواندند: **الَّا يَسْجُدُوا**، به تشدید «لام» و معنی کلام بر تقدیم و تأخیر، و تقدیر آن که: **وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ لِيَلَّا يَسْجُدُوا**.

آنکه محلّ او نصب باشد به «أَنَّ». و ابو عبید<sup>۱</sup> اختیار این قراءت کرد برای آن که کلام با این قراءت بر نسق خود و میاقت قصه بر جای<sup>۲</sup> باشد، و بر قراءت اول کلام از این نسق منقطع شود. **الَّذِي يُخْرِجُ الْعَبَّاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ آن خدای که او بیرون آرد پوشیده و غیب در آسمان و زمین.

بیشتر مفسران گفتند: «خبء» آسمان باران است، و «خبء» زمین نبات، یعنی باران از آسمان فرود [آرد]<sup>۳</sup>، و نبات از زمین برآرد. و در قراءت عبدالله مسعود چنین است که: **يُخْرِجُ الْعَبَّاءَ مِنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**. و **يَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ**؛ قراءت عامه قراء، **يَعْلَمُ** است به «یا» و کسانى و **حَفْصٌ** عن **عاصم** به «تا» ی خطاب خواندند.

**اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ**؛ خدای است که جز او خدایی نیست، و او خدای عرش عظیم است. بعضی مفسران گفتند: مراد به عرش ملک است، و باقی مفسران گفتند: مراد عرش<sup>۵</sup> است که در آسمان آفرید.

**قَالَ سَتَنْظُرُ، سليمان** گفت: ما بنگریم تا این حکایت که گفتی **مِنْ قَوْلِكَ: أَحَقَلْتُ بِمَا لَمْ تُحِظْ بِهِ**. تا به آخر آیت مقدم، راست است یا دروغ؟ اول تدبیر آب بساز که ما و لشکر تشنه ایم. او بیامد و راه نمود ایشان را بر آب. چاهها بکنند و آب برگرفتند چندان که حاجت بود. آنکه<sup>۶</sup> نامه ای نوشت<sup>۷</sup>:

**مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ إِلَى بَلْقَيْسَ مَلِكَةِ سَبَأَ: السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى**<sup>۸</sup>، **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَنْوِي مُسْلِمِينَ**<sup>۹</sup>.

ابن جریر گفت: سلیمان - علیه السلام - در نامه بر آن بنه افزود که در قرآن

۱. همه نسخه بدلها: ابو عبیده.

۲. کا + خویش.

۳. اساس: ندارد، از آظ، افزوده شد.

۴. اساس + فی؛ که با توجه به نسخه بدلها و فحوای عبارت زاید تشخیص داده شد.

۵. آظ، آب، آج، آن آل، مش: عرش.

۶. کا: نوشت؛ دیگر نسخه بدلها: بنوشت.

۷. کا: نوشت؛ دیگر نسخه بدلها: بنوشت.

۸. سوره طه (۲۰) آیه ۴۷.

۹. سوره نمل (۲۷) آیه ۳۰ و ۳۱.

هست، إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَلَا تَعْلَمُونَ عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ<sup>۱</sup>.

منصور گفت: سلیمان - علیه السلام - مِنْ أَبْلَغِ النَّاسِ است به این ایجاز و اختصار که در نامه کرد.

- ۵ قَتَادَةَ گفت: عادت پیغامبران - علیهم السلام [۱۷۱-ر] چنین بود که تطویل نکردندی. چون نامه بنبشت، مَهْرِي از مُشْک بر او نهاد و نگین خود بر مُهر نهاد و هُدْهُد را پیش خواند و گفت: تو امروز رسول منی، تو را خلعتی باید. آنگه دست به تن او فرود آورد، این الوان مختلفه بر او پدید آمد. و انگشت بر سر او زد، این تاج بر سر او نهادند<sup>۲</sup>، و نامه در منقار او نهاد و گفت: برو با خلعت و تشریف من و نامه من ببر.

۱۰ إِذْ هَبَّ بِكِتَابِي هَذَا فَالِقَةُ إِيَّيْهِمْ؛ به ایشان فگن<sup>۳</sup>. ثُمَّ قَوْلَ عَنَّهُمْ؛ پس برگرد از ایشان و بنگر<sup>۴</sup> تا چه جواب دهند! و مراد به «نظر» انتظار است و مراد به «رجع» ردّ و جواب است.

- ۱۵ هُدْهُدِ نامه بستد و برفت و هوا گرفت، و بیش از آن که عادت او بود برفت. هُدْهُدِ دیگر برنگرید او را دید گفت: یا هُدْهُدِ! این چه ترفّع و تکبر است؟ چرا چندان بر نشوی که پایه تو است؟ گفت: چگونه ترفّع نکنم و من رسولی خدایم، خلعت او بر تن من، و تاج او بر سر من، و نامه او در منقار من! از این بزرگوارتر چه باشد!

- ۲۰ آنگه برفت و بنزد بَلْقِيس رفت. و بَلْقِيس به زمینی بود که آن را مَأْرِبُ گفتند بر سه میل<sup>۵</sup> از صَنْعَاء، و او در کوشک بود و درها بسته، و او را عادت بود که چون وقت قیلوله بودی درهای کوشک ببستی و کلیدها بخواستی و در زیر سر نهادی و بخوفتی<sup>۶</sup>. هُدْهُدِ بیامد، او را یافت سِتَان<sup>۷</sup> خفته، آن نامه بر سینۀ او انداخت.

۱. سورة نمل (۲۷) آیه ۳۰ و ۳۱.

۲. کا: پیدا شد؛ دیگر نسخه بدلها: نهاد.

۳. آفکن.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: بشنو.

۵. مش: سه فرسخ؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۶. کا: بخفتی؛ دیگر نسخه بدلها: بخوفتی.

۷. کا: مستان باز خفته.

قَتَادَه گفَت: هُدْهَدُ بِيَامِدْ وَاوْ بَرِ سَرِيرِ مَلِكِ بُوْدَا<sup>۱</sup> وُوزَرَا وُقُوَادْ وُحُجَابْ<sup>۲</sup>، وِبَرِ  
بَالَايِ سَرَايْشَانِ پَرُوَاژِ مِي كَرْدِ نَامَه دَر مَنقَارِ گَرَفْتَه، تَا آنگَه كِه اَو بَر نَگَرِيْد<sup>۳</sup> نَامَه دَر كَنَارِ  
اَو اَفكَنْد.

ابن زید گفَت و وَهَبُ مُتَّبِعُهُ: سَوْرَاخِي بُوْد كِه اَقْتَابِ از آن جَا دَر كُوشَكِ اِفْتَادِي  
چون بر آمدی، و بَلْقِيْسِ اَقْتَابِ پَرَسْت بُوْد، چُون<sup>۴</sup> اَقْتَابِ بَدِيْدِي كِه بَر اَمَدِي<sup>۵</sup> سَجْدَه  
كِرْدِي اَقْتَابِ رَا. ۵

هُدْهَدُ بِيَامِدْ وِبَرِ اَنْ سَوْرَاخِ بَنَشَسْتْ وِپَرِهَا فَرَاخِ كَرْدْ وِ سَوْرَاخِ چِنَانِ بَگَرَفْتْ كِه  
اَقْتَابِ دَر اَنْ جَا نِيوْفَتَادَا<sup>۶</sup>. اَقْتَابِ دِيرِ مِي بَر اَمَدَا<sup>۷</sup>، اَو بَر نَگَرِيْدِ مَرغَكِي رَا دِيْدِ اَقْتَابِ  
بَگَرَفْتَه، وِ خُوِيشْتَنِ حِجَابِ اَقْتَابِ كَرْدَه، وِ نَامَه اِي دَر مَنقَارِ گَرَفْتَه. از آن حال به  
شكفت بماند. هُدْهَدُ بِيَامِدْ وِ نَامَه بَر اَو اِنْدَاخْت. ۱۰

بَلْقِيْسِ نَامَه بَر دَاشْتْ وِ خُوَانَنْدَه وِ نُوِيْسَنْدَه<sup>۸</sup> بُوْد وِ تَازِي زَبَانِ بَه مُهَرِ نَامَه فَرُو  
نَگَرِيْسْت<sup>۹</sup> نَامِ سَلِيْمَانِ دِيْدَه، بَدَا نَسْتْ كِه نَامَه پَادِشَايِ<sup>۱۰</sup> اَسْت، وِ دَا نَسْت<sup>۱۱</sup> كِه مُلْكِ اَو  
عَظِيْمَتَرِ از مُلْكِ اَو سَت، چِه اَنْ رَا كِه مَرغِ مُسَخَّرِ اَو بَاشَد تَا اَو رَا رَسُوْلِي كَنْدَه، اَو  
پَادِشَايِي<sup>۱۲</sup> عَظِيْمِ بَاشَد. ۱۵

هُدْهَدُ نَامَه بِيِنْدَاخْتْ وِبِه جَانِبِي رَفْتْ وِ بَنَشَسْتْ وِ مِي نَگَرِيْد. اَو بَر خَا مَسْتْ وِ بِيَامِدْ  
وِبَرِ سَرِيرِ مُلْكِ نَشَسْت<sup>۱۳</sup>، وِ كَسِ فَرَسْتَادْ وِ اَعْيَانِ وِ وَجُوهِ لَشْكِرِ رَا بَخُوَا نَد. وَايْشَانِ  
دَوَاژَه هَزَارِ مَرْدِ بُوْدَنْدْ زِيْرِ فَرْمَانِ هَرِيْكِي هَزَارِ مَرْدِ مَقَاتَلِ.

قَتَادَه گفَت وُْمَقَاتَلِ وُتَّمَالِي: اَهْلِ مَشُوْرَتِ اَو سِيْصَدْ وِ سِيْزَدَه مَرْد<sup>۱۴</sup> بُوْدَنْدَه، هَر

۱. کا: اوبلقیس را بر سریر ملک دید.

۲. همه نسخه بدلها، بجز آل + پیرامن او.

۳. آل: در نگرید.

۴. کا + بدان سوراخ.

۵. کا: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: برآمده است.

۶. کا: نمی ناپید؛ دیگر نسخه بدلها: نیفتاد.

۷. آط، آب، آج، آزه مش، کا: چون آفتاب دیر بر می آمد.

۸. کا: نیبسنده.

۹. همه نسخه بدلها: فرو نگرید.

۱۰. همه نسخه بدلها: پادشاهی.

۱۱. مش: ندانست.

۱۲. آل: پادشاه؛ آط، آب، آج، آل، مش، کا: پادشاهی.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: بنشست.

۱۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: کس.

مردی امیراً بود برده هزار مرد، آمدند و به جای<sup>۲</sup> بنشستند.

بَلْقِيسَ اِيشَان رَا كَفَتْ: اَيْهَا الْمَلَأُوْا اِنِّي الْفِيْ اِلَيَّْ كِتَابٌ كَرِيْمٌ؛ اِي جَمَاعَت و  
وَجُوْه وَاَعْيَان لَشِكْرًا! بَدَانِيْ كِه نَامِه اِي كَرِيْم بِه مَن اِنْدَاخْتِه اِنْد.

قَتَادَه كَفَتْ: كَرِيْم يَعْنِي نِكُو، نَظِيْرَه: وَوَقْفَامٌ كَرِيْمٌ<sup>۳</sup>. عِبْدَاللّٰه عَبَّاس كَفَتْ:  
شَرِيْف بِرَاي شَرَف صَاْحِبِش. ضَحَاك كَفَتْ: بِرَاي اَن كَرِيْم خَوَانْد اَن رَا كِه مُهْرٌ بِر  
اُو نِهَادِه بُوْد، بِيَانِش حَدِيْث [عِبْدَاللّٰه]<sup>۴</sup> عَبَّاس كِه كَفَتْ، رَسُوْل - عَلَيْهِ السَّلَام - كَفَتْ:  
كَرَمُ الْكِتَابِ خَتْمُهُ، وَبُرُوْى: كِرَاةُ الْكِتَابِ.

قَتَادَه كَفَتْ اَز اَنَس كِه: چُوْن رَسُوْل - عَلَيْهِ السَّلَام - خَوَاسْت كِه نَامِه نُوِيْسِد بِه  
عَجْم، كَفْتَنْد: يَا رَسُوْلَ اللّٰه! عَجْم رَا عَادَت اَن اَسْت كِه نَامِه اِي كِه مُهْر نِدَارْد اَن رَا  
حُرْمَت نِدَارْنِد. رَسُوْل - عَلَيْهِ السَّلَام - مُهْرِي بِنَاخْت<sup>۶</sup> و نَامِه مُهْر كَرْد.

اَنَس كَفَتْ: پَنْدَارِي كِه دَر سَبِيْدِي<sup>۷</sup> مُهْر مِي نَكْرَم دَر دَسْت رَسُوْل. وَبَعْضِي  
دَبِيْرَان كَفْتَنْد كِه: هَر كِه اُو نَامِه نُوِيْسِد بِه بَرَادَرِش<sup>۸</sup> و مُهْر نَكْنِد اَن رَا، اَسْتَخْفَاف كَرْدِه  
بَاشِد بِه اُو، اَنَكِه كَفَتْ: اَلْخَتْمُ حَسْمٌ؛ مُهْر وَاجِب اَسْت. كَفْتَنْد كَرِيْمِش بِرَاي اَن  
خَوَانْد كِه دَر اَوَّل اُو نَامِ خُدَايِ بُوْد [۱۷۲-ب] اِسْمُ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ.

اَلَا تَعْلَمُوْا؛ بَلَنْدِي مَكْنِي بَر مَن و پِيْش مَن اَبِي تَن بَدَادِه وَتَسْلِيْم كَرْدِه فَرْمَان مَرَا.  
و كَفْتَنْد: مَرَاد اَن اَسْت كِه اِيْمَان اَرِيْد بِه مَن، و اَشْهَبُ الْعَقِيْلِيْ دَر شَاذَّ خَوَانْد: اَلَا  
تَعْلَمُوْا عَلَيَّ، بِه «غِيْن» مَعْجَم؛ بَر مَن غَلَوْ وَتَعَدَّى مَكْنِي.

چُوْن نَامِه بَر خَوَانْد وَ مَضْمُوْنِش مَعْلُوْم اِيشَان كَرْد بِه مَشُوْرَت دَر اَمْد، كَفَتْ: يَا اَيْهَا  
الْمَلَأُوْا اَفْتُوْنِي فِيْ اَمْرِي؛ اِي جَمَاعَت اَشْرَاف و بَزْرگان - عِبْدَاللّٰه عَبَّاس كَفَتْ: هَزَار  
«قَيْل»<sup>۱۰</sup> بُوْد، وَ قَيْل<sup>۱۱</sup> پَادِشَاهِي بُوْد دُوْن پَادِشَاهِ اعْظَم، دَر زِيْر فَرْمَانِ هَر قَيْلِي<sup>۱۲</sup> صَدَّ<sup>۱۳</sup>

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: امیری.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: بر جای خود.

۳. سوره شعرا (۲۶) آیه ۵۸؛ سوره دخان (۴۴) آیه ۲۶.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: مهري.

۵. اساس: ندارد، از آطل، افزوده شد.

۶. آج، آل: سفید.

۷. اساس: صفحاتی چند افتادگی دارد، از آطل، افزوده شد.

۸. آج، آل: مش: قبیله.

۹. آج، آل: مش: قبیله.

۱۰. آج، آل: مش: قبیله.

۱۱. آج، آل: مش: قبیله.

۱۲. آج، آل: مش: قبیله.

۱۳. آج، آل: مش: ندارد.

هزارمرد- فتویٰ کنی مرا در این کار و مشورت کنی که من هیچ کار نبرم تا شما حاضر نباشی.

و از شرط مصلحت و نگاهداشت مملکت یکی مشورت است، برای این فرمود  
 خدای تعالی: **وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ...**، و رسول- علیه السلام- گفت: **مَا شَقِيَّ عَبْدٌ**  
**فَقَطَّ بِمَشُورَةٍ وَلَا سَعِدَ بِاسْتِغْنَاءِ رَأْيٍ**، و همچنین گفت: **مَا خَابَ مَنْ اسْتَحَارَ وَلَا نَدِمَ مَنْ**  
**اسْتَشَارَ** ۵

ایشان جواب دادند: **نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بَأْسًا شَدِيدًا**؛ ما خداوندان قوتیم و  
 خداوندان شجاعتیم و مردان کارزاریم. **وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ**؛ فرمان تورا است، ما را فرمانی  
 نیست، بنگر تا چه فرمایی.

چون بلقیس سخن ایشان بشنید گفت: رأی شما حرب<sup>۲</sup> است، و برای این  
 شجاعت عرض می‌کنی، رأی من جز این است، و آن آن است که شما دانی که  
 پادشاهان چون در شهری شوند آن شهر به قهر و غلبه تباه کنند، و عزیزان شهر را ذلیل  
 کنند- تا به این جا حکایت قول بلقیس است.

آنکه حق تعالی به کلام خود بر صدق او گواهی داد، گفت: **وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ**؛  
 همچنین کنند. و در معنی این آیت استاد ابوالقاسم حبیبی<sup>۳</sup> بیتی چند روایت کرد، و  
 هی:

إِنَّ الْمُلُوكَ بَلَاءٌ خَبْتُ مَا حَلُّوا<sup>۴</sup>      فَلَا بَكْنَ لَكَ فِي أَكْنَائِهِمْ ظِلُّ<sup>۵</sup>  
 مَاذَا تُوقِلُ مِنْ قَسَمٍ إِذَا غَضِبُوا      جَارُوا عَلَيْكُمْ وَإِنْ أَرْضَيْتَهُمْ<sup>۵</sup> قَلُّوا  
 وَإِنْ مَدَّخْتَهُمْ<sup>۶</sup> خَالُوكَ تَخَذَهُمْ      وَاسْتَقْفَلُوكَ كَمَا يُسْتَقْفَلُ الْكَلُّ<sup>۵</sup>  
 فَاسْتَفِنِ بِاللَّهِ عَنِ آبَائِهِمْ أَبَدًا      إِنَّ الْوُقُوفَ عَلَى آبَائِهِمْ ذُلٌّ<sup>۵</sup>  
 و یکی از عصرش<sup>۷</sup> گوید:

إِذَا كُنْتَ مُنْخِذًا صَنْعَةً      فَلَيْتَاكَ وَالشُّرَكَاءَ الْوُجُوهَا  
 أَلَمْ تَسْمَعْ اللَّهَ إِنَّ الْمُلُوكَ      إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَقْسَدُوهَا

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۵۹. ۲. چاپ شعرانی (۳۹۸/۸): خوب.

۳. آج، آل، مش: حسی؛ چاپ شعرانی (۳۹۸/۸): حسینی؛ کا: حبیب.

۴. چاپ شعرانی (۳۹۸/۸): دَخَلُوا. ۵. آط: ارضیتهم؛ باتوجه به چاپ شعرانی، تصحیح شد.

۶. آب: مَدَّخْتَهُمْ. ۷. آب، آز: عصر؛ چاپ شعرانی (۳۹۸/۸): اهل عصرش.

قوله: وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ، گفت: رای من آن است که هدیه بسازم و به او فرستم و احوال او به آن هدیه امتحان کنم، اگر هدیه قبول کند پادشاه است، و اگر قبول نکند و جز به اسلام و انقیاد راضی نشود پیغامبر است.

آنکه صد غلام و صد کنیزک را بخواند و همه را یک جامه پوشانید. بر قول عبدالله عباس - امتحان آن را تا او داند که غلام کدام است و کنیزک کدام؟<sup>۵</sup> مجاهد گفت: دویست غلام و کنیزک بودند، کلبی گفت: ده غلام و ده کنیزک بود. وهب گفت: پانصد غلام و پانصد کنیزک، غلامان را جامه کنیزکان پوشانید و کنیزکان را جامه غلامان.

ثابت البُنَّانِي<sup>۱</sup> گفت: صفایحی از زر با آن هدایا راست کرد در جامه های دیبا پیخته<sup>۲</sup>. چون این خبر به سلیمان رسید، فرمود تا جتیان آجرها زرانود بگردند و در راهها بینداختند تا ایشان چون به آن رسیدند، گفتند: ما چیزی آورده ایم که ایشان در راه بیفگنده اند<sup>۳</sup>.

وهب گفت: بَلْقِيس پانصد غلام و پانصد کنیزک را فرمود تا بیاوردند و غلامان را جامه و حُلّی زنان پوشانید و زرینها<sup>۴</sup> برایشان کرد، و کنیزکان را جامه های مردان پوشانید و سلاحهای مردان داد، و زنان را گفت: شما چون حدیث کنی، سخنهای مردوار گوید و آواز بلند برداری و سخن درشت گوید، و غلامان را گفت: چون سخن گویی، آواز نرم داری و حدیث ماده کنی تا بر او مشتبه شود. و اسپانی فرستاد نیکوتازی، به ستام زر مرصع، و پانصد خشت زرین و سیمین پیراست<sup>۵</sup> و با او بفرست<sup>۶</sup>، و تاجی مرصع به انواع جواهر و مبلغی مشک و عود و عنبر و دُزری یتیم ناسفته در حقه و مهر<sup>۷</sup> یمنی کز سفته این جمله به دست مردی از اشراف قوم که او [را]<sup>۸</sup> مُنْذِرِبن عُمیر گفتند<sup>۹</sup> بفرستاد، و او مردی عاقل و سدید رای بود، بردست او

۱. آط، آب، آج، آن مش: البیانی؛ با توجه به مأخذ اعلام و حدیث، تصحیح شد.

۲. آب، آرز، تخته؛ آج، لب: بجه (بی نقطه)، کا: به تخت.

۳. آج، آل: بیفگنده؛ کا: افگنده اند.

۴. آج، آل: زرینها.

۵. آج، آل: پیراست.

۶. کذا در آط؛ آب، آن مش: بفرستاد؛ آل: بفراشت.

۷. آج، آل: مهری؛ کا: مهره.

۸. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۹. آج، آل: گفتندی.



نامه ای فرستاد تفصیل این هدیه ها در آن جا، و در نامه گفت<sup>۱</sup>: اگر تو پیغامبری فرق کنی میان اینان که به تو فرستادم تا غلام کدام است و کنیزک کدام؟ و خبر ده تا در این حقّه ها چیست؟ و آن که ناسفته است بسم<sup>۲</sup>، و آن که سفته است رشته<sup>۳</sup> در او کن.

۵ آنکه رسول را گفت: چون در نزدیک او شوی اگر به خشم و کبر در تو نگرده، پادشاه است پیغامبر نیست ما او را غلبه کنیم، و اگر به رقت و رحمت نگرده و به تواضع سخن گوید، پادشاه نیست پیغامبر است. سخن او نکوبش و جواب<sup>۴</sup> نامه باز آر.

۱۰ رسول<sup>۵</sup> ساز رفتن کرد. هدیه ها بیامد پیش از آن که او رسید<sup>۶</sup>، و سلیمان را خبر داد از آن هدیه ها که او ساخته بود. سلیمان - علیه السلام - جتیان و انسیان را بخواند، و بفرمود تا خشتهای زرین و سیمین بساختند چندانی که میدان او بود و شرف<sup>۷</sup> میدان او از آن خشتهها بر نهادند و فرش میدان از آن بگسترده.

۱۵ آنکه گفت: از اسبان آنچه نیکوتر باشند<sup>۸</sup>، گفتند: در دریا اسبانی هستند به السوان مختلف که از آن نیکوتر نباشد، برفتند و از آن بیاوردند عددی بسیار، و همه را ستامهای زریر کردند، و به دو صف در آن میدان گذاشتند، و در زیر پای ایشان فرش خشتهای زرین<sup>۹</sup> بر کردند به مقدار چند فرسنگ، و آنکه بفرمود تا جمله لشکر از جن و انس و وحوش و سیاع و طیور حاضر آمدند.

و یک روایت آن است که: سلیمان - علیه السلام - بفرمود تا میدان را از آن خشتهای<sup>۱۰</sup> زرین و سیمین فرش کردند، و به مقدار آنچه ایشان داشتند از خشتهای زرو سیم جای<sup>۱۱</sup> بگذاشتند، و سلیمان - علیه السلام - بفرمود تا سریر او به میدان بردند و

- |                    |   |
|--------------------|---|
| ۱. مش: نوشت که.    | ۲. مش: بسیم؛ چاپ شعرانی: سوراخ کن؛ کا: بسب. |
| ۳. کا: ریمان.      | ۴. آب، آج، آن، آل + این.                    |
| ۵. مش + بلفیس.     | ۶. مش: برسد.                                |
| ۷. آج، آن مش: فرش. | ۸. آج، آن، آل، مش: باشد.                    |
| ۹. کا: سیمین.      | ۱۰. آج، آل: کردند.                          |
| ۱۱. کا: انگرها.    | ۱۲. کا: خالی.                               |

لشکر<sup>۱</sup> حاضر آمدند و چهار هزار کرسی زرین بر دست راست او بنهادند و چهار هزار بر دست چپ، و بر آن جا وزرا و علما و اعیان و وجوه بنشستند و لشکر صف کشیدند چند فرسنگ. انبیان پیش<sup>۲</sup> او باستادند<sup>۳</sup> و از پس ایشان جتیان، و از پس ایشان سباع، و از پس ایشان وحوش، و مرغان در هوا پر در پر گسترده<sup>۴</sup>.

۵ چون رسولان آن جا رسیدند، چیزی دیدند که هرگز ندیده بودند. و آن اسبان را دیدند بر سرخشتهای زرین و سیمین بداشته بر آن جا بول و روث می کردند<sup>۵</sup>، آنچه داشتند در چشم ایشان حقیر شد. چون به میدان درآمدند همه میدان مفروش بود جز به مقدار آنچه ایشان داشتند.

ایشان با یکدیگر گفتند: نباید تا ما را به دزدی متهم کنند، رای آن است که

۱۰ آنچه داریم از این خشتهای زر و سیم آن جا بنهیم بر جای خالی، همچنان کردند و آن حقیر و ناچیز گشت.

چون به سباع رسیدند، نیارستند به ایشان گذشتن<sup>۶</sup>، کسها<sup>۸</sup> که موکل بودند گفتند: بگذری<sup>۹</sup> که اینان گزند نیارند کردن جز به فرمان سلیمان، بگذشتند<sup>۱۰</sup>. چون به شیاطین رسیدند، منظری مهول<sup>۱۱</sup> ترسناک دیدند، فرو ماندند و قوت نماند ایشان را،

۱۵ گفتند: بگذری<sup>۹</sup> که باکی نیست بر شما، بگذشتند<sup>۱۰</sup> تا پیش سلیمان رسیدند<sup>۱۲</sup>، در پیش او باستادند<sup>۱۳</sup>. سلیمان علیه السلام - به ایشان نگریذ<sup>۱۴</sup> روی گشاده و خندان<sup>۱۵</sup> و گفت: ماوراء کُم؛ چه خبر است آنان را که باز گذاشتی<sup>۱۶</sup>؟ و ایشان را به شفقت بپرسید<sup>۱۲</sup>، و رئیس قوم پیش آمد و نامه بلقیس بداد. سلیمان - علیه السلام - گفت حقّه

۱. کا + همه.

۳. آب، آرز، آل، مش: باستادند.

۵. کا: نمی کردند.

۷. آط: گزشتن؛ کا: بگذشتن.

۹. آط: بگذری؛ آب، آج، آل، آرز، مش، کا: بگذرید.

۱۱. آب، آرز، آل، مش: بهول.

۱۳. آب، آرز، آل، مش، کا: باستادند.

۱۵. آب، آرز + در آمد.

۱۷. آب: برسد.

۲. کا + تخت.

۴. من: بگسترده؛ آج، آل: در هوا پر کردند.

۶. کا + هدیه ها همه.

۸. آب، آج، آرز، آل، مش، کا: کسانی.

۱۰. آط: بگذشتند.

۱۲. آب، آج، آرز، آل: شدند.

۱۴. آب، آرز، مش: ندارد.

۱۶. آط: بازگذاشتی؛ کا: گذاشتید.

کجاست؟ حقہ پیش او بنهادند، او بر گرفت و بجنبائید، و جبریل آمد و خبر داد او را کہ: در این حقہ درزی است یتیم ناسفته و مهرهٔ یمنی است کثر سفته. سلیمان -علیه السلام- بگفت. رسول گفت، راست گفتی، اکنون بگویی تا ناسفته بسیند<sup>۱</sup> و سفته را ریسمان درکشند.

۵ سلیمان -علیه السلام- گفت: کیست کہ این بداند سفتن؟ انسیان ندانستند و نہ نیز جثیان<sup>۲</sup>، شیاطین گفتند: این کار آرزو<sup>۳</sup> است<sup>۴</sup>، لبتگ. سلیمان -علیه السلام- او را بخواند، او موی در دهن گرفت و آن جا کہ سلیمان رسم زد بسفت تا از دیگر جانب برون آمد. سلیمان<sup>۵</sup> گفت: چه خواهی؟ گفت: از خدای بخواد تا روزی من از درختان<sup>۶</sup> کند. سلیمان گفت روا باشد این حاجت.

۱۰ آنگہ گفت: کیست کہ ریسمان در این مهره سفته کشد؟ کرمکی سفید گفت: من تمام کنم، آنگہ رشته در دهن گرفت و از این جانب در رفت و بہ دگر جانب برون آمد. سلیمان گفت: چه خواهی؟ گفت: از خدای بخواد تا روزی من از میوه‌ها کند، گفت کرده شد.

۱۵ آنگہ گفت: این غلامان و کنیزکان را پیش من آرید. پیش بردند، بفرمود تا اناءهای آب بیاوردند، و فرمود ایشان را تا پیش او دست و روی بشستند. آنان کہ کنیزکان بودند آب از<sup>۷</sup> اناء<sup>۸</sup> بہ یک دست برگرفتند و بز<sup>۹</sup> دیگر ریختند، و آنگہ بر روی زدند، و غلامان بہ یک بار آب از اناء<sup>۱۰</sup> برگرفتند<sup>۱۱</sup> و بر روی زدند، و کنیزکان آب بر باطن مساعد نهادند و غلامان بر ظاهر. سلیمان -علیه السلام- بہ این فرق کرد میان ایشان. آنگہ آن ہدیہ‌ها هیچ قبول نکرد و ہمہ رد کرد و گفت: اَتَمِدُّونِي بِمَالٍ فَمَا اَتَيْتَنِي اللّٰهُ خَيْرًا مِّمَّا اَتَيْتُكُمْ؛ مرا بہ مال مدد می‌کنی، آنچه خدای مرا داده است

۱. آب، آرز، بینند؛ آل: بشنید؛ مش: بسفتند.  
 ۲. آب، آرز، ارضا.  
 ۳. آب، آج، آل، آن، مش، کا: بیرون.  
 ۴. کا: میوه‌ها.  
 ۵. کا: انابیل.  
 ۶. آب، آن، عس: ندارد.  
 ۷. کا: دست.  
 ۸. آل: برگرفتند؛ کا: بر می‌گرفتند.  
 ۹. آب، آرز، آج، آل، آن، مش، کا: بیرون.  
 ۱۰. کا: میوه‌ها.  
 ۱۱. مش: غلامان آب بہ یکبار از آب اناء.

به از آن است که شما را داد بل شما به هدیه تان شاد باشی .

حمزه و یعقوب خواندند: «أَتَمِدُّونَ»، به «نون» مشدداً و باقی قرآء به دو «نون»

خفیف .

آنکه گفت رسول را: برو و این هدیه ها ببر، و بگو ایشان را که : غرض من نه

- ۵ مال است و حطام دنیا، غرض من آن است که ایشان به دین و طاعت من در آیند، اگر آمدند فهُوَ الْعَرَادُ، و اگر نه لشکر<sup>۱</sup> فرستم به ایشان که طاقت آن ندارند، و ایشان را از شهرهای خود به در آرم اسیر و ذلیل، و هُوَ قَوْلُهُ: **إِزْجِعِ الْبِهِمُ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ** - الْآيَةُ.

چون رسولان با نزدیک بلقیس رفتند و پیغام بگزاردند، بلقیس گفت: من

- ۱۰ بدانستم که این مرد پادشاه نیست پیغامبر است، و مرا طاقت او نباشد، و ما قوت او نداریم . کس فرستاد به سلیمان که: من<sup>۲</sup> آیم به خدمت تا سخن تو بشنوم، و بدانم که این دین چیست که تو مرا به آن می خوانی!

آنکه بفرمود تا عرش او در آخر خانه<sup>۳</sup> نهادند، از هفت خانه بر حصنی قوی بر

- کوشکی بلند. و لشکری را بر آن گماشت و قومی حَرَسَ و نگهبانان را بر آن گماشت و لشکری را بر آن موکل کرد و گفت: زینهار تا نکونگه داری! و نباید تا دست ۱۵ هیچ کس به او رسد و نایبی و خلیفه ای بداشت<sup>۴</sup> و ملک و ولایت بدو سپرد، و او برخاست<sup>۵</sup> با دوازده هزار امیر روی به لشکرگاه سلیمان نهاد، با هر امیری فراوان<sup>۶</sup> مرد بودند.

چون سلیمان - عَلَيْهِ السَّلَام - خبر یافت که او در راه است، گفت: **يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا**

- ۲۰ **أَيْكُمْ يَا تَبَنِي بَعْرَشَهَا**؛ کیست که عرش بلقیس به من آرد پیش از آن که ایشان این جا آیند، **قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ**؛ قیل: مؤمنین، و قیل: مُسْتَسْلِمِينَ مُتْقَادِينَ.

و علما خلاف کردند در سبب آن که سلیمان خواست که عرش او بیارند پیش از

۱. آط: خفیف؛ با توجه به دیگر نسخه بدلهای تصحیح شد. ۲. آب، آن مش، کا: لشکری.

۳. کا + پسین.

۴. مش، کا + می.

۵. آب، آن مش، کا: برخواست.

۶. کا: برگماشت.

۷. کا: دوازده هزار.

آن که او بیاید. بعضی گفتند: برای آن که دانست که اگر او بیاید و اسلام آرد، مالش بر او حرام شود، خواست تا<sup>۱</sup> سریر او بردارد بر سبیل غنیمت و او کافر، تا حلال باشد او را<sup>۲</sup>.

فتاده گفت: خواست تا ببیند از آن وصف که شُده بود آن را.

ابن زید گفت: برای آن کرد که خواست که عقل و تمیز بقیس را امتحان کند، تا چون او حاضر آید، او عرش را منکر و مغیر<sup>۳</sup> کند و گوید که: ... أَهْكَذَا عَرْشِكِ، تا او بشناسد یا نه! و درست آن است که غرض او آن بود تا معجزه باشد خارق عادت، و آیتی و دلالتی بود بقیس را بر نبوت و صدق او.

قَالَ عَفْرِيْتُ مِنَ الْجِنِّ؛ یکی از جمله جنیان که قوی و داهی بود، گفت: من بیارم.

عبدالله عباس گفت: عفریت، داهی باشد. ضحاک گفت: خبیث باشد. ربیع گفت: غلیظ باشد. فراء گفت: قوی باشد، کسانى گفت: مُنْكَرٌ باشد، وقال<sup>۵</sup>:

وَقَالَ شَيْطَانٌ لَهُمْ عَفْرِيْتُ مَا لَكُمْ مِنْكُمْ<sup>۶</sup> وَلَا تَبِيْتُ<sup>۷</sup>

ابو رجاء العطاردي خواند: عَفْرِيَّةٌ<sup>۸</sup>، و گفت: عَفْرِيَّةٌ بِيَكْرَبَيْنِ بَكْرَيْنِ<sup>۹</sup> باشد، اول فرزند مادر و پدر باشد که او هنوز زن نکرده باشد و فرزند نیاورده.

سبویه گفت: اشتقاق او از عَفْرٌ باشد، و عَفْرٌ کسی را به قوت در خاک بگردانیدن باشد، و رَجُلٌ عَفْرِيْتُ<sup>۱۰</sup> نَفْرِيْتُ و عَفْرِيَّةٌ و نَفْرِيَّةٌ، و يُجْمَعُ عَلَى عَفَارِيَةٍ و عَفَارِيَةٍ، جمع العَفْرِيَّةِ و عَفَارِيَةِ كَرَبَانِيَةٍ فِي جَمْعِ زَيْبِيَّةٍ<sup>۱۱</sup>، و منه قوله - عليه السلام: اللَّهُ يُبْفِضُ العَفْرِيَّةَ النِّفْرِيَّةَ.

آن عفریت گفت: أَنَا أَتِيكَ بِه قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ؛ من به تو آرم پیش از

۱. کا + پیش از اسلام او.

۲. کا: که مال کافر حلال باشد.

۳. مفسر، با توجه به ضبط آب و از تصحیح شد: آل: مفسران؛ من: متغیره؛ کا: مُتَغِيرٌ.

۴. سوره نمل (۲۷) آیه ۴۲.

۵. کا + الشاعر.

۶. آط و دیگر نسخه بدنها: ندارد، از کا افزوده شد.

۷. آج، آل، من: بیست؛ کا: تَبِيْتُ.

۸. من، کا: عفریت.

۹. آج، آل، بکر.

۱۰. من: عفر.

۱۱. آب، آج، آرز: زبانیه.

آن که تو از مجلس حکم برپای باشی<sup>۱</sup>. **وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ**؛ ومن بر این که می‌گویم و به این گفتار استوارم، و گفتند: معنی آن است که قوی ام بر آوردن، امینم بر آنچه بر اوست از زر و جواهر.

سلیمان گفت: زودتر می‌باید که او نزدیک رسیده است، **قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ**؛ گفت: آن کس که بنزدیک او علمی بود از کتاب.

و خلاف کردند که او که بود، بعضی گفتند: جبریل بود، و بعضی گفتند: فرشته بود از جمله فرشتگان. بعضی دیگر گفتند: آصف بن برخیا بن سمعیان بن منکیا<sup>۲</sup> بود، و او از جمله صدیقان بود و وصی سلیمان بود، و نام مهترین خدای عزوجل<sup>۳</sup> بنزدیک او بود که عند آن دعا را لامحاله اجابت بود، **وَهُوَ الْعِلْمُ الَّذِي عِنْدَهُ مِّنَ الْكِتَابِ**؛ و آن علم کتاب بود که بنزدیک او بود.

عبدالله عباس گفت که، آصف بن برخیا گفت: چشم بزن چندان که چشم زخم تو باشد، پیش از آن که مردی از آن جا به تو آید، من این عرش پیش تو آرم، گفتند: سلیمان بنگرید تا به یمن بدید، و این قول آن کس باشد که این کلام بر حقیقت حمل کند و در آن جا تعجیبی نباشد، **وَإِنِّي قَوْلٌ بَعِيدٌ لَّكَ**؛ **أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ**؛ زودتر از آن که مردی از یمن به کوفه آید، چه در تفسیرها چنان است که: در این وقت سلیمان از میان کوفه و حیره<sup>۴</sup> بود.

مجاهد گفت: این بر توسع و مجاز و طریق مبالغت باشد، **كَقَوْلِهِ تَعَالَى: وَمَا أَفْرُقُ السَّاعَةَ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ**<sup>۵</sup>.

و بعضی دیگر گفتند: این کسی که علم کتاب بنزدیک او بود، خود سلیمان بود، چه در عهد او از او فاضلتر و بهتر و مجاب<sup>۶</sup> الدعوة تر نبود، و این اختیار جبهانی است. بعضی دیگر گفتند: خضر بود. مجاهد گفت: مردی بود نام او اسطوح<sup>۷</sup>. قتاده گفت: نامش تملیخا<sup>۸</sup> بود، و در اخبار و اقوال بیشتر<sup>۹</sup> آن است که: آصف برخیا بود.

۲. مش: مکیا؛ آرز: منکیا؛ کا: میکیا.

۱. مش: بایستی.

۴. سورة نحل (۱۶) آیه ۷۷.

۳. کا: جبریه.

۶. آج: مسطح؛ آل: مستجاب.

۵. آج، آل، مش: مستجاب.

۸. کا + خسران.

۷. کا: یمنیخا.

عبدالله بن اسماعیل بن زید گفت: مردی صالح بود از بعضی جزیره های دریا، و مردی سیاح بود در جهان می گشت تا عجایب جهان ببیند، و نام مهترین<sup>۱</sup> خدای دانست، خدای را به آن نام بخواند اجابت کرد، و در حال سریر حاضر کردند پیش سلیمان، پیش از آن که سلیمان چشم بر کرد.<sup>۲</sup>

۵ علما خلاف کردند در آن نام و در آن دعا که عند آن عرش حاضر کردند. از رسول - علیه السلام - روایت کردند که: آصف خدای را به این نامها خواند که: **يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ.**

زُهری گفت، این بود که گفت: **يَا إِلَهِنَا وَآلَةَ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.**  
مجاهد گفت: **يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.**

۱۰ عبدالله عباس گفت: آصف دو رکعت نماز کرد و خدای را به نام مهترین بخواند، گفت: یا رسول الله! توبه جانب یمن می نگر. خدای<sup>۳</sup> تعالی فرشتگان را بفرستاد تا در زیر زمین بیاوردند، و زمین شکافته شد، و سریر از پیش سلیمان بر آمد از زمین.

وگفتند: خدای تعالی معدوم بکرد، و پیش سلیمان باز آفرید، و این بر مذهب آن کس روا باشد که فنای بعضی جواهر به ابقای بعضی روا دارد، و این بر مذهب درست نیست.

اگر<sup>۴</sup> گویند<sup>۵</sup>: خدای تعالی مفرق<sup>۶</sup> بکرد اجزای آن و آن جار سید<sup>۷</sup>، **قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ ظَرْفُهُ**، آنکه مؤلف بکرد، این<sup>۸</sup> با<sup>۹</sup> سلامت تر باشد.

۲۰ اما قوله: **قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ ظَرْفُكَ**، در او سه قول گفتند، یکی آن که: پیش از آن که چشم زخم تو مرد<sup>۱۰</sup> به تو رسد<sup>۱۱</sup> و از دورتر<sup>۱۲</sup>، و دوم آن که: تو چنین شاخص

۱. کا: بهترین.

۲. کا: بر کردی.

۳. مش: خداوند.

۴. مش + که.

۵. آج: بفرق؛ آل: مفرق؛ کا: متفرق.

۶. مش: جزای چون آن جا برسید؛ کا: او در هوا آن جا رسانید.

۷. مش: تا.

۸. آب، آن مش + جا.

۹. آب، آن مش: ندارد؛ آل: مردم.

۱۰. آل: رسید.

۱۱. کذا در آط، آب، آج، لب، آل، مش، آرا، کا: و او دور بین بود.

الْبَصْرَ مِی بَاشِی، پِش از آن که به عادت چشم بر هم زنی من این سریر بیارم، قول سه ام<sup>۱</sup> آن که: عبارت باشد از سرعت بر سبیل مبالغت.

فَلَمَّا رَأَتْهُ مُسْتَقْرَأً عِنْدَهُ، در کلام محذوفی هست، و آن، آن است: فَاتَّأَهُ بِهٖ عَلٰی مَا قَالَ؛ بیاورد چنان که گفته بود.

- ۵ چون سلیمان سریر بنزدیک خود دید، گفت: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي؛ و این از فضل خدای من است تا خدای من مرا ابتلاء و امتحان کند که من نعمت او را شاکرم، یا شکر نخواهم کردن.

وگفتند: سلیمان - علیه السلام - در این وقت به شام بود، و آن<sup>۲</sup> از مَآرِبِ آوردند - شهری است در یمن. وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، آنکه گفت: هر کس که او

- ۱۰ شکر نعمت خدای کند، برای خود کرده باشد تا شکر او قید نعمت او شود<sup>۳</sup>، نعمت حاصل را نگاه دارد و ناآمده را بیارد، بیانیه قوله: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ<sup>۴</sup>.

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ؛ و هر کس که او کفران نعمت کند، خدای من از او و از شکر او<sup>۵</sup> مُسْتَغْنٰی است، و کریم است به افضال و انعام بر کافر نعمتان<sup>۶</sup>.

قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا - آلیه، سلیمان - علیه السلام - گفت: این سریر منگرو مغیر<sup>۷</sup> کنی به زیادت<sup>۸</sup> نقصان، وزیر بالا، و تقدیم و تأخیر، تا ما بنگریم تا بلقیس

- ۱۵ بشناسد، یاره نبرد به او!

محمد بن کعب القُرظی و وهب مَتَّبِعِهٖ گفتند: سبب این کردن<sup>۹</sup> آن بود که، سلیمان در آن وقت زن<sup>۱۰</sup> نداشت، جتیان ترسیدند که چون بلقیس را ببیند رغبت کند

که او را به زنی کند و از او فرزند آرد، و ایشان از آن قهر و آسرهایی نیابند. سلیمان را گفتند: بلقیس ناقص عقل است، زیرا که در عقل او خلل است و پای او با پای

- ۲۰ خرماند. سلیمان - علیه السلام - عقلش<sup>۱۱</sup> به تنکیر عرش امتحان کرد، و پایش را به

۱. آب، آرز، کا: سیوم؛ آج، آل، مش: سیم.

۲. کا + سریر.

۳. مش: باشد.

۴. سورة ابراهیم (۱۴) آیه ۷.

۵. کا + غنی و.

۶. کا: همتان و آنها که شکر نمی کنند.

۷. کا + و.

۸. کا + و.

۹. آب، آن، مش: این تغییر کردن؛ کا: این چنین کردن.

۱۰. آج، آل: زندان؛ چاپ شعرانی: فرزند.

۱۱. کا + را.



بنای صَرح مُمَرَّد.

چون بَلْقِیس نزدیک سلیمان آمد و سریر مغیر کرده بودند، سلیمان او را گفت: **أَهْكَذَا عَرْشُكَ؟** این عرش تو همچین هست، هیچ با این ماند؟ بَلْقِیس گفت: **كَأَنَّهُ هُوَ**؛ پنداری خود آن است، و برای آن بر طریق شک گفت که مغیر<sup>۱</sup> کرده بودند.

۵ حسین بن الفضل گفت: چون سؤال بر تشبیه کردند، او جواب بر تشبیه داد بر وفق سؤال، و همانا اگر سؤال بر اطلاق کردند جواب بر اطلاق دادی.

و گفتند: چون بعضی علامات بدید و بعضی به خلاف آن دید، و نیز استبعاد کرد که آن باشد با<sup>۲</sup> چندانی استواری که او کرده بود، قطع نکرد تا دروغ نباشد، گفت: **كَأَنَّهُ هُوَ**.

۱۰ **قوله وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا**؛ خلاف کردند در آن که این<sup>۳</sup> از قول کیست. بعضی گفتند: این از کلام سلیمان است که او می گوید: ما را علم دادند به او و احوال او پیش از آمدن او به وحی از قبل خدای تعالی، **وَكُنَّا مُسْلِمِينَ**؛ و ما مسلمانیم و مؤمن بوده ایم.

بعضی دیگر گفتند: این از قول بَلْقِیس است، چون عرش خود آن جا دید و او را معلوم شد که، عرش عرش اوست گفت: ما را علم دادند پیش از این حالت؛ نبوت سلیمان از آن آیات که دیدیم در<sup>۵</sup> هُدُود، و خبر دادن او از آنچه حقّه بود، و فرمان جانوران ناعاقل<sup>۶</sup> او را، و ما پیش از این به او ایمان آوردیم<sup>۷</sup>.

۲۰ **قوله: وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ**؛ و بازداشت، یعنی سلیمان بَلْقِیس را از عبادت آفتاب و آنچه بدون آفتاب<sup>۸</sup> می پرستیدند. آنگه گفت: «مَا» در محلّ نصب است علی احد الوجهین اما به تعدیه «صَدَّ» الی مفعولین، **كَمَنَعَ وَحَرَّمَ**، يُقَالُ: **صَدَدْتُهُ كَذَا كَمَنَعْتُهُ**<sup>۹</sup> کذا. و اما علی حذف الجری، **والتَّقْدِيرُ وَصَدَّهَا سُلَيْمَانُ عَمَّا**

۱. کا: متغیر.

۳. کا + حکایت.

۵. کا: از رسالت.

۷. آج: آورده ایم؛ آل: آورده بودیم.

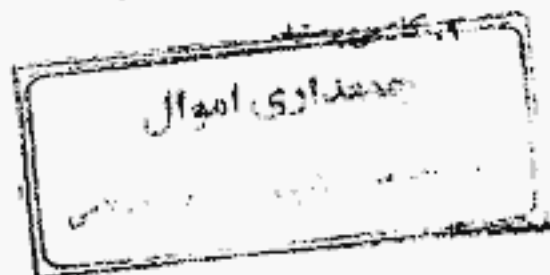
۲. آب: تا.

۴. مش، کا + به.

۶. کا: بی عقل.

۸. کا: خدای.

۱۰. آج، آل: کمنعه.



كَانَتْ تَعْبُدُ، كقولہ: **وَاخْتَارَ قَوْمِي قَوْمَهُ** ۱، اِنِّ مِنْ قَوْمِهِ.

بعضی دیگر گفتند: «ما» در محل رفع است، و تقدیر آن که: **فَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَنْ عِبَادَةِ اللَّهِ**؛ بازداشت او را از عبادت خدای آنچه او می پرستید بدون خدای، «ما» در محل فاعل «صَدَّ» باشد، و این لایقتر است به سیاق کلام بر ظاهر خود. **إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ**؛ دلیل این قول گفت: او از جمله کافران بود، و اگر «إِنَّهَا» به فتح همزه خوانده بودند در عربیت روا بودی، علی تقدیر: **لِإِنَّهَا**، جز آن است که نخوانند.<sup>۲</sup>

قوله: **فَقِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ**؛ گفتند او را که: در این کوشک رو. مفسران

گفتند سبب آن بود که جتیان سلیمان را گفتند<sup>۳</sup>: پای او با پای چهار پای<sup>۴</sup> ماند، تا او را<sup>۵</sup> در چشم سلیمان زشت کنند.

سلیمان بفرمود تا جتیان کوشکی ساختند برای او از آبگینه سپید<sup>۶</sup> بر رنگ آب،

وگفتند: فرمود تا فرش میان سرای و کوشک او از آبگینه سپید<sup>۷</sup> ساختند بر لون آب. و بفرمود تا آب در زیر آن کردند و ماهی و حیواناتی که در آب باشد در آن جا کردند.

آنگه سریر او در صحن آن کوشک بنهادند و بلقیس را فرمود تا در آرنج، او آن جا رسید. **فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً**؛ چون آن بدید پنداشت که خلایبی<sup>۷</sup> است، **وَاللُّجَّةُ مُعْظَمُ**

**الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ وَغَيْرِهِ**، و اشتقاقها [مِنْ] **اللَّجَاجِ كَأَنَّ الْمَاءَ لَجَجَ بِهِ**. جامه از ساق برداشت، سلیمان در نگرید ساق او ساق آدمیان بود جز که بر او موی بود.

اگر گویند که: روا باشد که سلیمان در ساق زنی<sup>۹</sup> نگردد که حلال او نباشد؟

گوییم روا باشد چون عقد او خواهد بستن. دگر آن که، **يَأْمُرُ اللَّهُ رَوَا** باشد. دگر آن

که: روا بود که در شرع او این حَجْر نباشد<sup>۱۰</sup>، بل حلال بوده باشد، چه تحریم این از

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۵۵.

۲. اَط: نخوانده اند؛ با توجه به آب تصحیح شد؛ کا: نخوانده اند.

۳. آب، آرز: گفته بودند.

۴. آب، آرز: چهار پایه؛ کا: خران.

۵. کا: خواستند که بلقیس را.

۶. آب، آرز، آل، آرز، مش: سفید.

۷. مش: خلالی؛ آرز: خلایبی؛ چاپ شعرانی (۸/۴۰۶): منجلائی؛ کا: آب جو.

۸. اَط: ندارد به قیاس یا دیگر نسخه بدلها افزوده شد. ۹. کا + پیگانه.

۱۰. کا: ممنوع نبود.

جهت شرع دانند و شرایع مختلف است.

چون بدید، در حال روی بگردانید و گفت: **إِنَّهُ صَرَخَ مُمَرَّدًا**؛ این کوشکی است مملس<sup>۱</sup>. و گفتند: «صَرَخ» جایی باشد بسیط<sup>۲</sup>، پهن بی سقف، و **مِئْتَةٌ**: صَرَخَ الْأَمْرَ إِذَا كَشَفَهُ وَأَفْصَحَ بِهِ، وَالتَّضْرِيحُ خِلَافُ التَّعْرِيفِ.

وگفتند: «صَرَخ»، صحن سرای باشد از این وجه يُقَالُ: صَرَخَ الدَّارُ وَصَحْنُهَا وَ سَاحَتُهَا وَبَاحَتُهَا وَاحِدٌ، وَقَالَ الشَّاعِرُ:

بِهِنَّ نَعَامٌ<sup>۵</sup> بِنَاءُ الرَّجَا لَمْ يُشْبِهْ أَعْلَى قَهْنَ الصَّرْوَحَا

ابوغئیده گفت: هر بنایی که از سنگ یا آسگینه یا چیزی<sup>۶</sup> باشد که در او خلل نبود عرب آن را صَرَخ گویند. و گفتند<sup>۱</sup>: برای آن کرد تا عقل و رای او را امتحان کند. و گفتند<sup>۱</sup>: جواب آن داد که کنیزکان را برزی غلامان و غلامان را برزی کنیزکان فرستاد، و سلیمان - علیه السلام - تمیز کرد، خواست باز نماید که من آن<sup>۲</sup> بشناختم و تو این نشناختی.

گفتند: چون ساق او بینگرید، و بر او موی بود، خوش نیامد او را، رجوع با انس کرد در دوی آن، گفتند<sup>۸</sup>: ندانیم. بعضی گفتند: به **أُسْتَرَه**<sup>۹</sup> پاک باید کردن، او گفت: نداند کار بستن، و شاید که اندام خود مجروح کند.

با جتیان رجوع کرد و با شیاطین، گفتند: اندیشه کنیم. آنگاه گرماوه و نوره بساختند، و پیش از این نبود.

گفتند: چون سلیمان - علیه السلام - در گرماوه شد، خوش آمد او را، پشت به دیوار او باز داد<sup>۱۰</sup>، گرم بود پشتش بسوخت، گفت: **آه مِنْ عَذَابِ اللَّهِ!** بلقیس نوره<sup>۱۱</sup> استعمال کرد، موی از ساق او بر رفت.

۱. کا + است از آسگینه.

۲. آب، آزا گفته اند.

۳. کا: به هوایی سقف.

۴. آل: إذ.

۵. اساس: نعائم؛ بانوجه به مش و کا وقاعده نحوی جمله تصحیح شد.

۶. کا: چوبی.

۷. مش + را.

۸. آب، آزا + ما.

۹. آل: اسنیره.

۱۰. آج، آل: پشت به دیوار کرد.

۱۱. کا + را.

- گفتند: یک روز بلقیس سلیمان را گفت: مرا مسأله [ای]<sup>۱</sup> چند است، می‌خواهم تا بپرسم. گفت: بگو، گفت: مرا خبر ده تا خدای تو بر چه لون است؟ سلیمان - علیه السلام - که این بشنید بانگ بر او زد و در حال از سریر فرود آمد و روی بر خاک نهاد، او بترسید و همه لشکر او و لشکر سلیمان بگریختند و برجای نماندند.
- ۵ خدای تعالی وحی کرد به سلیمان که: یا سلیمان! کس فرست و بلقیس را باز خوان و هر دو لشکر را، و ایشان را بگو و بلقیس را که: چه پرسیدی؟ سلیمان همچنان کرد، بلقیس را باز خواند و جمله حاضران را، گفت: چه پرسیدی از من؟ گفت: تو را پرسیدم از آبی که نه از آسمان باشد و نه از زمین. گفت: دگر چه پرسیدی؟ گفت: دگر هیچ نپرسیدم. گفت: آخر؟ گفت<sup>۲</sup>: هیچ نپرسیدم، خدای تعالی از یاد ایشان ببرد<sup>۳</sup>، با لشکر رجوع کرد، گفت: چه پرسیدی<sup>۴</sup>؟ گفتند: همین یک مسأله پرسید. خدای تعالی از یاد همه ببرد.
- آنکه سلیمان - علیه السلام - او را دعوت کرد به اسلام، او اسلام آورد و از کفر و شرک توبه کرد، و ذلک قوله: رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، گفت: بار خدایا! من بر خود ظلم کردم، یعنی نقصان حظ خود کردم از ثواب، و اکنون پشیمانم بر آن و اسلام آوردم و گردن نهادم خدای را تعالی که خدای جهانیان است با سلیمان پیغامبر - علیه السلام.
- آنکه از پس آن که اسلام آورد، علما خلاف کردند در کار او، بعضی گفتند: سلیمان او را به زنی کرد و از او فرزند<sup>۵</sup> آمدند<sup>۶</sup> او را، و ملک و ولایت<sup>۷</sup> به او داد، و جتیمان را بفرمود تا برای او سه حصن کردند به<sup>۸</sup> زمین یمن که آدمیان چنان ندانند کردن: یکی «سَلْحُون»، و دیگر «بِیْثُون»، و سدیگر<sup>۹</sup> «عَمْدَان». و او را با ولایت خود فرستاد، و در ماهی یک بار به زیارت او رفتی و سه روز بر او مقام کردی<sup>۱</sup>، بامداد از

۱. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.  
 ۲. مش + آخر.  
 ۳. کا: آن سؤال را از یاد همه برده بود.  
 ۴. کا + همه.  
 ۵. آج، آل، کا: فرزندان.  
 ۶. کا: آورد.  
 ۷. کا + او.  
 ۸. کا: در.  
 ۹. مش: سیم دیگر؛ کا: یکی دیگر.  
 ۱۰. آل + و.

شام پیامدی نماز پیشین به یمن بودی.

و یک روایت آن است که: چون بلقیس اسلام آورد، سلیمان - علیه السلام - گفت: اختیار کن کسی را که تو را بدو دهم. گفت: مرا رغبت نیست. گفت: روا نباشد در اسلام که از نکاح رغبت کنند. گفت: چون لابد است مرا در ملک همدان<sup>۲</sup> ده ذاتبیع<sup>۳</sup>. سلیمان - علیه السلام - او را به اوداد و با یمن فرستاد، و «زوبعه» را که امیر جن بود بفرمود که طاعت او دار<sup>۴</sup> و حصنی چندان که او می خواهد برای او بنا کن. همچنان کرد تا آنکه که سلیمان - علیه السلام - با جوار رحمت ایزدی رفت، جتی بیامد و به وادی یهامه آمد و آواز در داد که: ای جماعتی<sup>۵</sup> جتیان! بدانی که سلیمان فرمان یافت، دست بداری از این کارها. ایشان دست<sup>۶</sup> بداشتند، و یکی از ایشان بیامد و بر سنگی بزرگ نقش کرد که: ما بنا کردیم «سلحین»<sup>۷</sup> و «صیرواح» و «قیرواح»<sup>۸</sup> و «بیتون» و «میده»<sup>۹</sup> و «هئیده»<sup>۱۰</sup> و این حصنهایی است<sup>۱۱</sup> به یمن از عمل شیاطین.

چون این آواز بر آمد، ایشان دست از کارها بداشتند و پراگنده شدند و ملک بلقیس با ملک سلیمان منقرض شد، و ملک خداست - جل جلاله - که زایل نشود.

تعالی<sup>۱۳</sup> علوا کبیراً. ۱۵

آیه ۴۵ قوله تعالی: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ؛ و بفرستادیم به ثمود برادرشان را صالح را که بپرستی خدای را که دیدی<sup>۱۴</sup> ایشان دو گروه بودند خصومت می کردند.

۱. کا: بگردانند.

۲. کا: همدان.

۳. آب، آرز: همدان ده و اتباع نام ملک همدان بود؛ مش: همدان ده و اوتبع بود؛ کا: تبع.

۴. آط: داد؛ به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

۵. آب، آج، آرز، آل، مش، کا: جماعت.

۶. کا + باز.

۷. آل: سلحین.

۸. ک: مرواح.

۹. کا: هند.

۱۰. آرز: هنده.

۱۱. آل: حصنها هست؛ کا + وفنا نپذیرد.

۱۲. آل: حصنها هست؛ کا + وفنا نپذیرد.

۱۳. آب، مش: را پس ناگاه؛ آج، آل: را پس آنگاه.

۱۴. کا + و قیلوم.

۱۵. مش + عن ذلک.

آیه ۴۶ قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ؛ گفت ای قوم چرا شتاب می‌کنی به بدی پیش از نیکی، چرا آمرزش نخواهی از خدا تا همانا بر شما رحم کنند<sup>۱</sup>.

آیه ۴۷ قَالُوا أَظَلَمْنَا بَكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ؛ گفتند فال بد زدیم<sup>۲</sup> [به تو]<sup>۳</sup> و با آنان که با تو<sup>۴</sup> اند، گفت فال بد<sup>۵</sup> شما نزدیک خدا<sup>۶</sup> بلکه شما قوم ای<sup>۷</sup> به فتنه فگننده<sup>۸</sup>.

آیه ۴۸ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ؛ و بودند<sup>۹</sup> در شهر نه گروه<sup>۱۰</sup> فساد<sup>۱۱</sup> می‌کردند در زمین و اصلاح نمی‌کردند.

آیه ۴۹ قَالُوا نَقَاسُمُوا بِاللَّهِ لَنُنَبِّئَنَّهٗ وَآهْلَهُ ثُمَّ لَنَنصُرَنَّ لَوْلِيَهٗ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ؛ گفتند: سوگند خوری به خدا که شبیخون<sup>۱۲</sup> آری [اورا]<sup>۱۳</sup> و اهلش، پس گوئیم ولی<sup>۱۴</sup> اورا: ما حاضر نبودیم<sup>۱۵</sup> به هلاک اهل او، و ما راست گوئیم<sup>۱۶</sup>.

آیه ۵۰ وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَمَكْرُؤًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ و مکر کردند<sup>۱۷</sup> مکر کردنی، و مکر کردیم<sup>۱۸</sup> مکر کردنی و ایشان ندانند.

آیه ۵۱ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاهُمْ وَاقْتَوَاهُمْ أَجْمَعِينَ؛ بنگر چگونه بود عاقبت مکر ایشان! ما ایشان را هلاک کنیم<sup>۱۹</sup> و قومشان را جمله.

آیه ۵۲ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ آن<sup>۲۰</sup> خانه‌های ایشان است خالی به آنچه<sup>۲۱</sup> انظلم کردند، در این دلیل و آیتی هست<sup>۲۲</sup> گروهی را که دانند.

۱. آب، مش: تا همانا شما را بیامرزد.
۲. آب، آظ: ندارد، توجه به معنی از آب افزوده شد.
۳. آب، آظ: خدای است.
۴. آب، آظ: در فتنه انداخته.
۵. آب، آظ: مرد؛ آب، آظ: مکر + که.
۶. آب، آظ: شب به روز.
۷. آب، آظ: ما گواهی نمی‌دهیم؛ مش: گواهی ندادیم.
۸. آب، آظ: مکر + ایشان.
۹. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۰. آب، آظ: آن؛ به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.
۱۱. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۲. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۳. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۴. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۵. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۶. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۷. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۸. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۱۹. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۲۰. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۲۱. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.
۲۲. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۲. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۴. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۶. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۸. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۱۰. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۱۲. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۱۴. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۱۶. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۱۸. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

۲۰. آب، آظ: آن؛ ما هلاک کردیم.

آیه ۵۳ وَ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ؛ و برهانیدیم آنان را که ایمان آوردند و بود[ند] پرهیزگار.

آیه ۵۴ وَ لَوْظًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ؛ و لوط<sup>۲</sup> چون گفت قومش را: می‌کنی<sup>۳</sup> زشتی و شما می‌بینی؟

آیه ۵۵ أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ الْنِسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ؛ و شما می‌آیی به مردان به شهوت از جز<sup>۴</sup> زنان؟ بل شما قومی نادانی.

آیه ۵۶ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَنْتَظِرُونَ؛ نبود جواب قومش<sup>۶</sup> إِلَّا آن که گفتند برون کنی<sup>۷</sup> آل لوط را از شهرهای شما<sup>۸</sup> که ایشان مردمانی اند<sup>۹</sup> که پاکیزگی می‌کنند.

آیه ۵۷ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ فَدَرَبْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ؛ برهانیدیم<sup>۱۰</sup> او را و اهل او را، مگر زنش را تقدیر کردیم او را از ماندگان<sup>۱۱</sup>!

آیه ۵۸ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَقَرُّ الْمُنْذَرِينَ؛ ببارانیدیم برایشان بارانی<sup>۱۲</sup> بد بود باران آنان که ایشان را ترسانیدن<sup>۱۳</sup>!

آیه ۵۹ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ؛ بگو سپاس<sup>۱۴</sup> خدای را و سلام بر بندگان او آنان که برگزید ایشان را خدای<sup>۱۵</sup> بهتر است یا آنچه شما انباز می‌گیرید<sup>۱۶</sup>!

آیه ۶۰ أَقْنِ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ

۱. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.
۲. آب، مش: مش + را.
۳. آب، مش: شما می‌آرید؛ آج، آل: ای می‌آید.
۴. آل: آیا شما؛ آج: اقا شما.
۵. آب، مش: دون.
۶. آب، مش: گروه او.
۷. آب، آج، آل، مش: بیرون کنید.
۸. آب، مش: از شهر خود، آل: از شهر ما؛ آج: از شهر شما.
۹. آب: مردم اند.
۱۰. آب، آج، آل، مش: بیرون کنید.
۱۱. آب، آج، آل، مش: بازماندگان.
۱۲. آب: بد است باران ترسانیده شدگان؛ آج، آل: بد بود باران بیم کردگان؛ مش: بد بارانی است باران ترسانیده شدگان.
۱۳. آب، آج، آل: ستایش.
۱۴. آب: که برگزیدگان خداوند.
۱۵. آب، مش: یا آن که ایشان شرک می‌آرند.

ذات بَهَجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ؕ إِنَّ مَعَ اللَّهِ لَإِلَهًا مَعَالَهُمْ قَوْمٌ يَعِدُونَ؛ یا که<sup>۱</sup> آفرید آسمانها و زمین و بفرستاد<sup>۲</sup> برای شما<sup>۳</sup> از آسمان آبی؟ برویانیدیم به آن بوستانهای خداوند<sup>۴</sup> نیکویی<sup>۵</sup>، نبود شما را [که]<sup>۶</sup> برویانی درختان<sup>۷</sup> را، هست [خدایی]<sup>۸</sup> با خدای<sup>۹</sup>؟ بل ایشان گروهی اند که شرک می آرند.

آیه ۶۱ اَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا زَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ؕ إِنَّ مَعَ اللَّهِ مَعَالَهُمْ لَإِلَهًا مَعَالَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ؛ یا که کرد<sup>۱۰</sup> زمین به جای قرار<sup>۱۱</sup> و کرد<sup>۱۲</sup> میان آن<sup>۱۳</sup> جویها، و کرد آن را کوهها، و کرد میان دو دریا مانعی، نیست خدا [یی]<sup>۱۴</sup> با خدا<sup>۱۵</sup>؟ بل بیشتر ایشان نمی دانند.

آیه ۶۲ اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ؕ إِنَّ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ؛ یا کیست که جواب دهد به ضرورت رسیده<sup>۱۶</sup> را چون بخواندش و بگشاید بدی<sup>۱۷</sup>؟ و کند<sup>۱۸</sup> شما را خلیفتان<sup>۱۹</sup> زمین، هست خدا [یی]<sup>۲۰</sup> با خدا<sup>۲۱</sup> اندک اندیشه می کنی.

آیه ۶۳ اَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا<sup>۲۲</sup> بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ؕ إِنَّ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ یا کیست که ره نماید شما را در

۱. آب، مش: آیا کیست.
۲. آب، مش: فرو فرستاد.
۳. آل: برای ایشان.
۴. آب، مش: بوستانهای خداوندان.
۵. آب، مش: تازگی.
۶. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.
۷. آط: درختان؛ با توجه به معنی آیه و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.
۸. با توجه به معنی آیه افزوده شد.
۹. آب، مش: آیا خدایی هست؛ آج، آل: آیا خدایی دیگر هست.
۱۰. آب، مش: آیا کیست که گردانید.
۱۱. آج، آل: زمین را قرار جایی.
۱۲. آج، آل + در.
۱۳. آب، مش: و گردانید در میانه آنها.
۱۴. آط: ندارد، با توجه به معنی افزوده شده.
۱۵. آب: آیا خدایی هست با خدای؛ آج: آیا با خدا هست خدایی دیگر.
۱۶. آب: فرو مانده.
۱۷. آب، مش: برداشت بدی را؛ آج، آل: می برد بدی را.
۱۸. آب، مش: و گرداند؛ آج، آل: گردانید.
۱۹. آج، آل: خلیفای.
۲۰. آب، مش: آیا خدایی هست با خدای تعالی؛ آج، آل: آیا خدای هست با معبود بسزا.
۲۱. آب: اندک اند آنکه شما ذکر می کنید.
۲۲. آط: بُشْرًا؛ با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.



تاریکی بیابان و دریا و کیست که بفرستد بارها را مرده دهنده<sup>۱</sup> پیش<sup>۲</sup> رحمت او هست خدایی با خدا<sup>۳</sup> بزرگ<sup>۴</sup> است خدا از آنچه به او شرک آرند.

آیه ۶۴ **أَمَّنْ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ عَالِمٌ مَّعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ**؛ یا<sup>۵</sup> کیست که ابتدا کند خلق<sup>۶</sup> و پس بازنده کند<sup>۷</sup> و کیست که روزی دهد شما را از آسمان و زمین، هست خدایی با خدا<sup>۸</sup>؟ بگو بیاری حجتان اگر راست می گویی<sup>۹</sup>.

آیه ۶۵ **قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَتَانًا يُنْعَثُونَ**؛ بگو ندانند<sup>۱۰</sup> هر که در آسمانها و زمین کارنهان<sup>۱۱</sup> جز خدای و ندانند که کی برانگیزند<sup>۱۲</sup>.

آیه ۶۶ **بَلْ إِذَا رَأَى عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلٌ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلٌ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ**؛ بل دریافت<sup>۱۳</sup> علم ایشان در آخرت بل ایشان در شک انداز آن [بل که ایشان از او]<sup>۱۴</sup> کوراند.

آیه ۶۷ **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَادُوا كَمَا تَرَأَوْنَا أَتَيْنَا مخرجون**؛ و گفتند آنان که کافر شدند چون باشیم خاک و پدران ما، ما را برون آرند<sup>۱۵</sup>؟

آیه ۶۸ **لَقَدْ وَعَدْنَا هَذَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِن قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ**؛ وعده<sup>۱۶</sup> دادند ما را<sup>۱۷</sup> این و پدران ما را پیش این نیست الا افسانه های پیشینگان<sup>۱۸</sup>!

۱. آط، آب، مش: پراکنده؛ با توجه به ضبط آیه، به قیاس بانسخه آج، تصحیح شد.

۲. آج، آل + از

۳. آب: برتر.

۴. آب: آیا خدایی هست؛ خدای تعالی.

۵. آب، مش: آیا.

۶. بازنده کند / بازنده کند؛ آب: پس دگر بار اعاده کند آن را؛ آج، آل: پس دوم باز می آفریند؛ مش: پس اعاده کند آن را.

۷. آج، آل: آیا هست خدایی بامعبود بسزا.

۸. آج، آل: اگر هستید راست گویان.

۹. آب، مش: آسمانهاست و زمین است غیب را. ۱۰. برانگیزند (به مفهوم لازم): برانگیخته شوند.

۱۱. آب، آل: تدارک کرد؛ مش: بلکه متدارک و متتابع شود.

۱۲. آط: تدارک، از آب، افزوده شد. ۱۳. آب، مش: آیا ما بیرون کرده باشیم.

۱۴. آب، مش: بندستی که وعده. ۱۵. آب، مش: وعده کرده شد ما.

۱۶. آب، مش: اولینان.

- آیه ۶۹ **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ**؛ بگو بروی در زمین پس بنگری که چگونه بود عاقبت گناهکاران.
- آیه ۷۰ **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ**؛ و اندوه مبر برایشان و مباش در تنگی از آن مکر که می کنند.
- آیه ۷۱ **وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ گویند کی باشد این وعده اگر راست گویی؟<sup>۱</sup>
- آیه ۷۲ **قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لَّكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ**؛ بگو نزدیک است که از پس بیاید شما را بهری آن که شتاب می کنی.
- آیه ۷۳ **وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ**؛ و خدای تو خداوند فضل و فزون است بر مردمان، بیشتر ایشان شکر نمی کنند.
- آیه ۷۴ **وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ**؛ و خدای تومی داند آنچه پنهان دارد<sup>۲</sup> دلهای<sup>۳</sup> ایشان و آنچه آشکارا دارند<sup>۴</sup>.
- آیه ۷۵ **وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ**؛ نیست غیبتی<sup>۵</sup> در آسمان و زمین مگر در کتاب روشن.
- آیه ۷۶ **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصِّلُ لِقِصَّةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ**؛ این قرآن قصه می کند بر بنی اسرائیل بیشتر بر آنچه ایشان در آن خلاف<sup>۶</sup> می کنند.
- آیه ۷۷ **وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ**؛ و او بیانی است<sup>۷</sup> و رحمتی مؤمنان را.
- آیه ۷۸ **إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ**؛ بدرستی که خدای تو حکم کند میان ایشان به حکم خود و او غالب<sup>۸</sup> و داناست.
- فوله تعالی: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ نُؤودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا**، حق تعالی در این آیت

۱. آب: اگر بوده اید شما راستگویان.

۲. آب، مش: آنچه می پوشد.

۳. آب، آج، آل: سینه های.

۴. آب، آج، آل، مش: آشکارا می کند.

۵. آب، مش: از پوشیده؛ آج، آل: هیچ پوشیده.

۶. آب، مش: اختلاف.

۷. آب، مش: بدرستی که او راه نمودنی است.

۸. آب، آج، مش: عزیز.

حدیث صالح کرد و قوم او ثمود، گفت: ما فرستادیم به قبیله ثمود برادر ایشان را از نسب که صالح بود، که خدای را پرستی، یعنی او را به دعوت با عبادت فرستادیم.

فَإِذَا هُمْ قَرِيبَانِ يَخْتَصِمُونَ، «إِذَا»، مفاجات راست؛ که نگاه کردی<sup>۱</sup> ایشان دو گروه بودند، یکی: مؤمن، و یکی: کافر، با یکدیگر خصومت کردند.

مقاتل گفت: خصومت ایشان آن است که در سورة الاعراف گفت: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلذَّٰبِنِ اسْتَضِعُّوْا لِمَنْ أَمَنَ مِنْهُمْ<sup>۲</sup> - الی قوله: يَا صَالِحُ إِنِنَّا بِمَا تَعْدُنَا<sup>۳</sup>.

قَالَ يَا قَوْمِ، گفت صالح - علیه السلام: ای قوم! لِمَ تَسْتَفْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ؛ چرا شتابزدگی می‌کنی به سیئه و بدی، یعنی بلا و عقوبت پیش از حسنه، یعنی عافیت و رحمت. و «استعجال»، طلب عجله باشد، و آن کاری کردن باشد پیش از وقت. لَوْلَا، آئی هَلَّا؛ چرا آمرزش نخواهی از خدای تا باشد که بر شما رحمت کنند<sup>۴</sup>.

قَالُوا أَظَلَمْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ؛ گفتند: ما فال بد گرفتیم به تو و به آنان که با تو بود. و اصل اظلمنا، تطمیرنا بوده است چنان که بیان کرده شد در اخوات او. وَتَطْمِيرٌ، تَشَامٌ باشد، و اصل کلمه تَفَاوُلٌ باشد به طیر، و آنچه طریقه و عادت عرب است در سناح و بارح، و این را شرح داده ایم جای دیگر، و اشعاری که در این معنی گفته اند، من قول الکَمِيت:

وَلَا أَنَا مِمَّنْ يَزْجُرُ الظُّمِرَ هِمَّةً      أَصَاحُ عُرَابٍ أَمْ نَعْرَضُ نَعَابَ  
وَلَا السَّائِحَاتُ الْبَارِحَاتُ عَشِيَّةً      أَمْرَ سَلِيمِ الْقَرْنِ أَمْ مَرَّ أَعْصَبُ

و این برای آن گفتند که این سال باران کم آمد، ایشان گفتند: این به شومی

۱. آج، آل: و. ۲. آج، آل + از.

۳. سورة اعراف (۷) آیه ۷۵. ۴. سورة اعراف (۷) آیه ۷۷.

۵. اط، آب، آج، آن، آل، مش: یا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا [سورة هود (۱۱) آیه ۶۲] با توجه به

تصريح مش به سورة اعراف و به قياس با چاپ شعرانی (۴۱۱/۸) از قرآن مجید نقل شد.

۶. اط: کند، با توجه به مش نصحيح شد.

صالح است که ما در قحط افتادیم، صالح گفت: طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ؛ آئی فالكُم، وَالْمَعْنَى عَمَلُكُمْ الَّذِي جَزَّ إِلَيْكُمْ شَوْمُ الْقَحْطِ وَمَضْرَبُهُ، یعنی آن عمل که کردی از کفر و معصیت که شومی آن به شما رسید، آن بنزدیک خداست مکتوب مدون، خدای را آن فراموش نیست، و این به سبب آن است. بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ؛ بل شما قومی<sup>۱</sup> که شما را اختبار و امتحان می‌کنند به خیر و شر، و مثله قوله: وَنَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً<sup>۲</sup>، این قول عبدالله عباس است، و این موافق لغت است.

محمد بن کعب القرظی<sup>۳</sup> گفت: فتنه به معنی عذاب است، یعنی عذاب می‌کنند شما را به این گناه که می‌کنی.

بعضی دگر گفتند که: شما را به من امتحان کرده‌اند، تا از شما که باشد که به من ایمان آرد، تا به ثواب رسد یا کافر شود تا<sup>۴</sup> عقوبت کنند!

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ؛ در شهرستان قوم صالح نه مرد بودند از اشراف ایشان، فساد آن ولایت از ایشان بود، و هیچ صلاح کار نمی‌بستند، و نامهای ایشان این است: قُدْرَبْنِ سَالِفٍ<sup>۵</sup>، وَمُضَدَعِ بْنِ دَهْرٍ، وَأَسْلَمٌ، وَرَهْمِي<sup>۶</sup>، وَرَهْمِي، وَدُعْمِي، وَذُعِيمٌ، وَقِتَالٌ، وَصِدَاقٌ<sup>۷</sup>، مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ؛ این نه کس گفتند که قوم صالح را که: سوگند بخوری به خدای، و این لفظ امر است و اگر چه از روی صیغت مشتبه است به لفظ ماضی. و بعضی دگر گفتند: فعل ماضی است و محلّ او نصب است بر حال، آئی قَالُوا مُتَقَاسِمِينَ بِاللَّهِ.

و در قرأت عبدالله مسعود «قَالُوا» نیست تا این لفظ حال باشد از يُفْسِدُونَ<sup>۸</sup> وَلَا

يُصْلِحُونَ مُتَقَاسِمِينَ. لُتَبَيِّنَنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ<sup>۹</sup>؛ سوگند خوردند که ما شبیخون بریم به سر او و او را بکشیم به شب و اهلش را، و این قراءت عامه قراء است.

۱. قومی / قومی؛ آب، آن مش، کا: قومی اید.

۲. آط: الاقرظی؛ به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

۳. آط: یا؛ به قیاس با نسخه مش تصحیح شد.

۴. آط: کا: رهیمی.

۵. آل: قدرین سالف.

۶. آج، آل: صداف.

۷. چاپ شعرانی (۸/۱۱۲): حال باشد از او، بل حال است از: «یفسدون ولا یصلحون» ای یفسدون.

۸. آط: من البیئات؛ به قیاس با نسخه مش، تصحیح شد.

حمزه و کِسائی خواندند: «لَتَسِيئَتُهُ»، و «لَتَقُولُنَّ» به «تا» ی خطاب و ضم «تا» ی لام الفعل و ضم «لام»<sup>۱</sup>.

و مجاهد و حمید در شاذ به «یا» خواندند، علی خَبَرِ الْغَائِبِ. ثُمَّ لَتَقُولُنَّ<sup>۲</sup> لَوْلِيهِ؛  
 ۵ آنگاه گوئیم ولی خون اورا: مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ؛ که ما حاضر نبودیم با هلاک  
 اهلش. و عاصم خواند به روایت ابوبکر: «مَهْلِكٌ» به فتح «میم» و معنی موضع  
 باشد، و به روایت حفص «مَهْلِكٌ» خواند به فتح «میم» و کسر «لام»، و باقی قُراء  
 «مُهْلِكٌ» به ضم «میم» علی المصدر يُقَالُ: أَهْلَكْتَ إِهْلَاكًا وَمُهْلِكًا. وَأَنَا  
 لَصَادِقُونَ؛ و ما در این گفتار راست گوئیم.

و مَكْرُوا مَكْرًا؛ و ایشان مکرری کردند، یعنی غدیری و انداختی<sup>۳</sup> در شیخون؛  
 ۱۰ صالح و قومش، و ما نیز مکرری کردیم به اهلک و استدراج ایشان ناگاه از جایی که  
 ایشان گمان نبردند. آنچه ایشان کردند بر<sup>۴</sup> حقیقت مکر و غدیر بود، و آنچه من کردم  
 صورت مکر داشت، و معنی عذاب ایشان بر کفرشان بر وجهی که ایشان خبر نداشتند  
 و توقع نکردند. وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ و ایشان ندانستند.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ؛ بنگر که چه<sup>۵</sup> بود عاقبت مکر ایشان. أَنَا  
 ۱۵ دَمَرْنَا هُمْ، عاصم و حمزه و کِسائی خواندند به فتح همزه علی تقدیر؛ وَ ذَلِكِ أَنَا  
 دَمَرْنَا هُمْ، بر این تقدیر محلّ ارفع باشد بر خبر ابتدای محذوف بر تقدیر تکبر و هُوَ أَنْ  
 تُقَدَّرَ<sup>۶</sup> وَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَا هُمْ، و عاقبت مکر ایشان آن بود که ما ایشان را  
 هلاک کردیم. بر این تقدیر محلّ او<sup>۷</sup> نصب باشد بر خبر «كَانَ». وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ؛  
 و جمله قوم ایشان را. و باقی قُراء «إِنَّا» خواندند بر استیناف.

مفسران در کیفیت هلاک ایشان خلاف کردند. بعضی گفتند که: این نه کس  
 ۲۰ در سرای صالح رفتند تبغها برکشیده، خدای تعالی فرشتگان را بفرستاد تا ایشان را به

۱. آب، آرز، مش: و ضم تا و ضم لام الفعل.

۲. آط، آب، آج، آرز، آل، مش: لَتَقُولُنَّ؛ به قیاس با متن قرآن مجید، نصیح شد.

۳. آب، آن، مش: انداختن.

۴. مش: شبخون.

۵. مش: در.

۶. مش: چگونه.

۷. کا: آنا.

۷. کا: یا بر تقدیر تکریر و هُوَ أَنْ يُقَدَّرَ.

سنگ فرو کوفتند، ایشان سنگ می دیدند و فرشتگان را نمی دیدند، و این قول عبدالله عباس است.

قتاده گفت: ایشان پیامدند و آهنک صالح کردند، خدای تعالی در راه سنگی عظیم بر سرایشان فرو فرستاد تا همه را هلاک کرد. در<sup>۱</sup> این کوه<sup>۲</sup> موعده کرده بودند، چون آن جا مجتمع شدند کوه بر سرایشان درآمد و ایشان را هلاک کرد، و اما قوم ایشان را به صیحه هلاک کرد. چنان که در قصه صالح برفت.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ؛ آن سرایهای ایشان است. خَاوِيَةٌ، آئِ خَالِيَّةٌ، و نصب او بر حال است، گفت: سرایهای ایشان از ایشان تهی ماند پس از هلاک ایشان. بِمَا ظَلَمُوا، «ما» مصدری است، آئِ يَظْلِمُهُمْ؛ به بیدادی که کردند. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً؛ در این آیتی هست و دلالتی و عبرتی گروهی را که دانا باشند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ؛ و برهانیدیم مؤمنان و متقیان را از آن صیحه و خُراج که ایشان را پدید آمد بر<sup>۳</sup> دستها و از آن هلاک شدند.

مُقاتل گفت: وقت هلاک ایشان را خُراجی بر دست پدید آمد به مقدار؛ حصی، روز اول سرخ بود، روز دوم زرد شد، روز سوم<sup>۴</sup> سیاه شد، روز چهارم شکافته شد، عقیب<sup>۵</sup> آن جبریل بانگ برایشان زد<sup>۶</sup>، بر جای بمردند.

جملة مفسران گفتند: آن گروه که مؤمن<sup>۸</sup> و ناجی بودند، چهار هزار<sup>۷</sup> بودند. صالح- علیه السلام- ایشان را به حَضْرَمَوْت برد. چون صالح به آن جا رسید، فرمان خدای او را دریافت، با رحمت خدای شد، فَقِيلَ: حَضْرَمَوْتُ فِیهِ، آن جای را حَضْرَمَوْت به این سبب نام کردند، و ایشان آن جا مدینه ساختند و آن را «حاضورا»<sup>۹</sup> نام کردند. و این قصه برفت.

وَلَوْظًا، نصب [او]<sup>۱۰</sup> بر تقدیر فعلی محذوف باشد، إِمَّا وَ أَرْسَلْنَا لُوطًا، عَظْفًا عَلٰی

۱. کا: مقاتل گفت در زیر.

۲. مش + که.

۳. کا: در.

۴. کا: چند نخودی.

۵. آب، کا: سوم؛ آج، آژ، آل، مش: سیب.

۶. کا: عقب.

۷. کا + جمله.

۸. مش: مؤمنان.

۹. کا + مرد.

۱۰. مش: حاضورا؛ کا: حاسورا.

۱۱. آط: ندارد، از مش، افزوده شد.

قوله: **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ نُمُودٍ أَخَاهُمْ صَالِحًا**...، وإما واذكُر لوطًا، وياد کن ای محمد لوط را چون گفت: **آتَانُونَ الْفَاحِشَةَ**؛ شما می‌کنی کار زشت، یعنی لواطه؟<sup>۲</sup> وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ، «او» حال است؛ و شما می‌بینی و می‌دانی که آن فعل زشت و منکر است. گفتند، معنی آن است که: شما در آن حال یکدیگر را می‌بینی، چه ایشان را عادت بود که این فعل از یکدیگر پنهان نداشتندی، به حضور یکدیگر مشغول<sup>۳</sup> بودندی.

آنکه فاحشه را بیان کرد، گفت: **مواقعه و خلوت می‌کنی با مردان دون زنان، بل شما گروهی جاهلانی. و ایتیان، کنایت است از واقعه، يُقَالُ: آتَيْتُ الْمَرْأَةَ إِذَا أَوْقَعْتَهَا.**

**فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا؛** جواب ایشان جز این نبود که لوط را و قومش را از شهر برون<sup>۴</sup> کنی که ایشان مردمانی اند که از این کار ما که لواطت<sup>۵</sup> است پاکیزگی می‌نمایند و به این کار مشغول نمی‌شوند، و جواب منصوب است بر خبر «کان» مقدم بر اسم. **وَأَنْ قَالُوا،** در محل رفع است به اسم او، و مثله: **مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا**...، و مانند این بسیار است.

**فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ،** مالوط را و اهل دین او را برهانیدیم مگر زن او را. تقدیر چنان کردیم که او از جمله باقیان بود در عذاب، و گفتند: از جمله گذشتگان<sup>۶</sup> و رفتگان بود در میان هلاک شدگان. و «غایب» هم ماضی باشد و هم باقی، و اگر چه زن لوط از آنان نبود که به لوط<sup>۷</sup> مشغول بودی<sup>۸</sup>، کافره بود و راضی به فعل ایشان<sup>۹</sup>، و خیانت بکردی با لوط به خبر دادن قوم چون گروهی غریبان به لوط فرود آمدندی.

**وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا؛** و باران عذاب از سنگ برایشان بارانیدیم. **فَسَاءَ**

۱. سوره نمل (۲۷) آیه ۴۵.

۲. آل: لواط.

۳. کا: مشغول.

۴. آب، آن، آل، مش، کا: بیرون.

۵. آج، آل: لواط؛ کا: لواطه.

۶. سوره جاثیه (۴۵) آیه ۲۵.

۷. آط: گزشتگان.

۸. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۹. آب، آن، مش: که بغیر لوط.

۱۰. آج، آل: بودندی.

۱۱. آب + بود.

مَقَرُّ الْمُنْذَرِينَ؛ بد بارانی بود باران آنان که ایشان را بترسانیدن<sup>۱</sup> به عذاب خدای، و ایشان نترسیدند<sup>۲</sup>.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ فزاید گفت: این خطاب است با لوط. خدای او را گفت بگوی ای لوط که: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ، و باقی مفسران برآنند که: خطاب رسول<sup>۳</sup> است - علیه السلام<sup>۴</sup>. بگوی ای محمد: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ؛ سپاس خدای را بر نعمتهای او، و از جمله آن<sup>۵</sup> اهلاک کافران و دشمنان دین خدای بود.

مُقاتل گفت: او را فرمود که شکر کن مرا بر اعلام تو این احوال و قصص گذشتگان<sup>۶</sup>، و حملش بر عموم کردن اولیتر باشد. وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفٰی؛ و سلام بر آن بندگان گزیده باد، یعنی پیغامبران سَلَف، مُقاتل گفت و دلیلش قوله: وَ سَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِينَ<sup>۷</sup>.

بعضی دیگر گفتند<sup>۸</sup>: اصحاب<sup>۹</sup> رسولند. و بعضی دیگر گفتند: امت رسول اند که اِصْطَفَاهُمْ عَلٰی سَائِرِ الْاُمَّمِ؛ که خدای تعالی ایشان را بر دیگر امت برگزید.

آنگه بر صیقل الزام حجت به صورت استفهام گفت: اَللّٰهُ خَيْرٌ اَمَّا يُشْرِكُونَ؛ و قراءت بر آن است که «الفی» در آرنج میان همزه استفهام و «الف» وصل که در «اللّه» است، تا فاصله باشد میان هر دو همزه، و كذلك قوله: اَلنَّارُ...، و قوله: ۱۵ عَانتَ فُلْتًا...، گفت خدای بهتر که این همه افعال و صنایع و نعمت کرده است یا آنچه شما به او شرک می آری و می پرستی آن را از اصنام؟

در خبر است که رسول - علیه السلام - چون این آیت خواندی، گفتی: بَلٰی<sup>۱۳</sup> اَللّٰهُ خَيْرٌ وَّ اَبْقٰی وَّ اَجَلٌ وَّ اَكْرَمٌ.

۱۴ اَقْنُ اَخْلَقَ السَّمٰوٰتِ وَّ الْاَرْضِ، بعضی اهل معانی گفتند در آیت حذفی و

۱. آب، آج، آن آله، مش: بترسانیدند؛ کا: بترسیدند. ۲. آل: بترسیدند.

۳. آل: برسول؛ مش: با رسول.

۴. آب، آژ + که.

۵. کا + نعمتها. ۶. آط: گذشتگان.

۷. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۸۱. ۸. آب، آژ: گفته اند.

۹. آب، آل: امت.

۱۰. اساس و دیگر نسخه بدلها: تُشْرِكُونَ، و ترجمه این کلمه در همه موارد با همین قراءت سازگار است.

۱۱. سورة یونس (۱۰) آیه ۹۱. ۱۲. سورة مائده (۵) آیه ۱۱۶.

۱۳. آب، آژ، مش: بل.

۱۴. آط: ام من.



اضماری هست، و تقدیر آن که: **أَلَيْهَتْكُمْ خَيْرٌ أَمَّنْ** <sup>۱</sup> خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ؛ خدایان شما بهتراند یا آن خدای که آفریدگار آسمان و زمین است؟ **وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً؛** و برای شما از آسمان آب باران فرود آورد <sup>۲</sup>، و برویانیدیم به آن حدایق و بستانها، **وَهِيَ جَمْعُ حَدِيقَةٍ.**

۵ فراء گفت: «حدیقه» بستانها باشد دیوار بست، **مِنْ قَوْلِهِمْ: أَخَذَقَ بَكْذَا إِذَا أَحَاطَ بِهِ** <sup>۳</sup>، اگر دیوار ندارد آن را حدیقه نخوانند. **ذَاتَ تَهَجَّةٍ؛** خداوند حسن و نیکویی. **مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا؛** شما را نبود که درختان آن بستانها برویانی، یعنی نتوانی و مقدور شما نباشد. **عَالِمٌ قَعَّ اللَّهُ؛** با خدای خدای دگر هست؟ صورت استفهام است و معنی جحد و انکار، یعنی نیست. **بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ،** آئی یُشْرِكُونَ؛ بل اینان قومی اند که به خدای شرک می آرند و با او عدل و مثل می گویند، **مِنْ قَوْلِهِمْ: عَدَلْتُ الشَّيْءَ بِالشَّيْءِ** <sup>۴</sup> **إِذَا قَابَلْتَهُ** <sup>۵</sup>.

۱۰ **أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا؛** یا بگونا کیست که زمین را به قرارگاه شما کرد بر وجهی که شما در او آن تصرفات می توانی کردن از آمدن شد و قیام و قعود و خفتن <sup>۶</sup> و آرام <sup>۷</sup>؟ **وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا؛** و در میان [آن] <sup>۸</sup> جویها روان کرد تا خوردن <sup>۹</sup> و به کار داشتن <sup>۱۰</sup> و سقی <sup>۱۱</sup> زراعتهای شما باشد؟ **وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ؛** و این زمین را کوهها کرد ثوابت استاده <sup>۱۲</sup> تا زمین به او برجای باشد و بنجسبید و اهلش را بنجسباند؟ **وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا؛** و میان دو دریای عذب و ملح، دریای خوش و دریای شور، مانعی و حایلی کرد؟ تا مختلط نشوند و یکی بر دیگری بغی نکند. و مثله قوله: **بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ** <sup>۱۴</sup>.

۱. آط: ام من.  
 ۲. آب، آر + قَابَلْتُنَا بِه حدایق ذَات تَهَجَّةٍ.  
 ۳. آب، آن بهم.  
 ۴. آط: بالشیء؛ به قیاس بانسخة آب، تصحیح شد.  
 ۵. کا + به.  
 ۶. آن مش، کا + و.  
 ۷. کا + خواستن.  
 ۸. کا: آرامیدن.  
 ۹. آط: ندارد؛ با توجه به معنی آیه از مش افزوده شد؛ کا: او؛ آب، آر: زمین.  
 ۱۰. کا: می خوردند.  
 ۱۱. مش: برکار داشتن؛ کا: به کار می دارید.  
 ۱۲. کا: سقایی.  
 ۱۳. آج، کا: ایستاده.  
 ۱۴. سورة رحمن (۵۵) آیه ۲۰.

گفت این حاجز جزیره هاست<sup>۲</sup> که در دریا بود. **عَالِهَ مَعَ اللّٰهِ**؛ با خدای عز و جل. خدای دیگر هست که این می‌کند؟ یا او را بر این یاری می‌دهد؟ **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ بل بیشتر ایشان نمی‌دانند.

**أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ**؛ یا کیست که او اجابت کند مضطر درمانده حال به ضرورت رسیده را؟ و لفظ «مُضْطَرَّ»، هم فاعل را بشاید و هم مفعول، و این جا مفعول است **مِنْ قَوْلِهِمْ: اضْطَرَّ فُلَانٌ إِلَى كَذَا**. و فرق میان ایشان در لفظ پیدا نشود برای ادغام، و اینما به معنی و قرینه دانند.

عبدالله عباس<sup>۳</sup> گفت: مضطر مجهود باشد به رنج آورده. سُدّی گفت: مضطر آن باشد که او را حول و قوت نبود. ذوالنون گفت: آن باشد که علاقه<sup>۴</sup> که از میان او و جز خدای باشد ببرد. سهل بن عبدالله گفت: مضطر آن مفلسی باشد که چون دست به خدای بردارد او را از طاعت و سیلتی نبود. **وَيَكْشِفُ السُّوءَ**؛ و کشف بدی و آفات و بلا کند. **وَيَجْعَلْكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ**؛ و شما را به خلفا و بازماندگان<sup>۵</sup> گذشتگان<sup>۶</sup> که در زمین اند کرد، تا چون گروهی را ببرد گروهی را بیارد. **عَالِهَ مَعَ اللّٰهِ**؛ با خدای خدایی دیگر هست؟ **قَلِيلًا مَّا تَذْكُرُونَ**؛ کم اندیش می‌کنی، و «ما» مصدری است، یعنی قلیلاً تَذْكُرُكُمْ، و روا باشد که زیادت بود، **أَي تَذْكُرُونَ قَلِيلًا**، **أَي تَذْكُرُوا قَلِيلًا**<sup>۷</sup>. بر قول [اول]<sup>۸</sup> حال بود، بر قول دوم صفت مصدری محذوف.

**أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ**؛ یا کیست که او شما را ره نماید در تاریکی در دریا و خشک<sup>۹</sup> چون به سفر روی<sup>۱۰</sup>؟ **وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا<sup>۱۱</sup> لِيُبَيِّنَ بِدِينِ رَحْمَتِيهِ**؛ و کیست آن که بفرستد بادهای زنده باز کنند؟ **نُشْرًا<sup>۱۲</sup>**، **أَي نَاشِرَةً**، از باب

۱. آب، آرزو گفته اند؛ مش، کا: گفتند.

۲. اط، آب، آج، آل، آن، مش: جزیره‌هاست؛ کا: جزیره‌ها نیست. ۳. آب + رضی الله تعالی عنهما.

۴. کا: هر علامت. ۵. کا: بازماندگان.

۶. اط: گذشتگان. ۷. اط: یذکر، باتوجه به دیگر نسخه‌ها تصحیح شد.

۸. اط: ندارد، از آب، افزوده شد. ۹. کا: بیابان.

۱۰. آب، آج، آن، کا: روید. ۱۱. اط: نُشْرًا؛ به قیاس بامتن قرآن مجید، تصحیح شد.

۱۲. کذا: در نسخه‌های اط، آب، آج، آب، آل، مش؛ با توجه به وجهی از قراءات و معنی متعاقب این کلمه در متن، صورت کلمه به صورت «بُشْرًا»، تغییر داده نشد.

رجلٌ عدلٌ وَصَوْمٌ باشد، و قیل: نُشْرًا، ائی مُنْتَشِرَةً؛ پراکنده. و قیل: مُلْقِحَاتٍ. و گفتند<sup>۱</sup>: درختان باردار کننده<sup>۲</sup>، این بر قراءت آن کس بود که به «نون» خواند، و آن که به «با» خواند معنی آن است: مُبَشِّرَاتٍ؛ بشارت دهنده. بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ؛ در پیش رحمت او یعنی باران، برای آن که بیشتر احوال<sup>۳</sup> که باران آید<sup>۴</sup> پیش او باد بود<sup>۵</sup>. ءَ اِلٰهَ مَعَ اللّٰهِ تَعَالٰى اللّٰهُ؛ با خدای خدای دیگر هست؟ یعنی نیست. متعالی است او از آنچه شما به او شرک می آری و با او انباز می گیری.

اَمَّنْ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعْبِدُوْهُ؛ یا کیست که ابتدای خلق آفریند، آنگه اعادت کند؟ در این میان محذوفی هست، و آن آن است که: يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُفْنِيْهِ ثُمَّ يُعْبِدُوْهُ؛ خلق بیافریند اول، آنگه با فنا برد، آنگه اعادت کند، چه افنا<sup>۶</sup> نکرده<sup>۷</sup> اعادت نشاید کردن، و آنچه خدای تعالی اعادت کند بر دو ضرب است:

یکی آن است که بقا بر او روا باشد، چون اجسام و الوان. و بعضی را بقا بر او روا نباشد چون علم و ارادت و جز آن. آنچه آن را بقا باشد، چون اعادت کنند آن را عین آن اعادت کنند، و آنچه آن را بقا نباشد اعادت عین درست نبود، اعادت مثل آن کند. وَمَنْ يَرْزُقْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ؛ و کیست که شما را روزی دهد از آسمان و زمین؟ از آسمان به باران و از زمین به نبات. ءَ اِلٰهَ مَعَ اللّٰهِ؛ با خدای خدای<sup>۸</sup> هست که این می کند؟ یعنی نیست. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ بگو بیاری حجت خود اگر راست می گویی که حجتی داری.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ الْغَيْبَ اِلَّا اللّٰهُ، آنگه رسول را - علیه السلام - گفت: بگوای محمد که هیچ کس از آنان که در آسمان و زمین اند غیب ندانند مگر خدای - عز و جل - و این استثنای منقطع باشد برای آن که خدای تعالی نه در آسمان است و نه در زمین. و معنی «إِلَّا»، لکن باشد، یا این کلامی

۱. آب، آرز گفته اند.

۲. کا: بارور کند.

۳. کا: اوقات.

۴. آل: آمد؛ کا: خواهد بارید.

۵. کا: اول بادی بر آید.

۶. کا: بافنا.

۷. کا: نابرده.

۸. آب، آرز خدایی.

مستأنف باشد. وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ؛ وایشان ندانند که کی برانگیزند<sup>۱</sup> ایشان را و کی زنده کنند.

بَلِ اذَّارِكُمْ عَلِمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ، عبدالله عباس خواند: «بلی» به اثبات «یا»، و گفت: معنی آیت تهکم و سخریت است، چنان که یکی از ما گوید: بلی تو از من به<sup>۲</sup> دانی و روایت<sup>۳</sup> [تو]<sup>۴</sup> بیشتر از روایت<sup>۳</sup> من است، و او را غرض عکس باشد، و جمله قراء «بَلِ» خواندند.

قوله: اذَّارِكُمْ، حمزه و کسائی و نافع و عاصم، و در شاذ حسن و اعمش و یحیی بن وثاب و شیبه خواندند: «بَلِ اذَّارِكُمْ»، به کسر «لام» و «الف» وصل. و اصل اذَّارِكُمْ، تَدَارِكٌ بوده است، چنان که بیان کردیم در اخواتش مین قوله: «أَطْيَرْنَا»<sup>۵</sup> و «أَنَا قَلْتُمْ»<sup>۶</sup> و غیر ذلک. و باقی قراء خواندند: بَلِ اذَّارِكُمْ، به سکون «لام» و قطع «الف» از اذَّارِكُمْ مِنَ الْاِذْرَاكِ.

بعضی دگر گفتند: «بَلِ» به معنی «ام» است، و عرب هریکی از این دو کلمه به جای یکدیگر بنهند، کقوله: وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ آلِفٍ أَوْ يَزِيدُونَ<sup>۷</sup>، یعنی بَلِ يَزِيدُونَ، و شاعر گفت: مرکز تحقیق کابینه علوم اسلامی

فَوَاللَّهِ مَا آذَرِي أَسْلَمِي تَغَوَّلْتُ أَمِ الْقَوْمِ أَمْ كَلُّ إِلَى حَبِيبٍ  
یعنی، بَلِ كَلُّ إِلَى حَبِيبٍ، و معنی کلام آن است که: هَلْ تَتَابَعِ، استفهامی است متضمن جحد، یعنی لَمْ يَتَدَارِكْ؛ علم ایشان به آخرت متدارک شود و متتابع، و در آخرت بدانند آنچه امروز نمی دانند. و مورد آیت تهدید و وعید باشد، و بر این قول ماضی به معنی مستقبل بود، چنان که گفت: وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ<sup>۸</sup>، و جز آن.

بعضی دگر گفتند: معنی اذَّارِكُمْ عَلِمُهُمْ، آن است که علم ایشان مستوی شود

۱. آب، آز، برانگیزاند؛ آل، کا: برانگیزانند.

۲. آج، لب، آن، آل: بیشتر.

۳. کذا: درهمه نسخه بدلهای چاپ شعرانی (۱۱۷/۸): درایت.

۴. سورة نمل (۲۷) آیه ۴۷.

۵. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۶. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

۷. سورة توبه (۹) آیه ۳۸.

۸. سورة اعراف (۷) آیه ۴۴.

در آخرت اگر چه امروز مختلف است علمهای<sup>۱</sup> ایشان، بعضی شاگ اند، بعضی مقلدانند. بر این قول لفظ «علم» مجاز باشد برای آن که تقلید علم نباشد، و تلخیص<sup>۲</sup> این قول آن است که: آنچه ایشان علم می‌پندارند<sup>۳</sup> از شک و تقلید، این جا مختلف است، فردا متتابع و متدارک شوند، یعنی متفق شود<sup>۴</sup> برای آن که خدای تعالی علم ضروری بیافریند مؤمن را و کافر را به عقاب و ثواب.

آنگه گفت: **بَلْ هُمْ فِي شَكِّ مِنْهَا**؛ بل ایشان از آن، یعنی از آخرت در شک اند. **بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ**؛ بل ایشان از آخرت و علم آن کوراند، یعنی جاهل اند. **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا، آنگه باز گفت آنچه کافران گفتند بر مسیبل تعجب و انکار، گفت گفتند کافران: ءَاِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا؛ چون ما در گور خاک شویم و پدران ما، ما را زنده خواهند کردن، برون آوردن از گورها؟ یعنی که این بعث و نشور مستبعد است و از عقل دور.**

**لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ**؛ این حدیث که تومی گویی از بعث و نشور، ما را وعده داده‌اند پیش از این و پدران ما را نیز، و این اصلی ندارد، چه این چیزی نیست الا فسانه<sup>۵</sup> پیشینگان. **آنگه رسول را گفت، بگو ایشان را که منکران بعث و نشوراند که: در زمین بروی<sup>۶</sup> و بنگری تا عاقبت این کافران و گناهکاران که این حدیث را منکر بودند چگونه شد و کجا رسید.**

آنگه رسول را گفت: **وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ؛ اندوهناک مباش برایشان. وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ؛ و دل تنگ مکن از آن<sup>۷</sup> که اینان می‌کنند. آیت در مستهزبان آمد که عقبهای<sup>۸</sup> مکه ببخشیده بودند. و قصه ایشان برفته است.** **وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ؛ این کافران می‌گویند: این وعده کی خواهد بود اگر شما در این راست گویی؟ یعنی وعده قیامت و بعث.**

۱. آج، لب: علمای. ۲. آج، لب: ملخص؛ ک: تلخیص. ۳. آج، لب، آن را. ۴. آج، لب، آن را، من: شوند. ۵. ک: نشانه. ۶. آج، لب، آن: بودی. ۷. ک: مکر. ۸. عقبهای / عقبه‌های.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدْفَ لَكُمْ؛ بگویی ای محمد که نزدیک است که نزدیک شود به شما و تتبع کند شما را بعضی از این عقاب که شما به آن استعجال می‌کنی. فراء گفت: این «لام» فی قوله: «لَكُمْ» زیادت است، والتقدير: رَدْفَكُمْ، آئی تَبِعَكُمْ، چنان که زیادت کردند فی قوله: لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ<sup>۱</sup>، و: لِلرُّعَا يَا تَعْبُرُونَ<sup>۲</sup>.

وَأَنَّ رَبَّكَ؛ و خدای تو ای محمد خداوند فضل و رحمت است بر مردمان، و ۵ لکن بیشترین ایشان<sup>۳</sup> ندانند.

وَأَنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ؛ و خدای تو داند آنچه<sup>۴</sup> دل‌های ایشان پوشیده دارد و آنچه آشکارا دارند.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ؛ و هیچ خصلتی و حادثه غایب نباشد در آسمان و زمین، والآء آن در کتابی است روشن، یعنی لوح محفوظ.

۱۰ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ؛ این کتاب قرآن قصه می‌کند مرابنسی اسرائیل<sup>۶</sup> که فرزندان یعقوب‌اند، بیشترین آنچه ایشان در آن خلاف می‌کنند از امور دینی<sup>۸</sup>.

وَأَنَّهُ؛ و این قرآن، هدی و رحمت است مؤمنان را. معنی «هُدًى»، این جا لطف باشد و بیان.

۱۵ إِنَّ رَبَّكَ؛ خدای تو ای محمد روز قیامت میان ایشان حکومت کند به حکم خود. وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ؛ و او مانع<sup>۹</sup> و غالب<sup>۱۰</sup> او داناست.

آیه ۷۹ قوله تعالى: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ؛ توکل<sup>۱۱</sup> کن بر خدای که تو بر حقی<sup>۱۲</sup> روشن.

آیه ۸۰ إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ السَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ تو نشنوانی

۱. سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۴.

۲. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳.

۳. آب، آن کا + در.

۴. آب، آرزو فی کتاب، مگر؛ کا + فی کتاب مُبِين.

۵. آب، آن مش + را.

۶. کا: منبع.

۷. آب: اعتماد.

۸. کا: دنیاوی.

۹. کا: عالم.

۱۰. آب: برزاستی.

۱۱. سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۳.

۱۲. کا: شکر نمی‌گذارند.

مردگان را و نشوانی کزان را دعا چون پشت برگردانند پشت بر کرده.

آیه ۸۱ **وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ**؛ و نیستی توره نماینده کوران از گمراهی ایشان نشوانی<sup>۱</sup> إلا آن را که ایمان آرد<sup>۲</sup> به آیتهای ما<sup>۳</sup>، ایشان مسلمان اند.

آیه ۸۲ **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ**؛ و چون افتد گفتار برایشان، بیرون آریم برای ایشان جانوری از زمین که سخن گوید با ایشان که مردمان بودند به آیتهای ما بی یقین.

آیه ۸۳ **وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ**؛ آن روز که زنده کنیم از هر گروهی جماعتی<sup>۴</sup> را از آن که به دروغ دارند آیتهای ما ایشان را باز آرند<sup>۵</sup>.

آیه ۸۴ **حَتَّىٰ إِذَا جَاءُ قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ تا چون بیابند<sup>۶</sup> گویند به دروغ داشتی به آیتهای من<sup>۷</sup> و گرد نیاوردی به آن علم را<sup>۸</sup>؟ یا چه می کردی.

آیه ۸۵ **وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطَلِقُونَ**؛ افتاد گفتار برایشان به آن ظلم که کردند، ایشان سخن نگویند.

آیه ۸۶ **أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**؛ نمی بیننی که ما کردیم شب را تا بیارامند در او، و روز را بینا<sup>۹</sup>؟ در این آیتها و دلپهاست گروهی را که [با] ایمان اند.

آیه ۸۷ **وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ**

۱. آب، مش: نمی شنوانی.

۲. آب، مش: ایمان دارد.

۳. آب، مش: که.

۴. آج، لب، آل: فوجی؛ مش: قومی.

۵. آب، مش: جمع کنند.

۶. آب، مش: تا آن که چون آیند.

۷. آب، مش: آیا دروغ می دارید آیتهای ما را.

۸. آب، مش: از روی دانش.

۹. آط و دیگر نسخه بدلها: تَزَوًّا، که ترجمه آن هم در تمام موارد با همین قراءت سازگارست.

۱۰. آب، مش: بیننده؛ آب، لب، آج، آل، مش: بدرستی که.

۱۱. آط: ندارد؛ از آج، افزوده شد.

۱۲. آط: ما، بانویجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

شاءَ اللهُ وَكُلُّ آتَوَةٍ دَائِرِيَّةٌ؛ و روزی که دَرَزَمِنْد در صور پس بهراسد<sup>۱</sup> هر که در آسمانها و هر که در زمین است الا آن که<sup>۲</sup> خدا خواهد، و همه آیندگان باشد<sup>۳</sup> به او خوار<sup>۴</sup>.

آیه ۸۸ وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللهُ الَّذِي اتَّقَنَ كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ<sup>۵</sup>؛ و بینی کوهها را، پنداری فسرده است، و آن می رود<sup>۶</sup> رفتن<sup>۷</sup> ابر، صنع<sup>۸</sup> خداست<sup>۹</sup> محکم کرد همه چیز را، او آگاه است به آنچه می کنید<sup>۱۰</sup>!

آیه ۸۹ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ؛ هر که آرد نیکی، او راست خیری به از آن، و ایشان [از ترس]<sup>۱۱</sup> آن روز ایمن باشند.

آیه ۹۰ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَيْتٌ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و هر که آید به بدی به روی افگند<sup>۱۲</sup> رویهای ایشان در آتش<sup>۱۳</sup>، پاداشت می دهند<sup>۱۴</sup> الا آنچه کرده بودی.

آیه ۹۱ إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ تَعْبُدُوا رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُهُ أَنْ تَكُونُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ مرا<sup>۱۵</sup> بفرمودند که بپرستم خدای این شهر را، آن که حرام کرد آن را، و او راست هر چیزی، و بفرمودند مرا که باشم از مسلمانان.

۱. آب، لب، آج؛ بترسد؛ آب، مش؛ بترسید.

۲. آب، مش؛ همه آیند به او ذلیل.

۳. کذا در آط؛ آب؛ آیند؛ آج، لب، آل؛ باشند.

۴. آط؛ بفعلون؛ با توجه به آب و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۵. آب، مش؛ می بگذرد.

۶. آب، مش؛ همچون گشتن.

۷. آب، مش؛ آن خدایی که.

۸. آط؛ می کنند ایشان، که با قراءت متن آن نسخه به صورت «بفعلون» سازگار می نماید، با توجه به آب تصحیح شد.

۹. آط؛ ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۰. آط؛ افگند، با توجه به ترجمه مجدد آیه در قسمت تفسیر تصحیح شد؛ آب؛ پس در روی انداخته شود؛ آج، لب، آل؛ پس افگنده شود.

۱۱. آب، مش + آبا.

۱۲. آط؛ می دهد، با توجه به نسخه بدلیها و ترجمه مجدد آیه در قسمت تفسیر تصحیح شد؛ آب، مش؛ جزا می دهند.

۱۳. آج، لب، آل؛ بدرستی که مرا.



آیه ۹۲ وَأَنْ أَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ؛ و که<sup>۱</sup> بخوانم قرآن<sup>۲</sup>، هر که ره یابد ره یابد برای خود، و هر که گمراه شود<sup>۳</sup> بگو من از جمله ترسندگانم<sup>۴</sup>.

آیه ۹۳ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرِبِكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبِّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ و بگو سپاس خدای را با شما نماید دلیلهای من<sup>۵</sup> تا بشناسی<sup>۶</sup>، و نیست خدای تو غافل از آنچه شما می‌کنی.

قوله تعالی: فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ، آنکه رسول را علیه السلام گفت: یا محمد! تو توکل کن بر خدای تا خدای تو را کفایت کند مؤونت این کافران<sup>۷</sup>. باک مدار که تو بر حقی، حقی روشن.

إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى، آنکه بر طریق مثل گفت رسول را بر وجه مبالغت و معنی یأس و قطع طمع او از ایمان ایشان، گفت: تونتوانی شنوایدن مردگان را و نیز کران را آواز دعوت.

این کثیر خوانند: وَلَا تَسْمَعُ الصَّوْتِ الدُّعَاءِ، به فتح «یا»<sup>۸</sup> و «میم»، یعنی کران دعا نشنوند. و باقی قراء، لَا تُسْمِعُ، به «تا»<sup>۹</sup> مضموم و کسر «میم»، مِنَ الْإِسْمَاعِ، یعنی تونتوانی شنوایدن کران را دعا، یعنی چنان که ممکن نبود که کر چیزی شنود یا مرده، از اینان ایمان واقع نیاید، چه در سابق علم من چنین است که: اینان اختیار ایمان نکنند، و نظر و تأمل نکنند در ره معرفت من. إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ تقید<sup>۱۰</sup> آن کرد تا بلیغتر باشد؛ چون پشت برگردانند و بروند، چه اگر شنوا باشد چون<sup>۱۱</sup> روی برگردانند بروود هم نشنود، فَكَيْفَ مَرَدَمُ كَر.

۱. آب، مش، آج، لب؛ و آن که: آل؛ و آنچه.

۲. آب، آج، لب، آل؛ مش + را پس.

۳. آب، آل + پس.

۴. آب، مش؛ ترسانند گانم؛ آج، لب، آل؛ بیم‌کنند گانم.

۵. آب، مش؛ زود باشد که بنماید شما را آیه‌های خود؛ آج، لب، آل؛ زود باشد که نمایم به شما آیات او.

آنچه در متن آمده، هم به اعتبار این که قائل اصلی قول خداست می‌تواند نادرست نباشد.

۶. آب، مش؛ پس بدانید آن را.

۷. کا + و تو از ایشان.

۸. آب، آر، مش؛ تَسْمِعُ.

۹. آب، آر، مش؛ تا.

۱۰. آب، لب؛ بقید.

۱۱. آب، لب، آل؛ چه.

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى، هم این معنی دارد و هم این مورد، گفت: و تو کوران را ره نتوانی نمودن از ضلالت و گمراهی ایشان، چه نابینا<sup>۱</sup> نبیند، و این هم مثلی است برای کافران. **إِنْ تُسْمِعْ**؛ نشنوانی الا آنان را که به من ایمان آرند، یعنی دعای تو را ایشان قبول کنند و<sup>۲</sup> اجابتِ دعوتِ تو و استماع و عطف توجز ایشان نکنند.

۵ **فَهُمْ مُسْلِمُونَ**؛ ایشان مسلمانان باشند.

آنگه گفت: **وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ**؛ چون قول بر ایشان واقع شود، یعنی چو<sup>۳</sup> عذاب برایشان واجب شود به معصیت ایشان.

فتاده گفت معنی آن است که: چون درست شود در علم خدای تعالی که ایشان ایمان نخواهند آوردن.

۱۰ و گفتند معنی آن است که: چون ایشان را ندای شقاوت کنند از آن جا که معلوم بود از ایشان که از ایشان چیزی نخواهد آمدن.

عبدالله عمر و عطیه<sup>۴</sup> گفت: این آنگه بود که مردمان امر به معروف و نهی منکر رها کنند. **أَخْرَجْنَا لَهُمْ ذَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ**؛ برون<sup>۵</sup> آریم برای ایشان جانوری از زمین.

اما حدیث «ذابّة الارض»، و اخباری که آمد در این معنی: ابن جریر در صفت

۱۵ ذابّة الارض گفت: سرش با سر گاو ماند، و چشمش با چشم خوک، و گوش<sup>۶</sup> با گوش پیل، و سُروش با سُرو[وی]<sup>۷</sup> بز کوهی، و گردنش با گردن شتر مرغ، و سینه اش با سینه شیر، و رنگش با رنگ پلنگ، و تهی گاهش چنان که گربه، و دنبالش چون دنبال کبش، و پایش چون پای شتر ماند، و از میان هر بند گشایی<sup>۸</sup> دوازده گز باشد. به گز آدم، و میان سُروهایش یک فرسنگ باشد.

۲۰ و در خبری دیگر آمد که: بر شکل مرغی باشد، پروبال دارد و چهار پای دارد. **وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِصِحِّهِ**.

۱. کا + راه.

۲. آب، آرز، مش + به.

۳. آب، آج، لب، آرز، آل، مش، کا: چون.

۴. آب، آرز، گفته اند؛ مش، کا: گفتند.

۵. آب، آرز، مش: بیرون.

۶. آل، مش، کا: گوش.

۷. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۸. آرز، گشایی؛ آج، لب: وکشای.

و اخباری که پس از این بیاید به صواب قریبتر است، برای آن که صحابه معروف روایت می کنند از رسول - علیه السلام .

عُبَیداللّه بن عُمَیر<sup>۱</sup> اللّیثی روایت کرد از ابوسرحه الانصاری<sup>۲</sup> که رسول - علیه السلام - گفت: این دابه را سه<sup>۳</sup> خروج باشد: یکی باربرون آید به اقصی الیمن<sup>۴</sup>، خبر او در بادیه فاش شود، و لکن به مکه نرسد خبر او.

چون مدتی دراز به<sup>۵</sup> این برآید یک بار دیگر برون<sup>۶</sup> آید خبر او در بادیه آشکارا شود، و در مکه نیز خبر باشد<sup>۷</sup> از او.

آنگه یک روز مردمان در مکه در مسجد الحرام باشند، او از ناحیت مسجد برون<sup>۸</sup> آید زیادت می شود و نزدیک می در آید از میان حجر اسود<sup>۹</sup> و در بنی مخزوم پدید آید، مردم از او بترسند و بگریزند، و جماعتی که دانند که از خدای نتوان گریختن، به پیش او شوند و رویهای ایشان روشن شود چون ستاره درفشان<sup>۱۰</sup>.

آنگه روی در زمین نهند، هیچ طالب او را در نیابد و هیچ هارب از او فایت نشود تا به جایهایی که او برسد. آن کس که دشمن او باشد از او بترسد، از ترس او پناه بانماز دهد و نماید که نماز می کنم. او از پس پشت او در آید و گوید: یا فلان! اکنون نماز می کنی؟ او روی به او گرداند<sup>۱۱</sup>، او داغی بر روی او نهد. با مردمان مجاورت کند در سراپهایشان<sup>۱۲</sup> و مصاحبت کند در سفرها و مشارکت در مالهایشان<sup>۱۳</sup>. مؤمن را از کافر بشناسد، و کافر را از مؤمن. این را گوید: یا مؤمن! و آن را گوید: [یا] کافر!<sup>۱۴</sup> حُدَیفة الیمانی<sup>۱۵</sup> روایت کرد از رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - که او گفت:

۱. آج، لب، آز: عبدالله بن عمیر؛ آل: عبدالله عمیر؛ مش: عبدالله بن عمر؛ چاپ شعرانی (۴۲۲/۸) عبدالله بن عمر؛ کا: عبدالله عمر اللیثی.

۲. آج، لب، آل: ابوسرحه الانصاری.

۳. مش + و.

۴. آب، آز، مش، کا: بیرون.

۵. آج، لب، آل، مش، کا: حجر الاسود.

۶. کا: آورد.

۷. آب، آن مش: مالهایشان.

۸. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۹. همۀ نسخه بدلهای: حُدَیفة الیمانی.

۱۰. درفشان / درخشان.

۱۱. آج، لب، آل، مش: سراپهایشان؛ کا: سراهای ایشان.

۱۲. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۳. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۴. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۵. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۶. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۷. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

«دَابَّةُ الْأَرْضِ» بیست<sup>۱</sup> گز بالای او باشد. هیچ طالب او را در نیابد، و هیچ<sup>۲</sup> از او فایت نشود. مؤمن را بر روی علامت زند، و کافر را بر روی داغ نهد. عصای موسی با او باشد و خاتم سلیمان<sup>۳</sup>.

ابُوهُرَيْرَةَ روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: «دَابَّةُ الْأَرْضِ» چون برون<sup>۴</sup> آید عصای موسی با او باشد و انگشترین<sup>۵</sup> سلیمان. به انگشتری سلیمان روی مؤمن را نقش کند و مهر، و به عصای موسی کافر را بکشد<sup>۶</sup>. و چون مؤمنان و کافران بر او حاضر آیند، ایشان را از یکدیگر بشناسد، مؤمن را گوید: یا مؤمن! و کافر را گوید: یا کافر!

عبدالله عمر گفت: «دَابَّةُ الْأَرْضِ»، شب جمع<sup>۷</sup> برون<sup>۸</sup> آید، یعنی شب عید که حاجیان از مکه به مینا شوند<sup>۹</sup>، و مردم از پیش او و پس او می روند، هیچ منافق نباشد و آلا او مهار در بینی اش کند<sup>۱۰</sup>، و هیچ مؤمن نباشد و آلا که اکرامش کند. از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - پرسیدند<sup>۱۱</sup> صفت «دَابَّةُ الْأَرْضِ»، که او دنبال دارد یا نه<sup>۱۲</sup> ندارد؟ گفت: او دنبال ندارد، و وبر و پشم<sup>۱۳</sup> ندارد، آنما او محاسن دارد چنان که<sup>۱۴</sup> مردان شما. و این اخباری است از طریق عاقبة مخالفان و موافق اخباری است که آمده<sup>۱۵</sup> از طرق<sup>۱۶</sup> اصحاب ما که گفتند<sup>۱۷</sup>: «دَابَّةُ»، کنایت است از صاحب الزمان که مهدی اُمت است.

حَدِيثُ بِنِ الْيَمَانِ<sup>۱۸</sup> گفت، رسول را پرسیدم که: یا رسول الله! این «دَابَّةُ»<sup>۱۹</sup> کجا

۱. کا: شصت.

۲. مش، کا + هارب.

۳. آب، آرز، مش، علیهما السلام.

۴. آج، لب، آل، کا: بیرون.

۵. آب، آج، لب، آن آل، مش، کا: انگشتری.

۶. کا: بشکند.

۷. آب، آن آل، مش، کا: جمعه.

۸. آب، آن آل، مش، کا: بیرون.

۹. آل: روند.

۱۰. آل: کشد.

۱۱. آب، آرز + از + مش + که.

۱۲. آب، آج، لب، آن آل، مش: ندارد.

۱۳. آج، لب، آل: وبر و پشم: مش: و دربر پشم.

۱۴. آج، لب، آل: چون.

۱۵. آب، آرز آمده.

۱۶. مش: طریق.

۱۷. آب، آرز گفته اند.

۱۸. آب، آل، آرز، حدیفة بن الیمانی، آج، کا، لب: حدیفة الیمانی.

۱۹. آب، آرز + الارض از.

برون<sup>۱</sup> آید؟ گفت: از مسجدی که از آن عظیم حرمت تر نباشد بر خدای تعالی، یعنی مسجد الحرام، بینا که<sup>۲</sup> عیسی - علیه السلام - طواف می کند به خانه خدا، و مسلمانان با او طواف می کنند، زمین در زیر قدم ایشان بجنبند چنان که قندیلهای کعبه بجنبند، و کوه صفا شکافته شود از جانب مشعر، و او از کوه صفا به در آید، هیچ طالب او را در نیابد، و هیچ هارب از او فایت نشود. مردم را به نام ایمان و کفر خواند اما مؤمن [را]<sup>۳</sup> نکته و نقطه بر روی زند سپید<sup>۴</sup> که آن نقطه پهن شود تا همه روی او نورانی شود، و کافر را نکته سیاه بر روی زند که همه روی او از آن سیاه شود. بر روی این بنویسد که: این مؤمن است، و بر روی آن بنویسد که: آن کافر است.

و هب گفت: روی [او]<sup>۳</sup> چون روی آدمیان است.

۱۰ ابوالزبیر<sup>۵</sup> گفت: مردم را خبر دهد، گوید: یا فلان! تو از اهل بهشتی، و یا فلان! تو از اهل دوزخی.

عبدالله عمر گفت: از شکافی برون<sup>۶</sup> آید که در کوه صفاست، سه روز برون<sup>۶</sup> همی آید هنوز ثلثی از وی برون<sup>۶</sup> نیامده باشد. چون به در آید، طول او چندان<sup>۷</sup> بود که سر او در ابر ساید<sup>۸</sup>. به منافقان بگذرد<sup>۹</sup> که ایشان نماز کنند، ایشان را گوید: شما را به نماز چه حاجت است! آنکه مهار در بینی ایشان کند!<sup>۱۰</sup>

و هب گفت: تن او چون تن مرغان بود.

حسن بصری گفت: موسی - علیه السلام - از خدای درخواست تا «دابه» را به او نماید. سه شبانه روز از کوه برون<sup>۶</sup> می آمد و در هوا می رفت. او خلتی و منظر [ی]<sup>۱۱</sup> فظیح دید، گفت: بار خدایا! فرمان ده تا باز جای<sup>۱۲</sup> خود شود<sup>۱۳</sup>. تَكَلِّمُهُمْ<sup>۱۳</sup>؛ سخن

۱. آب، آج، لب، آرز، آل، مش: بیرون.

۲. مش: بناگاه؛ کا: همی دان که.

۳. لب: سفید.

۴. لب: ابوالزبیر.

۵. آب، آج، لب، آرز، آل، مش، کا: بیرون.

۶. آب، آرز، مش: چندان.

۷. آب، آرز: به ابر ساید.

۸. آط: بگذرد.

۹. آل: کشد، کا: کنند.

۱۰. مش: تا باز به جای؛ کا: با جای.

۱۱. آل: رود.

۱۲. آط و دیگر نسخه بدلها: يَكَلِّمُهُمْ؛ یا توحه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

گوید با مردمان که ایشان را بترساند و بگوید که: شما به آیات خدای مؤمن نه [اید]۱. و عَطَّارِدَى در شاذ خواند که: تَكَلِّمُهُمْ، به فتح «تا» و سکون «کاف» مِنْ الْكَلِمِ؛ از جراحات، و این معنی از تکلم است استخراج شاید کردن، و آن تکثیر فعل را شاید، یعنی به جراحات می‌کند ایشان را یک بار پس از دیگر.

- ۵ ابوالجوزاء گفت، عبدالله عباس را گفتم: این که خدای گفت در حق «دَابَّةِ الْأَرْضِ» که «تَكَلِّمُهُمْ»۲، از کلام است [یا از کَلِم]۳؟ گفت: از هر دو، با مؤمنانش کلام باشد و با کافران کَلِم و جراحات۴. أَنَّ النَّاسَ، کوفیان خواندند: «أَنَّ» به فتح همزه تعلیقاً بِالْكَلامِ، و باقی قُراء به کسر خواندند بر ابتدا، چنان که بر تَكَلِّمُهُمْ۵ وقف کنند. و قوله: أَنَّ النَّاسَ، حکایت کلام او نباشد، بل کلامی باشد مستأنف. و اگر از «کَلِم» استیناف۵ کنند هم بر این قراءت راست باشد.

- ۱۰ قوله: وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا. الآية، آنکه حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم از هر اُمتی گروهی را از آنان که آیات ما به دروغ دارند، فَهُمْ يُوزَعُونَ؛ ایشان را جمع کنند، و گفتند: اول ایشان را باز دارند تا آخر ایشان رسد تا آنکه که همه را به دوزخ برند.

- ۱۵ عبدالله عباس گفت: يُدْفَعُونَ، واصحاب ما به این آیت تمسک کردند در صحت رجعت، و گفتند خدای تعالی در این آیت گفت: روزی باشد که ما زنده کنیم از هر گروهی جماعتی را، و این نه روز قیامت باشد، برای آن که روز قیامت همه خلایق را حشر کنند چنان که: وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا۶، و گفت: وَحَشَرْنَاَهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا۷، و این روز جز آن روز باشد به هر حال.

- ۲۰ و صادق را - علیه السلام - پرسیدند که: در رجعت خدای تعالی که را زنده کند؟ گفت دو گروه را: مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحَضًا أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحَضًا، گفت: آن که او ایمان محض دارد یا کفر محض.

۱. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۲. مش: بِكَلِمَتِهِمْ.

۳. آب + باشد.

۴. آط: بِكَلِمَتِهِمْ، با توجه به معنی تصحیح شد.

۵. آب، آژ: فرمود.

۵. کا: اشتقاق.

۸. سوره کهف (۱۸) آیه ۴۷.

۷. سوره انعام (۶) آیه ۲۲.

و آنان که گفتند: مراد روز قیامت است، گفتند: «مِنْ» زیادت است و «فَوَجًا» مکرر می باید<sup>۱</sup>، و تقدیر آن که: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ كُلَّ أُمَّةٍ فَوْجًا فَوْجًا، و این عدول باشد از ظاهر به زیادت و نقصان که کلام بر او دلیلی نمی کند و این مهم نیست چنین کردن. بل تا ممکن باشد کلام خدای را بر ظاهر و حقیقت خود حمل باید کردن.

۵ حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُاْ تَأَنَّفَكُواْ فَسَمِعُواْ سَوَابًا مِّنْ خَلْفِهِمْ يُحَدِّثُونَ الَّذِينَ آمَنُواْ كَذِبًا يُصَدِّقُونَ أَلَّا يَكْفُورُواْ بِالْآيَاتِ الَّتِي هُتِفُواْ بِهَا لَمَّا أُوتُواْهَا لَئِن لَّمْ يَأْتُواْهُمُ الْبُحْرَانُ الَّتِي أُخِيذُواْ بِهَا لَآ يَرْضَوْاْ لَئِن لَّمْ يَكْفُرُواْ بِالْآيَاتِ لَآ يُؤْمِنُواْ ۚ وَكَذَلِكَ نَبْخِصُ الْمُكْفِرِينَ ۖ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ ۚ

۱۰ تا تکذیب؟ و گفتند<sup>۲</sup> معنی آن است که: شما ندانی که چه کردی به خود چون<sup>۳</sup> تقصیر کردی در نظر و تفکر در آیات خدای و مستحق چه عذاب شدی.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ ۖ بِرِئَاسِ مَا كَانُواْ يَكْفُرُونَ ۚ وَكَذَلِكَ نَبْخِصُ الْمُكْفِرِينَ ۖ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ ۚ

۱۵ ایشان به مهر باشد، لقله: الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ<sup>۴</sup>.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْلًا ۚ نَحْنُ الْبَارِقُونَ ۚ وَكَمْ مَكْرُومًا ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ ۚ وَكَذَلِكَ نَبْخِصُ الْمُكْفِرِينَ ۖ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمَنْ يَعْقِلُ ۚ

۲۰ اول باشد.

عبدالله عمر روایت کرد که، اعرابی بنزدیک رسول آمد و از او پرسید که: صور

۲. مش + را.

۱. آل: آید.

۴. آب، آز: گفته اند.

۳. مش + خدای.

۶. آب: گفته اند.

۵. آج، لب، آل: چه.

۸. سورة يس (۳۶) آیه ۶۵.

۷. آب، مش + که.

- چيست؟ گفت: بر شکل قرنی است سُروى<sup>۱</sup> مجوف که<sup>۲</sup> در او دمند.
- مجاهد گفت: بر شکل بوق است، و گفته اند<sup>۳</sup>: صور، به لغت یمن بوق، و آنان که قول اول گفتند<sup>۴</sup>، به این حدیث استدلال کردند که رسول - علیه السلام - گفت<sup>۵</sup>:
- كَيْفَ أَنْعَمَ وَصَاحِبُ الصُّورِ قَدِ التَّقَمَةُ وَحَنِ جَبْهَتُهُ يَنْتَظِرُ قَتِي يُؤَمَّرُ فَيَنْفُخُ<sup>۶</sup> فِيهِ.
- قتاده و ابو عبیده گفتند: «صور» جمع صورت باشد، و هو من باب تمر<sup>۷</sup> و ثمرة، و معنی آن که: روح در صورتهای مردگان دمند تا زنده شوند.
- و در باب صور حدیثی روایت کردند<sup>۸</sup> صحیح جامع.
- ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که: خدای تعالی چون از خلق<sup>۹</sup> آسمان و زمین بپرداخت، صور بیا فرید و به اسرافیل داد، او بستد و در دهن گرفت و چشم در زیر عرش کشید تا که فرماید<sup>۱۰</sup> او را که در صور دم. گفت، من گفتم: یا رسول الله! صور چه باشد؟ گفت: سُروى<sup>۱۱</sup> است بزرگ و عظیم، دور او چند دور عرض آسمان و زمین. اسرافیل - علیه السلام - سه بار<sup>۱۲</sup> در او دمید<sup>۱۳</sup>، یکی<sup>۱۴</sup> نفخة فزع باشد، و آن آن است که در این آیت گفت. و نفخة دوم<sup>۱۵</sup> صعق<sup>۱۶</sup> باشد. و سه ام<sup>۱۷</sup> نفخة احیا باشد که خدای تعالی خلقان را زنده کند.
- خدای تعالی به نفع اول اسرافیل را فرماید که: در صور دم. او یک بار در صور<sup>۱۵</sup> دمدمیدنی که به هر چه در آسمان و زمین<sup>۱۸</sup> برسد. الا آن کس که خدای خواهد، و خدای تعالی فرماید تا آن نفخ ممدود مطول کند، و آن آن است که خدای تعالی

۱. مش: سرویی.
۲. آل، مش: گفتند.
۳. کا + دم.
۴. آب، آرز: فرمود.
۵. کذا در آط و دیگر نسخه بدلهای؛ با توجه به ضبط نسخه کا تصحیح شد.
۶. آج، لب، آل: تمره.
۷. آب، آرز: از.
۸. آب، آرز، کا: کرده اند؛ آج، لب، آل: کرد.
۹. آب، آرز + از.
۱۰. کا: فرمان آید.
۱۱. آب، آرز، آل، مش: سرویی.
۱۲. آل: صور.
۱۳. آج، لب، آل: دردمند.
۱۴. آب، آرز، مش: یک.
۱۵. آرز، مش: دویم؛ آل: دیم.
۱۶. آج، لب، صعق؛ آل: سعب؛ کا: معین.
۱۷. آب، آرز، کا: سیوم؛ آج، لب، آل، مش: سیم.
۱۸. آب، آرز، آل، مش: است.



گفت: مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً<sup>۱</sup>.

خدای تعالی عند آن کوهها را به رفتن در آرد تا همچنان بروند که ابرود و زمین بجنبد جنبیدنی که ساکن نشود، چه خدای تعالی آن را به کوهها بر جای می دارد که میخهای اوست تا بمانند سفینه و کشتی شود بر سر آب، یا آونگی<sup>۲</sup> آویخته از سقفی که باد بر او می زند و می جنباند، وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى: يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ، تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ<sup>۳</sup>؛ زمین بجنبد و بجنباند اهلش را، و آن آن حال باشد که: تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا<sup>۴</sup>؛ هر زنی شیر دهنده از کودکی شیر خواره مشغول شود، و هر آبستنی باربند که در شکم دارد، و کودکان از آن هول پیر شوند، و شیاطین از ترس و فرغ برمند و بپرند و به اقطار زمین روند، و فرشتگان بر روی ایشان زدن گیرند تا به جای خود آیند، و مردم مدهوش گردند، و بعضی بعضی را ندا می کنند، و هو قوله: يَوْمَ التَّنَادِ، يَوْمَ تُؤَلَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ<sup>۵</sup>.

ایشان در این باشند، خدای تعالی فرمان دهد تا زمین شکافته شود از کنار تا کنار، کاری عظیم بینند که پیش از آن ندیده باشند، و چندان خوف و فرغ به ایشان رسد که جز خدای نداند.

آنگه در آسمان نگرند، آسمان را چون مَهْل بینند، و آن دُردی زیت باشد، پس شکافته و ستارگان از او فروریزند<sup>۶</sup>، و آفتاب و ماه گرفته شود، و مردگان آن روز از این احوال و شداید بی خبر باشند.

ابُوهُرَيْرَةَ گفت: یا رسول الله! اینان که اند که خدای تعالی استننا کرد ایشان را به قول: إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ؟ گفت: ایشان شهیدان باشند، فرغ برزندگانی<sup>۷</sup> باشد که

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۴۹.

۲. آظ: باوندکی؛ آب، آز: یا اوندکی؛ کا: قندیلی؛ آج، لب، آل: باوندکی؛ آنچه در متن آمده از مش اختیار شد که از همه صحیحتر می نماید.

۳. سوره حج (۲۲) آیه ۲.

۴. سوره نازعات (۷۹) آیه ۶ و ۷.

۵. آز: فروریزد.

۶. سوره مؤمن (۱۰) آیه ۳۲ و ۳۳.

۷. کا + دنیا.

آن جا باشند، و ایشان زندگانی باشند بنزدیک خدای تعالی، چنان که گفت: بَلْ  
 أَخْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ<sup>۱</sup>...، خدای تعالی ایشان  
 را از این هول ایمن گرداند، و آن عذابی باشد علی شِرَارِ خَلْقِ اللَّهِ<sup>۲</sup>، و هو قوله تعالی:  
 يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ<sup>۳</sup>، الی قوله: وَلَكِنَّ عَذَابَ  
 اللَّهِ شَدِيدٌ<sup>۴</sup>. آنکه بر این جمله باشند چندان که خدای خواهد.

۵

آنکه خدای تعالی اسرافیل را بفرماید که: یک بار دیگر در صور دم، و این نفخه  
 صق باشد. اسرافیل در صور دمدم. هر چه در آسمان و زمین<sup>۵</sup> بمیرند الا آنان که  
 خدای خواهد. ملک الموت گوید: بار خدایا! تو عالمتری، هر چه<sup>۶</sup> در آسمان و  
 زمین<sup>۷</sup> بمردند الا جبریل و میکایل و اسرافیل، و من که مانده ام<sup>۸</sup> زنده. و تو خداوندی  
 که مرگ را بر توره نیست. حاملان عرش مانده اند، بار خدایا! چه<sup>۹</sup> فرمایی؟ ایشان  
 بخواهند مردن؟ حق تعالی گوید: خاموش که من مرگ بر همه خلایق نوشته ام.  
 آنکه فرمان دهد که: ای جبریل و ای میکایل! بمیری. ایشان بمیرند.

۱۰

آنکه حاملان عرش را گوید: مُوتُوا حَمَلَةَ عَرْشِي<sup>۱۰</sup>؛ بمیری ای حاملان عرش من،  
 ایشان بمیرند.

۱۵

آنکه اسرافیل را گوید: صوربه عرش ده، و تونیز بمیر، او صوربه عرش سپارد و  
 او نیز بمیرد.

آنکه ملک الموت را گوید: که مانده است<sup>۱۱</sup>؟ و او عالمتر به آن که که مانده  
 است. گوید: بار خدایا! از خلقان کس نماند<sup>۱۲</sup>! و تو عالمتری. جز من<sup>۱۳</sup>. خدای تعالی  
 گوید: تونیز خلقی از خلقان من، مُتْ كَمَا مَاتُوا؛ بمیر چنان که دیگران بمردند تا  
 هیچ کس نماند با خدای. عز و جل.

۲۰

۲. کا: بر بدترینان خلق خدا.

۱. سورة آل عمران (۳) آیه ۱۶۹ و ۱۷۰.

۴. سورة حج (۲۲) آیه ۲.

۳. سورة حج (۲۲) آیه ۱.

۶. مش: آنچه.

۵. آب، آرز، آل، مش، کا+ باشد.

۸. مش: مانده ایم.

۷. آب، مش: بودند.

۱۰. آط: عرش، به قیاس بانسخه مش تصحیح شد.

۹. مش + می.

۱۲. آب، آرز، نمانده است؛ آل: کسی نمانده.

۱۱. آل: منده است.

۱۳. مش: کس نمانده است جز من و تو عالمتری.

آنکه ندا در دهد که: **لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ** ...؛ امروز پادشاهی که راست؟ کس نباشد تا جواب دهد، هم او گوید: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**.

و بعضی اهل علم گفتند<sup>۲</sup>: این<sup>۳</sup> روز قیامت گوید، و خلقان جواب دهند که: **لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**، برای آن که در این وقت شنونده نباشد این کلامی باشد<sup>۴</sup> لغو، بی فایده و عبث را ماند. و از این جواب گفتند که: این لغو و عبث نباشد، برای آن که ممکن<sup>۵</sup> که بعضی مکلفان را در این حکایت لطفی باشد، و این خبر آنکه راست باشد که **مُخْبِرٌ عَلَيَّ** ماهویه بود، پس بر این روایت طعتی نیست از این وجه که گفتیم.

آنکه بفرماید تا زمین را بکشند و راست کنند، چنان که گفت: **لَا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا** <sup>۱۰</sup>.

آنکه حق تعالی فرمان دهد تا چهل شبانه روز بارانی بیارد همانند آب مردان<sup>۶</sup>، تا از بالای زمین دوازده گز برآید. آنکه<sup>۸</sup> چنان که به باران نبات روید، خدای تعالی گفت<sup>۹</sup> گوشت و استخوان و رگ و پی خلقان به این باران برویاند. چون نفسهای خلقان<sup>۱۰</sup> باز آفرینند، خدای تعالی گوید: ای حواملان عرش من! زنده شوی، زنده شونید. <sup>۱۵</sup>

آنکه جبریل و میکائیل و اسرافیل را زنده کنند. آنکه اسرافیل را گوید: صور بردار، بردارد و در دهن نهد و در او دمدم. خدای تعالی فرمان دهد تا ارواح به اجساد شود. ارواح مؤمنان از نور می درفشند<sup>۱۱</sup>، و ارواح [کافران]<sup>۱۲</sup> مظلوم و تاریک بود. این ارواح بر شکل نحل ما بین السماء والارض به ایشان مملو شود، آنکه درخیشیم این مردگان شود<sup>۱۳</sup>، در تن ایشان برود. آنکه فرمان دهد تا زمین شکافته شود از ایشان و <sup>۲۰</sup>

۱. سوره مؤمن (۴۰) آیه ۱۶.

۲. آب، آز: گفته اند.

۳. آب + در.

۴. مش: وقت که شنونده این کلام نباشد.

۵. آب، آز، مش + است؛ آج، لب، آل + بود.

۶. سوره طه (۲۰) آیه ۱۰۷.

۷. کا + یعنی منی.

۸. مش: ندارد.

۹. آب، آج، لب، مش: گوید.

۱۰. کا + همه.

۱۱. آج، لب، آل: درفشند.

۱۲. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۱۳. آب، آز + و.

ایشان از گورها برخیزند، حُفَاةٌ عُرَاةٌ غُرُلًا بَهُمَا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: مُهَيِّطِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمَ عَمِيرًا.

فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ؛ بترسند هر که در آسمان و زمین باشند، و این لفظ اگر چه ماضی است معنی مستقبل باشد، و در قرآن از این<sup>۲</sup> بسیار است، و فایده آن که: از قوت و غلبه آنچه لامحال واقع خواهد بود<sup>۳</sup>، فَكَأَن قَدْ وَقَعَ، پنداری که در وجود آمدِ اِلاَّ آن که خدای خواهد از شهیدان، وَكُلُّ آتَوْهُ دَاخِرِينَ. حمزه و خَلْفٌ و حَفْصٌ خواندند؛ «آتَوْهُ»، به «الف» مقصور، عَلَى الْفِعْلِ مِنَ الْإِتْيَانِ؛ همه به او آیند. و باقی قُرَاءٌ به «الف» ممدود علی الفاعل، آنکه نون جمع بیفکنده للإضافة، و بیان کردیم که لفظ «كُلُّ»، صالح باشد واحد و جمع را. جمع چنان که در این آیت هست، و واحد نحو قوله: وَكُلُّهُمْ أَنبِيَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا.

۵

دَاخِرِينَ، آئی صَاغِرِينَ؛ ذلیل و مهین، و نصب او بر حال است. قوله: وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً؛ و توبینی یا محمّد کوههای جامد، یعنی ایستاده و ثابت. وَهِيَ تَمْرٌ مَرَّ السَّحَابِ؛ آنکه آن همچنان رود که ابر رود تا به روی زمین افتد و بازر است شود، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۖ - الْآيَةَ.

۱۰

قُتِيبِي گفت: معنی آن است که تو پنداری که این کوهها ایستاده است، و آن رونده باشد، و هر چیز که بزرگ بود چنین نماید به خیال چون کشتی که اهل کشتی پندارند که ایستاده است و آن رونده باشد، و این معنی گفت شاعر:

بَارِعًا مِثْلَ الْقُلُودِ تَحْسَبُهَا أَنَّهُمْ وَقُوفٌ لِجَامٍ<sup>۱</sup> وَالرِّكَابُ تَهْمَلُجُ  
صُنْعَ اللَّهِ، بصریان گفتند: نصب او بر مصدر است، یعنی صَنَعَ اللَّهُ صُنْعًا، آنکه فعل بیفکنند و مصدر اضاافت کرد با فاعل. و کوفیان گفتند: نصب او بر اغراء است،

۱۵

۱. سورة قمر (۵۴) آیه ۸.  
۲. آب، آرز + مثل.  
۳. آج، لب، آل؛ شد؛ کا: شدن.  
۴. آب، آرز: خوانده اند.  
۵. آل، کا: بیفکنند.  
۶. سورة مريم (۱۹) آیه ۹۵.  
۷. سورة طه (۲۰) آیه ۱۰۵.  
۸. لب: يحسب.  
۹. کذ در آط، آج، لب، آل، مش: آب: لحام؛ تفسیر طبری (چاپ مصر ۱۹۵۴) ۲/۲۱: لجاج، که بر متن راجع می نماید.

كقولهم: الْهَيْلَالُ وَالْأَسَدُ، یعنی أَبْصِرِ الْهَيْلَالَ وَاحْذَرِ الْأَسَدَ. واین جایگاه همین خواست، یعنی أَبْصِرُوا صُنْعَ اللَّهِ وَاعْلَمُوا صُنْعَ اللَّهِ؛ ببینی و بدانی صُنْعَ خدای تعالی. الَّذِي أَنْقَرَ كُلَّ شَيْءٍ؛ آن خدایی که همه چیزی<sup>۱</sup> که آفرید نکو آفرید.

۵ قَتَادَةَ گفتم: أَنْقَرَ، آئی أَحْسَنَ. و دیگران گفتند: آئی أَحْكَمَ؛ محکم آفرید چنان که در او خللی و عیبی نباشد، نظیره قوله: ... مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ<sup>۲</sup>.

۱۰ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ؛ او داناست به آنچه شما می کنی. کوفیان «تَفْعَلُونَ» خواندند به «تا»ی خطاب، و دیگران به «یا» خواندند خَبِراً عَنِ الْغَائِبِ. قوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا؛ هر که او نیکویی کند، او را به از آن بدهند.

حسن بصری گفت: مراد به حسنه گفت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» است. قَتَادَةَ گفت: مراد اخلاص است.

۱۵ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - گفت: مردی به غزا رفت به زمین روم، و او را عادت بودی چون خالی بودی به آواز بلند «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ» گفتی. یک روز در مرغزاری می رفت به زمین روم، این کلمات بگفت. سواری برون آمد از آن مرغزار و گفت: چه گفتی؟ گفت: آنچه شنیدی. گفت: وَاللَّهِ که این کلمه<sup>۳</sup> است که خدای تعالی گفت: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فِرْعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ<sup>۴</sup>.

۲۰ ابوداود السَّبْئِيُّ روایت کرد از ابوعبدالله الجَدَلِيِّ که امیرالمؤمنین علی<sup>۵</sup> گفت: یا با<sup>۶</sup> عبدالله! تو را خبر دهم به حسنتی که هر که آن حسنه کند به بهشت شود و او را به از آن بدهند، و به سِتِّئَتِي که هر که آن کند به دوزخ شود و هیچ عمل با

۱. آب، آن مش: چیز.

۲. آب، آن خوانده اند.

۳. آط: بفعلون؛ با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۴. آط: لب، آن مش، کا: بیرون.

۵. آج، آن آل، مش، کا + علیه السلام.

۶. آب، مش، کا: کلمه ای.

۷. آل: ابا.

آن قبول نکنند از او. گفتیم: یا امیرالمؤمنین! و آن چیست؟ گفت: الْحَسَنَةُ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَالسَّيِّئَةُ بُغْضُنَا؛ حسنه دوستی ماست که اهل البیتیم، و سیئه دشمنی ماست. قوله: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا؛ او را به از آن باشد، یعنی به از آن حسنه، و آن ثواب و نعمت ابد باشد.

۵ عِكَرِمَه و ابن جُرَيْج گفتند: معنی نه آن است که به از آن، برای آن که به از ایمان و کلمه توحید هیچ چیز نباشد، و آنما تقدیر آن است که: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، أَيْ مِنْ تِلْكَ الْحَسَنَةِ خَيْرٌ وَثَوَابٌ؛ او را به از آن حسنه خیر و ثواب. و خیر بر این قول تفضیل را نباشد، بل نیکی باشد از نیکیها.

بعضی دیگر<sup>۲</sup> گفتند: خیر بر تفضیل است، برای آن که ایمان فعل بنده است، و

۱۰ ثواب فعل خدای، و فعل خدای از فعل بنده به باشد.

بعضی دیگر<sup>۳</sup> گفتند: مراد رضای خداست، و رضای خدای به از همه چیز باشد، لقوله: ... وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ<sup>۳</sup>.

محمد بن کعب و عبدالرحمن بن زید گفتند: فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا، یعنی بیش از آن که یکی را ده بدهند کقوله: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَقْشَالِهَا<sup>۴</sup>، ... و این اقوال<sup>۵</sup> که گفتند<sup>۶</sup> در تأویل «خیر منها»، متعسف است برای آن<sup>۷</sup> گفتند<sup>۸</sup> که پنداشتند خللی راه یابد اگر مطلق گویند، و این نه چنان است که ایشان گمان بردند، برای آن که خدای گفت: او را به از آن باشد<sup>۹</sup>، و تکلیف کلفت و مشقت<sup>۹</sup>، و نعمت و راحت به هر حال به از مشقت و رنج باشد. و آن که<sup>۱۰</sup> قدر استحقاق هر فعلی جز خدای نداند، چنان که در خبر آمد که: بنده را به یک تسبیح چندانی ثواب دهند که ملک دنیا

۱. کا: این جا.

۲. آج، آل: دیگر.

۳. سوره توبه (۹) آیه ۷۲.

۴. سوره انعام (۶) آیه ۱۶۰.

۵. کا + ضعیف است.

۶. آب، آژ: گفته اند.

۷. آب، آج، لب، آژ، آل + که.

۸. کا + یعنی ثواب، و ثواب نفع باشد مستحق یا تعظیم و تجلیل، و این بنده را به باشد از طاعت که طاعت تکلیف باشد.

۹. مش + است؛ کا + بود.

۱۰. آژ، مش: آنگاه؛ کا آنگاه.

یابیشتر. وَهُمْ مِنْ فَرْعٍ يَوْمِيذٍ آمِنُونَ. کوفیان به تنوین خواندند<sup>۱</sup> و نصب «يَوْمِيذٍ» بر ظرف، و این قراءت عبدالله مسعود است. و باقی قراء بر اضافت و کسر «میم» بی تنوین، و همچنین فَرْعٍ يَوْمِيذٍ؛ و ایشان از ترس آن روز ایمن باشند، و این قراءت بهتر است برای آن که آن جا «فزع» معرف باشد، و بر آن قراءت منکر<sup>۲</sup>، چنان که معنی آن باشد که یک فزع بود، و یک فزع بیش باشد آن روز، بل آن روز همه فزع باشد.

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ، ابراهیم گفت: مراد به «سَيِّئَةٍ»، شرک است، و مراد به «حَسَنَةٍ» ایمان، گفت بیانش آن خبر که: تَمَنُّ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ.

فَكَبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي التُّرَابِ؛ رویهای ایشان در دوزخ افگنند. و روی کنایت است از جمله ایشان، چنان که گفت: وَجُوهٌ يَوْمِيذٍ نَاصِرَةٌ<sup>۳</sup> و: وَجُوهٌ يَوْمِيذٍ بَاسِرَةٌ؛ و: وَجُوهٌ يَوْمِيذٍ مُسْفِرَةٌ<sup>۴</sup> و جز آن، یعنی ایشان را در دوزخ افگنند. هَلْ تُجْزَوْنَ<sup>۵</sup>؛ این از جمله آن جایهاست که قول در او محذوف است، یعنی وَقِيلَ لَهُمْ؛ و گویند ایشان را که: شما را جزا کردند إِلَّا به آنچه کرده بودی؟

إِنَّمَا أُهْرْتُ، آنکه حق تعالی رسول را گفت بگو این قوم را که: مرا فرموده اند که خدای این شهر را پرستم که حرام کرد آن را، یعنی مکه<sup>۶</sup> که خدای آن را حرام کرده است و مامن ساخته تا در او هیچ خون حرام<sup>۷</sup> نریزند، و هیچ صید نیازارند، و هیچ درخت او<sup>۸</sup> نبرند، و بر کسی ظلم نکنند، و گیاه او ندروند<sup>۹</sup>! و عبدالله عباس در شاذ خواند: «الَّتِي حَرَّمَهَا»، چنان که با «بَلَدَةٌ» راجع باشد. وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ؛ و اوراست همه چیز یعنی خدای را به خلق و ملک و ملک. وَأُهْرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ و مرا فرموده اند که از جمله مسلمانان باشم.

وَأَنْ أَتَلُوا الْقُرْآنَ؛ و مرا فرموده است تا قرآن خوانم. فَمَنْ اهْتَدَى؛ هر که اوره

۱. آژ: خوانده اند.

۲. آب، آژ، منکراند.

۳. سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲.

۴. سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴.

۵. سوره عبس (۸۰) آیه ۳۸.

۶. آط: یجزون؛ به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۷. کا + را.

۸. کذا: در همه نسخه بدلها.

۹. کذا: درو.

۱۰. کا: نچینند.

راست به دست آرد و اختیار ایمان و طاعت کند، برای خود کند، و هر که گمراه شود ضلالت او بر او باشد، یعنی نفع و ثواب طاعت او به کسی دیگر ندهند، و مضرت و عقاب معصیت او بر کسی دیگر نهند. فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ؛ بگو که من از جمله واعظان و ترسانندگانم. بر من بیشتر از اعدا و انذار نیست، گفتند: این آیت به آیت قتال منسوخ است.

۵

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ و بگو که سپاس خدای را. سُرِّبَكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا؛ آیات خود با شما نماید، و شما آن را بشناسی. گفتند: یعنی روز بدر، و نظیره قوله: سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ<sup>۳</sup>.

مجاهد گفت: من آیات خود با شما نمایم در تنهای<sup>۴</sup> شما، و در آسمان و زمین، و احوال و ارزاق شما، نظیره قوله: سُرِّبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ<sup>۵</sup>.  
وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ و خدای تو غافل نیست از آنچه اینان می کنند. و مورد آیت، مورد تهدید و وعید است، یعنی تا جزا دهد هر یکی را بر وفق عمل او<sup>۷</sup>.

۱۰

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

- 
۱. کا + که.
  ۲. چاپ شعرانی (۸/۴۳۰): سیریکم.
  ۳. سورة انبیا (۲۱) آیه ۳۷.
  ۴. آج، لب، آل، کا: تنهایی.
  ۵. سورة فصلت (۴۱) آیه ۵۳.
  ۶. آط و دیگر نسخه بدلهای: يَتَلَمَّوْنَ، که ترجمه آن هم در تمام موارد با همین قراءت سازگارست.
  ۷. کا + إن خیرًا. فَخَيْرٌ وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا رَدُّوهُ، ثَمَّتْ بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْجُمُعَةِ رَابِعَ عَشْرِ مِنْ شَهْرِ الصَّفَرِ ختم بالخیر. والظفر الکاتب الحقیق. ابن محمّد صالح نبی التونی سنه ۱۷۵.



## سُورَةُ الْقَصَصِ

بدان که این سورت مکی است در قول حسن و عطا و عکبرمه و مُجاهد و قتاده. و در او هیچ ناسخ و منسوخ نیست.

عبدالله عباس گفت: یک آیت از او به مدینه فرود آمد، و گفتند: به جُحْفَه، وهی قوله: **إِنَّ الَّذِي قَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ - الآية.**

و این سورت هشتاد و هشت آیت است، و هزار<sup>۲</sup> و چهار صد و چهل و یک<sup>۳</sup> کلمت است و پنج هزار و هشتصد حرف است.

أَبِي كَعْبٍ روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: هر که او «طسم» قصص بخواند، هیچ فرشته نماند إلا بر صدق او گواهی دهد روز قیامت که او صادق بود فی قوله: **كُلُّ شَيْءٍ بِهَذَا الْكَلِمَةِ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**<sup>۵</sup>.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
[به نام خدای مهربان بسیار آمرزش]<sup>۶</sup>

آیه ۱ طَسَمَ  
آیه ۲ **يَلِكُ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ**؛ این آیه‌های قرآن روشن<sup>۷</sup>.

۱. سورة قصص (۲۸) آیه ۸۵.
۲. مش: یک هزار.
۳. آج، لب، آل: ندارد.
۴. آب، آج، لب، آن، آل، مش، کا: گواهی.
۵. سورة قصص (۲۸) آیه ۸۸.
۶. آط: ندارد، از آب، افزوده شد؛ آج، لب، آل: به نام خدای بخشاینده مهربان؛ مش: به نام خدای بخشاینده آمرزنده.
۷. آب، مش + است.

آیه ۳ نَتَلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَبَأِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ می خوانیم بر تو از خبر موسی و فرعون برآستی برای قومی که ایمان آرند<sup>۱</sup>.

آیه ۴ إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَدَّخِرُ آبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَخِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ؛ فرعون بلندی کرد<sup>۲</sup> در زمین و کرد اهل آن را به فرقه‌ها، ضعیف کرد<sup>۳</sup> گروهی را از ایشان، می‌کشت<sup>۴</sup> پسران ایشان<sup>۵</sup> و زنده می‌گذاشت<sup>۶</sup> زنان ایشان را<sup>۷</sup> که بود<sup>۸</sup> از جملهٔ مفسدان.

آیه ۵ وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَىٰ الذَّنَبِ إِنَّا لَأَعْتَقُوكَ فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ الْأَوْرَثِينَ؛ مامی خواهیم که منت نهیم بر آنان که ضعیف گرفتند<sup>۹</sup> در زمین و کنیم ایشان را امامان، و کنیم ایشان را میراث خوار

آیه ۶ وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَدَّخِرُونَ؛ و تمکین کنیم<sup>۱۰</sup> ایشان را در زمین و باز نمایم فرعون را و هامان را و لشکرهای ایشان را از ایشان آنچه بودند حذر می‌کردند<sup>۱۱</sup>!

آیه ۷ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفِيَ عَلَيْهِ فَالْقَاهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ؛ و وحی کردیم به مادر موسی که شیرده او را<sup>۱۲</sup>، چون بترسی بر او بیفگن او را در دریا و مترس و اندوه مدار که ما باز رسانیم<sup>۱۳</sup> او را با تو و کنیم<sup>۱۴</sup> او را از جملهٔ پیغامبران.

آیه ۸ فَالْقَطْعُ أَلْ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ؛ برگرفتند<sup>۱۵</sup> او را آل فرعون تا باشد ایشان را دشمنی و اندوهی<sup>۱۶</sup>، فرعون و هامان و لشکرهای<sup>۱۷</sup> ایشان بودند خطا کننده.

آیه ۹ وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ

۱. آب، مش: دارند.

۲. آب: تکبر می‌کند؛ مش: تکبر کرد.

۳. آب، آج، لب، آل، مش: ضعیف می‌شمرد.

۴. آب، مش: که می‌کشتند.

۵. آب، مش: خود را.

۶. آب، مش: می‌گذاشتند.

۷. آط: بودند، باتوجه به آب تصحیح شد.

۸. آط: استضعفوا؛ به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۹. آب، مش: ضعیفانند در؛ آج، لب، آل: ضعیف می‌شمرند ایشان را.

۱۰. آب، مش: جای دهیم.

۱۱. آب، مش: ایشان کم نبودند که حفر کنند.

۱۲. آب، آج، لب، آل، مش + پس.

۱۳. آب، مش: باز گرداننده ایم.

۱۴. آب، مش: گرداننده ایم.

۱۵. آب، مش: برچیدند.

۱۶. آب، آج، لب، آل، مش + بدرستی که.

۱۷. آب: لشکر.

وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ وگفت زن فرعون روشنایی چشم باشد مرا و تورا، مکشی او [را]، باشد که سود دارد ما را، [یا] بگیریم او را فرزندی و ایشان نمی دانستند<sup>۲</sup>.

آیه ۱۰ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِعًا إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَقْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لَتُكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ و گشت دل<sup>۳</sup> مادر موسی پرداخته، نزدیک بود که آشکارا بکند به او، اگر نه بستمانی<sup>۴</sup> در دل او تا باشد از مؤمنان.

آیه ۱۱ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيه فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ و گفت خواهرش را ابرپی او برو، و او را از دور بدید او را و ایشان نمی دانستند<sup>۵</sup>.

آیه ۱۲ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ؛ و حرام گردانیدیم بر او شیرها<sup>۶</sup> از پیش<sup>۷</sup>، گفت خواهر موسی هیچ دلالت کنم شما را بر اهل خاندانی که فرا پذیرند او را برای شما و شیر دهند، و ایشان او را نیک خواهان باشند.

آیه ۱۳ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ پس باز گردانیدیم او را بامادر او تا روشن شود چشم او و اندوهگن نبود، و تا مادر موسی بداند که وعده خدای راست است، و لکن بیشتر ایشان نمی دانند.

آیه ۱۴ وَلَمَّا بَلَغَ أَسَدُهُ وَاسْتَوَىٰ اتِّسَاءَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ و چون موسی برسید بغایت قوت و جوانی و بلاغت، و تمام عقل شد، بدادیم او را حکمت و علم، و همچنین پاداش<sup>۸</sup> دهیم نیکوکاران را.

آیه ۱۵ وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَةِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ [ر-۱۷۲] عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ؛ و در شد موسی -علیه السلام- به شهر مصر بر وقت آرامیدن و غفلت از اهل مصر<sup>۹</sup>، پس یافت در مصر دو مرد با یکدیگر جنگ می کردند، یکی سامری بود از خویشان موسی<sup>۱۰</sup> و

۱. آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

۲. آب، مش: نمی دانند.

۳. آب، مش: و در صبح درآمد.

۴. آب، مش: اگر نه آن که می بستیم.

۵. اساس: نابین جانفادگی دارد، از آط، افزوده شد.

۶. آب، مش: که قصد کن او را.

۷. آط، آج، لب + آن.

۸. کذا در اساس: آط، آج، لب، آل: پستانها.

۹. آط، آج، لب، آل: اهلس.

۱۰. آط، آل: پاداشت.

۱۱. آط، آج، لب، آل: از شیعه او.

دیگر قبطی بود از دشمنان موسی، فریاد و یاری خواست از موسی آن که از خویشان موسی بود، بر آن که از دشمنان او بود، پس مشتی بزد قبطی را موسی - علیه السلام<sup>۱</sup> - بکشت او را. گفت موسی: این از کردار دیواست، بدرستی که او دشمنی است گمراه کننده هویدا.

آیه ۱۶ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ؛ گفت موسی: ای خداوند من! بدرستی که من ستم کردم بر تن خود، پس بیامرزم مرا، بیامرزید او را، که اوست آمرزنده و بخشاینده.

آیه ۱۷ قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ؛ گفت خداوند ابدانچه نعمت کردی بر من هرگز نباشم یار<sup>۲</sup> گناهکاران را.

آیه ۱۸ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ؛ پس گشت<sup>۳</sup> در شهر مصر از کشتن ترسیده<sup>۴</sup>، گوش وا خویش می داشت<sup>۵</sup> همی آن که یاری خواسته بود از او دی، فریاد<sup>۶</sup> می خواست از او، گفت او را موسی: بدرستی که تو گمراهی هویدای<sup>۷</sup>.

آیه ۱۹ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْبِطَشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ بِكَ بِمَا كُنْتَ تُفْتَنُ فِي الْأَرْضِ وَالْأَرْضُ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ كَفَرُوا خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِحُكْمِ رَبِّهِمْ وَأَدَّوْا وَأُولَئِكَ سَنَجْتَبِئُهُمْ وَمَن يُضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مَآبٍ؛ پس چون خواست که بگیرد آن را که او دشمن بود ایشان هر دورا، گفت ای موسی ای<sup>۸</sup> می خواهی که بکشی مرا چنان که بکشتی یکی را دی؟ نمی خواهی مگر آن که باشی گردنکشی در زمین، و نمی خواهی که باشی از نیکان.

آیه ۲۰ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ؛ و آمد مردی از کناره شهر به شتاب،

۱. آج، لب، آل + پس. ۲. آط، آج، لب، آل: پشت و پناه.

۳. آط، آج، لب، آل: پس در باعداد آمده آب، مش: پس صبح کرد.

۴. آط، آج، لب، آل: در شهر ترسنا که آب، مش: در شهر ترسان.

۵. آط، آب، آج، لب، آل، مش: چشم می داشت.

۶. آط، آج، لب: که دید آن را که یاری می خواست از او آب، مش: آن کس که طلب یاری می کرد دیروز.

۷. آط، آج، لب: آشکارا آب، مش: گمراه روشنی. ۸. آب، مش: تو.

گفت ای موسی بدرستی که بزرگان گروه اشارت<sup>۱</sup> می‌کنند به تو تا بکشند تو را. بیرون شو، بدرستی که من تو را از نصیحت کنندگانم.

آیه ۲۱ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ بیرون شد از مصر ترسنده<sup>۲</sup>، چشم<sup>۳</sup> می‌داشت که از پس وی بیایند، گفت ای خداوند من برهان مرا از گروه ستمکاران.

آیه ۲۲ وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ و چون روی کرد<sup>۴</sup> سوی مدین گفت شاید بود که خداوند من راه نماید مرا به راه راست.

آیه ۲۳ وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ [۱۷۳-ر] تَذَوْدَانِ فَإِنَّ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَ أُنُونَا شَيْخَ كَبِيرٍ؛ و چون فرا رسید فرا<sup>۵</sup> آب مدین یافت بر او بر سر چاه<sup>۶</sup> گروهی از مردمان که آب می‌دادند، و یافت از جزایشان دوزنی را<sup>۷</sup> که باز می‌داشتند<sup>۸</sup> گوسفندان خود را، گفت چیست کار شما، گفتند آن دوزن: ندهیم ما آب تا که باز گردند شبانان، و پدر ما پیری است بزرگ.

آیه ۲۴ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ؛ پس آب داد موسی ایشان را، پس برگشت<sup>۹</sup> سوی سایه‌ای شد<sup>۱۰</sup>، پس گفت ای خداوند من؛ بدرستی که من بدانچه تو فرستی<sup>۱۱</sup> سوی من از نیکی، درویش و نیازمندم.

آیه ۲۵ فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ آمد به موسی از ایشان دوزن یکی می‌رفت بر شرمساری، گفت آن زن که

۱. آط، آج، لب، آل: مشورت.

۲. آب، آج، لب، آل: ترسان.

۳. آج، لب، آل + به گروه.

۴. آط، آج، لب، آل: روی نهاد.

۵. آط: چون برسد به؛ آب: چون رو آورد بر.

۶. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۷. آط، آب، آج، لب، آل، مش: دوزن.

۸. آط، آب، آج، لب، آل: که می‌رانند.

۹. آط: پشت کرد.

۱۰. آج، لب، آل: سایه درخت.

۱۱. آط، آب، مش: تو فرستادی.

پدر من می خواند تورا تا پاداش<sup>۱</sup> دهد تورا مزد آنچه آب دادی گو سپندان<sup>۲</sup> ما را، پس چون آمد موسی بدو و بر گفت بر او قصه، گفت مه ترس<sup>۳</sup>، برستی از گروه ستمکاران.

آیه ۲۶ **قَالَتْ اخذيهما يا ابي استأجره إن خير من استأجرت القوي الأمين؛** گفت یکی از آن دوزن: ای پدر من! او را به مزدوری ستان که<sup>۴</sup> بهترین آن کس که به مزدوری ستانی آن باشد که قوی باشد و امین.

آیه ۲۷ **قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ [۱۷۳-پ] إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّجَ فَإِنْ أَتَمَمْتَ ثَمَنًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَلَيَّكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ؛** گفت شعیب<sup>۵</sup> بدرستی که من می خواهم که به زنی به تو دهم یکی از این دو دختر من به شرط آن که مزدوری کنی مرا هشت سال، پس اگر تمام کنی ده سال مردمی از سوی تو باشد و نمی خواهم من که دشخوار و سخت واگیرم بر تو، زود بود که یابی تو مرا اگر خواهد خدای - سبحانه و تعالی - از نیک مردان.

آیه ۲۸ **قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلِيمٌ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ؛** گفت موسی - علیه السلام: این کار به میان من و توست هر کدام از دو اجل<sup>۶</sup>، یعنی هشت سال و ده سال هر کدام که بگذارم و تمام کنم نبود بیداد و دشخواری بر من، و خدای بر آنچه می گویم نگاهبان است و گواه.

قوله تعالی: **طَسَمَ**...؛ حق تعالی در این سورت - همچنان که در دیگر سورتها که رفت مانند این - قسم کرد که این آیات که در این قرآن هست آیات کتابی است روشن بیان کننده.

۲۰

آنکه گفت رسولش را: **تَتْلُوا عَلَيَّكَ؛** ما بر تو می خوانیم از خیر موسی و فرعون

۱. آط: پاداشت.

۲. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۳. اساس: مه ترس / منرس.

۴. آب، مش: ای پدر اجازت گیر او را که.

۵. آط، آج، لب، آل: دو وقت؛ آب، مش: از این دو مدت.

۶. مش: **تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.**

بدرستی و راستی. و «مِنْ»، تبعیض راست برای آن که جمله قصه موسی در این سورت نیست، و گفت: به حق و صدق می خوانیم تا کسی را شبهتی نباشد در آن که این قصه راست است یا دروغ، یا<sup>۱</sup> در او تفاوتی و کما بیشی هست<sup>۲</sup>. آنگه گفت: لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ ما این قصه برای قومی<sup>۳</sup> مؤمنان می خوانیم، و اگرچه این قصه برای مؤمن و کافر است. مؤمنان را به ذکر تخصیص کرد برای آن که منتفع ایشانند به آن.

آنگه در قصه فرعون گرفت و گفت: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ؛ فرعون در زمین- گفتند: مراد زمین مصر است- عَلُو و تَكَبَّر و تَرَفَّع کرد، و اهل آن زمین را به چند فرقت<sup>۴</sup> کرد هر فرقتی<sup>۵</sup> را به خدمتی مشغول بکرد<sup>۶</sup>. يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ؛ گروهی را از ایشان ضعیف گرفت، و آن بنی اسرائیل بودند. يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ؛ پسران ایشان را می کشت به تهمت موسی، و زنان و دختران ایشان را رها می کرد، آنگه بر جمله گفت: او از جمله مفسدان بود.

آنگه گفت: وَتُرِيدُ؛ و ما می خواهیم، یعنی خواستیم که منت نهیم بر آنان که ایشان را مُسْتَضَعَف کردند و ضعیف داشتند [۱۷۴-ر] در زمین مصر از بنی اسرائیل. وَ نَجَعَلَهُمْ آيَةً؛ و ایشان را امامانی کنیم که مردم به ایشان اقتدا کنند در خیرات، این قول عبدالله عباس است.

قَتَادَةَ گفت: یعنی ایشان را به<sup>۷</sup> پادشاه و والی کنیم، بیانیه قوله: وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا<sup>۸</sup>.

مُجَاهِد گفت: ایشان را داعیان خیر کنیم. وَ نَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ؛ و ایشان را به وارث مال فرعون و قوم او کنیم پس<sup>۹</sup> آن که ایشان را هلاک کرده باشیم. و اصحاب ما روایت کردند که: آیت در شأن مهدی آمد- علیه السلام- که خدای او را و اصحاب او را از پس آن که ضعیف و مستضعف بوده باشند<sup>۱۰</sup> امتت نهد

۱. لب: تا.  
 ۲. همه نسخه بدلها: نیست.  
 ۳. آج، لب: قوم.  
 ۴. کا: فرقه.  
 ۵. کا: فرقه ای.  
 ۶. همه نسخه بدلها: کرد.  
 ۷. همه نسخه بدلها: ندارد.  
 ۸. سوره مائده (۵) آیه ۲۰.  
 ۹. کا: پیش از.  
 ۱۰. همه نسخه بدلها: مستضعفند.

برایشان، و مراد به زمین جمله زمین دنیاست. و ایشان را امام کند در زمین، و ایشان را وارث کند، و این قول اولیتر است از آن جا که موافق ظاهر است از چند وجه:

- یکی: ارض به «لام» تعریف جنس بر عموم حمل کردن اولیتر باشد. دیگر: لفظ امام در حق او حقیقت باشد، و در حق بنی اسرائیل مجاز. دیگر آن که: وارث به او لایقتر است از این<sup>۱</sup> جا که او باز پسین ائمه است و او وارث همه گذشتگان باشد و به دامن قیامت بود دولت او<sup>۲</sup>، و مثله قوله: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ**<sup>۳</sup>.

- قوله: **وَأَنْزَلْنَا**، حمزه و کسائی و خَلَف خواندند: «وَأَنْزَلْنَا فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ [وَأَنْزَلْنَا]»<sup>۴</sup> به «یا» مفتوح و رفع «فِرْعَوْنَ» و «هَامَانَ» و «جُنُودًا»، بِإِسْنَادِ الْفِعْلِ إِلَيْهِمْ. و باقی فُرَاء و نَزَرِی، به «نونی» مضموم و کسر «را» و نصب «یا» و نصب ما بَعْدَهَا عَلَيَّ أَنَّهُ مَفْعُولُ بِهِ.

و معنی قراءت اول<sup>۵</sup> آن باشد که بینند فرعون و هامان و لشکر ایشان از بنی اسرائیل آنچه می ترسند و حذر می کنند از آن.

- و معنی قراءت دوم آن باشد که باز نماییم با فرعون و هامان و لشکرش<sup>۶</sup> از آن مستضعفان آنچه ایشان از آن حذر می کنند از هلاک، یعنی آن مستکبران را بر دست این مستضعفان هلاک کنیم. و بر این قراءت آیت عطف بود بر آیت مقدم، و نصب «نَزَرِی» بر عطف **أَنْ نَمُنَّ** باشد.

- قوله: **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ** - آلیه، قناده گفت: این وحی إلقاء فی القلب است نه وحی پیغامبری است. گفت: ما در دل او افگندیم، و نام مادر موسی یوحابد بنت لاوی بن یعقوب. و گفتند: این وحی به معنی امر است، خدای تعالی او را فرمود که او را شیر ده. چون ترسی بر او<sup>۷</sup>، او را در رود نیل افگن و هیچ مترس و اندوه مدار که

۱. همه نسخه بدلها: آن.

۲. سورة انبیاء (۲۱) آیه ۱۰۵.

۳. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط و یا توجه به ذکر کلمه در جمله افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلها: «و معنی قراءت اول...» ندارد. ۶. آب، مش: لشکر را.

۷. همه نسخه بدلها: ندارد؛ چاپ شعرانی (۴۳۶/۸): یعنی موسی را و.



- ما او را با تودهیم و از جمله پیغامبران کنیم او را.
- اهل بلاغت گفتند: این آیت<sup>۱</sup> از جمله آن است که در بلاغت بغایت است برای آن که در او دو خیر است، و دو امر، و دو نهی، و دو بشارت.
- اما دو خیر<sup>۲</sup>: **أَوْحَيْنَا وَخِفْتِ**، و اما دو امر: **أَرْضِعِيهِ وَالْقَبِيهَ**، و دو نهی: **وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي**، و دو بشارت: **إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ**.
- عطا و جُوْبِر<sup>۳</sup> و مُقَاتِل و ضَحَّاك گفتند از عبدالله عباس که: فرعون در خواب دید که آتشی از بیت المقدس<sup>۴</sup> برآمدی، و گرد مصر برآمدی<sup>۵</sup> و قبطیان را و سرایهای ایشان بسوختی و بنی اسرائیل را تعرض نکردی.
- علمای قوم خود را بخواند و<sup>۶</sup> این خواب از ایشان پرمسید، گفتند: از این شهر مردی بیرون آید که هلاک تو و هلاک قوم تو بر دست او باشد، و این آوانی ولادت اوست.
- فرعون بفرمود تا جماعتی را بر زنان آبستان<sup>۷</sup> بنی اسرائیل گماشتند تا هر مولود که بزاد<sup>۸</sup> آنچه پسر بود می‌کشتند، و آنچه دختر بود رها می‌کردند.
- و هب گفت: در طلب موسی<sup>۹</sup> نود هزار کودک را بکشتند.
- عبدالله عباس گفت: چون بنی اسرائیل در مصر بسیار شدند، بر مردمان تطاول کردند و معاصی آشکارا کردند، و خیار<sup>۱۱</sup> ایشان دست از امر معروف و نهی منکر برداشتند، خدای تعالی قبطیان را برایشان گماشت تا ایشان را مُستضعف کردند و بنده گرفتند و بیگار فرمودند تا آنکه که خدای ایشان را برهانید<sup>۱۲</sup> به موسی.
- عبدالله عباس گفت: چون علامت حمل و اثر آن به مادر موسی پیدا شد، خبر دادند فرعون را<sup>۱۳</sup> که زن عمران آبستن است. او کس فرستاد زنان را تا ببینند. بیامدند

۱. مش + در بلاغت؛ آب: گفته اند این بلاغت.  
 ۲. همه نسخه بدلها: جُبِر.  
 ۳. همه نسخه بدلها: در آمدی.  
 ۴. همه نسخه بدلها: آبستن.  
 ۵. مش: در دفع نمودن موسی.  
 ۶. مش: هر مولودی که بزادی.  
 ۷. کا: جباران.  
 ۸. همه نسخه بدلها: او را.  
 ۹. مش + آط + او.  
 ۱۰. کا: آسمان.  
 ۱۱. مش + تعبیر.  
 ۱۲. کا: بترسانید.  
 ۱۳. همه نسخه بدلها: او را.

و بدیدند و اختصار کردند، هیچ اثر<sup>۱</sup> ندیدند، هر گه که دست بر شکم او نهادند، کودک با پشت<sup>۲</sup> رفت<sup>۳</sup>. برفتند و فرعون را گفتند: هیچ اثری نیست [۱۷۴-پ]، و اصلی نیست این حدیث را.

- چون حمل به او<sup>۴</sup> گران شد و وقت وضع نزدیک رسید<sup>۵</sup>، از جمله قابلگان که<sup>۶</sup> ایشان را بر این کار گماشته بودند یکی بود که او با مادر موسی دوستی<sup>۷</sup> داشتی. ۵ چون درد زادن بگرفت او را، کس فرستاد و آن قابله را حاضر کرد و او را گفت: بدان که حالی چنین پیش آمد، و این دوستی تو<sup>۸</sup> باید تا مرا نفعی کند به وقتی، اگر ممکن باشد مرا یاری دهی بر این وضع و<sup>۹</sup> پوشیده داری. گفت همچنین<sup>۱۰</sup> کنم.
- چون این حدیث بشنید، درد دل گرفت که فرعون را خبر دهد اگر مولود پسر باشد. چون مادر موسی به موسی بار بنهاد، نوری از میان چشمهای او بتافت که چشمهای ایشان را مبهوت<sup>۱۱</sup> کرد، و دوستی از او<sup>۱۲</sup> درد دل این قابله فتاد<sup>۱۳</sup> سخت، روی به مادر موسی کرد و او را گفت: همه عزم من آن بود که اگر این مولود پسر باشد، یا بکشم او را<sup>۱۴</sup>، یا فرعون را خبر دهم. اکنون چون بدیدم او را، دوستی از او درد دل من<sup>۱۵</sup> افتاد، و این نور روی او گوی<sup>۱۶</sup> می دهد که<sup>۱۷</sup> آن کودک است که دشمن ماست، و هلاک ما بر دست او باشد، و لکن دوستی او را نمی کند مرا که مکروهی به او رسانم، او را ۱۵ نگاه دار از فرعون و قومش.
- چون قابله از سرای مادر موسی به در آمد<sup>۱۸</sup>، بعضی از عیون و جواسیس او را

۱. کا + حمل. ۲. همه نسخه بدلها بجز کا: او؛ کا + مادر.

۳. لب: برفت؛ مش: می رفت و می چسبید چنان که اثر آن معلوم نمی شد؛ کا: رفتی.

۴. آج، لب: با او؛ آژ: او به او؛ مش: حمل بار. ۵. همه نسخه بدلها: نزدیک آمد.

۶. مش + تمام. ۷. کا + فرعون.

۸. مش: و به این دوستی که مرا با توست می.

۹. آب، آژ، مش: بر این و این حدیث؛ آط، آج، لب، آل: وضع و این؛ کا: و این حدیث.

۱۰. مش + که می گویی چنان. ۱۱. همه نسخه بدلها: متحیر.

۱۲. مش: دوستی موسی؛ دیگر نسخه بدلها بجز کا: دوستی او؛ کا: دوستی از آن.

۱۳. همه نسخه بدلها: افتاد. ۱۴. همه نسخه بدلها: این را.

۱۵. مش + سخت. ۱۶. همه نسخه بدلها: گواهی.

۱۷. آط، آب، مش + این. ۱۸. کا: بیرون آمد.

دیدند، خبیرا بدادند. حَرَس بیامد تا<sup>۲</sup> بنگرند<sup>۳</sup>. کسی بیامد و او را خبر داد<sup>۴</sup>. او موسی را در خرقة ای پخت<sup>۵</sup> و در تنور نهاد و او برفت<sup>۶</sup>. خاله موسی در آمد و نیک نگاه نکرد<sup>۷</sup> آتش در تنور نهاد و تنور بتافت تا نان پزد. قوم فرعون در آمدند و سرای<sup>۸</sup> بچستند و بنگریدند، هیچ کودک ندیدند و تنوری دیدند که آتش از آن زبانه می زد، برفتند.

۵

چون مادر موسی باز آمد، خواهر را گفت: کودک را چه کردی؟ گفت: ندیدم او را. گفت: منش در تنور نهادم، چون درنگریدند موسی در میان آتش بود و آتش گرد او می گردید و او را گزند نمی کرد. دل خوش شدند و او را<sup>۹</sup> برگرفتند.

اهل اشارت گفتند<sup>۱۰</sup>: خدای تعالی برای آن چنان ساخت<sup>۱۱</sup> تا آنکه که او را گوید: **فَالْقِيَةِ فِي الْيَمِّ**، او را به آب افکن، واثق باشد به آن که خدایی که او را در آتش نگاه دارد<sup>۱۲</sup>، در آبش هم نگاه دارد<sup>۱۳</sup>.

۱۰

و روایت دیگر آن است که: تنور به آتش می بشخید<sup>۱۴</sup>، مادر موسی چون بشنید که قوم فرعون به در سرای<sup>۱۵</sup> آمدند، مدهوش شد و عقل از او برفت ندانست تا<sup>۱۶</sup> کودک را چه کند، در تنور انداخت و او بگریخت. ایشان در آمدند و گفتند: این زن قابله چه کار داشت این<sup>۱۷</sup> جا؟ گفت: او را با ما آشنایی است<sup>۱۸</sup>، به پرسیدن مادر آمد<sup>۱۹</sup>. برفتند.

۱۵

۱. مش + به فرعون.

۲. مش: به فرعون دادند، تفحص کننده را فرعون فرستاد که تا.

۳. همه نسخه بدلها: بنگرد؛ کا: ببینند.

۴. مش: بیامد و مادر موسی را از این مقدمه آگاه کردند.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۶. همه نسخه بدلها: پیچید.

۷. آج، لب، آل: کرد؛ مش: نکرده؛ کا: نگه کرد.

۸. مش + از تنور.

۹. مش + که.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا: نگاه داشت؛ کا: نگه دارد.

۱۱. مش: در آب هم خواهد نگاه داشت؛ کا: در آب نیز نگه دارد.

۱۲. آط، آب، آن، مش: می پختند؛ آج، لب، آل: می چستند.

۱۳. آج، آب، آن، مش: که.

۱۴. مش + ما.

۱۵. همه نسخه بدلها: او با ما آشنایی داشت.

۱۶. آج، لب، آل: آن.

۱۷. مش: برای پرسیدن احوال ما را آمد.

چون چیزی ندیدند، مادر موسی دختر<sup>۱</sup> را گفت: کودک را چه کردم؟<sup>۱۰</sup> گفت: ندانم. ساعتی بود آواز<sup>۲</sup> از تنور آتش برآمد، برخاستند و بنگریدند<sup>۳</sup> آتش بر او بزد و سلام شده بود. او را برگرفتند و مدتی پنهان می داشتند.

چون طلب سخت شد، خدای تعالی در دل او افکند<sup>۴</sup> که او را در تابوتی نه و در رود نیل افگن. او بیامد و درود گر<sup>۵</sup> را گفت: تابوتی کن به این اندازه، و درود گر قبطی بود، گفت: چه خواهی کردن<sup>۶</sup>؟ گفت به کاری می باید<sup>۷</sup> مرا، الحاح کرد مادر موسی، نه خواست تا دروغی بگوید، گفت: کودک کی را<sup>۸</sup> می خواهم تا او را در آن تابوت پنهان کنم که از فرعون می ترسم بر او.

او تابوت بساخت و بر اثر برفت و خانه او بشناخت. آنکه بیامد تا گماشتگان این کار را خبر دهد. خدای تعالی زبانش ببست تا چندان که خواست تا<sup>۹</sup> سخن گوید نتوانست. اشارت می کرد، نمی دانستند که چه می گوید. چون بسیاری اشارت کرد و مفهوم نشد چیزی از آن<sup>۱۰</sup>، گفتند: دیوانه است او را بزدند و برانندند. چون با دوکان<sup>۱۱</sup> آمد زبانش گشاده شد. دگر باره برفت تا این خبر دهد، دگر باره زبانش بسته شد و چشمش مکشوف شد تا چیزی نتوانست گفتن و چیزی ندید. دگر باره بزدند او را و بیرون کردند. او می آمد، در وادی افتاد<sup>۱۲</sup>، گفت: این مولود آن است که مطلوب<sup>۱۵</sup> فرعون است، و این آیات علامت آن است که او حق است، اگر خدای تعالی دگر باره زبان و چشم با من دهد من به او ایمان آرم.

خدای تعالی از او صدق دانست، چشم و زبان با او داد. او بیامد و به در سرای [۱۷۵-ر] مادر موسی آمد و این قصه باز گفت و به موسی ایمان آورد، و او مؤمن آل

۱. مش + خود. ۲. آج، لب، آل، مش + او.

۳. آب، آر، مش: بنگریستند، کا: درنگریدند.

۴. اساس: افگن؛ به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. لب: نچار، کا: درود گری. ۶. همه نسخه بدلها + آن را.

۷. همه نسخه بدلها: به کاری می آید. ۸. همه نسخه بدلها: کودک کی هست مرا.

۹. همه ایمان بدلها: که. ۱۰. همه نسخه بدلها: مفهوم از او چیزی نشد.

۱۱. آط، آج، لب، آل، کا: باد کان؛ آب، آر: باز دکان؛ مش: به دکان.

۱۲. همه نسخه بدلها + با خود.

فرعون بود. حبیب التجار، گفت<sup>۱</sup> که خدای تعالی در حق او گفت: وَقَالَ رَبُّ لِي مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ<sup>۲</sup>. آیه.

مادر موسی تابوت<sup>۳</sup> مقبر کرد<sup>۴</sup> و موسی را در او نهاد و در رود نیل انداخت<sup>۵</sup>. و رود نیل که در مصر می رود از آن شعبه ها برگرفته بودند، و شعبه بزرگ برگرفته بود فرعون و در سرای خود آورده و بستانی ساخته و در او حوض کرده تا آب آن جا در آمدی و به ره<sup>۶</sup> دیگر با رود<sup>۷</sup> رفتی. فرعون بر کنار حوض تخت نهاده بود تنزه را و با آسیه<sup>۸</sup> نشست، خدای تعالی فریشته ای را بر آن تابوت گماشت<sup>۹</sup> تا آن راه شعبه سرای فرعون راند. چون در سرا بوستان<sup>۱۰</sup> رفت و به حوض آب در آمد درنگریدند<sup>۱۱</sup> تابوتی دیدند<sup>۱۲</sup> مقبر، فرعون گفت: بگیری. بگرفتند و پیش او بردند، تابوتی بود<sup>۱۳</sup> قفل<sup>۱۴</sup> بر او نهاده، چندان که خواستند تابشکنند یا بگشایند ممکن نبود. آسیه گفت: به من دهی، به او دادند. او قفل بگشاد، درنگرید کودکی دید و از میان چشمهای اونوری تابان و انگشت در دهن گرفته و از آن شیر می مکید. خدای تعالی دوستی او در دل آسیه افکند، او را پیش فرعون برد. فرعون او را بدید و خوش آمدش و دوست گرفت او را.

و به روایتی دیگر آن است که: آسیه را برآندام پیدا شد که اطبا از آن<sup>۱۵</sup> عاجز آمدند. فرعون اطبا را و اهل علم را حاضر کرد، جماعتی که ایشان اهل علم بودند و کتب اوایل خوانده بودند او را گفتند: ما این در<sup>۱۶</sup> کتب اوایل خوانده ایم و در کتابها چنین خواندیم که: دوا<sup>۱۷</sup> از جهت رود نیل باشد که از این<sup>۱۸</sup> تاریخ در فلان

۱. همه نسخه بدلها: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها + را.

۳. همه نسخه بدلها: افکند.

۴. کا + نیل آمدی.

۵. کا: موکل کرد.

۶. همه نسخه بدلها: درنگرید.

۷. آط، آب، آن مش + و.

۸. آط، آب، آج، نب، آن، از او؛ مش: از علاج آن.

۹. همه نسخه بدلها: دواي این.

۱۰. سورة مؤمن (۴۰) آیه ۲۸.

۱۱. آج، لب، آل: بقبر کرد.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز کا: به راهی.

۱۳. آب، آن زن.

۱۴. همه نسخه بدلها: سرای بوستان.

۱۵. همه نسخه بدلها: دید.

۱۶. آج، لب، آل: و قفل.

۱۷. آج، لب، آل: مادر این.

۱۸. همه نسخه بدلها: در این.

سال و در فلان ماه و فلان روز در این رود کودکی را یابند در تابوتی<sup>۱</sup>، آب دهن آن کود که این علت را سود دارد.

فرعون کسان را برگماشت تا برکنار<sup>۲</sup> رود نیل می بودند تا تابوتی چنین پیدا شد، بگرفتند و پیش فرعون بردند. چون آسیه سر تابوت باز کرد، موسی را بر کنار گرفت و آب دهن او بر گرفت و بر آن برص مالید، در حال خدای تعالی شفا داد. او را بر<sup>۳</sup> گرفت و بوسه بر روی وی داد، و او را دوست داشت.

جماعتی که او را می دیدند، گفتند: یا ملک! ما را گمان چنین است که این آن<sup>۴</sup> مولود است که مطلوب تو است، او را نباید کشتن<sup>۵</sup>. فرعون همت کرد<sup>۶</sup> تا او را بکشد، آسیه گفت<sup>۷</sup>: **فَرَّةٌ عَيْنِي لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا**، فرعون گفت: اکنون چون<sup>۸</sup> شفاعت می کنی، او را به تو بخشیدم، اما **فَرَّةٌ عَيْنِي لِي لَأَلِي**؛ او<sup>۹</sup> روشنایی چشم تو است، از آن من نیست.

اهل اشارت گفتند: خدای تعالی از برکت<sup>۱۰</sup> این گفتار آسیه را هدایت کرد، و اگر فرعون همین گفته بودی او را نیز هدایت دادی، و لکن چون شقاوت بر او غالب بود آنچه سبب لطف او بود اختیار نکرد.

آسیه را گفتند: چی<sup>۱۱</sup> انام نهی این را؟ گفت: موشا<sup>۱۲</sup>، لانه<sup>۱۳</sup> وُجَدَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالشَّجَرِ، برای آن که او را از میان آب و درخت<sup>۱۴</sup> یافتند، و ذلک قوله: **فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ**<sup>۱۵</sup>، «التقاط» بر گرفتن لُقَطَه باشد از راه. و «التقاط»، بر چیدن چیزی باشد، حق تعالی گفت: بر گرفتند او را آل فرعون<sup>۱۶</sup>. **لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا**؛ تا ایشان را

۱. همه نسخه بدلها + که.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: بر آب.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: در بر.

۴. مش: همان.

۵. همه نسخه بدلها: نباید کشت.

۶. مش + که.

۷. آب، آرز + قوله: **فَأَلَيْتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ**.

۸. مش + تو.

۹. همه نسخه بدلها: برکت.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مش: هدایت داد؛ مش: هدایت دادی.

۱۱. همه نسخه بدلها: چه.

۱۲. آب، آن مش: موسی.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز کا: شجر.

۱۴. همه نسخه بدلها: **لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرْنًا**.

۱۵. همه نسخه بدلها عبارت «التقاط بر گرفتن ... آل فرعون» را ندارد.

دشمنی<sup>۱</sup> باشد و اندوهی. و این «لام» «لام» غرض نیست، برای آن که ایشان را غرض نه این بود، بل غرض ایشان آن بود که خدای تعالی گفت: **فَرَّةٌ عَيْنِي لِي وَلَكَّ**، ولكن چون در سابق علم خدای - عزوجل - چنین بود که لامحال دشمن ایشان خواهد بودن و حزن ایشان<sup>۲</sup>، گفت: پنداری خود او را برای این کار برگرفتند، و این «لام» را «لام» عاقبت می<sup>۳</sup> خوانند، و چند جای ذکر او برفت و شواهد او گفته شد از اشعار.

بعضی دیگر گفتند: «التقاط»، در این موضع از قول عرب است که ایشان گویند: **رَأَيْتُ فُلَانًا التَّقَاتَا، أَيْ فَبَجَاءَ مِنْ غَيْرِ قَصْدٍ وَلَا طَلَبٍ، قَالَ الرَّاجِزُ:**  
**وَمَنْهَلِي وَرَدَّتْهُ التَّقَاتَا لَمْ أَلْقَ إِذْ وَرَدَّتْهُ فُرَاتَا**  
 و «لُقَطَه» از این جامست برای آن که ناگاه یابند بی قصد و طلب. پس معنی این باشد که: **وَجَدْتُهُ آلَ فِرْعَوْنَ فَبَجَاءَ فَأَخَذُوهُ كَأَخِذِ اللُّقْطَةِ.**

**لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا**، کوفیان [۱۷۵-پ] خواندند<sup>۵</sup>: «حُزْنًا» به ضم «حا» و سکون «زا»، و باقی قُرَاء «حُزْنًا» به فتح «حا» و «زا»، و همالفتان: **كَالْبُخْلِ وَالْبَخْلِ، وَالْعُدْمِ وَالْعُدْمِ، وَالسُّقْمِ وَالسُّقْمِ. إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ**؛ که فرعون و هامان و لشکرشان گناهکار بودند، يقال: **خَطِيءٌ إِذَا أُتِمَ فَهُوَ خَاطِئٌ** و **أَخْطَأَ إِذَا لَمْ يُصِبِ الْغَرَضَ فَهُوَ مُخْطِئٌ**.

**وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ**؛ گفت زن فرعون - وهی<sup>۶</sup> آسمیه بنت مزاحم: **فَرَّةٌ عَيْنِي لِي وَلَكَّ**، ائی هُوَ فَرَّةٌ عَيْنِي لِي وَلَكَّ؛ این کودک روشنایی چشم ما باشد، مرفوع است برخبر مبتدای محذوف. **لَا تَقْتُلُوهُ**؛ مکشی او را. **عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا**؛ باشد که ما را در این نفعی باشد، یا<sup>۷</sup> او را به فرزندی<sup>۸</sup> گیریم. **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**؛ و ایشان نمی دانستند که او کیست. مجاهد و قتاده گفتند: ایشان نمی دانستند<sup>۹</sup> که مال کار

۱. همه نسخه بدلها: دشمن.

۲. همه نسخه بدلها: ندارد.

۳. آ، آ، خوانده اند؛ آ، لب، آل: خوانند.

۴. آط، آ، آ، لب، آل: تا.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: کما اخذ.

۶. آط، آ، آ، لب، آ، آل: به فرزند.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا، عبارت «که او کیست... نمی دانستند» را ندارد.

۸. همه نسخه بدلها: خدای تعالی.

۹. همه نسخه بدلها بجز کا: کما اخذ.

او<sup>۱</sup> و ایشان به کجا<sup>۲</sup> رسد.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا، گفت: در روز آمد دل مادر موسی، فارغاً؛ پرداخته.

بیشتر مفسران گفتند: از حزن و اندوه و خوف<sup>۳</sup> موسی - علیه السلام - برای آن

وحی که در دل او افکنده بودند.

بعضی دیگر گفتند: دل او در روز آمد فارغ<sup>۴</sup> از همه چیزی **إِلَّا** از ذکر موسی

- علیه السلام.

گفتند: چون مادر موسی را به دریا افکند، شیطان بیامد و گفت:

چيست اين كه تو كردی؟ اگر فرعون او را بکشتی تو را بر آن مزدی بودی، اما چون تو

بکشتی او را، هم آن مزد بر خود تباه کردی، و هم فرزند را هلاک کردی، هم مستحق

عقوبت شدی. دلش تنگ شد و اندوهناک شد، خدای تعالی لطف کرد با او تا او

متسلی شد و دلش از آن وسواس فارغ گشت، پس قولی دیگر آن است که: **أَصْبَحَ**

**فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ.**

بعضی دیگر گفتند: چون خبر به او رسید که موسی به دست فرعون افتاد،

چندانی رنج<sup>۵</sup> به دل او رسید که آن وحی فراموش کرد که خدای تعالی در دل او

افکنده بود، خدای<sup>۶</sup> گفت: **أَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا [أَيَّ بِالتَّسْيَانِ مِنَ الْوَحْيِ**

**الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْهَا. كَيْسَانِي كُفْتُ: فَارِغًا، أَي نَاسِيًا. أَبُو عُبَيْدَةَ كُفْتُ: فَارِغًا]**<sup>۷</sup> **مِنْ**

**الْحُزْنِ؛** خالی شد دلش از حزن، از آن که می ترسید که او غرق شده باشد، و گفتند:

اشتقاق این لفظ از قول عرب است که گویند: **ذَهَبَ دَمُ فُلَانٍ فَرِغًا، أَي بِأَطْلًا،** چون

در کشتن قود و دیت<sup>۸</sup> نباشد، قال الشاعر - شعر:

فَإِنْ تَكَ أَذْوَادُ تُصْبِنُ؟ وَيَسْوَةٌ فَلَئِنْ تَذَهَبُوا فَرِغًا يَفْتَلِي خَبَابٌ<sup>۹</sup>

۲۰

۱. همه نسخه بدلها: مأل کار ایشان.

۲. همه نسخه بدلها + خواهد.

۳. همه نسخه بدلها + بر.

۴. آط، آب، آن مش، کا + وغم؛ آج، لب، آل + رنج والم وغم.

۵. مش، کا؛ که خدای تعالی.

۶. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۷. همه نسخه بدلها: چون در اودیت و قود.

۸. آط، آج، لب، آل؛ اوسین؛ آب، آز، مش: اذوادی صین؛ لسان العرب (۴۴۶/۸): أُنْجِدُنْ.

۹. چاپ شعرانی (۴۴۱/۸)؛ لسان العرب (۴۴۶/۸): جِبَالٌ.



پس بر این قول فارغاً هم خالیا باشد لا همّ فيه ولا حزن كالدّم الفریغ الذی لادیه  
فيه ولا قود.

العلاء بن زید گفت: فارغاً ای نافرماً. ابن مُحَبِّصَن خواند و قضاة بن عُبَید: فَرَعاً،  
به «عین» نامنقط و به «زای» منقطاً<sup>۱</sup> مِنَ الْفَرَعِ؛ دل او ترسناک شد. اِنْ كَادَتْ  
لَتُبْدِي بِهِ، «اِنْ» مخففه است از ثقیله<sup>۲</sup>، والتقدير: اِنْهَا كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ؛ نزدیک بود  
که اظهار کند آن کار را. و گفتند: ضمیر در «بِهِ» راجع است با موسی، یعنی  
نزدیک بود که اظهار کند آن کار که پوشیده می داشت از سختی و غم که به دل او  
رسید.

عبدالله عباس گفت: نزدیک بود تا گوید وا اَبْتَاه. مُقَاتِلٌ گفت: چون دید که  
موج آن تابوت<sup>۳</sup> بر بالا می برد و به زمین<sup>۴</sup> می آورد، صبرش نماند خواست تا جزع کند  
و آن کار آشکارا کند. کلبی گفت: این آنگاه بود که فرعون موسی را به فرزندی  
پذیرفت<sup>۵</sup> مردمان می گفتند: موسی بن فرعون، او را خوش نمی آمد<sup>۶</sup>، نزدیک بود تا  
گوید<sup>۷</sup>: موسی ابني و ابنُ عمران.

بعضی دیگر گفتند: ضمیر عاید است با وحی، یعنی نزدیک بود که آن وحی و  
القا که کردیم در دل او آشکارا کند. لَوْلَا اَنْ رَتَقْنَا عَلٰی قَلْبِهَا؛ اگر نه آنستی که  
ما دل او بر جای بداشتیم به الطاف و عصمت. لِيَتَّكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ تا او از جمله  
مؤمنان باشد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّبِي؛ گفت مادر موسی خواهر موسی را، و مریم بود نامش<sup>۸</sup>.  
قُصِّبِي، اَيُّ اَتَّبِعِي<sup>۹</sup> آثره؛ بر پی او برو تا خبر او و حال او بدانی که کجا رسد، و  
«قُصِّبِي»، از این جاست که تتبع اثر گذشتگان باشد، و قُصِّبِي هم از این جاست طَرَه را

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: منقوط؛ کا: به زاء معجم و عین غیر معجم من الفزع.

۲. آب، آز، منقله.

۳. آب، آج، لب، آل، مش؛ کا + را.

۴. همه نسخه بدلها: به زیر.

۵. آط، آب، آل، مش، کا: پذیرفت؛ آج، لب، آل: نپذیرفت.

۶. همه نسخه بدلها: نیامد.

۷. مش: که بگوید؛ کا: که گوید. دیگر نسخه بدلها: تا بگوید.

۸. همه نسخه بدلها: و نامش مریم بود.

۹. آج، لب، ال: ابنتی.

که مویها بر یک نسق متتابع باشد. **فَبَصَّرْتِ بِهِ**؛ بدید او را، **يُقَالُ: بَصَّرِيهِ وَابْتَصَرَ بِمَعْنَى ۱**، وگفتند: **بَصَّرِيهِ**، بلیغتر باشد [۱۷۶-ر] **از أَبْصَرَهُ**. **عَنْ جُنُبٍ**، **أَيُّ عَنْ بَعْدِهِ**؛ از دور بدید او را.

عبدالله عباس گفت: **الْبَصْرُ عَنْ جُنُبٍ**، آن باشد که چشم در نظر دور<sup>۲</sup> بیندازد و آن چیز به او نزدیک بود. **فَتَادَهُ** گفت: آن باشد که دزدیده به چیزی نگردد و نماید که غرض من نه آن است. **نُعْمَانُ بْنُ مَالِمٍ** خواند در شاذ: **عَنْ جَانِبٍ**، **أَيُّ عَنْ نَاجِيَةٍ**. **وَهُمْ لِأَيْشَعْرُونَ**؛ و ایشان ندانستند که او خواهر اوست.

**وَ حَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ**، گفت: حرام کردیم بر او، یعنی باز داشتیم او را از آن. و اصل او در لغت **مَنْعٌ** باشد، و **مِنَهُ الْجِرْمَانُ وَالْحُرْمَةُ وَالْإِحْرَامُ**<sup>۳</sup>، نه آن است که تحریمی شرعی بود این جا به نهی، و<sup>۴</sup> معنی آن است که: **بُغْضُنَا عَلَيْهِ**؛ چنان ساختیم که شیر هیچ زن او را خوش نیامد تا امتناع کرد از آن چنان که از محرمات امتناع کنند، **كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ - شِعْر:**

**جَاءَتْ ۵ لِيَتَضَرَّعَنِي فَقُلْتُ لَهَا أَفْصِرِي** **إِنِّي أَمْرُؤُ صَرَعِي عَلَيْكَ حَرَامٌ**  
**أَيُّ مُتَمَتِّعٌ أَوْ مَمْنُوعٌ**. و «مراضیع»، جمع **مَرْضَعَةٌ** باشد، و آن جای شیر خوردن بود، یعنی پستانهای زنان تا هیچ هانمی گرفت. **مِنْ قَبْلُ**؛ از پیش آن که خواهر موسی آن جا شد<sup>۶</sup>، و آن چنان بود که چون او را برگرفتند و دل بر او نهادند و او را به فرزند<sup>۷</sup> خواندند، برای او دایگان آوردند، شیر هیچ زن نگرفت چندان که آوردند و آزمایش کردند، و خواهر او از دور آن حال می دید<sup>۸</sup> و می شنید، عند آن حال گفت: **هَلْ آذَلَّكُمْ عَلَى أَهْلِ يَثْرِبَ**، حق تعالی منع کرد موسی را از آن که شیر ناپاکان خورد تا گوشت و پی او به آن پرورده نشود<sup>۹</sup>، چون تربیت به شیر کافران<sup>۱۰</sup> روا نباشد، گوی

۱. آج، لب، آل: به معنی طزه.

۲. همه نسخه بدلها: والاحترام.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: جألت.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: هیچ فراغی ستد؛ کا: هیچ بستان نمی گرفت.

۵. همه نسخه بدلها: آمد.

۶. آج، لب، آل: می بدید.

۷. همه نسخه بدلها: کافران.

۸. همه نسخه بدلها: دور دور.

۹. همه نسخه بدلها: ندارد.

۱۰. آج، لب، آل، کا: به فرزندی.

۱۱. آج، لب، آل، کا: به فرزندی.

۱۲. آج، لب، آل، کا: به فرزندی.

روا باشد که ولادت از کافران و کافرات باشد<sup>۱</sup>.

گفت خواهرش: ره نمایم شما را بر خاندانی که<sup>۲</sup> تکفل کنند و بر او مشفق باشند و او را ناصح باشند. گفتند: کیست؟ گفت: زنی است که فرزند او را کشته اند. و «نُصَح»، اخلاص عمل باشد از آن که به فسادی آلوده شود، و نقیض او «غِش» باشد. گفتند<sup>۳</sup>: بیار این زن را تا بنگریم.

او برفت و مادر موسی را خبر داد از احوال موسی و آنچه دیده بود. او بیامد، راست که کودک<sup>۴</sup> بوی مادر بشنید و مادر را از دور بدید، بجست و در او آویخت و پستان بستد و شیر باز خورد، و ذلک<sup>۵</sup> قوله: **فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ**، گفت: او را با مادر دادیم تا چشمش روشن شود و اندوهناک نباشد. **وَلِتَعْلَمَ**؛ و تا بداند<sup>۶</sup> که<sup>۷</sup> وعده خدای تعالی حق است و درست<sup>۸</sup> آن وعده که داد او را فی قوله: **إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ**.

**وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ و لکن بیشتر مردمان ندانند که وعده من حق است برای آن که نظر نکرده باشند و علم حاصل نکرده باشند به آنچه بر خدای روا باشد و آنچه<sup>۹</sup> نباشد.

شدی و ابن جریر گفتند، چون گفت: **وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ**؛ ایشان گفتند: همانا تو این کودک را می شناسی؟ گفت: نمی شناسم<sup>۱۰</sup> او را<sup>۱۱</sup>؛ به این آن خواستم که ایشان<sup>۱۲</sup> ملک راناصح باشند<sup>۱۳</sup>.

**وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ**؛ چون موسی - علیه السلام - به **أَشُدَّ** رسید. کلیبی گفت: **أَشُدَّ**، میان هرده<sup>۱۴</sup> سال<sup>۱۵</sup> باشد تا به سی سال<sup>۱۶</sup>. دیگر مفسران گفتند: **أَشُدَّ**، سی و سه سال<sup>۱۷</sup>.

۱. چاپ شعرانی (۱۴۲/۸) + موسی را.

۳. همه نسخه بدلها + روا باشد.

۵. همه نسخه بدلها: فذلک.

۷. آط، آج، لب، آل: ولاید.

۹. سوره قصص (۲۸) آیه ۷.

۱۱. مش: می شناسم.

۱۳. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۱۵. آج، لب، آل، کا: هرزده.

۲. همه نسخه بدلها + او را.

۴. آب، آرز: بیامد چون کودک.

۶. آب + أَنَّا وَعَدَّا لِلَّهِ حَقًّا.

۸. همه نسخه بدلها + است.

۱۰. همه نسخه بدلها + روا.

۱۲. آط، آب، آج، لب، آرز، مش، کا + و.

۱۴. همه نسخه بدلها بجز کا: باشم.

۱۶. کا: سائگی.

باشد. وَ اَسْتَوٰی؛ راست شد، یعنی به چهل سال<sup>۱</sup> رسید. عبدالله عباس گفت: «أَشَدُّ»، سی و سه سال<sup>۱</sup> باشد، و «اَسْتَوٰی» چهل سال باشد، و آن عمر<sup>۲</sup> که خدای به او<sup>۳</sup> عذر<sup>۴</sup> انگیزد شصت<sup>۵</sup> سال باشد، آنگه به خوارتر عمر کشد<sup>۶</sup>، اَوْلَم نَعْمَرَكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ<sup>۷</sup>.

۵ در واحد «أَشَدُّ» خلاف کردند. بعضی گفتند: «أَشَدُّ»، جمع شَدَّ<sup>۸</sup> باشد، كَفَلَسَ وَاقْلَسَ، و بعضی دگر گفتند: جمع شُدَّ باشد، كَوَّدَ وَاوَّدَ، يقال: هُم اَوَّدِي وَهُوَ وُدِّي<sup>۹</sup>. وگفتند: جمع شِدَّةً باشد، كَيْعَمَةٌ وَاثْعُمٌ. بعضی دگر گفتند: جمعی است که آن را واحد نباشد. وَ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ<sup>۱۰</sup>؛ و همچنین پاداشت<sup>۱۱</sup> دهیم نیکوکاران را که موسی را دادیم.

۱۰ وَ دَخَلَ الْمَدِيْنَةَ سُدًى گفت: مدینه مُنیف بود از زمین مصر. مُقاتل گفت: دهی<sup>۱۲</sup> بود که آن را حائین<sup>۱۳</sup> گفتند بر دو فرسنگی مصر. خدای تعالی گفت: موسی - علیه السلام - در این مدینه رفت. عَلٰی حِيْنٍ غَفَلَةً مِّنْ اَهْلِهَا؛ در وقت غفلت اهلش. محمد بن کعب گفت: میان نماز شام و خفتن بود. دگر مفسران [۱۷۶-پ] گفتند: گرمگاه بود وقت قیلولة.

۱۵ و خلاف کردند که موسی - علیه السلام - چرا به آن مدینه رفته بود! سُدًى گفت: موسی - علیه السلام - چون بزرگ شد، همچنان<sup>۱۵</sup> پوشیدی که فرعون، و بر مرکبان خاص

۱. کا: سالگی.

۲. آز: عمری.

۳. همه نسخه بدلها: خدای تعالی به آن.

۴. اساس: وعده، با توجه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۵. همه نسخه بدلها: شصت.

۶. همه نسخه بدلها عبارت «آنگه به خوارتر عمر کشد» را ندارد.

۷. سورة فاطر (۳۵) آیه ۳۷.

۸. اساس: شدید، با توجه به لغت وضبط نسخه بدلها، تصحیح شد.

۹. آط، آب، آز، مش: اودی؛ آج، لب، آل: ندارد.

۱۰. کا + مراد به حکم و علم نبوت است یعنی ما او را نبوت دادیم.

۱۱. آب، آز: پاداش؛ کا: پاداشی.

۱۲. آط، آب، آج، آز، آل، مش، کا: دیهی.

۱۳. کا: حائین.

۱۴. آب، آز، مش: رفت.

۱۵. همه نسخه بدلها + جامه.

فرعون نشستی، و او را موسی بن فرعون خواندندی. یک روز فرعون بر نشست و موسی غایب شد. چون باز آمد فرعون گفت، کجا شد؟ گفتند: فلان جای است، بر نشست و از دنبال وی<sup>۱</sup> برفت، وقت قیلوله در آمد به این مدینه رسیده بود، در آن جا رفت، شهر خالی بود و مردم همه به قیلوله بودند.

۵ محمد بن اسحاق گفت: موسی را - علیه السلام - از بنی اسرائیل شیعی می بودند که هوای او کردند، و گرد او گشتندی، و فرمان او کردند. چون بزرگ شد و رای او قوی شد و ظلم فرعون دید مُنکر شد بر آن که او می کرد، و به اوقات اظهار انکار می کرد، و آن حدیث با فرعون نقل می کردند، او خایف می بود و پیش فرعون نمی رفت، روزی در شهر آمد پوشیده به وقت غفلت اهلش<sup>۲</sup>.

۱۰ ابن زید گفت: چون موسی در حال صغرتینچه<sup>۳</sup> بر روی فرعون زد، فرعون گفت: این آن دشمن من است که من در طلب او بسیار کودکان را بکشتم، و خواست تا او را بکشد، آسیه گفت: او کودک است و طفل و نادان، نداند تا چه کرد، بر او نشاید گرفتن، گفت: نه چنین است. گفت: خواهی تا بدانی، بفرمای تا طبقی یا قوت بیارند و پاره ای آتش، تا او دست به کدام کند. بیاوردند و او دست فراز کرد و انگشتی برگرفت و در دهن نهاد زبانش بسوخت و بندی بر زبانش افتاد. فرعون فرمود تا او را از سرای بیرون کردند و از شهر، و با نزدیک ایشان نشد تا آنکه که بزرگ شد، آنکه در شهر شد. یعنی شهر مصر. **عَلِي حَبِيبٍ عَقْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا**؛ در وقتی که مردم از او غافل شده بودند و او را فراموش کرده.

و روایت کردند از امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - که او گفت: **عَلِي حَبِيبٍ عَقْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا**، روز عید بود، و ایشان به لهو و بازی مشغول بودند.

۲۰ **فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ**؛ دو مرد را دید با یکدیگر بر آویخته جنگ می کردند: یکی از شیعه او بود از بنی اسرائیل، و یکی از دشمنان او از قبطیان.

مفسران گفتند: این مرد که از شیعه او بود سامری بود، و آن که از دشمنان او بود

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: از قفای او؛ کا: به دنبال او.

۲. کا: اهل شهر.

۳. آب، آرزو؛ کا: طیانچه.

طباخ فرعون بود- و نامش فلیثون<sup>۱</sup> بود. و گفتند: ناتوای<sup>۲</sup> فرعون بود و نامش فاثور<sup>۳</sup> بود، این<sup>۴</sup> مرد را به بیگار گرفته بود تا هیزم<sup>۵</sup> به مطبخ فرعون برد.

سعید جبیر گفت: چون موسی -علیه السلام- بزرگ شده، بنی اسرائیل بر او جمع شدند و به حمایت او بودند، و اصحاب فرعون نیارستندی که به حضور او با یکی از ایشان خطایی<sup>۶</sup> کنند یا بیگاری فرمایند، چه او در خود قوتی تمام داشت، و برای آن<sup>۵</sup> که پسر خوانده فرعون بود کس با او مُنازعت<sup>۷</sup> نیارستی کردن. یک روز به کنار<sup>۸</sup> شهر می رفت فرعونیی<sup>۹</sup>، اسرائیلی<sup>۱۰</sup> را گرفته بود به بیگار. اسرائیلی چون موسی را بدید فریاد خواست از او. موسی گفت: دست بدار از او. گفت: ندارم، چه هیزم<sup>۵</sup> به مطبخ پدرت می برد، و وقت را کسی دیگر نیست. موسی به خشم آمد و او را مثنی بزد بر سبیل مدافعت تا او را از او باز دارد، و قصد او کشتن قبطی نبود، و ذلک قوله: فَوَكَّرَهُ<sup>۱۰</sup> مُوسَى؛ موسی -علیه السلام- او را مثنی زد.

فراء و ابو عبیدة گفتند: «وَكَّرَ»، دَفَع باشد به اطراف انگشتان، و در مُصحف عبدالله<sup>۱۱</sup> هست که: فَنَكَّرَهُ مُوسَى. وَوَكَّرَ، وَنَكَّرَ، وَلَكَّرَ، وَلَهَّرَ، یکی باشد. فَقَضَى عَلَيْهِ؛ بر او به سر آورد، یعنی عمر بر او به سر آورد، مِنْ قَوْلِهِمْ: قَضَيْتُ الشَّيْءَ فَأَنْقَضِي، وَقِيلَ مِنْ قَوْلِهِمْ: قَضَيْتُ الشَّيْءَ إِذَا فَرَعْتُ مِنْهُ كَقَضَاءِ الدَّيْنِ. بعضی دگر<sup>۱۵</sup> گفتند: این کنایت است از قتل، يُقَالُ: قَضَى عَلَيْهِ إِذَا أَتَى عَلَيْهِ، قَالَ الشَّاعِرُ - شعر:

أَيْفَا يَشُونَ<sup>۱۲</sup> وَقَدْرًا وَأُحْقَانَهُمْ قَدْ عَضُّهُ فَقَضَى عَلَيْهِ الْأَشْجُعُ  
أَيُّ قَتْلَهُ.

اگر گویند: چه وجه است در کشتن موسی قبطی را؟ گوئیم: وجه آن است که

۱. آج، لب، آل: فلیون؛ کا: فیلثوم.

۲. کا: ناتباء.

۳. همه نسخه بدلها: فاثور؛ کا: فاثون.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: آن.

۵. کا: هیمه.

۶. آج، لب، آل: خطاب؛ مش، کا: خطایی.

۷. همه نسخه بدلها: با او معارضه و مناظره.

۸. آج، لب، آل: به کنار؛ کا: بر کرانه.

۹. اساس: می رفت فرعون؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد؛ آج، لب، آل: می رفت قبطی.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا: بنی اسرائیل؛ کا: بنی اسرائیلی.

۱۱. عبدالله / عبدالله مسعود.

۱۲. همه نسخه بدلها بجز کا: ایقاسمون؛ چاپ شعرانی (۱۴۴/۸): القاسمون؛ کا: ایقانتشون.

موسی - علیه السلام - قصد کشتن او نکرد، انما قصد او دفع بود، و هر قصدی<sup>۱</sup> که در میانه رود [۱۷۷-ر] در وقت مدافعت بر ظالم باشد، بر دافع نباشد<sup>۲</sup>. چون مرد کشته شد، موسی - علیه السلام - بترسید و پشیمان شد و گفت: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، یعنی کشتن این قبضی بی قصد و اختیار من از عمل شیطان بود، یعنی به اغراء و اغوای او بود. و گفتند: هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ، یعنی مقتول قبضی از<sup>۳</sup> عمل شیطان بود، یعنی از عمل او<sup>۴</sup>. آنکه او را در زیر ریگ پنهان کرد و برفت. إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ که شیطان دشمنی است اضلال کننده<sup>۵</sup> آشکارا.

آنکه بر سبیل رجوع و خضوع و انقطاع با خدای تعالی گفت: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي؛ بار خدایا! من بر خود ستم کردم به این که کردم. و جوهی که گفتیم در قصه آدم فی قوله: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا<sup>۶</sup>، این جا مُطَرِدٌ باشد، یک وجه این که گفتیم که: بر سبیل انقطاع بود، و وجهی دیگر آن که: ظلم نقصان باشد در لغت، یعنی نقصان حَظِّ خود کردم از ثواب به تعجیل قتل قبضی پیش از وقت. و گفتند: نه ممتنع باشد، که خدای تعالی اعلام کرده بود موسی را که او مستحق کشتن است جز که او را مندوب کرده بود<sup>۷</sup> در تأخیر قتل او، چون او تعجیل کرد ترک مندوب کرد<sup>۸</sup>، برای این گفت: رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي، و این جواب آن کس باشد که گوید: قتل مقصود بود و عمد بود. فَأَغْفِرْ لِي؛ بیامر مرا هم بر این طریق<sup>۹</sup> که گفتیم مِنَ الْاِخْبَاتِ وَالْاِنْقِطَاعِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَالْمَنْزَعِ<sup>۱۰</sup> إِلَيْهِ. فَغَفَرَ لَهُ؛ خدای تعالی بیامرزید او را، و او غفور و رحیم است، و آن حال کس ندانست جز که مرد را مفقود یافتند، و گفتند: مرد را کشته دیدند و ندانستند که او را که کشته است.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ، گفت: بار خدایا! به این نعمت که کردی بر من

۱. همه نسخه بدلها: تعالی.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا عبارت «بر دافع نباشد» را ندارد.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. آط، آج، لب، کا: یعنی عمل او عمل شیطان بود.

۵. آج، لب، آل + و.

۶. سوره اعراف (۷) آیه ۲۳.

۷. همه نسخه بدلها، بجز آط: کرده باشد.

۸. همه نسخه بدلها: و ترک مندوب کرده بود.

۹. آج، لب، آل: هم بر طریقی.

۱۰. همه نسخه بدلها: والمنزعه.

عهد کردم که نیز یار مرد گناهکار نباشم. گفت<sup>۱</sup>: برای آن گفت که اگر چه مرد اسراییلی بود کافر بود، و گفتند<sup>۲</sup>: برای آن گفت که در خصومت که با قبطنی کرد متعذی بود.

- گفتند: عبدالله مُسلم کس فرستاد به عطاء بن ابی رباح، گفت: من می خواهم که تا عطای اهل بخارا<sup>۳</sup> به دست تو کنم که تو مردی به انصافی، تا حق هریک به واجب<sup>۴</sup> بدهی، و عبدالله مسلم امیر خراسان بود، عطا استعفا خواست و تن درداد. او را گفتند: تو را چه زیان بودی اگر تولای این کار بکردی، چون توجیزی بر نخواهی گرفتن<sup>۵</sup>، بر تو و بالی نباشد؟ گفت: نخواهم که یار ظالمان باشم در عمل ایشان.
- عبدالله بن الولید گفت عطاء بن ابی رباح را گفتم: مرا برادری است بسیار عیال<sup>۶</sup>، و در دیوان به قلم چیزی نویسد<sup>۷</sup> و از آن جا قوتی به دست آرد و کاری دگر نداند، و اگر آن کار نکند عیال او<sup>۸</sup> را تقصیر باشد و وام باید کردن<sup>۹</sup> او را، روا باشد؟ گفت: عامل کیست؟ گفتم: خالد بن عبدالله القسری<sup>۱۰</sup>، گفت: روا نباشد معاونت<sup>۱۱</sup> ظالمان کردن در عمل ایشان، باید تا دست بدارد از آن که خدای او را مستغنی بکند<sup>۱۲</sup> خود.
- و در خبر است که: فردای قیامت که خلائق را در موقوف سیاست بدارند، منادی از قیل رب العزة ندا کند که: **أَيْنَ الظَّالِمَةُ وَأَعْوَانُ الظَّالِمَةِ؟** کجا اند ظالمان و اعوان ظالمان؟ همه را جمع کنند، **حَتَّىٰ مَن بَرِي لَهُمْ قَلَمًا أَوْلَاقَ لَهُمْ دَوَاةٌ؛** تا آن کس که برای ایشان قلمی تراشیده باشد یا دواتی سیاه کرده باشد، و همه را در دوزخ اندازند.

۱. همه نسخه بدلها: گفتند.

۲. اساس: گفتم، بالای کلمه با خطی متفاوت از متن «گفتند» نوشته شده؛ به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۳. آج، لب، آل: بخارا را.

۴. کا: برنگیری.

۵. کا: حسابی نگه دارد.

۶. کا: گرفتن.

۷. مش + او یعنی معاونت.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا: مستغنی گرداند.

۹. مش: یکی را به واجبی؛ کا: به واجبی.

۱۰. همه نسخه بدلها: صاحب عیال.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۱۲. کا: القسری.



و در اثر هست<sup>۱</sup> که: یکی از جمله صالحان در دیوان رفت به شفاعتی تا دفع ظلمی کند از مظلومی، آن صاحب دیوان گفت: قلمی تیز کن<sup>۲</sup> تا بر نویسم که از او چیزی نخواهند. او قلم تَشک کرد<sup>۳</sup> و او بنوشت که: از این مرد به نا واجب چیزی نخواهند، و کسانی که رفته اند باز گردند.

۵ چون قلم از دست بنهاد، مرد<sup>۴</sup> قلم برگرفت و سرش بشکست<sup>۵</sup>. گفت: چرا چنین کردی؟ گفت: ترسم که توبه این قلم چیزی بر کسی نویسی به ظلم، و من از جمله آنان باشم که تو را بر آن ظلم یاری<sup>۶</sup> کرده باشم در تحت آن خبر شوم که: حَتَّىٰ مَنْ لَاقَىٰ لَهُمْ دَوَاةً أَوْ بَرِيًّا<sup>۷</sup> لَهُمْ قَلَمًا<sup>۸</sup>.

۱۰ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ؛ او در روز آمد، یعنی موسی - علیه السلام - در آن شهر خایف و اندیشه ناک<sup>۹</sup> از آن که<sup>۱۰</sup> خبر آشکارا شود<sup>۱۱</sup> او را بگیرند و به قصاص قبطی باز کشند، برفت<sup>۱۲</sup> و توقع اخبار می کرد و تجسس احوال. فَإِذَا الَّذِي، «إِذَا» مفاجاست<sup>۱۳</sup> که نگاه کرد [۱۷۷-پ] هم آن<sup>۱۴</sup> مرد دینه<sup>۱۵</sup> را دید که از او نصرت خواسته بود [بر] قبطی، دگر باره فریاد می کرد<sup>۱۷</sup> و بانگ می داشت.

۱۵ واصل يَسْتَصْرِخُهُ، مِنَ الصُّرَاخِ باشد، و قیاس لغت آن است که ظَلَبَ مِنْهُ الصُّرَاخِ وَالصِّيَاخِ، إِلَّا أَنْ است که چون بسیار شد در استعمال به جای استعانت<sup>۱۸</sup> به کار دارند، يُقَالُ: إِسْتَصْرَخَهُ بِمَعْنَى اسْتَعَانَهُ، وَاسْتَصْرَاخَ چنان باشد که

۱. کا: و در حکایت آورده اند.

۲. کا: پتراش؛ دیگر نسخه بدلهها: نیک کن.

۳. کذا: در اساس؛ کا: آن نیک مرد قلمی پتراشید؛ به دیگر نسخه بدلهها: نیک کرد.

۴. آط، آب، آج، لب، آز، آل؛ این مرد؛ مش: این مرد صالح؛ کا: آن مرد.

۵. مش + او.

۶. آط، آب، آج، آز، مش: و.

۷. لب: بری؛ آل: تری.

۸. آط، آب، آج، لب، آز، مش: اندیشناک.

۹. همه نسخه بدلهها + آن.

۱۰. آج، لب، آل، مش + و.

۱۱. همه نسخه بدلهها: يَتَرَقَّبُ.

۱۲. آط، آب، آز، مش: مفاجات راست.

۱۳. همه نسخه بدلهها: همان.

۱۴. مش: دیرینه؛ کا: دیکینه.

۱۵. اساس: ندارد، با توجه به فحوای عبارت، از آط افزوده شد.

۱۶. آج، لب: فریاد می داشت؛ آل: فریاد برداشت. ۱۷. همه نسخه بدلهها: استغانت.

گویند: یا لِفُلَان، ویا لَیْتَنی فُلَان، ویا صَاحِبِاه<sup>۱</sup> ومانند این.

چون قبطیان از سرایها بیرون آمدند، مردی را دیدند کشته از معروفان ایشان. به فریاد پیش فرعون رفتند و گفتند<sup>۲</sup>: اسرایلیان مردی را از آن ما کشتند، و اگر این کار فرو گذاری ایشان بر ما چیره<sup>۳</sup> شوند و هر روز یکی را و دورا<sup>۴</sup> از ما بکشند.

فرعون گفت: دانی تا او را که کشته است؟ گفتند: نه. گفت: بی حجت<sup>۵</sup> بی گناهی را نتوان کشتن، بروی و تفحص کنی و قاتل را با دست آری تا قصاص کنیم.

ایشان بیامدند و تفحص می کردند به هیچ حالی<sup>۶</sup> ظاهر نمی شد. به میان بازار آن مرد اسرایلی که از دیروز موسی برای او قبطی را کشته بود یکی از قبطیان در او آویخته بود تا او را بیگاری<sup>۷</sup> فرماید. موسی از دور می آمد خائف و مترقب. این مرد اسرایلی از او فریاد خواست. موسی از حادثه دینه<sup>۸</sup> دلتنگ و خائف بود، گفت: **إِنِّکَ لَغَوِیٌّ مُّبِیِّنٌ**؛ تو جاهل مردی و خام طمع در آنچه می پنداری که من هر روز برای تو با کسی خصومت خواهم کردن، و این حال از تو و بَلَّه تو ظاهر است.

آنکه روی به ایشان نهاد [تا اسرایلی را از دست قبطی برهاند. اسرایلی به موسی نگرید، او را خشمناک دید]<sup>۹</sup> بر صورت دینه<sup>۱۰</sup>. اسرایلی گمان برد از بُعد فهم و قلت علم<sup>۱۱</sup> که، موسی آهنگ او دارد برای آن که او را ملامت کرد به اول و زخم دینه<sup>۱۲</sup> دیده بود شتاب کرد، پیش از آن که موسی دست به قبطی کشد<sup>۱۳</sup> و او را دور کند روی در موسی نهاد و گفت یا موسی! **أَتُرِیدُ أَنْ تَقْتُلَنی کَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْآفِسِ**؛ می خواهی تا مرا بکشی چنان که دیروز مردی را کشتی؟ **إِنْ تُرِیدُ إِلَّا أَنْ**

۱. اساس: صباحاء؛ به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. مش + که.

۳. آب، آرز، آل، مش، کا: خیره.

۴. همه نسخه بدلها: یکی و دو.

۵. همه نسخه بدلها، بجز آل + و بیت.

۶. همه نسخه بدلها: حال.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا: کاری، کا: به بیگاری.

۸. مش: دیروز؛ کا: دیکینه.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۰. همه نسخ بدلها بجز کا: کند.

۱۱. همه نسخه بدلها عقل.

تَكُونُ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ؛ تونمی خواهی؛ الا آن که جباری قتالی باشی در زمین بنا حق، ونمی خواهی که از جمله مصلحان باشی.

چون اسرائیلی این بگفت، موسی باز ماند و دست کوتاه کرد و انکار نکرد بر اسرائیلی در آنچه گفت، و او را تکذیب نکرد و برفت و ایشان را رها کرد. قبطی چون آن سخن بشنید و آن حال بدید، بدانست که مرد را موسی کشته است، بیامد و فرعون را<sup>۱</sup> خبر داد.

فرعون کسان را فرستاد تا موسی را بگیرند، ایشان به رهی دیگر بیامدند. یکی از جمله شیعه موسی این خبر بیافت، شتاب کرده و بدوید و بیامد موسی را خبر داد<sup>۲</sup>، و ذلک قوله: وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى؛ بیامد مردی از آخر شهر می شتافت<sup>۳</sup>. و قوله: يَسْعَى، در جای حال است.

بیشتر مفسران گفتند<sup>۴</sup> که: مؤمن آل فرعون بود حزبیل<sup>۵</sup> بن صبورا. جُبَّائِي گفت: نامش شمعون بود، وگفتند: شمعان. گفت: يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ؛ یا موسی قوم مشاورت می کنند<sup>۶</sup> با یکدیگر در کشتن تو، تو را بخواهند کشتن. فَأَخْرَجَ؛ برو که من تو را نصیحت می کنم. و اصل ایتمار<sup>۷</sup> از امر باشد، آئی یا امر بعضهم بعضهم بینه: وَأَتَمِرُوا بِبَيْنِكُمْ بِمَعْرُوفٍ<sup>۸</sup>...؛ وقال الثمر بن تولب<sup>۹</sup> - شعر:

أَرَى النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا شِبْمَةً وَفِي كُلِّ حَادِيَةٍ بُؤْسَمَرٌ

آنکه در مشاورت به کار داشتند<sup>۱۰</sup> برای آن که در او معنی ایتمار هست.

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، موسی - علیه السلام - از آن مدینه بیرون رفت ترسناک مُتَرَقَّبٌ مُنْتَظِرٌ أَنَّهُمْ رَأَوْهُ؛ او در طلب او بودند پس و پیش نگران، و پناه با خدای داد وگفت: رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ بارخدایا! مرا از این ظالمان برهان.

۱. مش: قبطی فی الحال به بارگاه فرعون آمد و او را. ۲. همه نسخه بدلها بجز کا: خبر کرد.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: می تاخت.

۴. مش: خربیل، آج، لب، آل: جبریل.

۵. آط، آب، آج، لب، آل: مشورت می کنند؛ مش: مشورت دارند.

۶. اساس: ایتمار.

۷. سوره طلاق (۶۵) آیه ۶. ۸. کا: قولب.

۹. آط، آج، لب، آل، مش: نگاه داشتند؛ کا: به کار داشتن.

آنکه روی به جانب مَدین نهاد تا از مملکت فرعون بیرون شود، وَذَلِکَ قَوْلُهُ: **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدَیْنٍ**؛ چون روی نهاد به جانب مدین و راه نمی دانست، اِسْتِهْدَاءَ به خدای کرد و از او طلب هدایت کرد. قَالَ عَمْسِي رَبِّي اَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ گفت: همانا خدای من مرا راه راست نماید. و «تِلْقَاءَ»، برابر باشد، وَهُوَ تَفْعَالٌ [۱۷۸-ر] مِنَ التَّلْقَاءِ الَّذِي هُوَ الْمُقَابَلَةُ، آنکه در جهت و جانب به کار دارند. و «مَدَیْنٍ»، لاینصرف است لکنها اسم بَلَدَةٌ بعینها، [وسببهای] ۱ او عَلِمَتْ است و تَأْنِيثٌ، قال الشاعر - شعر:

رُهْبَانُ مَدَیْنٍ لَسَوْزَاوَكُ تَنَزَّلُوا وَالْعُضْمُ مِنْ شَعْفِ الْجِبَالِ الْفَادِرُ ۲

موسی - علیه السلام - از آن شهر بیرون آمد بی زادی و راحله ای و رفیقی و دلیلی،

از پای افزار نعلینی داشت. ۱۰

سَعِيدُ جُبَيْرٍ گفت: پای برهنه بود، و از مصر تا به مدین هشت روزه راه است چندان که میان کوفه و بصره هست، و ره نمی شناخت. چون از خدای تعالی هدایت خواست، خدای تعالی فریشته ای را بفرستاد براسبی نشسته، نیزه ای به دست گرفته، او را گفت: موسی کجا می روی؟ گفت: به مَدین. گفت: ره دانی؟ گفت: نه. گفت: برو که همراه توام ۳ و بدرقه تو. ۱۵

موسی - علیه السلام - با او می رفت، و در راه طعام او اِلَّا از برگ درخت نبود چون به مَدَیْن رسید به سرآب ایشان، و آن چاهی بود که ایشان از آن جا آب کشیدندی و چهار پایان را از آن جا آب دادندی، وَذَلِکَ قَوْلُهُ: **وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدَیْنٍ وَجَدَ عَلَيْهِ اُمَّةً مِنَ النَّاسِ**؛ آئی جَمَاعَةٌ، جماعتی یافت از مردمان آن جا که گوسپندان را آب می دادند، وَالتَّقْدِيرُ: یَسْقُونَ عَنْمَهُمْ، و لکن مفعول ۱ بیفگند از کلام اِلَّا سَتِغْنَاءَ عَنْهُ، برای آن که در این جا نظر نیست به او، و او در کلام چون فضله ای باشد بیشتر جایگاه. **وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ**؛ و فرود ایشان یعنی از پس ایشان. و

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس بانسخه آظ، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: الفادر. ۳. من: ما همراه توایم.

۴. همه نسخه بدلها: مفعول به.

گفتند: جز از ایشان دوزن را یافت که گوسپند کی<sup>۱</sup> چند داشتند<sup>۲</sup> جمع می کردند و با هم می آوردند تا پراکنده نشوند.

حسن گفت: ایشان را منع می کردند تا با دگر گوسپندان<sup>۳</sup> آمیخته<sup>۴</sup> نشوند.  
وَالذُّودُ، الْكَفُّ وَالْمَنْعُ، يُقَالُ: ذَادَهُ يَذُوذُهُ، وَدَرَمَعَ چَهار پَای مُستعمل باشد،  
وَالتَّقْدِيرُ: تَذَوُّدَانِ غَنَمَهُمَا، [مفعول به بیفکنند. برای استغنائی او. و قتاده گفت:  
تَذَوُّدَانِ النَّاسِ عَنِ غَنَمِهِمَا]<sup>۵</sup>، مردمان را منع می کردند و دفع از گوسپندان<sup>۳</sup> خود.

ابومالک و ابن اسحاق گفتند: گوسپندان<sup>۳</sup> را منع می کردند از آب تا مردمان فارغ شوند و چاه خالی شود، تا ایشان گوسپندان<sup>۳</sup> را آب توانند دادن تا با مردمان ممانعت نباید کردن ایشان را. قَالَ مَا خَطَبْتُكُمْ، موسی - علیه السلام - بیامد و ایشان را گفت:  
چيست کار شما؟ چرا گوسپندان<sup>۳</sup> را آب ندهی، و مردم گوسپندان<sup>۳</sup> خود را آب  
می دهند؟ قَالُوا لَا نَسْقِي، گفتند: ما گوسپندان<sup>۳</sup> را آب نتوانیم دادن تا مردمان باز نگردند و  
فارغ نشوند، حَتَّى يُضِيدَ الرَّعَاءُ.

ابن عامر و ابوجعفر خواندند، و در شاذ حسن بصری و ابوعبدالرحمن السلمی  
و ایوب بن المتوکل: حَتَّى يُضِيدَ الرَّعَاءُ، به فتح «یا» و ضم «دال». و باقی قراء  
خواندند: حَتَّى يُضِيدَ الرَّعَاءُ به ضم «یا» و کسر «دال». ۱۵

بر قراءت اول، اسناد فعل با رعاء باشد، و فعل ایشان را بود، یعنی ایشان باز آیند  
از آب. و بر قراءت دوم فعل هم ایشان را بود جز که واقع بود بر اغنام تا که شبانان  
گوسپندان<sup>۳</sup> از آب باز آرند.

بر قراءت اول فعل لازم بود، و بر دوم متعدی، و مفعول به محذوف از کلام  
إِلَّا مُتَغْنَاءً عَنْهُ. ۲۰

گفت: چرا چنین است؟ گفتند: برای آن که ما دوزن ضعیفیم، و با مردان  
مزاحمت نتوانیم کردن. گفت: شما را هیچ مردی نیست؟ گفتند: وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ؛

۱. آج، لب، آل، کا: گوسفند کی.

۲. همه نسخه بدلها + ایشان.

۳. آج، لب، آل، کا: گوسپندان.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: جمع.

۵. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

ما پدری پیر داریم.

موسی - علیه السلام - گفت: چاهی دگر هست این جا؟ گفتند: بلی، چاهی دگر هست و لکن متروک است و سنگی بزرگ بر سر آن نهاده است که به ده مرد بر نتوانند گرفتن. و گفتند: به چهل مرد برگرفتندی. گفت: مرا بنمایی، باز نمودند.

- ۵ او بیامد و دست فراز کرد و سنگ از سر آن چاه بر گرفت، و درنگرید چاه را آب درآ بود، گفت: دلو و رسن داری؟ گفتند: نه. گفت: هیچ پاره‌ای آب داری؟ گفتند: پاره‌ای آب برای خوردن در این قریبه هست ما را. گفت: مرا دهی از ایشان بستد و در دهن گرفت و گرد دهن بر آورد و در چاه ریخت آب تا به سر چاه بر آمد. گوسپندان<sup>۲</sup> برفتند به پای خود، و آب باز خوردند و فربه شدند و پستانها پر شیر کردند.
- ۱۰ و روایت دیگر آن است که: ایشان دلو و رسن داشتند، دلو و رسن از ایشان بستد و به کناره چاه آمد، و به قوت مردمان را دور کرد، و آب بر کشید [۱۷۸-پ] و گوسپندان<sup>۳</sup> را آب داد، و ایشان با خانه رفتند، و ذلک قوله: فَسَقَى لَهُمَا؛ اَنْیْ عَتَمَهُمَا، آب داد برای ایشان گوسپندان<sup>۴</sup> ایشان را، مفعول به بیفگندند برای آن علت که گفتیم. ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ؛ آنکه به سایه درختی آمد خسته و مانده، گفت: رَبِّ اِنِّی لِمَا اَنْزَلْتَ اِلَیَّ مِنْ خَیْرٍ فَقِیْرٌ؛ بار خدایا! من محتاجم به خیری<sup>۵</sup> که تو بر من فرو فرستی.

مفسران گفتند: در این وقت از خدای تعالی نانی جوین خواست که محتاج بود به آن.

باقر<sup>۶</sup> - علیه السلام - گفت: والله که این نگفت اِلَّا آنکه که او محتاج بود به نیم خرما.

۲۰

فُقِرْتُبْ گفت: «لام»، به معنی «الی» است، يُقَالُ: فُلَانٌ فَقِیْرٌ اِلَی كَذَا مُحْتَاجٌ اِلَیْهِ، جز آن که «لام» و «الی» متعاقب باشند، يُقَالُ: هَدَّیْتُهُ لِكَذَا وَ اِلَی كَذَا. چون ایشان با خانه رفتند پیش از وقت، پدر ایشان را گفت: چون است که امروز

۲. آج، لب، آل، مش، کا: گوسپندان.

۱. مش: درون.

۳. همه نسخه بدلها: به چیزی.

۴. مش: حضرت امام محمد باقر.

پیش از آن<sup>۱</sup> آمدی که هر روز<sup>۲</sup>؟ گوسپندان را آب ندادی؟ گفتند: دادیم، و قصبه باز گفتند.

مفسران خلاف کردند در نام پدرایشان. مجاهد و ضحاک و سُدی و حسن گفتند<sup>۳</sup>: شُعَيْب پیغامبر بود - علیه السلام. و سعید جُبَيْر گفت: پسر برادر شُعَيْب بود، و نام او یثرون بود. عبدالله عَبَّاس گفت: نامش نثرین<sup>۴</sup> بود.

شُعَيْب - علیه السلام - گفت: چه مردی بود؟ گفتند: مردی صالح بود و رحیم. یکی از ایشان را گفت: برو و او را بخوان تا مزدش بدهیم. یکی از ایشان برخاست و بیامد، و ذَلِکَ قَوْلُهُ: فَجَاءَتْهُ إِخْدِيئُهُمَا تَفْشِي عَمَلِي اسْتِخْيَاءً؛<sup>۵</sup> قوله: عَلِي اسْتِخْيَاءً، جای<sup>۶</sup> حال است، آئی تمشي مُسْتَحْيِيَةً. حق تعالی این خصلت نکو از او باز گفت که می آمد یکی از آن<sup>۷</sup> دو خواهر شرم زده، گفتند: روی بسته، و گفتند: آستین بر روی گرفته آمد، و گفت: پدرم تو را می خواند تا مزدت بدهد به آن آب که گوسپندان<sup>۸</sup> ما را دادی.

او برخاست و در پی او می رفت، و اگر نه ضرورت بودی نرفتی و گفتی: من مزدی نمی خواهم. زن در پیش می رفت و موسی علیه السلام - بر اثر باد<sup>۹</sup> بر آمد<sup>۱۰</sup> و جامه در اندام او نشاند<sup>۱۱</sup>! او گفت: یا زن! باز پس ایست تا من از پیش می روم. گفت: بس<sup>۱۲</sup> ره ندانی. گفت: هر گه که من ره غلط کنم سنگی از آن جانب که راه است بینداز تا من از آن جانب بروم. فَلَمَّا جَاءَهُ؛ [چون]<sup>۱۳</sup> موسی بنزد شُعَيْب رفت، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقِصَصَ؛ و قصه خود با او بگفت، شُعَيْب او را بشارت داد و گفت: مترس که از دست ظالمان نجات یافتی، چه فرعون را بر این زمین دستی و سلطانی

۱. مش: وقت.

۲. مش + می آمدند.

۳. آب، آرز + نامش بشرین.

۴. آط، آب، آرز، مش، کا: نثرین؛ آج، لب، آل: نثرین؛ چاپ شعرانی (۴۵۰/۸): یثروب.

۵. همه نسخه بدلها: در جای.

۶. همه نسخه بدلها: بجز کا: از این.

۷. همه نسخه بدلها: بادی.

۸. آج، لب، آل، مش: گوسپندان.

۹. مش: در آمد.

۱۰. آج، لب، آل: از اندام او بیفشاند؛ آط، آب، مش: می فشاند.

۱۱. آج، لب، آل، مش: پس.

۱۲. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

نباشد<sup>۱</sup>.

**فَأَلَّتْ إِخْدِيَهُمَا**؛ گفت یکی از ایشان دو: **يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ**؛ یا پدر به مزد بستان این مرد را که بهتر کس که او را به مزد بستانی، مردی باشد قوی و امین، او را وصف کرد به قوت و امانت. پدر او را گفت: از کجا دانی قوت و امانت او؟ گفت: قوت او از آن جا دانم که سنگی که به جمع<sup>۲</sup> بسیار بر نتوانند گرفتن او به تنهایی<sup>۳</sup> برداشت و بینداخت، و امانت او از آن جا دانستم که در ره که می رفت مرا باز پس داشت تا در اندام من ننگرد.

مانند این معجزه<sup>۴</sup> امیرالمؤمنین را - علیه السلام - بود در صفین، و آن، آن بود که: چون روی به صفین نهاد به بعضی منازل فرود آمدند که آن جا آب نبود، و مردم و چهار پایان سخت تشنه بودند، برفتند و از جوانب آب طلب کردند، نیافتند. باز آمدند و امیرالمؤمنین را خبر دادند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! در این نواحی هیچ آب نیست و تشنگی بر ما<sup>۵</sup> غالب شد<sup>۶</sup>، تدبیر چیست؟ امیرالمؤمنین علیه السلام - بر نشست و لشکر با او، پاره ای برفتند، از ره عدول کرد. ذیری پدید آمد در میان بیابان، آن جا رفتند. امیرالمؤمنین گفت: این راهب را آواز دهید. آوازش<sup>۷</sup> دادند. او به کنار دیر آمد. امیرالمؤمنین گفت: یا راهب! هیچ بدین نزدیکی آبی هست که این قوم باز خورند؟<sup>۸</sup> که هیچ آب نماند ما را. راهب گفت: از این جا تا آب دو فرسنگ بیش است، و جز آن آب نیست این جا، و اگر نه آنستی که مرا آب آرند به قدر حاجت و به تقطیر<sup>۹</sup> به کار برم، از تشنگی هلاک شدمی.

قوم گفتند: یا امیرالمؤمنین! اگر صواب بینی تا آن جا رویم اکنون که هنوز قوتی و رمقی مانده است. امیرالمؤمنین گفت: حاجت نیست به آن. آنکه از جانب قبله اشارت کرد به جایی [۱۷۹-ر] و گفت: این جا بر کنی که آب است. مردم

۱. آج، لب، آل: نیست.

۲. همۀ نسخه بدلها: به جمعی.

۳. آط: بتنها؛ آب، آج، لب، مش: تنها.

۴. همۀ نسخه بدلها: چهار پایان.

۵. همۀ نسخه بدلها: است.

۶. آج، لب، آل، مش: تعسر.

۷. همۀ نسخه بدلها: او را.

۸. همۀ نسخه بدلها: بجز آل: معجز.



بشتافتند و بیل و کلنگ بر گرفتند و زمین پاره ای بکنند، سنگی سپید<sup>۱</sup> در ریگ<sup>۲</sup> پدید آمد. پیرامن آن باز کردند<sup>۳</sup> و خواستند تا سنگ بردارند نتوانستند.

امیرالمؤمنین گفت: این سنگ<sup>۴</sup> بینی<sup>۵</sup> بر سر آب نهاده است! اگر سنگ بگردانی در زیر او آب است، آب خوری از او. و چندان که نتوانستند جهد کردند، ممکن نبود ایشان را سنگ از جای بجنبانیدن. گفتند: یا امیرالمؤمنین! به قوت ما راست نمی شود. او پای از اسب باز آورد<sup>۶</sup> و آستین دور کرد و دست فراز کرد، و سنگ بجنبانید و به تنهایی بر کند و برگرفت و چند گام بینداخت. از زیر آن آبی پدید آمد از برف سردتر و از شیر سپیدتر<sup>۷</sup>، و از عسل<sup>۸</sup> خوشتر<sup>۹</sup>، آب بخوردند و چهار پایان را سیراب کردند، و قریه ها پر آب کردند، و راهب از بالا می نگرید.

آنکه امیرالمؤمنین - علیه السلام - بیامد، و سنگ با جای خود نهاد و بفرمود تا خاک بر او کردند و اثر او ناپدید کردند.

راهب چون چنان دید، آواز داد که: ایها الناس انزلونی انزلونی؛ فرود آری مرا، فرود آری مرا. او را فرود آوردند. از آن جا بیامد و در پیش امیرالمؤمنین بایستاد و گفت: یا هذا انت نبی<sup>۱۰</sup> مرسل<sup>۱۱</sup>؛ تو پیغامبری<sup>۱۲</sup> مرسلی؟ گفت: نه. گفت: فمَلِكٌ مُقَرَّبٌ؛ فرشته مقربسی؟ گفت: نه، ولكن وصی رسول الله محمد بن عبدالله خاتم النبیین؛ و لکن وصی پیغامبر خدایم - محمد بن عبدالله - خاتم پیغامبران! راهب گفت: دست بگستر تا ایمان آرم.

آنکه دست بر دست او زد و گفت: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدًا رسول الله وأنک وصی رسول الله وأحق الناس بالامر من بعده.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - عهود و شرایط اسلام بر او ها گرفت<sup>۱۳</sup>، آنکه<sup>۱۴</sup> گفت:

۱. آب، آج، لب، آن، آل؛ سفید؛ کا؛ سیدی بزرگ. ۲. کا؛ بزرگ.

۳. آج، لب، آل؛ بکنند. ۴. آط + که.

۵. مش؛ می بینید. ۶. همه نسخه بدلها؛ بگردانید.

۷. همه نسخه بدلها؛ بجز مش، کا؛ سفیدتر. ۸. همه نسخه بدلها؛ انگبین.

۹. مش؛ شیرینتر. ۱۰. آب، آز؛ پیغامبر.

۱۱. اساس؛ پیغامبران؛ به فیاس یا نسخه آط و با توجه به رسم الخط نسخه اساس تصحیح شد.

۱۲. همه نسخه بدلها؛ بجز کا؛ فراگرفت؛ کا؛ و آنها گرفت. ۱۳. همه نسخه بدلها + او را.

چه حمل کرد تو را بر مسلمانی، پس از آن که مدتی دراز برخلاف مسلمانی مقام کردی؟ گفت: بدان که این دیر که بنا کرده‌اند بر طلب و امید تو بنا کرده‌اند، و عالمی از پیش من برفتند و این کرامت نیافتند، و خدای تعالی مرا روزی کرد، و سبب آن بود که در کتب ما نبشته است که: این جا چشمه‌ای است سنگی بر سر او نهاده، پیدا نشود إلا بردست پیغامبری<sup>۱</sup> یا وصی پیغامبری<sup>۱</sup>. و لا بُدَّ است که ولی از اولیای خدای این چشمه بردست او پیدا شود، و چون این آیت بردست تو پیدا شد، من دانستم که تو آن ولی یا پیغامبری<sup>۲</sup> یا وصی، لاجرم بردست تو اسلام آوردم و به حق ولایت تو معترف شدم.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - بگریست چنان که محاسن او از آب چشم تر شد، آنگه گفت: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ أَكُنْ عِنْدَهُ مَنَسِبًا أَحْمَدُ لِلَّهِ الَّذِي ذَكَرَنِي فِي كُتُبِهِ؛** سپاس آن خدای را که مرا فراموش نکرد و ذکر من در کتب اوایل یاد کرد. ۱۰  
آنگه گفت مسلمانان را: شنیدید این که این برادر<sup>۲</sup> شما گفت؟ گفتند: شنیدیم، و خدای را شکر گزاریم بر این نعمت که با تو<sup>۳</sup> کرد و با ما از برای تو. و راهب با امیرالمؤمنین به شام رفت و کارزار کرد و<sup>۴</sup> در پیش او شهیدش کردند<sup>۵</sup>، و امیرالمؤمنین - علیه السلام - بر او نماز کرد و او را دفن کرد. و چون ذکر او کردی، بر او ترخیم کردی و گفتی: او مولای من بود، و ذلک قوله تعالی: **ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ**<sup>۶</sup>،... و سید جمیری این قصه در قصیده‌ای باین<sup>۷</sup> که آن را مذهب گویند بگفت، و هی - شعر:

وَلَقَدْ سَرَىٰ فِيهَا تَسْبِرُ بَلِيْلَةً  
حَتَّىٰ آتَىٰ مُتَبَيِّلًا فِي قَائِمٍ  
يَأْتِيهِ<sup>۸</sup> لَيْسَ بِحَيْثُ يَلْقَىٰ عَامِرًا  
بَعْدَ الْعِشَاءِ بِكَرْبَلَا فِي مَوْكِبِ  
الْقَىٰ قَوَاعِدَهُ بِقَاعِ مُجْدِبِ  
غَيْرِ الْوُحُوشِ وَعَبْرَ أَضْلَعِ أَشْيَبِ

۱. اساس: پیغامبری؛ به قیاس با نسخه آط و با توجه به رسم الخط نسخه اساس در اکثر موارد، تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها + مسلمان.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: با امیرالمؤمنین.

۴. همه نسخه بدلها: نا.

۵. همه نسخه بدلها: شهید شد.

۶. سورة فتح (۴۸) آیه ۲۹.

۷. مش، کا: باینه.

۸. چاپ شعرانی (۴۵۲/۸): باثوا.

فَدَنَا فَصَاحَ بِهِ فَأَشْرَفَ مَائِلًا  
 هَلْ قُرْبُ فَاثِمِكَ الَّذِي بَسَوْتَهُ  
 إِلَّا بِغَايَةِ فَرَسَخَيْنِ وَمَنْ لَنَا  
 قَتَى الْأَعِنَّةَ نَحْوَوَعْبٍ فَاجْتَلَى  
 قَاتِ أَقْلِبُوهَا<sup>۱</sup> إِنَّكُمْ إِنْ تَقْلِبُوا  
 فَاغْضَوْصُبُوا فِي قَلْبِهَا فَتَمَنَّتْ  
 حَتَّى إِذَا أَعْيَنَهُمْ أَهْوَتْ<sup>۲</sup> لَهَا  
 (۱۷۹-ب) فَكَانَتْهَا كَرَّةً<sup>۳</sup> فِي كَفِّ حَزْوِيرٍ  
 فَسَقَاهُمْ مِنْ تَحْنِهَا مُتَسَلِّيًا  
 حَتَّى إِذَا شَرِبُوا جَمِيعًا رَدَّهَا  
 آغْيَى ابْنِ فَاطِمَةَ الْوَصِيِّ وَمَنْ يَقُلْ

چون از آن جا پاره ای برفتند، امیرالمؤمنین -علیه السلام- گفت: کیست که در  
 میان شما راه با آن چشمه برد؟ گفتند: ما همه راه با او<sup>۱۳</sup> دانیم، چه دیر علامت  
 اوست. گفت: بروی<sup>۱۴</sup> بجوی. برفتند و بسیار بجستند نیافتند. گفت: این چشمه  
 دیگر ظاهر نشود بر دست کس تا قیام ساعت.

قوله: قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ؛ پس از آن شعیب  
 -علیه السلام- گفت موسی را: می خواهم تا از این دودختر یکی را به تودهم. او  
 گفت: من چیزی ندارم تا به مهر او دهم. گفت: من از تو چیزی نخواهم که تو  
 نداری، غلّی<sup>۱۵</sup> أَنْ تَأْجُرَنِي؛ بر آن که مرا مزدوری کنی هشت سال، و آنچه أُجْرَتِ  
 آن باشد مهر او کنی، يُقَالُ: أَجْرَةٌ<sup>۱۶</sup> يَأْجُرُهُ وَأَجْرَكَ اللَّهُ، أَيِ أَثَابَكَ أَجْرًا وَأَجْرَةً، فَهُوَ

۱. همه نسخه بدلها: اقبلوها.
۲. همه نسخه بدلها: عثهم.
۳. همه نسخه بدلها: كَفَّتْ.
۴. همه نسخه بدلها: يَغْلِب.
۵. همه نسخه بدلها: يَكْتَف.
۶. همه نسخه بدلها: آج: كَانَتْهَا.
۷. همه نسخه بدلها: يَكْتَف.
۸. همه نسخه بدلها: آج، آب، آه.
۹. همه نسخه بدلها: تكذب.
۱۰. همه نسخه بدلها: آج، آب، آه.
۱۱. همه نسخه بدلها: تكذب.
۱۲. همه نسخه بدلها: آج، آب، آه.
۱۳. همه نسخه بدلها: تكذب.
۱۴. همه نسخه بدلها: آج، آب، آه.
۱۵. همه نسخه بدلها: تكذب.
۱۶. همه نسخه بدلها: آج، آب، آه.

آجِرٌ، وذَاكَ مَا جُورٌ. فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ؛ اگر چنان که به ده سال کنی تمامی ده سال از نزدیک تو باشد، یعنی واجب نیست، واجب صدق هشت سال است، و این زیادت دو سال اگر کنی از نزدیک تو تبرّعی<sup>۱</sup> است. وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَسْقَ عَالِيكَ؛ و من نمی خواهم که رنج بر تو نهادم، وَإِنْ شَاءَ اللَّهُ که مرا از جمله صالحان و شایستگان و وفاکنندگان به عهد یابی.

۵

و این دختران، یکی<sup>۲</sup> صفوره نام بود و یکی<sup>۳</sup> لیتا، و آن<sup>۴</sup> را که صفوره نام بود به موسی داد، و بعضی دیگر گفتند: دختر مهین<sup>۵</sup> صفورا<sup>۶</sup> نام بود، و کهین<sup>۷</sup> صُفیرا.

قَالَ ذَلِكَ، موسی - علیه السلام - گفت: این از میان من و تو عهدی است که از

این دو اجل هر کدام به سر برم<sup>۸</sup> بر من عدوانی و حَرَجِي<sup>۹</sup> نباشد، یعنی تو را بر من تعدی نباشد. وَاللَّهُ عَلِيُّ مَا نَقُولُ وَكَيْلٌ؛ و خدای بر این که ما می گوئیم و کیل و حَسِيب و گواه و حفیظ است.

۱۰

بر این جمله عهد کردند و عقد بستند، و موسی - علیه السلام - قبول کرد. آنکه شُعَيْب را گفت: چون مرا شبانی می فرمایی، مرا عصایی باید تا بدان گوسپند<sup>۱۰</sup> زانم و سباع را از گوسپندان<sup>۱۱</sup> باز دارم.

۱۵

اهل اخبار و سیر در آن عصا خلاف کردند. عِكْرَمَه گفت: آن عصا آن بود که آدم - علیه السلام - از بهشت بیاورد چون آدم از دنیا برفت، جبریل - علیه السلام - عصای او بر گرفت. چون موسی - علیه السلام - از شُعَيْب عصا خواست، جبریل بیامد و آن عصا به شُعَيْب آورد، گفت: به موسی ده.

۲۰

دیگر مفسران گفتند: خَلَقْنَا عَنْ سَلْفٍ؛ از پدر به فرزند رسید تا به شُعَيْب رسید، شُعَيْب به موسی داد.

مُدَى گفت: روزی فرشته ای بیامد بر صورت مردی، و آن عصا پیش او بنهاد.

۱. آط، آب: تبرمی؛ آج، لب، آل: توڑمی.

۲. همه نسخه بدلها + وا.

۳. همه نسخه بدلها + دختر.

۴. آط، آب، آل، مش: صفورا؛ آج، لب، آل: صفیره.

۵. آط، آج، لب، آل: به سر برم.

۶. کا: جزعی.

۷. آج، لب، آل، کا: گوسفند.

۸. آط، آب: گوسپند؛ آج، لب، آل، کا: گوسفند.

او دختر را گفت: برو<sup>۱</sup> در آن خانه چند عصا نهاده است یکی بردار<sup>۱</sup> او را ده. او برفت آن عصا برگرفت بیاورد تا به او دهد. چون شعیب بدید، گفت: این رها کن، دیگری بیار. او آن عصا باز پس برد و بینداخت و خواست تا دیگری برگیرد همان به دست او آمد. بیرون آورد، گفت: این همان است. دگر باره باز پس<sup>۲</sup> برد همان به دستش آمد، گفت: من قصد نمی‌کنم، جز این چوب به دست من نمی‌آید. گفت: او را ده. او را داد.

چون موسی برفت، شعیب پشیمان شد، گفت: این عصا روزی مردی به من داد، اگر باز آید و باز خواهد روا نبود، این ودیعت است برخاست و از قفای موسی برفت، گفت: آن عصا ودیعت است با من ده<sup>۱</sup>، دیگری بستان<sup>۳</sup>. گفت: این عصا به دست من نیک است، و مرا دل نیاید این از دست بدادن.

آنکه گفتند: میان ما حاکمی باید. اتفاق کردند که اول کس که بر آید<sup>۴</sup> او را حاکم کنند، حق تعالی فریشته‌ای را بفرستاد بر صورت مردی. ایشان گفتند: میان ما حاکم باش، و قصه با او بگفتند. او گفت: حکم من آن است که عصا به آن کس اولیتر باشد که<sup>۵</sup> بر زمین نهد و از<sup>۶</sup> زمین بردارد. او عصا بستد و بر زمین نهاد، و گفت: برداری. پسر خواست تا بردارد نتوانست<sup>۷</sup>. موسی - علیه السلام - از زمین برگرفت و بر دوش نهاد. حاکم گفت: تو راست. موسی برفت و عصا با او بماند به حکم آن حاکم.

گلبی گفت از ابوصالح از عبدالله عباس که او گفت: پدر زن موسی را خانه<sup>۸</sup> ای بود که در او هیچ کس نشدی [ا] او و آن [۱۸۰-ر] دختر که زن موسی شد، و در آن خانه سیزده عصا بود، و این مرد را یازده پسر بود، هر گه که پسر از آن<sup>۹</sup> او بالغ شدی او را گفتی: برو و از آن عصا یکی بردار، او برفتی تا یکی بردارد<sup>۹</sup>، آتشی بیامدی او

۱. همه نسخه بدلها + و.

۲. آط: پاپس.

۳. مش + موسی.

۴. به دید آید.

۵. آب + چون؛ مش + چون عصا را.

۶. مش: نهند و او از زمین.

۷. آب، آج، لب، آزه آل، مش: برداری شعیب نتوانست. ۸. کا: خوانه.

۹. همه نسخه بدلها: او برفتی و یکی برداشتی.

را بسوختی تا جمله هلاک شدند تا آنکه که دختر به موسی داد، دختر را گفت: برو و عصایی بیار تا او به دست گیرد. او برفت و عصایی از آن نکوتر بر گرفت و بیاورد و هیچ آفت نرسید او را. او شادمانه<sup>۱</sup> شد، و گفت: یا دختر بشارت باد تو را که این شوهر تو پیغامبری خواهد بودن و او را در این عصای شانی و کاری باشد.

چون عصا به موسی داد، موسی را گفت: چون از این جا بروی<sup>۲</sup> به مفرق الطریق<sup>۳</sup> رسی، دو طریق<sup>۴</sup> پدید آید: یکی از دست راست و یکی از چپ. بر دست چپ برو، و اگر چه بر دست راست گیاه بیشتر باشد، چه<sup>۵</sup> در آن مرغزار ازدهایی عظیم هست، و کس آن جا نیارد رفتن که مرد را و چهار پایان را هلاک کند.

چون آن جا رسید، گوسپندان<sup>۶</sup> سربه جانب راست نهادند و چندان که موسی خواست تا ایشان را برگرداند<sup>۷</sup> از آن ره نتوانست. او نیز برفت، مرغزاری دید و گیاهی<sup>۸</sup> بسیار، گوسپندان<sup>۹</sup> را فراچه کرد<sup>۱۰</sup> و او بخفت و عصا به زمین فرو برد، ازدها پدید آمد و آهنک گوسپندان<sup>۱۱</sup> کرد، عصا جانوری گشت و با او برآویخت<sup>۱۲</sup> و او را بکشت و کشته بیفگند. موسی از خواب برخاست عصا خون آلود بود<sup>۱۳</sup> و ازدها کشته<sup>۱۴</sup>! شادمانه<sup>۱۵</sup> شد<sup>۱۶</sup> و شعیب را خبر داد. شعیب گفت دختر را<sup>۱۷</sup> این شوهر تو پیغامبری باشد، و او را در این عصا شانی باشد<sup>۱۸</sup>!

۱۵

شعیب چون دید که موسی مردی مبارک است، و حسن رعایت او دید، و آن که در گوسپندان<sup>۱۹</sup> خیر و زیادت<sup>۲۰</sup> بسیار پیدا شد، خواست تا به جای او میرتی کند، او گفت: امسال هر بچه ای<sup>۲۱</sup> که این گوسپندان<sup>۲۲</sup> آزند که<sup>۲۳</sup> ابلق باشد آن تو راست،

- |                                     |   |
|-------------------------------------|---|
| ۱. همه نسخه بدلها بجز کا: شاد.      | ۲. آب، آن مش + و.                       |
| ۳. همه نسخه بدلها: راه.             | ۴. همه نسخه بدلها، بجز آل: که؛ آل: اقا. |
| ۵. آج، لب، آل، کا: گوسفندان.        | ۶. همه نسخه بدلها بجز کا: بگرداند.      |
| ۷. آطء، آج، لب: گیاه.               | ۸. آل: را چرا کرد.                      |
| ۹. آج، آل: درآویخت.                 | ۱۰. همه نسخه بدلها: دید.                |
| ۱۱. آب، آن مش + یافت.               | ۱۲. آب، آن شادمان.                      |
| ۱۳. همه نسخه بدلها + بیامد و.       | ۱۴. همه نسخه بدلها + که.                |
| ۱۵. همه نسخه بدلها: بود.            | ۱۶. همه نسخه بدلها: مادت / ماده.        |
| ۱۷. همه نسخه بدلها بجز کا: هر آنچه. | ۱۸. آج، لب، آن آل، مش + به رنگ.         |

خدای تعالی وحی کرد به موسی در خواب که: این عصا بر این آب زن که این گوسپندان<sup>۱</sup> می خورند. موسی - علیه السلام - عصا بر آب زد، گوسپندان<sup>۱</sup> از آن آب بخوردند جمله<sup>۲</sup> بچه ای که آوردند ابلق بود، شعیب بدانست که آن روزی است که خدای تعالی به او داد، جمله به او تسلیم کرد<sup>۳</sup>.

آیه ۲۹ **فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الظُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ [ب-۱۸۰]** **تَضْطَلُّونَ**؛ پس چون موسی - علیه السلام - تمام کرد<sup>۴</sup> وعده<sup>۵</sup> را بیرون آورد زن خویش را از مدین و روی به مصر نهاد، بدید از سوی کوه<sup>۶</sup> آتشی، گفت اهل خویش را درنگ کنید<sup>۷</sup> که من بدیدم آتشی تا مگر من بیارم شما را از آن پس خبری که راه کدام است، یا پاره ای از آتش تا مگر شما گرم شوید<sup>۸</sup>.

آیه ۳۰ **فَلَمَّا آتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْأَوْدِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**؛ پس چون آمد موسی بدان روشنای، آواز دادند از کناره رودخانه از جانب راست اندر آن جایگاه مبارک از درخت که ای موسی، بدرستی که منم خدای پروردگار جهانیان.

آیه ۳۱ **وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَوَّانَهَا جَاءَتْ وَلِي مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ**؛ و بیفگن عصای خود را، پس چون دید آن عصا را که می جنبید، گفتی آن عصا ماری است بزرگ، برگشت موسی پشت بدهنده<sup>۹</sup> و از پس نمی نگریست از ترس، ای موسی باز آی و مترس که تو از آمانی.

آیه ۳۲ **أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَأَضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا**

۲. همه نسخه بدلهای: بز خوردند هر.

۱. آج، لب، آل، کا: گوسپندان.

۳. آط، آب، آژ، مش + فوله تعالی.

۴. آط، آج، لب، آل: به سر برد.

۵. آط، آج، لب، آل: وقت.

۶. آط، آب، آج، لب، آل، مش + ظور.

۷. آط: کنی / کنید.

۸. آط: شوی / شوید.

۹. آط: پشت ورگشته؛ مش: پشت کرده.

فَأَسْقِنَ؛ در آورد دست خویش اندر جیب خویش تا بیرون آید سپید<sup>۱</sup> نورانی از جز علتی، و با خود آبر بر خود را<sup>۲</sup> که گسترده‌ای از ترس عصا، و این عصا و دست سپید، دو حجت است از خداوند تو- عز و علا- به سوی فرعون و گروه او، بدرستی که ایشان بودند و هستند گروهی فاسقان.

آیه ۳۳ قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ؛ گفت موسی: ای خداوند من! بدرستی که من بکشتم از ایشان یکی را، می ترسم که بکشند مرا.

آیه ۳۴ وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلُہُ قَعِي رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ؛ و برادر من هارون او فصیحتر است از من به زفان<sup>۳</sup>، بفرست او را با من یاری که راستگوی دارد مرا، بدرستی که من می ترسم که به دروغ دارند مرا.

آیه ۳۵ قَالَ سَتَشِدُّ عُضُدُكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ؛ گفت خدای تعالی قوی<sup>۴</sup> کنم بازوی تو را به برادر تو، و کنم شما هر دو را حجتی و معجزه‌ای، نرسند<sup>۵</sup> به شما به آیتها و حجت‌های ما، شما و هر که پسروی<sup>۶</sup> کند شما را غلبه کنندگان باشند<sup>۷</sup>.

آیه ۳۶ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا [۱۸۱-پ] الْأَوَّلِينَ؛ پس چون آورد<sup>۸</sup> بدیشان موسی - علیه السلام - حجتها و آیت‌های ما را هویدا، گفتند: نیست این مگر جادوی فرا بافته، و نشنیدیم این از پدران ما پیشینیان<sup>۹</sup>.

آیه ۳۷ وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛ و گفت موسی - علیه السلام: خداوند من داناست بدان کس که آورد<sup>۱۰</sup> راه راست و دین حق از نزدیک او و آن کس که باشد او را سرانجام نیک و بهشت جاوید بدرستی که او رستگاری نیابند ستمکاران.

۲. آط، آب، آج، لب، آل: بابت راه؛ مش: دست خود.

۴. آط، آب، آج، لب، آل: سخت.

۶. آج، لب، آل: پیروی.

۸. آط، آب، آج، لب، آل، مش: آمد.

۱۰. مش: آمد به.

۱. آج، لب، آل، آل، مش: سفید.

۳. آط، آب، آج، لب، آل، مش: زبان.

۵. اساس: نه رسند / فرستند.

۷. آج، لب، آل: غلبه کننده‌اند.

۹. آط، آج، لب، آل: پدران اول ما.



آیه ۳۸ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الْقَلْبَيْنِ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلِعُ إِلَىٰ إِلَهِي مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ و گفت فرعون ای گروه نمی دانم<sup>۱</sup> من شما را از معبود و خدای جز من، بیفروز<sup>۲</sup> برای من ای هامان برگل، پس کن مرا کوشکی تا مگر من دیدور<sup>۳</sup> گردم<sup>۴</sup> بر خدای موسی، و بدرستی که من گمان می برم او را از دروغزنان.

آیه ۳۹ وَاسْتَكْبَرُوا هُمُ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُم إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ؛ و گردن کشی و تکبر کردند او و لشکرهای او اندر زمین بناحق، و گمان بردند که ایشان را سوی ما باز نگردانند<sup>۵</sup>.

آیه ۴۰ فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ [۱۸۲-ر] فَتَبَدَّنَاهُمْ فِي السَّمَاءِ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ؛ پس فرا گرفتیم او را و لشکر او را، و در انداختیمشان در دریا، پس بنگر که چگونه بود سرانجام ستمکاران.

آیه ۴۱ وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَذْعُونَ إِلَىٰ النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ؛ و کردیم ایشان را پیشوایانی که می خوانند<sup>۶</sup> سوی آتش، و روز قیامت یاری نکنندشان.

آیه ۴۲ وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ؛ و لازم کردیم<sup>۷</sup> ایشان را اندر این جهان لعنت و نفرین، و روز رستخیز ایشان سیاه رویان<sup>۸</sup> باشند.

آیه ۴۳ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ و بدادیم ما موسی را-علیه السلام- کتاب توریّت از پس آن که هلاک کردیم ما گروهان<sup>۹</sup> پیشین را از توریّت حاجتها بود<sup>۱۰</sup> مردمان را و راهی راست و بخشایشی تا مگر ایشان پند پذیرند.

۱. آط، آج، لب، آل: ندانستم؛ مش: ندانم.

۲. آج، مش: مقلع گردم.

۳. آط، آج، لب، آل: و بزرگواری.

۴. اساس: نه گردانند؛ آج، لب، آل: باز نخواهند گشت.

۵. آج، لب، آل + به.

۶. آط، آج، لب، آل: ایشان از ملعونان؛ آج، مش: از زشتان.

۷. آج، لب، آل: از پس بردیم؛ آج، لب: از پس در آوردیم.

۸. آج، مش: قرنها.

۹. آج، مش: بصیرتها برای.

آیه ۴۴ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ ونبودی<sup>۱</sup> تویا محمد به جانب فرو شدن گاه آفتاب و ماه و ستارگان<sup>۲</sup>، چون بگزاریدیم و فرمودیم به موسی - علیه السلام - کار<sup>۳</sup>، و نبودی<sup>۱</sup> تواز حاضران آن جا.  
 آیه ۴۵ وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا [۱۸۲-پ] قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ؛ و لکن ما بیافریدیم گروهان<sup>۴</sup>، پس دراز گشت برایشان زندگانی و نبودی<sup>۱</sup> تویا محمد درنگ کننده در اهل مدین<sup>۵</sup> که می خواندی برایشان آیتهای ما، و لکن ما بودیم فرستندگان.

آیه ۴۶ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الظُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحِمَةً مِّنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَيْهِمْ مِنْ نَّذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ و نبودی<sup>۱</sup> تویا محمد سوی کوه طور چون ندا کردیم ما، و لکن این آگاه کردن تورا رحمتی است از خداوند توتا بیم کنی گروهی را که نیامد بدیشان از هیچ بیم کننده از پیش تو، تا مگر ایشان پند پذیرند.

آیه ۴۷ وَ لَوْلَا أَن تَصِيبَهُمْ مُّصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ لَقُتِلُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ؛ و اگر نه آن بودی که چون رسید بدیشان مصیبتی بدانچه فرایش داشت دستهای ایشان، پس گویندای خداوند ما! چرا نفرستادی به ما پیغمبری<sup>۶</sup> تا پسروی کردیمی آیات تورا، و بودیمی ما از مؤمنان.

آیه ۴۸ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوْتِيَ [۱۸۳-ر] مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُمْ لَكَافِرُونَ؛ پس چون آمد بدیشان حق از نزدیک ما، گفتند چرا ندادند<sup>۷</sup> او را مانند آنچه دادند موسی را، ای<sup>۸</sup> نه کافر شدند بدانچه دادند موسی را - علیه السلام - از پیش، گفتند دو جادووند موسی و هارون پشت به هم باز نهاده، و گفتند که ما به همه کافرانیم.

۱. اساس: نه بودی/ نبودی.

۲. آط، آج، لب، آل: به جانب مغرب؛ آب: به طرف آفتاب فرو شدن.

۳. آج، لب، آل: کار و حی. ۴. آج، لب، آل: جماعتی.

۵. آب، آل: مدینه.

۶. آط: پیغمبری. ۷. آب، مش: ندادی.

۸. آب، مش: آیا.

آیه ۴۹ **فَلْيَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ**؛ بگویا محمّد بیارید<sup>۱</sup> کتابی از نزدیک خدای که او راه نمایندۀ تری بود از ایشان دو تا پس روی کنم او را، اگر هستید راستگویان.

آیه ۵۰ **فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**؛ پس اگر نکنند<sup>۲</sup> اجابت تورا بدان که پس روی می کنند هواهای<sup>۳</sup> مرادهای ایشان را، و کیست گمراهتر از آن کس که پس روی کند هوای خویش را نه به راهی راست از خدای، بدرستی که خدای راه نماید گروه متمکاران را.

قوله: **فَلَمَّا قُضِيَ**<sup>۴</sup>، گفت: چون موسی - علیه السلام - اجل به سر برد. عبدالله عباس گفت از رسول - علیه السلام - پرسیدند<sup>۵</sup> که: موسی کدام اجل به سر برد؟ گفت: **أَبَعَدَهُمَا وَأَبْطَأَهُمَا**؛ دورتر، و دیرتر [۱۸۳-پ]، یعنی ده سال که شقیب گفته بود: **فَإِنْ أَتَمَّمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ**<sup>۶</sup>.

و در خبری دیگر است از رسول - علیه السلام - که او را پرسیدند که: موسی کدام اجل به سر برد؟ گفت: **أَبْرَهُمَا وَأَوْفَاهُمَا**؛ نکوکارتر و وفادارتر، یعنی آن که به پسر و وفا نزدیکتر بود.

سعید جبیر گفت: جهودی بر او رسید<sup>۷</sup> در کوفه که، موسی از این دو اجل کدام به سر برد؟ و من ساز حج می کردم، گفتم: ندانم، و لکن به مگه خواهم شد از جبر اُمت بپرسم، یعنی عبدالله عباس. چون رفتم و از او پرسیدم، گفت: **أَكْثَرَهُمَا وَأَوْفَاهُمَا**؛ بیشتر و پاکتر که پیغامبران خلف و عد<sup>۸</sup> نکنند. گفت: چون با عراق آمدم<sup>۹</sup>، آن جهود را دیدم، گفتم: جواب چنین داد. گفت: **صَدَقَ وَالَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَىٰ**

۱. آط: بیاری / بیارید.

۲. اساس: نه کنند.

۳. آط، لب، آل: هوای.

۴. همه نسخه بدلها + **مُوسَى الْأَجَلِ** - الآية، حق تعالی.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: پرسیدم.

۶. سورة قصص (۲۸) آیه ۲۷.

۷. همه نسخه بدلها: مرا پرسید.

۸. آب، آج، لب، آژ، کا: وعده.

۹. آب، آژ + به آن خدایی که تورات به موسی علیه السلام فرستاد و.

- موسی؛ راست گفت و به آن خدای که توریت به موسی فرستاد.  
 خلاف کردند در آن که کدام دختر به او داد. و هب گفت: دختر مهین بود، و  
 روایتی کردند از رسول - علیه السلام - که او گفت: دختر کیهن بود.  
 مجاهد گفت: چون موسی - علیه السلام - اجل ده سال به سر برد، شعیب دختر با  
 او داد، ده سال دیگر بر شعیب مقام کرد، بیست سال بر او بماند، آنکه دستوری  
 خواست تا با مصر شود به زیارت مادر<sup>۱</sup> و خواهر، شعیب دستوری داد.  
 موسی برخاست و اهل را برگرفت و<sup>۲</sup> مال و گوسفندان<sup>۳</sup> و روی به مصر نهاد و ره  
 راست رها کرد احتراز از ملوک شام، و فصل زمستان بود و اهل او آبستن بود مُقَرَّب<sup>۴</sup>،  
 و او تنها در بیابان می رفت و ره ندانست. در راه که می رفت با کوه طور افتاد با جانب  
 راست، شبی تاریک بود و سرمای سخت، زن را در زادن بگرفت، و آتش از آتش زنه  
 فرو نیامد<sup>۵</sup>، چنان که قصه آن برفت. او نگاه کرد به جانب<sup>۶</sup> طور، آتشی دید، اهلش  
 را گفت: درنگ کنی<sup>۷</sup> که من آتشی بدیدم تا بروم و خبری آرم یا پاره ای آتش، و  
 ذلک قوله: **أَوْجَدُوهُ مِنَ النَّارِ**. و در او سه لغت است: **جَدْوَةٌ**، به فتح «جیم» و این  
 قراءت عاصم است، و به ضم و آن قراءت حمزه است، و کسر و آن قراءت باقی قراء  
 است.

۱۵

فَتَادَهُ وَمُقَاتِلٍ كَفْتَنَدُ: **جَدْوَةٌ**، چوبی نیم سوخته باشد، و **جَمْعُهُ جُدَى**، قال  
 الشاعر - شعر:

بَأَنْتُ حَوَاطِبُ أَيْلَى بَلْتَمِسْنَ لَهَا  
 جَزَلُ الْجُدَى غَيْرَ حَوَاطِبٍ وَلَا دَعِيرٍ  
 لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ؛ تا همانا شما گرم شوی.

- ۲۰ **فَلَمَّا آتَاهَا<sup>۸</sup>**؛ چون موسی - علیه السلام - به آتش رسید، **تُودِي مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ  
 الْآتِنِ**؛ ندا کردند او را از جانب راست وادی، يُقَالُ: شَاطِئُ الْوَادِي وَحَافَةُ النَّهْرِ،

۱. آب، آرز؛ تا زیارت مادر و برادر.

۲. آج، لب، آل، کا؛ گوسفندان.

۳. آج، لب، آل؛ بیرون نیامد؛ مش: بیرون نیامد چندان که کرد.

۴. همه نسخه بدلها + کوه.

۵. آج، لب؛ درنگی کن.

۶. آج، لب؛ درنگی کن.

۷. آج، لب؛ درنگی کن.

۸. اساس و دیگر نسخه بدلها؛ فلما جائها؛ به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۹. لب؛ حافوالنهر؛ چاپ شعرانی (۱۵۹/۸)؛ ضافة النهر.



یعنی بی برّسی. **وَاضْمُمُ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ**، حَفْص عن عاصم خواند: **مِنْ الرَّهْبِ**، به فتح «را» و سکون «ها»، و کوفیان و شامیان خواندند: **مِنْ الرَّهْبِ** به ضمّ «را» و سکون «ها»، و باقی قُرّاء<sup>۱</sup> به فتح «را» و «ها»، و این هر سه لغت است.

گفتند: معنی آیت آن است که چون دست تو<sup>۲</sup> سپید از گریبان بیرون آری، تو را خوفی در دل<sup>۳</sup> آید چنان که در باب عصا گفت، دست دگر باره با گریبان برتا با ۵ حال خود شود تا خوفت بشود.

بعضی دگر گفتند: معنی آن است که چون تو را خوفی در دل آید، دست بردل نه تا خوفت ساکن شود.

بعضی دگر گفتند: این کنایت است از تسکین خوف، **أَي سَكِنٌ رَوْعَكُ وَ اخْفِضْ عَنِّيكَ جَاشِكٌ**<sup>۴</sup>، برای آن که خایف مضطرب دل باشد، و ضمّ جناح کنایت باشد از سکون، و مثله قوله: **وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الدَّلِيٍّ مِنَ الرَّحْمَةِ**<sup>۵</sup>، یعنی ارفق بهما، و کذلک قوله: **وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**<sup>۶</sup>، و معنی آن که خود را به دست فرو گیر و خود را ساکن باز کن.

قُرّاء گفت: مراد به جناح، عصا است، و بعضی اهل معانی گفتند: «رهب» به لغت جَمِير، آستین باشد. **أَصْمَعِي** گفت اعرابی را دیدم که یکی را می گفت: ۱۵ **أَعْطِنِي مِمَّا فِي رَهْبِكَ**. او را گفتیم: «رهب» چه باشد؟ گفت: آستین، یعنی دست از آستین بیرون آر که موسی - علیه السلام - چون عصا به دست گرفتی دست در آستین کردی. **فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ**، عامه قُرّاء به تخفیف «نون» خواندند. ابن کثیر و ابو عمر و خواندند: **فَدَانِكَ بُرْهَانَانِ**، به تشدید «نون»، و این لغت قریش است.

در وجه او چهار لغت<sup>۷</sup> گفته اند، یکی آن که تشدید برای تأکید کرد چنان که ۲۰ «لام» در «ذَلِك» آوردند.

و قولی دگر آن است که [«ذَانِك» مخفف تثنیه «ذَاك» باشد و مشدد تثنیه

۱. اطل، آب، مش + رهب خواندند؛ آج، لب، آل + مِنْ الرَّهْبِ خواندند.

۲. همه نسخه بدلها: چون تو دست.

۳. همه نسخه بدلها: حاشاک.

۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۲۴.

۵. سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۵.

۶. همه نسخه بدلها: جز ک: خوفی پدید.

۷. همه نسخه بدلها: قول.

ذکک . قولی دگر آن است که <sup>۱</sup> [این تشدید از «الف» ساقطه بدل است <sup>۲</sup> برای آن که ذاکسی <sup>۳</sup> اسم واحد است در او «الفی» هست، و برای تشبیه الفی دگر باید ممکن نشد، برای آن که جمع دو ساکن <sup>۴</sup> بودی علی غیر حذّه «نون» را مشدد بکردند تا بدل ساقطه ای باشد تشدید او، و این نیز جمع ساکنین باشد و لکن علی حذّه.

قولی دگر آن است: تا تشدید برای آن آوردند تا فرق باشد میان «نونی» که به اضافه بیوفتد و میان این «نون»، چه این به اضافه بنیوفتد <sup>۵</sup>.

قول دگر آن است: تا فرق باشد میان تشبیه اسم متمکن <sup>۶</sup> و اسم نا متمکن <sup>۷</sup>.

و ابو عمرو گفت: هیچ «نون» تشبیه در قرآن مشدد نیست مگر این «نون»، و چنان دانم <sup>۸</sup> که این تشدید برای قلت حروف آوردند، اما اشارت در او به آن <sup>۹</sup> دو معجز است که در آیت گفت: یکی عصا و یکی پد بیضاء. حق تعالی گفت: این دو معجز تو را دو حجت است به فرعون و قوم او که ایشان گروهی اند فاسق کافر خارج از فرمان خدای تعالی.

موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا! اِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا؛ من از ایشان یکی را کشته‌ام، یعنی قبطی را. فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ؛ می‌ترسم که مرا بکشند.

وَأَخِي هَارُونُ؛ و برادر من که هارون است از من فصیح زبان تر است. فَأَرْسَلَهُ قَعِي رِدْءًا؛ بفرست او را تا با من یار باشد. و «ردء»، مُعِين و یاور <sup>۱۰</sup> باشد، يُقَالُ: أَرْدَاهُ <sup>۱۱</sup> إِذَا أَعَانَهُ، و نصب او بر حال است از مفعول. و اهل مدینه «ردء» خواندند به تخفیف همزه <sup>۱۲</sup>. يُصَدِّقُنِي؛ تا مرا به راست دارد. عاقمة قراء به «جزم» خواندند بر

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس بانسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: این تشدید بدل آن الف ساقطه است.

۳. آب، آه، آل، مش: ذاک.

۴. همه نسخه بدلها: جمع ساکن.

۵. آط: بنیوفتد؛ دیگر نسخه بدلها: نیفتد.

۶. همه نسخه بدلها: پندارم.

۷. آط، آب، آه، مش: اشارت در دو برهان؛ آج، لب، آل: اشارت در این دو برهان.

۸. همه نسخه بدلها: یار.

۹. آط، آه، آل، لب، مش: همزه.

۱۰. آط، آه، آل، لب، مش: ارداء.

۱۱. آط، آه، آل، لب، مش: همزه.

جواب امرا، مگر حمزه و عاصم که ایشان مرفوع خواندند به آن که در جای حال باشد، آئی مُصَدِّقًا لِي، و نظیره قوله: وَلَا تَمُنُّنْ تَسْتَكْبِرُ<sup>۲</sup>، به جزم و رفع، و نظیر رفع قوله: أَنْزَلْنَا عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ...<sup>۳</sup>، و این در جای صفت باشد، آئی مَائِدَةً كَأَيْتَةٍ. إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ؛ که من می ترسم که ایشان مرا به دروغ دارند.

۵ حق تعالی این دعا به اجابت مقرون کرد، گفت: سَتَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ؛ ما دست توفوی [۱۸۴-پ] کنیم به برادرت، و هارون در این وقت به مصر بود. وَ نَجْعَلُ لَكُمْ سُلْطَانًا؛ و شما را حجتی و برهانی کنیم. فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمْ بِآيَاتِنَا؛ که ایشان به شما نرسند به آیات و بیانات و معجزات ما. أَنْتُمْ وَمَنِ اتَّبَعَكُمْ الْغَالِبُونَ؛ شما و اتباع شما غالب باشی.

۱۰ فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ؛ چون موسی به ایشان آمد با آیات ما، و روا بود که «با» تعدیه را باشد و روا بود که به معنی «مع»<sup>۴</sup> باشد، و مراد به آیات معجزات است. و قوله: بَيِّنَاتٍ، نصب «بَيِّنَاتٍ» بر حال است، یعنی در آن حال که روشن و ظاهر بودند. قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرٍ؛ گفتند: نیست این که تو آورده ای إلا جادوی فروبافته<sup>۵</sup> نکی ساخته. وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأُولَىٰ؛ ما این که تومی گوی در پدران اول خود نشنیده ایم<sup>۶</sup>.

۱۵ موسی - علیه السلام - گفت در جواب ایشان: رَبِّي أَعْلَمُ؛ خدای من داناتر است به آن کس که او حق و بیانی<sup>۷</sup> آورده است از نزدیک او یعنی او خود را خواست. و اهل مدینه «واو» نخواندند فی قوله: وَقَالَ مُوسَىٰ، و در مصاحف ایشان «واو» نیست، و باقی قُراء به «واو» خواندند. وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ؛ و نیز عالمتر است که عاقبت و سرانجام سرای آخرت به ثواب و نعیم که را خواهد بودن.

۲۰ کوفیان «يَكُونُ» به «یا» خواندند، برای آن که فعل متقدم<sup>۸</sup> است، و باقی قُراء

۱. آب، آز، مش: علی جواب الامر.

۲. سورة مدثر (۷۴) آیه ۶.

۳. سورة مائده (۵) آیه ۱۱۴.

۴. آط، آب، آز، آج، آل، مش: فریافته؛ کا: فراساخته.

۵. آط، آب، آج، لب، آز، آل: نشنوده ایم؛ مش: نشنودیم؛ کا: نشنیدیم.

۶. آب، آز، مش: بیان.

۷. آط، آب، آج، لب، آز، آل، کا: فعل مقدم؛ مش: فعلی مقدم.



به «تا»ی تانیث لِيكُونُ الْإِسْمُ مُؤَنَّثًا. إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ؛ ضمیر در آیت<sup>۱</sup> شأن و کار راست، یعنی شأن و کار چنین آمد که ظالمان و ستمکاران فلاح و ظفر نیابند. وَقَالَ فِرْعَوْنُ، حق تعالی حکایت آن کرد که فرعون گفت عند این حال گفت<sup>۲</sup> قوم خود را که: ای اعیان و اشراف! من نمی دانم خدایی شما را جز خویشتن.

فَأَوْقَدَ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الظَّالِمِينَ، ای هامان. وهامان وزیر او بود؛ آتش برافروز برای من بر گل، یعنی برای من خشت پخته کن و آجر ساز، گفتند: اول کس که خشت پخته ساخت فرعون بود و کوشک بلند کرد. فَأَجْعَلْ لِي صَرْحًا؛ و برای من کوشکی بلند کن. لَعَلِّي أَظْلَعُ إِلَى إِلِهِ مُوسَى؛ تا باشد که من از آن کوشک بر خدای موسی مطلع باشم و به او فرو نگرم. وَأَنِّي لَا أَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ؛ چه من<sup>۳</sup> می پندارم که او دروغ می گوید در این که می گوید<sup>۴</sup>. من پیغامبرم و مرا خدایی هست که مرا به شما فرستاده است.

اهل سبیر گفتند: چون فرعون وزیرش را هامان<sup>۵</sup> فرمود تا کوشک<sup>۶</sup> بنا کند، او پنجاه هزار مرد بتا را و استادان صنعت بنا را و درودگری<sup>۷</sup> و کاریگری<sup>۸</sup> را و آهنگری<sup>۹</sup> را جمع کرد جز مزدوران و اتباع را. آن بنا بکردند و چندانی در هوا بیفراشتند<sup>۱۰</sup> که ممکن بود، چنان که در کتب زمین از آن رفیعتر بنایی<sup>۱۱</sup> نبود، و چنان ساختند که مرد سوار بر او تواند شدن.

چون فارغ شدند، فرعون بیامد و بر آن جا رفت و تیر در کمان نهاد و بینداخت. گفتند: برای امتحان و فتنه او تیر خون آلود بازگشت، او گمان برد که خصم را کشته است. گفت: فارغ شدم از خدای موسی.

حق تعالی جبریل را بفرستاد تا پری بر او<sup>۱۲</sup> زد، و آن را سه پاره کرد: یک پاره از

۱. همه نسخه بدلها: إِنَّهُ.

۲. همه نسخه بدلها: چنین.

۳. همه نسخه بدلها: وزیر خود را هامان را.

۴. همه نسخه بدلها: درود گر.

۵. همه نسخه بدلها: آهنگر.

۶. همه نسخه بدلها، بجز مش و کا: بنا.

۷. همه نسخه بدلها: ندارد.

۸. همه نسخه بدلها: کا: کاریگر؛ دیگر نسخه بدلها: کارگر.

۹. همه نسخه بدلها: بفرشتند؛ کا: پر شدند.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز مش و کا: بنا.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز مش و کا: بنا.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز مش و کا: بنا.

او به لشکرگاه<sup>۱</sup> زد، هزار هزار مرد را بکشت، و یک پاره از او در دریا ریخت، و یک پاره به مغرب انداخت. و از آنان که در آن کوشک عملی<sup>۲</sup> کرده بودند کس نماند الا<sup>۳</sup> هلاک شد.

وَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، آنکه گفت حق تعالی: او<sup>۴</sup> و

لشکرش در زمین استکبار کردند و ترفع و بزرگی نمودند بناحق. وَظَنُّوا أَنَّهُمِ الْبَنَاتُ لَا يُرْجَعُونَ؛ و گمان بردند که ایشان با ما نخواهند آمدن.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ؛ ما او را و لشکر او را بگرفتیم به عذاب. فَتَبَدَّنَاهُمْ فِي الْيَمِّ؛

و در دریا انداختیم ایشان را. قتاده گفت: آن دریایی است از ورای مصر، آن را «آساف»<sup>۵</sup> گویند، خدای تعالی فرعون را و قوم او را در آن جا غرق کرد.

آنکه رسول را گفت بر طریق تذکیر و اعتبار: فَانظُرْ كَيْفَ [۱۸۵-ر] كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ؛ بنگریا محمد که عاقبت کار آن ظالمان و کافران کجا<sup>۶</sup> رسید و چگونه بود.

وَجَعَلْنَاهُمْ، آنکه گفت: ما ایشان را امامانی و پیشوایانی کردیم که مردمان را

با دوزخ خوانند. و این را دو وجه بود: یکی آن که معنی «جَعَلَ» خِذْلَان و تخلیه

باشد، یعنی ایشان را با خود رها کردیم پس از آن که الطاف بسیار کردیم، و ایشان منتفع نشدند از پیغامبران فرستادن و کتاب فرستادن و اعدار و انذار کردن و ترغیب<sup>۷</sup> نمودن. آنکه بر طریق عقوبت گفت: ایشان را با خود رها کردیم بر وجه خِذْلَان.

و وجهی دیگر آن است که: «جَعَلَ» به معنی حکم و تسمیه باشد، چنان که

گفت: وَجَعَلْنَا الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ عِبَادًا لِلرَّحْمَنِ إِنَّا شَاءُ...، معنی نه آن است که

ایشان فریشتگان را به دختران خدای کردند، معنی آن است که: نام نهادند و حکم کردند از اعتقاد باطل که کرده اند<sup>۸</sup> که ایشان دخترانند<sup>۹</sup>. وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ؛

۱. همه نسخه بدلها: بر لشکرگاه فرعون.

۲. آج، لب، آن: عمل.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: والا؛ کا: إلا که.

۴. همه نسخه بدلها: فرعون.

۵. کا: اساق.

۶. آب، آرز، مش: به کجا.

۷. همه نسخه بدلها + و ترهیب.

۸. سورة زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

۹. همه نسخه بدلها: که کرده بودند.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا: دختران خداوند.

و روز قیامت ایشان را ناصری و یاورى<sup>۱</sup> نباشد، و کس نصرت ایشان نکند.

وَاتَّبَعْنَا هُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا<sup>۲</sup>؛ و ما در دار دنیا لعنت به دنبال ایشان در نهادیم، یعنی بر ایشان لعنت کردیم، لعنتی ملازم که از دنبال ایشان بنگردد. وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ<sup>۳</sup>؛ و روز قیامت از جمله مقبوحان و ممنوعان<sup>۴</sup> باشند، و گفتند: از جمله ملعونان، و گفتند: از جمله مهلکان. ۵

عبدالله عباس گفت: از جمله مُشَوَّهَان در خلقت، رویه‌اشان سیاه کنند<sup>۵</sup> و چشمها ازرق، و آن شعار دوزخیان است، يُقَالُ: قَبَحَهُ اللَّهُ وَقَبَحَهُ بِمَعْنَى إِذَا جَعَلَهُ قَبِيحًا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى، حق تعالی گفت در این آیت که: ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریّت پس از آن که هلاک کردیم ۱۰ قرنهای پیشین را، یعنی اُمّتان پیش<sup>۶</sup> را. بِصَائِرٍ لِلنَّاسِ؛ برای آن تا بصیرت و بینت و حجت و بیان مردمان باشد. وَهَدَى؛ و لطفی و بیانی و رحمتی تا همانا اندیشه کنند. و نصب این اسماء بر حال است از مفعول.

ابوسعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی پس از آن که توریّت فرو فرستاد، هیچ اُمّت را و هیچ قرن و قوم را هلاک نکرد به ۱۵ عذابی از آسمان، جز گروهی را که ایشان را مسخ کرد با بوزینه، نبینی که خدای تعالی گفت: وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى - آلیه.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغُرْبِيِّ، آنکه رسول را - علیه السلام - بر سبیل تنبیه و تعجب<sup>۷</sup> گفت: تو به جانب غربی از کوه طور حاضر نبودی. إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ؛ چون ما وحی کردیم و کاربر او گزاردیم، و خبر دادیم او را به اوامر و نواهی، و عهد کردیم با او. وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ؛ و تواز جمله حاضران نبودی آن جا تا یادداشتی آنچه<sup>۸</sup> آن جا رفت.

۱. مش: یاورى.

۲. همه نسخه بدلها: لَعْنَةً.

۳. همه نسخه بدلها: مفتوحان.

۴. همه نسخه بدلها: ندارد.

۵. همه نسخه بدلها: پیشین.

۶. آط، آب، آزه، مش: تعجیب.

۷. مش + در.

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا؛ وَلَكِن مَّا بِيَا فَرِيدٍ مِّمَّكَ وَرِثَاقِنَا كَمِثْلِ بَدَأِ الثَّلَاثِ الْأُولَىٰ. فَتَطَاوَلَتْ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ؛  
عمر برایشان دراز شد، عهد ما فراموش کردند و امر ما ترک کردند، نظیره قوله: فَطَالَ  
عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ<sup>۲</sup>.

وَمَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا؛ وَتَوْمَقِيمٌ نَبُودِي فِي مِثْلِ  
اهل مدین، و آیات ما برایشان می خواندی<sup>۳</sup>. وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ؛ وَلَكِن مَّا فَرَسْتَادِمُ  
تورا به پیغامبری، و کتابی بر تو فرو فرستادیم که این قصه ها در آن جا شرح دادیم  
بر تو، تا برایشان حکایت کنی، و اگر نه آنستی تو از کجا دانستی آنچه آن جا  
رفت.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا؛ وَآيَةُ مُحَمَّدٍ تَوْبَهُ جَانِبِ كَوْهٍ طُورٍ نَبُودِي چُون  
ما ندا کردیم موسی را که ای موسی کتاب بستان به قوت.

وَهَبْ مُنْتَبِهً، مَوَسَىٰ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - فِي مَنَاجَاتٍ كَقَوْلِكَ: اللَّهُمَّ رَحِمًا رَحِيمًا  
نمای، خدای تعالی گفت: تو او را در نیایی، اگر خواهی تا اُمت او را ندا کنم تا تو  
آواز ایشان بشنوی؟ گفت: بلی یارب، خدای تعالی ندا کرد، گفت: يَا أُمَّةَ أَحْمَدَ<sup>۵</sup>.  
از اصلاص پدران آواز دادند: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، و این قول آنان<sup>۶</sup> باشد که «ذَرَّ»  
گویند، و آن درست نیست.

عَمْرُ بْنُ جَرِيرٍ كَقَوْلِكَ: يَا أُمَّةَ أَحْمَدَ؛ مِنْ شَمَائِلِ رَجُلٍ كَرِهَ اللَّهُ لِسُنَّتِهِ  
تعالی گفت: يَا أُمَّةَ أَحْمَدَ؛ مِنْ شَمَائِلِ رَجُلٍ كَرِهَ اللَّهُ لِسُنَّتِهِ [دعا کردی، و بدادم  
شمارا پیش از آن که] بخواستی.

مَهْلُ بْنُ السَّاعِدِيِّ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: كَرِهَ اللَّهُ لِسُنَّتِي  
مَهْلُ بْنُ السَّاعِدِيِّ رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: كَرِهَ اللَّهُ لِسُنَّتِي

۲. سورة حنيد (۵۷) آية ۱۶.

۱. همه نسخه بدلهای گروهی.

۳. همه نسخه بدلهای بجز کا: مدین ایشان و ما برایشان می خواندیم؛ چاپ شعرانی (۴۹۴/۸): مدین که آیات  
ما را برایشان بخوانی.

۵. آب، آن، آل؛ مُحَمَّد.

۴. همه نسخه بدلهای + تو.

۷. آج، لب، آل + آبت.

۶. آج، لب؛ آن.

۸. آب، آژ؛ مُحَمَّد.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلهای افزوده شد.

این آیت: خدای تعالی نبشته ای نبشت<sup>۱</sup> بر برگی مورد<sup>۲</sup> پیش از آن که خلقان را آفرید به دو<sup>۳</sup> هزار سال، آنگه بر عرش نهاد، پس ندا کرد: **يَا أَقَمَّةَ أَحْمَدَ إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي**؛ ای اُمّتِ محمد<sup>۴</sup>! رحمت من سبق برد خشم مرا، بدادم شما را پیش از آن که بخواستی، و پیامرزیدم شما را پیش از آن که استغفار کردی، و هر کس که او<sup>۵</sup> پیش من آید، و او گوی<sup>۶</sup> دهد که جز خدای خدای<sup>۷</sup> نیست و محمد رسول اوست، او را به بهشت برم. **وَلَكِنْ رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّكَ**، قراءت عامه<sup>۸</sup> به نصب «رَحْمَت» است، برای آن که مصدری باشد محذوف الفعل، و تقدیر آن که: **وَلَكِنْ رَحِمْنَاكَ رَحْمَةً**. و در شاذ، عیسی بن عمر<sup>۹</sup> خواند: **رَحْمَةٌ**، به رفع، **عَلَى تَقْدِيرٍ**: و لکنه **رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّكَ**، یعنی و لکن رحمتی بود از خدای تعالی که تو را اطلاع داد بر احوال و اخبار ایشان. **لِتُنذِرَ قَوْمًا مَأْتِيَهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ**؛ تا بترسانی گروهی را که ایشان هیچ پیغامبر نیامد پیش از تو، یعنی اهل مکه را. **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**؛ تا همانا ایشان متذکر شوند و اندیشه کنند.

**وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتْ أَيْدِيَهُمْ**؛ و اگر نه آنستی که اگر ما مصیبتی و عقوبتی به ایشان فرستادمانی<sup>۱۰</sup> به آن کفر و معصیت که کردند، و دستهای ایشان تقدیم کرد، و فایده اضافه فعل با جارحه که بعضی از جمله انسان است آن است که تا فعل محقق و مختص شود به فاعل، چه یکی از ما به جارحه غیر فعل نتواند کردن. **فَيَقُولُوا**؛ آنگه گویند و به حجت کنند: **لَوْلَا أَرْسَلْتْ**<sup>۱۱</sup>؛ چرا پیغامبری به ما نفرستادی تا ما متابعت آیات تو کردمانی<sup>۱۲</sup> و از جمله مؤمنان بودمانی<sup>۱۳</sup>، و جواب «لَوْلَا» اول محذوف است از کلام، و التقدير: **لَعَا جَلْنَا هُمْ بِالْعُقُوبَةِ أَوْلَمَا**<sup>۱۴</sup> **رَسَلْنَاكَ**

۱. همه نسخه بدلهای: نوشته نوشت.

۲. آل: مُرد.

۳. همه نسخه بدلهای، بجز مش: به ده.

۴. آط، آج، لب: احمد.

۵. همه نسخه بدلهای، بجز آژ + با.

۶. همه نسخه بدلهای: گواهی.

۷. آط، آب، آج، لب، آژ: خدایی.

۸. آب، آژ: عاصم؛ آط، مش: عام.

۹. آب، آژ، کا: عیسی بن عمرو.

۱۰. آج، لب: فرستادمی؛ آل: فرستادیم.

۱۱. همه نسخه بدلهای: **أَنْتِ فَلَآ أَرْسَلْتْ**.

۱۲. آط، آب، آج، لب، آژ، آل: کردیمی؛ مش: می کردیم.

۱۳. همه نسخه بدلهای، بجز مش و کا: بودیمی؛ مش: بودیم.

۱۴. همه نسخه بدلهای بجز کا: کما.

إِلَيْهِمْ؛ ما بر ایشان تعجیل عقوبت کردمانی<sup>۱</sup> یا<sup>۲</sup> نورا نفرستادمانی<sup>۳</sup> به پیغامبری به ایشان، و لکن تورا بفرستادیم<sup>۴</sup>، لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ<sup>۵</sup>، تا مردمان را برخدای هیچ حجت نباشد<sup>۶</sup> پس از رسولان خدای.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا؛ چون حق به ایشان آمد از نزدیک او، یعنی محمد. قَالُوا؛ گفتند: لَوْلَا أُوتِيَ، آئی هَلَّا أُوتِيَ؛ چرا ندادند او را. یعنی محمد را. ۵ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ. مانند آن که موسی را دادند از کتابی مُنَزَّلٌ به یک بار جُمْلَةً وَأَجْدَةً؟ یا چرا او را مانند آن معجزه<sup>۷</sup> ندادند که موسی را از عصا وید بیضاء؟ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ؛ نه ایشان بودند که کافر<sup>۸</sup> شدند به آنچه موسی را دادند پیش از این، یعنی توریت و آیات و معجزات. قَالُوا؛ و گفتند: سِخْرَانِ؛ اینان دو جادو<sup>۹</sup> اند، یعنی موسی و هارون دو جادو<sup>۱۰</sup> اند که پشت با هم زده اند.

۱۰ کلبی گفت: این مقالت<sup>۱۱</sup> آنکه گفتند که جماعتی از کفار قریش بیامدند [به مدینه]<sup>۱۲</sup> و اخبار جهودان را پرسیدند از حدیث محمد و نعت و صفت او، ایشان گفتند: او حق است و پیغامبر<sup>۱۳</sup> راستگوی است، و نعت و صفت او در کتاب ما هست. ایشان بیامدند و جماعت را به<sup>۱۴</sup> گفتار ایشان خبر دادند، کفار مکه گفتند: سِخْرَانِ تَظَاهَرَا؛ ایشان دو جادو<sup>۱۵</sup> اند، یعنی موسی و محمد، و این قول عبدالله عباس ۱۵ است، و قولی اول قول مجاهد است.

کوفیان خواندند: سِخْرَانِ بِي «الف»؛ دو جادوی اند، یعنی قرآن و توریت، و باقی قراء «سأجیران»، بر اسم فاعل. تَظَاهَرَا، آئی تَعَاوَنَا. وَإِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ و ما به همه کافریم از توریت و قرآن و موسی و محمد.

۱. آط، آب، آج، لب، آز، کردیمی؛ آل، مش: کردیم. ۲. همه نسخه بدلها: تا.

۳. آط، آب، آج، لب، آز، بفرستادیمی؛ مش: بفرستادیم. ۴. مش: نفرستادیم.

۵. سورة نساء (۴) آیه ۱۶۵. ۶. همه نسخه بدلها: نمائد.

۷. همه نسخه بدلها، بجز آب، آز، معجز. ۸. همه نسخه بدلها: کافران.

۹. اساس: سأجیران؛ به قیاس باضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۱۰. آط، آب، آز، مش: جادوی. ۱۱. آل: مقالات.

۱۲. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. ۱۳. همه نسخه بدلها: پیغامبری / پیغمبری.

۱۴. همه نسخه بدلها: از. ۱۵. همه نسخه بدلها، بجز آز: جادوی.

قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا؛ گفت بگو ای محمد! بیارید! شما که کفار مگه ای؟ کتابی از نزدیک خدای، که آن کتاب ره نماینده تر باشد از توریث و قرآن. أَتَّبِعُهُ؛ تا من آن را متابعت کنم اگر راست می گویی، قوله: «أَتَّبِعُهُ»، مجزوم است به جواب امر.

۵. فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ؛ اگر چنان که تو را اجابت نکنند، و آنچه التماس تو است به جای نیارند. فَاَعْلَمُ؛ بدان که ایشان متابعت هوای خود می کنند. وَقَرْنِ أَصْلُ؛ و کیست که گمراهتر [۱۸۶-ر] باشد از آن که او متابعت هوا کند بی هدی از خدای تعالی، یعنی بی بیانی و حاجتی از خدای! إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ؛ و خدای تعالی هدایت ندهد، یعنی حکم نکند به هدایت ظالمان و کافران. و رواست که گویند: هدایت ندهد، یعنی ره بهشت و ثواب ننماید ایشان را در قیامت.<sup>۵</sup>

آیه ۵۱. وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ و بدرستی که پیوسته کردیم ما ایشان را قرآن سوره سوره<sup>۶</sup>، تا مگر ایشان پند پذیرند.

آیه ۵۲. الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ؛ آنان که دادیم ایشان را کتاب توریث از پیش آن، ایشان بدان ایمان می آورند.<sup>۷</sup>

آیه ۵۳. وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ؛ و چون برخوانند<sup>۸</sup> بر ایشان قرآن، گویند ایمان آوردیم بدان، بدرستی که آن حق است از خداوند ما. عز و علا. بدرستی که ما بودیم از پیش این<sup>۹</sup> مسلمانان.

آیه ۵۴. أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَؤْنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا

۱. آط، آج، لب، آل: بیاری/بیارید؛ کا: بیاورید. ۲. آب، آج، لب، آل، کا: مگه آید.

۳. آط، آب، آق، آل، مش + تعالی.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا + قوله تعالی؛ کا + والله اعلم بمراده.

۵. آط: و پیوستیم راه برای ایشان گفت؛ آب: رسانیدیم ایشان را گفتار؛ آج، لب، آل: و پیوستیم برای ایشان گفتار را.

۶. آط: ایمان آرند؛ آب، مش: ایمان دارند؛ آج، لب، آل: ایمان آوردند.

۷. آج، لب، آل: خوانده شود. ۸. آط، آب، مش: او؛ آج، لب، آل: آن.

رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ ایشانند که بدهندشان مزد ایشان دوبار بدانچه صبر کردند، و باز می داشتند به نیکی بدی راه، و از آنچه روزی کردیمشان<sup>۱</sup> نفقه کنند<sup>۲</sup>.

آیه ۵۵ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا [۱۸۶-پ] وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْغِي الْجَاهِلِينَ؛ و چون بشنوند<sup>۳</sup> سخن بیهوده و فحش، روی بگردانند از آن، و گویند ما راست کردار ما، و شما راست کردار شما، سلام باد بر شما نجویم ما جاهلان را.

آیه ۵۶ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ؛ بدرستی که تو نتوانی نمود راه آن را که تو دوست داری، و لکن خدای راه نماید آن را که خواهد، و او داناتر است به راه یابندگان<sup>۴</sup>.

آیه ۵۷ وَقَالُوا إِنْ نَسِعَ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُتَخَلَّفُ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتٌ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ و گفتند: اگر پشروی<sup>۵</sup> کنیم راه راست را با تو، پربایند<sup>۶</sup> ما را و بیرون کنند از مکه<sup>۷</sup> زمین ما، ای<sup>۸</sup> ندادیم تمکین و جایی ایشان را مکه و حرم ایمن<sup>۹</sup>، گرد کنندشان<sup>۱۰</sup> سوی مکه میوه ها، همه چیزی روزی دادنی از نزدیک ما، و لکن بیشتر ایشان نمی دانند؟

آیه ۵۸ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِشَتَهَا فَنِيْلَكَ مَسَاكِينُهُمْ لَمْ تَسْكُنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ؛ و چندا<sup>۱۱</sup> که هلاک کردیم ما از اهل شهری، دانه گرفته شد زندگانی آن<sup>۱۲</sup>، آن که آرامگاههای ایشان نشستند در او از پس ایشان مگر اندکی، و بودیم ما میراث گیرندگان<sup>۱۳</sup> [۱۸۷-ر].

۱. آط: ما روزی دهیم؛ آب، آج، لب، آل، مش: روزی دادیم.

۲. آب، مش: نفقه کردند؛ آج، لب، آل: نفقه می کنند. ۳. آب، مش: بشنوند.

۴. آط، آج، لب، آل، آب، مش: راه یافتگان. ۵. آط، آج، لب: پیروی.

۶. آط: در یابند؛ آب، مش: بر چیده شویم. ۷. همه نسخه بدلها: ندارد.

۸. آب، مش: آیا. ۹. آط، آب، آج، لب، مش: حرمی ایمن.

۱۰. آط: می آید؛ آب، مش: کشیده می شود؛ آج، لب، آل: جمع کرده می شود.

۱۱. آب، مش: چندان؛ آج، لب، آل: بسا.

۱۲. آط، آب، مش: بطر آمد ایشان را از زندگانی خود؛ آج، لب، آل: با غرور نعمت شدند اهل آن.

۱۳. آط، آج، لب، آل: وارثان آن.



آیة ۵۹ وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ؛ ونبود خداوند تو هلاک کننده شهرها تا آنگاه که بفرستد<sup>۱</sup> در مهتران ایشان پیغامبری می خواند<sup>۲</sup> بر ایشان آیتهای ما، و نبودیم ما<sup>۳</sup> هلاک کننده شهرها<sup>۴</sup> را مگر که اهل آن شهر ستمکاران باشند<sup>۵</sup>.

آیة ۶۰ وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؛ و آنچه دادند<sup>۱</sup> شما را از چیزی مال و جاه برخورداری زندگانی این جهان است و آرایش آن، و آنچه نزدیک خدای است بهتر و پایدارتر است، ای<sup>۲</sup> در نمی یابید به عقل<sup>۳</sup>.

آیة ۶۱ أَقَمْنَا وَعَدْنَا وَعَدْنَا حَسَنًا فَهَوْلًا فِيهِ كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُخْضَرِينَ؛ ای<sup>۱</sup> آن که وعده کردیم او را وعده ای نیکو، پس او فرا رسنده بود فرا آن وعده<sup>۲</sup> چون آن کس بود که برخورداری دادیم او را برخورداری زندگانی این جهان، پس او روز قیامت از حاضر کردگان<sup>۳</sup> بود به عذاب.

آیة ۶۲ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؛ و روزی که بخواند بت پرستان را، پس گوید کجا اند همبازان<sup>۱</sup> و شریکان من آنان که بودید شما می گفتید<sup>۲</sup> [۱۸۷-پ].

آیة ۶۳ قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا هُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ؛ گویند آنان که واجب شد برایشان گفتار به

۱. آب، مش: برانگیزد.

۲. آط، آج، آل: پیغامبری که خواند؛ آب، مش: پیغامبری که می خواند.

۳. آط: و نبود خدای تو، آب، مش: و نیستیم ما؛ آج، لب، آل: و نبودیم ما.

۴. آج، لب، آل: دهها. ۵. آط، آج، لب، آل: بیدادگر بودند.

۶. آط: آنچه دادیم. ۷. آب، مش: آیا.

۸. آب، مش: عقل کار نمی بندید؛ آج، لب: خرد ندارید.

۹. آب، مش: یا.

۱۰. آط: نیکو، او بیننده است آن را؛ آب: پس او می رسد به آن؛ آج، لب، آل: پس او رسیده است آن را.

۱۱. آب: حاضر شوندگان؛ مش: حاضر شدگان. ۱۲. آج، لب، آل: انبازان؛ آط: شریکان.

۱۳. آط: که شما دعوی می کردی؛ آب، مش: که شما گمان می بردید.

عذاب: ای خداوند ما! اینانستند آنان که بیراه کردیم ما<sup>۱</sup>، بیراه کردیم ایشان را چنان که بیراه بودیم ما<sup>۲</sup>، بیزار شدیم با تو از ایشان، نبودند ما را می پرستیدند.

آیه ۶۴ وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ؛ و گویند<sup>۳</sup> بخوانید همبازان<sup>۴</sup> را<sup>۵</sup> که می پرستید بخوانند<sup>۶</sup> ایشان را، پس نکنند اجابت ایشان را، و ببینند عذاب اگر آن بودی که ایشان بودندی که راه یافتندی.

آیه ۶۵ وَيَوْمَ يناديهم فبقول ما اذا اجبتهم المرسلين؛ و آن روز که بخوانند<sup>۷</sup> بت پرستان را، پس گوید چه چیز اجابت کردید<sup>۸</sup> پیامبران را.

آیه ۶۶ فعميت عليهم الانباء يومئذ فهم لا يتساءلون؛ پوشیده شود<sup>۹</sup> بر ایشان خبرها آن روز، پس ایشان نپرسند یکدیگر را.

آیه ۶۷ فاما من تاب وامن و عمل صالحا فعسى ان يكون من المرسلين؛ اما آن که توبه کند و ایمان آرد و کند به نیکی، شاید بود که باشد از رستگاران.

آیه ۶۸ وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ و خدای تو بیافریند آنچه خواهد و برگزیند، نباشد ایشان را برگزیدن، پاک است خدای تعالی و برتر است از آنچه همباز می آرند<sup>۱۰</sup> ایشان.

آیه ۶۹ وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ؛ و خدای تومی داند آنچه پنهان می کند سینه های ایشان و آنچه آشکارا می کنند.

آیه ۷۰ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ و اوست خدای، نیست خدای مگر او، او راست ستایش در این جهان و آن

۱. اساس: براه کردند ما را؛ با توجه به تکرار کلمه و ترجمه آن نصیح شد.

۲. اساس: کردند ما را، با توجه به آط تصحیح شد.

۳. آب: و گفتند؛ مش: و گفته شود.

۴. آط، آج، لب، آل: ابازان؛ آب، مش: شریکان.

۵. آج، لب، آل: شما را.

۶. آط، آب، مش: بخوانند؛ آج، لب، آل: بخوانید.

۷. آط: ندا گفتند؛ آب، مش: ندا کرد؛ آج، لب، آل: ندا کند.

۸. آط: چه جواب دادی؛ آل: چه جواب دیدید.

۹. آط، آج، لب، آل: کور شود.

۱۰. آط، آج، لب، آل: انبار گیرند؛ آب، مش: شرک می آرند.

جهان، و اوراست حکم، و سوی او باز گردانند<sup>۱</sup>.

قوله<sup>۲</sup>: **وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ**، حق تعالی گفت: ما پیوستیم برای ایشان سخن را.

عبدالله عباس گفت: **وَصَّلْنَا**<sup>۳</sup>، آئی بیتی؛ بیان کردیم، و معنی آن باشد که سخن تا<sup>۴</sup> پیوسته نبود معنی دار نباشد. مُجَاهِد گفت: **فَصَّلْنَا**، ما فصل کردیم و تمییز<sup>۵</sup>. ابن زید<sup>۶</sup> گفت: یعنی پیوستیم برای ایشان خبر دنیا به خبر آخرت تا پنداری که ایشان معاینه در دنیا آخرت می بینند. اهل معانی گفتند: **وَأَصَّلْنَا** و **تَابَعْنَا**؛ ما پیایی بکردیم، و اصل او **مِنْ وَضِلَ الْحَبْلُ** باشد، و قال الشاعر - شعر:

فَقُلْ لِبَنِي مَرْوَانَ مَا بَالُ دِقَّةِ وَحَبْلِ ضَعِيفٍ مَا يَزَالُ يُوَضِّلُ

حسن بصری خواند: **وَصَّلْنَا**، به تخفیف **مِنْ الْوَصْلِ**، و عاقه قُراء به تشدید **مِنْ** التوصل لتكثير الفعل. **لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ**؛ تا همانا اندیشه کنند.

**الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ**؛ آنان که ما ایشان را کتاب دادیم از پیش او، یعنی محمد. **هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ**؛ ایشان به او ایمان دارند<sup>۷</sup>. آیت در مؤمنان اهل کتاب آمد.

**وَإِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِمْ**؛ چون آیات ما برایشان خوانند از قرآن، **قَالُوا آمَنَّا بِهِ**؛ گویند: ما ایمان آوردیم به این قرآن که حق است و صدق، [۱۸۸-پ] و از قبیل خدای است. **إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ**؛ ما از پیش این خود مسلمان بودیم به آنچه دیده بودیم در کتب اوایل از توریت و انجیل در نعت و صفت محمد - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ. **أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا**؛ ایشان را مزد دوباره دهند، برای آن که ایشان ایمان دارند به کتب اوایل، و به محمد و به کتاب او. هم در آن نظر کردند، هم در این. **بِمَا صَبَرُوا**؛ به آن صبر که کردند.

۱. آج، لب، آل: باز برند؛ آط: با او برند؛ آب، مش: راجع خواهید شد.

۲. همه نسخه بدلها + تعالی.

۳. آج، لب، آل + **لَهُمُ الْقَوْلَ**.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: ما.

۵. آج، لب، آل: آرند.

۶. چاپ شعرانی (۴۶۸/۸): نمیزین زید.

مُجَاهِدٌ كَفَتُ: آیت در جماعتی اهل کتاب آمد که ایمان آوردند، جهودان ایشان را ایذا کردند و برنجانیدند، ایشان بر آن آذا<sup>۱</sup> صبر کردند. وَ يَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ؛ و به حَسَنَةِ سَيِّئَةٍ باز دارند<sup>۲</sup>، یعنی به توبت معصیت باز دارند. و گفتند: به سخن نیکو سخن لغو<sup>۳</sup> کافران باز دارند. و گفتند: به دلیل دفع شُبُهَت کنند.

وَ إِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ؛ و چون سخن لغو و محال و بی فایده شنوند، ۵ اعراض کنند از آن و عدول، و در آن خصومت نکنند و منازعت. وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ؛ و گویند: عمل ما ما را، و عمل شما شما را. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ؛ سلام بر شما باد، یعنی برای طلب سلامت ما را مخاطبه جاهلان<sup>۴</sup> نمی باید و مثله قوله: وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا<sup>۵</sup>.

۱۰ إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ، حق تعالی در این آیت باز نمود که: هدایتی که لطف باشد و اسبابی که مُقَرَّب بود به ایمان و طاعت و آلت باشد در او، چون قدرت و عقل و تمکین و إزاحت عِلَّت و نصب ادلّه، و مانند این به رسول - علیه السلام - تعلق ندارد، چه او بر بعضی از این چیزها قادر نباشد، و بعضی آن است که اگر چه مقدور او بود، او نداند که کدام است از این فعلها که مکلف را لطف باشد و مُقَرَّب. وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ، گفت: تو این نوع هدایت نتوانی دادن آن را که<sup>۶</sup> ۱۵ خواهی، بل این نوع هدایت به خدای تعالی تعلق دارد.

و آن هدایت که به تو تعلق دارد دعوت است، نحو قوله تعالی: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۷</sup>، اِنِّ تَدْعُو. و شاید که مراد به این هدایت<sup>۸</sup> بیان باشد، یعنی تو ره نمایی به ره راست، یعنی بیان کنی.

۲۰ پس حق تعالی در این آیت باز نمود که: هدایت که به معنی لطف و اقدار باشد به تو تعلق ندارد، و تو نتوانی کردن، و آن کار من است و به من تعلق دارد، آن را دهم که من خواهم.

۱. آب، آج، لب، آن، آل، مش: ایذا.

۲. همه نسخه بدلها، بجز مش + حسنه.

۳. همه نسخه بدلها: این.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: جاهلین.

۵. سورة فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

۶. همه نسخه بدلها + تو.

۷. سورة شوری (۴۲) آیه ۵۲.

۸. اَط، آن، آل: هدی.

آنکه باز نمود که: نه هر کس را که من این هدایت با او بکنم و این نوع در حق او به جای آرم مُهتدی شود و منتفع گردد به آن، بل من عالمترم به آن که باشد که منتفع شود به آن، و که باشد که منتفع نشود؛ و مخالفان به این آیت تمسک کردند، در آن که ابوطالب کافر بود. و گفتند: آیت در شأن او آمد. و در ظاهر آیت ایشان را تمسکی نیست، برای آن که اگر تسلیم کنند که آیت در شأن ابوطالب آمد، در آیت ۵  
بیش از این نیست که تو این نوع هدایت نتوانی دادن آن را که تو خواهی، بل این نوع هدایت به من تعلق دارد، نگفت<sup>۱</sup> من ندادم او را.

و از این آیت اصحاب ما دلیل انگیختند بر ایمان او، و وجه استدلال این گفتند که: اگر تسلیم کنیم که مراد به **مَنْ أَحَبَّتْ** ابوطالب است، در این لفظ اثبات ۱۰  
محبت باشد ابوطالب را، و به اتفاق نشاید که رسول - علیه السلام - کافری را مُصْرَبِر کفر<sup>۲</sup> دوست دارد، چه او را و ما را فرموده اند که از کافران تبراً کنیم و با ایشان معادات کنیم، و عقل و شرع اقتضای این کند، و قرآن به این ناطق است در چند آیت، **مِنْهَا قَوْلُهُ: لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ... وَمِنْهَا قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ... وَمِنْهَا قَوْلُهُ: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... وَمِنْهَا قَوْلُهُ: وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ [۱۸۹-ر] مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ<sup>۱</sup>.**

و اخبار متظاهر و متناصر<sup>۱</sup> است به این معنی، **مِنْهَا قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْثَقُ عُزْرِي الْإِيمَانِ الْحُبُّ فِي اللَّهِ وَالْبُغْضُ فِي اللَّهِ؛** استوارتر رکنی از ارکان ایمان، دوستی است ۲۰  
برای خدا و دشمنی است برای<sup>۱۱</sup> خدا.

۱. آج، لب، آل: بگفت.

۲. آج، مش + تعالی.

۳. آج، لب، آل + تعالی.

۴. آج، لب، آل + تعالی.

۵. آج، لب، آل + تعالی.

۶. آج، لب، آل + تعالی.

۷. آج، لب، آل + تعالی.

۸. آج، لب، آل + تعالی.

۹. آج، لب، آل + تعالی.

۱۰. آج، لب، آل + تعالی.

۱۱. آج، لب، آل + تعالی.

و از زین العابدین روایت کردند که او گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْ لِلْفَاجِرِ عَلَيَّ يَدًا كَيْلًا يَرْزُقُهُ فِي قَلْبِي مَوَدَّةً فَإِنَّ مَوَدَّةَ الْفَجَّارِ تَجْرُؤُ إِلَى النَّارِ، گفت: سپاس آن خدای را که هیچ کافر را بر من دست نعمت نکرد تا او را در دل من دوستی نباشد<sup>۲</sup> که دوستی کافران مردم را به دوزخ برد.

۵ پس کدام عاقل و مسلمان روا دارد که بر پیغامبر<sup>۳</sup> این گمان برد که او دوستدار کافران بود؟ و اجماع اُمت است که از او مُستعملتر<sup>۴</sup> مکارم اخلاق را کس نبود فَضْلًا عَنْ أَدَاءِ الْوَأَجِبَاتِ وَمَا هُوَ أَصْلٌ مِنْ أُصُولِ الدِّينِ، وَرَكْنٌ مِنْ أَرْكَانِ الْإِسْلَامِ، وَهُوَ النَّبِيُّ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ.

اما اخباری که دلیل است بر ایمان او از طریق خاصه و عامه، بیش از آن است که در عدد آید.

۱۰

و روایت کرده اند از سلام بن المُسْتَنِيرِ از<sup>۵</sup> باقر - علیه السلام - از پدرش از پدرانش که گفت، جبیریل - علیه السلام - پیامد و رسول را گفت: إِنَّ اللَّهَ - عَزَّوَجَلَّ - حَرَّمَ عَلَيَّ النَّارَ صُلْبًا حَمَلَكَ، وَبَطْنًا حَمَلَكَ، وَوَدْيًا أَرْضَعَكَ، وَحِجْرًا كَفَلَكَ، گفت: خدای - عَزَّوَجَلَّ - به حرام کرد بر آتش پستی<sup>۶</sup> که تورا فرود آورد، و شکمی که تورا بر گرفت، و پستانی که تورا شیر داد، و کناری که تورا پرورد و کفالت کرد.

۱۵

آنکه گفت: آن<sup>۷</sup> صُلْبُ که<sup>۸</sup> فرود آورد عبدالله عبدالمطلب<sup>۹</sup> بود؛ و آن<sup>۱۰</sup> شکم که او را بر گرفت آئینه بنت وهب بود، و اما آن پستانی که او را شیر داد حلیمه بنت دُؤبِیْب بود، و اما آن کناری که او را پرورد و کفالت کرد ابوطالب بن عبدالمطلب بود. و این خبر از طریق دیگر روایت کردند از<sup>۱۱</sup> صادق - علیه السلام - و در تفسیر حِجْرًا كَفَلَكَ گفتند: آن کناری که وی را کفالت کرد ابوطالب بود و فاطمه بنت آسَد.

۲۰

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: غلی.

۲. اط، آب، آج، لب، آل، مش: باشد.

۳. آج، لب، آل، مش: پیغامبران.

۴. اط، آب، آج، مش: مستعمل تر در آج، لب، آل: متکمل تر در کا: جامعتر.

۵. مس + امام محمد.

۶. همه نسخه بدلها بجز کا: این.

۷. همه نسخه بدلها، بجز کا + تورا؛ چاپ شعرانی (۸/۵۷۰) + اورا.

۸. مش: کا: عبدالله بن عبدالمطلب.

۹. همه نسخه بدلها بجز کا: اما آن.

۱۰. مش + امام جعفر.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز کا: گفته که: کا: گفت.

أَضْبَحَ بِنُباتَه رَوايَت كَرَد از اميرالمؤمنين - عليه السلام - كِه او كَفت: وَاللَّهِ مَا عَبَدَ أَبِي وَلَا جَدِّي عَبْدُ الْمُظَلِّبِ وَلَا هَاشِمٌ وَلَا عَبْدُ مَنَافٍ صَنَمًا قَطُّ؛ به خدای که پدرم و جدم و هاشم و عبد مناف هرگز بت نپرستیدند. گفتند: چه پرستیدندی؟ گفت: خدای را پرستیدندی، و در نماز روی به کعبه کردنددی متمسک به دین ابراهیم - عليه السلام.

۵

و صادق - عليه السلام - رَوايَت كَرَد از پدرانِش از اميرالمؤمنين - عليه السلام - كِه: اوروزی در رَجَبَه نشسته بود و قومی پیرامن او نشسته، یکی بر پای خاست و گفت: یا اميرالمؤمنين! أَنْتَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْتَ بِهِ وَأَبُوكَ يُعَذَّبُ بِالنَّارِ؛ توبه این پایه که تویی و پدرت را در دوزخ عذاب کنند! اميرالمؤمنين گفت: مَهَ فَصَّ اللَّهُ فَأَكَّ؛ خاموش باد که خدای دهند بشکنند، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا لَوْ تَشَقَّعَ<sup>۲</sup> أَبِي فِي كُلِّ مُدْنِيٍّ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لَشَقَعَهُ اللَّهُ فِيهِمْ أَبِي<sup>۳</sup> يُعَذَّبُ بِالنَّارِ وَإِنَّهُ قَسِيمٌ بَيْنَ النَّارِ وَالْجَنَّةِ؛ بدان خدای که محمد را به راستگری<sup>۴</sup> بفرستاد که اگر پدرم شفاعت کند در جمله گناهکاران که بر روی زمین اند خدای شفاعت او قبول کند.

۱۰

آنکه گفت: به آن خدای که محمد را بحق به خلقان فرستاد که نور پدرم روز قیامت نور همه خلقان را بنشانند، جز نور محمد و نور من و نور فاطمه و نور حسن و حسین، چه نور او از نور ماست، و نور ما از یک نور است که خدای تعالی آفرید پیش از خلق آدم به دوهزار سال.

۱۵

و از<sup>۵</sup> رضا - عليه السلام - رَوايَت كَرَدند از پدرانِش به چند طریق که: نقش<sup>۶</sup> انگشتی ابوطالب این بود: رَضِيْتُ بِاللَّهِ رَبًّا وَبِإِنِّي أَخِي مُحَمَّدٍ نَبِيًّا، وَبِإِنِّي عَلِيٌّ لَهُ وَصِيًّا. و اخبار در این معنی بسیار است، و از جمله دلایل ایمان ابوطالب خطبه اوست که در تزویج خدیجه خواند چون عقد رسول بست با او<sup>۷</sup> به اتفاق مخالف و موافق<sup>۸</sup>:  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زَرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِسْمَاعِيلَ وَجَعَلَ لَنَا بَيْنَنَا مَحْجُوجًا

۲۰

۱. همه نسخه بدلها: لا والله.

۲. همه نسخه بدلها: يشق؛ کا: شق.

۳. آج، لب، آل: الی؛ چاپ شعرانی (۴۷۱/۸): ائی.

۴. همه نسخه بدلها: براستی؛

۵. کا + نگین.

۶. مس + حضرت امام.

۷. همه نسخه بدلها: مؤالف.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

وَحَرَمًا آمِنًا وَصِدْقًا وَصِيَانَةً وَعِقَّةً وَأَمَانَةً<sup>۱</sup> وَجَعَلْنَا الْحُكَّامَ عَلَى النَّاسِ وَبَارَكْ  
 [۱۸۹-پ] فِي<sup>۲</sup> بَلَدِنَا الَّذِي نَعْنُ فِيهِ<sup>۳</sup> ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِي هَذَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ لَا يُوزَنُ بِهِ  
 رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رَجَحَ بِهِ وَلَا يُقَاسُ بِهِ رَجُلٌ إِلَّا عَظُمَ عِنْدَهُ وَإِنْ كَانَ فِي الْمَالِ قُلٌّ  
 فَإِنَّ الْمَالَ عَارِيَةً مُسْتَرَدَّةً وَظِلٌّ زَائِلٌ وَلَهُ فِي خَدِيجَةَ رَأْيِي وَلَهَا فِيهِ مِثْلُ ذَلِكَ وَمَا  
 تَطْلُبُونَ<sup>۴</sup> مِنَ الصَّدَاقِ فَالْتِي وَعَلَيَّ، وَبِهِ هِرْجَالٌ أَنْ كَسَّ كَمَا كَافِرٌ بِأَشَدِّ ابْنِ نَكْوَيْدٍ، وَ  
 اعتقاد ندارد. و معلوم است که تا ابوطالب زنده بود، رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ-  
 محروس و مصون بود، و در شعب او در حمایت او بود، و کس نیارست او را تعرض  
 کردن. چون او فرمان یافت<sup>۵</sup> در مکه نتوانست بودن، از مکه هجرت<sup>۶</sup> بایست کردن او  
 را به مدینه. تا آورده اند که چون ابوطالب را وفات رسید، رسول را می رنجانیدند،  
 گفت: يَا عَمُّ مَا أَسْرَعَ مَا وَجَدْتُ فَقَدْ كَسَّ؛ چه زود پدید آمد بر من فقد و نایافت تو.  
 و ابوهزیره روایت کرد که رسول -عليه السلام- گفت: مَا زَالَتْ<sup>۷</sup> قُرَيْشٌ كَأَقْبِنَ  
 عَمِّي حَتَّى مَاتَ عَمِّي أَبُو تَالِبٍ؛ گفت: [همیشه]<sup>۸</sup> دست قریش از من کوتاه بود تا  
 عتم ابوطالب زنده بود.

سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ رَوَيْتُ كَرْدَ ابْنِ صَادِقٍ -عَلَيْهِ السَّلَام- كَمَا كَسَّ؛ او گفت: اَوَّلُ نَمَازٍ  
 جماعتی که در اسلام کردند، آن بود که ابوطالب بگذشت رسول را دید که نماز می کرد  
 و علی بر دست راست او ایستاده بود، و جعفر با ابوطالب بود، جعفر را گفت: صَلِّ  
 جَنَاحَ ابْنِ عَمِيكٍ، او بیامد و بر دست چپ رسول ایستاد و رسول نماز کرد به<sup>۹</sup> ایشان،  
 و ابوطالب این بیتها بگفت -شعر:

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا نِقْسِي  
 وَاللَّهِ لَا أَخْذُلُ النَّبِيَّ وَلَا...  
 عِنْدَ مُلِيمِ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ  
 بَخَذْلُهُ مِنْ بَنِي دُوْحَسِبِ  
 أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي  
 لَا تَخْذُلْ لَا وَأَنْصُرَا ابْنَ عَمِيكَمَا

۱. همه نسخه بدلها: ديانة.

۲. همه نسخه بدلها: لنا في.

۳. اساس: به صورت «به» هم خوانده می شود.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا + رسول -عليه السلام-.

۵. مثل + کرد به مدینه اگر ابوطالب زنده می بود چرا پیغمبر را هجرت.

۶. همه نسخه بدلها بجز کا: زال.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

۸. آره کا: یا.

۹. همه نسخه بدلها: بجز کا: زال.



و از جمله ادله بر ایمان او اشعار اوست که معروف است در دیوانش، و دیوان او مجموع است و معروف، مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ مُسْلِمٌ<sup>۱</sup> بِنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ، أَنَّهُ قَالَ:

أَلَا أَدْبِلُغَا عَنِّي عَمَلِي ذَاتِ بَيْنِنَا  
أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا  
وَأَنَّ عَلَيْنِهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً  
وَأَنَّ الَّذِي أَلْصَقْتُمْ<sup>۲</sup> مِنْ كِتَابِكُمْ  
أَقْبُوا أَقْبُوا قَبْلَ أَنْ يُخْفَرَ النَّرِيُّ<sup>۳</sup>  
وَلَا تَنْتَبِعُوا أَمْرَ الْغَوَاةِ فَتَقْطَعُوا  
لُونًا وَخُصَا مِنْ لُونِي بَنِي كَنْبِ  
نَبِيًّا كَمُوسَى خُطِّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ  
وَلَا خَيْرَ مِمَّنْ<sup>۴</sup> أَخَصَّهُ<sup>۵</sup> اللَّهُ بِالْحَبِ  
يَكُونُ لَهُ يَوْمًا كِرَاعِيَّةَ السَّقْبِ  
وَيُضَيِّحُ مَنْ لَمْ يَجْنِ ذَنْبًا مِنْ<sup>۶</sup> الذَّنْبِ  
أَوْ أَمْرَنَا بَعْدَ الْمَوَدَّةِ وَالْقُرْبِ

۵

۱۰ و در این بیتها تصریح اقرار است به نبوت رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ - وَقَالَ أَيْضًا - [شعر]:<sup>۷</sup>

تَطَاوَلَ لَبْلِي بِهِمْ يَصِبُ  
لِلنَّعْبِ قُضِي بِأَخْلَامِهَا  
وَنَفْسِي قُضِيَتْ بَنِي هَاشِمٍ  
وَقَالُوا لِأَخِي خَمْدٍ أَنْتَ أَمْرٌ  
وَأَنَّ كَانَ أَخْمَدُ قَدْ جَاءَهُمْ  
عَلَى أَنْ إِخْوَتَنَا وَأَزْرُوا  
وَدَفَعُ كَسَحَ السِّقَاءِ الشَّرِبِ  
وَهَلْ بَرَّجُ الْجِلْمِ<sup>۸</sup> بَعْدَ اللَّعِبِ  
كَتَفِي الظُّهَاءِ لِفَاطٍ<sup>۹</sup> الْحَطَبِ  
خَلُوفَ الْعَدِيثِ ضَعِيفِ السَّبَبِ  
بِحَقِّ وَلَمْ يَأْتِيَهُمْ بِالْكَذِبِ  
بَنِي هَاشِمٍ وَبَنِي الْمُقْلِبِ

۱۵

حسن بن محمد بن جمهور<sup>۱۰</sup> روایت کرد از جمله اشعار او - شعر:

۱. کا: سلمه؛ دیگر نسخه بدلها: مسلمة.

۲. کذا در اساس و نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۴۷۲/۸): وَلَا حَيْفَ فِيمَنْ؛ کا: وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ.

۳. کا: لَمْ يُخْفَرِ.

۴. کذا: در اساس و کا: آط، آب: الصَّفْصَمُ؛ آج، لب، آن، مش: الصَّفْصَمُ؛ آل: الصَّفْصَمُ؛ چاپ شعرانی (۴۷۲/۸): وَقَشْنُو.

۵. چاپ شعرانی (۴۷۲/۸): الزُّبِي.

۶. کذا در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۴۷۲/۸): كَذِي.

۷. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

۸. مش: الْحَكَم.

۹. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۴۷۳/۸): نِظَاف.

۱۰. کذا در اساس و کا: دیگر نسخه بدلها: حسن بن محمد بن جریر.

فَلْيَمَنَ كَانَ مِنْ كِنَانَةٍ فِي الْعِزِّ      وَأَهْلِي النَّدَى وَأَهْلِي السَّعَالِ<sup>۱</sup>  
 فَذَاتَاكُمْ مِنَ الْمَلِكِ رُسُوكِ      فَاقْبَلُوهُ بِصَالِحِ الْأَعْمَالِ  
 وَأَنْصُرُوا<sup>۲</sup> أَخْمَدًا<sup>۳</sup> فَإِنَّ مِنَ اللَّهِ      رِذَاءًا عَلَيْهِ غَيْرَ مُدَالِ  
 وَقَالَ أَيْضًا - شعر:

۵      يَا شَاهِدَ اللَّهِ عَلَيَّ قَاشَهَدِ      آمَنْتُ بِالْوَاحِدِ رَبِّ أَحْمَدِ  
       مَنْ ضَلَّ فِي الدِّينِ فَإِنِّي مُهْتَدِ<sup>۴</sup>      مَن ضَلَّ فِي الدِّينِ فَإِنِّي مُهْتَدِ<sup>۴</sup>  
       و در قصیده لامی<sup>۵</sup> می گوید - شعر:

۱۰      أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ ابْنَنَا لَا مُكَذَّبَ      لَدَيْنَا وَلَا يُغْنِي بِقَوْلِ الْأَبَاطِلِ  
       وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ      رَبِيعُ الْبِنَامِي عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ  
       يَطْلُوفُ بِهَا الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ      فَهُمْ عِنْدَهُ فِي نِعْمَةٍ وَقَوَاضِلِ  
       كَذَّبْتُمْ وَبَنَيْتَ اللَّهُ يُخْزِي<sup>۶</sup> مُحَمَّدًا      وَلَمَّا نَطَاعِنَ ذُونَهُ وَنَسَاطِلِ  
       وَنُسَلِمَهُ حَتَّى نُضْرِعَ حَوْلَهُ      وَنَذْهَلَ عَنِ ابْنَانَا وَالْحَلَالِ<sup>۷</sup> ۱۹۱-ر  
       وَقَالَ أَيْضًا<sup>۸</sup> عِنْدَ وَفَاتِهِ وَصَانَةً بِهِ إِلَى بَنِيهِ وَأَقَارِبِهِ - شعر:

۱۵      أَوْصِي بِنَضْرِ النَّبِيِّ الْخَيْرِ مَشْهُدُهُ      عَلِيًّا ابْنِي وَشَيْخَ الْقَوْمِ عَبَّاسًا  
       وَحَمْرَةَ الْأَسَدِ الْحَامِي حَقِيقَتُهُ      وَجَعَلْنَا أَنْ يَدُودُوا<sup>۹</sup> ذُونَهُ النَّاسَا  
       كُونُوا فِدَى لَكُمْ أَنْفُسِي وَمَا قَلَّكَتْ      فِي نَضْرِ أَحْمَدَ ذُونَ النَّاسِ أَنْرَاسَا  
       و در اشعار او بسیار است که دلیل ایمان او می کند.

اما شبهت مخالفان از آن جا افتاد که او ایمان پنهان داشت و اظهار نکرد برای آن تا رسول را - علیه السلام - حمایت تواند کرد<sup>۱۱</sup> او نصرت، به علت خویشی و پسر برادری نه به علت هم ملتی<sup>۱۲</sup>، چه اگر<sup>۱۳</sup> چنین بودی نتوانستی نصرت او کردن از غلبه

۱. آط، آب، آج، لب، آرز، التعلال. ۲. اساس: فانصروا بیه قیاس بانسخه آط، تصحیح شد.

۳. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۴۷۳/۸): احمد.

۴. اساس: مهتدی. ۵. لامی / لامیه.

۶. همه نسخه بدلها: بو. ۷. آب، آرز، مش: نبزی.

۸. چاپ شعرانی (۴۷۴/۸): لعنی. ۹. آط، آب، آرز، آل: یدودا و آج، لب: نذودا.

۱۰. اساس: لک؛ با توجه به ضبط همه نسخه بدلها تصحیح شد.

۱۱. آج، لب، آل: حمایت او کرد. ۱۲. مش + هم دینی.

۱۳. آط، آب، آرز + نه؛ مش: چه اگر چنین نکردی.

و کثرت کفار، و این معروف است و اخبار به این ناطق است.  
 صادق - علیه السلام - گفت: مثل ابوطالب در اسرار ایمان و اعلان کفر، مثل  
 اصحاب الکهف است که ایشان ایمان پنهان داشتند، ایشان را مزد دوباره باشد، و  
 همچنین ابوطالب را، و او از دنیا بر رفت تا فریشتگان او را بشارت ندادند به بهشت،  
 و چون او را وفات آمد جبریل آمد و گفت: خدای تو را می فرماید که از مکه برو که تو  
 را در مکه ناصری نیست پس از عمت ابوطالب.

پس معلوم شد از این وجوه که آیت در شأن او نیست، و مراد به «هدی» ایمان  
 نیست، اما طریق ایمان است و اما ثواب بر ایمان چنان که در دیگر آیات بیان کردیم،  
 و روا بود که مراد حکم و تسمیه باشد.

قوله: **وَقَالُوا إِن نَّبِيعِ الْهُدَىٰ مَعَكَ نُنَحْطِفُ مِنْ أَرْضِنَا**، مفسران گفتند: آیت  
 در حارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف<sup>۱</sup> آمد که او رسول را گفت - علیه السلام: ما  
 به تو ایمان آوردمانی<sup>۲</sup> اگر نه آنستی که ما را اندیشه می باشد که عرب ما را بر بایند از  
 زمین ما، چه ایشان مجتهدند بر خلاف تو، و ما را قوت و منعت نیست، و این بر سبیل  
 تعلل گفت. حق تعالی این از او باز گفت و جواب داد از این، گفت می گویند: اگر  
 چنان که ما متابعت دین اسلام کنیم با تو، ما را از زمین مکه بر بایند.

آنگه به جواب او گفت: **أَوْلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا أَيْمَانًا**؛ نه ما ایشان را حرمی<sup>۳</sup>  
 ایمن کرده ایم، برای آن که عرب را عادت بودی که یکدگر را غارت کردند، و  
 یکدگر را کشتندی جز اهل مکه که ایشان ایمن بودند برای حرمت حرم. **يُنَجِّبِي**  
**إِلَيْهِ نَمْرَاتٌ كَلْبِيَّةٌ**؛ به آن جا می برند میوه ها از هر نوعی، و مدنیان و یعقوب،  
**«تُنَجِّبِي إِلَيْهِ»** خواندند به «تا»ی تأنیث، برای آن که نمرات مؤنث است، و دیگران  
 به «یاء» خواندندی<sup>۵</sup> برای تقدّم فعل و حایل که از میان فاعل<sup>۱</sup> و مفعول هست. **رِزْقًا**  
**مِنْ لَدُنَّا**، نصب او بر مفعول له است؛ روزی از نزدیک ما، و لکن بیشترین<sup>۷</sup> ایشان ندانند.

۱. اساس: حارث بن عثمان بن عبد مناف بن نوفل؛ یا توجه به آط، و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: آوردیمی.

۳. آج، لب، آل: حرامی.

۴. همه نسخه بدلها: که بر یکدیگر.

۵. آط، آج، لب، مش: خواندند؛ آب، آز: خوانده اند.

۶. همه نسخه بدلها: فعل.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا: بیشتر.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطَرَتْ مَعِيشَتَهَا، آنکه گفت: بس که ما هلاک کردیم از شهری که<sup>۱</sup> ایشان را بطر آمد از معیشت و آسایش زندگانی خود تا کافر و طاغی شدند.

عطا گفت: معنی آن است که ایشان زندگانی به بطر کردند، و اضافت فعل با قریه کرد در لفظ و در معنی مضاف است با اهل او.

۵ اما نصب «معیشت» محتمل است چند وجه را: یکی آن که نزع کرده باشند جر<sup>۲</sup> را، فلَمَّا حُذِفَ حَرْفُ الْجَزِّ وَصَلُ<sup>۳</sup> الفعل فَعَمِلَ، وَالتَّقْدِيرُ: بَطَرَتْ فِي مَعِيشَتِهَا، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: وَلَا تَعْرِفُوا عُقْدَةَ التِّكَاحِ<sup>۴</sup>.

و وجه دیگر آن است که: ضَمِنَ بَطَرَ [معنی] ۵ كَفَرًا لَأَنَّ فِي الْبَطْرِ مَعْنَى كَفَرَانِ التَّعَمُّ، فَكَانَتْهُ قَالُ: كَفَرَتْ مَعِيشَتَهَا، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ: لِيَلْذِينَ يُؤَلُّونَ مِنْ نِسَائِهِمْ<sup>۶</sup> ...، لَا يُقَالُ آلِي مِثْلِهِ إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا ضَمِنَ آلِي مَعْنَى بُعْدَ عَدَاهُ بَيْنَ.

۱۰ فَرَاءَ گفست: نصب او بر تمییز<sup>۷</sup> است، برای آن که معنی آن است که: أَبْطَرَتْهَا<sup>۸</sup> مَعِيشَتُهَا، جَزَّ أَنْ اسْتِ که فعل از او ببرد و با «قریه» اسناد کرد، و مِثْلُهُ قَوْلُكَ<sup>۹</sup>: طَابَ زَيْدٌ نَفْسًا، [ای طابت نفسه، و قوله: فَإِنَّ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا<sup>۱۰</sup>، وَ لَمْ يُعْتَدَ بِالْإِضَافَةِ، كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ بِالْأَلْفِ وَاللَّامِ، فِي قَوْلِهِ:

وَلَا يَفْرَاةُ<sup>۱۱</sup> الشَّعْرِ الرَّفَابَا<sup>۱۲</sup>

۱۵ فَيَلْكَ مَسَاكِيْنُهُمْ [پ-۱۹۰] لَمْ تُسَكَّنْ مِنْ تَعْدِيهِمْ إِلَّا قَلِيلاً؛ آن مسکنها و خانه های ایشان مسکون نبود ایشان را إِلَّا روزی چند، یعنی بس روزگار نماندند در

۱. همه نسخه بدلهای، بجز آب و کا + ما.

۲. چاپ شعرانی (۴۷۵/۸): و جعل.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۳۵.

۴. سورة بقره (۲) آیه ۲۲۶.

۵. اساس: ندارد، از آب افزوده شد؛ آط: یعنی.

۶. آط، آج، لب، آل، مش، کا: تمیز.

۷. آج، لب، آل: ابترتها؛ چاپ شعرانی (۴۷۵/۸): ابترها.

۸. همه نسخه بدلهای بجز کا: قوله.

۹. سورة نساء (۴) آیه ۴.

۱۰. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۱۱. آط، آب، آج، لب، آژ، آل: بفرارة؛ مش: بفرارة؛ کا: بفرارة.

۱۲. آب، آژ الرفیا.

- آن سراپها جز که هلاک شدند و مساکن ایشان به مرگ ایشان ویران شد.
- عبدالله عباس گفت: معنی آن است که مساکن ایشان منازل مسافران<sup>۱</sup> شد، چه مسافر در منزل اندکی<sup>۲</sup> مقام کند<sup>۳</sup> و منزل او در بیابان باشد، یعنی سراپهای<sup>۴</sup> ایشان خراب شد و بیابان گشت. **وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ**؛ و وارثان ایشان ما بودیم<sup>۵</sup>، بمردند و به ما رها کردند، نظیره قوله: **إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا**<sup>۶</sup>.
- ۵ **وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى**، [گفت]<sup>۷</sup> بر طریق اعدار و انذار و اقامت عذرو تبلیغ حجّت که: خدای تو هیچ شهر هلاک نکرد، **حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا**؛ تا رسولی فرستاد در اصل آن شهر که آیات ما برایشان می خواند. **وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى**؛ و ما هیچ شهر هلاک نکردیم **إِلَّا وَاهِلِسْ ظَالِمٍ وَكَافِرٍ بَدُونِ**.
- ۱۰ **وَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ**، گفت: و هر چه دادند شما را از<sup>۸</sup> متاع و حطام دنیاست و زینت و آرایش او را<sup>۹</sup> ثباتی نباشد آن را و بقیایی<sup>۱۰</sup>. **وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى**؛ و آنچه بنزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت بهتر است و پاینده تر. **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**؛ خرد نداری شما یا خرد کار نمی بندی! جمله قُرَاءَ به «تا»ی خطاب خواندند، مگر در بعضی روایات از ابو عمرو که به «یا» خواند خیراً **عَنِ الْغَائِبِ**.
- ۱۵ **أَقْمَنُ وَعَدْنَاهُ وَعَدًّا حَسَنًا فَهَوْلَاقِيهِ**؛ آن<sup>۱۱</sup> کس که ما او را وعده نیکو دهیم از ثواب و بهشت، **فَهَوْلَاقِيهِ**؛ او آن بیند و به او رسد. **كَمَنْ مَسْتَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا**؛ او چنان باشد که ما او را متاع حیات دنیا داده باشیم. **ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ**؛ پس او روز قیامت از جمله حاضر کردگان باشد که او را حاضر کنند<sup>۱۲</sup> برای جزا.
- ۲۰ گفتند: آیت در رسول آمد **عَلَيْهِ السَّلَام** و در ابوجهل هشام. سُذِي گفتم: در

۲. آج، آب، آل: منازل اندک؛ کا: منزل آید.

۳. آج، لب، آل: کنند.

۴. آج، لب، آل: سرای.

۵. سوره مریم (۱۹) آیه ۴۰.

۶. چاپ شعرانی (۴۷۶/۸)، کا: آن.

۷. مش: ثباتی ندارد از او بقیایی.

۸. آج، لب، آل: از

۱. آب، آژ: مسافره آج، لب: مسافر ایشان.

۳. آج، لب، آل: کنند.

۵. آب، آژ، مش: ایشان.

۷. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۹. کا: آن را؛ دیگر نسخه بدلها ندارد.

۱۱. کا: هر آن کس؛ دیگر نسخه بدلها هر آن.

عَمَّار آمد و ولید مُغیرَه.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ؛ و یاد کن ای محمد آن روز<sup>۱</sup> که خدای ایشان را ندا کند و گوید: کجا اند آن انبازان که با من فرو داشتی و دعوی کردی<sup>۲</sup>.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ؛ گویند آنان که گفتار برایشان درست شده باشد، [یعنی عذاب بر ایشان واجب شده باشد]<sup>۳</sup>: رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا؛ خدای ما اینان را که گمراه کردیم، از آن جا گمراه کردیم که ما گمراه بودیم. چون ما غاوی و بیراه بودیم، ایشان را چون<sup>۴</sup> خود کردیم<sup>۵</sup>. این، رؤسای ضلالت گویند و گویند<sup>۶</sup>: این شیاطین گویند. تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ؛ امروز تبراً می‌کنیم از ایشان با تو. مَا كَانُوا إِنَانَا يَعْبُدُونَ؛ ایشان ما را نمی‌پرستیدند<sup>۷</sup>، نظیره قوله: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا<sup>۸</sup>.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ، وگویند روز قیامت کافران را و بُت پرستان را: بخوانی انبازان خود را، یعنی آنان را که انباز خدای<sup>۹</sup> کردی. فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ؛ بخوانند<sup>۱۰</sup> ایشان را، ایشان جواب ندهند. وَرَأَوْا الْعَذَابَ؛ و عذاب بینند<sup>۱۱</sup>! لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ؛ اگر ایشان مُهتدی و راه یافته بودند<sup>۱۲</sup>، و جواب «لَوْ» بیفگند *إِدْلَالَةَ* الْكَلَامِ عَلَيْهِ، وَالتَّقْدِيرِ: لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ؛ اگر مُهتدی بودند عذاب ندیدند<sup>۱۳</sup>. و گفته اند: معنی آن است که ایشان خواستند<sup>۱۴</sup> وقت آن که عذاب بینند که مُهتدی بودند تا عذاب ندیدند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ؛ و آن روز که خدای ندا کند ایشان را و گوید چه جواب دادی

۱. آل + را.

۲. آب، آج، لب، آژ، آک، مش: فرو داشتید و دعوی کردید؛ کا: دعوی کردید.

۳. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلها + گفتند.

۵. همه نسخه بدلها: و گفتند.

۶. آب، آژ، نپرستیدند؛ کا: نمی‌پرستند.

۷. آط، آب، آژ، مش: انبازان خدای. آج، لب، آک، کا: انبازان خود.

۸. آج، لب، آک، آژ، کا: بخوانید.

۹. آژ، آل، کا: او.

۱۰. آج، آب، آج، لب، مش، کا: خواستند؛ آژ: ایشان را خواستندی.

۱۱. آج، آب، آج، لب، مش، کا: خواستندی؛ آژ: ایشان را خواستندی.

۱۲. آج، آب، آج، لب، مش، کا: خواستندی؛ آژ: ایشان را خواستندی.

۱۳. آج، آب، آج، لب، مش، کا: خواستندی؛ آژ: ایشان را خواستندی.

۱۴. آج، آب، آج، لب، مش، کا: خواستندی؛ آژ: ایشان را خواستندی.

پیغامبران را؟

فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ؛ آن روز خبرها برایشان پوشیده شود، یعنی وجوه  
حجت و عذر، تا عذری نتوانند بیاوردن<sup>۱</sup>. و برای آن نتوانند عذر آوردن که عذر  
ندارند، و خدای تعالی هیچ عذررها نکرده باشد<sup>۲</sup> ایشان را که به آن تعلق کنند، و  
هیچ حجت نبود ایشان را بر خدای، بل حجت خدای را بود برایشان. فَهَمْ  
لَا يَتَسَاءَلُونَ؛ ایشان یکدیگر را نپرسند. گفتند: معنی آن است که ایشان جواب  
ندهند از این سخن که ما ذَا أَحْبَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ؛ از آن که دانند که آن<sup>۳</sup> جواب که  
خواهند دادن<sup>۴</sup> ایشان را زیان دارد. و گفتند: ایشان در آن حال برسبیل [۱۹۱-ر]  
مشورت با یکدیگر سخن نگویند چنان که در دنیا کردند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا؛ اما آن کس که او توبه کار باشد<sup>۵</sup> و مؤمن و  
عمل صالح کرده باشد، بود که از جمله رستگاران و ظفر یافتگان باشد.

آنکه گفت: وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ؛ خدای تو بیافریند آنچه خواهد، و  
اختیار کند آنچه خواهد. مَا كَانَ لَهُمْ، مقرران را در این دو وجه هست:  
یکی آن که: وقف کردند این جا<sup>۶</sup> که مَا يَشَاءُ، وَيَخْتَارُ به ابتدا کردند، و «ما»  
بر این اختیار موصوله باشد، و معنی آن بود که خدای تو اختیار کند آنچه اختیار ایشان  
باشد، یعنی ایشان را آن دهد که ایشان خواهند.

و وجه دیگر آن است که: وقف بر «يَخْتَارُ» کردند. و مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ،  
کلامی باشد مستأنف، و بر<sup>۸</sup> این وجه «ما» نفی بود، یعنی خدای تو آنچه خواهد  
بیافریند و آنچه خواهد برگزیند، ایشان را اختیاری نیست، بل همه اختیار خدای  
راست، و این وجه معتمد است برای سیاق آیت و برای آن که در دگر آیت گفت:  
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ

۱. آط، آب، آز، مش، کا: آوردن.

۲. همه نسخه بدلها + برای.

۳. آج، لب، آل: این.

۴. همه نسخه بدلها: داد.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: کس که نائب بود.

۶. آط، آب، آز، مش + الْخِيَرَةُ.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا: آن جا.

۸. آل: در.

أَقْرِهِمْ<sup>۱</sup> ...، وَقَالَ مَحْمُودُ الْوَرَّاقُ - شعر:

تَوَكَّلْ عَلَى الرَّحْمَنِ فِي كُلِّ حَاجَةٍ  
مَتَى مَا يُرَدُّ ذُو الْعَرْشِ أَمْرًا يَعْْبُدُهُ  
وَقَدْ يَهْلِكُ الْإِنْسَانُ مِنْ وَجْهِ أَمِيهِ  
وَقَالَ آخِر - [شعر]:<sup>۲</sup>

الْعَبْدُ ذُو ضَجْرِ وَالرَّبُّ ذُو قَدْرِ  
وَالْخَيْرُ أَجْمَعُ فِيمَا اخْتَارَ خَالِفُنَا  
وَالذَّهْرُ ذُو دَوَلٍ وَالرِّزْقُ مَقْسُومٌ  
وَفِي اخْتِيَارِ سِوَاهُ اللَّوْمُ وَالشُّومُ

بنگر که حق تعالی در این آیت چگونه بیان کرد: خلق را<sup>۳</sup> و اختیار به خود  
حوالت کرد.

- ۱۰ آنکه خلق را<sup>۴</sup> از خلق<sup>۵</sup> نفی نکرد<sup>۶</sup>، چه خلق جز او را هست<sup>۷</sup> فی قوله: فَتَبَارَكَ  
اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ<sup>۸</sup>، وفي قوله: وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ<sup>۹</sup> ...، اما اختیار از خالقان نفی  
کرد بقوله: مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ. تو هر دو به عکس آن کردی که او گفت، آن جا  
که گفت: خلق به من است و به دیگران هم هست، گفتمی: لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ. و آن  
جا که اختیار از تو نفی کرد، در اختیار او بختی و بر اختیار او اختیار کردی تا از هر  
دو وجه بر طرف نقیض حاصل باشی، اِقْلِبْ وَقَدْ أَصَبْتَ؛ برگردان تا مُصِيب باشی.  
۱۵ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ منزّه است خدای و متعالی از آن که با او شرک  
آرند.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ، گفت: خدای تو داند آنچه پنهان  
کند دل‌های ایشان و آنچه آشکارا کنند، یعنی سِرّ و علانیه بنزدیک علم او یکسان  
است.

۲۰

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ و او آن خدای است که به جز او خدای نیست. حمد و

۲. اساس: ندارد؛ از آب، افزوده شد.

۴. همه نسخه بدلها: ندارد.

۶. آج، لب، آل، کا: کرد.

۸. سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

۱. سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۶.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۵. همه نسخه بدلها: خود.

۷. همه نسخه بدلها: نیست.

۹. سوره مائده (۵) آیه ۱۱۰.



سپاس او راست در دنیا و آخرت، در این سرای و در آن سرای به<sup>۱</sup> انواع نعمت دینی و دنیاوی که با بندگان کرد. **وَلَهُ الْحُكْمُ**؛ و او راست حکم، هم در دنیا و هم در آخرت. **وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**؛ و مرجع و بازگشت خلقان با اوست. و گفته ایم که: «رَجَع» هم لازم باشد هم متعدی. [این جا متعدی است]<sup>۲</sup>، و معنی آن که: خلقان را با او<sup>۳</sup> برند.

آیه ۷۱ **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَوْ لَيْلٍ تَسْمَعُونَ**؛ بگو ای محمد ای می بینید شما آن که خدای کند<sup>۴</sup> بر شما شب را همیشه تا روز قیامت هست هیچ خدای<sup>۵</sup> جز خدای که آورد شما را روشنایی، ای<sup>۶</sup> نمی شنوی؟

آیه ۷۲ **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ** [پ ۱۹۱] **فِيهِ أَفْلا تُبْصِرُونَ**؛ بگو ای نمی بینید<sup>۷</sup> اگر کند خدای بر شما روز را ایستاده و پیوسته تا<sup>۸</sup> روز قیامت هست هیچ خدای<sup>۹</sup> جز خدای تعالی که آورد شما را شبی که آرام گیری در او، ای نمی بینید<sup>۱۰</sup>؟

آیه ۷۳ **وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**؛ و از رحمت او کرد شما را شب و روز تا بیارمید<sup>۱۱</sup> در او در شب و بجوید<sup>۱۲</sup> در روز از فضل او و تا مگر شما شکر گزارید<sup>۱۳</sup>!

۱. همه نسخه بدلها: بر.

۲. اساس: ندارد، از اول، افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: بر او.

۴. آب، مش: آیا دیدید اگر گرداند خدای تعالی؛ اط: دانسته هستی اگر کند.

۵. اط، آج، لب، آل: کدام خداست جز خدای. ۶. آب، مش: آیا؛ آج، لب، آل: ای پس.

۷. آب: دیدید؛ مش: آیا دیدید.

۸. اط، آل: روز همیشه؛ آب، آج، لب، مش: روز را همیشه تا.

۹. اط، آج، لب، آل: کدام خداست؛ آب: کیست خدای.

۱۰. اط: نمی بینی؛ آب، مش: آیا نمی بینید؛ آج، لب، آل: ای پس نمی بینید.

۱۱. اط: بیارم / بیارمید. ۱۲. اط، آج، لب، آل: طلب کنی / طلب کنید.

۱۳. اط: تا همانا شاکر باشی؛ آج، لب، آل: تا مگر شما شاکر باشید.

آیه ۷۴ وَ يَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ؛ و روزی که بخواند ایشان را، پس گوید: کجا اند بتان<sup>۱</sup> همبازان<sup>۲</sup> من آنان که بودید<sup>۳</sup> شمامی گفتید و دعوی می کردید<sup>۴</sup>.

آیه ۷۵ وَ نَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و بیرون آریم<sup>۵</sup> از هر امتی گواهی پیغامبری، پس گوییم<sup>۶</sup> ما بیارید<sup>۷</sup> حجت شما<sup>۸</sup>، پس بدانند<sup>۹</sup> که حق خدای راست و گم شود<sup>۱۰</sup> از ایشان آنچه بودند دروغ فرا می یافتند<sup>۱۱</sup>.

آیه ۷۶ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَشُورُ بِالْعُصْبَةِ [۱۹۲-ر] أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ؛ بدرستی که قارون<sup>۱۲</sup> بود از قوم موسی، افزونی جست برایشان و بدادیم ما او را از گنجها چندان که کلیدهای آن گران بار کردی<sup>۱۳</sup> چهل کس را<sup>۱۴</sup> خداوندان نیرو چون گفت او را گروه<sup>۱۵</sup> او، شاد مشو<sup>۱۶</sup> که خدای تعالی دوست ندارد شادی کنندگان را<sup>۱۷</sup>.

آیه ۷۷ وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ؛ و بجوی<sup>۱۸</sup> در آنچه بداد تو را خدای سرای واپسین<sup>۱۹</sup> و فراموش مکن نصیب خود از این جهان، و

۱. همه نسخه بدلها: ندارد.

۲. آط، آج، لب، آل: اببازان؛ آب، مش: شریکان.

۳. آط: بودی/بودید.

۴. آط، آج، لب، آل: باز گرفتیم؛ آب، مش: بکشیدیم.

۵. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۶. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۷. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۸. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۹. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۰. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۱. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۲. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۳. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۴. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۵. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۶. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۷. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۸. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

۱۹. آط، آج، لب، آل: گفتیم؛ آج، لب، آل: پس گفتیم.

نیکوی<sup>۱</sup> کن چنان که نیکوی<sup>۱</sup> کرد خدای با تو<sup>۲</sup>، و مجوی تباہکاری در زمین بدرستی که خدای دوست ندارد تباہی کنندگان را.

آیه ۷۸ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَلَمْ يَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ؛ گفت بدرستی که بدادند ما را این برداشتی که نزدیک من است، ای نمی داند<sup>۳</sup> که<sup>۴</sup> خدای هلاک کرد از پیش او از گروهان<sup>۵</sup>، آن را که او سخت تر بود از او بنیرو و بسیار تر بود به خواسته و سپاه؟ و نپرسند از گناهان ایشان گناهکاران را.

آیه ۷۹ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ فِي [۱۶۲-ب] زَيْتِيهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ؛ پس بیرون آمد بر گروه خویش در آرایش خویش، گفتند آنان که خواهند زندگانی این جهان: ای کاشکی ما راستی<sup>۶</sup> [مثل]<sup>۷</sup> آنچه بدادند قارون<sup>۸</sup> را، بدرستی که او خداوند بهره ای است بزرگ.

آیه ۸۰ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ؛ و گفتند آنان که دادندشان<sup>۹</sup> دانش، وای بر شما ثواب خدای بهتر است آن را که ایمان آورد<sup>۱۰</sup> و کند نیکوی<sup>۱۱</sup> و فرا آن نرسد<sup>۱۲</sup> مگر صبر کنندگان.

آیه ۸۱ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ؛ پس به زمین فرو بردیم او را و سرای او را به زمین، نبود او را از هیچ گروه که یاری کنند او را از فرود خدای، و نبود از داد بستانندگان<sup>۱۳</sup>.

آیه ۸۲ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَكَآئِنَ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ [۱۶۳-ر] لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَوْلَا أَنَّ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَآئِنَ

۱. آط، آب، مش: نیکویی.

۲. آط: و اتو/ یا تو.

۳. آج، لب: نمی دانست.

۴. آج، لب: آن که.

۵. آط: اقتنان؛ آب: قرنهای؛ آج، لب: اهل هر زمان.

۶. آط: کاشکی بودی ما را.

۷. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۸. اساس: قرون اقارون.

۹. آط: بدادند ایشان را.

۱۰. آط، آج، لب: ایمان آرند.

۱۱. آط، آج، لب، آل: و عمل نیکو کنند.

۱۲. آط: و پیش نبرند؛ آب، آج، لب: و نغین نکنند.

۱۳. آط، آج، لب، آل: از جمله کینه کشان.

لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ؛ و گشتند<sup>۱</sup> آنان که آرزو می خواستند جایگاه و دستگاه او دی<sup>۲</sup> می گفتند<sup>۳</sup>: وای<sup>۴</sup> که خدای بگستراند روزی آن را که خواهد از بندگان خویش، و به اندازه کند<sup>۵</sup> آن را که خواهد، اگر نه آن بودی<sup>۶</sup> که منت نهادی خدای بر ما، به زمین فرو بردندی ما را، وای<sup>۴</sup> که نیابند رستگاری کافران<sup>۷</sup>.

آیه ۸۳ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ آن است سرای<sup>۸</sup> آن جهان، کنیم آن را که<sup>۹</sup> نخواهند برتری<sup>۱۰</sup> در زمین و نه<sup>۱۱</sup> تباهاکاری، و سرانجام نکو پرهیزگاران را بود.

آیه ۸۴ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هر که آرد نیکی او را بود بهتر از آن ثواب، و هر که آرد بدی ندهند جزا و پاداش<sup>۱۲</sup> آنان را که کردند بدیها مگر آنچه بودند<sup>۱۳</sup> می کردند.

آیه ۸۵ إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي [۱۹۳-پ] ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ بدرستی که آن که فریضه کرد<sup>۱۴</sup> بر تو قرآن خواندن<sup>۱۵</sup>، باز برد<sup>۱۶</sup> تو را ای محمد بامگه<sup>۱۷</sup>، بگو خداوند من - عز و علا - داناتر است بدان که آورد راه راست<sup>۱۸</sup> و آن که او<sup>۱۹</sup> اندر [۱۹۳-پ] گمراهی هویدا است.

آیه ۸۶ وَمَا كُنْتُمْ تُرْجَوْنَ أَنْ يُبْلَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

۱. آط، مش: و در روز در آمدند؛ آج، لب، آل: و بامداد کردند.

۲. آط، آب، آج، لب، آل، مش: دبروز.

۳. آط، آج، لب، آل: می گویند.

۴. آط، آج، لب + تو.

۵. آط، آج، لب، آل، مش: نه آتسبی.

۶. آب، مش: فلاح و ظفر نباشد کافران را.

۷. اساس + سرای؛ با توجه به دیگر نسخه بدلهای زاید می نماید.

۸. آط: کنیم او را برای آنان که؛ آب: کردیم آن را برای آنان که.

۹. آط، آج، لب: بزرگواری.

۱۰. آط، آج، لب، آل + که.

۱۱. آط، آج، لب، آل: واجب گردانید.

۱۲. آط، آج، لب، آل: تا باز برد.

۱۳. آط، آج، لب، آل: با جای خود.

۱۴. آب: که آمد بر راه راست؛ آج، لب: به آن که آرد به راه راست.

۱۵. آب: و کیست که او.

ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ؛ و نبودی تو امید می داشتی که بیفگنند سوی تو کتاب قرآن مگر رحمتی از خداوند تو<sup>۱</sup>، مباش یار<sup>۲</sup> کافران را.

آیه ۸۷ وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْتُ إِلَيْكَ وَأَدْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و نگردانند<sup>۳</sup> تو را از نشانه های خدای پس از آن که فرو فرستادند سوی تو، و بخوان<sup>۴</sup> با خدای تو<sup>۵</sup> و مباش از مشرکان.

آیه ۸۸ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ و مخوان با خدای - عَزَّوَجَلَّ - خدای دیگر، نیست خدای مگر او، همه چیزی هلاک شونده است مگر هستی و ذات او، او راست حکم و با او گردانندتان<sup>۶</sup>.

فَلْآرَأَيْتُمْ، آنکه رسول را - علیه السلام - گفت بگواين کافران را برسبيل تنبيه و تذکیر نعمت من برايشان: آرَأَيْتُمْ؛ نيينی؟<sup>۷</sup> و «رؤيت»، به معنی علم است، يعنی دانسته هستی<sup>۸</sup>، چنانکه یکی از ما گوید: حقیقت دانی و نیک شناخته هستی<sup>۹</sup> و مانند این<sup>۱۰</sup>، که اگر خدای این شب تاریک بر شما همیشه کند و بدارد تا به روز قیامت، کیست جز خدای که روزی<sup>۱۱</sup> روشن بیارد تا شما در او تصرف کنی در معاش و طلب روزی کنی<sup>۱۲</sup>، هیچ جواب نتوانی دادن از این سؤال، جز آن که<sup>۱۳</sup> کس نیست که بر این قادر باشد جز خدای، آنکه حجت بر شما متوجه شود. و این احتجاجی است و استدلالی بر وجه تقریر که خدای تعالی می کند بر توحیدش.

و این آیت دلیل است بر بطلان [قول]<sup>۱۴</sup> اصحاب معارف که گفتند: معارف ضروری است، چه اگر ضروری بودی بروی<sup>۱۵</sup> احتجاج و استدلال و تذکیر و تنبیه

۱. آج، لب، آل + پس.

۲. آط؛ نباید که باز دارد؛ آب: نباید که منع کنند؛ آج، لب، آل؛ نباید که باز دارند.

۳. آط، آج، لب، آل؛ باز خوان.

۴. آب: خود را.

۵. آط، آج، لب، آل؛ با او برند شما را (قوله تعالی)؛ آب: به سوی او باز خواهید گشت قوله تعالی.

۶. همۀ نسخه بدلها، بجز آط: بینید.

۷. آج، لب، آل؛ با او برند شما را (قوله تعالی)؛ آب: به سوی او باز خواهید گشت قوله تعالی.

۸. همۀ نسخه بدلها + که.

۹. همۀ نسخه بدلها، بجز آط: بینید.

۱۰. آط، آب، آن، منس + گویی؛ آج، لب، آل؛ گوید.

۱۱. آط، آب، آن، منس + گویی؛ آج، لب، آل؛ گوید.

۱۲. آط، آب، آن، منس + گویی؛ آج، لب، آل؛ گوید.

۱۳. آط، آب، آن، منس + گویی؛ آج، لب، آل؛ گوید.

۱۴. آط، آب، آن، منس + گویی؛ آج، لب، آل؛ گوید.

۱۵. آط، آب، آن، منس + گویی؛ آج، لب، آل؛ گوید.

حاجت نبود. آنکه گفت: **أَفَلَا تَسْمَعُونَ**؛ نمی شنوی این ادله با بیان؟ صورت استفهام است [۱۹۴-ر] و مراد تقریب و ملامت برترک مُنْكَر، چه اگر بشنوند و اندیشه نکنند هیچ فایده نبود<sup>۱</sup> ایشان را.

آنکه هم از این طریق دلیلی دیگر فرمود، گفت<sup>۲</sup>: **أَرَأَيْتُمْ**، نیز بگوی<sup>۳</sup> ایشان را: نبینی<sup>۴</sup> که اگر خدای این روز روشن را بر شما **مُؤَيَّد مُسْرَمَد**<sup>۵</sup> گرداند و همیشه بدارد تا به روز قیامت، خدای را دانی<sup>۶</sup> جز خدای که شیئی آرد که شما در او بیارامی<sup>۷</sup>؟ **أَفَلَا تُبْصِرُونَ**؛ نمی بینید<sup>۸</sup>؟ یعنی نظر و تفکر نمی کنی تا شما را علم حاصل آید.

آنکه بیان کرد که: این نعمتها بر شما از رحمت و کرم و فضل اوست، نه به استحقاقی و سابقه ای که شما را بوده است، گفت: **وَمِنْ رَحْمَتِي**؛ و از رحمت و بخشایش خود. و «مِنْ» تبیین راست، و روا بود که تبعیض باشد، و تبیین بهتر است. **جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ**، «جَعَلَ» به معنی خلق است و متعدی باشد به یک مفعول، گفت: از رحمت خود شب و روز بیافرید و پدید کرد. **لِيَشْكُرُوا فِيهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ**؛ تا شما در او بیارامی و طلب فضل او کنی، یعنی روزی او.

از<sup>۹</sup> عادت عرب آن بود که: دو چیز بگیرند و درهم پیچند و بیندازند<sup>۱۰</sup> برای آن که ایمن باشند که مخاطب هر یکی به جای خود بداند نهاد، و اگر کلام مفضل و مبین گفتی، چنین بودی که: **وَمِنْ رَحْمَتِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَشْكُرُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ**؛ شب پدید کرد تا در او بیارامی، و روز پدید کرد تا در او طلب روزی کنی. **وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**؛ و تا نعمتهای مرا شاکر باشی و شکرگویی، برای آن که سرای تکلیف را بنا بر مشقت و کلفت باشد، پس روز پدید کردیم<sup>۱۱</sup> برای تصرف معاش و شب برای آسایش، و نه چنین است سرای ثواب که آن جا برای آن شب نباشد که به

۱. همه نسخه بدلها: فایده نکند.

۲. همه نسخه بدلها: قل.

۳. همه نسخه بدلها: بگو.

۴. آج، لب، آل: نبینند.

۵. آج، لب، آل: و سرمد.

۶. آج، لب، آل: دانید.

۷. بیارامی / بیارامید.

۸. آط: نمی بینی / نمی بینید.

۹. همه نسخه بدلها: و از.

۱۰. آط، آج، لب، آل + از.

۱۱. همه نسخه بدلها: پدید کردند.

روز رنج نباشد تا حاجت بود به آسایش.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ، آنکه گفت: یاد کن ای محمد آن روز که ندا کند ایشان را خدای. فَيَقُولُ؛ [گوید]<sup>۱</sup>: کجا اند آن انبازان من که دعوی کردی<sup>۲</sup>؟ و تکرار برای اختلاف فایده است، استفهام اول برای تقریر است تا اقرار دهند بر خود به جهل و آن که ایشان نه بر حق بوده اند در عبادت اصنام، و دوم برای اظهار عجز ایشان از حجت و برهان در وقت مطالبه ایشان - علی رؤوس الاشهاد. و هر دو متضمن است تفریع و ملامت را.

آنکه گفت: وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ؛ و بیرون آوردیم از هر اُمتی گواهی. قَتاده گفت: گواه هر اُمتی<sup>۳</sup> پیغامبرشان باشد که برای ایشان و برایشان گواهی دهد به<sup>۴</sup> آنچه کرده باشند، بیانش بکفایت اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا<sup>۵</sup> گفته اند: این گواهان عدول آخرت باشند که هیچ زمانه از ایشان خالی نبود. فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، این حکایت آن است که خدای تعالی ایشان را گوید<sup>۶</sup>: گوئیم بیارید<sup>۷</sup> حجت خود بر آنچه گفستی و دعوی کردی. فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ؛ بدانند<sup>۸</sup> که حق خدای تعالی راست است برای آن که در دنیا ندانسته باشند از آن جا که نظر نکرده باشند، در قیامت بضرورت بدانند جمله معارف که ایشان را تکلیف کرده باشند از عدل و توحید. وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و گم شود از ایشان آنچه فرو بافته باشند<sup>۹</sup> و بر ساخته در دنیا از بُتان و خدایان که مستحق عبادت نباشند.

آنکه حق تعالی در قصه قارون گرفت<sup>۱۰</sup>، گفت: إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ - آية. مفسران گفتند: قارون پسر عم موسی بود برای آن که او قارون ابن بصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بود. و موسی - علیه السلام - پسر عمران بن

۱. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲. کردی / کردید.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: اُمت.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: و.

۵. سورة نساء (۴) آية ۴۱.

۶. لب، آل: گفت.

۷. آب، آرز: فرماید.

۸. آط: بیاری / بیارید.

۹. آب، آرز: پس بدانند.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا: فرابافته باشند.

۱۱. همه نسخه بدلها: باقصه قارون آمد.

قاهت بود. و محمد بن اسحاق گفت<sup>۱</sup>: پسر برادر قارون بود از مادر و پدر.  
 قَتَادَةَ گفـت: قارون را منور خواندندی از نیکوی صورت او، و توریت نکو  
 خواندی، جز آن که منافق بود.

مُسَيَّبُ گفـت: از بنی اسرائیل بود [از جهت نسب، و لکن عامل فرعون و گماشته  
 او بود بر بنی اسرائیل]<sup>۲</sup>، و بر ایشان بغی و ظلم کردی.

۵

قَتَادَةَ گفـت: به کثرت مال و فرزندان بر ایشان ظلم کردی.  
 شیطان گفـت: بر ایشان تکبر و گند آوری و بغی کردی. وَأَتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ؛ و ما  
 او را از گنجها چندان بدادیم که کلیدهای [۱۹۴-پ] آن خداوندان قوت را گران بار<sup>۳</sup>  
 کردی. و «مِنْ» تبیین راست، و «ما» نکره موصوفه است. و مفاتح جمع مفتاح باشد و  
 ۱۰ مفاتح جمع مفتاح باشد، و این هر دو بنای آلت را باشد، و قوله: لَتَنْوُوا، آئی تشقل  
 و تَمِيلُ بِهِمْ؛ ایشان را گران بار کردی و پشت ایشان را دو تا بکردی از گران باری، و  
 اصل آن نَاءٌ يَنْوُءُ باشد إِذَا نَهَضَ، قَالَ الشَّاعِرُ - شعر:

تَنْوُوا خِرَاهَا فَلْيَا قِيَامُهَا وَتَمِشِي الْهُونَا عَنْ قَرِيبٍ فَتَبْهَرُ

و «با»<sup>۴</sup> تعدیه را باشد، و المعنی لَتَنْوُوا<sup>۵</sup> الْعُضْبَةَ آئِي تَنْفِلُهُمْ، چنان که دَخَلْتُ بِهِ  
 وَأَدْخَلْتُهُ، وَفُؤْتُ بِهِ وَأَقَمْتُهُ، و این قیاسی مُطَرَّبٌ است.

۱۵

و گروهی گفتند: کلیدهای او از پوست بود، بعضی دگر گفتند: مراد به  
 مفاتح<sup>۱</sup>، خزاین است. زجاج گفـت: این لایقتر باشد به معنی. و بعضی دگر گفتند:  
 لَتَنْوُوا بِالْعُضْبَةِ، از جمله کلام مقلوب است، و التقدير: لَتَنْوُوا الْعُضْبَةَ بِهَا، آئی تنهضُ بِهَا  
 مُثْقَلَةً، که اصل «نَوَّءُ»، نهوض به جهد و مشقت باشد، وَمِثُّهُ: نَوَّءُ النَّجْمِ لِأَنَّ طُلُوعَهُ  
 ۲۰ إِنَّمَا يَكُونُ بِثَقَلٍ وَبُطُوٍّ، وَمِثْلُهُ<sup>۷</sup> قَوْلُ الشَّاعِرِ - شعر:

وَتَرَكِبُ خَبَلًا لَا هَوَاذَةَ بَيْنَهَا وَتَشْقَى الرِّمَاحُ بِالضَّبَايِرَةِ الْحُمْرِ<sup>۸</sup>

۲. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۱. همه نسخه بدلها + موسی.

۳. اساس: به صورت «ما» هم خوانده می شود.

۳. آج، لب، آل: گران باری.

۶. همه نسخه بدلها: مفاتح.

۵. چاپ شعرانی (۴۸۳/۸): لَنْوُءُ.

۷. همه نسخه بدلها: ومته.

۸. اساس + شعر؛ به قیاس یا دیگر نسخه بدلها، زیاد به نظر می رسد.



أَيُّ تَشَقَّى الضَّيَاطِرَةَ بِالرِّمَاحِ، وَقَالَ آخِر - شعر:  
 فَدَيْتُ بِنَفْسِيهِ نَفْسِي وَمَالِي وَمَا أَلُوكَ<sup>۱</sup> إِلَّا مَا أَطْبِقُ  
 أَيُّ فَدَيْتُ بِمَالِي وَنَفْسِي نَفْسَهُ، وَقَالَ آخِر - شعر:  
 إِنَّ سِرَاجًا لَكَرِيمٌ مَفْخَرُهُ نَحْلِي بِهِ الْعَيْنُ إِذَا مَا تَجَهَّرُهُ  
 أَيُّ هُوَ يَحْلِي بِالْعَيْنِ، وَوَجْهٌ أَوَّلُ نَكْوَتِهَا لِبَرَايَةِ أَنْ كَمَا فِيهِ عَدُولٌ لَيْسَتْ مِنْهُ ظَاهِرٌ.

و مفسران در عدد «غضبه» خلاف کردند. مُجاهد گفت: از پنج تا ده باشد. قتاده گفت: از ده تا چهل باشند.<sup>۲</sup> ابوصالح گفت: چهل باشند.<sup>۳</sup> عکرمه گفت: هفتاد بودند. عبدالله عباس گفت: از سه تا ده باشند.

خَيْثَمَةُ گفت: در انجیل هست که کلیدهای گنج قارون بر شست<sup>۴</sup> شتره نهادندی همه آنرا مُحَجَّل، هر کلیدی پیش از انگشتی نبود، و هر کلیدی را گنجی بود. مُجاهد گفت: کلیدهای او از پوست شتر بود، و گفتند: از آهن بود، و هر کجا رفتی با خود ببردی. إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ؛ چون قوم او او را گفتند بَطْرْمَکَن که خدای تعالی خداوندان بَطْرْمَکَن را دوست ندارد، و منته قوله: إِنَّهُ لَفَرِحَ فَخُورًا، قَالَ الشَّاعِر - شعر: ۱۵

وَأَنْتُ بِمِفْرَاحٍ إِذَا الدَّهْرُ سَرَنِي  
 وَلَا جَانِعٍ مِنْ صَرْفِهِ الْمُتَحَوِّلِ  
 وَقَالَ آخِر - شعر:

وَلَا يُنْسِيَنِي الْخَدَثَانُ عِرْضِي  
 وَ «بَطْرْمَکَن» مرد مغرور باشد به نعمت شکرناکننده.<sup>۵</sup> بعضی دیگر گفتند: لَا تَفْرَحْ، أَيُّ لَا تَفْسِدُ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ، وَقَالَ الشَّاعِر - شعر: ۲۰  
 إِذَا أَنْتَ لَمْ تَبْرَحْ تُؤَدِّي أَمَانَةً  
 وَ نَحْمِلُ أُخْرَى أَفْرَحْتَكَ الْوَدَائِعِ  
 أَيُّ أَفْتَدَتْكَ.

۱. همه نسخه بدلها: وما الود؛ چاپ شعرانی (۴۸۳/۸): و ما افديه.

۲. آج، لب، آل؛ باشد؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: باشد.

۴. کا: استر.

۵. همه نسخه بدلها: شصت.

۶. آج، لب، آل؛ شکر نکرده؛ کا: شکر نکند.

۷. سوره هود (۱۱) آیه ۱۰.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ، گفت: و طلب کن در این مال که خدای  
تورا دادسرای آخرت و ثواب. وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا؛ و بهره خود از دنیا  
فراموش مکن.

مجاهد گفت و ابن زید: در دنیا تقصیر مکن در طاعت تا به آخرت تورا بر دهد.  
این روایت علی بن طلحه<sup>۱</sup> است از عبدالله عباس.

۵

از<sup>۲</sup> امیرالمؤمنین علی روایت کردند که او گفت: معنی آن است که نصیب خود  
از دنیا فراموش مکن از تندرستی و قوت و بُرنایی و نشاط و تونگری<sup>۳</sup> که به این آلات  
طلب آخرت کنی.

حسن گفت: نصیب خود از دنیا فراموش مکن از آنچه کفایت تورا به کار باید<sup>۴</sup>  
در دنیا از وجهی حلال که آن نصیب تو<sup>۵</sup> باشد از روزی.

۱۰

منصور بن زادن گفت: یعنی قُوتِ تَوَقُّوتِ عیالت. وَأَخْسِنُ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ  
إِلَيْكَ؛ نیکوی<sup>۶</sup> کن با خلقان خدای چنان که خدای تعالی با تونیکوی<sup>۷</sup> کرده  
است، و طلب فساد مکن در<sup>۸</sup> زمین که خدای تعالی مُفسدان را دوست ندارد.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَيَّ عِلْمٍ عِنْدِي، قارون گفت: این مال، که مرا دادند  
[۱۹۵-ر] از علمی دادند که مرا هست، و این<sup>۹</sup> علم مرا خدای داد، و به این علم مرا  
تفضیل داد بر شما. گفتند: علم کیمیا بود.

۱۵

سعید بن المُسَیب گفت: موسی - علیه السلام - علم کیمیا دانست، ثلثی از آن یوشع  
ابن نون<sup>۱۰</sup> را بیاموخت، و ثلثی از آن کالب<sup>۱۱</sup> این یوفنا را بیاموخت، و ثلثی<sup>۱۱</sup> قارون را.  
هر یکی در صنعت ناتمام بودند. قارون ایشان را بفریفت و آن دو ثلث از ایشان بستند.

۱. مش: علی بن ابی طلحه.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: و از.

۳. کذا در اساس: تونگری / توانگری؛ کا: توانگری؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۴. آب، آج، لب، آز، آل: به کار آید.

۵. همه نسخه بدلها: نیکویی.

۶. آج، لب، آل: آن.

۷. اساس: التون؛ یا توجه به قاعده لغت و ضبط پاره ای نسخه بدلها تصحیح شد.

۸. اساس: قالب؛ به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۹. مش، کا + از آن.

چون صنعت او را تمام شد، او این کار بر دست گرفت و از این مال<sup>۱</sup> عظیم بساخت. بعضی دیگر گفتند: موسی خواهرش را پیاموخت، و خواهرش به حکم او بود. او قارون را پیاموخت. و گفته اند: مراد به این، علم تجارت و وجوه مکاسب است.

مُتَسِيب بن شریک گفت: مال و خزاین او به حدی رسید که چهار صد هزار هزار<sup>۲</sup> کلید بود آن<sup>۳</sup> را در چهل انبان، خدای تعالی گفت: **أَوَلَمْ يَعْلَمُوا**؛ نمی داند قارون که خدای تعالی هلاک کرد آنان را که پیش او بودند از قرنهای و امتان کسهای<sup>۴</sup> را که به قوت از او سخت تر بودند، و به جمع مال بیشتر از او بودند، و این بر سبیل تهدید و وعید گفت. **وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ**؛ و کافران را نپرسند از گناهشان، یعنی ایشان را بی حساب به دوزخ برند. این قول قتاده است. مُجَاهِد گفت: فریشتگان نپرسند، خدای پرسد؛ و فریشتگان برای آن نپرسند<sup>۵</sup> که ایشان را پشیمان<sup>۶</sup> شناسند. حسن بصری گفت: نپرسند ایشان را بر وجه استعمال، بل بر وجه تقریب و توییح و تعذیب<sup>۷</sup>.

**فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ**؛ گفت: قارون بیرون آمد بر قوم خود در زینتی که او را بودی.

جابر بن عبدالله الانصاری گفت: مراد به این، زینت قوش<sup>۸</sup> بود که او جامه<sup>۹</sup> قرمز پوشیدی. نخعی و حسن گفتند: جامه های سرخ بود. مُجَاهِد گفت: بر اسپان خنک نشستی، زین آرزجویی مُعْصِفِر بر او نهاده<sup>۱۰</sup>. قتاده گفت چهار هزار اسب بار-گیر داشت.

ابن زید گفت: چون او بر نشستی، هفتاد هزار سوار با او بودندی با سازهای مُعْصَفِرِ و ارجوانی، و آن روز اول روز بود که مردمان جامه و ساز آرزجویی دیدند. ۲۰ **مُقَاتِل** گفت: او بر استری<sup>۱۱</sup> اسپید<sup>۱۲</sup> نشسته بود به ساز زر. مُسَلِم گفت: چهار هزار

۱. آب، آو، متن: از آن مالی.  
 ۲. همه نسخه بدلها: چهار صد هزار.  
 ۳. آج، لب: آنان.  
 ۴. آب، مش، کا: کسانی.  
 ۵. اساس: پرسند؛ یا توییح به نسخه کاتصحیح شد.  
 ۶. کا: بسیم؛ دیگر نسخه بدلها ندارد.  
 ۷. کا: ملامت.  
 ۸. کذا: در اساس؛ همه نسخه بدلها: قرمز.  
 ۹. نسخه آل: در این جا پایان می پذیرد.  
 ۱۰. آج، لب، مش: سفید.  
 ۱۱. آج، لب: شتری.

سوار با جامه های ارجوانی و ساز ارجوانی با سیصد کنیزک با جامه ها و خُله ها و سازها بر استران<sup>۱</sup> آشهب نشسته. قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا؛ گفتند آنان که طالبان و مریدان دنیا بودند: يَا لَيْتَ لَنَا؛ کاشک<sup>۲</sup> تا ما را بودی مانند آن که قارون را داده اند. إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ؛ چه او را بهره تمام است از دنیا.

۵ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ، گفتند آنان که ایشان را علم دادند به جواب طالبان دنیا، یعنی عالمان گفتند مال داران و مال جویان را: وَيَلِكُمْ؛ وای شما<sup>۳</sup>. ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ أَمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا؛ ثواب خدای بهتر است آنان را که ایمان دارند و عمل صالح کنند از آنچه او جمع کرده است. وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ؛ و تلقین نکنند و توفیق ندهند این کلمه و این حکمت إلا صابران را. و «تلقى»، استقبال باشد و درجای تلقین نیز استعمال کنند و شرح این رفته است به استقصاء.

۱۰ فَخَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضَ، آنکه حق تعالی ذکر و بال عاقبت مذموم او کرد و گفت: فرو بردیم او را و سرایش را به زمین.

اهل سیر چنین گفتند که: قارون از جمله علمای بنی اسرائیل بود، و توریت بهتر خواندی از ایشان. و مردی تونگر<sup>۴</sup> بود، و سبب بغی او تونگری<sup>۴</sup> بود و کثرت مال.

۱۵ گفتند: اَوَّلَ طَغْيَانٍ وَعَصِيَانٍ او آن بود که خدای تعالی موسی را گفت: قومش<sup>۵</sup> را بگویی تا هر کسی چهار رسن در گوشه ردا بندند سبز به رنگ آسمان. موسی گفت: بار خدایا! چرا چنین فرمودی، و حکمت در این چیست؟ خدای تعالی گفت: برای آن گفتم که بنی اسرائیل غافلند، و من از آسمان کتابی خواهم فرستادن، فرمودم که این خیوط آسمان رنگ در گوشه ردا بندند، تا هر گه که در آن نگرند<sup>۶</sup> آسمان با یاد ایشان آید، [۱۹۵-پ] و آن که<sup>۷</sup> من از آسمان کتابی خواهم فرستادن.

۲۰ موسی - علیه السلام - گفت: بار خدایا! روا نباشد اگر<sup>۸</sup> بفرمایی تا ردا جمله سبز

۱. همه نسخه بدلها: اشتران.

۲. همه نسخه بدلها: بر شما.

۳. همه نسخه بدلها: قومت.

۴. آب، آن، کاشک.

۵. همه نسخه بدلها: کاشکی.

۶. آب، آج، لب، تَر، کا: تونگر.

۷. آط، آج، لب: هر که در آن نگرند.

۸. آط، آب، آج، لب، آن مش: که.

کنند، چه بنی اسرائیل ترسم که این<sup>۱</sup> خُیوط حقیر دارند. حق تعالی گفت: کوچک از کار من کوچک نبود و حقیر نباشد، و اگر ایشان مرا در صغیر طاعت ندارند در کبیر هم ندارند.

موسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: خدای آسمان می فرماید که هر یکی ۵  
چهار رسن سبزر در گوشه ردا بندی تا به آن خدای را و کتاب او را یاد داری. بنی اسرائیل گفتند: سمیع و مطیعیم، شنیدیم و فرمانبرداریم، و همچنان کردند مگر قارون که او این حدیث هزل شناخت و استکبار کرد و فرمان نبرد و گفت: این خداوندی کند که بندگان را از یکدیگر باز نشناسد، این به علامت کند تا تمییز تواند کردن، این اول عصیانی بود که او کرد.

باز چون موسی - علیه السلام - دریا ببرد، و فرعون و قومش هلاک شدند، موسی ۱۰  
ریاست و ولایت مذبح و قربان به هارون داد. هر که را قربانی بودی، بیاوردی به هارون دادی تا هارون بر مذبح نهادی، آتشی<sup>۲</sup> بیامدی و آن قربان بسوختی. قارون را از آن سخت آمد، گفت: یا موسی! این چه قسمت است که تو کردی؟ نبوت تو راست و ریاست برادرت را هارون را<sup>۳</sup>، و از این هیچ دو مرا نصیبی<sup>۴</sup> نیست. موسی گفت: این نه من کرده‌ام، که این را به من تعلق<sup>۵</sup> نیست، این<sup>۶</sup> خدای کرده است. ۱۵  
قارون گفت: من تو را باور ندارم به این حدیث تا مرا آیتی ننمایی<sup>۷</sup>. گفت: من تو را آیتی روشن نمایم در این باب. آنگه رؤسای بنی اسرائیل را جمع کرد و گفت: جمله عصاهای خود بیاری و در این عبادت خانه بنهید<sup>۸</sup>. ایشان برفتند. همچنان کردند، و قارون و هارون نیز عصاهای خود در آن جا انداختند. موسی گ: امشب ۲۰  
رها کنی و فردا بامداد بیایی. هر کس عصای خود بنگری<sup>۹</sup>، و عصای هارون بنگری<sup>۱۰</sup> تا

۱. آط، آب، آج، لب، آز، مش، کا: چه ترسم که بنی اسرائیل آن.

۲. همه نسخه بدلها، بجز آب، کا: آتش.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. کا + دادی.

۵. مش: از این هر دو مرا هیچ نصیبی.

۶. همه نسخه بدلها: تعلقی.

۷. مش + را.

۸. آط، آب، آج، لب، آز، کا: بنمایی.

۹. آط: بنهی / بنهید.

۱۰. آج: بنگرند؛ کا: بنگرید.

۱۱. مش، کا: و عصای هارون را نیز بنگرید.

مزیت هارون بر خود بشناسی. همچنان کردند.

- بر دگر روز که باز آمدند<sup>۱</sup> عصاها بر حال خود بود مگر عصای هارون<sup>۲</sup> که برگ<sup>۳</sup> بر آورده بود، و از درخت بادام بود، و بر بیاورده بود. جمله گفتند: ما را معلوم بود، معلومتر شد فضل هارون، جز قارون که او گفت: این بس عجب نیست از آن سحرها که تو می‌کنی، و برخاست و برفت و از موسی اعتزال کرد، او و اتباع او و موسی را ایذا می‌کرد و می‌رنجانید، و موسی - علیه السلام - برای<sup>۴</sup> قرابتی که میان ایشان بود تحمل می‌کرد و مدارا، و او را باز می‌خواند و او هر روز طاغیتر و بی‌فرمانتر بود موسی را و دشمنتر، تا سرایی بساخت و در آن سرای زرین کرد، و دیوارهای آن<sup>۵</sup> در صفایح زر گرفت، و جماعت<sup>۶</sup> بنی اسرائیل روی به او نهادند، و اوقاعده نهاد که مردم را طعام دادی<sup>۷</sup> بامداد و شبانگاه. چون طعام بخوردند، مقام کردند و حدیث کردند<sup>۱۰</sup> و مضاحک گفتندی.

- چون خدای تعالی آیت زکات فرستاد، و زکات واجب کرد، موسی - علیه السلام - برخاست و بنزدیک قارون آمد، گفت: خدای تعالی آیت فرستاده است و زکات فرموده. او گفت: این که تو می‌گویی مَبْلَغَهاي عظیم باشد، من این بتوانم دادن<sup>۸</sup>. خدای تعالی گفت: این تعلل است که او می‌کند، به اندکی و بسیاری او خود ایمان ندارد، و اندک و بسیار چیزی نخواهد دادن<sup>۹</sup>، خواهی تا بدانی برو<sup>۱۰</sup> او را مسامحتی کن.

موسی بیامد و گفت: من از تو چیزی کم<sup>۱۱</sup> ابستانم و بتدریج با<sup>۱۲</sup> کم<sup>۱۱</sup> می‌کرد تا به آن جا آمد که گفت: از هر هزار دینار یک دینار بده، و از هر هزار درم یک درم، و از

۱. همه نسخه بدلها + همه.

۳. همه نسخه بدلها: برگگی.

۵. همه نسخه بدلها: او.

۷. آط، آب، آزه مش + به.

۹. آب، مش + اگر.

۱۱. همه نسخه بدلها: کمتر.

۲. مش + را.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کاف: بر آن.

۶. همه نسخه بدلها: جماعتی.

۸. آط، آب، آج، لب، آزه مش: نتوانم کرد.

۱۰. آط: بروی.

۱۲. آب، آزه مش: تا.

هر هزار گوسپند<sup>۱</sup> یک گوسپند<sup>۱</sup>، و از هر اسپسی چیزی<sup>۲</sup> بده. گفت: تا<sup>۳</sup> اندیشه کنم. با خانه رفت و حساب کرد، بسیار می برآمد، هم<sup>۴</sup> دلش<sup>۵</sup> نداد، گفت: نتوانم داد<sup>۶</sup> که بسیار است.

آنکه کس فرستاد و بنی اسرائیل را بخواند و گفت: نبینی<sup>۷</sup> که موسی هر روز ما را<sup>۸</sup> بلایی<sup>۹</sup> و تکلیفی می نهد. اکنون بیامده است تا مال ما<sup>۱۰</sup> بستاند و ما را درویش کند، چه رأی است در [۱۹۶-ر] حق او؟ گفتند: تو سید و مهترمایی، رأی آن باشد که تو بینی. گفت: رأی من آن است که فلان زن ناپارسا<sup>۱۱</sup> را بیاریم و او را جُعلی دهیم تا او در موسی آویزد و او را متهم کند به خود، و بر او تشیع کند<sup>۱۲</sup>، که چون این حال<sup>۱۳</sup> برود بنی اسرائیل بر او خروج کنند و بیرون آیند، و اما بکشند او را و اما بازار او شکسته شود و او را رها کنند.

آنکه کس فرستاد و آن زن فاجره را بخواند و او را گفت: تورا کاری چنین می باید کردن، و تورا هزار دنیار بدهم، و گفتند: تشتی<sup>۱۴</sup> زریه او پذیرفت<sup>۱۵</sup> و گفتند: آنچه<sup>۱۶</sup> خواهی و حکم کنی.

آنکه برخاست و قصد کرد به مجمع بنی اسرائیل، و آن جا بنشست. موسی - علیه السلام - بر عادت بیرون آمد و خلقی بسیار<sup>۱۷</sup> از بنی اسرائیل حاضر بودند در صحرای فراخ. موسی - علیه السلام - در وعظ گرفت برایشان، و امر معروف و نهی منکر، و

۱. همه نسخه بدلها: گوسفند.

۲. آط، آب، آج، لب، آز، خری؛ مش: از هر هزار اسپ اسپسی، و از هر هزار خر خری.

۳. مش: بده جواب داد به موسی که پروتا.

۴. آج، لب: بسیاری بر هم آمد؛ کا: بسیار می آمد هم.

۵. آط، آب، آج، لب، آز + بار؛ مش: دلش باری نداد که بدهد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: نتوانم دادن.

۷. آط: ببینی / ببینید؛ آب، آج، لب: بینید؛ کا: نمی بینید.

۸. همه نسخه بدلها: مرا. ۹. آط، آج، لب: بیلای.

۱۰. مش: مرا. ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: فاجره.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: تشیع زند. ۱۳. مش + بر او.

۱۴. آط، آب، آز، مش: مشت. ۱۵. همه نسخه بدلها: پذیرفت.

۱۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: بر آنچه. ۱۷. مش: بسیاری.

می گفت: هر که دزدی کند دستش بیاید بریدن، و هر که قذف کند بی گناهی را او را حد باید<sup>۱</sup> زدند، و هر که زنا کند و زن ندارد صد تازیانه بیاید زدن او را، و هر که زنا کند و زن دارد بیاید کشتن به رجم.

قارون گفت: و اگر همه<sup>۲</sup> تو باشی؟ گفت: و اگر چه من باشم. گفت<sup>۳</sup>: بنی

اسرائیل دعوی می کنند<sup>۴</sup> که تو با فلانة فاجر زنا کردی. ۵

موسی - علیه السلام - گفت: اگر او گوید، بر قول او اعتماد کنیم<sup>۵</sup>. کس

فرستادند و او را حاضر کردند. موسی - علیه السلام - روی به او کرد و گفت: یا فلانة!

این قوم بر من این<sup>۶</sup> دعوی می کنند، و من تو را سوگند می دهم به آن خدای که دریا

بشکافت بر بنی اسرائیل و ما را برهانید و ایشان را هلاک کرد که، آنچه راستی<sup>۷</sup>

است در این حادثه بگوی. او<sup>۸</sup> اندیشه کرد، گفت: اگر این راست بگویم و از گناه

گذشته توبه کنم، همانا خدای بر من رحمت کند. گفت: لا والله! که تو از این

حدیث مبرایی، و آنان که این می گویند بر تو دروغ می گویند، و قارون مرا جعلی داده

است تا بر تو این دروغ بگویم، و تو را به خود متهم کنم.

موسی - علیه السلام - روی بر زمین نهاد و گفت: اَللّٰهُمَّ اِن كُنْتُ رَسُوْلًا فَاغْضَبْ

۱۵ لي؛ بار خدایا! اگر من رسول توام، برای من خشم گیر. جبریل آمد و گفت: خدای

می گوید من زمین را فرموده ام تا طاعت<sup>۹</sup> تو دارد، آنچه فرمای بفرمای<sup>۱۰</sup> او را آنچه

خواهی در حق او!

موسی - علیه السلام - بنی اسرائیل را گفت: بدانی که خدای تعالی مرا به قارون

۱. مش: حد بیایدش.

۲. آج، لب: اگر چه.

۳. همه نسخه بدلها: پس.

۴. لب: می کند.

۵. آج، لب، مش: کنم.

۶. مش: چنین.

۷. لب: راست.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا: زن.

۹. مش: زمین را امر کرد تا اطاعت؛ کا: طاعت تو گیرد.

۱۰. آط، آب: به آنچه خواهی بفرمای؛ آج، لب: با آنچه خواهی بفرمای؛ مش: تا آنچه خواهی بفرمای؛ کا: به

آنچه فرمایی.

۱۱. آط، آب، آج، لب، آژ: او را در حق او؛ مش: او را در حق قارون.



فرستاده است همچنان که به فرعون، و او طغیان کرد، و خدای او را هلاک کرد، و قارون باغی است<sup>۱</sup>. هر که با اوست و هوای او می خواهد، با او بباشی<sup>۲</sup>، و هر که با من است<sup>۳</sup> دور شوی<sup>۴</sup>.

همه بگریختند و جز دو کس با او نماندند<sup>۵</sup>. موسی - علیه السلام - گفت: یا اَرْضُ خُذِیهِمْ؛ ای زمین بگیر ایشان را، تا به زانو به زمین فرو شدند، دگر باره گفت: یا اَرْضُ خُذِیهِمْ؛ ای زمین بگیر ایشان را، تا به کمر بست به زمین فرو شدند، [دگر باره گفت: یا اَرْضُ خُذِیهِمْ، تا به گردن به زمین فرو شدند]<sup>۶</sup>. در این میانه تضرع می کردند و فریاد می خواستند و سوگند بر می دادند به حق رَحْم و خویشی، و موسی - علیه السلام - سخت خشمناک شده بود، اجابت نکرد. دگر باره گفت: یا اَرْضُ خُذِیهِمْ؛ ای زمین بگیرشان، جمله به زمین فرو شدند. تا در خبر آوردند که: هفتاد بار از موسی زنهار خواستند، خدای تعالی وحی کرد به موسی و گفت: یا موسی! از تو هفتاد بار زنهار خواستند، زنهارشان ندادی، به عزت من اگر از من یک بار زنهار خواستندی، ایشان را زنهار دادمی و مرا قریب و مُجِیب یافتندی.

قتاده گفت: روایت کردند که هر روز قیامت<sup>۷</sup> به زمین فرو شوند و به قرار زمین نرسند تا روز قیامت نباشد<sup>۸</sup>.

چون این حال برفت، بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند: موسی دعا کرد تا خدای<sup>۹</sup> قارون را هلاک کرد تا مال و ملک او او را باشد<sup>۱۰</sup>، و او مُسْتَبَدَّ<sup>۱۱</sup> شود به آن.

موسی بشنید و گفت: بار خدایا! جمله مال و ملک او به زمین فرو بر. خدای تعالی اجابت کرد و جمله مال و ملک او به زمین فرو برد، فَذَلِکَ قَوْلُهُ: فَخَسَفْنَا بِهِ وَ بَدَأْرِهِ الْأَرْضَ؛ فرو بردیم به زمین قارون را و سرایش را. فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ او را هیچ گروهی و لشکری نبودند که او را نصرت کنند از

۱. اَط، آب، آج، لب، آرز، باغی شده مش، کا: نیز باغی شد.

۲. آب، آج، لب، آرز، بباشد.

۳. آج، لب، کا: دور شود.

۴. اساس: ندارد، از اَط افزوده شد.

۵. آب، آرز، مش + تعالی.

۶. آب، آرز، مش: تا مال و ملک قارون از او باشد.

۷. آرز، مستبدل؛ مش: او صاحب استعداد؛ چاپ شعرانی (۱۸۹/۸): مستفید.

خدای. و «فِئَةً»، جماعتی باشند که مرد انقطاع کند با ایشان تا یاری کنند او را [۱۹۶-پ]، «اشْتَقَاقُ أَوْ مِنْ قَاوُتُ رَأْسُهُ بِالسَّيْفِ إِذَا شَقَّقْتَهُ بِهِ. وَمَا كَانَ مِنْ الْمُنتَصِرِينَ؛ و او از جمله آنان نبود که انتقام تواند کشیدن از من یا از موسی.

وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ؛ در روز آمدند آنان که تمنای مکان او می کردند دیروز<sup>۲</sup>، یعنی تمنای مثل حال او می کردند، و پایه و درجه او می خواستند. ۵ «يَقُولُونَ»، در جای خبر «أَصْبَحَ» است. می گفتند، اما قوله: وَيَكُنَّ اللَّهُ، علما خلاف کردند در این لفظ.

مجاهد گفت: معنی آن است که «أَلَمْ تَعْلَمَ»؛ نمی دانی<sup>۳</sup>. فتاده گفت: «أَلَمْ تَرَ»؛ نمی بینی<sup>۴</sup>. فراء گفت: کلمه تقریر است، چنان که یکی از ما گوید: أَمَا تَرَى إِلَىٰ صُنْعِ اللَّهِ.

حکایت کرد [ند]<sup>۵</sup> که: زنی اعرابی شوهر را گفت: پسر ت کجاست؟ گفت: وَيَكُنَّ لَهُ وَرَاءَ الْبَيْتِ؛ یعنی أما تَرَيْنَهُ وَرَاءَ الْبَيْتِ؛ نبینی که در پس خیمه است. عبد الله عباس و حسن گفتند: کلمه تحقیق است. مُؤَزَّجٌ گفت: کلمه تعجب است. قُطْرُبٌ گفت: وَيَكُ، وَيَلِكُ بوده است، «لَا» بیفگنند برای تخفیف، چنان که عَنْتَرَهُ گفت: ۱۵

وَلَقَدْ شَفَىٰ نَفْسِي وَاجْتَرَ شَفْمَهَا قَبْلُ الْفَوَارِسِ وَيَكُ عَنْتَرُ الْقِدِيمِ بعضی دگر گفتند: کلمه تنبیه است بمنزله «أَلَا»، و «أَمَا» چنان که یکی از ما چون واقف شود بر خطای قومی، گوید: «وَيْ كُنْتُ عَلَىٰ خَطَا»، و قال زید بن عمرو بن نفيل:

سَأَلْتَنِي الْقَلَاقَ إِذْ رَأَيْتَنِي قَلَّ مَالِي قَدْ جُمْتُ مَانِي بِئُكْرٍ  
وَيَكُنَّ مَنْ يَكُنُّ لَهُ نَسَبٌ يُعُو بَبٌ وَمَنْ يَفْتَقِرُ يَبِيشُ عَمِيشَ ضِرِّ

۱. اساس: از این جا به بعد چند صفحه افتادگی دارد؛ با توجه به آط افزوده شد.

۲. لب: روزی؛ آج: روز.

۳. آج، لب: نمی دانید.

۴. آج، لب: نمی بینید.

۵. آط: ندارد؛ از آج افزوده شد.

۶. من: کنتم.

۷. آط و دیگر نسخه بدلها + لم؛ به قیاس با ضبط بیت در چاپ شعرانی (۴۸۹/۸) و لسان العرب (ماده «ویا»)

تصحیح شد.

خلیل و سیبویه و کِسائی گفتند: «وَوَيْ» مفصول باید نوشت از «كَانَ»، و بر این قول «وَوَيْ» کلمتی باشد تأسف را، چنان که یکی از ما گوید: وَه! این کار نه چنان است که ما گمان بردیم، به خلاف آن است. و معنی آیت آن است که: ایشان گمان بردند که آن مال و خزاین قارون کاری است عظیم، چون خسف دیدند عقیب آن گفتند: وَوَيْ، یعنی وَه كَأَنَّ اللَّهَ؛ پنداری خدای روزی می‌گسترده بر آن که خواهد، و تنگ می‌کند بر آن که خواهد. وَ «كَانَ»، حرف تشبیه باشد مِنْ أَخْوَاتِ «إِنَّ»، وَ «أَنَّ»، یعنی این کار به خلاف گمان ماست، بل چنان است که موقوف است بر مشیت خدای<sup>۱</sup>، تا خدای<sup>۱</sup> از بندگانش روزی بر آن که خواهد فراخ کند و بر آن که خواهد تنگ. لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا؛ اگر نه آنستی که خدای مَنّت نهاد بر ما، لَخَسَفَ بِنَا؛ ما را فرو بردندی به زمین.

یعقوب و بعضی شامیان و کوفیان خواندند: «خَسَفَ» به فتح «خا» و «سین»، علیٰ إِضَافَةِ الْفِعْلِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، و معنی آن که: اگر نه آنستی که خدای مَنّت نهاد بر ما، ما را به زمین فرو بردی. و باقی قُرْآن «خُسِفَ»، به ضم «خاء» و کسر «سین» علیٰ الْفِعْلِ الْمَجْهُولِ، و بر حقیقت هم فعل خدای باشد. وَيَكَاَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ؛ فلاح و ظفر نباشد به ثواب خدای تعالی کافران را.

نِيْلِكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ؛ آن سرای آخرت و بازپسین که سرای ثواب است برای آنان کرده ایم و نهاده و بجارده که ایشان در زمین فساد نخواهند و علو و استکباری چنان که قارون کرد. وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ و عاقبت متقیان و پرهیزگاران را باشد، و دست ایشان برند.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ، آنکه گفت: هر که او حسنه آرد و کاری نیکو کند، او را باشد بهتر از آن. فَتَادَهُ گفتم: بهشت، و مراد به خَيْرِ مِثْلِهَا به اتفاق ثواب است، و ثواب، چگونه به از آن نباشد، و آن رنج و مشقت منقطع باشد و ثواب [راحت]<sup>۲</sup> نامنقطع باشد و مقرون با تعظیم و تبجیل از قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ. وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ؛ و هر که سئئی و کاری بد کند، جزای او نکنند جز به مقدار آنچه او کرده باشد. و بیان

۲. آط: ندارد، از آتب افزوده شد.

۱. مش + تعالی.

کرده شد در مقادیر ثواب و عقاب و جهت استحقاق جز خدای نداند، برای آن که وجوهی که واقع بود بر آن تقرب و اخلاص و خضوع و خشوع متفاوت است در حق مکلفان، برای آن درجات ایشان متفاوت است.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ، گفتند: آن خدای که قرآن

- ۵ بر تو فریضه کرد، یعنی واجب کرد، امثال او امر و نواهی قرآن و کار بستن آن؛ و گفتند: أَنْزَلَ عَلَيْكَ مَقْضًا مَّقْطَعًا؛ قرآن بر تو انزله کرد فصل فصل و قطعه قطعه. و اصل «فرض» قطع باشد. لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ؛ با جای خود برد یعنی با مکه، این قول مجاهد است و روایت عوفی از عبدالله عباس.

قُتَيْبِي گفت: مَعَادٍ مرد، شهرش باشد و خانه اش، برای آن که او در هر شهری و

- ۱۰ جایی رود، آنکه با شهر و وطن خود شود. مُقَاتِل گفت: رسول - علیه السلام - از مکه به شب برون<sup>۱</sup> آمد به غار رفت، و هم در شب از غار برون<sup>۱</sup> آمد و نه بر راه راست به مدینه رفت. چون به جُحْفَه رسید - و آن منزلی است میان مکه و مدینه - ایمن شد، با ره راست آمد و ره بشناخت<sup>۲</sup>، او را یاسه مکه خواست مولد<sup>۳</sup> خود و مولد<sup>۳</sup> پدران یاد کرد. جبیریل آمد و گفت: خدایت سلام می کند و می گوید تو را به مکه یاسه می باشد، من تو را با مکه برم با فتح و ظفر و اکرام و اعزاز، و این آیت آورد: إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ.

عبدالله عباس گفت: این آیت نه مکی است نه مدنی، به جُحْفَه فرود آمد بین

- ۲۰ مکه<sup>۴</sup> و المدینه<sup>۵</sup>. ابوسعید خدری گفت: إِلَىٰ مَعَادٍ، یعنی إِلَى الْمَوْت؛ تو را با مرگ برد، چه مَعَاد و مرجع همه خلق با مرگ است، و این روایت سعید جبیر است از عبدالله عباس.

حَسَن و زُهْرِي وَعِكْرَمَه گفتند: با قیامت. ابومالک و ابوصالح گفتند: با بهشت،

و یک روایت از مجاهد این است. قُلْ رَبِّي؛ بگو ای محمد که خدای من عالمتر

۱. آب، آج، لب، آن، مش: بیرون.

۲. مش: بشناخید.

۳. کا: مولود.

۴. آج، لب: المکه.

۵. مش، کا: و مدینه.

است، او به<sup>۱</sup> داند آنان را که ایشان برهدی وره راست اند، و آنان را که ایشان در ضلالت اند، یعنی مؤمن و کافر، و<sup>۲</sup> مشتبه نه اند و مستحق ثواب از مستحق عقاب و نکال.

وَمَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكُمُ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ؛ گفت: تو امید نداشتی که این کتاب قرآن را بر تو القا کنند و انزال کنند و تو از خدای نبوت و پیغامبری نه بدوسیدی. إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ، استثنای منقطع است بمعنی لکن رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ؛ و لکن رحمت خدای بر تو فرود آمد.

فراء گفت: تقدیر آن است که غیر آن رَبِّكَ رَحِمَكَ فَأَنْزَلَهُ عَلَيْكَ؛ إِلَّا آن است که خدای بر تو رحمت کرد و کتاب تو بر تو انزال کرد، تا توقصص و احوال اُمم سائفه<sup>۳</sup> بر اهل مکه می خوانی، و تو آن نادیده و ناشنیده از کسی و در کتابی ناخوانده قَلَّا تَكُونَنَّ ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ؛ نگر تا معاونت و یاری کافران نکنی، و واجب نبود که پیغامبر - علیه السلام - وقتی معاونت ایشان کرده باشد تا خدای<sup>۴</sup> او را نهی کند، چه نهی درست بود از فعلی که هرگز منهی نکرده باشد و بر خاطر او گذشته<sup>۵</sup> نبود، و گفتند: مانند این آیات، حق تعالی برای تعلیم و توقیف<sup>۶</sup> ما گفت.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ؛ و نباید تا این کافران مانع باشند تو را از آیات خدای پس از آن که خدای انزال کرد بر تو. وَأَذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ؛ و تو خلقان را دعوت کن و با خدای خوان. وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و از جمله مشرکان مباش.

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ؛ و با خدای<sup>۸</sup>، خدای دیگر مخوان. لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ؛ جز او خدایی نیست. كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا وَجْهَهُ؛ همه چیز هلاک خواهند شد مگر ذات او - جل جلاله - و بیان کرده ایم که: «وجه» عبارت باشد از ذات. صادق - علیه السلام - گفت: إِلَّا دِينُهُ؛ مگر دین او و مَا أُرِيدُ بِهِ وَجْهَهُ، و آن طاعتی که برای او

۱. مش: بهتر؛ کا: و نیز داند.

۲. مش، کا: کافر بر او.

۳. مش: سابقه.

۴. آرز: نبودی.

۵. آب + تو.

۶. آط: گزشته.

۷. آب، آج، لب، آرز: مش: توفیق.

۸. آب، آرز: مش، کا + تعالی.

کرده باشند.

شهر بن حوشب روایت کرد از عبادۀ صامت که: روز قیامت که اعمال خلاق عرض کنند، خدای تعالی گوید<sup>۱</sup>: آنچه مراست، و برای من کرده اند جدا کنی، جدا کنند. آنچه بفرماید تا آنچه بماند در دوزخ افکنند.

۵ ابن کیسان گفت: *إِلَّا مُلْكُهُ*.

سعید جبیر گفت: روزی مردی از امیرالمؤمنین<sup>۲</sup> سؤال کرد و چیزی خواست و گفت: *أَسْأَلُكَ بِوَجْهِ اللَّهِ*؛ این از توبه روی خدای می خواهم. گفت: دروغ گفتی، *إِنَّمَا سَأَلْتَنِي بِوَجْهِ الْخَلْقِ*؛ این از من به روی خلاقان خواستی، که وجه خدای را معنی حق است، *أَلَا تَرَى إِلَى قَوْلِهِ: كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ*؛ یعنی همه چیزی هلاک شود *إِلَّا حَقٌّ*.

۱۰

ابوالعالیه گفت: مراد عمل به اخلاص است، بیان قول الشاعر<sup>۳</sup>:

*أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ ذَنْبًا لَسْتُ مُخَصَّبَهُ<sup>۴</sup> رَبِّ الْعِبَادِ إِلَيْهِ الْوَجْهُ وَالْعَمَلُ*

*لَهُ الْحُكْمُ*؛ حکم او راست، هیچ کس را حکم نرسد اگر عقلی اگر شرعی.

عقلیات به تقریر او در عقول و شرعیات به انزال او بر رسول، *فَمِنْ أَيْنَ الْقِيَاسُ لِلنَّاسِ*.

۱۵ *وَالِيهِ تُرْجَعُونَ*؛ و خلاقان را مرجع و مآب با او باشد، یعنی با جایی که در آن جای کس را حکم نباشد جز او را، و همه املاک و احکام از مالکان و حاکمان زایل باشد، و اگر چه امروز متصرف اند در آن.

۱. مش + که.

۲. آب + علی کریم الله تعالی وجهه؛ کا: عنی علیه السلام.

۳. آب، آز + شعر.

۴. آط، کا: محیصه؛ به قیاس با نسخه آب و دیگر نسخه بدلها و ضبط بیت در لسان و مجمع البیان تصحیح شد.

## سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ

گروهی گفتند: این سورت مکی است. قتاده گفت: عُشْرُ اَوَّلِ مَدَنِيٍّ است و باقی مکی. مُجَاهِدٌ گفت: جمله مکی است و شصت و نه آیت است بی خلاف.

و در تفصیل آیات خلاف کردند و هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمت است، و چهار هزار و صد و نود و پنج حرف است.

و روایت است از ابوامامه از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: هر که او سورت عنکبوت بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر مؤمنی و منافقی که بودند<sup>۱</sup> و باشند تا به دامن قیامت ده حسنه بنویسد.<sup>۲</sup>

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[به نام خدای مهربان بسیار بخشنده]<sup>۳</sup>

آیه ۱ الم

آیه ۲ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ؛ می پندارند<sup>۴</sup> مردمان که

رها کنند<sup>۵</sup> ایشان را که گویند ما ایمان آوردیم، و ایشان را آزمایش نکنند<sup>۶</sup>.

آیه ۳ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ؛

۱. آج، لب: بود.

۲. آج، لب: بنویسند.

۳. آط: ندارد، از آب افزوده شد.

۴. آب، مش: آیا پندارند.

۵. آب، مش: که بگذارند.

۶. آب، مش: ایشان را درفته نیندازند.

امتحان کردیم<sup>۱</sup> آنان را که<sup>۲</sup> پیش ایشان بودند، داند<sup>۳</sup> خدای آنان را که راست گفتند و داند دروغزنان را.

آیه ۴ **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ**؛ یا می پندارند آنان که می کنند بدی که سبق برند ما را، بد<sup>۴</sup> حکم می کنند.

آیه ۵ **مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**؛ هر که امید دارد ثواب<sup>۵</sup> خدای، وقت ثواب خدا آمدنی است<sup>۶</sup> و او شنوا و داناست.

آیه ۶ **وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ**؛ و هر که جهاد کند جهاد برای خود کند، خدای بی نیاز است از جهانیان.

آیه ۷ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ و آنان که ایمان آوردند و عمل صالح کردند، ببریم از ایشان بدیهایشان و جزا دهیم ایشان را نیکو<sup>۷</sup> آنچه کرده باشند<sup>۸</sup>.

آیه ۸ **وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ اندرز کردیم آدمی را به مادر و پدرش نیکویی و اگر جهاد کنند بر تو تا شرک آری به من آنچه نیست تو را بدان علمی فرمان ایشان مبر، با من است بازگشت شما، خبر دهم شما را به آنچه کرده باشی<sup>۹</sup>.

آیه ۹ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ**؛ و آنان را که ایمان آوردند و عمل صالح کردند در آریم ایشان را در جمله نیکان.

آیه ۱۰ **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ**؛ و از مردان<sup>۱۰</sup> کس هست که می گوید ایمان آوردیم به خدای، چون

۱. آب، مش: درفته انداختیم.

۲. آب، آج، لب، مش + از.

۳. آب، آج، لب، مش: پس داند.

۴. آب، مش: سابق شوند بر ما، بد است آنچه.

۵. آب، مش: لقای.

۶. آب، مش: وقت که خدای زده آینده است.

۷. آج: نیکوتر؛ آب: بهترین، که بر متن ترجیح دارد.

۸. آب: آنچه بودند که می کردند.

۹. آب، مش: شما را به آنچه هستید که می کنید.

۱۰. آب، آج، لب، مش: مردمان.



برنجانند او را<sup>۱</sup> در خدای کند<sup>۲</sup> فتنه مردمان چون عذاب خدای، و اگر آید<sup>۳</sup> یاری از خدای تو، گویند ما بودیم با شما، و نیست<sup>۴</sup> خدای دانانتر به آنچه در دلهای جهانیان است؟

آیه ۱۱ وَ لَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ؛ و داند خدای آنان را<sup>۵</sup> که ایمان آورند<sup>۶</sup>، و داند منافقان را.

آیه ۱۲ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَئِذَا دُعُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلنَحْمِلَ خطاياكم وما هم بحاملين من خطاياهم من شيءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ؛ و گفتند آنان که کافر شدند<sup>۷</sup> آنان را که ایمان آوردند: پشروی<sup>۸</sup> کنی ره ما را، و ما بر گیریم<sup>۹</sup> گناهان شما<sup>۱۰</sup>، و نیستند ایشان برگیرنده<sup>۱۱</sup> از گناهانشان از چیزی، ایشان دروغزنان [اند]<sup>۱۲</sup>!

آیه ۱۳ وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ؛ و برگیرند<sup>۱۳</sup> بارهای خود و بارها با بارهای گران خود<sup>۱۴</sup>، و بپرسند ایشان را روز قیامت از آنچه فرا بافته بودند.

آیه ۱۴ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ قَلْبًا فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ؛ و بفرستادیم نوح را به قومش درنگ کرد در ایشان هزار سال إلا پنجاه سال، بگرفت ایشان را طوفان، و ایشان ظالم بودند.

آیه ۱۵ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ؛ برهانیدیم او را و اصحاب کشتی<sup>۱۵</sup>، و کردیم او را دلیلی عالمیان را.

آیه ۱۶ وَإِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ و ابراهیم چون گفت قومش را: بپرستی خدای را و بترسی از او، آن بهتر است شما را

۱. آب: چون ایذا رسید به او.

۲. آب، مش: آمد.

۳. آب، آج، لب، مش: آیا نیست.

۴. آط: آن را به قیاس با نسخه آب تصحیح شد.

۵. آب، آج، لب، مش + مر.

۶. آب، مش: برداریم.

۷. آب، مش: بردارندگان.

۸. آب، مش: هر آینه بر می دارند.

۹. آب، مش + را.

۱۰. آب، مش: در راه خدای گردانید.

۱۱. آب، آج، لب، مش: آیا نیست.

۱۲. آب، آج، لب: آورده؛ مش: آورده اند.

۱۳. آب، آج، لب، مش: پیروی.

۱۴. آب، آج، لب، مش + را.

۱۵. آب، مش: بردارندگان.

اگر شما دانی<sup>۱</sup>.

آیه ۱۷ **إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛**  
 می پرستی جز خدا بتانی را، و فرامی بافی<sup>۲</sup> دروغی آنان که پرستید از جز خدا مالک نه اند<sup>۳</sup> شما روزی، طلب کنی<sup>۴</sup> خدا روزی و پرستی او را و شکر کنی<sup>۵</sup>، با او برند شما را.

آیه ۱۸ **وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛** و اگر به دروغ دارید، به دروغ داشتند امتانی از پیش شما، و نیست بر پیغامبر مگر رسانیدن<sup>۶</sup> روشن.

آیه ۱۹ **أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؛**  
 نمی بینند<sup>۷</sup> که چگونه ابتدا کرد خدا خلق را، پس باز آرد آنان را؟ آن بر خدا آسان است.

آیه ۲۰ **قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛** بگو بروی در زمین<sup>۸</sup>، بنگری چگونه ابتدا کرد خلق را، پس خدا باز آفرید آفریدن باز پسین<sup>۹</sup>، خدا بر هر چیزی تواناست.

آیه ۲۱ **يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ؛** عذاب کند آن را که خواهد و ببخشاید آن را که خواهد و به او<sup>۱۰</sup> باز گردانندتان<sup>۱۱</sup>.

آیه ۲۲ **وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛** ای شما عاجز کننده در زمین و نه اندر آسمان، و نیست شما را از

۱. آب، مش: اگر شما هستید که کار می کنید.

۲. آج، لب: فرود.

۳. مش: و فرامی بافید.

۴. آب، مش: برای؛ آج، لب: از برای.

۵. آج، لب: نزدیک؛ مش: پیش.

۶. آج، لب: مرا و راه آب، مش: او را.

۷. مش: رسانیدنی.

۸. آب، مش: آیا نمی بینند؛ آج، لب: ای نمی بینند.

۹. آب، آج، لب، مش: پس.

۱۰. آب، آج، لب: بدرستی؛ مش: بدرستی که.

۱۱. اساس: نابین جبه افتادگی دارد؛ از اطراف فروده شد.

۱۲. آط: و با او گردانند شما را؛ آب، مش: به او باز می گردید؛ آج، لب: و به او باز گردانند.

۱۳. آط: نیستی / نیستید.

جز خدای تعالی هیچ دوست و نه یاری دهنده.

آیه ۲۳ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسُؤُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ و آنان که کافر شدند به نشانه های خدای و دیدار او و فرا رسیدن با پیش او، ایشانند که نومید شدند از رحمت من، و ایشانند که ایشان راست عذابی دردناک.

آیه ۲۴ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ نبود<sup>۲</sup> جواب قوم او مگر آن که گفتند بکشید<sup>۳</sup> یا بسوزید<sup>۴</sup> او را، پس برهانید او را خدای از آتش، بدرستی که در آن نشانه هاست گروهی را که ایمان آورند.

آیه ۲۵ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ [۱۹۷-ر] وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَقَالُوا بئس ما لكم من ناصرين؛ گفت ابراهیم بدرستی که فرا گرفتید شما از فرود خدای - عزوجل - بتانی را تا دوستی باشد میان شما اندر زندگانی دنیا، پس روز قیامت کافر می شود<sup>۵</sup> برخی<sup>۶</sup> از شما به برخی<sup>۷</sup>، و نفرین می کند برخی<sup>۸</sup> از شما برخی<sup>۹</sup> را، و جایگاه شما آتش دوزخ بود، و نباشد شما را از یاری کنندگان.

آیه ۲۶ فَأَمَنْ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ پس ایمان آورد به ابراهیم، لوط - علیه السلام - و گفت که: من هجرت کننده ام<sup>۷</sup> سوی خداوند من، بدرستی که او بی همتا و با حکمت است.

آیه ۲۷ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَأَتَيْنَاهُ آجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ و بخشیدیم<sup>۸</sup> او را، یعنی ابراهیم را، اسحاق و یعقوب، و کردیم اندر فرزندان او پیغامبری و کتاب، و بدادیم او را مزد او در دنیا، و بدرستی که او در آن جهان از نیکان است.

۱. آط، آج، لب: جزای او؛ آب، مش: لقای او.

۲. آط، بکشی / بکشید.

۳. آب، مش: کافر شوند.

۴. آط، آج، لب: من می روم.

۵. آب، مش: پس نبود.

۶. آط: بسوزی / بسوزید.

۷. آط، آج، لب: بهری؛ آب، مش: بعضی.

۸. آط، آج، لب: و بدادیم.

قوله تعالى: **الْم، أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**، قتاده گفت و شعبی که: این آیت در گروهی آمد که از مکه بیرون آمدند تا هجرت کنند، مشرکان پیش آمدند ایشان را<sup>۱</sup>، بازگشتند و با مکه شدند، این آیت فرود آمد در ایشان، چون بشنیدند بیرون آمدند و با مشرکان برآویختند، گروهی را بکشتند و گروهی بچستند و به مدینه شدند.

۵

ابن جریر و ابن عمیر گفتند: آیت در عمار یا میر آمد<sup>۲</sup>، چون مشرکان او را به مکه عذاب کردند و او بر آن صبر کرد. مقاتل گفت: آیت در<sup>۳</sup> مردی آمد نام او مهجع، او را روز بدر بکشتند، مادر و پدر او بر او جزع کردند، خدای تعالی این آیات<sup>۴</sup> فرستاد، و رسول - علیه السلام - گفت: او اول کسی باشد از شهیدان بدر که او را با در<sup>۵</sup> بهشت خوانند.

۱۰

قوله: **الْم**، بیان کردیم این کلمه را در اول سورة البقرة **أَحْسِبَ النَّاسُ**، استفهام است و معنی تقریر، گفت: مردمان می پندارند که ایشان را رها خواهند کردن به آن که ایشان گویند از سرزبان که: ما ایمان آوردیم، و ایشان را امتحان نکنند؟ یعنی نباشد چنین، بل هر که این دعوی کند او را امتحان کنند.

۱۵

و قوله: **أَنْ يَتْرَكُوا**، محلّ او نصب است به «حسب» که مفعول اوست، و قوله: **أَنْ يَقُولُوا**، در او دو [۱۹۷-پ] قول گفتند: یکی آن که محلّ او جرّ است بنزع الخافض، و التقدير: **يَتْرَكُوا** بَأَنْ يَقُولُوا، و دوم آن که: نصب است علی تکرار الفعل، و التقدير: **أَحْسِبُوا** أَنْ يَقُولُوا. و قوله: **وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ**، «واو» حال راست، و این جمله در محلّ نصب است به مفعول دوم «أَحْسِبَ».

۲۰

آنکه گفت: **وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ**؛ ما امتحان کردیم آنان را که پیش ایشان بودند<sup>۶</sup>، که کار ما<sup>۷</sup> در تکلیف این است، و تکلیف صورت امتحان دارد، و

۱. آج، لب: ندارد.

۲. مش + که.

۳. آب، آز + شأن.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: آیت.

۵. آج، لب: ندارد؛ کا: به در.

۶. همه نسخه بدلها + صورت.

۷. اساس: بودیم؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آط، آب، آج، لب، آز، مش: چه کار ما.

بیان این چند جایگاه کرده ایم. فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ؛  
تابداند خدای تعالی راستیگری آنان که راست گویند، و بداند دروغزنان را.

و چون لفظ امتحان گفت، آن گفت که مقتضی<sup>۱</sup> امتحان بود برای آن که  
امتحان برای آن کنند تا آنچه ندانند بدانند، و این بر سبیل مناسبت گفت، و حقیقت  
آن بر خدای تعالی روا نیست چنان که لفظ «افتنه» متأول باشد، لفظ فَلْيَعْلَمَنَّ هم  
متأول باشد، و مثله قوله - علیه السلام: إِنَّ الدُّنْيَا حُلُوءَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللَّهَ مُسْتَخْلِفُكُمْ فِيهَا  
فَنَظَرًا<sup>۲</sup> كَيْفَ تَعْمَلُونَ<sup>۳</sup>، و این حدیث هم صورت امتحان دارد.

و گفتند: چون صدق و کذب ایشان حادث بود و علم به آن علی ما هُوَ بِهِ الْآ  
آنکه نباشد که در وجود آید بر سبیل توسع عالمی را چون حادثی<sup>۴</sup> نهاد. بعضی دیگر  
گفتند: معنی آن است تا خدای تعالی [رسول را باز نماید صدق صادق و کذب  
کاذب. نقاش گفت و جُبَّائِي: معنی آن است تا خدای تعالی]<sup>۵</sup> تمییز کند<sup>۶</sup> صادق را  
از کاذب، و این تأویلاتی است متقارب.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا، آنکه گفت بر سبیل تهدید و  
وعید: یا می پندارند آنان<sup>۷</sup> که سیئات و معاصی کنند<sup>۸</sup> و مخالفت من در فرمان من که  
مرا سبق خواهند بردن و از من فوت شدن؟ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ؛ بد حکم می کنند و  
غلط گمان می برند. و «ما»، مصدری است، و التَّقْدِيرُ: بِسَبَبِ الْحُكْمِ حُكْمُهُمْ.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ، گفت: هر که امید دارد لقای خدای را، یعنی لقای  
ثواب خدای. و گفتند: «رجاء»، به معنی خوف است، یعنی هر که ترسد از عقاب<sup>۹</sup>  
خدای، و این برای آن گفت تا<sup>۱۰</sup> متناسب بود آیت اول را که مورد او<sup>۱۱</sup> است. و  
اگر بر ظاهر حمل کنند<sup>۱۱</sup> هم نیک باشد تا یک آیت و عید بود و یک آیت و عد. فَإِنَّ

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: مقتضای.
۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: فناظروا.
۳. چاپ شعرانی (۶/۹): تعلمون.
۴. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.
۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: اینان.
۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: تمییز کنند.
۷. همه نسخه بدلها، بجز کا: می کنند.
۸. همه نسخه بدلها، بجز کا: که.
۹. همه نسخه بدلها: عذاب.
۱۰. آب: که.
۱۱. اساس: کند؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

أَجَلَ اللَّهِ لِآيَةٍ؛ آن وقت<sup>۱</sup> که خدای زد ثواب و عقاب را لامحال آمدنی است. وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ؛ و او شنوا و داناست، تا هر کس را به کیفیت کرده<sup>۲</sup> خود جزا دهد. وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ، آنکه گفت: هر که او مجاهده کند، برای خود کند، یعنی ثمره آن<sup>۳</sup> او را باشد. و «جهاد»، در شرع مصابره و مکابده باشد با دشمن در صف کارزار، و مقاسات اوامر خدای را، و بر آن صبر کردن بر توسع مجاهده گویند. آنکه برای بیان و حجّت این حدیث گفت: دلیل بر صحت این آن است که، خدای تعالی از جهانیان مستغنی و بی نیاز است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، گفت: و آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما سیئات و معاصی ایشان مکفر کنیم نه به معنی إحباط، برای آن که به ادله عقل و شرع درست شده است بطلان إحباط، چون آیتی مانند این آید آن را تأویلی باید کردن که مطابق ادله عقل باشد.

و تأویل این آیت آن است که: ما به فضل و کرم خود گناهان ایشان عفو کنیم، و این<sup>۴</sup> برای آن تکفیر خواند که خدای تعالی این عفو کند عند این اعمال کند بمنزله آن که چیزی کفارت چیزی کنند. وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ؛ و پاداشت دهیم ایشان را به آنچه کرده باشند نکوتر آنچه کرده باشند، تا در آیت هم بیان فضل باشد هم بیان عدل.

آنکه گفت: وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا؛ گفت: اندرز کردیم آدمی را در حق مادر و پدرش به نیکوی. و معنی وصایت از خدای تعالی امر باشد یا نهی. و نحویان در نصب «حُسْنًا» دو قول گفتند: یکی آن که منصوب است به آنکه مفعول وصایت است، يُقَالُ: وَصِيَّتُهُ الْخَيْرُ وَبِالْخَيْرِ. و چون وصایت مُتَضَمَّنٌ باشد به معنی امر، تقدیر آن باشد که: أَلَزَمْنَا حُسْنًا، این قول بصریان است. کوفیان گفتند به فعلی مضمر، یعنی وَصَّيْنَا بِأَنْ يَفْعَلَ حُسْنًا.

۲. همه نسخه بدلها: به گفته و کرده.

۱. مش: وفتی.

۴. همه نسخه بدلها: + را.

۳. همه نسخه بدلها + و ثواب آن.

- آنکه خطاب [۱۹۸-ر] کرد با مخاطبی مبهم<sup>۱</sup>، گفت: **وَإِنْ جَاهِدَاكَ؛** اگر بر تو سختی کنند و با تو مجاهده کنند تا به من شرک آری و بامن انباز گیری و در من چیزی گویی که ندانی، **فَلَا تُطِعْهُمَا؛** طاعت ایشان مدار و فرمان ایشان مبر.
- گفتند: آیت در سعد بن ابی وقاص آمد که چون او اسلام آورد، مادرش را خبر دادند. و مادر او بجمیله بنت ابی سفیان بن امیه بن عبد شمس بن عبدمناف بود. او را گفت: یا سعد! صابی شدی؟ **وَاللَّهِ** که سقف هیچ خانه مرا سایه نکند<sup>۲</sup> از آفتاب و باد، و هیچ طعام و شراب نخورم تا توبه محمد کافر نشوی. او گفت [نشوم]<sup>۳</sup>.
- یک روز و دو روز تا سه روز طعام نخورد<sup>۴</sup>، رنجور شد. مردم او را ملامت کردند. گفتند: مادرت رنجور شد، و بیم است تا<sup>۵</sup> هلاک شود. او بیامد و رسول را -علیه السلام- بگفت این حال. خدای تعالی این آیت فرستاد، اگر درست شود که آیت در حق اوست، مراد او باشد و جز او از آنان که ایشان را مثل این حال باشد. رسول -علیه السلام- گفت: برو با او به همه چیز بساز و احسان کن و رضای او نگاه دار. جز در این یک چیز که در این باب رضای خدای نگه باید داشت و رضای مادر و پدرها باید کرد.
- آنکه گفت بر سبیل تهدید و وعید: **إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ؛** مرجع و بازگشت شما با من است، خبر دهم شما را به آنچه کرده باشی، یعنی جزا دهم شما را به کرده شما.
- بهبزین حکیم روایت کرد از پدرش از جدش که گفت: رسول را پرسیدم که **«مَنْ أَبْرُّ؟»** با که نیکوی<sup>۶</sup> کنم؟ گفت: با مادرت. گفتم: پس با که؟ گفت: با مادرت. گفتم: پس با که؟ گفت: با مادرت. گفتم: پس با که؟ گفت: با مادرت. گفتم: پس با که؟ گفت: **«الْأَقْرَبُ فَأَلْأَقْرَبُ؛»** گفت با آن که نزدیکتر باشد.
- انس مالک روایت کرد که رسول -علیه السلام- گفت: **«الْجَنَّةُ تَحْتَ أَقْدَامِ»**

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا + و.

۲. کذا در اساس و کا؛ آط، آج، لب: سائر کنند؛ آب، آن، مش: سائر نشود.

۳. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۴. کا + تا؛ دیگر نسخه بدلها + و.

۵. همه نسخه بدلها: که.

۶. آج، لب: و.

۷. همه نسخه بدلها: نیکویی.

الْأُمَّهَاتِ؛ بهشت در زیر پایهای<sup>۱</sup> مادران است.

- وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: و آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ما ایشان را در جمله صالحان آریم، و این را دو معنی باشد: یکی از طریق حُکْم<sup>۲</sup>، و یکی از طریق لطف و هدایت. و گفتند: معنی آن است که [فی] <sup>۳</sup>مَدْرَج الصَّالِحِينَ وَمَدَّخِلِهِمْ، یعنی الجتة، ما ایشان را در جای صالحان بریم یعنی در بهشت. و لفظ «صالحین»، شامل باشد انبیا و اولیا و شهدا را و جمله نیکان را.
- وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ، آنکه حق تعالی در این آیت وصف منافقان کرد و گفت: وَمِنَ النَّاسِ؛ و از جمله مردمان کس هست که می گوید: ما به خدای ایمان داریم، و لکن به زبان می گوید به دل ندارد، بیانش آن که: فَإِذَا أُوْذِيَ فِي اللَّهِ؛ چون او را در حق خدای برنجانند، فتنه و رنج و امتحان مردمان چون عذاب خدای کند، یعنی گمان برد که آن رنج مردمان برابر عذاب خدای است، یا با آن راست است، نمی داند که این در جنب آن و به اضافه با آن هیچ نباشد. وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ؛ و اگر شما را نصرتی بود از خدای - جلّ جلاله - و فتوحی و ظفری، گویند: ما با شما بودیم در کارزار، ما را هم چندان نصیب باشد از غنیمت که شما را هست. حق تعالی گفت: أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ؛ نه خدای به داند که در دلهای جهانیان چیست؟

- مفسران در سبب نزول آیت خلاف کردند. مُجَاهِد گفت: آیت در جماعتی آمد که به زبان اظهار ایمان کردند. چون بلایی<sup>۴</sup> به ایشان رسید و رنجی از قِبَل مردمان، برگشتند و با کفر شدند.
- عِکْرِمَه گفت از عبدالله عباس که: آیت در شأن گروهی آمد که مؤمنان ایشان را باخود به غزات<sup>۵</sup> بَدَر بردند، چون آن قتل و سختی<sup>۶</sup> دیدند مُرْتَد شدند<sup>۷</sup>، و ایشان آنان

۱. همه نسخه بدلها، پای.

۲. همه نسخه بدلها + تسمیه.

۳. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۴. آط، مش: غزاه؛ آب، آن، آج، لب، کا: غزا.

۵. آط، مش: غزاه؛ آب، آن، آج، لب، کا: غزا.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: شیخون.

۷. لب: شدند.



بودند که در حق ایشان آمد: **الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ** ۱، و قصه ایشان رفته است.

مقاتل و کلبی گفتند: آیت در شأن عیاش بن ابی ربیعہ بن مغیرة بن عبد اللہ بن عمرو بن مخزوم القُرَشِي آمد، و سبب این بود که چون او اسلام آورد و با رسول -علیه السلام- به مدینه رفت، مادرش أسماء بنت مخزومة بن ابی جثذل بن نھشل سوگند خورد [۱۹۸-پ] که: در هیچ سایه ننشیند، و هیچ طعام و شراب نخورد، و سر نشوید تا او باز نیاید. و ابوجہل ہشام و حارث ہشام<sup>۲</sup> پسران او بودند و برادران<sup>۳</sup> عیاش از مادر، برخاستند و از پس او به مدینه رفتند، و او را بنشانند، و این حال با او شرح دادند.

۱۰ ابوجہل با عیاش گفت: تو دانی که مادر تو را از<sup>۴</sup> همه دوست تر دارد، و تو همیشه یار بودی با او، و او سوگند خورده است که: طعام و شراب نخورد، و سر نشوید، و در هیچ کتی<sup>۵</sup> نشود، و تومی گویی<sup>۶</sup> در دین ما «بِرِ الْوَالِدَيْنِ» موقعی عظیم دارد، برخیز و بیای تا او تو را باز بیند، و دل او خوش کن، که این خدای را که به مدینه می پرستی به مکه توان پرستید<sup>۷</sup>، و از این معانی<sup>۸</sup> بسیار بگفتند تا او را نرم کردند.

۱۵ او سوگند داد ایشان را و عهد و میثاق کرد با ایشان که: در راه او را نرنجانند، و با او حدیث دین و اعتقاد نکنند. سوگندان مغالطه خوردند و عهد و پیمان کردند تا او برخاست و با ایشان از مدینه بیرون آمد.

چون به بعضی راه رسیدند، او را بگرفتند و دست و پایش بستند، و هریکی از ایشان او را صد چوب بزدند و گفتند: محمد را ناسزا گوی<sup>۹</sup>، او از خوف ضرب<sup>۱۰</sup> محمد را ناسزا گفت، خدای تعالی در حق او این آیت فرستاد.

و از<sup>۱۱</sup> دو برادر حارث بر او جافتر بود، او سوگند خورد که: اگر وقتی او را بیند نه

۱. سورة نحل (۱۶) آية ۲۸. ۲. آب، آج، لب، آن مش: حارث بن ہشام.

۳. آب، آن مش: برادرشان. ۴. آط، آب، لب، آن کا+ ما.

۵. کا: پوششی؛ دیگر نسخه بدلها: سایه. ۶. همه نسخه بدلها + که.

۷. کا: توانی پرستیدن؛ دیگر نسخه بدلها توان پرستیدن. ۸. همه نسخه بدلها: معنی.

۹. آب، آن بگویی. ۱۰. آج، لب: خوف ضرر کا: سختی زخم و ضرب.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز کا + آن.

درحرم، بکشد او را<sup>۱</sup>.

پس از آن چون رسول - علیه السلام - هجرت کرد، پیشتر<sup>۲</sup> هجرت کرد<sup>۳</sup> و اسلامش نیکو بود. پس از آن به بعضی سفرها رفت، حارث را در دل افتاد که ایمان آرد، بیامد و به رسول ایمان آورد و عیاش خبر نداشت از اسلام او. یک روز او را دید به قُبَاء<sup>۴</sup>، تیغ بر آهیخت<sup>۵</sup> و او را گردن بزد که از اسلام او بی خبر بود. مردم او را گفتند: چرا<sup>۶</sup> کردی که او مسلمان بود؟ او پشیمان شد و بگریست و بیامد و رسول را این حال بگفت، خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً<sup>۷</sup>** - الآية.

**وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا،** آنکه حکایت آن کرد که کافران مؤمنان را گفتند. گفت، گفتند کافران مؤمنان را که: ره ما بگیرید<sup>۸</sup> تا ما گناهان شما برگیریم.

فراء گفت: لفظ او<sup>۹</sup> امر است و معنی جزاء، و تقدیر<sup>۱۰</sup> آن که: **إِنْ اتَّبَعْتُمْ سَبِيلَنَا** نَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ، و مثله قوله: **فَلْيُلْقِهِ الَّتِيْمُ بِالسَّاحِلِ<sup>۱۱</sup>**، و قوله: **لَا يَخْطِئَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ<sup>۱۲</sup>**، چه لفظش نهی است و معنی جزاء، و این آیات مضمّن<sup>۱۳</sup> است معنی جزا را، و التَّقْدِيرُ: **إِنْ اتَّبَعْتُمْ سَبِيلَنَا** نَحْمِلْ، و **كَذَآ فِي سُوْرَةِ طه: فَإِنَّكَ إِنْ تَقْذِفِيهِ فِي الَّتِيْمِ يُلْقِهِ الَّتِيْمُ بِالسَّاحِلِ**، و **فِي سُوْرَةِ التَّمْلِ: لَا يَخْطِئَنَّكُمْ، فَإِنَّكُمْ إِنْ لَمْ تَدْخُلُوا كِتَابَكُمْ يَخْطِئَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ.**

و خدای تعالی ایشان را دروغزن کرد، گفت: **وَمَا بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ**؛ ایشان از گناه اینان هیچ بر نگیرند. **إِنَّهُمْ لَكَآذِبُونَ**؛ دروغزن اند<sup>۱۴</sup> در آنچه می گویند.

۲۰

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: بکشدش.     | ۲. همه نسخه بدلها: عیاش نیز.                  |
| ۳. همه نسخه بدلها + و اسلام آورد.     | ۴. کا: بغیا.                                  |
| ۵. کا: براهخت.                        | ۶. کا + چنین.                                 |
| ۷. سورة نساء (۴) آیه ۹۲.              | ۸. آط: گیری / گیرید.                          |
| ۹. همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.     | ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز کا + بر.              |
| ۱۱. سورة طه (۲۰) آیه ۳۹.              | ۱۲. سورة نمل (۲۷) آیه ۱۸.                     |
| ۱۳. کا: متفق؛ دیگر نسخه بدلها: مضمّن. | ۱۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: ایشان دروغزن اند. |

آنکه گفت: **وَلْيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ**، گفت: بردارند بارهای گران ایشان و بارهای دیگر با بار خود، و مراد وزر و وبال است، یعنی گناه خود بر گیرند و گناه دیگران هم بگیرند.

اگر گویند: این مناقض آیت اول باشد، و مناقض آن که گفت: **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ**<sup>۱</sup>...، جواب آن است که گوئیم: مراد نه [آن است که ایشان گناه دیگری بگیرند، یا ایشان را به گناه دیگران بگیرند، مراد]<sup>۲</sup> آن است که ایشان گناه خود بر گیرند، یعنی عقوبت گناه ایشان برایشان باشد، و مثل عقوبت آنان که ایشان را اِضْلال و اغواء کرده باشند، چه آن ضلال<sup>۳</sup> و غوایت به دعوت و اغرای<sup>۴</sup> اینان بوده باشد، و بر توسع مثل آن را آن خوانند، چه به حسب آن و به مقدار آن باشد، و بر حقیقت ایشان به جرم و گناه خود مأخوذ باشند از اضلال و اغواء، جز که به اندازه عقوبت مضل<sup>۵</sup> باشد، لِقَوْلِهِ -عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقِصَ مِنْ أَجْرِهَا شَيْءٌ<sup>۶</sup>، وَمَنْ سَنَّ سُنَّةً سَيِّئَةً فَلَهُ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْقِصَ [۱۱۹-ر] مِنْ وِزْرِهَا شَيْءٌ<sup>۷</sup>، وَ مِثْلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلِيسَاءُ مَا يُزْرُونَ<sup>۸</sup>.

عَوْف روایت کرد از حسن بصری، از رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ- که او گفت: **أَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى الْهُدَىٰ فَاتَّبَعَ عَلَيْهِ وَعَمِلَ بِهِ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْئًا**<sup>۹</sup> **وَأَيُّمَا دَاعٍ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَاتَّبَعَ عَلَيْهَا وَعَمِلَ بِهَا فَعَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا**، ثُمَّ قَرَأَ الْحَسَنُ: **وَلْيَحْمِلَنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ**، گفت: هر داعی<sup>۱۰</sup> که دعوت کند بارهی

۱. سورة انعام (۶) آیه ۱۶۴.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط و با توجه به دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

۳. کا: اضلال؛ دیگر نسخه بدلها: ضلالت.

۴. همه نسخه بدلها: مضل آن.

۵. همه نسخه بدلها: مضل آن.

۶. همه نسخه بدلها: از این جا تا پایان حدیث را ندارد.

۷. همه نسخه بدلها: بجز کا: هتئی.

۸. آ، آن مشر + فعلیه.

۹. همه نسخه بدلها، بجز کا: داعی.

راست، و او را بر آن متابعت کنند و بر آن عمل کنند، او را مثل مزد آنان باشد که عمل آن<sup>۱</sup> کرده باشند بی آن که از مزد ایشان چیزی بکاهند. و هر داعی<sup>۲</sup> که دعوت کند با ضلالت و او را بر آن متابعت کنند و بر آن عمل کنند، ما [نند]<sup>۳</sup> آن و زر که برایشان بود بر او بود بی آن که از وزر ایشان چیزی بکاهند. آنگه حسن این آیت بخواند، **وَلْيُسَلِّنْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ**؛ و بپرسند ایشان را روز قیامت از آن دروغ<sup>۴</sup> که می‌گویند.

**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ**، حق تعالی گفت: ما فرستادیم نوح را به قومش، در میان ایشان مقام کرده برای ادای پیغامبری و گزارده<sup>۵</sup> پیغام خدای، هزار سال کم پنجاه سال.

عبدالله عباس گفت: خدای تعالی نوح را بفرستاد، و او را چهل سال بود و هزار سال کم پنجاه سال پیش از طوفان دعوت کرد، و از پس طوفان چندانی بماند که مردم از تناکح و تناسل بسیار شدند.

و شیخ ابو جعفر بابویه - رحمه الله علیه - در کتاب النبوة<sup>۶</sup> گفت: نوح را دو هزار و پانصد سال عمر بود. چون وقت وفاتش بود، ملک السموات او را گفت: یا شیخ الانبیاء! کیف وجدت الدنيا؟ قال: کئیبت له بأبائی دخلت بأحدهما وخرجت من الآخر، گفت<sup>۷</sup>: چون خانه ای که دو در دارد، به یک در درآمدم و از دیگر<sup>۸</sup> بیرون شدم.

**فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ**؛ ما برهانیدیم او را و اصحاب کشتی را، یعنی آنان را که با او در کشتی بودند. و آن کشتی را آیتی کردیم و دلالتی و علامتی عالمیان را.

**وَأِبراهيمَ**، نصب او بر عطف است علی قوله: نُوحًا، والتقدير: وَأَرْسَلْنَا إِبْرَاهِيمَ؛ و

۱. همه نسخه بدلها: که آن عمل.

۳. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۵. لب: قیام کرد.

۷. آب، آرز: مدارج النبوة.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: از دیگر در؛ آرز از در دیگر.

۲. آط، آج، لب، آرز: داعی.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: دروغی.

۶. کا: گذاردن؛ دیگر نسخه بدلها: گزاردن.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا+چگونه یافتی دنیا را، گفت.

نیز بفرستادیم ابراهیم را. و نصب او شاید تا بر فعلی مقدر بود، وَهُوَ أَذْكَرٌ، ابراهیم. اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ؛ و یاد کن ابراهیم را چون گفت قومش را که: خدای را پرستی، و از او بترسی، و از معاصی او اجتناب کنی. ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ؛ چه این به باشد شما را اگر دانی.

۵ اِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ اِفْكًَا؛ شما بدون او<sup>۲</sup> بتان جماد را می پرستی<sup>۳</sup> و دروغ فرو می بافی<sup>۴</sup> بر او و آنچه<sup>۵</sup> می گویی اینان انباز آن خدایند در عبادت.

مُجَاهِدٌ كَفَتْ: معنی وَتَخْلُقُونَ اِفْكًَا، آن است که به دست خود بتان می تراشی به دروغ، و ایشان را نام خدای می نهیدی<sup>۶</sup>، نظیره قوله: اَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجُونَ<sup>۷</sup>.

۱۰ اِنَّ الدِّينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا؛ آنان را که شما می پرستی ایشان را بدون خدای، ایشان مالک روزی شما نه اند<sup>۸</sup>، و از روزی شما به دست ایشان هیچ نیست، و ایشان قادر[نه] اند بر آن که شما را روزی دهند. فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ؛ روزی از نزدیک خدای طلب کنی. وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهٗ؛ و او را پرستی و شکر او کنی بر نعمتهایی که با شما کرد. اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؛ چه شما را مرجع و معاد با اوست. ۱۵

وَ اِنْ تُكَذِّبُوا؛ و اگر این کافران تو را به دروغ داشتند<sup>۹</sup>، فَقَدْ كَذَّبَ اَمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ؛ بدرستی که اُمتان دیگر رسولان<sup>۱۰</sup> خود را به دروغ داشتند پیش از شما، یعنی کافران ایشان. وَمَا عَلٰى الرَّسُولِ؛ و<sup>۱۱</sup> بر تو و<sup>۱۲</sup> هیچ پیغامبری هیچ نیست مگر بلاغی و

۱. اساس: اذکره؛ با توجه به آب تصحیح شد. ۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: خدا.

۳. مش: می پرستیدید.

۴. آط: فرا می بافی؛ آب، آج، لب، آن مش: فرامی یافیدی؛ کا: می سازید.

۵. آط، کا: به آنچه؛ آب، آن مش: با آنچه. ۶. آط: می نهی / می نهیدی؛ کا + به دروغ.

۷. سورة صافات (۳۷) آیه ۹۵. ۸. همه نسخه بدلها: نیستند.

۹. اساس: ندارد، از آط افزوده شد. ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز کا: يُكذِّبُوا.

۱۱. کا: دروغزن؛ دیگر نسخه بدلها: به دروغ دارند.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: پیش از ایشان امتان بودند که پیغامبران.

۱۳. همه نسخه بدلها + نه. ۱۴. همه نسخه بدلها + نه بر ایشان ونه.

رسانیدنی روشن.

أَوَلَمْ يَرَوْا، کوفیان به «تا»ی خطاب خواندند: «تَرَوْا». و باقی قُراء به «یا» خبراً عَنِ الْغَائِبِ؛ نمی بینند<sup>۱</sup> ایشان یا نمی بینی شما؟ كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؛ که خدای تعالی چگونه ابتدا کرد خلقان را و آنکه اعادت [۱۹۹-پ] کند ایشان را و باز آفریند! إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ؛ این بر او خوار و آسان<sup>۲</sup> است، از آن جا که او قادر الذات است جمله مقدورات مقدور اوست عَلَى كُلِّ وَجْهٍ يَصِحُّ أَنْ يَكُونَ مَقْدُورًا لَهُ.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ، آنکه گفت: ای محمّد! بگو این مشرکان را و منکران را که: در زمین بروی و بنگری و اندیشه کنی. كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ؛ تا خدای چگونه ابتدا کرد خلقان را، یعنی بنگری در دیار و آثار و احوال اُمّتان گذشته که از ایشان بازمانده است، تا بدانی که ایشان چه<sup>۳</sup> مردمان بودند و چه قوت و شوکت داشتند، و من ایشان را بیافریدم، و آنکه هلاک کردم ایشان را.

آنکه باز آفرینم ایشان را تا بدانی که آن که ابتدا بر او متعذر نباشد، اعادت بر او متعذر نباشد. وَالنَّشْأُ وَالنَّشْأَةُ؛ ابتداء الخلق، يُقَالُ: أَنْشَأَ اللَّهُ الْخَلْقَ فَنَشَأُوا.

قُراء را در این<sup>۴</sup> لفظ دو فراءت است: ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: النَّشْأَةُ به مَدّ، و باقی قُراء به قصر و سکون «شین». وَنَشْأَةٌ دُو اسْت: یکی نَشْأَةُ أُوْلَى<sup>۵</sup> اول بار بیافرید<sup>۶</sup>، و دوم نَشْأَةُ<sup>۷</sup> آخرت که اعادت کند. إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ خدای تعالی بر همه چیز قادر است.

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ؛ هر که را خواهد عذاب کند از مستحقان عذاب آن را که خواهد، یعنی آن را که خواهد تعجیل عقوبت کند و آن را که خواهد تأخیر کند به رحمت. و اما معنی آن بود که آن را که خواهد از مستحقان عذاب به قیامت عفو کند، و آن را که خواهد عقوبت کند، چه او را هست که عقوبت کند و او را هست

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا، مش: نیبند.

۲. آب، آن: این بر خدا آسان.

۳. همه نسخه بدلها + الله.

۴. کا: چگونه.

۵. همه نسخه بدلها، بجز مل: و او در این.

۶. آط، آب، آن، مش، کا: اولی که؛ آج، لب: اول که.

۷. لب: بیافریدی.

۸. لب: نشأ.

که عفو کند، چه عقاب حق اوست و قبض و استیفایش<sup>۱</sup> بدوست<sup>۲</sup> و به استیفایش<sup>۱</sup> (مضرتی) تعلق ندارد<sup>۳</sup>، و در اسقاطش إسقاط حق غیر نیست باید تا إسقاطش نکو باشد، کَالَّذِينَ. وَآلِيَهُ تَقَلَّبُونَ؛ و شما را بازگشت با اوست.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ؛ و شما عاجز نتوانی کردن خدای را در آسمان و زمین. فَرَأَى كَقَوْلِهِ: تقدیر و معنی آن است<sup>۴</sup>: وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ [اللَّهُ] فِي الْأَرْضِ وَلَا مَن فِي السَّمَاءِ فِي السَّمَاءِ يُعْجِزُهُ أَيْضًا، نه شما در زمین خدای را عاجز توانی کردن و نه نیز آنان که در آسمانند نیز خدای را عاجز نتوانند کردن، گفت: این از جمله غوامض عربیته است، ضمیری که در جمله اول ظاهر باشد<sup>۵</sup> و در جمله دوم ظاهر نشود، گفت و مثال این قول حَسَنٌ<sup>۸</sup> است - شعر:

فَمَنْ يَهْجُرْ رَسُولَ اللَّهِ مِنْكُمْ وَيَمْدَحْهُ وَيَنْصُرْهُ سَوَاءٌ ۱۰

أَرَادَ وَمَنْ يَمْدَحْهُ وَيَنْصُرْهُ، و عبدالرحمن بن زید این تاویل گفت. فَظُرِبَ كَقَوْلِهِ: تقدیر و معنی آن است<sup>۹</sup>: وَلَا فِي السَّمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ فِيهَا، یعنی شما عاجز نکنی خدای را در زمین و نه در آسمان، اگر شما در آسمان باشی، چنان که یکی از ما گوید: لَا يَفُوتُنِي فُلَانٌ فِي بَلَدِي هَذَا وَلَا فِي الْبَصْرَةِ، وَالتَّقْدِيرُ: لَوْ كَانَ فِيهَا وَصَارَ إِلَيْهَا، و چنان که ما گوییم<sup>۱۰</sup>: تو این کار نتوانی کرد<sup>۱۱</sup> و اگر بر آسمان شوی، چنان که شاعر گفت:

وَمَنْ هَابَ أَشْبَابَ الْمَنَايَا يَنْتَلُهُ ۱۵  
وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ؛ و شما را بدون خدای هیچ یار و ناصر نباشد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ؛ آنان<sup>۱۲</sup> که کافر شوند به آیات خدای و لقای او، یعنی جزای او مکلفان را بر افعال، ایمان ندارند به آیات خدای و آن که ایشان را

۱. آج، لب: استیفاش. ۲. آج، لب: براوست؛ کا: با اوست.

۳. اساس وکا: دارد؛ به قیاس بانسخه آط، تصحیح شد. ۴. آب، آن مش + که.

۵. اساس + أَنْتُمْ؛ به قیاس بانسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، زاید می نماید.

۶. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. ۷. لب: باشدی.

۸. اساس: چنان؛ به قیاس بانسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۹. آج، لب + آن است. ۱۰. آج، لب: یکی از ما گوید.

۱۱. همه نسخه بدلهای: نتوانی کردن. ۱۲. همه نسخه بدلهای: و آنان.

با پیش خدای می باید رفتن. **أُولَئِكَ يَسُؤُوا مِنْ رَحْمَتِي**؛ ایشان آنانند که از رحمت من ناامیدند، و ایشان را عذابی باشد سخت. حق تعالی این آیت را در میان قصه ابراهیم بگفت اعتراضی<sup>۱</sup> بر وجه عذار و انذار.

آنگه با قصه ابراهیم رفت، گفت: **فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ؛** و نبود جواب قومش **إِلَّا أَنْ** که گفتند<sup>۲</sup> بکشی او را یا بسوزی او را. در کلام ۵ محذوفی هست، و آن آن است که: **فَفَعَلُوا ذَلِكَ، فَأَنْجِيَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ؛** آنچه گفتند بکردند، و اسباب و آلات آن بساختند، خدای تعالی او را برهانید از آتش به آن که آتش بر او بزد و سلام<sup>۳</sup> کرد، چنان که قصه آن برفت تا آتش از او هیچ نسوخت مگر بند او. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛** در این آیاتی و بیناتی هست قومی را که ایمان دارند<sup>۴</sup> [۲۰۰-ر].

۱۰ **وَقَالَ؛** وگفت ابراهیم - علیه السلام: **إِنَّمَا أَخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا؛** شما بدون خدای بتانی گرفته ای به خدایی. **مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا،** قراء خلاف کردند در این لفظ. ابو عمرو و کسایی و ابن کثیر و یعقوب خواندند: **مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ،** به رفع «تا» و جز «ببینکم»<sup>۵</sup> بالاضافه. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱۵ آنگه در رفع «مَوَدَّة» دو وجه گفتند: یکی آن که خبر مبتدای است محذوف، **والتقدير: هِيَ مَوَدَّةُ بَيْنِكُمْ، وَمِثْلُهُ قَوْلُهُ: لَمْ تَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ ۵...**، **والتقدير: هُوَ بَلَاغٌ،** و قوله: **لَا يُفْلِحُونَ، مَتَاعٌ ۶،** **والتقدير: هُوَ مَتَاعٌ.** و وجه دوم آن که، خبر «إِنَّ» باشد، و بر این وجه «إِنَّ» مفصول است، و «ما» موصوله است به معنی الذي، **والتقدير: إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَوَدَّةُ بَيْنِكُمْ.** و این قول نیک نیست، برای آن که «أَوْثَانًا»، ضایع ماند بی عاملی ناصب، و وجه اول درست است که خبر مبتدای ۲۰ محذوف است.

و عاصم در بعضی روایات خواند: **مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ،** مرفوع **مُنُونِ،** و «ببینکم»، نصب

۱. لب: اعراضی. ۲. آج، لب: ندارد.

۳. آط، آب، آن، مش: بزدًا وَسَلَامًا؛ اشاره است به سورة انبیاء (۲۱) آیه ۶۹.

۴. آج، لب: آزند. ۵. سورة احقاف (۴۶) آیه ۳۵.

۶. سورة یونس (۱۰) آیه ۶۹ و ۷۰؛ و سورة نحل (۱۶) آیه ۱۱۶ و ۱۱۷.



- بر ظرف<sup>۱</sup>، و معنی راجع است با معنی قراءت اول.
- و حمزه خواند: مَوَدَّةً بَيْنَكُمْ، به نصب، بَيْنَكُمْ، مجرور به اضافه، و نصب او بر مفعول له باشد، و این روایت حفص است عن عاصم.
- و باقی قراء «مَوَدَّةً بَيْنَكُمْ»، به نصب و تنوین و نصب «بَيْن»<sup>۲</sup> علی الظرف، و نصب «مَوَدَّةً» هم بر مفعول له باشد، چه<sup>۳</sup> مفعول له هم معرفه باشد و هم نکره، تقول: فَعَلْتَ ذَلِكَ مَخَافَةَ الشَّرِّ وَضَرَبْتُهُ تَأْدِيبًا لَهُ، و معنی آیت آن<sup>۴</sup> که: شما این بُتان را که می پرستی برای مَوَدَّت و دوستی حیات دنیاست، به قیامت هیچ ثمره نبود آن را. ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ پس روز قیامت کافر شوند بعضی به بعضی، و لعنت کنند بهری بهری را، و مثله قوله: الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ<sup>۵</sup>.
- آنکه گفت: وَمَاؤِكُمْ النَّارُ؛ وَمَاؤا و مصیر شما که بت پرستانی دوزخ باشد، و شما را ناصری<sup>۶</sup> و یاری نباشد<sup>۷</sup>.
- فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ؛ ایمان آورد به ابراهیم - علیه السلام - لوط. گفتند: اَوَّلَ كَسٍ كَسَ بِهِ اِبْرَاهِيمَ اِيْمَانًا اَوْرَدَ، لُوطٌ بُوْدَ - عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، چُون دِيْدَ كِه آتَش بَر اَو «بَرْدٌ وَسَلَامٌ» گشت. وَقَالَ؛ و گفت: يَعْنِي اِبْرَاهِيْمَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِنِّي مُهَاجِرٌ اِلَى رَيْسِي؛ من هجرت خواهم کردن به خدای - عزوجل - و هجرت اواز<sup>۸</sup> گوئی بود و آن سواد کوفه است، از آن جا به حَرَّان رفت، و از حَرَّان به شام، و لوط با او بود.
- بعضی گفتند: لوط برادرزاده او بود، و بعضی گفتند: خواهرزاده او بود.
- مُقَاتِلٌ گفست: ابراهیم را در وقت هجرت هفتاد و پنج سال<sup>۹</sup> بود. اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ؛ که خدای من عزیز و حکیم است.
- وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحَاقَ وَيَعْقُوْبَ، آنکه گفت: ما بدادیم ابراهیم را اسحاق و

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا + است.

۲. آج، لب، مش، کا: بَيْنَكُمْ؛ آط، آب، آن: بَيْنَكَ.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: خبر.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: نصیری.

۵. سورة زخرف (۴۳) آیه ۶۷.

۶. آط، آب، آن، مش: یاوری نبود.

۷. اساس: «اول ز»، که به نظر مخدوش می آید، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آج، لب: ساله.

یعقوب<sup>۱</sup>، اسحاق پسر او و یعقوب پسر اسحاق<sup>۲</sup>. وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ الثُّبُوتَ وَالْكِتَابَ؛ و در فرزندان او نهادیم پیغامبری و کتاب، چه جمله پیغامبران بنی اسرائیل از اسحاق بودند. وَأَتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا؛ و ما بدادیم مزد او در دنیا.

عبدالله عباس گفت: یعنی ثنای نیکو و فرزندان صالح. جُبَانِي گفت: یعنی آنچه خدای فرموده است مکلفان را از تعظیم انبیاء. علیهم السلام.

- ۵ و ابوالقاسم بلخی گفت: روا باشد که خدای تعالی بعضی ثواب بدهد در دنیا مکلفان را، و این مذهب درست نیست، برای آن که از حق ثواب آن است که خالص باشد از شویب و مشوب نبود به هیچ رنجی و مشقتی، و در سرای تکلیف این نبود. دگر آن که، ثواب نفعی بود عظیم که از بالای آن نفعی نبود، و نفع عظیم عاجل عقیب فعل مکلف را ملجا بکند. و مراد به «کتاب»، کتب است از تورات و انجیل و زبور و قرآن،<sup>۳</sup> إلا آن است که به لفظ جنس گفت: وَأَنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛ و او در آخرت از جمله صالحان باشد، و پایه او بنزدیک ما پایه و درجه صالحان باشد.

آیه ۲۸ وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَثُونَ فَأَجَسَتْ [۲۰۰-پ] مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ؛ و بفرستادیم لوط را. علیه السلام. چون گفت گروه خویش را: ای شما می آید به کاری زشت که نگرفت پیشی بر شما بدان از یکی از جهانیان.

آیه ۲۹ إِنَّكُمْ لَأَثُونَ الرَّجَالِ وَتَقَطُّعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُتَكَرِّمًا كَأَنْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ؛ ای شما می آید<sup>۴</sup> به شهوت به مردان و می زنید<sup>۵</sup> راه، و می آید<sup>۶</sup> اندر مجلس و انجمن شما کارهای زشت؟ پس نبود جواب گروه او مگر آن که گفتند بیار به ما عذاب خدای اگر هستی تو از راستگویان.

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا+ و یعقوب پسر اسحاق بود.

۲. اساس: به صورت «فرقان» هم خوانده می شود.

۳. مش: آیا.

۴. آط: می آید / می آید.

۵. آط: می آید / می آید.

۶. آط: می آید / می آید.

آیه ۳۰ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ؛ گفت ای خداوند من! یاری ده مرا بر گروه مفسدان.

آیه ۳۱ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ؛ و چون آمدند رسولان ما به ابراهیم - علیه السلام - با بشارت، گفتند که: ما هلاک کننده ایم<sup>۱</sup> اهل این دیه<sup>۲</sup> را، بدرستی که اهل این<sup>۳</sup> هستند ستمکاران.

آیه ۳۲ قَالَتْ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا<sup>۴</sup> [۲۰۱-ر]، [لَتَجِئِنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛ گفت ابراهیم بدرستی که در این جاست لوط - علیه السلام - گفتند: ما داناتریم به کسی که در آن جا هست، برهانیم او را و اهلش را إِلَّا زَنْشَ رَا كِه اُو اَز جَمْلَهٗ مَانَد گَان<sup>۵</sup> باشد.

آیه ۳۳ وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ؛ چون آمدند رسولان ما به لوط، اندوهگن<sup>۶</sup> شد به ایشان و دلتنگ شد به ایشان، گفتند: مترس و اندوه مدار که ما برهانیم تو را و اهلت را، مگر زنت را که او از جمله ماندگان<sup>۷</sup> باشد.

آیه ۳۴ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ؛ ما فرو فرستیم<sup>۸</sup> بر اهل این دیه عذابی از آسمان به آن<sup>۹</sup> فسق [که]<sup>۱۰</sup> کردند!

آیه ۳۵ وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و بگذاشتیم<sup>۱۱</sup> ما از آن دلیلی روشن برای قومی که خرد دارند!

آیه ۳۶ وَإِلَىٰ قَدِّينَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجِعُوا الْيَوْمَ الْأَخِيرَ وَلَا تَعْبُوا

۱. آط، آج، لب: هلاک می‌کنیم.

۲. آط، آج، لب: آن؛ آب، مش: اهل این دیه.

۳. اساس: از این پس، چند صفحه افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

۴. آب: این جا.

۵. آب، مش: دلتنگ.

۶. آب، مش: فرو فرستنده ایم.

۷. آط: ندارد، از آب افزوده شد.

۸. آب، مش: که ترک کردیم.

۹. آط، آج، لب: شهر.

۱۰. آب، مش: پس ماندگان.

۱۱. آب، مش: پس ماندگان.

۱۲. آب، مش: به آنچه بودند که؛ آج، لب: به آنچه هستند که.

۱۳. آب، مش: می‌کردند؛ آج، لب: می‌کنند.

۱۴. آب، مش: که عقل کار می‌پندند.

فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ؛ و به مَدین<sup>۱</sup> برادر ایشان شعیب را گفت: ای قوم بپرستی خدای را، و امیدداری به روز باز پسین، و فساد مکنی در زمین تباهی کنندگان.  
 آیه ۳۷ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جاثِمِينَ؛ به دروغ داشتند او را، بگرفت<sup>۲</sup> ایشان را زلزله<sup>۳</sup> در بامداد آمدند در سرایشان مرده<sup>۴</sup>.

آیه ۳۸ وَعَادًا وَثَمُودَ وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ؛ و عاد را و ثمود را، و روشن شد شما را از خانه های ایشان و بیاراست ایشان را دیو عملهاشان، بازداشت ایشان را از راه و بودند طلب بصیرت کننده.

آیه ۳۹ وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ؛ و قارون و فرعون و هامان آمد به ایشان موسی به حجتها، بزرگواری کردند<sup>۵</sup> در زمین و نبودند سبق برنده<sup>۶</sup>.

آیه ۴۰ فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذَنبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنِ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ؛ همه را بگرفتیم به گناهشان، از ایشان کسی بود که فرو فرستادیم بر او سنگ<sup>۷</sup>، کسی<sup>۸</sup> بود که بگرفت بانگ<sup>۹</sup>، و از ایشان<sup>۱۰</sup> که فرو<sup>۱۱</sup> بردیم او را به زمین و غرق<sup>۱۲</sup> کردیم، و خدای تعالی ظلم نکرد برایشان، و لکن ایشان بر تنهای خود ظلم کردند.

آیه ۴۱ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ مثل آنان که گرفتند از جز خدا دوستان، چون مثل عنكبوت<sup>۱۳</sup> که بگرفت خانه، و ضعیفترین<sup>۱۴</sup> خانه ها خانه عنكبوت

۱. آب، مش + فرستادیم.

۲. آب، مش: یک آواز.

۳. آب، مش: تکبیر کردند.

۴. آب، مش: نبودند سابقان؛ آج، لب: نبودند فوت شونده.

۵. آب، مش: بر او باد سخت.

۶. آج، لب: و از ایشان کسی.

۷. آب، مش: یک بانگ زدن.

۸. آج، لب + کسی بود؛ آب، مش + آن بود که.

۹. آط + برو، که زائد به نظر رسید.

۱۰. آب، آج، لب، مش + است.

۱۱. آب، مش: پس گرفت.

۱۲. آج، لب: فرده.

۱۳. آب، مش: نبودند سابقان؛ آج، لب: نبودند فوت شونده.

۱۴. آج، لب: و از ایشان کسی.

بود اگر بدانند.

آیه ۴۲ **إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**؛ خدا داند آنچه می خوانند از جز او چیزی، و او بی همتا و محکم کار است.

آیه ۴۳ **وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ**؛ و این مثلها بزبیم آن را برای مردمان و ندانند آن را الا دانایان.

آیه ۴۴ **خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ**؛ بیافرید خدا آسمانها و زمین، براسی در این دلیل<sup>۱</sup> هست مؤمنان را.

آیه ۴۵ **أَنْتُمْ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ**؛ بخوان آنچه وحی کردند به تواز کتاب و به پای دار نماز که نماز باز دارد از زشتی و نابایستی<sup>۲</sup>، و یاد کرد خدای بزرگتر<sup>۳</sup>، خدای داند آنچه می کنی.

قوله تعالی: **وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ**، نصب او بر فعلی بود مُضْمَر، و تقدیر آن که: **وَأَذْكُرُ لَوْطًا**؛ یاد کن لوط را چون گفت قومش را: **إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ**، اهل حجاز و ابن عامر و حفص و یعقوب خواندند: «إِنَّكُمْ» به یک «الف» علی الخبر، و کوفیان مگر حفص خواندند: «أَنَّكُمْ» به دو همزه مخفف بر استفهام، و ابو عمرو خواند به دو همزه میانشان الفی ومدی: **أَنَّكُمْ**.

حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد لوط را چون گفت قومش را که: شما کاری می کنی زشت از لوطه. آن کس که بر استفهام خواند، گفت: صورت استفهام است و معنی<sup>۴</sup> تقریب و توییح، و آن که بر خبر خواند گفت: معنی انکار است نه افاده و اعلام ایشان، برای آن که ایشان دانستند که چه می کنند.

و «فَاحِشَةً» فعلی باشد بغایت شناخت در فحیح، و این جا باتفاق مراد به او<sup>۵</sup> لوطه است. **مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ**، «مَا» نکره موصوفه است، یعنی **أَمْرًا**

۱. آب، آج، لب: دلیلی.

۲. آج، لب: ناشایست.

۳. آب: یاد کردن خدای تعالی بزرگ است؛ مش: یاد خدا بزرگتر است؛ آج، لب: خدای بزرگوار.

۴. کا: مراد.

۵. کا: آن.

وفعلاً؛ چیزی و کاری که کسی از جهانیان شما را به آن سبق نبرد و پیش از شما نکرد.

آنکه تفسیر کرد آن فاحشه را، گفت: **عَاتِكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ**؛ شما خلوت می‌کنی با مردان چنان که با زنان کنند به قضای شهوت. **وَتَقَطُّونَ السَّبِيلَ**؛ و راه می‌زنی. **وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ**؛ و در مجلسی که نشسته باشی منکر می‌کنی. ۵  
 اُم هانئ بنت ابي طالب گفت: از رسول - علیه السلام - پرسیدم که آن منکر چه بود که ایشان کردند؟ گفت: بر راهها نشستندی و هر یکی کاسه سنگ ریزه بر خود بنهادندی و هر که گذشتی<sup>۱</sup>، سنگی به او می‌انداختی، و رسول - علیه السلام - گفت: **إِنَّا كُمْ وَالْخَذْفُ فَإِنَّهُ لَا يَنْكُرُ الْعَدُوَّ وَلَا يُصِيبُ الصَّيْدَ وَلَكِنْ يَفْقَهُو<sup>۲</sup> الْعَيْنَ وَيَكْسِرُ السِّنَّ**، گفت: احتراز کنی از سنگ انداختن که آن در دشمن اثر نکند و اصابت نکند، و لکن چشم بجهاند و دندان بشکند.

القاسم<sup>۳</sup> بن محمد گفت: منکر آن بود که ایشان بر یکدیگر ضراط دادندی. مُجاهد گفت: در مجمع به حضور یکدیگر مجامعه کردند با غلامان. مَكْحُولُ گفت: ده خصلت که در قوم لوط بود در این اُمت هست: یکی آن که کُثْرُو<sup>۴</sup> خاییدندی، و انگشت شکستن، و ایزار پای<sup>۵</sup> گشادن، و سرانگشتان به حنا بستن، و شکنف<sup>۶</sup> باز گذاشتن<sup>۷</sup>، و کمان گروه<sup>۸</sup> انداختن، و سنگ انداختن، و لواطه کردن، و بر یکدیگر ضراط دادن، و صغیر زدن.

**فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ**، جواب قوم او این بود که گفتند: عذاب خدای به ما آر اگر از جمله راستگویانی.  
**قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ**؛ لوط گفت: بار خدایا! مرا نصرت و یاری ده بر این جماعت مفسدان، یعنی قوم او.

۱. آط: گزشتی.

۲. آط: لابنکاء؛ آج، لب: لابنکاء.

۳. آج، لب، مش: تغفا؛ آژ: تغف.

۴. مش: ابوالقاسم؛ کا: قس.

۵. مش، کا: کند.

۶. آج، لب: لوزار پای.

۷. کذا در آط و آج و لب؛ کا: سکی باز گذاشتن؛ آب، آن مش، آل: ندارد. ظ: شکنف / شکنب، شکم.

۸. آط: گزاشتن.

۹. آج، لب: گروه.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ؛ و چون آمدند رسولان ما، یعنی جبریل و میکائیل، به ابراهیم با بشارت و مرشدگان<sup>۱</sup> به اسحاق و یعقوب، قالوا: گفتند آن رسولان که: ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کردن که اهلش ظالم و ستمکارند. و اهل الرّجل، خاصته و جمیع قراباته، و اهل البلد، المقیمون به و یجمع علی اهلین، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: شَغَلْنَا أَهْوَالِنَا وَأَهْلُونَا...، وفي الحديث: إِنَّ لِلَّهِ أَهْلِينَ قَبْلَ مَنْ هُمْ؟<sup>۲</sup> ۵  
 قَالَ أَهْلُ الْقُرْآنِ أَهْلُ اللَّهِ وَخَاصَّتُهُ. و بعضی گفتند: اهل، وَجَمَعَهُ أَهْلَاتُ وَأَهْلَاتُ، كَثَمَرَاتُ، قَالَ:

فَهُمْ أَهْلَاتُ حَوْثِ قَيْسِ بْنِ عَاصِمٍ إِذَا أَلَّجُوا بِاللَّيْلِ يَدْعُونَ كَثَرًا  
 این فرشتگان چون بنزدیک ابراهیم آمدند به بشارت فرزدان، گفتند: خدای تعالی ما را به دو کار فرستاده است یکی به بشارت تو، و یکی به هلاک قوم لوط. ۱۰  
 ابراهیم گفت که: لوط در میان ایشان است! گفتند: ما عالمتریم به آن که کیست این جا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ: قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ؛ برهانیم او را و اهلش را. حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواندند: «لَنُنَجِّيَنَّهُ» به تخفیف من الانجاء، و باقی قُرَاءَهُ بِتَثْقِيلٍ مِنَ التَّنْجِيَةِ. آن که به تثقیل خواند، تکثیر فعل خواست و مراد مبالغه باشد. إِلَّا أَهْرَآئَهُ؛ إِلَّا زِنْشَ رَا كَهْ أَوْ زَجْمَلَهُ ایشان در عذاب خواهد بود. ۱۵

آنکه از آن جا برفتند و به شهر قوم لوط رفتند. چون به شهر رسیدند، بنزدیک لوط آمدند. چون ایشان را دید. ایشان بر صورت جوانان مردان بودند. بغایت حُسن. سَيِّئٌ بِهِمْ؛ به ایشان و آمدنشان دلتنگ شد و اندوهگن<sup>۳</sup> از آنکه شناخت<sup>۴</sup> از خبیث فعل ایشان، و ایشان این معنی با غُرْبًا کردند. ۲۰

وگفتند: سبب دلتنگی او از آن بود که ایشان گفتند؛ ما با هلاک اینان آمدیم، و او در میان ایشان بود و اُمت او از مؤمنان. ایشان گفتند: لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ، ای لوط! مترس و اندوه مدار. إِنَّا مُنَجِّوْكَ وَأَهْلَكَ؛ ما تو را برهانیم و اهلت را.

۱. آج، لب: مزده. ۲. سورة فتح (۴۸) آیه ۱۱.

۳. آج، لب، مش: الله. ۴. آب، آج، لب، آن مش: اندوهگین.

۵. آج، لب: از آن که ایشان را شناخت؛ کا: از آن که قوم را شناخت.

ابن کثیر و حمزه و کسائی و خَلْف و ابوبکر و یعقوب، خواندند: «إِنَّا مُنْجُوک» به تخفیف مِنْ الْأَنْجَاء، و باقی قُرْأ «مُنْجُوک»، به تشدید مِنْ التَّفْعِيل؛ ما تورا و اهلت را برهانیم جز زنت را که او از جمله آنان است که در عذاب بماند. و گفتند: در میان اینان بماند تا عذاب رسیدن.

۵ إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ؛ عذابی از آسمان، و آن سنگ بود که برایشان ببارید به آن فسق که کردند و از فرمان خدای برون آمدند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا؛ ما بگذاشتیم<sup>۲</sup> از آن شهر آیتی و علامتی و عبرتی روشن برای گروه عاقلان، یعنی از هلاک ایشان و باریدن سنگ برایشان. این قول قناده است.

۱۰ عبدالله عباس گفت: آثار منازل ایشان و خرابی آن، مجاهد گفت: آبی سیاه بود که از آن جا بر آمد.

وَالِیٰ مَدَیْنٍ آخَاهُمْ شُعَیْبًا، «الی» تعلق دارد به محذوفی، گفت: و به مدین فرستادیم برادر ایشان شعیب را، عطفًا علی قوله: وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا ۳ الی قوله: وَكَذٰلِكَ أَرْسَلْنَا... إلی مَدَیْنٍ آخَاهُمْ شُعَیْبًا؛ پر علوم رسدی

۱۵ فَقَالَ؛ گفت: ای قوم! خدای را پرستی. وَأَرْجُوا الْیَوْمَ الْآخِرَ؛ و امید داری به روز قیامت یعنی به ثواب قیامت. یونس نحوی گفت: «رجا» این جا به معنی خوف است؛ و از قیامت بترسی. وَلَا تَعْتُوا فِی الْأَرْضِ؛ و در زمین فساد مکنی. و «عِثٌ»، و «عُثُو»، أَشَدُّ الْفَسَادِ باشد، و نصب «مُفْسِدِینَ» بر حال است از فاعل.

فَكَذَّبُوهُ؛ به دروغ داشتند اهل مدین شعیب را. فَأَخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ؛ به عقوبت آن زلزله بگرفت. و «ارجاف» از آن جاست، سخنی باشد که مردم را متزلزل کند. ۲۰ فَأَصْبَحُوا فِی دَارِهِمْ جَائِمِینَ، گفتند: این زلزله در شب بود، بامداد همه در خانه های خود مرده<sup>۵</sup>. گفتند: مراد به «أَصْبَحُوا»، «صَارُوا» است، مراد نه تخصیص صباح و مساست. و اصل «جثوم»، بروک باشد، يُقَالُ: جَثَا الرَّجُلُ عَلَىٰ رُكْبَتَيْهِ، وَجَثَمَ

۱. آب، آن مشی، کا: بیرون.

۲. آط: بگذاشتیم.

۳. سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۱۴.

۴. سورة عنکبوت (۲۹) آیه ۳۶.

۵. آب، آن کا + بودند.



الظَّائِرُ وَبَرَكَ الْبَعِيرُ وَرَبِضَ الْكَلْبِ.

وَعَادًا وَتَمُودٌ، نَصَبٌ اسْتِ بِرْمَعْنَى فَآخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ، بَرَى لَأَن كَدِرْ اومعنى اهلاک است، و التقدیر: وَاَهْلَكْنَا عَادًا وَتَمُودًا؛ و نیزهلاک کردیم عاد را که قوم هود بودند، و تمود را که قوم صالح بودند، به جزای کفر و طغیانی که کردند. وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ قَسَا كَيْنِهِمْ؛ و هلاک دیار ایشان ظاهر شد شما را از خانه ها و سرایهای ایشان.

آنکه بیان کرد که: اعمال ایشان شیطان بیاراست برای ایشان از کفر و فسق، و این دلیل بطلان قول مُجَبَّرَه است در اضافت آن با خدای تعالی. فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ؛ و ایشان را منع کرد از راه حق، ایشان راه نمی یابند از آن جا که نظر و تفکر نمی کنند. وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ؛ با آن که ایشان عاقلان و ممیزان و مستبصرانند خلی که افتاد ایشان را از اهمال و اغفال در نظر افتاد، نه از خلل عقل و بصیرت. مجاهد و قتاده گفتند: معنی آن است که ایشان مُسْتَبْصِرُونَ بودند در کفر و ضلالت، و به آن مُعْجَب بودند، و باطل به صورت حق به خود نمودند.

وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ، نَصَبٌ اُو هُم بَر تَقْدِيرِ فَعْلَى مُضْمَرِ اسْتِ، یعنی وَاَهْلَكْنَا اَيْضًا قَارُونَ، گفت: و همچنین هلاک کردیم قارون و فرعون و هامان را. وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ؛ و موسی به ایشان آورد بیّنات و معجزات. فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْاَرْضِ؛ در زمین تکبر کردند.<sup>۱</sup> وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ؛ و آنکه خدای راسبق نبردند و پیش او نتوانستند رفتن.

آنکه بیان کرد که: هریکی را از آنان به چه هلاک کردیم، گفت: فَكُلًّا آخَذْنَا بِذُنُوبِهِ؛ هریکی را از ایشان به گناه خود بگرفتیم. فَمِنْهُمْ؛ از ایشان بعضی آن بودند که ایشان را به حاصب هلاک کردیم، و آن بادی باشد سخت که حاصبا آرد و سنگریزه، قال الْفَرَزْدَقُ:

مُسْتَقْبِلِينَ شِمَالَ الرِّيحِ يَضْرِبُهَا  
بِحَاصِبٍ كَنَدِيفِ الْقُظْنِ مَنُورِ  
برسبیل تشبیه نگرگ را حاصب خواند، چنان که أَخَقَّلَ گفت:<sup>۲</sup>

۲. از تکبر کردن.

۱. آج، لب: ربض.

۳. آب، آرز + شعر.

تَزْمِي الْعِضَاءِ بِحَاصِبٍ مِنْ تَلْجِهَا حَتَّى يَبْتَئِ عَلَى الْعِضَاءِ جُفَالًا

- و آنان را که خدای تعالی به حاصب هلاک کرد قوم لوط بودند در قول عبدالله عباس وقتاده. وَمِنْهُمْ؛ از ایشان بعضی آن بود که ایشان را به صیحه و بانگ بگرفت و<sup>۲</sup> نمود بودند و قوم صالح. وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ؛ و از ایشان بهری آن بودند که به زمینشان فرو بردیم، و آن قارون بود و قومش. و بهری آن بود که ایشان را غرق بکردیم، و آن فرعون بود و قومش و قوم نوح. آنکه گفت: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ؛ و خدای تعالی برایشان ظلم نکرد، چه ایشان مُسْتَحَقَّ آن بودند، بل ایشان بر خود ظلم کردند به کفر و فسق و نافرمانی.

- آنکه گفت: مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ؛ مثل آنان که بدون خدای دوستان و معبودان گیرند از اصنام، چون مثل کراتن<sup>۳</sup> است که او خانه کند ضعیف. وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ؛ و ضعیفترین خانه ها خانه های<sup>۴</sup> کراتن<sup>۳</sup> باشد اگر دانند، و وجه تشبیه و تمثیل آن است که خدای تعالی گفت: عِبَادَتِ اِيشَانِ اصْنَامِ رَا، و گمانی ایشان و امید ایشان به عبادت این جمادات در وهن و ضعف با نسج عنكبوت ماند که به هر بادی و آسیبی دریده شود، و هیچ از او حاصل نیاید.
- و عَنكَبُوتٍ وَزَنٍ اَوْ فَخْلَلُوتٍ اِسْتِ وَ جَمْعُشِ عَنَاكِبٍ بَاشِدِ، و هم مذکر باشد این لفظ و هم مؤنث، قال الشاعر<sup>۵</sup>:

عَلَا هَقْلًا لَهُمْ مِنْهَا بُيُوتٌ      كَأَنَّ الْعَنكَبُوتَ هَوَانَتْنَاهَا  
و يُرَوَى:

عَلَى هَقْلًا لَهُمْ مِنْهَا بُيُوتٌ      كَأَنَّ الْعَنكَبُوتَ هَوَانَتْنَاهَا

- و صادق- علیه السلام- گفت از پدراناش از امیرالمؤمنین- علیه السلام- که او گفت: خانه را از نسج عنكبوت پاکیزه داری که آن درویشی بار آرد.
- إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ، اهل بصره به «یا» خواندند:

۱. کا: نیبت.

۲. مش + ایشان.

۳. چاپ شعرانی (۲۱/۹): کراتین؛ کا: کرزة نعه. ۴. آب، آر، مش، کا: خانه.

۵. آب، آج، لب، آر + شعر.

۶. کذا در آط و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۲۱/۹) و لسان (ذیل عنكب): منهم.

يَدْغُونَ، خبراً عَنِ الْغَائِبِ، و راویان از عاصم خلاف کردند، و باقی قُرَاءَ به «تا» ی خطاب، گفت: خدای داند آنچه شما آن را خوانی به دوستی دون او اگر صتم باشد اگر و تن، یا آنچه باشد از جمله معبودان. وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ و او خدایی است غالب و قاهر و محکم کار.

وَيَلِكُ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ، آنکه گفت: این مثلهایی است که ما می زنیم برای مردمان تا معتبر شوند و متعظ. وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ؛ و ندانند این مثلها مگر عالمان و دانایان که در او اندیشه و تفکر کنند.

جابر بن عبدالله الأنصاری روایت کرد که: رسول - علیه السلام - این آیت بر خواند، آنکه گفت: الْعَالِمُ مَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ فَعَمِلَ بِطَاعَتِهِ وَاجْتَنَبَ سَخَطَهُ؛ عالم آن کس باشد که از خدای تعالی بداند اوامر و نواهی، و به طاعت او عمل کند، و از خشم او اجتناب کند.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، آنکه گفت: خدای تعالی آسمان و زمین بیافرید به حق نه به باطل، به حکمت نه به عبث. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً؛ در این آیتی هست مؤمنان را و علامتی و بینشی. علوم رسدی

آنکه امر کرد رسول را گفت: أَنْتَ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ؛ بخوان آنچه وحی کرده اند بر تو از کتاب، و نماز به پای دار که نماز نهی کند از فحشاء و باز دارد<sup>۲</sup> از منکر، یعنی از معاصی و ناشایست<sup>۳</sup>.

عبدالله عمر گفت: مراد به این «صلاة»، قراءت قرآن است، بیانش: وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ؛ ...، آئی بقراءتک، وقوله - علیه [السلام] <sup>۴</sup>: إِفْرَهُ الْقُرْآنَ مَا نَهَاكَ فَإِذَا لَمْ يَنْهَكَ فَلَسْتَ تَقْرَأُهُ، گفت: قرآن می خوان مادام تا تو را نهی می کند، چون نهی نکند تو را نخوانده باشی.

و دیگر مفسران گفتند: مراد به «صلاة» نماز است، و این مطابق ظاهر بود، و بیانش قول رسول - علیه السلام: مَنْ لَمْ يَنْهَهُ<sup>۵</sup> صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ لَمْ تَزِدْهُ مِنْ

۱. آرز: سنتی.

۲. آط، آب، کا + و؛ که ظاهراً زاید به نظر می رسد.

۳. آب، آرز: ناشایسته.

۴. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱۰.

۵. آط: ندارد، از آب افزوده شد.

۶. کا: لَمْ نَنْهَهُ؛ دیگر نسخه بدلها لَمْ يَنْهَهُ.

اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا، گفت: هر که نهی نکند او را نماز او از فحشاء و منکر، آن نماز او را از خدای جز دوری نیفزاید.

عبدالله مسعود گفت: در نماز مُتْتَهِيْ و مُزْدَجَرِي است از معاصی، و در خبری دیگر از رسول - علیه السلام - آمد که او گفت: نماز نباشد آن را که طاعت نماز ندارد. و طاعت نماز آن بود که از فحشاء و منکر باز ایستد.

۵

جابر روایت کرد که، یک روز رسول را گفتند<sup>۱</sup>: یا رسول الله! فلان کس به روز نماز می‌کند و به شب دزدی، گفت نماز او او را منع کند.

آنس مالک روایت کرد که، رسول را گفتند: یا رسول الله! فلان کس پنج نماز با تو جماعت می‌کند، و لکن هیچ معصیت رها نمی‌کند که ارتکاب نمی‌کند. گفت: نماز او را منع کند، پس<sup>۲</sup> روز بر نیامد که توبه کرد از معاصی.

۱۰

بعضی اهل معانی گفتند: معنی خبر مطلق است<sup>۳</sup>، معنی آن است که باید که نماز او را منع کند از فحشاء و منکر، چنان که گفت: وَقَمِنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا...، اَيُّ يَتَّبِعِيْ اَنْ يَّكُوْنَ آمِنًا.

وَلِذِكْرِ اللّٰهِ اَكْبَرُ، خلاف کردند در معنی این لفظ. بعضی مفسران گفتند: معنی

۱۵

آن است که ذِكْرُ اللّٰهِ لَنَا اَكْبَرُ مِنْ ذِكْرِنَا لَهُ؛ ذکر خدای تعالی ما را مهتر و بهتر است از ذکر ما او را، چه ذکر او ما را تفضیل و تشریف باشد، و ذکر ما او را تعبد و تذلل. دیگر آن که: ذکر او ما را<sup>۴</sup> به خیر، قطع باشد به رحمت و مغفرت، و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تصریح، قطع نباشد در اجابت. ذکر او ما را علامت قبول باشد، و ذکر ما او را این وجه ندارد.

۲۰

عبدالله عمر روایت کرد از رسول - علیه السلام - که گفت: ذِكْرُ اللّٰهِ اِذَا كُنْتُمْ اَكْبَرُ مِنْ ذِكْرِكُمْ اِيَّاهُ.

اهل اشارت گفتند: برای آن چنین آمد که ذکر او ما را از سر استغناست، و ذکر

۱. آب، آز + که.

۲. مش، کا: پس.

۳. کذا در آط، آب، آج، لب، آن مش، کا؛ چاپ شعرانی (۲۲/۹): نیست.

۴. سورة آل عمران (۳) آیه ۹۷.

۵. آب، آج، لب، آن مش: ذکر ما او را.

ما او را<sup>۱</sup> از سر احتیاج، دگر آن که: ذکر او ما را دایم باشد و ذکر ما او را در احیان و اوقات [دگر آن که]<sup>۲</sup>: ذکر ما او را برای جرم منفعت باشد و دفع مضرت، و ذکر او ما را از سر فضل و کرم باشد.

ذوالنون مصری گفت: برای آن که ذکر او ما را<sup>۳</sup> مقدم است بر ذکر ما او را، تا او ما را یاد نکرد، ما او را یاد نکردیم. ذکر او ما را بی سابقه است، و ذکر ما او را به مقدمه لطف و توفیق اوست.

ابوبکر و زاق گفت: برای آن که ذکر ما او را مشوب است، و ذکر او ما را خالص.

ابودرداء وقتاده و ابن زید گفتند: معنی آن است که ذکر الله اکبر و افضل من کل شیء، ذکر خدای مهتر و بهتر است از همه چیز.

عبدالله مسعود روایت کرد که رسول علیه السلام گفت در آیت: ذکر خدای نکوتر و فاضلتر است به همه حال، و ذکر خدای که بنده کند آن است که: او یاد دارد خدای را عند مجرمات تا اجتناب کند، و عند محلات تا استحلال کند.

معاذ جبل گفت: یا رسول در بعضی راهها می رفتم، مرا گفت: یا معاذ! این السابغون؟ گفتم: یا رسول الله! ایشان از پیش رفتند و ما باز ماندیم. گفت: یا معاذ! کجا اند آن سابقان<sup>۵</sup> که ایشان به ذکر خدای تعالی حریص بودند؟ آنکه گفت: هر کس که<sup>۶</sup> خواهد که در مرغزارهای بهشت چرا کند، باید تا ذکر خدای بسیار کند.

معاذ جبل گفت: هیچ چیز نیست که بنده<sup>۷</sup> را از عذاب برهاند بهتر از ذکر خدای. گفتند: وَلَا الْجِهَاد فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ و نه جهاد در سبیل خدای؟ گفت: و نه جهاد در سبیل خدای، قال الله تعالی: وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ.

ابودرداء گفت: خبر دهم شما را به بهترین عملهای شما، و دوست<sup>۸</sup> ترین بنزدیک خدای تعالی، و تمامتر در درجات، و بهتر از جهاد در سبیل خدای، و با

۱. آج، لب، کا: ذکر ما او را.  
 ۲. آط: ندارد، از آب افزوده شد.  
 ۳. کا: ذکر ما او را.  
 ۴. آج، لب: از.  
 ۵. آج، لب: سابقون.  
 ۶. کا + او.  
 ۷. آز: بنده ای.  
 ۸. کا: دوستر.

دشمنان خدای تیغ زدن، و زر و درم به صدقه دادن؟ گفتند: کدام است یا ابا الدرداء؟ گفت: ذکر خدای تعالی بقوله: وَلِذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ.

مُعَاذُ گفـت: از رسول پرسیدم که از عملها کدام فاضلتر است؟ گفت: آن که مرگ به تـورسد، و زبانِ تـوبه ذکر خدای تعالی تر باشد.

۵ ابوهریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: دنیا ملعون است با آنچه در اوست إِلَّا خدای تعالی یا عالمی یا متعلمی.

اهل اشارت گفتند: برای آن چنین آمد که هر طاعتی را جزایی باشد در قیامت، جز ذکر خدای که آن را بر سری جزای عاجل هست فی قوله: فَأَذْكُرُونِي أَذْكُمْ<sup>۱</sup>.

۱۰ و ابوهریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت، خدای تعالی گفت<sup>۲</sup>: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي وَأَنَا مَعَ عَبْدِي إِذَا<sup>۳</sup> ذَكَرَنِي<sup>۴</sup> فَإِنِ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ<sup>۵</sup> ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنِ ذَكَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ وَإِنِ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ ذِرَاعًا وَإِنِ تَقَرَّبَ إِلَيَّ ذِرَاعًا تَقَرَّبْتُ إِلَيْهِ بَاعًا وَمَنْ أَتَانِي مَشِيًا أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً، گفت: من بنزدیک گمان بنده ام به من، و من با بنده ام، چون مرا یاد کند در نفس خود یادش کنم در نفس خود، و اگر مرا یاد کند در جمعی یادش کنم در جمعی به از آن، و اگر تقرب کند به من به یک بدست تقرب کنم به او یک آرش، و اگر تقرب کند به من به یک آرش تقرب کنم به او به یک باع، و اگر به من آید به رفتن به او شوم به ناختن، و الفاظ این خبر محمول است و متأول بر تشبیه و مبالغه.

۱۵ ابوسعید خدری روایت کرد که رسول - علیه السلام - گفت: هیچ مجلسی نباشد که اهل آن مجلس ذکر خدای کنند - جلّ جلاله - و الا فرشتگان گرد ایشان در آیند و به رحمت ایشان را باز پوشند، و خدای تعالی ذکر ایشان کند بر ملائع اعلی.

ابومالک گفت در این آیت که: ذَکِرِ خدای تعالی بنده را در نماز بهتر است از نماز.

۱. سورة بقره (۲) آیه ۱۵۲.

۲. آرز فرمود.

۳. مش: اذ.

۴. آج، لب، اذا ذکرنی.

۵. آرز نفسی.

۶. آب، آرز ماشیاً.

عطا گفت: معنی آن است که ذکرِ خدای تعالی در نماز بزرگتر از آن است که با او چیزی نماید<sup>۱</sup> از معصیت، یعنی همه را محو کند لِقَوْلِهِ: **إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِنُ السَّيِّئَاتِ**<sup>۲</sup>.  
**وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ**<sup>۳</sup>؛ و خدای داند آنچه شما می‌کنی.

۵

آیه ۴۶: **قَوْلَهُ تَعَالَى: وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**<sup>۴</sup> **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْنَا وَاللَّهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**؛ جدل مکنی با اهل کتاب مگر آنچه آن نیکوتر باشد، مگر با آنان که ستم کردند از ایشان، و بگویند<sup>۵</sup> ایمان آوردیم بدان که فرو فرستادند سوی ما، و فرو فرستادند سوی شما و خدای ما و خدای شما - جلّ جلاله - یکی است، و ما او را گردن نهندگانیم.

آیه ۴۷: **وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ**؛ و همچنین فرو فرستادیم سوی تو کتاب قرآن پس آنان که دادیم ایشان را کتاب تورات و انجیل ایمان دارند بدین و آن<sup>۶</sup>، و از اینان آن کس است که ایمان دارد بدو، و نکند انکار<sup>۷</sup> به نشانه‌های ما مگر کافران.  
 آیه ۴۸: **وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ يَمِينِكُمْ إِذَا لَمْ تَحْتَسِبُوا**؛ و نبودى تو که می‌خواندی از پیش آن که قرآن به تو فرستادند از هیچ کتاب، و نمی‌نشتی آن را به دست<sup>۸</sup> تو آنگاه اگر توانستی نداشت، در شک افتادندی آنها که بر باطلند<sup>۹</sup>.

آیه ۴۹: **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا [پ-۲۰۱] الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا**

۱. کذا در آط، آب، آج، لب، آزا، کا: همانند. ۲. سوره هود (۱۱) آیه ۱۱۴.

۳. آط: يَصْنَعُونَ؛ به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۴. اساس: تا بدین جا ندارد، از آط افزوده شد. ۵. آط: بگوی/ بگویند.

۶. آط، آب: ایمان آرند به او؛ آج: ایمان می‌آورند به آن.

۷. آط: جحد نکنند؛ آب، مش: انکار نمی‌کنند؛ آج، لب: انکار نکنند.

۸. آط: و منویس به دست راست؛ لب: نمی‌نویسی به دست راست.

۹. آط: تا پس به شک افتد این کافران.

إِلَّا الظَّالِمُونَ؛ بل او نشانه‌هایی است هویدا در سینه‌ها و دلها آنان که دادندشان دانش و نکند انکار آیات ما را مگر ستمکاران.

آیه ۵۰ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ<sup>۱</sup> مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ؛ و گفتند: چرا فرو نفرستادند بر او نشانی<sup>۲</sup> از خداوند او، بگو بدرستی که نشانه‌ها نزدیک خدای است و بدرستی که من بیم کننده‌ام هویدا.

آیه ۵۱ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ ای نبود بسنده ایشان را که ما فرو فرستادیم بر تو کتاب قرآن، می خوانند<sup>۳</sup> برایشان؟ بدرستی که در آن رحمت است و پندی گروهی را که بگروند و ایمان آرند.

آیه ۵۲ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا بَعَلَّمُوا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ؛ بگویا محمد بسنده است<sup>۴</sup> خدای -عز و علا- میان من و میان شما گواه، می داند آنچه در آسمانها و زمین است و آن کسانی که ایمان آوردند به باطل و کافر شدند به خدای ایشانند زیانکاران.

آیه ۵۳ وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ [۲۰۲-ر] وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؛ و شتاب می کنند تو را به عذاب و اگر نه اجلی بودی نام برده آمدی بدیشان عذاب و هر آینه بدیشان آید ناگاه و ایشان ندانند<sup>۵</sup>.

آیه ۵۴ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ؛ شتاب می کنند تو را به عذاب و بدرستی که دوزخ گرد در آمده است به کافران.

آیه ۵۵ يَوْمَ يَغْشِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ؛ روز قیامت که بپوشد ایشان را عذاب از زور<sup>۶</sup> ایشان و از زیر پایهای<sup>۷</sup> ایشان، و گوییم ما بپوشید<sup>۸</sup> آنچه بودید شما می کردید<sup>۹</sup>.

۱. اساس، آط، آب؛ آیه، با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

۲. کذا در اساس، آط، آب که با قرائت «آیه» بیشتر مطابقت دارد.

۳. آب، آج، لب، مش؛ خوانده می شود.

۴. آط؛ پس باد.

۵. آط؛ ایشان ندانستند.

۶. آط؛ زبر؛ آب، آج، لب، مش؛ بالای.

۷. آط؛ پای.

۸. آط؛ بپوشی / بپوشید.

۹. آط؛ آنچه کردی.



آیه ۵۶ **يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِنِّي فَاعِبُدُونِ**؛ ای بندگان من آنان که ایمان آوردید<sup>۱</sup>، بدرستی که زمین من فراخ است پس مرا بپرستید<sup>۲</sup>.

آیه ۵۷ **كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ**؛ هر تنی چشنده است مرگ را، پس سوی ما بازگردانندتان<sup>۳</sup>.

آیه ۵۸ **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُؤْتِيَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعْمَ أَجْرُ [ب] الْعَامِلِينَ**؛ و آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها، جای دهیم ما ایشان را از<sup>۴</sup> بهشت وروازها<sup>۵</sup> که می رود از زیر آن جویها جاویدان باشند در آن نیکا مزد<sup>۶</sup> کار کنندگان.

آیه ۵۹ **الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ**؛ آنان که شکیبایی کردند<sup>۷</sup> و بر خداوند و پروردگار خود توکل کردند<sup>۸</sup>.

آیه ۶۰ **وَكَاتِبِينَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِنَّا كَافٍ بِهَا**؛ و چندا از جمنده<sup>۹</sup> که بر نتواند گرفت<sup>۱۰</sup> روزی خود، خدای روزی دهد او را و شما را، و او شنوا و دانا است.

آیه ۶۱ **وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ**؛ و اگر بپرسی تو ایشان را که که بیافرید آسمانها و زمین را و رام بکرد آفتاب و ماه را، هر آینه گویند خدای - عزوجل - پس چگونه شک می کنند<sup>۱۱</sup>؟

آیه ۶۲ **اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ**؛ خدای - سبحانه و تعالی - فراخ کند روزی آن را که خواهد از بندگان او، و به اندازه

۱. آط: آوردی / آوردید.

۲. آط: پرستی / پرستید.

۳. آط: پس با ما آزند شما را.

۴. آط: در.

۵. وروازها/ وروازه ها؛ آط، آج، لب: کوشکها؛ آب، مش: غرفه ها.

۶. آط، آج، لب: نیک مزد است.

۷. آط: کنند؛ آج، لب: نمودند.

۸. آط: پس جانور؛ آب: پس جنبنده؛ آج، لب: بسا جنبنده.

۹. آط، آج، لب: که بر نگیرد؛ آب: بر نمی دارد.

۱۰. آط: کجا می گردانند اینان را؛ آب، مش: پس کجا می گردانند شما را. آج، لب: پس از کجا می گردانند اینان

را، که ظاهراً بر ترجمه اساس مرجع می نماید.

کند آن را<sup>۱</sup>، بدرستی که خدای به همه چیزی دانا است.

آیه ۶۳ **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَبِالْحَمْدِ لِلَّهِ تَبْلَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ**؛ و اگر بپرسی ایشان را که که فرو فرستاد از آسمان آبی، پس زنده کرد<sup>۲</sup> بدان آب زمین را پس از مردن آن، هر آینه گویند خدای. بگویا محمّد شکر و سپاس خدای را. عزّوعلا- بل بیشتر ایشان عقل ندارند<sup>۳</sup>.

آیه ۶۴ **وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ [۲۰۳-ر] وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَاةُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**؛ و نیست این زندگانی این جهان مگر خوشی و بازی<sup>۴</sup> و بدرستی که سرای باز پسین که بهشت است آن است زندگانی حنیف و جاوید، اگر بودند می دانند<sup>۵</sup>.

آیه ۶۵ **فَإِذَا زَكَّيْتُمْ فِي الْأُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيْتُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ**؛ پس چون برنشینند<sup>۶</sup> در کشتی بخوانند خدای را - سبحانه و تعالی - به اخلاص کنندگان<sup>۷</sup> او را دین آورند<sup>۸</sup> پس چون نجات دهد<sup>۹</sup> ایشان را سوی خشکی همی ایشان<sup>۱۰</sup> شرک آورند.

آیه ۶۶ **لَيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلَيَسْتَمْتَعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**؛ تا کافر شوند بدانچه داده باشیم ایشان را و تا برخورداری گیرند پس زود بود که بدانند<sup>۱۱</sup>!

آیه ۶۷ **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِالنِّعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ**؛ ای<sup>۱۲</sup> نمی بینند که ما کردیم حرم را یعنی مکه را ایمن و می ربایند مردمان را از گرداگرد ایشان؟ ای<sup>۱۳</sup> به باطل ایمان می آرند و به نعمت خدای کافر می شوند؟

آیه ۶۸ **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي**

۱. آط، آج، لب: او را؛ آب، مش: مرآنان را. ۲. آط، آج، لب: پس زنده کند.

۳. آط، آج، لب: خرد کار نمی بنند. ۴. آط: مگر بازی و نشاط.

۵. آط: اگر بودند دانند؛ آب، مش: اگر ایشان بدانند؛ آج، لب: اگر هستند که دانند.

۶. آط: درنشینند. ۷. آط: به اخلاص؛ آب، آج، لب: به اخلاص.

۸. آب، مش: اوراست دین؛ آج، لب: برای اوطاعت. ۹. آط، آج، لب: چون برهاتیم.

۱۰. آب، مش: ناگاه ایشان. ۱۱. آط: بدانت.

۱۲. آب، آج، لب، مش: آبا. ۱۳. آج، لب + پس.

جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ؛ و کیست ستمکارتر از آن کس که فرا یافت<sup>۱</sup> بر خدای -عزوجل- دروغ یا به دروغ داشت به حق و راستی چون آمد بدو<sup>۲</sup>، ای<sup>۳</sup> نیست در دوزخ جایگاه<sup>۴</sup> کافران را.

آیه ۶۹ وَالَّذِينَ [۲۰۳-پ] جَاهِدُوا فِينَا لِنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ و آنان که جهاد کردند در راه ما، هر آینه بنماییم ایشان را راههای ما، و بدرستی که خدای تعالی بانیکوکاران است.

قوله تعالی: وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ - آلیه، حق تعالی در این آیت نهی کرد مؤمنان را از آن که مجادله کنند با اهل کتاب، إلا به وجهی که نکوتر باشد.

۱۰ قتاده گفت: آیت منسوخ است به آیت قتال، و دگر مفسران گفتند: محکم است و حکمش بر جای خود است برای آن که ممکن است جمع کردن میان مجادله نیکو و میان قتال، برای آن که به اول نوبت دعوت باید کردن و ایشان را به حجت [باراه]<sup>۵</sup> حق خواندن و آنچه طریق محاجه و اظهار حجت است بر ایشان عرض کردن، چون قبول نکنند آنکه قتال کردن.

۱۵ پس حق تعالی فرمود رسول را و نایبان او را که: چون دعوت کنی ایشان را و با ایشان محاجه و مجادله کنی، بروجهی<sup>۶</sup> هر کدام نکوتر کنی تا ایشان به ایمان نزدیک باشند. و گفتی شما ایشان را لطف باشد.

و اصل «جدل» و «جدال»، قتل<sup>۷</sup> خصم باشد از حجتش<sup>۸</sup> به طریق حجت<sup>۹</sup>، و مِنْهُ حَبْلٌ مَّجْدُولٌ، ائى مُحَكَّمُ الْفَتْلِ، وَمِنْهُ الْأَجْدَلُ لِلصَّغِيرِ وَالْجَدِيلُ لِلزَّمَامِ مِنَ الْأَدَمِ. و گفتند: اشتقاق «جدل» از جداله است وَ هِيَ الْأَرْتَسُ، و آن آن است که هریکی از

۱. آب، مش: افترا کند. ۲. آط: چون با او آید؛ آب، مش: چون آید به او.

۳. آب، مش: آیا. ۴. آب، آج، لب، مش + مر.

۵. اساس: ندارد، از آط افزوده شد. ۶. آج، لب: وجه.

۷. آط، آب، آج، لب، آرز، مش: قتل. ۸. همه نسخه بدلها، بجز آل: مذهبش.

۹. همه نسخه بدلها، بجز آل: محاجه. ۱۰. آط، آب، آرز، مثله؛ آج، لب، مش: مثل.

۱۱. چاپ شعرانی (۲۷/۹) + المجدول.

آن خصمان طلب آن کند تا خصم را بر زمین زند.

مُجَاهِدٌ گفـت: معنی آن است که اگر ایشان سخن زشت گویند، تو سخن نکو گوی، و مثله قوله: **وَجَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ**<sup>۱</sup>.

آنکه استثناء کرد جماعتی را از ایشان، گفت: **إِلَّا أَنَا** که ظالم باشند از ایشان. اگر گویند: چگونه ظالمان را از ایشان استثنا کرد و ایشان هم ظالمند<sup>۲</sup> به کفرشان؟ گوییم: مراد آن است که **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا فِي الْجَدَالِ**؛ **إِلَّا أَنَا** که با تو ظلم کنند در مجادله، و انصاف تو ندهند.

مُجَاهِدٌ گفـت: مراد آن است که **إِلَّا أَنَا** که ظلم کنند به منع جزیت.

جواب سه ام<sup>۳</sup> آن است که: **إِلَّا أَنَا** که ظلم کنند به اصرار بر کفر و قبول دعوت

نکنند، که آنکه قتال ایشان واجب بود. و گفتند: **إِلَّا أَنَا** که ظلم کنند به ابتدا قتال با تو، و تن در حجت گفتن و شنیدن ندهند. **وَقُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَالْكِتَابِ**؛ آنکه گفت بگوی ایشان را در مجادله که<sup>۴</sup>: ما ایمان داریم به کتاب ما و کتاب شما<sup>۵</sup>، و خدای ما و خدای شما یکی است<sup>۶</sup>.

ابو ثعلبة الأنصاری روایت کرد که: روزی با رسول - علیه السلام - نشسته بود،

مردی جهود بیامد و پیش رسول بنشست. جنازه ای بگذرانیدند، او رسول را گفت: یا محمد! این جنازه سخن گوید؟ رسول - علیه السلام - گفت: **اللَّهُ أَعْلَمُ**. جهود گفت: سخن گوید: رسول - علیه السلام - گفت: هر چه اهل کتاب شما را گویند تصدیق مکنی و تکذیب مکنی که باشد که راست بود تا شما تکذیب نکرده باشی.

ابو ثعلبة روایت کرد از ابوهریره که گفت: جهودان توریت می خواندندی به

عبرانی، و تفسیر آن به نازی می کردند برای مسلمانان. رسول - علیه السلام - گفت: **۲۰**

۱. مش، کا: گو. ۲. سوره نحل (۱۶) آیه ۱۲۵.

۳. آط، آب، آز، مش: ظالمان اند.

۴. آط، آب، آج، لب: ظلموک.

۵. آط، آج، لب، مش: میم؛ آب، آزه، کا: سیوم.

۶. همه نسخه بدلها + تو.

۷. آط، آب، آج، لب: این گوی.

۸. آط، آب، آج، لب، آز، مش: ایمان داریم به آنچه بر ما فرستاده اند و بر شما فرستاده اند.

۹. همه نسخه بدلها بجز آل + و ما فرمان او را گردن نهاده ایم؛ همه نسخه بدلها از این جا تا «وَكذَلِكَ أَنْزَلْنَا

إِلَيْكَ...» - صفحه بعدی سطر ۸ - افتادگی دارد.

اهل کتاب را در این که می‌گویند تصدیق مکنید و تکذیب مکنی که باشد که راست می‌گویند یا دروغ، و ایشان را این گوی<sup>۱</sup> که: **أَمَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزِلَ إِلَيْكُمْ**.

عطاء بن یسار گفت که: اخبار جهودان چون حدیث بکردندی، عوام ایشان به تعجب تسبیح می‌کردندی، مسلمانان رسول را - علیه السلام - باز گفتند، گفت: شما حدیث ایشان را تصدیق و تکذیب مکنی، **وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزِلَ إِلَيْكُمْ**؛ ای گوی<sup>۱</sup> که ما ایمان داریم به آنچه بر ما فرستاده‌اند و بر شما فرستاده‌اند، و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمان او را گردن نهاده‌ایم<sup>۲</sup>.

**وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ**؛ و همچنین کتاب فرستادیم به تو، یعنی چنان که به پیغامبران پیشین فرستادیم کتابها از تورات و انجیل و زبور<sup>۳</sup> [۲۰۴-ر]، قرآن به تو فرستادیم. **فَالَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ يُؤْمِنُونَ بِهِ**؛ آنان را که ما ایشان را کتاب دادیم به این کتاب ایمان دارند از مؤمنان اهل کتاب، چون عبدالله سلام و اصحاب او. **وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ**؛ و از اینان، یعنی از اهل مکه، کسان هستند که به این قرآن ایمان دارند، یعنی مؤمنان عصر او.

بعضی دگر گفتند: هر دو گروه از اهل کتابند، که مراد به اول آنانند که پیش او بودند، نعت و صفت او در کتب خود دیدند، به او ایمان آوردند و به دوم اهل کتابند که در عصر او بودند. و قول اول اولتر است برای آن که فعل بر لفظ استقبال<sup>۴</sup> است، و قول دوم را معنی ماضی باشد. **وَمَا يَجْعَلُ بَيِّنَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ**؛ و جحود و انکار نکند آیات ما را إلا کافران. فتاده گفت: جحود<sup>۵</sup> بعد از معرفت باشد.

**وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ** - الآية، حق تعالی در این آیت بر سبب احتجاج حجت انگیخت بر کافران و آنان که نبوت او را منکر بودند، گفت: یا محمّد! تو پیش از این کتابی نخوانده‌ای و خود کتابی ننشسته‌ای<sup>۶</sup>، که آنکه این مبطلان به

۱. گوی، گویی / گوید.

۲. همه نسخه بدلها، از «ابوتملة الانصاری...» تا بدین جا: ندارد.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا + و.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: ندارد.

۶. همه نسخه بدلها: نوشته‌ای.

شک افتند در تو و نبوت تو.

آنکه اهل معانی در وجه شک ایشان خلاف کردند. بعضی گفتند: ایشان را ممکن بودی که شک آمدی، گفتندی؛ این کتاب انداخته اوست و نبشته و آموخته اوست، چه او مردی کتاب خوان و کتابت نبیس<sup>۱</sup> بوده است، چون تو مردی اُمّی<sup>۲</sup> این تهمت در حق تو زایل شد.<sup>۳</sup>

۵

و بعضی دیگر گفتند: مراد به این مُبطلان، اهل کتابند، و وجه شک ایشان آن است که ایشان در کتب خود یافتند که: پیغامبر آخر زمان اُمّی باشد، کتاب نخواند و کتابت ننویسد، اگر آن کردی ایشان را شک و تهمت بودی که تو آن پیغامبری<sup>۴</sup>.

بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ؛ آنکه به<sup>۵</sup> لفظ اضراب و عدول گفت: بَلْ هُوَ، یعنی قرآن

آیاتی است روشن و دلایلی واضح. بعضی دیگر گفتند: «هُوَ» ضمیر محمّد است. ۱۰  
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ. آیاتی است [بل محمّد آیاتی است]،<sup>۶</sup> یعنی در [او] آیات است، خداوند براهین و معجزات<sup>۷</sup>. فِي صُدُورِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ؛ در دلهای آنان که ایشان را علم دادند. وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا<sup>۸</sup>؛ و به آیات ما جحود نکنند<sup>۹</sup> إِلَّا ظَالِمَانِ که به آن جحود ظالم نفس خود باشند و باخس<sup>۱۰</sup> حَقًّا از ثواب، و این قول عبدالله عباس است و قناده. و در قراءت عبدالله مسعود هست: «بَلْ هِيَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ»، آنکه راجع ۱۵  
باشد با علامات و نعوت و صفات او که در توریث و انجیل یافتند جهودان و ترسایان.  
وَقَالُوا؛ گفتند کافران و جهودان: لَوْلَا أَنْزَلْنَا، آئی هَلَّا أَنْزَلْنَا؛ چرا بر این محمّد  
آیتی و معجزی انزال نکردند چنان که بر انبیای متقدم.

ابن کثیر و کسائی و حَمَزَه و خَلْف و عاصم به روایت ابوبکر، و در شاذّ أَعْمَش

و ایوب خواندند: «آیة» بر واحد و باقی قُرَاء خواندند: آیات، بر جمع لِقُولِهِ: قُلْ ۲۰

۲. آط، آج، لب، آز، مش، کا: اقی.

۴. همه نسخه بدلها + یا نه.

۶. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۸. آب، آز، مش، کا + إِلَّا الضَّالِّمُونَ.

۱۰. همه نسخه بدلها، بجز کا + خود.

۱. همه نسخه بدلها: کتاب نویس.

۳. آط، آب، آز، مش؛ باشد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: بر.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا + است.

۹. اساس: نکند؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

۱۱. آب، آز، خوانده اند.

### إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ.

حق تعالی گفت: بگوای محمد به جواب ایشان که: آیات و معجزات به دست من نیست، بل بنزدیک خدای است و به فرمان او. وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ؛ و من ترساننده‌ای ام شما را بیان کننده.

آنکه حق تعالی بر سبیل تفریع و توییح گفت به صورت استفهام. ۵

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ؛ کفایت نیست ایشان را که ما کتاب قرآن بر تو فرو فرستادیم تا بر ایشان می خوانند؟ إِنَّ فِي ذَلِكَ؛ در این کتاب رحمتی هست و یاد کردی و تذکیری جماعت مؤمنان را.

ابن جریر گفت: سبب [نزول] آیت آن بود که مسلمانان بر جهودان رفتند و از ایشان چیزی بنوشتند. آنکه آن نوشته بیاوردند تا رسول بنگرد. رسول - علیه السلام - بینداخت و گفت: كَفَىٰ بِهَا حَمَاقَةً قَوْمٍ أَوْ ضَلَالَةً قَوْمٍ؛ بس باد حماقت یا ضلالت قومی که رها کنند آنچه پیغامبرشان از نزد خدای به ایشان آورد، و از قوم دیگر چیزی بگیرند و بنویسند، خدای تعالی این آیت فرستاد: أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ؛ بس نیست ایشان را آن که ما [۲۰۴-ب] کتاب قرآن بر ایشان انزل کردیم تا بر ایشان می خوانند؟

آنکه گفت، بگوای محمد: قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُم شَهِيدًا؛ بس است گواه میان من و شما خدای - عز وجل - در آن که من رسول اویم و قرآن کتاب اوست. يٰۤاَیُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسْتَعِينُونَ وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِنَا كَافِرُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بترسید از خداوندی که شما را یاری می‌دهد و کسانی که نسبت به آیات ما کافرند. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ؛ و نیز داند و شناسد آنان را که به باطل بگروند و به خدای کافر شوند. آنکه گفت: ایشان زیانکاران باشند به قیامت.

قوله: وَالَّذِينَ آمَنُوا، محلی او محتمل است دو وجه را: یکی نصب، عطفاً علی قوله: ما فی السموات، و دوم: مبتدا،<sup>۵</sup> اولئک هم الخاسرون، جمله ای باشد در جای خبر او.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، گفت: تعجیل می‌کنند تو را<sup>۱</sup> به عذاب، و از تو عذاب

۲. چاپ شعرانی (۲۹/۹): وَضَلَّال.

۱. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۴. مش: دویم.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: انزال.

۶. لب: آن را؛ چاپ شعرانی (۲۹/۹): مرا.

۵. همه نسخه بدلها + و.

- عاجل می خواهند. گفتند<sup>۱</sup>: این<sup>۲</sup> در نضر بن الحارث آمد چون گفت: **أَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ...**، و گفت: **عَجَلْنَا لَنَا فِإِنَّا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ** .
- وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى**؛ و اگر نه وقتی است [مُسمًی]<sup>۵</sup>، نامزد کرده در نزول عذاب به ایشان. عبدالله عباس گفت: معنی آن است که<sup>۶</sup>، من وعده دادم تو را که در عهد تو عذاب استیصال نکنم و عذاب کافران عهد تو تا قیامت نکنم، بیا نه قوله: **بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ**<sup>۷</sup> آلیه. ضحاک گفت: اگر نه آنستی که ایشان را اجلی هست مسمی از مدت عمر هر یک<sup>۸</sup> که نهاده ام و نبشته<sup>۹</sup>.
- و گفتند: مراد به **أَجَلٌ مُّسَمًّى**، روز بدر است، یعنی تأخیر عذاب ایشان کرده ام تا روز بدر. **لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ**، «لام» جواب «لولا» است؛ عذاب به ایشان آمدی و ایشان را ناگاه گرفتی. و نصب «بَعَثَهُ» بر حال است. **وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ**، و این «واو» هم حال است، در حالی که ایشان بی خبر بودند از آن.
- يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ**؛ تعجیل می کنند تو را به عذاب. **وَأَنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ**؛ و دوزخ محیط است و گرد<sup>۱۰</sup> کافران درآمده است.
- يَوْمَ يَغْشِيهِمُ الْعَذَابُ**، عامل در «يَوْمَ»، «مُحِيطَةٌ»<sup>۱۱</sup> باشد یا فعلی مقدر، نحو: اذکره<sup>۱۲</sup>، و این احاطت دوزخ در روزی بود که عذاب ایشان را بپوشد از بالای سر ایشان و از زیر قدم ایشان. **وَيَقُولُ دُوقُوا**، اهل کوفه خواندند و نافع: «**وَيَقُولُ**»، بالیاء، یعنی **يَقُولُ** الله؛ خدای گوید<sup>۱۳</sup>؛ و باقی قراء به «نون»، یعنی ما گوئیم<sup>۱۴</sup>، و معنی یکی باشد: **دُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ بچشی آنچه کرده بودی.

۱. آب، آرز، کا؛ گفته اند.

۲. سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

۳. اساس؛ ندارد، از آط افزوده شد.

۴. سوره قمر (۵۴) آیه ۴۶.

۵. کا؛ نوشته.

۶. همه نسخه بدلها؛ محیط.

۷. آط، آب، آج، لب، آرز، مش؛ نقول.

۸. آط، آب، آرز، مش؛ خدای می گوید؛ آج، لب، آرز، خدا می گوید.

۹. همه نسخه بدلها، بجز کا؛ می گوئیم.

۱۰. همه نسخه بدلها؛ آیت.

۱۱. سوره ص (۳۸) آیه ۱۶.

۱۲. همه نسخه بدلها؛ گفت؛ اگر نه آنستی که.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز کا؛ یکی.

۱۴. همه نسخه بدلها، بجز کا؛ به گرد.

۱۵. همه نسخه بدلها، اذکر.



يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا، [كوفيان] <sup>۱</sup> خواندند جز عاصم: به حذف «یا» اِكْتِفَاءً بِالْكَسْرِ عَنْهَا، و باقی قُراء به فتح <sup>۲</sup> «یا عِبَادِي». اِنَّ اَرْضِي، ابن عامر خواند: به فتح «یا»، و باقی قُراء ساکن خواندند. حق تعالی گفت: یا <sup>۳</sup> بندگان من که ایمان آورده‌ای! زمین <sup>۴</sup> فراخ است، مرا پرستی یعنی اختیار معصیت <sup>۵</sup> مکنی در طاعت هیچ مخلوقی.

سَعِيدُ جُبَيْرٍ گفت: معنی آن است که چون در زمینی معصیت کنند و شما باز نتوانی داشتن، از آن جا بروی.

عَطَا گفت: چون شما را معصیت فرمایند از آن جا بگریزی که زمین من فراخ است.

مُجَاهِدٌ گفت: زمین من فراخ است، هجرت کنی بیانش: اَرْضُ اللَّهِ وَاِسَعَةٌ فَتُهَاجِرُوا فِيهَا <sup>۶</sup>.

مُقَاتِلٌ و کَلْبِي گفتند: در مستضعفان اهل مکه آمد که ایشان به مکه اظهار ایمان نتوانستند کردن، ایشان را گفت: هجرت کنی که زمین مدینه فراخ است و آمین <sup>۷</sup>.

مُقَرِّفٌ عَبْدَ اللَّهِ شَيْخِي <sup>۸</sup> گفت: یعنی روزی من فراخ است بر <sup>۹</sup> بندگان من در زمین، هر کجا باشی به شما رسد.

حَسَنٌ بَصْرِيٌّ گفت <sup>۱۰</sup> و روایت کرد از رسول - عليه السلام - گفت: هر که او دین خود بگریزند از زمینی به زمینی، و اگر همه یک بدست باشد، بهشت واجب شود او را، و در بهشت رفیق من باشد و رفیق ابراهیم. فَاِتَّأَى فَاَعْبُدُونِ؛ مرا پرستی جز مرا مپرستی.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ؛ آنکه گفت: هر نفسی مرگ بچشد، و کس از این دام نجهد در هر زمین <sup>۱۱</sup> که باشد، و پس آنکه مرجع و مالش با من باشد، پس چه باشد به <sup>۱۲</sup>

۱. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا و مش + یا.

۳. همه نسخه بدلها: ای.

۴. کا: زمینی.

۵. همه نسخه بدلها + من.

۶. سورة نساء (۴) آیه ۹۷.

۷. همه نسخه بدلها، بجز آل: ایمن.

۸. همه نسخه بدلها، بجز آل: مقرف عبدالله شخیر.

۹. همه نسخه بدلها، بجز آل: بهر.

۱۰. همه نسخه بدلها: «گفت و» را ندارد

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز آل: که.

۱۲. آل، مش: بر.

زمین شرک مقام کردن.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنکه گفت: آنان که ایمان دارند و عمل صالح کنند. لَنَسْبُوَنَّهِنَّ مِنَ الْجَنَّةِ عُرُفًا؛ ما ایشان را [۲۰۵-ر] جای دهیم و مقام سازیم از بهشت در غرفه های بلند و درجات رفیع.

۵ اهل کوفه خواندند مگر عاصم: «لَنَسْبُوَنَّهِنَّ»، بالثناء مِنَ الْإِثْوَاء، مِنْ قَوْلِهِمْ: تَوَى فُلَانٌ بِالْمَثَرِ وَ آتَوَيْتُهُ أَنَا؛ ما بداریم ایشان را و مقام دهیم. و باقی قُرَاء «لَنَسْبُوَنَّهِنَّ»، مِنَ التَّبْوَةِ، يُقَالُ: تَبَوَّءَ الْمَكَانَ وَ بَوَّأَهُ الْمَكَانَ. تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ؛ که در زیر آن غرفه ها جویها روان باشد. خَالِدِينَ فِيهَا؛ و ایشان در آن جا مُخَلَّد و مُؤَيَّد باشند. نِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ؛ نیک جزاست و ثواب و مزد بهشت کارکنندگان را.

۱۰ الَّذِينَ صَبَرُوا؛ آنان که شکیبایی کنند بر رنجها از تحمل مشاق تکلیف و آذیت و بلیت کافران، و توکل بر خدای خود کنند.

وَ كَاتِبِينَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا، سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - گفت آن جماعتی را که در مکه مانده بودند از مسلمانان و هجرت نکرده بودند که: هجرت کنی با مدینه، و با مشرکان مجاورت مکنی.

۱۵ گفتند: ما به مدینه چون آییم، و ما را آن جا سرای و ملکی و عقاری نیست؟ آن جانان از کجا آریم، و وجه معاش ما از کجا<sup>۲</sup> باشد؟ خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: وَ كَاتِبِينَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا؛ بس جانور و<sup>۳</sup> رونده که خدای راهست، که او آن جا که رود روزی خود با خود برنگیرد، خدایش روزی دهد [آن جا که باشد از طيور و بهایم و انواع مرتزقه. وَ آتَاكُمْ؛ و نیز خدای شما را روزی دهد]<sup>۴</sup>.

۲۰ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، السَّمِيعُ<sup>۵</sup> لِأَقْوَالِكُمْ، الْعَلِيمُ بِأَخْوَالِكُمْ؛ می شنود آنچه می گوی<sup>۶</sup>، می داند آنچه در دل داری.

عبدالله عمر گفت: با رسول - علیه السلام - در حایطی رفتم از آن بعضی انصار

۲. همه نسخه بدلها: چه.

۱. آب، لب، آن ندارد.

۴. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: و شنود.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: وَ هُوَ السَّمِيعُ.

۷. همه نسخه بدلها + و.

رسول - علیه السلام - آن خرما که در بُن درختان افتاده<sup>۱</sup> بود می گرفت<sup>۲</sup> و می خورد، مرا گفت: بخور یا بن عمر! گفتم: مرا نمی باید ای رسول الله! گفت: مرا می باید، که من چهار روز است تا هیچ نخورده ام. گفتم: **إِنَّا لِلَّهِ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ**. گفت: یا بن عمر! اگر من از خدای بخوام مرا مانند ملک کسری و قیصر بدهد و بیش از آن، و لکن اختیار من آن است که روزی سیر باشم و روزی گرسنه، و لکن حال تو چگونه باشد ۵  
آنگه که تو بمانی تا به روزگاری که اهل آن روزگار حُشَاهُ و نُفَايَةُ مردم یاشند، روزی یک ساله بنهند و یقین ایشان ضعیف بود؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَ كَاتِبِينَ مِنَ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا**.

علی بن الاقمر گفت: **لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا**، یعنی<sup>۳</sup> برای فردا ذخیره نهند. سُفیان گفت: هیچ جانور نیست که ذخیره نهد مگر آدمی و موش و مورچه. ۱۰

آنگه گفت: **وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ**؛ اگر پرسی از این کافران که آسمان و زمین که آفرید و آفتاب و ماه را که مسخر و مذلّل کرد تا به فرمان او در فلک خود می روند؟ بگویند که: خدای، چه به بدیهه عقل دانند که بتانی جماد که ساخته و کرده ایشان باشند، این نتوانند کردن. **فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ**؛ چگونه می گردانند اینان را، و کجا می برند از ره حق یعنی شیطان و رؤسای ضلالت. و اگر او کردی، نگفتی: **فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ**. ۱۵

آنگه قوت آیات متقدم را گفت: **اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ**؛ خدای بگستراند روزی بر آن که خواهد از بندگانش، و قدر و تضييق کند بر آن که او خواهد به حسب مصلحت، چه او به همه چیزی عالم است و به عواقب و مصالح امور بندگان.

**وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ**؛ اگر پرسی از این کافران: **مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**؛ که فرستاد از آسمان آبی که زنده کرد زمین را به نبات پس از آن که مرده بود و خشک شده؟ **لَيَقُولَنَّ اللَّهُ**؛ [بگویند] و اقرار دهند که خدای کرد. **فَلِلَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ**؛ بگو سپاس خدای را بر این نعمت که با ما کرد. آنگه اضراب فرمود به «بَلَّ»، گفت: **بَلَّ**؛ ۲۰

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: ابالله.

۳. همه نسخه بدلها: یعنی آن است که.

۴. اساس: ندارد، از آقط افزوده شد.

۵. آط، آب، مش + چگونه می گردانند اینان را.

- بیشترین ایشان این ندانند از آن جا که امعان<sup>۱</sup> نظر نکنند.
- آنکه بر سبیل و عظ درآمد، و احوال دنیا و معایب<sup>۲</sup> او گفتن گرفت و محامد آخرت، گفت: وَمَا هَذِهِ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ، گفت: نیست. این زندگانی دنیا **إِلَّا بَازِي**. و فرق میان لهو و لعب، آن باشد که لهو آن بود که جوانان کنند از سر نشاط از جمله ملاحی [۲۰۵-پ] برای قضای شهوت، و لعب بازی<sup>۳</sup> بود که کودکان کنند، و این هیچ<sup>۴</sup> را به عاقبت ثمره نباشد. **وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ**؛ و سرای باز پسین سرای زندگانی است، زندگانی که با آن مرگ نباشد.
- آنکه آن را بر توسع «حیوان» خواند، و حیوان جانور باشد. گفت: او زنده است، یعنی زندگانی است مؤبّد و مُخَلَّد، و ابوعبیده گفت: حیوان و حیات یکی است. **لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**؛ اگر دانندی<sup>۵</sup> بجز آن است که نمی دانند.
- فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِّ**، حق تعالی گفت در شرح احوال ایشان که: چون در کشتی نشینند و دریا مضطرب شود، و بادهای مخالف جستن گیرد، و ایشان بر هلاک مشرف شوند<sup>۶</sup>، و از جان و مال نومید شوند یا بترسند غایت ترس. **دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**؛ خدای را بخوانند به اخلاص و خواندن و طاعت او را خالص کنند و ویژه، و شرک از پیش خاطر بردارند، باز چون خدای تعالی ایشان را نجات دهد و دستگار شوند، **إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ**؛ که بنگری با سر کفر و شرک شوند.
- لِيَكْفُرُوا**، این برای آن کنند تا کافر باشند نعمتهای مرا که به ایشان دادم. **وَلِيَتَمَتَّعُوا**؛ و تا متمتع<sup>۷</sup> و برخوردار باشند به این نعمت که به ایشان داده اند. حمزه و کسائی و خَلْفَ و أَعْمَشَ و ایوب خواندند به سکون «لام»، و باقی قراء به کسر «لام»، و این «لام»، لام غرض است عطفاً علی قوله: **لِيَكْفُرُوا**. و بعضی دیگر گفتند: «لام» امر غایب است، چنان که **لِيَفْعَلْ زَيْدٌ**، و کلام محتمل است هر دو را.

۱. اساس: انعام؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۲. اساس: معاونت؛ به قیاس با نسخه آط، و دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۳. آب، آز: بازی. ۴. همه نسخه بدلهای، بجز کا + کدام.

۵. آب، آز، مش: دانند؛ کا: دانستنی. ۶. همه نسخه بدلهای بجز کا: ندارد.

۷. آط، آب، آج، لب، کا: متمتع.

و روایت از عاصم و نافع و ابن کثیر مختلف است در سکون این «لام» و کسر او، و معنی [کسر] غرض باشد و معنی سکون امر غایب. و آن که به جزم خواند، احتجاج کرد به قراءت اَبِي تَمَتَّعُوا، امر حاضر مخاطب. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ، گفت: بدانند پس از این، بر سبیل تهدید و وعید.

۵ **أَوْلَمْ يَرَوْا؟** هم بر سبیل منت و تذکیر نعمت گفت: **أَوْلَمْ يَرَوْا؟** نمی بینند اینان و نمی دانند اهل مکه که ما مکه را حرمی کردیم ایمن، یعنی مأمون فیه مِنْ بَابِ قَوْلِهِمْ: **نَهَارُ صَائِمٌ وَ لَيْلٌ قَائِمٌ. وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ؛** و از پیرامن ایشان مردمان را می ربایند، آنان که قویترند بر ضعیفان ستم و غارت و قتل می کنند. و خَطْفٌ و اختطاف و تَخَطَّفٌ، همه ربودن باشد بسرعت، و از این جا گویند چاه جوی را «خطفاف»، که به او دلو از چاه بر آرند.

۱۰ **أَنگه گفت: أَقْبِلِ الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ؛** اینان به باطل می بگروند، و به نعمت خدای تعالی جحود می کنند. مراد به «باطل»، کُفْر است و آنچه بدون خدای می پرستیدند. **أَنگه گفت: وَمَنْ أَظْلَمُ؛** کیست ظالمتر و ستمکاره تر از آن کس که او بر خدای دروغ گوید<sup>۲</sup> به اضمافیت قبایح با او و حواله امر به<sup>۳</sup> قبیح<sup>۴</sup> بر او، فی قوله: **وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَانًا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا<sup>۵</sup>.**

۱۵ **أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ؛** یا دروغ دارد حق را چون به او آید، یعنی مُحَمَّدٌ- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ- و کتاب قرآن. **الَّذِينَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ؛** در دوزخ جای نیست کافران را! بر سبیل جحد گفت، یعنی جای هست ایشان را آن جا. **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا؛** گفت: آنان که مجاهده کنند در ما، بنماییم ایشان را ره راست. خلاف کردند در این مجاهده و هدایت.

۲۰ ابوسوره گفت: مراد به «جهاد»، غزواست، ما ایشان را<sup>۷</sup> شهادت و مغفرت باز نماییم، و گفتند<sup>۸</sup>: مراد به «هدایت»، توفیق است و الطافی که بدان ثبات کنند بر جهاد.

۱. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها: دروغ نهد.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. کا: نقیح.

۵. سوره اعراف (۷) آیه ۲۸.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا + ما.

۷. آط، آج، لب، مش + ره؛ کا: راه.

۸. همه نسخه بدلها، بجز کا: گفت.

سُفیان بن عُیَیْتَه گفت: چون مردمان در مقالات مختلف شوند، بنگری تا اهل ثغور بر چه اند؟ طریقت ایشان گیرید، لقوله: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا. آلیة.**  
**فُضِّل<sup>۱</sup> گفت:** **جَاهَدُوا فِينَا**، آنان که جهد کنند در طلب علم ما ایشان را توفیق دهیم<sup>۲</sup> تا بر علم خود عمل کنند.

۵ ابو سُلیمان الدَّارَیْیَ گفت: این مجاهده آن است که بر علم خود کار کنند تا ما ایشان را هدایت دهیم به آنچه ندانند.

گفتند: روزی عمر بن عبدالعزیز کلمتی چند<sup>۳</sup> گفت و جماعتی علما حاضر بودند. [۲۰۶-ر] یکی از ایشان گفت: این علم از کجا آمد تو را ای با مروان<sup>۴</sup>؟ گفت: **یا هَذَا!** این قصور ما در علم از قصور ماست در عمل ما، چه اگر ما عمل کردمانی و به آنچه دانیم کار کردمانی<sup>۵</sup>، چندانی علم حاصل شدی ما را که تنها<sup>۶</sup> به آن قیام نتوانستی نمودن.

عبدالله زُبَیْر گفت: حکمت می گوید: هر که مرا طلب کند و نیابد، گو مرادو جایگاه طلب کن: یک جا آن<sup>۷</sup> جا که کار کند<sup>۸</sup> بر نکوتر علم که داند، یا<sup>۹</sup> رها کند بدتر عمل که می کند.

۱۵ عبدالله عَبَّاس گفت: آنان که مجاهده کنند در طاعت ما، ما ایشان را هدایت کنیم بر بهشت و ثواب. و گفتند: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا بِالْبَيِّنَاتِ عَلَى الْإِيمَانِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا إِلَى الْجَنَّةِ.**

ضحاک گفت: **وَالَّذِينَ جَاهَدُوا بِالصَّبْرِ عَلَى الْمَصَائِبِ وَالنَّوَائِبِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَوَاهِبِ.**

۲۰ سهل بن عبدالله گفت: **جَاهَدُوا فِي إِقَامَةِ السُّنَّةِ لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَ الْجَنَّةِ.**  
 حسین بن الفضل گفت: در کلام تقدیم و تأخیری هست، و تقدیر آن که:

۱. آب، آج، لب، آر، مش: فضل.
۲. آج، لب: هدایت دهیم.
۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: حسنه.
۴. آب، آر: ابامروان؛ کا: یابن مروان.
۵. آب، آج، لب، آر، مش: چه اگر ما عمل کردمانی به آنچه دانیم و کار کردیمی.
۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: تنهای ما.
۷. آب، آن، مش: یکی آن؛ کا: یکی آنجا.
۸. اساس: کنند؛ به قیاس با نسخه اط تصحیح شد.
۹. همه نسخه بدلها، بجز کا، مش: تا.

وَالَّذِينَ هَدَيْنَاهُمُ سُبُلَنَا جَاهِدُوا فِيْنَا؛ أَنَا نَ كَه مَا إِشَان رَا هِدَايَتٌ ١ تَوْفِيقٌ دَهِيمٌ، إِشَان مَجَاهِدَه كَنَنْد در طَاعَت مَا. وَإِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ؛ وَخِدَايَ بَا نَكَوكَارَان بَاشَد بَه نَصْرَت وَمَعُونَت در دُنْيَا، وَبِه ثَوَابٍ وَمَغْفِرَت در عَقَبِي. وَاللّٰهُ ٢ وَوَلِيُّ التَّوْفِيقِ.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## سُورَةُ الرَّومِ

بدان که این سوره مکی است، و شست<sup>۱</sup> آیت است، و هشتصد و نوزده کلمت است، و سه<sup>۲</sup> هزار و پانصد و سی و چهار حرف است. و ابوامامه روایت کرد از ابی کعب که، رسول صلی الله علیه وعلی آله- گفت: هر که او سوره روم بخواند، خدای تعالی او را ده حسنه بدهد به عدد هر فرشته ای که خدای را در میان آسمان و زمین تسبیح می کند، و هر طاعت که آن روز و آن شب کند به موقع قبول افتد. و ابوبصیر روایت کرد از صادق- علیه السلام- که او گفت: هر که<sup>۳</sup> سوره العنکبوت و الزوم بخواند در شب بیست و سه ام<sup>۴</sup> ماه رمضان، فَهُوَ وَاللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، او از اهل بهشت باشد به خدای. در این قول استثنا نمی کنم و نمی ترسم که خدای تعالی در این سوگند بزه ای و خرجی بر من نبیند<sup>۵</sup>.

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خدای بخشاینده مهربان<sup>۶</sup>

آیه ۱ الم؛ سوگند بدین حروف معجم.

آیه ۲ عَلِيَّتِ الرَّومُ؛ که غلبه کردند رومیان را<sup>۷</sup>.

۱. آط، آج، لب، کا: شصت.

۳. آط، آج، لب، کا + او.

۵. آط، آج، لب، کا: نویسد.

۷. آب، مش: کردند بر رومیان.

۲. آج، لب: سی.

۴. آط، آج، لب، کا: شصت.

۶. آب: خدای مهربان بسیار آمرزنده.



آیه ۳ **فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيَغْلِبُونَ**؛ در فروترین<sup>۱</sup> زمین و ایشان از پس غلبه کردن ایشان<sup>۲</sup> زود بود که غلبه کنند<sup>۳</sup>.

آیه ۴ **فِي يَضَعُ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرَ [۲۰۶-ب] مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَدْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ**؛ در چند سالها<sup>۴</sup> خدای راست فرمان کار از پیش و از پس، و آن روز شاد شوند مؤمنان.

آیه ۵ **يَنْصُرِ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**؛ به یاری دادن خدای تعالی یاری دهد آن را که خواهد، و اوست بی همتا و بخشاینده.

آیه ۶ **وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ**؛ این وعده کرد خدای - عز و جل - نکند خلاف خدای - عز و علا - وعده خود را، و لکن بیشتر مردمان نمی دانند.

آیه ۷ **يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ**؛ می دانند آنچه پیداست از زندگانی این جهان و ایشان از آن جهان هستند غافلان.

آیه ۸ **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ**؛ ای<sup>۵</sup> نکنند اندیشه در تنهای خویش، نه آفرید<sup>۶</sup> خدای - عز و جل - آسمانها و زمین را و آنچه در میان ایشان<sup>۷</sup> دو است مگر بحق و راستی و وعده نام برده<sup>۸</sup>؟ و بدرستی که بسیاری از مردمان به فرارسیدن با خدای خویش کافراند<sup>۹</sup>.

آیه ۹ **أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ [۲۰۷-ر] فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَنَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ**؛ ای<sup>۵</sup> نروند<sup>۱۰</sup> در زمین پس بنگرند چگونه بود سرانجام<sup>۱۱</sup> آنان که از پیش ایشان بودند، بودند سختتر<sup>۱۲</sup> از ایشان به

۱. اط، آج، لب: نزدیکتر؛ آب، مش: نزدیکترین.

۲. اط، آج، لب: غلبه ایشان برایشان؛ آب، مش: از پس مغلوبی خود.

۳. آب، مش: که غالب شوند.

۴. آب، مش: آبا.

۵. آب، مش: آنچه آفرید.

۶. اط، آج، لب، آب، مش: آن.

۷. اط، آج، لب: از مردمان به ثواب خدایشان کافراند.

۸. آب، مش: نام زده.

۹. آب، مش: نمی روند.

۱۰. اط، آج، لب: سخت تر.

۱۱. سرانجام / سرانجام.

نیرو<sup>۱</sup> و مردی و بشورانیدند<sup>۲</sup> زمین را و عمارت کردند آن را بیشتر از آنچه عمارت کردند آن را، و آورد<sup>۳</sup> بدیشان پیغامبران ایشان<sup>۴</sup> حجتها، نبود<sup>۵</sup> خدای تا ستم کند بر ایشان، و لکن بودند بر تنهای خویش ستم کردند.

آیه ۱۰ **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّؤَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ**؛ پس بود سرانجام<sup>۶</sup> آنان که کردند بدی آن که به دروغ داشتند به نشانه های خدای، و بودند بر آن افسوس می داشتند<sup>۷</sup>.

آیه ۱۱ **اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**؛ خدای تعالی اول بیافریند<sup>۸</sup> خلق را، پس باز گرداند<sup>۹</sup>، پس سوی او باز گردانند [شما را]<sup>۱۰</sup>.

آیه ۱۲ **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ**؛ و آن روز که برخیزد قیامت نومید شوند مجرمان [۲۰۷-پ].

آیه ۱۳ **وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ**؛ و نباشد<sup>۱۱</sup> ایشان را از همبازان<sup>۱۲</sup> ایشان شفاعت کنندگان، و باشند به همبازان ایشان<sup>۱۳</sup> کافران.

آیه ۱۴ **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُوقِذُ بِتَفَرُّقُونَ**؛ و آن روز که برخیزد درستخیز آن روز پراکنده شوند.

آیه ۱۵ **فَأَمَّا الَّذِينَ أَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ**؛ اما آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها، ایشان در مرغزار بهشت شاد می شوند<sup>۱۴</sup>.

آیه ۱۶ **وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَصَّرُونَ**؛ و اما آنان که کافر شدند و به دروغ داشتند به نشانه های ما<sup>۱۵</sup> و فرا رسیدن آن جهان، ایشان در عذاب حاضر کردگان<sup>۱۶</sup> باشند.

۱. آط، آج، لب: به توت؛ آب، مش: از روی قوت. ۲. آط، آج، لب: بسپردند.

۳. آط: آمدند؛ آب، آج، لب: آمد.

۴. آب، مش: پس نیست؛ آج، لب: پس نبود.

۵. آج، لب: و بودند که به آن استهزا می کردند؛ آب، مش: و بودند به آن مسخرگی کننده.

۶. سرانجام / سرانجام؛ مش: عاقبت.

۷. آط: باز آرند.

۸. آط، آج، لب: ابتدا می کند.

۹. آط، آج، لب: از آط افزوده شد.

۱۰. اساس: ندارد؛ از آط افزوده شد.

۱۱. آط، آج، لب: انبازان؛ آب، مش: شریکان.

۱۲. آط، آج، لب: انبازان خود؛ آب: شریکان خود.

۱۳. آط، آج، لب: آفات ما؛ آب، مش: آفتهای ما را.

۱۴. آط، آج، لب: حاضر کرده؛ آب، مش: ایشان را در عذاب حاضر کنند.

آیه ۱۷ **فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ**؛ پا کا خدایا<sup>۱</sup> آن هنگام که شبانگاه کنید<sup>۲</sup> و آن هنگام که بامداد کنید<sup>۳</sup>.

آیه ۱۸ **وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ**؛ واوراست ستایش<sup>۴</sup> در آسمانها و زمین و شبانگاه و آن وقت که در وقت نماز پیشین شوید.

آیه ۱۹ **يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ [۲۰۸-ر] وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ**؛ بیرون آورد خدای زنده را از مرده و بیرون آورد مرده را از زنده، و زنده کند زمین را پس از مردن آن، و همچنین بیرون آورند شمارا از گور.

آیه ۲۰ **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ**؛ و از نشانه های او آن است که بیافرید شما را از خاک، پس همی شما آدمی شدید پراکنده می شوید.

آیه ۲۱ **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**؛ و از نشانه های او آن است که بیافرید شما را از تنهای شما جفتان تا آرام گیرد<sup>۶</sup> باز آن<sup>۷</sup>، و کرد میان شما دوستی و رحمت، بدرستی که در آن نشانه هاست گروهی را که تفکر کنند.

آیه ۲۲ **وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ**؛ و از نشانه های اوست آفریدن آسمانها و زمین و گردش زفانهای<sup>۱</sup> شما و رنگهای شما، بدرستی که در آن نشانه هاست جهانیان<sup>۸</sup> را.

آیه ۲۳ **وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ [۲۰۸-پ] بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَآيَاتُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ**؛ و از نشانه های اوست خواب شما به شب و روز، و جستن شما<sup>۹</sup> از فضل او<sup>۱۰</sup>، بدرستی که در آن نشانه هاست گروهی را که بشنوند<sup>۱۱</sup>.

۱. آط، آج، لب: پس منزّه است خدای؛ آب، مش: پاک و منزّه است خدا.

۲. آط: آنکه که در شب آبی؛ آب، مش: در وقتی که شام می کنید.

۳. آط: و آنکه که در روز آبی؛ آب، مش: وقتی که صبح می کنید.

۴. آط، آج، لب: سپاس؛ آب، مش: شکر.

۵. آب، مش: پس به ناگاه.

۶. آط: تا بیارمی؛ آب، مش: تا ساکن شوید.

۷. آط، آج، لب: با ایشان؛ آب، مش: به او.

۸. اساس و همه نسخه بدلها: لِلْعَالَمِينَ؛ که این قرائت با ترجمه «جهانیان» سازگار است.

۹. آب، مش: اختلاف زبانهای؛ آج، لب: تفاوت لفتهای شما.

۱۰. آب، مش: طلب شما.

۱۱. آط، آج، لب: از روزی او.

آیه ۲۴ وَمِنْ آيَاتِهِ بُرْجُكُمْ الْمُبْرَقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْبِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ و از نشانه های او فرا شما نماید<sup>۱</sup> برق، از او بترسید و طمع دارید بیاران<sup>۲</sup>، و فرو فرستد<sup>۳</sup> از آسمان آب<sup>۴</sup>، پس زنده گرداند به آن زمین را پس از مردن آن، بدرستی که در آن نشانه هاست گروهی را که به عقل دریابند<sup>۵</sup>.

آیه ۲۵ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ؛ و از نشانه های او آن است که به پای است<sup>۶</sup> آسمان و زمین به فرمان او، پس چون بخواند شما را خواندنی از زمین، همی شما<sup>۷</sup> بیرون آید<sup>۸</sup>.

آیه ۲۶ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ؛ و او راست هر که در آسمانها و زمین است، همه او را فرمانبرداران اند<sup>۹</sup>.

آیه ۲۷ وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ [۲۰۹-ر] عَلَيْهِ وَلَهُ الْقِتْلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ و اوست آن که اول خلق بیافریند پس باز گرداند او را دگر باره بیافریند، و آن آسانتر است بر او، و او راست داستان بزرگتر<sup>۱۰</sup> در آسمانها و زمین، و اوست بی همتا و محکم کار.

آیه ۲۸ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ؛ بزد و پدید کرد شما را داستانهای از تنهای شما، هیچ بود شما را از آنچه مالک آن شد دستهای<sup>۱۱</sup> شما از شریکان و همبازان<sup>۱۲</sup> در آنچه روزی کردیم ما شما

۱. آب، مش: او آن است که می نماید شما را؛ آط: با شما می نماید.

۲. آط، آج، لب: می نماید به شما برق را ترس و امید.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: می فرستد.

۴. آب، مش: عقل کار بندند.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: آبی.

۶. آط، آج، لب: ناگهان شما.

۷. آط: ایستاده است؛ آب، مش: قائم است.

۸. آط: فرمانبردارانند.

۹. آط: بیرون آبی / بیرون آید.

۱۰. آج، لب: مثل نکو؛ مش: مثل برتر.

۱۱. آج، لب: اوست آنکه آغاز کرد آفرینش را.

۱۲. آج، لب: انبازان.

۱۳. آب، مش: راست.

را؟ پس شما و بندگان شما در آن یکسان باشید که ترمسید<sup>۱</sup> از ایشان چنان که بترسید شما از تنهای شما<sup>۲</sup>، همچنین هویدا و تفصیل کنیم نشانه‌ها گروهی را که خرد دارند.

آیه ۲۹ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ؛ بل که پشروی<sup>۳</sup> کردند آنان که ستم کردند هواهای خویش را به نادانی، کیست که راه نماید آن را که گمراه گردانید<sup>۴</sup> خدای؟ و نبود<sup>۵</sup> ایشان را از یارانی که عذاب از ایشان باز دارد<sup>۶</sup>.

آیه ۳۰ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ راست دار روی تو را<sup>۷</sup> برای دین حق مسلمان<sup>۸</sup>، آفرینش خدای آن که آفرید مردمان را بر آن، نبود بدل کردن آفرینش خدای را، این است دین راست و لکن بیشتر مردمان<sup>۹</sup> نمی دانند.

قوله: الِّمَّ، غَلَبَتِ الرُّومُ؛ سخن در حروف مقطع و آلم رفته است به استقصا، وجهی ندارد باز گفتن. غَلَبَتِ الرُّومُ، گفت: غلبه کردند رومیان را در نزدیکترین زمین. وَ هُمْ مِنْ بَعْدِهِمْ سَيَغْلِبُونَ؛ و ایشان از پس غلبه، یعنی پس از آن که مغلوب باشند، غالب شوند.

فِي بَضْعِ سِنِينَ؛ در اند سال. و «غَلَبَ» و «غَلَبَتِ» یکی باشد. و بعضی دگر گفتند: لغت معروف «غَلَبَهُ» است إِلَّا آن که «تَا» از او بیفگندند چنان که از اقامت بیفگندند فِي قَوْلِهِ: وَإِقَامَ الصَّلَاةِ!

۱. آط: می ترمسی / می ترمسید.
۲. آج، لب: پیروی کردند.
۳. آط، آب، آج، لب، مش: و نیست.
۴. آج، لب: ترمسید از یکدیگر.
۵. آب، مش: گمراه کرد؛ آج، لب: گمراه کند.
۶. آط: ایشان را هیچ یاری؛ آب، مش: ایشان را از یاری کنندگان؛ آج، لب: ایشان را هیچ یاری کننده.
۷. آط: راستکن رویت؛ آب، مش: به پای دار روی خود را.
۸. اط: دین راست؛ آب، مش: دین مستقیم پاک.
۹. آج، لب: مردم.
۱۰. سوره بقره (۲) آیه ۱۷۷.

و قوله: **مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ**، اضافه مصدر است با مفعول. و قوله: **فِي بَضْعِ سِنِينَ<sup>۱</sup>**، از سه سال باشد تا ده سال<sup>۲</sup>، يقال: **بَضِعُ رِجَالٍ** و **بِضْعَةِ عَشَرَ رَجُلًا**. **لِلَّهِ الْأَفْرُ**؛ فرمان خدای راست. **مِنْ قَبْلُ** و **مِنْ بَعْدُ**، این مبنی است بر ضمّ بنای عارض برای قطع مضاف إليه از او چون مضاف الیه با او برند با حال جرّ شود، يقال: **مِنْ قَبْلِ** زید و **مِنْ بَعْدِهِ**. اما اختیار<sup>۳</sup> ضمّ برای آن کردند که این حرکت<sup>۴</sup> در حال اعراب بر او صورت نبتند. **وَيَوْمَئِذٍ يُفْرَخُ الْمُؤْمِنُونَ**؛ و آن روز که غلبه روم باشد بر پارس<sup>۵</sup>، مؤمنان شادمانه شوند به نصرت خدای.

و قصه این آن است که مفسران<sup>۶</sup> گفتند<sup>۷</sup>: در پارس<sup>۲</sup> زنی بود که فرزندان او همه پادشاه بودند و شجاع. کسری این زن را بخواند و گفت: من می خواهم که لشکری به روم فرستم و برایشان امیری کنم از فرزندان تو، تو احوال فرزندان خود مرا بگو تا من بدانم که کیست که این کار را شاید؟  
گفت: اما پسر من فلان، از گریگ حذیرتر است و از روباه محتالتر. و اما پسر دیگر که فرخان نام است، از تیغ و سنان در کارها رونده تر است. و اما پسر دیگر شهر بر از<sup>۸</sup> بغایت حلیم است. خصال فرزندان من این است که گفتم.  
کسری گفت: من این پسر حلیم را به<sup>۹</sup> امیر لشکر کردم، و لشکر<sup>۱۱</sup> به او داد و او را به جانب روم گسیل کرد. آن جا رفتند و قتال کردند، و ظفر یافتند، و قتل بسیار کردند، و شهرهایشان خراب کردند، و درختان زیتون ببردند.  
و امیر لشکر روم از جهت قیصر مردی بود نام او بخنس<sup>۱۲</sup>، و این کارزار به آذرعات و بصری کردند، و این نزدیکترین شهری<sup>۱۳</sup> است از شهرهای شام به زمین عرب و عجم.

۲۰

۱. همه نسخه بدلها + بضع.
۲. آط، آب، آج، نب، آن کا: از سه باشد تا ده.
۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: اختصار.
۴. همه نسخه بدلها: فارس.
۵. همه نسخه بدلها، بجز کا + که.
۶. آط، آب، آن مش: حلیم تر؛ آج، لب: حلیم تورا. ۱۰. مش: به امیری لشکر قبول کردم.
۷. همه نسخه بدلها، بجز کا + که.
۸. آط، آب، آن مش: حلیم تر؛ آج، لب: حلیم تورا. ۱۰. مش: به امیری لشکر قبول کردم.
۹. آط، آب: لشکری.
۱۱. آط، آب: لشکری.
۱۲. کذا در اساس؛ آط، آب، لب: مخلص؛ آن: محسن.
۱۳. همه نسخه بدلها: نزدیکتر زمینی.

چون خبر غلبهٔ پارس<sup>۱</sup> بر روم به رسول رسید، رسول - علیه السلام - دلتنگ شد برای آن که رومیان اهل کتاب بودند و مجوس را کتاب نبود. و مشرکان شاد شدند و به فال گرفتند، گفتند: پارسیان کتاب ندارند و ما کتاب نداریم، و رومیان کتاب دارند. و شما کتاب دارید، و پارسیان<sup>۲</sup> بر کتابیان روم ظفر یافتند، پس بر نیاید که ما نیز بر شما ظفر یابیم. ۵

رسول - علیه السلام - از این سبب دلتنگ شد، خدای تعالی این آیت فرستاد:  
 اَلَمْ، غَلَبَتِ الرُّومُ فِي اَدْنَى الْاَرْضِ - تا به آخر آیات.  
 ابوبکر<sup>۳</sup> به کافران رفت و گفت: همانا شاد شدی به غلبهٔ پارس بر روم! پس بر نیاید که رومیان بر پارسیان<sup>۴</sup> غالب شوند. گفتند: از کجا می‌گویی؟ گفت: مرا رسول خبر داد. اُبَيِّ خَلَفَ<sup>۵</sup> الْجُمَحَىٰ بِرِخَاسْتِ و او را گفت: كَذَّبْتَ بِأَفْصِيلٍ!<sup>۶</sup> ابوبکر گفت: بل دروغ تو گویی يَا عَدُوَّ اللَّهِ!

اُبَيِّ خَلَفَ گفت: اگر راست می‌گویی، وقتی برزن و بیای تا گرو بندیم که اگر به آن وقت رسد<sup>۷</sup> و چنان باشد که تو گفتی من گرو بدهم، و اگر نباشد تو بدهی. گرو بستند بر سه سال برده شتر. ۱۰

ابوبکر بیامد و رسول را خبر داد. رسول - علیه السلام - گفت: خطا کردی، چه «بِضَع» سه نباشد، از سه باشد تا ده. [۲۱۰-ر] برو و در گرو بیفزای و در اجل. و این پیش<sup>۸</sup> آن بود که گرو بستن و خطر<sup>۹</sup> شدن بر آن حرام بود<sup>۱۰</sup>. او برفت و آن سخن بازراند و گفت: بیا تا<sup>۱۱</sup> اَخْطُرَ<sup>۱۲</sup> و اجل بیفزایم. شتر به صد کرد و مدت به نه سال. ۱۵

وقت آن که ابوبکر از مکه بخواست رفتن، اُبَيِّ خَلَفَ بیامد و ملازمت کرد با او، گفت: رها نکنم تا ضامنی بنه داری<sup>۱۳</sup> که چون وقت درآید و این که تو گفتی نبوده ۲۰

۱. همهٔ نسخه بدلها: فارس.

۲. همهٔ نسخه بدلها: مجوس.

۳. اساس، اط، آب + رضی الله عنه.

۴. همهٔ نسخه بدلها: اُبَيِّ بن خلف.

۵. آج، آب، آج، لب، آرز، خط.

۶. مش: وقت به آن رسد.

۷. مش: خط.

۸. همهٔ نسخه بدلها + در.

۹. آج، آب، آج، لب: نیدهی؛ مش: ندهی.

۱۰. همهٔ نسخه بدلها: با فضل.

۱۱. آج، لب، مش + از.

۱۲. همهٔ نسخه بدلها: نبود.

۱۳. آج، آب، آرز، خط؛ مش: حفظ.

باشد، صد شتر بدهد. او پسرش عبدالله به ضمان بداشت<sup>۱</sup>.  
 چون اَبی خَلف خواست که به جنگ اُحُد رود، عبدالله بن ابی بکر بیامد<sup>۲</sup> در او  
 آویخت، گفت: رها نکنم تا ضمانی بنداری<sup>۳</sup> چنان که مرا به ضمان بستدی از پدرم.  
 او پایندان بداشت<sup>۴</sup> و به اُحُد رفت و مجروح شد و با مگه آمد و از آن جراحت بمرد، و  
 آن جراحت رسول کرده بود<sup>۵</sup> او بمرد سال نهم. این قول بیشتر مفسران است. ۵  
 ابوسَعدِ خُدَری گفت و مُقاتل: روز بدر بود، چون مسلمانان ظفر یافتند بر  
 مشرکان، همان روز خبر آمد که رومیان غالب شدند بر پارسیان<sup>۶</sup>، مسلمانان شادمانه  
 شدند بدو<sup>۷</sup> فتح.

شَعبی گفت: مدت به سر نیامد تا رومیان ظفر یافتند بر پارسیان<sup>۸</sup> و ابوبکر گرو  
 ببرد و مال خطر<sup>۹</sup> بستند. و این پیش تحریم مُراهنه بود. ابوبکر آن مال پیش رسول  
 آورد، گفت: چه کنم این را؟ گفت: به صدقه بده.  
 اما سبب غلبه روم بر پارس آن بود که عِکرمه گفت و جماعتی مفسران که: شهر  
 براز<sup>۱۰</sup> چون بر روم غالب شد و ولایت ایشان<sup>۱۱</sup> می کند و می سوخت تا به خلیج رسید.  
 روز مجلس<sup>۱۲</sup> شراب بر<sup>۱۳</sup> برادرش فَرخَان نشسته بود بر عادت ایشان در میانه فَرخَان  
 گفت: من در خواب دیدم که بر سریر کسری نشسته بودم. ۱۵  
 آن<sup>۱۴</sup> سخن نقل کردند به کسری، کسری نامه نبشت<sup>۱۵</sup> به شهر بُراز که: چون  
 این نامه به تو رسد، در حال برادرت فَرخَان را بگیر و گردن بزن و سرش پیش من  
 فرست. او نامه نبشت<sup>۱۵</sup> و گفت: اَیْهَا الْمَلِک! فَرخَان مردی شجاع و به کار آمده است،  
 و مادر زمین دشمنیم، و از مردی چون او گزیر نیست، تعجیل مفرمای که او در دست

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: بداد.  
 ۲. آج، لب، مش، کا + و.  
 ۳. مش: نیدهی.  
 ۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: بداد.  
 ۵. همه نسخه بدلها، آن ضربت رسول زده بود.  
 ۶. آب، آج، لب، آن مش: فارسیان.  
 ۷. آب، آن مش: بدان.  
 ۸. آب، مش: فارسیان.  
 ۹. مش: خط.  
 ۱۰. آب، آج، لب، آن مش: شهریزاد.  
 ۱۱. چاپ شعرانی (۴۰/۹) + خراب می کرد و درختانشان.  
 ۱۲. همه نسخه بدلها: یک روز به مجلس.  
 ۱۳. همه نسخه بدلها: با.  
 ۱۴. همه نسخه بدلها: این.  
 ۱۵. همه نسخه بدلها: نوشت.



- تواست، هر گه که خواهی این سطوت توان فرمودن<sup>۱</sup>.
- کسری دگر باره نامه نبشت<sup>۲</sup> که: او را در لشکر پارس<sup>۳</sup> عوض بسیار باشد، او را بکش و سرش پیش من فرست. او دگر باره جوابی نبشت<sup>۴</sup> و دفعی کرد<sup>۵</sup> تا سه<sup>۶</sup> نامه بنیشت<sup>۷</sup> و او را فرمود که: برادر را<sup>۸</sup> بکش، او دفع می کرد.
- به بار چهارم رسولی فرستاد به لشکر که: من شهر براز<sup>۹</sup> را معزول کردم و فرخان را امیر<sup>۱۰</sup> کردم. و ملطفه ای به رسول داد و گفت: چون شهر براز<sup>۹</sup> معزول گشته باشد و فرخان والی<sup>۱۱</sup> این ملطفه بدوده.
- او برفت و پیغام بداد. در حال شهر براز<sup>۹</sup> از تخت فرود آمد و گفت: سَمْعًا و طَاعَةً، و امارت رها کرد و فرخان بر جای برادر<sup>۱۲</sup> بنیشت.
- چون کار بر او مستقیم شد، رسول ملطفه بداد، در آن جا نبشته بود که: چون بر این نبشته واقف شوی<sup>۱۳</sup>، در حال برادرت را گردن بزن و سرش پیش من فرست. او بفرمود تا برادر را بگیرتند و تیغ حاضر کردند، و خواست تا برادر را گردن بزند<sup>۱۴</sup>، گفت: تعجیل مکن، تا من کاری تو را معلوم کنم.
- آنکه کس فرستاد و آن نامه ها که کسری نبشته بود<sup>۱۵</sup> بیاورد و سه نامه عرضه کرد<sup>۱۶</sup>، گفت: او سه نامه نبشت<sup>۱۷</sup> به من در کشتن تو، من تو را نکشتم، توبه یک نامه مرا بخواهی کشتن؟
- فرخان در حال از تخت فرود آمد و مُلک را به برادر داد، و شهر براز<sup>۹</sup> رسولی کرد<sup>۱۸</sup> به قیصر ملک الروم<sup>۱۹</sup> که مرا با تو سری هست، و جز مشافهه راست نیاید. جایی
۱. همه نسخه بدلها: فرمود.  
 ۲. همه نسخه بدلها: نوشت.  
 ۳. آج، لب: فارس.  
 ۴. همه نسخه بدلها: جواب نوشت.  
 ۵. آب، آج: دفع کرد؛ مش: دفع می کرد.  
 ۶. آط، آب، آج، لب، آژ: بار.  
 ۷. آط، آب، آج، لب، آژ: بنوشت.  
 ۸. آب، آژ: او را.  
 ۹. همه نسخه بدلها: شهر یزاد.  
 ۱۰. همه نسخه بدلها: امیر.  
 ۱۱. همه نسخه بدلها: چون این نوشته برخوانی.  
 ۱۲. همه نسخه بدلها: بجز کا و مش: او.  
 ۱۳. همه نسخه بدلها: برادر.  
 ۱۴. مش: سه نامه بود بیاورد و عرض کرد.  
 ۱۵. همه نسخه بدلها: فرستاده بود.  
 ۱۶. مش: روان کرد.  
 ۱۷. همه نسخه بدلها: نوشت.  
 ۱۸. همه نسخه بدلها: ملک روم.

موعد کن که من آن جا آیم با پنجاه مرد، و تونیز آن جا آی با پنجاه مرد تا به یک جای بگویم.

ملک روم موعدی بکرد و لشکری<sup>۱</sup> را برگرفت از آن که پارسیان<sup>۲</sup> غدری کنند، و شهر براز برفت با پنجاه مرد. چون عیون و جوامیس برفتند و بدیدند که با پارسیان<sup>۳</sup> لشکری نیست، قیصر نیز با پنجاه مرد برخاست و آن جا که موعد بود خیمه ای بزده ۵ بودند در آن جا رفتند [۲۱۰-پ] هر دو تنها، و میان ایشان ترجمانی بنشست، و هر یکی از ایشان کاردی داشت با خود.

شهر براز<sup>۴</sup> گفت: بدان که دشمن تو که این شهرهای تو بیران کرد<sup>۵</sup> منم و برادرم، و کسری ما را<sup>۶</sup> حسد کرد و مرا فرمود تا: برادر را بکشم. من فرمان نبردم، مرا معزول کرد و برادرم را والی کرد و او را فرمود تا: مرا بکشد. اکنون ما خلع طاعت او ۱۰ کردیم، و به طاعت تو درآمدیم، ما را لشکری ده تا برویم و با کسری کالزار<sup>۷</sup> کنیم. آنگه اشارت کرد و گفت: سیر از میان دو کس باشد، چون سه گشتند آشکارا شود، ترجمان را بپاید کشتن. ترجمان را بکشتند، و قیصر لشکر بداد و اینان آمدند و با پارس<sup>۸</sup> کالزار<sup>۹</sup> کردند، و شهرها می کنند و می سوختند. در میانه کسری با کرانه ۱۵ شد، و اینان ملک پارس<sup>۱۰</sup> بگرفتند، خبر به رسول آمد - علیه السلام - روز حُدیبیه، و رسول - علیه السلام - و مسلمانان شاد شدند، فذَلیک قوله: **الْمَّ عَلَیْتِ الرُّومُ فِی اَذْنٰی الْاَرْضِ**، یعنی زمین شام که نزدیک<sup>۱۱</sup> بود به زمین پارس<sup>۱۲</sup> جای که آن را اذرعاع<sup>۱۳</sup> گویند.

عبدالله عباس گفت: طرف شام است. مُجاهد گفت: زمین جزیره است مُقاتل گفت: اُردن و فلسطین بود. عِکرمه گفت: اذرعاع بود و کَشکَره مُقاتل حَیان گفت: ۲۰ سواد شام بود.

- |   |                                   |
|---|-----------------------------------|
| ۱. همه نسخه بدلها: لشکر.                  | ۲. آج، لب: فارسیان.               |
| ۳. همه نسخه بدلها: شهریزاد.               | ۴. آج، لب: ویران کرد.             |
| ۵. همه نسخه بدلها: مرا.                   | ۶. همه نسخه بدلها: کارزار.        |
| ۷. مش: پارسیان.                           | ۸. آط، آب، آژ، مش: فارس.          |
| ۹. همه نسخه بدلها، بجز کا: نزدیکتر.       | ۱۰. همه نسخه بدلها، بجز کا: فارس. |
| ۱۱. همه نسخه بدلها، بجز لب، کا: الاذرعاع. |                                   |

أَبُو حَيَّوَةَ الشَّامِيَّ خَوَانِد: «وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلْبِهِمْ»، به سکون «لام» و هماً لغتان، كالظن والظن.

عبدالله عمر و ابوسعید الخدری و حسن بصری و عیسی بن عمر خواندند: «غَلَبَتِ الرُّومُ فِي آذُنِي الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلْبِهِمْ سَيُغْلَبُونَ» بر عکس قراءت عامه قراءت، چنان که اول رومیان غالب باشند و به آخر مغلوب. ۵

و گفتند: آیت آنکه آمد که خدای تعالی خبر داد از غلبه روم پارس را.

و سعید جبیر و طلحه<sup>۱</sup> مُصَرِّف<sup>۲</sup> خواندند: فِي آذُنِي<sup>۳</sup> الْأَرْضِ «علی الجمع.

أَبُو الدَّرْدَاءِ كَقَت: گروهی آیند از پس ما که خوانند: «الَّتِي غَلَبَتِ الرُّومُ» وَإِنَّمَا هِيَ غُلِبَتِ، یعنی بضم الغین علی اضافة الفِعل إِلَى المَفْعُول. ابو عمرو و الشیبانی گفت که، رسول علیه السلام. گفت: پارس و روم را یک و دو نطحه<sup>۴</sup> باشد، یعنی دو نطحه زننده، یک دو بار جوله باشد ایشان را آنکه دگر دولت نبود ایشان را. و روم ذات القرون باشند، هرگاه که قرنی برود<sup>۵</sup> قرنی بیایند. إلى آخر الأبد. ۱۰

قوله: يَنْصُرِ اللَّهُ، «با» تعلق دارد به «يَفْرُجُ». آنکه گفت: يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ؛ خدای نصرت کند آن را که خواهد به حسب مصلحت. وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ؛ و او عزیز است و غالب و با قهر و غلبه و عزت، و رحیم است و بخشاینده. ۱۵

وَعَدَّ اللَّهُ، نصب او بر مصدر است، تقدیر او آن [که]<sup>۶</sup> وَعَدَّ اللَّهُ وَعَدَّ، آنکه فعل بیفگند و مصدر اضافة کرد با فاعل، یعنی این نصرت و وعده خدای است، و خدای تعالی خُلف وعده نکند که کذب باشد، و او منزّه است از قبیح<sup>۷</sup>. وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ؛ و لکن بیشترین مردمان ندانند. ۲۰

يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ بیشتر مردمان ظاهری می دانند از زندگانی

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد. ۲. همه نسخه بدلها: طلحة بن مصرف.

۳. کذا: در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۴۱/۹): ادانی.

۴. اساس نظیحه خوانده می شود، به قیاس یا ضبط کلیة نسخه بدلها تصحیح شد که ظاهراً بر متن راجع می نماید.

۵. همه نسخه بدلها، بجز آل: یعنی یک دو سرزنند؛ چاپ شعرانی (۴۲/۹): یک دو سر و زنند؛ کا: یک دو سر و زن.

۶. همه نسخه بدلها: بروند. ۷. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلها: بجز کا: فیح.

دنیا چون تجارات و انواع صناعات و معاملات و جرف و کشت و بزر، و آنچه راجع باشد به اصلاح معاش<sup>۱</sup> ایشان. وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ، و ایشان از آخرت غافلند و به او جاهلند یا ندانند یا گردانند فراموشکارند از آن.

آنگه برایشان حجت گرفت<sup>۲</sup>: **أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا**؛ چرا تفکر نمی‌کنند در خود که من ایشان را چگونه آفریدم تا از آن تفکر مرا بشناسند. **مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ**؛<sup>۵</sup> خدای آسمان و زمین نیافرید، **إِلَّا بِالْحَقِّ**؛ نه به عیب و لغو و بازی و بی فایده<sup>۳</sup>، و **إِنَّمَا** برای آن آفرید تا مکلفان در او نظر کنند و به او استدلال کنند بر وجود او و توحید او. **وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى**، گفتند: تقدیر آن است **لِأَجَلٍ مُّسَمًّى** و **إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى**؛ تا به وقتی **مُّسَمًّى** که قیامت است چون آن وقت به سر آید فنا بیافریند و فانی گرداند.

آنگه گفت: **وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ**؛ و بسیاری مردمان به لقای خدای، یعنی به بازگشت با پیش خدای برای جزای اعمال، **إِنَّمَا ثَوَابٌ وَإِنَّمَا عِقَابٌ عَلَىٰ حَسَبِ** اعمالهم، کافرند [۲۱۱-ر] و نمی‌گروند.

آنگه تذکیر و تنبیه کرد ایشان را، گفت: **أَوَلَمْ يَسْأَلُوا فِي الْأَرْضِ**؛ نمی‌روند اینان در زمین تا بنگرند عاقبت آنان که پیش ایشان بودند از ائمه سلف؟ **كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً**؛ به قوت از ایشان سخت‌تر بودند، چون قوم عاد و ثمود. **وَآتَاوُا الْأَرْضَ**؛ و<sup>۱۵</sup> ایشان زمین سپردند و برگردانیدند برای کشت. **وَ عَمَرُوهَا**؛ و عمارت کردند زمین را بیش از آن که اینان می‌کنند، چه قوت ایشان بیشتر بود و عمرشان درازتر و امید فسیحتر. **وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ**؛ و پیغامبران ایشان به ایشان آمدند و ایشان را دعوت کردند و معجز نمودند و حجت انگیختند.

این جا در کلام محذوفی هست برای دلالت کلام بر او بیفگند<sup>۴</sup>، **وَهُوَ قَلَمٌ يُؤْمِنُوا فَأَهْلَكَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ**؛ ایشان ایمان نیاوردند، خدای تعالی ایشان را هلاک کرد. **فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ**؛ خدای تعالی برایشان ظلم نکرد، چه عذاب ایشان به استحقاق بود. **وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ**؛ و لکن ایشان بر خود ستم کردند از آن جا

۱. آط، آب، آن، معایش.

۲. آط، آب، آج، لب، آن مش: آنگه انکار کرد برایشان غفلت ایشان گفت.

۳. آج، لب: بیفگند.

۴. مش: و بی حاصلی.

که جز و جذب ایشان کردند آن عذاب را به خود، به اصرار بر کفر و ترک نظر و تفکر. **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَىٰ**، آنگه گفت: پس عاقبت آنان<sup>۱</sup> که بدی کردند از کفر و معصیت بدی بود از آن بتر<sup>۲</sup> و آن عذاب دوزخ است. و «سُؤَىٰ»، تأنیث آسوء<sup>۳</sup> باشد، كَالْحُسْنَىٰ فِي تَأْنِيثِ الْأَحْسَنِ، و مثله قوله: **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ** ۵

آنگه گفت: آنان که نکویی کنند، جزای آن نکوتر یابند. پس «السُّؤَىٰ»<sup>۵</sup> اسم كَانُ باشد. و «عَاقِبَةُ» خبر او باشد و گفته اند: «السُّؤَىٰ»<sup>۵</sup> نامی است از نامهای دوزخ، چنان که طوبی اگر چه تأنیث اطیب باشد در لغت عرب نام درختی است در بهشت، و چنان که «حُسْنَىٰ» گفتند نامی است از نامهای بهشت. **أَنْ كَذَّبُوا**، یعنی **لِأَنَّ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ**، برای آن که به آیات خدای تکذیب کردند. ۱۰

و بعضی دیگر مفسران گفتند: تفسیر «سُؤَىٰ» آن است که از پس او آید من قوله: **أَنْ كَذَّبُوا** و «أَنْ» مع الفعل در تأویل مصدر باشد، یعنی **تَكْذِيبُهُمْ**<sup>۶</sup>، و تقدیر آیت چنین باشد: **ثُمَّ كَانَ السُّؤَىٰ الَّتِي هِيَ التَّكْذِيبُ**<sup>۷</sup> بِآيَاتِ اللَّهِ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا، گفت: عاقبت آنان که اساءت کردند، عاقبتی بود بتر از اساءت ایشان، و آن تکذیب بود به آیات ما. و تأویل این قول خذلان باشد و تخلیه<sup>۸</sup> ایشان و افعالشان و ایشان را با خود رها کردن، و این نیز وجهی باشد جز آن که متأول است، و قول اول ظاهرتر است چه حاجت نیست در او به عدول از ظاهر.

و قولی دیگر آن است که: «السُّؤَىٰ»، در جای مفعول «آسَأُوا» باشد، و قوله: **أَنْ كَذَّبُوا** در تأویل مصدر است فی محلّ خبر کَانَ أَوْ اسْمَهُ عَلَيَّ اخْتِلاف القراءتین که اهل کوفه و ابن عامر «عَاقِبَةُ» به نصب خواندند عَلَيَّ خبر کَانَ مَقْدَمًا عَلَيَّ اسْمَهُ، و ۲۰

۱. آج، لب: اینان.  
 ۲. همه نسخه بدلها: بدتر.  
 ۳. آب، آن مش: اسوأ.  
 ۴. سورة یونس (۱۰) آیه ۲۶.  
 ۵. آط، آج، لب: سوء؛ آب، آن مش: سوای.  
 ۶. اساس: کذبهم؛ بانوجه به معنی عبارت و رعایت قاعده تصحیح شد.  
 ۷. اساس: الکذب؛ بانوجه به معنی عبارت و رعایت قاعده تصحیح شد.  
 ۸. آط، آب، آج، لب، مش + از میان.

باقی قراء، «عاقبته» به رفع علی اسم کان، و «السوائی» علی محلّ النصب علی أنّه خبره، و کذلک العاقبه والتکذیب فی القول الآخر فی کونهما<sup>۲</sup> تارة اسم کان و آخری خبره. و کائوا بها يستهزؤن؛ و برای آن که به آیات ما استهزا کردند.

آنگه بر سبیل تذکیر نعمت گفت: **اللَّهُ يَبْدُو الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ؛** خداست که ابتدا خلق آفریند، و باز هم او اعادت کند<sup>۳</sup>. و مال و مرجع با اوست، یعنی با<sup>۴</sup> جایی که جز او را آن جا حکمی نباشد.

آنگه بر سبیل وعید گفت: **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ؛** و آن روز که قیامت بر خیزد. **يُلَيْسُ الْمُجْرِمُونَ؛** گناهکاران مُبلس<sup>۵</sup> باشند.

در معنی او خلاف کردند، مجاهد گفت: حزین و دُزَم<sup>۶</sup> باشد. ابویحیی گفت: رسوا شوند. قتاده و مقاتل و کلبی گفتند: نومید شوند. ابن زید گفت: مُبلس آن باشد که بلا به او فرود آید. فراء گفت: مُنْقَطِعُ الْحِجَّةِ باشد. ابو عُبَيْدَه گفت: پشیمان باشد، و اَنشَد<sup>۷</sup> - شعر:

يا صاحِ هل تعرفَ رَسِيماً مُكْرَماً  
فان نَعَمَ اعْرِفُهُ وَاَبْسَاساً  
آئی ندم علی ما قال<sup>۸</sup>. مرکز تحقیق کتب و تفسیر علوم اسلامی

- ۱۵ و مراد به مجرمان کافراند، لقلوه: **وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ [۲۱۱-پ] مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ؛** و ایشان را از شریکان خود، یعنی معبودانی بدون خدای که ایشان را شریک او کردند شفیعی نباشد. یعنی آن ظنّ که ایشان بردند که این بُتان شفیعیان ما خواهند بود، فی قوله: **هُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ؛** آن گمان دروغ شود و ایشان را شفاعت نبود. **وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ؛** و به این رها نکنند به<sup>۹</sup> ایشان کافر شوند و تبرّاً کنند از ایشان، و گویند: ما از ایشان و عبادت ایشان بیزاریم، و این عبادت نه به رضا و فرمان و اختیار ما رفت، و این محمول باشد بر معبودان اَحْیَاء چون عیسی مریم و جزاو.

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: الاخیر.

۲. آط، آب، آن: کونها.

۳. کا: کنند؛ دیگر نسخه بدلها: کرد.

۴. مش: در.

۵. آط، آب، آن لب: متلبس؛ کا: مفلس.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: اندوهناک.

۷. همه نسخه بدلها، بجز کا + علی ما قال.

۸. کا، علی ما کان؛ دیگر نسخه بدلها ندارد.

۹. سورة بونس (۱۰) آیه ۱۸.

۱۰. آط، آج، لب: تا.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُوقِعُ يَتَفَرَّقُونَ؛ و آن روز که قیامت برخیزد ایشان متفرق شوند پس از آن که امروز مجتعمند بر باطل.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنکه چون طرفی ذکر کافران گفت واحوال ایشان و احکام ایشان یاد کرد، به حدیث<sup>۱</sup> مؤمنان آمد گفت<sup>۲</sup>: آنان که ایمان آرند و کارهای نیکو کنند، فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ؛ ایشان در روضه ای و مرغزاری باشند از بهشت محبوب.

در<sup>۳</sup> محبوب، قولها گفتند. عبدالله عباس گفت: يُخْبِرُونَ، آئی يُكْرَمُونَ؛ ایشان را آن جا اکرام کنند و گرمی دارند. مُجاهد و قتاده گفتند: منعم باشند. ابوعبیده گفت: شادمانه باشند، [وَمِنْهُ] <sup>۴</sup> قوله - عليه السلام: مَا امْتَلَأَتْ دَارٌ خَيْرَةً إِلَّا امْتَلَأَتْ عِبْرَةً، وَقَالَ الْعَبَّاسُ - شعر:

فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَعْظَى الْخَيْرَ  
مَوَالِي الْحَقِّ إِنْ الْمَوْلَى شَكَرَ  
أَنْ أَعْظَى السُّرُورَ.

و بعضی دگر گفتند: خَيْرَةٌ، هر نعمتی باشد حسن مِنَ التَّخْبِيرِ، وهوالتحسين، وَمِنْهُ الْخَيْرَةُ لِلْبُرْدِ الْيَمَانِيِّ، وَمِنْهُ الْخَيْرُ لِأَنَّهُ يُحْسِنُ بِهِ الْأَوْرَاقَ وَمِنْهُ الْخَيْرُ لِلْعَالِمِ لِأَنَّهُ يَتَخَبَّرُ بِالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَقَالَ الشَّاعِرُ - شعر:

يُخَبِّرُهَا الْكَاتِبُ الْحَمِيرِيُّ

أَنْ يُحَسِّنَهَا وَيُنَمِّقَهَا.

و گفتند: معنی يُخْبِرُونَ آن است که: يَلْتَدُونَ<sup>۶</sup> السَّمَاعَ فِي الْجَنَّةِ؛ [ایشان را به سماع خوش لذت دهند. یحیی بن ابی کثیر را پرسیدند از این آیت، گفت: هوالسَّماع و<sup>۷</sup>الْجَنَّةِ] <sup>۴</sup>، و اوزاعی را پرسیدند، هم این گفت. آنکه گفت: چون ایشان سماع کنند، هیچ درخت در بهشت نماند و الا به خُنبه<sup>۸</sup> در آید. هم اوزاعی گفت: خدای

۱. همه نسخه بدلها: با ذکر.

۲. همه نسخه بدلها: اقا.

۳. مش، کا + ودر.

۴. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: يُخَبِّر.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: يَلْتَدُونَ.

۷. چاپ شعرانی (۴۵/۹): فی.

۸. کا: بختیش؛ دیگر نسخه بدلها: به کش؛ خنبه / خُنْبِك: دست زدن و اظهار شادمانی کردن، دست زدن.

تعالی هیچ خلق نیافرید خوش آوازتر از اسرافیل، چون او به سماع در آید بر اهل هفت آسمان تسبیح ببرد.

عطاء بن یسار روایت کرد از ابوهزیمه از رسول - علیه السلام - که او گفت: بهشت صد درجه است میان هر درجه‌ای چندان که میان آسمان و زمین، و درجه برترین او فردوس است، و جویهای بهشت از او فرو می‌آید، و عرش روز قیامت بر او نهاده ۵ باشد.

مردی بر پای خاست و گفت: یا رسول الله! من مردی ام که آواز خوش دوست دارم، در بهشت هیچ آوازی<sup>۲</sup> خوش باشد؟ گفت: ای وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ؛ آری به آن خدای که جان من به امر اوست که خدای را در بهشت درختی است، وحی کند به آن درخت که سماعی بشنود بندگانی را که در دنیا خود را دور داشتند از سماع ۱۰ ملامی و معازف باطل از بریط و مزامیر، آن درخت به آواز آید به تسبیح و تهلیل، آوازی که خلائق مانند آن نشنیده باشند.

ابوالدرداء روایت کرد که: رسول - علیه السلام - روزی ذکر بهشت می‌کرد و انواع نعیم آن<sup>۳</sup>. اعرابی به آخر قوم نشسته بود، در زانو افتاد و گفت: یا رسول الله! در بهشت سماع باشد؟ گفت: بلی، در بهشت جویی است بر کنار آن جوی نباتی رسته است ۱۵ خُرصانی<sup>۴</sup>، آن نبات آوازی دهد و سماعی کند که خلائق مثل آن نشنیده‌اند<sup>۵</sup>، و آن فاضلتر نعیمی<sup>۶</sup> باشد در بهشت. گفت: ابوالدرداء را پرسیدند که آن آواز به چه کند؟ گفت: به تسبیح و تهلیل خدای<sup>۷</sup>. و خُرصانی<sup>۸</sup> در لغت نباتی باشد سر او تیز و اصل او ضخم، و قیل: حوصانی<sup>۹</sup>.

۱. آط، آب، آن مش: فرود.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: آواز.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: نعمت او.

۴. آط، آب، آن مش: حوصان؛ آج، لب: حوصان؛ کا: حوصانی؛ تفسیر قرطبی (قاهره ۱۹۶۷) ۱۳/۱۴: خمصانی.

۵. همه نسخه بدلها: نشنیده باشند.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا + إِنَّ شَاءَ اللَّهُ.

۸. کذا در اساس؛ آط، آن، کا: حوصانی؛ آب، مش: حوصان؛ آج، لب: حوصانی، رک: پاورقی ش ۴ همین صفحه.

۹. آط، آب، آن مش: حوصانی.



در اثر آمد از مُغیره از ابراهیم که او گفت: در بهشت درختان است که چون اهل بهشت را سماع باید، خدای تعالی از زیر عرش بادی بفرستد تا بر آن درختان آید، و برگهای آن بجنباند و بر یکدیگر زند، از آن جا آوازی آید که اگر اهل دنیا بشنوند از طرب بمیرند.

۵ و ابُوهُرَيْرَةَ را پرسیدند که: در بهشت سماع باشد؟ [۲۱۲-ر] گفت: بلی در بهشت درختی است اصل آن از زرا و شاخه‌های آن از سم، و میوه آن از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت، خدای تعالی بادی بفرستد تا بر آن درخت آید و شاخ و برگ آن را بر هم زند، از آن جا آوازی آید که شنوندگان مانند آن نشنیده باشند.

و اما تخصیص «روضه»، برای آن کرد که هیچ چیز نیست بنزدیک عرب از روضه نکوتر و خوشتر، تا شاعر گوید - شعر:

مَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْحُسْنِ مُغِيبَةٌ      خَضْرَاءُ جَادَ عَلَيَّهَا مُسْبِلٌ هَطِلٌ  
يُضَاحِكُ الشَّمْسَ مِنْهَا كَوَكَبٌ شَرْقٌ      مُؤَزَّرٌ يَعْمِمْ النَّبْتَ مُكْتَهِلٌ  
يَوْمًا بِأَطْلَبَتِ مِنْهَا تَشْرَرًا يَحْتَجُّ      وَلَا بِأَحْسَنَ مِنْهَا إِذْ ذُنَا الْأَصْلِ

آنکه ذکر جزا و مال کافران کرده، گفت: **وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا** ۱۵ **وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ؛** اما آنان که کافر باشند و دروغ دارند لقای آخرت را، یعنی بازگشت به آن<sup>۲</sup> جا. **فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ؛** ایشان را در عذاب حاضر کنند.

فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ؛ أَي سَبَّحُوا اللَّهَ تَسْبِيحًا حِينَ تُمْسُونَ. چنان است که بیان کردیم فی قوله: **وَعَدَّ اللَّهُ<sup>۳</sup>؛** و: **كِتَابَ اللَّهِ<sup>۴</sup>؛** جز آن است که این جا فعل بیفگندند، و اضافت فعل با مفعول کردند و آن جا با فاعل، معنی آن است که: نماز کنی آنکه که در شب آی و آنکه که در روز آی، یعنی نماز شام و نماز بامداد. **وَعَمِيشًا؛** و نماز خفتن. **وَحِينَ تُظْهِرُونَ؛** و آنکه که در نیمه روز آی [یعنی نماز پیشین و دیگر. بعضی دگر گفتند: **حِينَ تُمْسُونَ،** نماز دیگر خواست و نماز شام<sup>۵</sup>.

۱. همه نسخه بدلها + است.

۲. اساس: شانهای / شاخه‌های.

۳. آج، لب، کا: با آن.

۴. سوره روم (۳۰) آیه ۶.

۵. سوره نساء (۴) آیه ۲۴.

۶. آط: شما؛ به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

وَحِينَ تُضَبِّحُونَ، نماز بامداد. وَحَشِيًّا، نماز خفتن. وَحِينَ تُظْهِرُونَ<sup>۱</sup> نماز پیشین، يُقَالُ: أَضْبَحَ وَأَمْسَى وَأَضْحَى وَأَظْهَرَ إِذَا دَخَلَ فِي الصُّبْحِ وَالْمَسَاءِ وَالضُّحَى وَالظُّهْرَةَ<sup>۲</sup>.

نافع بن الأزرق پرسید عبدالله عباس را، گفت<sup>۳</sup>: ذکر پنج نماز در قرآن هست در هیچ آیت؟ گفت: بلی فی قوله: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُضَبِّحُونَ؛ إِلَى قوله: وَحِينَ تُظْهِرُونَ.

عبدالله عباس روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: هر که بامداد و شبانگاه بگوید: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ - إِلَى قوله: وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ، این گفتار تلافی و تدارک هر عبادت باشد که او را در این روز و آن شب فایت شود، مراد سُتْنٌ وَنَوَافِلٌ و تسبیحات و نوافل<sup>۴</sup> است.

عبدالله عباس روایت کرد از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت: هر که این آیات و آخر سورة والصفات در عقب هر نماز فریضه ای بخواند، خدای تعالی بنویسد او را از حسنات عدد ستاره آسمان و قطره باران و برگ درختان و عدد خاک زمین، و چون بمیرد او را به عدد هر حسنه ده حسنه بنویسند<sup>۵</sup>.

انس مالک روایت کند از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که<sup>۶</sup> گفت: هر که خواهد که او را فردای قیامت<sup>۷</sup> به کیل تمامتر دهند، باید تا بگوید: فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُضَبِّحُونَ - إِلَى قوله: وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ<sup>۸</sup> - تا به آخر سورت.

ضحاک روایت کرد که: هر که این آیات بخواند، ثواب او برابر ثواب آن کس باشد که دو بست برده آزاد کرده باشد از فرزندان اسماعیل. كَتَبُ الْأَخْبَارِ گفت: هر که این آیت بخواند، چون در روز آید و در شب، هیچ خیر<sup>۹</sup> از او فایت نشود، و هیچ شر او

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: والظهر.

۳. آج، لب: که.

۴. همه نسخه بدلها، بجز آل: دعوات.

۵. آط، آب، آج، لب، آن مش دوروایت اخیر از قول ابن عباس را مقدم مؤخر آورده اند.

۶. همه نسخه بدلها + او.

۷. آب، آج + جزا و ثواب؛ آط: فردا قیامت.

۸. آط، آب، مش: چیز.

۹. سورة صافات (۳۷) آیه ۱۸۰.

را در وجود نیاید. و ابراهیم خلیل این کلمات هر روزشش بار بگفتی.

**يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ**؛ زنده از مرده بیرون آرد، و مرده از زنده. و تفسیر این در سورت آل عمران رفته است. **وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**؛ و زمین را زنده کند به نبات پس از آن که مرده باشد. **وَكَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ**؛ و شما را همچنین از گورها بر آرند که نبات از زمین.

**وَمِنْ آيَاتِهِ**، گفت: از آیات و دلایل و بیّنات او آن است که شما را بیافرید از **خاک**، یعنی آدم را که پدر شما بود. **ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ نَتَشَرُّونَ**؛ پس آنگه<sup>۱</sup> که دیدی شما خلقی بسیار بودی منتشر و پراکنده در زمین. این «إِذَا» مفاجات است، یعنی پس روزگار بر نیامد میان خلق آدم و میان آن که فرزندانش بسیار شدند و در زمین پراکنده شدند.

**وَمِنْ آيَاتِهِ**؛ و از دلایل او. **أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا**؛ آن است که شما را بیافرید هم از شما و از جنس شما جفتان و زنان، شما را با ایشان سکون داد. و سکون آرام باشد<sup>۲</sup>. **وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً**؛<sup>۳</sup> و میان شما دوستی و رحمت نهاد. **قوله: مِنْ أَنْفُسِكُمْ**، یعنی از استخوان پهلوی آدم. و گفتند: هم از آب شما، و گفتند: هم از جنس شما.

راوی خبر گوید که، مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! مرا از کاری عجب<sup>۴</sup> است و آن جای تعجب است که مردی و زنی هرگز یکدیگر را نادیده و ناشناخته، چون میان ایشان مناکحتی رود و یک روز با یکدیگر صحبت کنند، یکدیگر را چنان دوست گیرند که از آن عظیمتر ممکن نباشد. رسول -ع- السلام- گفت: این از قیل خدای است و این آیت بخواند: **وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ**؛ در این آیتی و دلالتی هست آنان را که اندیشه کنند.

**وَمِنْ آيَاتِهِ**؛ و از دلالات و عجایب او. **خَلَقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ آفریدن آسمان و زمین است. **[وَأَخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللُّوَانِكُمْ]**؛ و اختلاف زبانها و لغتهای

۱. چاپ شعرانی (۴۷/۹): آن که.

۲. همه نسخه بدلهای شما را نامشمارا با ایشان سکون و آرام باشد.

۳. همه نسخه بدلهای بجز آل + از

۴. مش: عجیب.

شما از تازی و پارسی و هندی و رومی و جز آن- الی مالا یُحْصی کثرت<sup>۱</sup>، و اختلاف الوان شما از سیاه و سفید<sup>۲</sup> و سرخ و زرد و آسمر، و شما همه از یک پدر و مادری از آدم و حوا. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ<sup>۳</sup>؛ در این دلایلی هست عالمیان و جهانیان را. حَفْصٌ تَنهَا خَوَانِد: «لِّلْعَالَمِينَ»، به کسر «الام»، یعنی دانایان<sup>۴</sup> را.

- ۵ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ؛ این از آن جمله است که گفتیم<sup>۵</sup>: «الْعَرَبُ تَلْفُ الْخَبْرِينَ لَفًا فَتَرْمِي بِهِمَا زَمِيًا ثِقَةً بِأَنَّ الْمُخَاطَبَ يَضَعُ كَلَامًا مِنْهُمَا مُؤْضِعَةً؛ عرب دو چیز مختلف بگیرد و درهم پیخته بیندازد<sup>۶</sup>، چون داند و استوار باشد که<sup>۷</sup> مخاطب هر یک به جای خود بداند نهادن، تقدیر آیت آن است که: مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ بِالنَّهَارِ؛ از آیات او آن است که شما را شب پدید کرد تا<sup>۸</sup> بخسبی<sup>۹</sup>، و روز پدید کرد تا در او طلب معاش کنی. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ؛ در این آیتی و علامتی هست آنان را که بشنوند.
- ۱۰ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَظَمَعًا، از این آیت «أَنْ» بیفکنند إِدْلَالَةَ الْكَلَامِ عَلَيْهِ، کَقَوْلِ ظَرْفَةَ- شعر:

أَلَا أَيُّهَا اللَّائِمِيُّ أَخْضَرَ الْوَعْيُ وَأَنْ أَشْهَدُ اللَّذَاتِ هَلْ أَنْتَ مُخْلِدي

- ۱۵ اراد أَنْ أَخْضَرَ الْوَعْيُ، چه اگر آن تقدیر نکنند، لازم آید که فعل مخبر عنه بود و این صورت نبندد، چه فعل خبر باشد و مخبر عنه نبود.

- و بعضی علما گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری هست، والتَّقْدِيرُ: وَ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ مِنْ آيَاتِهِ، گفت: و از آیات و عجایب او آن است که به شما نماید برق را، خَوْفًا وَظَمَعًا؛ برای خوف و برای طمع تا از او خایف باشی از صاعقه اش، و طمع داری به بارانش. وَ نَصَبِ أُوْبِرِ
- ۲۰

۱. اساس؛ ندارد، از آط افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: سفید.

۳. رک: پاورقی ۸ ص ۲۳۴.

۴. آب، آج، لب، آن مش + إن.

۵. آط، آب، آج، لب، آن و بیندازد درهم پیخته؛ چاپ شعرانی (۴۸/۹)؛ و بیندازد درهم پیچیده.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: چون داند که.

۷. آب، آن و از.

۸. همه نسخه بدلها، بجز کا + در او.

۹. آج، لب: بختید، کا: بخسید.

۱۰. همه نسخه بدلها: الزأجری.

مفعول له باشد. وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً؛ و از آسمان آبی فرود آرد<sup>۱</sup>، یعنی باران، و زنده کند زمین را به او پس از آن که بمرده باشد، در این آیاتی<sup>۲</sup> و علامتی هست گروه خردمندان را.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ؛ و از آیات و عجایب او آن است که آسمان و زمین به فرمان او ایستاده<sup>۳</sup> است. ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ؛ آنکه چون شما را بخواند از زمین شما اجابت کنی و از زمین بیرون آیی، یعنی روز قیامت و بعث برای حساب و جزا.

و بعضی گفتند: در کلام تقدیم و تأخیری است، والتقدير: ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ مِنَ الْأَرْضِ. و «إِذَا» اول ظرفی است متضمن شرط، و دوم «إِذَا» ی مفاعلات است.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهَا قَائِنُونَ، آنکه گفت: او راست هر چه در آسمانها و زمین است، و همه او را قانت و مطیع [۲۱۳-ر] باشند.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ، آنکه گفت: او آن خدای است که ابتدا خلق او کرد، بی آن که هیچ بود از او، و باز اعادت همو<sup>۴</sup> کند پس از آن که بمیراند ایشان را.

عبدالله مسعود خواند: «يُبْدِي الْخَلْقَ»، حَمَلًا عَلَى قَوْلِهِ: ثُمَّ يُعِيدُهُ، عَلَى قَوْلِهِ: هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ وَيُعِيدُ<sup>۵</sup>، و دلیل عامه قراء: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ<sup>۶</sup>. وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ، یعنی<sup>۷</sup> اعادت بر او آسانتر باشد از ابتدا.

ربیع بن خثیم و حسن بصری و عوفی از عبدالله عباس گفتند معنی آن<sup>۸</sup> است که: «هَيْسَن» بی زیاده و تفضیل. و أَفْعَلَ در کلام عرب بسیار آمد که اگر چه صورت او أَفْعَلَ

۱. اساس: آمد؛ به قیاس با آط و معنی کلمه در قسمت آیات تصحیح شد.

۲. همه نسخه بدلها + آب.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: آینی.

۴. همه نسخه بدلها: هم او.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا + إِنَّهُ.

۶. سورة بروج (۸۵) آیه ۱۳.

۷. سورة اعراف (۷) آیه ۲۹.

۸. آط، آب، آج، لب، آرز و آن به معنی؛ مش: و آن یعنی.

تفضیل است، معنی تفضیل نیست، چنان که گویند: **أَلْمَالِكُ أَوْلَىٰ بِمَلِكِهِ**؛ مالک به ملک اولیتر است، و اگر چه هیچ کس را در آن ولایت و ملکیت شرکت نباشد، و قال **الْفَرَزْدَقُ - شعر:**

إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَىٰ لَنَا<sup>۱</sup>      بِنَسْنَا دَعَائِمُهُ أَعْمَرُ وَأَفْضَلُ<sup>۲</sup>  
 ۵      آئی، عزیز و فاضل، برای آن که «مِنْ كَذَا» نمی گوید، و قال آخر - شعر:  
 لَعَمْرُكَ إِنَّ الزَّبْرِقَانَ لَسَابِإُكُ<sup>۳</sup>      لِمَعْرُوفِهِ<sup>۴</sup> عِنْدَ التَّيْنِينَ وَأَفْضَلُ<sup>۵</sup>  
 آئی فاضل.

مُجَاهِدٌ گفتم: **أَهْوَنُ عَلَيْكُمْ فِي الْعَادَةِ وَالْإِخْتِبَارِ**، برای آن که آن کس که از ما کاری کند، دوم بار بر او آسانتر باشد از آن که ابتدا کند.  
 ۱۰ بعضی دیگر گفتند: **أَهْوَنُ عَلَيْهِ مِنْ حَيْثُ الصُّورَةُ**، عادت خوارتر است از روی صورت برای آن که در بدایت نطفه آفرید آنگه غلقه کرد، آنگه مُصَفَّه، آنگه عظام، آنگه خلقی دیگر آفرید از خلق حیات در او. و اعادت به یک بار بود به صحیح اسرافیل و نفع او در صور، و این بر توسعه باشد، و این معنی روایت کلبی است از ابوصالح از عبدالله عباس<sup>۶</sup>. **[وَلَهُ الْمَثَلُ<sup>۷</sup> الْأَعْلَىٰ]**؛ و اورا نسبت مثل بلندتر و رفیعتر، یعنی او راست صفات برتر.  
 ۱۵

عبدالله عباس گفت: یعنی مثل اعلیٰ، در آن که او را مثل نیست، فی قوله: **لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ<sup>۸</sup>**، او راست. فتاده گفت: **[مِثْلُهُ<sup>۹</sup>]** آن لَإِلَٰهَ غَيْرُهُ، و معنی یکی است. **وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**؛ و او عزیز و حکیم است.  
**ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ**، آنگه حق تعالی در این آیت مثل زد الهیت<sup>۱۰</sup> او  
 ۲۰ توحید خود را، گفت: خدای تعالی مثلی زد برای شما، و آن آن است که گفت: شما را هست از این بندگان و پرستاران که شما داری، و ملک یمین شماست

۱. همه نسخه بدلهای، بجز کا: لها.  
 ۲. همه نسخه بدلهای، بجز کا: لَنَازُ.  
 ۳. همه نسخه بدلهای، بجز کا: بِمَعْرُوفِهِ.  
 ۴. آج، لب، آن الاختیار.  
 ۵. آج، لب: الصُّورِ.  
 ۶. همه نسخه بدلهای، بجز کا: آسانتر.  
 ۷. اساس + گفت؛ به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلهای، زاید می نماید.  
 ۸. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.  
 ۹. سورة شوری (۴۲) آیه ۱۱.  
 ۱۰. همه نسخه بدلهای، بجز آل: اهلیت.  
 ۱۱. همه نسخه بدلهای، بجز کا + از شما.

شرکتی<sup>۱</sup> و انبازی در آن مال<sup>۲</sup> و ملکی که<sup>۳</sup> شما را روزی کردم، چون بندگان شما که مملوک شما اند با شما شرکت ندارند در ملک شما، از کجا<sup>۴</sup> آنچه آفریده و مخلوق من است با من شریک باشد!

قتاده گفت: چنان که نپسندی<sup>۵</sup> که بندگان و زبردستان شما با شما شریک باشند<sup>۶</sup> در فراش، همچنین مپسندی که بندگان من با من شریک باشند در معبودی. و مورد مثل<sup>۷</sup>، مورد انکار و تقریر است مَرُشْرکان را. و قوله: تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ؛ از ایشان چنان می ترسی که از خود.

ابو میخلز گفت: [مراد آن است که از ایشان ترسی که اتلاف مال کنند، چنان که از جهت خود ترسی، وقیل]<sup>۸</sup>: كَخِيفَةٍ بَعْضِكُمْ بَعْضًا مِنَ الشُّرَكَاءِ.

عبدالله عباس گفت: ترسی که به<sup>۹</sup> میراث به ایشان رسد، چنان که بعضی از بعضی میراث می گیری<sup>۱۰</sup>. و گفتند: می ترسی از ایشان که با شما مشارکت کنند در مالها تان، چنان که از خود ترسی<sup>۱۱</sup>! كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ؛ ما آیات را چنین تفصیل دهیم برای عاقلان.

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَ هُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ آنکه این کافران این معنی را کار بسته اند<sup>۱۲</sup> که تابع هوای نفس خودند بی علمی و بصیرتی هوا پرستند<sup>۱۳</sup>، و مثله قوله: أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَّةً!...، و از آن جا علمی نیست ایشان را که در ادله نظر نکرده اند. آنکه گفت: فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ؛ که ره نماید آن را که خدای گمراه کند؟ یعنی که توفیق دهد آن را که خدای او را خذلان کند؟ یا<sup>۱۴</sup> که مؤمن

۱. آط: شرکت.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا + من.

۳. همه نسخه بدلها، بجز کا + که.

۴. نپسندی / نپسندید.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: زبردستان شما بنزدیک شما باشند.

۶. آط، آب، آن مش: آیت.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا ندارد.

۸. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۹. می گیری / می گیرید؛ آب، آن مش: می گیرند.

۱۰. می ترسی / می ترسید.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: کار بستند.

۱۲. آط: هوای پرستند؛ آب، آن مش: هوا پرستیدند.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: کار بستند.

۱۴. آط، آج، لب: تا.

۱۵. آط، آج، لب: تا.

خواند آن را که خدای به ضلال او حکم کند؟ یا که ره نماید به بهشت آن را که خدای او را گمراه کند به قیامت از ره بهشت؟ **وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ**؛ وایشان را هیچ یاری و ناصری نباشد.

- آنکه امر کرد رسول را گفت: **فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا**، خطاب با او، و مراد او و امت او. گفت: راست دار روی خود به دین<sup>۱</sup> در آن حال [۲۱۳-پ] که مسلمان ۵ و مستقیم باشی، یعنی عبادت خالص دار خدای را و توجیه<sup>۲</sup> عبادت کن به او، و با او در عبادت انباز مگیر. و نصب «حَنِيفًا» بر حال است از فاعل. و بیان کرده ایم که «حَنِيف» از اضداد است، هم میل باشد و هم استقامت. **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا**، مُجَاهِدْ گفت: فطرت خدای اسلام است. و نصب او بر اغراء است به فعلی مضمَر، یعنی الزم و اتبع دین الله الاسلام، یعنی ملازم و متبع مسلمانی باش. و ۱۰ اصل «فَطَرَ» شکافتن باشد و ابتدای خلق کردن، و نیز خمیر سرشتن و اصل هر سه «شَقَّ» است. **وَالْفِطْرَةُ، الْخَلْقَةُ، وَالْفِطْرَةُ الِيمَلَةُ**، و منه: **زَكْوَةُ الْفِطْرِ**، وقيل: معناه يَرْجِعُ إِلَىٰ مَعْنَى الْخَلْقَةِ لِأَنَّهَا زَكْوَةُ الرُّؤُوسِ.

- و ابوهریره روایت کرد از رسول علیه السلام، که او گفت: **كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَيَّ الْفِطْرَةَ فَآبَاؤُهُ يَهُودِيَّةً وَيُنَصْرَانِيَّةً وَيِمَجْسَانِيَّةً كَمَا تُنْتَجِجُ<sup>۳</sup> الْبَهِيمَةُ هَلْ تُحِسُّونَ فِيهَا مِنْ جَذَعَاءَ**، گفت: هر مولود و فرزند که زاید بر فطرت زاید، مادر و پدر او را جهود و ترسا و گبر کنند، یعنی خدای تعالی او را در اصل خلقت گبر و جهود و ترسا نیافریند چنان که بهیمه بچه ای زاید<sup>۴</sup> گوش بریده نباشد، خداوندیش<sup>۵</sup> گوش ببرد. آنکه ابوهریره گفت: اگر خواهی آیتی<sup>۶</sup> از قرآن بر خوانی<sup>۷</sup> فی قوله: **فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا**. ۱۵

در خبری دیگر هم از ابوهریره حدیثی مانند این روایت است، و در آخرش

۱. همه نسخه بدلها + او.  
 ۲. مش: توحید.  
 ۳. اساس: يُلْتَجِعُ؛ به قیاس با نسخه کا و با توجه به فاعله نحوی تصحیح شد؛ دیگر نسخه بدلها: سح. (بدون نقطه).  
 ۴. آط، آب، آرز، سیحون؛ آج، لب: سیحون؛ چاپ شعرانی (۵۰/۹): یجدون.  
 ۵. همه نسخه بدلها، بجز کا + که.  
 ۶. همه نسخه بدلها: خداوند.  
 ۷. همه نسخه بدلها: خواهی این.  
 ۸. آب، آرز، مش: برخوانید؛ کا: برخوان.



گفتند: یا رسول الله! چه گویی آنان را که از این کودکان در طفولیت بمیرند؟  
گفت: **اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا عَامِلِينَ**؛ خدای عالمتر است که ایشان چه کردند  
اگر بماندندی.

آشود بن سریع گفت: با<sup>۱</sup> رسول الله چهارغزا کردم، قومی از ما کودکان  
مشرکان را می‌کشتند. رسول - علیه السلام - گفت: چرا کودکان را می‌کشتی، و ایشان  
۵ اطفال و بی‌گناهند؟ گفتند: یا رسول الله! مشرک زاده‌اند، گفت: **وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ**  
**مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَىٰ هَذِهِ الْفِطْرَةِ فَمَا بَرَأَ عَنْهَا حَتَّىٰ يُبَيِّنَ عَنْهُ لِسَانُهُ فَأَبَوَاهُ<sup>۲</sup>**  
**يَهُودَانِهِ وَيَنْصَرَانِهِ.**

عیاض بن جمار<sup>۳</sup> روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: خدای تعالی  
۱۰ مرا فرمود که بیاموزم شما را آنچه ندانی، و خدای گفت مرا که: آنچه من به بندگان  
خود داده‌ام حلال است ایشان را، من بندگان خود را همه<sup>۴</sup> مسلمان آفریده‌ام، شیطان  
می‌آید و ایشان را از دین می‌فریبد، و برایشان حرام می‌کند آنچه من حلال کردم  
ایشان را، و می‌فرماید ایشان را تا به من شرک آرند.

**لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ؛ تَبْدِيلٌ وَتَغْيِيرٌ نِيسَتُ خَلْقِ خَدَائِ رَا. صورت نفی است**  
۱۵ و معنی نهی<sup>۵</sup>، یعنی خلق خدای را تغییر مکنی به خصی کردن و گوش بریدن چهارپای  
و شکافتن و مانند این. **ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ؛** این دین، دین راست است و طریق  
مستقیم، و لکن بیشتر مردمان نمی‌دانند.

آیه ۳۱ **مُنْبِئِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛** باز گردندگان<sup>۶</sup>  
باشند سوی او و بترسید<sup>۷</sup> از او و به پای دارید<sup>۸</sup> نماز را، و مه باشید<sup>۹</sup> از بت پرستان!<sup>۱۰</sup>

۱. آط، آب، آج، آن مش؛ یا.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا؛ و آتواه.

۳. آط، آب، آج، لب، آن مش؛ عیاض بن عمار؛ عیاض بن حماد.

۴. آط، آب، آن مش + را.

۵. مش؛ تهدید.

۶. آب، مش؛ رجوع کنندگان؛ آط، آج، لب؛ باز شوندگان. ۷. آط؛ بترسی / بترسید.

۸. آط؛ به پای داری / به پای دارید.

۹. آط؛ مباحی / مباحید.

۱۰. آط، آج، لب؛ ایتازگویان.

آیه ۳۲ **مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ [ ۲۱۴-ر ] حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ؛**  
از آنان که جدا شدند از دین حق<sup>۱</sup>، و بودند گروه گروه<sup>۲</sup> هر گروهی بدانچه نزدیک  
ایشان باشد شادان باشند.

آیه ۳۳ **وَإِذَا قَسَّ النَّاسُ ضُرَّ دَعْوَاهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقْتَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِحُوا مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ؛** و چون رسد مردمان را زیان و گزند، بخوانند خداوند خویش را باز گردندگان سوی او؛ پس چون بچشاند ایشان را از او رحمتی، همی گروهی<sup>۳</sup> از ایشان به خداوند و پروردگار خویش شرک آرند.

آیه ۳۴ **لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ؛** تا کافر و ناسپاس شوند بدانچه داده باشیم شان<sup>۴</sup> برخورداری گیرید، زود<sup>۵</sup> که بدانید.

آیه ۳۵ **أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَسْتَكْبِرُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ؛** یا<sup>۶</sup> فرو فرستادیم ما برایشان حجتی، او سخن می گوید<sup>۷</sup> بدانچه بودند بدان شرک می آوردند.

آیه ۳۶ **وَإِذَا آذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ آيَاتِهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتُلُونَ؛** و چون بچشانیم مردمان را رحمتی، شادمانه شوند بدان و اگر رسد ایشان را بدی<sup>۸</sup> بدانچه فرا پیش داشته باشد دستهای ایشان همی ایشان نومید گردند از رحمت خدای.

آیه ۳۷ **أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ [ ۲۱۴-ب ] إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛** نه می بینند<sup>۹</sup> که خدای تعالی بگستراند روزی آن را که خواهد و به اندازه کند<sup>۱۰</sup>، بدرستی که در آن نشانه هاست گروهی را که ایمان آرند.

آیه ۳۸ **فَأَبِئْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ**

۱. اساس، آط: فارقوا؛ به قیاس با نسخه آب و با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۲. آط: دینشان.

۳. آج، لب: باز شوند به او.

۴. آط، آج، لب: ما دادیم ایشان را.

۵. آط، آج، لب: اگر.

۶. آط، آج، لب: به ایشان بدی.

۷. آط، آج، لب: تنگ کند.

۸. آط، آج، لب: تنگ کند.

۹. آط، آج، لب: تنگ کند.

۱۰. آط، آج، لب: تنگ کند.

۱۱. آط، آج، لب: تنگ کند.

۱۲. آط، آج، لب: تنگ کند.

اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ بده خداوند خویشی<sup>۱</sup> را حقّ او، و درویش را و راه گذری<sup>۲</sup> را، آن بهتر است آنان را که می خواهند رضای خدای، و ایشانند که ایشان رستگارانند.

آیه ۳۹ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا لِيَتْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَتْرَبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ؛ و آنچه بدهند از ربّ<sup>۳</sup> که افزون شود در خواسته های<sup>۴</sup> مردمان نه سود و زیادت<sup>۵</sup> نزدیک خدای و آنچه بدهند<sup>۶</sup> از زکات، می خواهید بدان خشنودی خدای - عزوجل - پس ایشانند که افزون کرده باشند مال اندر دنیا.

آیه ۴۰ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَُمْ مِنْ شَيْءٍ [۲۱۵-ر] سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ خدای - عز و علا - آن است که بیافرید شما را، پس روزی داد شما را، پس بمیرانید<sup>۷</sup> شما را، پس زنده گردانید<sup>۸</sup> شما را، هیچ هست از بتان که شما آن را همباز می آرید با خدای کسی که بکند از اینها که بر شمرد از چیزی؟ پاک<sup>۹</sup> او و برتر و بزرگتر<sup>۱۰</sup> از آنچه همباز<sup>۱۱</sup> می گویند او را.

آیه ۴۱ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ آشکارا شد فساد و تباهی در بیابان و خشکی و دریا بدانچه کسب کردند از فعل بد دستهای مردمان، تا بچشانیم<sup>۱۱</sup> ایشان را برخی از آنچه کردند

۱. آط، آج: بده خویش؛ لب: بده خویشتن؛ آب، مش: بده خداوند قرابت.

۲. آط، آج، لب، مش: رهگذری.

۳. آب، مش: تا بیالد در مالهای.

۴. آب: دادند؛ مش: دادید.

۵. این دو کلمه در اساس بدون نقطه «یا» و به صورت «بمیرانند» و «گردانند» ضبط شده و بنابر این ظاهراً

«بمیرانند» و «گردانند» هم خوانده می شود، اما به اعتبار محقق الوقوع بودن برای ترجمه فعل مضارع ما ضبط

«بمیرانید» و «گردانید» را اختیار کردیم؛ آط، آج، لب: بمیراند و زنده کند.

۸. آط، آج، لب: منزّه است؛ آب، مش: پاک و منزّه است.

۹. آط، آج، لب: متعالی است.

۱۰. آط، آج، لب: انباز.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بچشانند.

ایشان، تا مگر ایشان بازگردند.

آیه ۴۲ **قُلْ سَبُّوا فِي الْأَرْضِ فَأَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَتْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ**؛ بگویا محمد بروید<sup>۱</sup> در زمین، پس بنگرید<sup>۲</sup> که چگونه بود سرانجام<sup>۳</sup> آنان که از پیش بودند، که بودند بیشتر ایشان بت پرستان.

آیه ۴۳ **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ بَأْسَ اللَّهِ لَأَمْرٌ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُصَدِّقُونَ**؛ راست بدار اعتقاد و قصد خویش<sup>۴</sup> دین راست را از پیش آن که آید روزی که بازگشت نبود آن روز را از خدای آن روز پراکنده شوند<sup>۵</sup>.

آیه ۴۴ **مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلَا نُنْفِئُهُمْ يَوْمَئِذٍ**؛ هر که کافر شد<sup>۶</sup> بر او بود وبال کافر شدن او، و هر که کرد نیکی تنهای خویش<sup>۷</sup> را گسترانیدند اندر بهشت<sup>۸</sup> [۲۱۵-پ].

آیه ۴۵ **لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ**؛ تاجزا دهد<sup>۹</sup> خدای - عز و علا - آنان را که ایمان آوردند و کردند نیکیها از فضل خویش، بدرستی که او دوست ندارد کافران را.

آیه ۴۶ **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيَذِّبْكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيَجْزِيَ الْفُلُكَ بِآفِرِهِ وَلِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ**؛ و از نشانه های او آن است که بفرستد بادها را مرده دهنده به باران و تابچشاند شما را از رحمت خویش و تا برود<sup>۱۰</sup> کشتی در دریا به فرمان او، و تا بجوید<sup>۱۱</sup> از فضل<sup>۱۲</sup> او، و تا مگر شما شکر کنید<sup>۱۳</sup>!

آیه ۴۷ **وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْتَمَنَّا مِنَ الَّذِينَ آجَرُمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ**؛ و بدرستی که بفرستادیم ما از پیش تو

۱. آط: بروی / بروید.

۲. آط: بنگری / بنگرید.

۳. سرانجام / سرانجام

۴. آط، آج: رویت را برای.

۵. آط، آج، لب: پراگندایشان را.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: شود.

۷. آط، آج، لب: هر که عمل صالح کند برای خود.

۸. آط، آج، لب: برای خود جای خوار می کند.

۹. آط: تا پاداشت دهد؛ آج، لب: تا پاداش دهد.

۱۰. آط، آج، لب: برانده؛ آب، مش: جاری کند.

۱۱. آط، آج، لب: بجویی / بجوید.

۱۲. آط، آج، لب: روزی.

۱۳. آط، آج، و تا همانا شکرگویی.

پیغامبرانی سوی گروه ایشان، پس آوردند بدیشان حجتها و برهانها<sup>۱</sup>، پس کینه کشیدیم ما از آنان که جرم کردند و کافر شدند، و بود واجب بر ما یاری کردن مؤمنان.

۵ قوله<sup>۲</sup>: مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، منصوب است بر حال مِنْ قَوْلِهِ: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ، برای

آن که خطاب با رسول است، و مراد رسول و امت، کأنه قَالَ: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، آئی تائیبین راجعین مُنْقَطِعِينَ إِلَيْهِ؛ در آن حال که توبه کننده [۲۱۶-ر] باشی و با درگاه او شونده. و گفتند: اشتقاق او از قطع است، و مِثْلُهُ التَّابُ لِقَطْعِهِ. وَأَنْقُوهُ؛ و از او بترسی و از عقاب او، و از معاصی او اجتناب کنی. وَأَقِمُّوا الصَّلَاةَ؛ و نماز به پای داری در مواقیت خود، و ادای او کردن به حدود و ارکان و شرایطش علی ما أُمِرْتُمْ بِهِ. وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ؛ و از جمله مشرکان مباشی که با او انباز گیرید<sup>۳</sup>.

۱۰ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ، حمزه و کسائی خواندند: «فَارَقُوا دِينَهُمْ» به «الف» و تخفیف «را»، مِنْ الْمِيفَارِقَةِ. و باقی قراء خواندند: مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ، مِنَ التَّفْرِيقِ؛ [از آنان که]<sup>۴</sup> دین خود را پاره پاره کردند. وَكَانُوا شِيعًا، آئی فِرْقًا؛ و گروه گروه شدند. فِتْنَادَهُ كَقَوْلِهِ: فَرَّقُوا دِينَهُمْ، و بعضی دگر گفتند: بدل است از مشرکان.

۱۵ عمر خطاب<sup>۵</sup> روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت عایشه را<sup>۶</sup>: إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا، هُمْ أَهْلُ الْبِدْعِ وَالضَّلَالَةِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِنَّ لِكُلِّ صَاحِبِ ذَنْبٍ تَوْبَةً إِلَّا صَاحِبَ الْبِدْعِ وَالْأَهْوَاءِ لَيْسَتْ لَهُمْ تَوْبَةٌ أَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَهُمْ مِنِّي بَرَاءٌ، گفت: مراد به این آیت اهل بدع و ضلالتند<sup>۷</sup> از این امت و هر گناهکاری را توبه<sup>۸</sup>

۱. مش: چون آمدند ایشان را به معجزات؛ آب: پس آمد به ایشان به معجزات.

۲. آط، آج، لب + تعالی.

۳. آط، آب، آج، لب، کا: گیرند.

۴. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۵. آط، آب، آج، لب، آن، مش: ترسایانند.

۶. اساس + رَضِيَ اللهُ عَنْهُ.

۷. اساس + رَضِيَ اللهُ عَنْهَا.

۸. آج، لب، مش: فرقوا.

۹. آط، آب، آج، لب، آن، مش: ضلالت اند.

۱۰. مش: توبه ای.

است جزایشان را که این صاحب بدعتند و تابع هوای خود، من ازایشان بیزارم و ایشان ازمن. آنکه گفت: **كُلُّ جِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ**؛ هر گروهی خرم<sup>۱</sup> باشند به آنچه بنزدیک ایشان است از اعتقاد سابق<sup>۲</sup> که کرده باشند<sup>۳</sup> در حقی و درستی آن.

آنکه گفت: **وَإِذَا قَسَّ النَّاسُ أَحوال آدمی و تلون<sup>۴</sup> او در حالات و تاراتش،**

- گفت: چون برسد<sup>۵</sup> به آدمی سختی. و «نأس» اسم جنس است، و «ضُرٌّ»، بلای و محنتی و بیماری و درویشی و مانند این. **دَعُوا رَبَّهُمْ**؛ خدای را بخوانند به اخلاص. **مُنْبِئِينَ إِلَيْهِ**؛ با درگاه او گریزند باز چون آن محنت کناره<sup>۶</sup> شود. **ثُمَّ إِذَا آذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةٌ**؛ چون رحمتی بپشانند<sup>۷</sup> خدای ایشان را از عاقبت و نعمت تندرستی و دست فراخی. **إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ**، این «إِذَا» مفاجات است؛ که توبینی گروهی از ایشان به خدای کافر شوند و با سر شرک شوند.

**لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ**؛ تا کفران کنند آن نعمت را که من خدای با ایشان کرده<sup>۸</sup> باشم. آنکه گفت ایشان را به صیفت امر و معنی تهدید: **بِرُّ** برداری و تمتع کنی که پس از این بدانی که عقاب و جزای کرده<sup>۹</sup> شما چه خواهد بود.

**أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا**؛ یا ما فرو فرستادیم برایشان سلطانی و یتنی. عبدالله

- عباس و ضحاک گفتند<sup>۱۰</sup>؛ یعنی حجتی و عذری. قتاده و ربیع گفتند<sup>۱۱</sup>؛ کتابی. دگر مفسران گفتند<sup>۱۲</sup>؛ رسولی، یعنی ما هیچ یتنت و حجت برایشان فرو فرستاده هستیم که او سخن می گوید برای ایشان و به عذر ایشان در شرکشان، و ایشان را شرک می فرماید؟ یعنی نفرستادیم، پس چرا باید تا ایشان مشرک شوند بی عذری و علتی و بهانه ای.

- آنکه گفت: آدمی ملول است، **وَإِذَا آذَيْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا**؛ ما آدمیان

۱. همه نسخه بدلها، بجز کا: شاد.

۳. اسام: باشد؛ به قیاس بانسخه آط، و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: تکون.

۵. همه نسخه بدلها، بجز کا: کرانه.

۶. همه نسخه بدلها، بجز کا: کرانه.

۷. آج، لب: من به ایشان عطا کرده.

۸. آج، لب: من به ایشان عطا کرده.

۹. لب: ندارد.

۱۰. آج، لب: بپشانید.

۱۱. لب: ندارد.

۱۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: اعتقادشان.

۱۳. همه نسخه بدلها، بجز کا: اعتقادشان.

را بچشانیم رحمتی به آن خرم<sup>۱</sup> شوند از تندرستی و دست فراخی و کامروایی و کار روانی. **وَإِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ**؛ و اگر رنجی و بلائی و نکستی رسد به ایشان به آنچه کرده باشند و مستحق آن شده. **إِذَا هُمْ يَقْتَضُونَ**؛ که تونگه کنی ایشان نومید شده باشند از من و<sup>۲</sup> رحمت من.

۵ **أَلَمْ يَرَوْا**؛ نمی بینند، یعنی نمی دانند که خدای تعالی روزی بگستراند آن<sup>۳</sup> را که خواهد. **وَيَقْدِرُ**، **أَيُّ يَثُرُ وَيُضَيِّقُ**؛ و تنگ گرداند و سخت بر آن که او خواهد به حسب مصلحت ایشان. **إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ**؛ در این آیاتی هست و دلالی<sup>۴</sup> گروهی را که ایمان آرند، و برای آن تخصیص کرد مؤمنان را [۲۱۶-پ] که منتفع ایشان باشند از آن جا که نظر و اندیشه ایشان کنند.

۱۰ **فَأَيُّ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ**، آنکه گفت: بده یا محمد- خطاب با او و مراد او و اومت- خویشان و نزدیکان را حقشان بده، و نیز درویش<sup>۵</sup> را حق او به او ده. **وَأَبْنِ السَّبِيلِ**؛ و رهگذری را، و این شامل بود زکات و صدقات و نفقات و وجوه بز و احسان و صلوة<sup>۶</sup> رحم را بر همه وجه. **ذَلِكَ خَيْرٌ**، آنکه گفت: این دادن بهتر باشد آنان را که روی خدای جویند. **وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**؛ و ایشان ظفر یافتگان باشند به مراد خود.

۱۵ **وَمَا آتَيْتُم مِّن رِّبَا**، ابن کثیر خواند: [آتَيْتُم مَّقْصُورٌ، مِّنَ الْإِتْيَانِ وَهُوَ عِبَارَةٌ عَنِ الْفِعْلِ، يُقَالُ: أَتَيْتُ بِالْأَمْرِ إِذَا فَعَلْتَهُ، وَمِنْهُ قَوْلُ الشَّاعِرِ:

**وَلَمْ يَأْتِ مَا يَأْتِي مِنَ الْأَفْرَاهِيَا**

یعنی آنچه کنی<sup>۸</sup> از ربا و باقی قراء به مد خواندند: [آتَيْتُم مِّنَ الْإِتْيَانِ وَهُوَ الْإِعْطَاءُ]؛ و آنچه دهی<sup>۹</sup> از ربا. **لِيَرْبُوهَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ**؛ تا بیفزاید در مالهای مردمان. **فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ**؛ نیفزاید نزدیک خدای. مدنیان خواندند: **لِيَرْبُوهَا**، به «تا»ی

۲۰

۱. آط: خورم.

۲. همه نسخه بدلها، بجز کا: آنان.

۳. اساس: تقدر؛ به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: دلالاتی.

۵. آج، لب: درویشان را.

۶. آج، لب: صلوت.

۷. آج، لب: صلوت.

۸. آب، مش: کند؛ آج، لب: می کند؛ کا: کنید.

۹. آب، آن: کا: دهید.

مَضْمُونٌ عَلَى الْخِطَابِ لِلْجَمَاعَةِ، وَسَكُونٌ «را»<sup>۱</sup> تا بیفزای<sup>۲</sup> در مال مردمان، آن بنزدیک  
 خدای نیفزاید. وَمَا أَنْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ؛ و آنچه بدهی<sup>۳</sup> از زکات و به آن روی خدای  
 خواهی<sup>۴</sup>، یعنی برای خدای دهی<sup>۵</sup>. فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ؛ آنان که این کنند،  
 یعنی زکات دهند ایشان خداوندانِ ضِعْفِ باشند، و ایشان را ثواب مضاعف بود. در  
 آیت تزهید است از ربا و ترغیب در زکات<sup>۶</sup>. خدای تعالی در باب ربا و زکات  
 می‌گوید: يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُرِيهِ الصَّدَقَاتِ<sup>۷</sup>.

مفسران در معنی آیت خلاف کردند. سعید جُبَيْر و مجاهد و طاووس و قتاده و  
 ضحاک گفتند: این مردی باشد که عطایی به کسی دهد یا هدیه‌ای به طمع آن که  
 زیادت آن بستاند آن ربایی است حلال خداوندش را، در او مزدی نباشد و بزه‌ای  
 نباشد. و گفتند<sup>۸</sup>: این معنی رسول - علیه السلام - نکردی و او را نشایستی کردن،  
 لِقَوْلِهِ: وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْبُرُجِ<sup>۹</sup>.

شُعْبِي گفت: این مردی باشد که خویشش در سفر بر کسی بندد و خدمت او  
 کند تا از او قوتی و نفقاتی به او می‌رسد، یا<sup>۱۰</sup> آن مرد بازرگان گوید: از این سود که  
 مرا باشد بر این مال تو را چندین نصیب است تا مرا معاونت کنی در این سفر، این نه  
 برای خدای کند.

نخعی گفت: معنی آن است که در جاهلیت<sup>۱۱</sup> عادت بودی که مرد بسیار مال  
 چیزی به خویشاوندان<sup>۱۲</sup> دادی بدان تجارتی کردی غرض او نه خدای بودی، و  
 اوقاتی از او چیزی بستدی به مباحه آن.

سُدِّي گفت: آیت در بنی ثقیف آمد که ایشان ربا دادندی، خدای تعالی

۱. همه نسخه بدلها: «واو».

۲. همه نسخه بدلها: بجز کا + شرکت.

۳. آب، آرز، مش، کا: بدهید.

۴. آب، آرز، بدهید؛ مش؛ کا: دهید.

۵. همه نسخه بدلها + بخلاف آن که مردمان گمان برند که ربا در مال بیفزاید و از زکات مال بکاهد.

۶. سورة بقره (۲) آیه ۲۷۶.

۷. آب، آرز، گفته‌اند.

۸. سورة مدثر (۷۴) آیه ۶.

۹. همه نسخه بدلها: تا.

۱۰. آج، لب: چندین.

۱۱. آط، آب، آرز، مش: خویشاوندان خود؛ آج: خویشاوندان خود؛ کا: به خویشان خود.



گفت: آن را بنزدیک خدای زیادتی نباشد، و زکات بیفزاید بنزدیک خدای، و قوله: **فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْطَرُّونَ؛ أَي هُم أَصْحَابُ ضِعْفٍ، مِن قَوْلِهِم: أَجْرَبَ الرَّجُلُ إِذَا صَارَ ذَا إِيْلٍ جَزْبِي، وَأَعْطَشَ إِذَا صَارَ ذَا إِيْلٍ عِطَاشٍ، قَالَ - شعر:**

**كَفْرَتِهِ ذِي الثَّلَاةِ الْمُعْطِشِ**

۵ **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ،** گفت: او آن خدای است که بپا فرید شما را در بدایت، و روزی داد در میانه، و بمیراند به آخر، و زنده کند در آخرت. این بر سبیل تذکیر نعمت گفت. **هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ؛** هیچ کس هست از این انبازان<sup>۱</sup> که شما گرفتگی با خدای که چیزی کند از این یا قادر باشد بر بعضی از این؟ **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى؛** منزّه است او و متعالی از آن که با او همتا و انباز<sup>۲</sup> گیرند<sup>۳</sup>.

۱۰ **آنگه گفت: ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ مَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ،** گفت: فساد آشکارا شد در زمین و در دریا به آنچه مردمان<sup>۴</sup> کنند از کفر و معاصی، گفت: **فسادِ بَرِّ،** به قحط و قلت باران و نبات بود، و **فسادِ بَحْرِ** به آن که آبش کم شود و منافی که از او بودی کمتر باشد<sup>۵</sup> به شوم<sup>۶</sup> گناه بنی آدم.

۱۵ **قَتَادَةَ** گفت: این پیش از مبعث رسول بود - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ** - چون خدای تعالی رسول را بفرستاد، اهل «بَرِّ» - که اهل بیابان و خیمه ها بودند - به برکت<sup>۷</sup> او پُرْخِصِب و نعمت شدند، و آنان که اهل «بَحْرِ» بودند - از اهل رَئِف و دبه ها و شهرها که بر کنار دریا باشد - همه پر خیر شدند.

**مُجَاهِدٌ** گفت: [۲۱۷-ر] مراد به این بحر، نه دریاست، بل مراد هر شهری و دیهی است که آن را آبی روان باشد.

۲۰ **عَطِيَّةٌ** گفت: هر آن سالی که باران کم باشد غوص کم باشد. **عبدالله عباس** گفت: لَوْلُو در شکم صدف از قطره باران بود که او روز باران بیاید

۱. آب، آن مش: انبازانی.

۲. آب، لب: گزید.

۳. همه نسخه بدلها + می.

۴. آب، لب: کمتر شود.

۵. آب، مش + و سلم.

۶. آب، آن مش: بشوم؛ کا: بشوم.

۷. آب، آج، لب، آن مش، کا: برکت.

و ادهن باز کند، هر قطره‌ای باران که در دهن او افتد در شکم او درّی شود.

حسن بصری گفت: مراد به دریا شهر است<sup>۲</sup> بر کنار دریا<sup>۳</sup>.

عبدالله عباس گفت و عِکْرِمَه و مُجَاهِد: فساد که آشکارا شد در زمین، به قتل قابیل بود هابیل را، و در دریا بغضب<sup>۴</sup> [آن پادشاه که بر کنار دریا کشتیها می‌ستد بغضب<sup>۴</sup>]،<sup>۵</sup> فی قوله: وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِيحَةٍ غَضْبًا،<sup>۶</sup> گفت: نام او ۵ جلندار بود از قبیله آزد. لِيُذِبَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا؛ تا بچشانند ایشان را بعضی آنچه کرده باشند، یعنی جزای [آنچه کرده باشند، چه]<sup>۵</sup> آنچه ایشان کردند به ذوق ایشان ماند.

سَلَمَى در شاذّ به «نون» خواند و جمله قراء به «یا» رَدًّا اِلَى اسْمِ اللّٰهِ تَعَالَى.

۱۰ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ تا باشد که باز آیند و رجوع کنند و لطفی شود ایشان را عند آن توبه کنند.

قُلْ؛ یا محمد بگو این کافران را: سَبِّرُوا فِي الْأَرْضِ؛ در زمین بروی و بنگری تا چگونه بود عاقبت آنان که پیش شما بودند از کافران؟ مِنْ قَبْلُ، یعنی مِنْ قَبْلِكُمْ وَقَبْلَ زَمَانِكُمْ. كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ؛ بیشترین<sup>۷</sup> ایشان مشرک بودند.

۱۵ فَأَقِمْ وَجْهَكَ؛ راست کن رویت برای دین مسلمانی، یعنی از دین اسلام هیچ میل مکن و عدول منمای.

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ؛ پیش از آن که روزی آید که آن را از خدای تعالی مردّی و مدفعی نبود، و آن روز قیامت است. آنکه گفت:

يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّغْنَهُ، [أَيُّ يَتَصَدَّعُونَ]<sup>۸</sup> أَيُّ يَتَفَرَّقُونَ؛ آن روز مردم متفرق شوند به دو فرقت: فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ<sup>۲</sup>؛ گروهی به بهشت شوند و گروهی به دوزخ.

۱. چاپ شعرانی (۵۶/۹): که آن روز که باران بیاید.

۲. همه نسخه بدلها: شهرهاست.

۳. مش: که بر کنار دریا بود.

۴. اساس: ندارد، از آظ، افزوده شد.

۵. آج، لب: بغضب.

۶. آب، آج، لب، آژ، مش: بیشتر.

۷. سورة كهف (۱۸) آیه ۷۹.

۸. سورة شوری (۴۲) آیه ۷.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، گفت: هر که کافر شد کفرش بر اوست، یعنی وبال و عقاب کفر او بر او باشد، بردگر کس نبود، و مضرت آن به او گردد نه با جز او. وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا؛ و هر که او کار نیکو کند آنچه می‌کند از تمهید کار و سازجای نشست و خوفت<sup>۱</sup> برای خود کند. وقوله: فَلَا تُفْسِدُوا أَنْفُسَكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تُكْسِبُونَ؛ عبارت است از این که گفتیم، و اصل او مِنْ قَوْلِهِمْ: مَهْدٌ فِرَاشُهُ إِذَا فَرَشَهُ<sup>۲</sup> است. و گفتند: معنی آن است که برای خود و مضجع درگور بستری نرم می‌سازد از عمل صالح.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَقْسَمُوا؛ برای آن تا پاداشت<sup>۳</sup> دهد خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند. مِنْ فَضْلِهِ؛ از بهشت و ثواب او که نهاده است ایشان را. إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ؛ و او کافران را دوست ندارد، و خیر ندهد ایشان را.

وَمِنْ آيَاتِهِ، گفت: و از دلایل و عبر و علامات او آن است که بفرستد بادها را مرده<sup>۴</sup> دهنده یعنی به باران، بیانه قوله: بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ<sup>۵</sup>.

وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ؛ تا شما را بچشاند از رحمت خود، یعنی از باران. وَلِتَجْرِيَ الْفُلُكُ بِأَمْرِهِ؛ و نیز غرض او در باد فرستادن جز آن که ابر را جمع کند و بیفشارد و باران از او به در آرد، آن است که کشتیها را در دریا براند و بگذراند به فرمان او، و تا شما طلب روزی کنی و آن را وجه معاش سازی و بدو توصل<sup>۶</sup> کنی با<sup>۷</sup> بسیاری منافع. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ و تا باشد که شاکر باشی و شکر بگزاری.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ، آنکه برای تسلیت<sup>۸</sup> رسول گفت: ای محمد! ما پیش تو پیغامبران فرستادیم به قوم ایشان، فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ؛ و ایشان آمدند و حجتها و معجزات و دلایل آوردند به ایشان. این جا اضماری هست مِنْ قَوْلِهِ<sup>۹</sup>: فَكَفَرُوا بِهِمْ؛ قوم به ایشان کافر شدند. فَأَنْتَقِمْنَا؛ ما انتقام کشیدیم از ایشان<sup>۱۰</sup> کافران مجرمان، و بر ما واجب است نصرت مؤمنان کردن إِمَّا به دلیل و حجت، یا به قهر و غلبه بر حسب و وفق

۱. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: خفت.

۲. آل: ندارد؛ آج: اذا فرشه؛ لب: اذا افراشه.

۳. مش: پادداشت؛ کا: پاداش.

۴. کذا در اساس «ژ» با سه نقطه؛ آب: مرده.

۵. سورة فرقان (۲۵) آیه ۴۸.

۶. آب، آز، نوسل.

۷. مش: به.

۸. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: تسلیه.

۹. آج، لب: قولهم.

۱۰. آط، آج، لب، آن مش: از آن.

مصلحت. و گفتند: معنی آن است که این نصرت در عاقبت کنیم، چنان که گفت: [۲۱۷-پ] وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ<sup>۱</sup>. و گفتند<sup>۲</sup>: به قیامت باشد.

ابوالدرداء گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم<sup>۳</sup> که او گفت: هیچ مرد نباشد که از عرض برادر مسلمان<sup>۴</sup> دفعی کند الا و بر خدای واجب شود که آتش دوزخ از او دفع کند روز قیامت. آنکه این آیت بخواند. وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرَ الْمُؤْمِنِينَ<sup>۵</sup>.

۵

آیه ۴۸ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِسُ حَابًا فَيَبْسُطُهَا فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كَيْفَ يَشَاءُ فَتَرَى الْوَلُوقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ؛ خدای آن است که بفرستد<sup>۶</sup> بادهای را، پس بر<sup>۷</sup> انگیزد میغ<sup>۸</sup> را، پس بگستراند<sup>۹</sup> آن را در آسمان چنان که خواهد، و کند آن را پاره‌ها<sup>۱۰</sup>، پس تو<sup>۱۱</sup> بینی باران را<sup>۱۱</sup> بیرون می آید از میانهای او<sup>۱۲</sup>، پس چون رساند<sup>۱۳</sup> آن را بدان که خواهد از بندگان خود همی<sup>۱۴</sup> ایشان شادمانه شوند.

آیه ۴۹ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْسِينَ؛ و اگر بودند از پیش آن که فرو فرستادند<sup>۱۵</sup> باران بر ایشان از پیش آن نومیدان<sup>۱۶</sup>.

آیه ۵۰ فَانظُرْ إِلَىٰ أُنثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُخِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ پس بنگر به سوی اثرهای رحمت خدای چگونه زنده کند<sup>۱۷</sup> زمین را پس مردن آن<sup>۱۸</sup>، بدرستی که آن زنده کننده است مردگان را، و او

۱. سورة اعراف (۷) آیه ۱۲۸.

۲. آب، آن کا: گفته اند.

۳. آب، آن شنیده ام.

۴. آط، آب، آج، آن، مش، کا: مسلمانش.

۵. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها + قوله تعالی.

۶. آب، مش: می فرستد.

۷. آب، مش + می.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: ابر.

۹. آب، مش: پس می گستراند.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: پاره پاره.

۱۱. مش: باران بزرگ قطره که.

۱۲. آط، آب، آج، لب: میان او.

۱۳. آب، مش: رسید.

۱۴. آب، مش: ناگاه.

۱۵. آب، مش: فرو فرستاده شود؛ آج، لب: فرستاده شد.

۱۶. آب، مش: از پیش اونا امید باشند.

۱۷. آب، مش: می کند.

۱۸. آط، آج، لب: مرگ آن؛ آب، مش: پس از مردنش.

بر همه چیزی تواناست [۲۱۸-ر].

آیه ۵۱ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ؛ و اگر بفرستیم ما بادی، پس ببینند آن کشت سبز را زرد گشته<sup>۱</sup>، گردند از پس شادمانگی ناسپاسی می کنند.

آیه ۵۲ فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الضَّمَمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ؛ پس بدرستی که تو به نتوانی<sup>۲</sup> شنوائید<sup>۳</sup> مردگان را و بنشنوائی<sup>۴</sup> کران را خواندن چون برگردند<sup>۵</sup> پشت با تو کرده.

آیه ۵۳ وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيِّ عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ؛ و نه ای تورا نماینده ناپینان<sup>۶</sup> از گمراهی ایشان، نشنوائی تو مگر آن را که ایمان آرد<sup>۷</sup> به نشانه های ما، پس ایشان مسلمانان باشند.

آیه ۵۴ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ؛ خدای تعالی آن است<sup>۸</sup> بیافرید شما را از ضعف و مستی پس کرد<sup>۹</sup> از پس مستی و ضعف نیرو، پس کرد<sup>۱۰</sup> از پس نیرو و مستی و پیری، بیافریند<sup>۱۱</sup> خدای آنچه خواهد، و او دانا و تواناست.

آیه ۵۵ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ [۲۱۸-پ] مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ؛ و روزی که برخیزد<sup>۱۲</sup> رستخیز، سوگند می خورند جرمکاران<sup>۱۳</sup>، نکردند درنگ جز ساعتی همچنان بودند در دنیا دروغزنان.

آیه ۵۶ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ و گویند<sup>۱۴</sup> آنان که دادندشان<sup>۱۵</sup> دانش و

۱. آط، آج، لب: زرد به نیمه روز.

۳. آط، آج، لب: شنوائیدن.

۵. آط، آج، لب: روی بگردانند.

۷. آط، آج، لب: بگروید.

۹. آب، مش: گردانید.

۱۱. آط، آج، لب: پیای شود.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش: گفتند.

۲. آب، مش: نمی توانی.

۴. آب، مش: نمی توانی شنوائید.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: ناپینایان.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + که.

۱۰. آب، مش: می آفریند؛ آط، آج، لب: بیافرید.

۱۲. آط، آج، لب: کافران؛ آب، مش: گناهکاران.

۱۴. آط: داده شدند.

ایمان بدرستی که درنگ کردید<sup>۱</sup> در کتاب خدای تا روز برانگیختن، پس اینک روز برانگیختن و قیامت و لکن شما بودید شما نمی دانستید.

آیه ۵۷ **فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ**؛ امروز بنکند سود آنان را که ستم کردند عذرا<sup>۲</sup> ایشان، و نه ایشان را خشنود کننده<sup>۳</sup>.

آیه ۵۸ **وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ**؛ و بدرستی که پدید کردیم مردمان را در این قرآن از هرداستانی و اگر بیاری<sup>۴</sup> تو ایشان را نشانی، هر آینه گویند آنان که کافر شدند، نه اید شما مگر بر باطلان<sup>۵</sup>.

آیه ۵۹ **كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا [ر-۲۱۹] يَعْلَمُونَ**؛ همچنین مهر افگند خدای بر دل‌های آنان که ندانند.

آیه ۶۰ **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ**؛ پس شکیبایی کن بدرستی که وعده خدای حق و راست است و مه دارند تو را<sup>۶</sup> سبک<sup>۷</sup> آنان که نه بر یقین اند<sup>۸</sup>.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

قوله تعالی: **اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ**، حق تعالی در این آیت بر سبیل تذکیر نعمت گفت: او آن خدای است که بادهای را بفرستد از مهتاب خود، شمال و جنوب و ۱۵ صبا و دبور. **فَتُثِيرُ سَحَابًا**؛ آن بادهای ابر را برانگیزد.

**وَهُبُّ مُتَّبِعِهِ** گفت: خدای تعالی ابر را بر شبه<sup>۹</sup> غربال<sup>۱۰</sup> آفرید بین السماء والأرض، تا آب از آسمان بیاید، ابر دفع او بستاند بتدریج قطره قطره از او فرود آید، چه اگر نه چنین بودی زمین خراب شدی چنان که در طوفان نوح.

۱. آب، مش: مقیم شدید.

۲. آط، آج، لب: عذر خواستن؛ آب، مش: عذرهای.

۳. آط: نه ایشان فریاد رسیده شوند؛ آج، لب: نه ایشان فریاد رسند.

۴. آط، آج، لب: بیایدشان؛ آب، مش: بیایی.

۵. آط، آج، لب: باطل کاران.

۶. اساس: آن را، که چون با ظاهر عبارت سازگاری نداشت با توجه به نسخه بدلها تصحیح شد.

۷. آط، آب، آج، لب: سبک ساز نکند تو را.

۸. آط، آب، آج، لب: نه بی گمانند.

۹. مش: شبیه.

۱۰. کا: غربیلی.

و لفظ «سحاب»، هم واحد است و هم جمع چنان که گفته ایم<sup>۱</sup>. قَبَسْتُ لَهُ برای آن گفت که بر لفظ حمل کرد؛ بگستراند آن را<sup>۲</sup> در هوا چنان که خواهد. وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا؛ و آن را پاره پاره کند. فَتَرَى الْوَدْقَ؛ تو باران بزرگ قطره بینی که از میان آن بیرون آید. فَإِذَا أَصَابَ بِهِ؛ چون آن باران؛ به کسهایی<sup>۳</sup> رساند که او خواهد از بند گانش، یعنی به زمین و ولایت و کشت باغ و بستان ایشان. إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ؛ که بنگری ایشان شادمانه باشند، این «إِذَا»، مفاجاست<sup>۴</sup>.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ؛ و اگرچه آن<sup>۵</sup> بود که ایشان پیش از آن که باران به ایشان رسد نومید باشند. و «إِنْ» مخففه است از ثقیله و «لام» برای این به جواب باز آمد. و کوفیان گفتند تقدیر آن است که: مَا كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ إِلَّا مُبْلِسِينَ<sup>۶</sup>، چنان که «إِنْ» نافی باشد و «لا» به معنی «إِلَّا». و قول اول مذهب بصریان است، و این را بیان رفته است.

فَقُرْبُ كُفْت: «قَبْل»، برای اختلاف معنی تکرار کرد یک بار<sup>۷</sup> راجع است با «انزال»، و دیگر با «مطر»، اَنْ مِنْ قَبْلِ الْانْزَالِ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِ الْمَطَرِ. و گروهی دیگر گفتند: تکرار برای تاکید است، کفوله: لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ<sup>۸</sup>...، برای تاکید تکرار کرد، و قال الشاعر:

إِذَا أَنَا لَمْ أَوْمَنْ عَلَيْكَ وَلَمْ يَكُنْ لِفَاؤُكَ إِلَّا مِنْ وِرَاءُ وَرَاءُ

در<sup>۹</sup> مضمحف عبدالله مسعود<sup>۱۰</sup> در هیچ آیت<sup>۱۱</sup> تکرار آن<sup>۱۲</sup> نبشته نیست، بل چنین است: لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُجِبُونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا بِمَفَازَةِ مِنَ الْعَذَابِ.

۱. آب، مش: گفته اند.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: ابر را.

۳. آط، آج، لب، آن کا + می.

۴. آج، لب + را.

۵. کا: کشتها.

۶. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: مفاجات است.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا: چنان.

۸. آج، لب: عليهم المبلسين.

۹. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها بجز کا + که.

۱۰. اساس: ولا؛ به قیاس با نسخه بدلها و با توجه به ضبط قرآن مجید زاید می باشد.

۱۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۸۸.

۱۲. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: و در.

۱۳. آب + رضی الله تعالی عنه.

۱۴. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: روایت.

۱۵. همه نسخه بدلها: ندارد.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ لُمْبُوسِينَ، و اختلاف اقوال در ابلس<sup>۱</sup>

برفت.

فَأَنْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ، کوفیان و شامیان «آثار» خواندند<sup>۲</sup> به جمع، و دگر  
قرآء «آثر» خواندند<sup>۳</sup> بر واحد، جز عاصم که راویان از او خلاف کردند: یک راوی  
بر جمع روایت کرد و یک راوی بر واحد.

۵

و مراد به «رحمت» این جا باران است بلا خلاف. حق تعالیٰ بر سبیل تنبیه تو  
را<sup>۴</sup> گفت: بنده در آثار رحمت من نگر، یعنی در آثار باران که خدای تعالیٰ چه<sup>۵</sup>  
خیر در او نهاده است، و چه منافع به او متصل است! كَيْفَ يُخَيِّ الْأَرْضَ بَعْدَ  
مَوْتِهَا؛ و چگونه خدای زمین مرده را به او زنده می‌کند! آنکه به این تذکیر تنبیه کرد  
بر احیاء مردگان<sup>۶</sup>، گفت: إِنَّ ذَلِكَ لَمُخَيِّ الْمَوْتَى؛ هم آن خدای است که  
مردگان را به قیامت زنده خواهد کردن، یعنی آن خدای که قادر است بر این احیاء،  
قادر است بر آن احیاء، بل همه احیاء بر<sup>۷</sup> همه چیز که در مقدور او صحیح باشد بر آن  
قادر است.

۱۰

وَلَيْنَ أَرْسَلْنَا رِيحًا، [۲۱۹-پ] آنکه گفت<sup>۸</sup>: اگر چنان باشد که ما بادی

۱۵

فرستیم<sup>۹</sup> سرد، و آن نبات و زرع را که به آن باران رویانیده و پرورانیده<sup>۱۰</sup> باشیم  
خشک کنیم یا بادی سموم<sup>۱۱</sup> که آن<sup>۱۲</sup> را خشک گرداند و زرد تا ایشان زرد بینند آن  
را. لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ؛ کافر شوند و<sup>۱۳</sup> این نعمت را شکر نکنند، و اکنون هم<sup>۱۴</sup>  
کفران کنند و شکر نعمت من نمی‌کنند.

۱. آج، لب: آتین؛ مش: ابلس.

۲. آب، آرز: خوانده‌اند.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا «تورا»: ندارد.

۴. آج، لب: نگرد.

۵. اساس: چی / چه.

۶. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها + تعالیٰ.

۷. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: موشی.

۸. آط، آب، آرز: بل بر.

۹. آل و کا: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها + که.

۱۰. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: بفرستیم.

۱۱. مش: رویاننده و پروراننده؛ آب، آرز: و بر او و پروراننده؛ کا: برویتید.

۱۲. مش: بادی یا سموم.

۱۳. آج، لب: باد سموم که اگر آن.

۱۴. همه نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۱۵. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: همه.



آنکه<sup>۱</sup> مثل این کافران زد به مردگان، گفت: **فَأَنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى**؛ تو ای محمد مردگان را چیز [ی]<sup>۲</sup> نتوانی شنوایدن، این کافران در قِلت فهم و فکر و اندیشه با مردگان مانند از آن جا که منتفع نه اند آنچه می شنوند، و مثل<sup>۳</sup> **الآیه فی المعنی** قول الشاعر - شعر:

لَقَدْ أَسْمَعْتَ لَوْ نَادَيْتَ حَيًّا      وَلَكِنْ لِأَحْيَاءَ لِمَنْ تُنَادِي      ۵

**وَلَا تُسْمِعُ الضَّمَّ الدُّعَاءَ**، ابن کثیر خواند «**يَسْمَعُ الضَّمُّ**»، به «یای» مفتوح و «میم» مفتوح و رفع «ضَمُّ» بر فاعلیت چنان که فعل ایشان را باشد، یعنی کردعا و آواز نشنود، و باقی قراء به «نای» مضموم و کسر «میم» و نصب «ضَمُّ» خواندند؛ و تونشنوانی کران را دُعَا، بر این قراءت معتدی باشد به دو مفعول. **إِذَا وَلَوْ سَدُّ بِرَبِّنَ**، خصوصاً در آن حال که گوش با دعا و آواز تونکنند، و از توروی برگردانند.      ۱۰

**وَمَا أَنْتَ بِهَادٍ الْعُمِّيِّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ**، آنکه مثل زد ایشان را در ره حق نادیدن به کوران، گفت: تو کوران را ره نتوانی نمودن، و ایشان را از گمراهی با راه راست نتوانی آوردن. **إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا**؛ **إِلَّا كَسَى** را که به آیات ما ایمان آورده نشنوانی، یعنی او باشد که حدیث توبشود و اندیشه کند و منتفع شود به آن. **فَهُمْ مُسْلِمُونَ**؛ و آنان که چنین باشند مسلمان<sup>۴</sup> باشند، و تأویل مثل این آیت برفته است با شواهد نظم و نثر، چه معلوم است که کافران بر حقیقت کور و کرنه اند.<sup>۷</sup>

**اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ**؛ او آن خدای است که بیافرید شما را از ضعف. عاصم و حمزه «ضعف» خواندند به فتح «ضاد» و **أَعْمَشَ** و **يَحْيَى** و **وَتَابٌ**<sup>۸</sup> در شاذ، و روایت کردند و گفتند: این لغت پیغامبر است - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ**. و باقی قراء «ضعف» خواندند به **ضَمِّ «ضاد»** و **هُمَا لَغْتَانِ**؛ **كَالرَّغْبِ وَالرَّغْبِ**، و **الْكُرْهِ وَالْكُرْهِ**. قراء گفت: «ضَمِّ» لغت قریش است و «فتح» لغت تمیم.

خدای تعالی گفت: او آن خدای است که بیافرید شما را از ضعف، یعنی از

۱. آج، لب + این.

۲. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۳. آب، آن: مثله.

۴. آط، آب، آج، لب، آن، مش: آواز ودعا.

۵. آط، آب، آج، لب، آن، مش: دارد.

۶. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: باشند، ایشان مسلمانان.

۷. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها بجز کا: کراند.

۸. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: یحیی بن وثاب.

نطفة ضعیف، آنکه پس از آن ضَعَف شما را قوت داد و جوانی، آنکه پس از آن قوت برنایی شما را ضَعَف داد و پیری<sup>۱</sup>. **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ**؛ می آفریند آنچه می<sup>۳</sup> خواهد چنان که می<sup>۲</sup> خواهد، **وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ**؛ و او عالم است و قادر و توانا بر کمال، و «فعلیل» در این باب بنای مبالغت باشد.

۵ **وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ**، گفت: آن روز که قیامت بر خیزد<sup>۳</sup>، کافران سوگند خورند که ایشان در دنیا مقام نکردند جز یک ساعت، و این بر سبیل مبالغت گویند نه بر طریق حقیقت از دو وجه را: یکی آن که آنچه بر سیده باشد وفانی شده اگر چه بسیار باشد اندک بود چه آن ساعت ناچیز بود، دگر به اضافه با بقای ابد و عذاب ابد آن<sup>۴</sup> یک ساعت باشد.

۱۰ **مُتَاتِلٍ وَكَلْبِي** گفتند: یعنی ما در گور مقام نکردیم جز یک ساعت، چه ایشان گمان برند که یک ساعت در گور بوده اند، برای آن که ایشان مرده باشند، از مرور ایام و اعوام خبر ندارند، پس ایشان خبر از گمان و اعتقاد خود دهند. و چون چنین باشد این خبر اگر چه مخبر به خلاف خبر باشد، قصد ایشان نه<sup>۵</sup> دروغ گفتن باشد، و بر این تأویل سؤال سائل ساقط شود که گویند: روا بود<sup>۶</sup> که ایشان دروغ گویند، و<sup>۷</sup> ایشان مُلجبا باشند به ترک قبایح. **كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ**، در دنیا دروغ همچنین گفتندی، و «الإفک»، **الْكَذِبُ**، يُقَالُ: **أَفَكَ الرَّجُلُ أَيْ كَذَبَ كَأَنَّهُ صَرَفَ عَنِ الصِّدْقِ وَوَجَّهَ الْحَقَّ**، واصل **الإفک الصِّرفُ** [۲۲۰-ر].

**وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ**، گویند ایشان را، آنان که<sup>۸</sup> ایشان را علم و ایمان داده باشند، یعنی خداوندان علم و ایمان باشند. **لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ**؛ شما مقام کردی در نبشته<sup>۹</sup> خدای، یعنی در حکم خدای. و گفتند: در آنچه شما را نبشت در لوح محفوظ، و شاعر گفت در کتابت<sup>۱</sup> به معنی حکم - شعر:

۱. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلهای: داد و موی سپید. ۲. همه نسخه بدلهای بجز کا: ندارد.

۳. مش + و. ۴. آج، لب: ندارد؛ کا؛ عذاب اینان.

۵. اساس: بر؛ با توجه به دیگر نسخه ها و معنی عبارت تصحیح شد.

۶. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلهای بجز کا: روا نبود. ۷. آط، آژ، مش: که.

۸. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلهای بجز کا: گویند آنان را که.

۹. آج، لب، کا: کتاب.

وَمَا لَ الْوَلَاءُ بِالْمَلَاءِ فَمِلْتُمْ وَمَا ذَاكَ قَالَ اللَّهُ إِذْ هُوَ يَكْتُبُ

آئی بحکم. قتاده و مقاتل گفتند<sup>۱</sup>: در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن که: وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ فِي كِتَابِ اللَّهِ وَالْإِيمَانَ، گفتند: آنان که ایشان را علم به کتاب و ایمان دادند. لَقَدْ لَبِثْتُمْ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ؛ شما تا به روز قیامت مقام کردی<sup>۲</sup>. فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ؛ این روز قیامت است. وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ؛ و لکن شما ندانستی که شما را به قیامت زنده کنند، و بر اعمال جزا دهند.

آنکه گفت: فَيَوْمَئِذٍ؛ آن روز، یعنی روز قیامت روزی باشد که سود ندارد کافران و ظالمان را عذرشان. وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ؛ و ایشان را استعتاب و استرضاء نکنند، و گفتند: معنی آن است که از ایشان طلب توبه نکنند<sup>۳</sup>.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ، گفت: ما برای مردمان در این کتاب قرآن از هر نوعی مثل زدیم. وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ؛ و اگر تو که محمدی آیتی و دلیلی و معجزی به ایشان<sup>۴</sup> نمایی، کافران گویند: نیستی تو و امت تو و اتباع تو الا مبطلان<sup>۵</sup> بر باطل مقام کردگان.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ؛ چنین مهر نهد خدای بر دل‌های آنان که ندانند. تفسیر «ختم» و «طبع»، و وجوه<sup>۶</sup> تاویل این<sup>۷</sup> پیش از این گفته ایم، برای آن تکرار نمی‌کنیم، و جمله آن که مراد علامت و نشان است. و علامت منع نباشد از ایمان و جز ایمان.

فَاصْبِرْ؛ صبر کن ای محمد بر بلای این کافران که وعده‌ای که خدای تو را داد از فتح و ظفر در دنیا و ثواب و منزلت<sup>۸</sup> در آخرت، حق است و صدق، و نباید تا به گفت این کافران شکاکان<sup>۹</sup> سبکساز<sup>۱۰</sup> شوی، بل چنان باید که حلم و وقار را کار بندی<sup>۱۱</sup>.

۱. اساس: مألوا؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۲. آب، آژ، گفته‌اند.

۳. آب، آژ، مش، کا: کرده‌اید.

۴. آج، لب: کنند؛ همه نسخه بدلها، بجز کا + و توبه قبول نکنند.

۵. آط، آب، مش: بدیشان؛ آج، لب، آژ، برایشان. ۶. همه نسخه بدلها + و.

۷. همه نسخه بدلها: آن. ۸. همه نسخه بدلها + مغفرت.

۹. آج، لب: و مشرکان؛ به شک‌اند.

۱۰. لب: سبکیار.

۱۱. همه نسخه بدلها، بجز کا + واللّه الموفق.

## سُورَةُ لُقْمَانَ

بدان که این سورت مکی است، و سی و چهار آیت است، و پانصد و چهل و هشت کلمت است، و دو هزار [و] صد و ده<sup>۱</sup> حرف است.  
 و روایت است از زَرِّ حُبَيْش از اَبی کَعْب که اَبی کَعْب گفت که، پیغمبر -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ أَهْلُهِ- گفت<sup>۲</sup>: هر که او سورت لقمان بخواند در قیامت رفیق لقمان باشد، و به عدد هر کس که در دنیا معروف کند و منکر، خدای تعالی او را ده حسنه بنویسد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
 به نام خدای مهربان بخشاینده<sup>۴</sup>

- آیه ۱ المّ؛ سوگند بر این حروف معجم.  
 آیه ۲ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ؛ این آیتهای کتاب محکم<sup>۵</sup> است.  
 آیه ۳ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ؛ راهنمایی<sup>۶</sup> و رحمتی است نیکوکاران را.  
 آیه ۴ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ [۲۲۰-پ] هُمْ يُوقِنُونَ؛ آنان که به<sup>۷</sup> پای دارند نماز را و بدهند زکات را، و ایشان بدان جهان ایشان بی گمان

۱. اساس؛ ندارد، از آط، افزوده شد.  
 ۲. آط، آب، آه، مش؛ از اَبی کَعْب از پیغمبر-علیه السلام- که گفت؛ آج، لب؛ از اَبی کَعْب از پیغمبر که.  
 ۳. آط، آب، آج، لب؛ خدای بخشاینده مهربان.  
 ۴. آج، لب؛ خدای بخشاینده مهربان.  
 ۵. آط، آب؛ حکیم.  
 ۶. آط؛ بیانی؛ مش؛ هدایت.  
 ۷. آب؛ بر.

باشند<sup>۱</sup>.

آیه ۵ **أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**؛ ایشان بر راه راست اند از خدای ایشان، و ایشان اند رستگارانند<sup>۲</sup>.

آیه ۶ **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ**؛ و از مردمان آن کس است که بخرد باطل سخن<sup>۳</sup> تا گمراه گرداند<sup>۴</sup> از راه خدای بنادانی، و فرا گیرد آن را افسوس، ایشانند که ایشان راست عذابی خوار کننده.

آیه ۷ **وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيَٰ مُشْكِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَن فِيٰ أُذُنِهِ قُفْرًا** فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ و چون برخوانند بر او آیت‌های ما بر گردد گردن کشی کننده<sup>۵</sup>، گویی که نشود<sup>۶</sup> آن را، گویی که درد گوش او<sup>۷</sup> گرانی است، بشارت ده او را به عذابی دردناک.

آیه ۸ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ النَّعِيمِ**؛ بدرستی که آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها، ایشان راست بهشتهای<sup>۸</sup> با ناز و نعمت.

آیه ۹ **خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ**؛ جاویدان باشند در آن<sup>۹</sup> وعده خداست بر راستی، و اوست بی همتا و محکم کار.

آیه ۱۰ **خَلَقَ [۲۲۱-ر] السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ فِي رَوَاسِيٍّ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ**؛ بیافرید آسمانها بی ستونی معلق<sup>۱۰</sup>، می بینید آن را و افگند<sup>۱۱</sup> در زمین کوههای

۱. آط، آب، آج، لب؛ و ایشان به آخرت یقین دارند؛ مش: و ایشان به آخرتشان یقین دارند.

۲. آط، آج، لب؛ و ایشان رستگارانند؛ آب، مش: و ایشان فلاح یافتگانند.

۳. آط، آج، لب؛ از مردمان که هست که خرد بازی حدیث؛ آب، مش: از مردمان کسی هست که می خرد نهر حدیث را.

۴. آب، مش: گمراه شود.

۵. آط؛ نشیده؛ آج، لب؛ نشیدند؛ آب، مش: که گویی که نشود.

۶. آط؛ نشیده؛ آج، لب؛ نشیدند؛ آب، مش: که گویی که نشود.

۷. مش: که گویا در گوشهای او.

۸. مش: بهشتهایی.

۹. آط، آج، لب؛ همیشه باشند در آن جا.

۱۰. آط، آج، لب؛ برافگند؛ آب، مش: و انداخت.

استوار که نگردد به شما<sup>۱</sup> و پیراگند در او<sup>۲</sup> از هر جنبه‌ای، و فرو فرستادیم از آسمان آبی،<sup>۳</sup> برویانیدیم ما در زمین<sup>۴</sup> از هر جفتی خوش طعم و گوارا<sup>۵</sup>.

آیه ۱۱ هَذَا خَلَقُ اللَّهُ قَارُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ؛ این است آفرینش خدای فرا من نمایید<sup>۶</sup> آنچه خیر است<sup>۷</sup> بیافریدند آنان که از فرود اویند، بل ستمکاران در گمراهی اند هویدا.

آیه ۱۲ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛ و بدرستی که بدادیم ما لقمان را حکمت که شکرگزار خدای را، و هر که شکر کند بدرستی که شکر کرده باشد تن خویش را، و هر که کافر شود بدرستی که خدای تعالی بی نیاز است و ستوده.

آیه ۱۳ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ [۲۲۱-پ] الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ و چون گفت لقمان پسر خویش را، و او پند می داد او را، ای پسرک من همباز میار<sup>۸</sup> به خدای که همباز آوردن<sup>۹</sup> ستمی است بزرگ.

آیه ۱۴ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَتَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ؛ و وصیت کردیم مردمان را به پدر و مادر او، برداشت<sup>۱۰</sup> او را مادر او سستی بر سستی، و رنج شیر دادن و از شیر باز کردن او در دو سال که شکرگزار مرا و پدر و مادر خود را، سوی من است بازگشت<sup>۱۱</sup>.

آیه ۱۵ وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ؛ و اگر جهاد کنند با تو بر آن که همباز آوری به من آنچه نیست تو

۱. آب، آج، لب، مش: که تا بجنباند شما را؛ آط: که بجنبانید شما را.

۲. آط، آج، لب: در آن جا.

۳. آب، آج، لب، مش: در آن.

۴. آط، آج، لب: بنمای ما را؛ آب، مش: پس بنمایید ما را.

۵. اساس + چه، که زائد می نمود؛ آط، آج، لب: تا چه آفریدند. آب، مش: که چه آفریدند.

۶. آط، آج، لب: مگیر.

۷. آط، آج، لب: به مادر و پدرش.

۸. آط، آج، لب: برگرفت.

۹. آط، آج، لب: که بازگشت با من است.

را بدان دانش، مدار طاعت ایشان را، و زندگانی کن با ایشان در این جهان نیکو، و پسروی کن<sup>۱</sup> راه آن کس که بازگشت سوی من، پس سوی من بود<sup>۲</sup> بازگشت شما، پس بیا گاهانم شما را بدانچه بودید می کردید.

آیه ۱۶ يَا بَنِيَّ إِنهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ ای پسرک من! بدرستی که اگر باشد به وزن<sup>۳</sup> دانه ای از سپندان خرد<sup>۴</sup>، پس باشد درسنگی یا در آسمانها یا در زمین، بیاورد بدان<sup>۵</sup> خدای تعالی، بدرستی که خدای عزوجل - دوربین<sup>۶</sup> و آگاه<sup>۷</sup> است.

آیه ۱۷ يَا بَنِيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ ای پسرک من! به پای دار نماز را، و فرمای به نیکوی<sup>۸</sup> و باز دار از زشتی، و شکیبایی کن بر آنچه رسد تو را، بدرستی که آن از آن است، بر آن استاده باید بود از کارها<sup>۹</sup>.

آیه ۱۸ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ و مگردان<sup>۱۰</sup> روی خویش از مردمان، و مه رو<sup>۱۱</sup> در زمین به نشاط، بدرستی که خدای ندارد<sup>۱۲</sup> دوست هر متکبری فخر کننده را<sup>۱۳</sup>!

آیه ۱۹ وَأَقِصْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ؛ میانه<sup>۱۴</sup> باش در رفتن تو، و فرو دار<sup>۱۵</sup> از آواز خویش، بدرستی که زشت ترین

۱. آط: بجوی و بگیر؛ آج، لب: و بجوی نیکی و بگیر. ۲. آط: پس با من است.

۳. آط، آج، لب + مقدار. ۴. آب، مش: از خردل.

۵. آب، مش: بیاورد آن را. ۶. آط، آب، آج، لب، مش: لطف کننده.

۷. آط، آج، لب: داناست؛ آب: خبر دهنده؛ مش: خبر کننده.

۸. آب: حکم کن به نیکوی.

۹. آط، آج، لب: به تورسد، این از کارهاست؛ آب، مش: بدرستی که آن از عزم کارهاست.

۱۰. اساس: مه گردان / مگردان؛ آط: کژ مکن؛ آج لب: کج مکن.

۱۱. آط، آج، لب + برای. ۱۲. مه رو / مرو.

۱۳. اساس: نه دارد / ندارد.

۱۴. آط: فخر کننده کند آوری را؛ آب، مش: فخر کننده را و میانه رو؛ آج، لب: فخر کننده کند رویی.

۱۵. آط، آج، لب: میانه رو. ۱۶. آط، آج، لب، مش: و با کم کن.

آوازه‌ها آواز خر [ان] است.<sup>۱</sup>

قوله<sup>۲</sup>: **الْم**، **تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ**، حق تعالی گفت: به حق این سورت یا این کتاب که، این آیات کتابی است محکم، یعنی کتاب قرآن. و اختلاف اقوال در مثل این کلمه رفت<sup>۳</sup>.

- ۵ **هُدًى وَرَحْمَةً**، [جمله]<sup>۴</sup> قراء خواندند: منصوب بر حال از کتاب، و حمزه تنها خواند: **هُدًى وَرَحْمَةً**، بر خبر ابتدای محذوف، **أَنْ هُوَ هُدًى وَرَحْمَةٌ**، بیان است و لطف این کتاب نکوکاران را، آنان<sup>۵</sup> که نماز به پای دارند و زکات مال بدهند، و در قیامت شک نکنند.

- أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**؛ ایشان بر بیان و لطفند از خدای<sup>۶</sup>، و ایشان ظفر یافتگان باشند به قیامت. و مثل این آیات در سورة البقره رفته است باستقصاء.

**وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ**، گفت: از جمله مردمان کس هست که اولهو حدیث می بخرد. **لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ**؛ تا مردمان را گمراه کند از راه خدای بی دانشی.

- ۱۵ **مُقَاتِلٍ وَكَلْبِي** گفتند: [۱۲۲-پ] آیت در **نَضْرِبِينَ الْحَارِثِ بْنِ عَلَقَمَةَ بْنِ كَلْدَةَ** بن عبدالذار بن قُصَی آمد، که او به پارس رفتی به تجارت، این کتابهای اخبار و قصص پارسیان و سیر و مقامات و حروب ایشان بخردی و با مگه آمدی و بر مشرکان می خواندی و می گفتی: آنچه محمد می گوید هم از این جنس است، آن قصه عاد و ثمود است، و این قصه رستم و اسفندیار، و عرب را آن خوش می آمد برای آن که غریب بود، به آن مشغول می شدند و سماع قرآن رها می کردند.

۲۰ **مُجَاهِدٍ** گفت: مراد آن بود<sup>۷</sup> که کنیزکان **مُطْرَبٍ** می خریدند<sup>۸</sup> و کسها<sup>۹</sup> که علم

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۲. همه نسخه بدلها + تعالی.

۳. همه نسخه بدلها: برفت.

۴. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۵. همه نسخه بدلها + را.

۶. مش + تعالی.

۷. همه نسخه بدلها، بجز کا: آن است.

۸. مش: کسانس؛ کا: کسبها.



مزامیر و معازف دانند، و بر این تأویل چنان باشد<sup>۱</sup> که: يَشْتَرِي ذَوَاتِ لَهْوِ الْحَدِيثِ، برای آن که کنیزک<sup>۲</sup> لهو حدیث نباشد<sup>۳</sup>، خداوند<sup>۴</sup> لهو حدیث باشد<sup>۵</sup>، و این از باب حذف مضاف باشد و اقامت مضافِ اِلَيْهِ به جای او.

و ابوامامه روایت کرد از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ - که او گفت: حلال نباشد تعلیم مغنیات و زنانی که غنا آموزند، و بیعشان روا نباشد، و بهاشان<sup>۶</sup> حرام باشد، و گفت: این آیت در مانند این فرود آمد که خدای می گوید: وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ، تا به آخر آیت.

آنکه گفت: هیچ کس<sup>۷</sup> نباشد که او آواز به غنا بردارد و الا دوشیطان بیایند و بردوشهای<sup>۸</sup> او بنشینند و او را به پای می زنند و می جنبانند تا خاموش شدن<sup>۹</sup>.

بعضی دگر گفتند: مراد به «اشترأ»، استبدال و اختیار است، یعنی کس هست که غنا و مزامیر و سماع [آن بر سماع]<sup>۱۰</sup> قرآن اختیار می کند، و بر این قول مراد به سَبِيلِ اللهِ، قرآن باشد. ابوالصَّهْبَاءُ گفت: عبدالله مسعود را پرسیدم از این آیت، گفت: هُوَ الْغِنَاءُ وَاللَّهُ؛ سرود است آن به خدای.

ابن جُرَیج گفت: طَبْلٌ باشد، ضحاک گفت: شرک<sup>۱۱</sup> است، و اَضْحَاكُ گفت: غنا مفسده مال است، و مفسده دل است، و جای سخط خدای است.

عبدالله عباس گفت: این آیت در مردی آمد که او کنیزکی خنیاگر بخرد تا برای او غنا می گفت پیوسته. و هر حدیث که تو را از ذکر خدای مشغول کند آن لهو باشد.

قَتَادَةَ گفت: همه لهو و لعب در تحت این شود. عَطَاٌ گفت: تُرْهَاتُ است و حدیث بی فایده. مَكْحُولٌ گفت: هر کس که او کنیزک خنیاگر خرد تا برای او غنا

۱. اَط، آج، لب، کا: تأویل تقدیر آن باشد؛ آب، مش: بر این تقدیر تأویل آن باشد.

۲. آب، آق، مش: کنیزکان.

۳. آب، آج، لب: بهای ایشان؛ کا: بهایشان.

۴. همه نسخه بدلها، بجز کا: خداوندان.

۵. آق: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: کس.

۶. آب، آق، مش: شود.

۷. اساس: ندارد، به قیاس با نسخه اَط و با توجه به معنی، افزوده شد.

۸. آق، آب، آق، مش: شرکت.

۹. آق، آب، آق، مش: شرک.

۱۰. آق، آب، آق، مش: شرک.

۱۱. آق، آب، آق، مش: شرک.

گوید و بر آن اصرار کند تا به مردن، من بر او نماز نکنم، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَمِنْ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ - الآية.

- ابو امامه روایت کرد که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ - گفت: خدای مرا بفرستاد تا هدی و رحمت عالمیان باشم، و مرا فرمود تا مزامیر و معازف و اوتار و بتان را محق کنم و کارهای جاهلیت را، و خدای من سوگند خورد به عزت خود که: هیچ بنده نباشد که او شربه<sup>۱</sup> خمر باز خورد بقصد، الا مانند آن شربه<sup>۲</sup> صدید دهم او را<sup>۳</sup>، اگر آمرزیده<sup>۴</sup> بود و اگر معذب. و هیچ کس نبود که کودکی را شربه<sup>۵</sup> خمر دهد یا ضعیفی را، و الا مانند آن شربه<sup>۶</sup> صدید دهم او را، اگر معذب بود و اگر مفسور. و هر کس که خمرها کند برای من، من او را از حوضهای قدس آب دهم.
- آنکه گفت: آلات مزامیر را فروختن و خریدن و بها و آموختن آن و تجارت کردن به آن حرام باشد.

- حماد بن ابراهیم گفت: غنا، نفاق در دل رویاند. گفت: و اصحاب ما را عادت آن بود که هر کجا آلات غنا دیدندی بشکستندی.
- محمد بن المُنْذِر<sup>۷</sup> گفت: در اخبار چنان شنیدم که خدای تعالی روز قیامت گوید: کجا اند آنان که سمعهای خود منزّه داشتند از لهو و مزامیر شیطان، ایشان را در ریاض مُشک بری<sup>۸</sup>. آنکه فریشتگان را گوید: بندگان مرا حمد و ثنا و تمجید<sup>۹</sup> من بشنوائی، و بگوی ایشان را که: لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ؛ شما را امروز هیچ غمی و اندوهی نخواهد بودن.

- لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ؛ تا مردمان را از ره خدای گمراه کند بی علم.
- وَتَتَّخِذَهَا هُزُوًا؛ و آن را فوس و سخریت گیرد. حمزه و کِسَائِي وَ خَلْفٌ وَ يَعْقُوبُ

۱. آط، آب، آن مش: شربت.

۲. آط، آب، آج، لب، آن مش: شربت.

۳. آط، آب، آج، لب، آن مش: شربت.

۴. آط، آمرزنده.

۵. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: محمد بن المنکدر.

۶. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: محمد بن المنکدر.

۷. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: محمد بن المنکدر.

۸. آط، آج، لب: مسک من بری؛ آب، آن مش: ریاض من بری؛ کا: مشک برید.

۹. آط، آج، لب، آن مش: گمراه.

خواندند<sup>۱</sup> به نصب «ذال» عطفاً علی قوله: «لِيُضِلَّ»، و باقی قراء به رفع خواندند علی الاستیناف، او عطفاً علی قوله: [۲۲۳-ر] «بِشَرِّی». اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛ ایشان را عذابی بود خوار کننده.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا؛ و چون آیات ما بر او خوانند، وَلِيٰ مُّسْتَكْبِرًا؛ پشت بر او کند از روی تکبر. كَانَتْ لَمْ يَسْمَعُهَا؛ پنداری که نشنید آن را. كَانَتْ فِي أذُنَيْهِ وَقَرَأَ؛ پنداری در گوش او از آن گرانبی هست، چون حدیث لغوشنود<sup>۲</sup> و سماع لهو کند<sup>۳</sup> گوشش یکی دو شود<sup>۴</sup>. و چون آیات من خوانند بر او خویشتن کر سازد تا پنداری<sup>۵</sup> در گوش گرانبی دارد، و از روی معنی قول شاعر با این نسبتی دارد - شعر:

صُمٌّ إِذَا سَمِعُوا خَيْرًا ذَكِرْتُ بِهِ وَإِنْ ذَكِرْتُ بِسُوءٍ عِنْدَهُمْ أَذِنُوا

آنکه گفت: فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ؛ این کس را بشارت ده به عذابی الیم مؤلم. و بیان کرده ایم که بشارت در عذاب مجاز باشد از روی عرف و اگرچه از روی وضع رواست که در هر دو حقیقت بود، چه آن<sup>۶</sup> خیری باشد که اثر آن بر بشره پیدا شود.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، ایشان را بهشت نعیم باشد. از جمله بهشتها<sup>۷</sup> یکی بهشت نعیم است.

خَالِدِينَ فِيهَا؛ در آن<sup>۸</sup> جا همیشه باشند، ونصب او بر حال<sup>۹</sup>. وَعَدَّ اللَّهُ، آئِي وَعَدَّ هُمْ اللَّهُ ذَلِكَ وَعَدًّا حَقًّا، خدای ایشان را آن وعده داد وعده درست. وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ<sup>۱۰</sup>!

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَالْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تُمِيدَ بِكُمْ وَبَتَّ، آئِي لَلْأَرْضِ تَمِيدَ بِكُمْ، وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَرْعٍ كَرِيمٍ؛ آئِي مِنْ كُلِّ نَوْعٍ حَسَنٍ؛ از هر نوعی از انواع نبات نکو برویانیم به آن باران، و مثل

۱. آب، آرز، خوانده اند. ۲. آط، آب، آج، لب، مش، آرز، شنوند.

۳. آط، آب، آج، لب، آرز، مش، کنند؛ کا: شنوند. ۴. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: شود.

۵. اساس: پندارد؛ به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۶. لسان (۱۰/۱۳): بِشَرِّ. ۷. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: او.

۸. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: جمله هشت بهشت. ۹. آط، آب، آرز، این.

۱۰. کا + بوده؛ دیگر نسخه بدلها + است. ۱۱. کا + و او عزیز و غالب و حکیم و داناست.

این آیت را یک دو جا تفسیر رفته است به استقصاء.

هَذَا خَلَقُ اللَّهِ، این جمله که برداد<sup>۱</sup> خلق خدای است که خدای آفرید. قَارُونِي؛ بنمای مرا تا این بتان را که شما می پرستی بدون [او]<sup>۲</sup> چه آفریده اند؟ چون می دانی که چیزی نیافریدند و نتوانند<sup>۳</sup>، بدانی که شما در عبادت ایشان بر ضلال<sup>۴</sup> و گمراهی<sup>۵</sup>.

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ، آنکه گفت: ما لقمان را حکمت دادیم، یعنی عمل<sup>۶</sup> و علم و فهم و اصابت و سداد رأی.

محمد بن یسار گفت: هُوَ لُقْمَانُ بن باعور بن<sup>۷</sup> تاریخ<sup>۸</sup> ابی ابراهیم. وهب گفت: پسر خواهر ایوب بود. مقاتل گفت: پسر خاتمه ایوب بود. واقدی گفت: قاضی بنی اسرائیل بود.

و علما اتفاق کردند بر حکمتش، و کس نگفت پیغامبر بود إِلَّا عِكْرِمَةُ که او گفت: پیغامبر بود.

عبدالله عمر گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که او گفت: حَقًّا أَقُولُ؛ حق است این که من می گویم لقمان پیغامبر نبود، و لکن بنده ای بود راضی<sup>۹</sup> و درکارها بجهد و اجتهاد، بسیار تفکر، نیکویقین. أَحَبَّ اللَّهُ [وَأَحَبَّهُ اللَّهُ]<sup>۱۰</sup>؛ خدای را دوست داشت، خدای او را دوست داشت، و خدای منت نهاد بر او به حکمت. در نیمه روز خفته بود ندایی شنید که او را گفتند: یا لقمان! خواهی تا تو را خدای<sup>۱۱</sup> به خلیفه کند در زمین تا میان مردمان حکم کنی بحق<sup>۱۲</sup>؟ جواب داد و گفت: اگر خدای تعالی مرا مخیر کند، من اختیار عافیت کنم نه اختیار بلا، و اگر مرا فرماید و ایجاب کند به

۱. برداد: بر شمرده، یاد کرد.

۲. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۳. مش، کا + آفرید.

۴. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: ضلالت.

۵. کا: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها + روشن.

۶. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: عقل.

۷. آط، مش: یا عورین؛ آط + ناروح بن؛ آب، آرز + یا عورین؛ چاپ شعرانی (۶۸/۹) + ناحورین؛ کا: باحورین.

۸. آج، لب: تاریخ؛ آرز: ماروج.

۹. آل: ندارد؛ دیگر نسخه بدلها: ماضی.

۱۰. مش + تعالی.

۱۱. نسخه آرز در این جا پایان می یابد.

سمع و طاعت برابر کنم، چه من دانم که اگر با من این بکند مرا معاونت کند و عصمت.

۵ اورا ندا کردند به آوازی که او شنید<sup>۱</sup> و شخص<sup>۲</sup> را ندید: چرا، ای لقمان؟ گفت: برای آن که حاکم را حوادث پیش آید، و باشد که در ظلمات شبهات افتد، اگر مدد توفیق و معاونت او را دریابد نجات یابد از آن، و اگر خطا کند در آن، ره<sup>۳</sup> بهشت خطا کرده باشد، و من این دوست تر<sup>۴</sup> دارم که در دنیا ذلیل باشم از آن که شریف باشم. و دانسته‌ام که: هر که دنیا بر آخرت اختیار کند، به دنیا نرسد و آخرت از او فایت شود.

۱۰ فریشتگان را عجب آمد از حسن منطق و حکمت او، بخفت خفتنی. چون برخاست<sup>۵</sup> خدای او را حکمت داده بود. خلافت<sup>۶</sup> پس از آن بر داوود عرض کردند<sup>۷</sup>، در محنت اوفتاد.

یک روز داوود و لقمان [۲۲۳-پ] به یک جای حاضر بودند<sup>۸</sup>، داوود گفت: طوبیٰ لک یا لقمان! خنک تورا که تو را حکمت دادند و بلا از تو بگردانیدند<sup>۹</sup>، و مرا به خلافت امتحان و ایتلا کردند. بعضی علما گفتند: لقمان بنده‌ای بود حبشی، صنعت او درود گری بود. سعید بن المصیب گفت: درزی بود. ۱۵

قوله: **أَيُّ اشْكَرَ لِي**، این جا مضموری هست، **التقدير: وَقُلْنَا لَهُ أَنْ اشْكُرْ**؛ اورا گفتیم شکر کن مرا بر نعمتهایی که با تو کردم. منها، از آن جمله حکمت که دادم تورا. و از آنچه روایت کرده اند از حکمت لقمان، محمد بن عجلان روایت کرد که: از کلمات جگم او یکی این است که<sup>۱۰</sup> گفت: «**لَيْسَ مَالٌ كَصِحْوَةٍ، وَلَا نَعِيمٌ كَطَيْبِ نَفْسٍ**»؛ هیچ مال چون تندرستی نیست، و هیچ نعیم<sup>۱۱</sup> چون دلخوشی نیست. ۲۰

۱. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: شخصی.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: شتود.

ابوهریره گفت: روزی مردی به لقمان بگذشت<sup>۱</sup>، و خلقی عظیم بر او جمع شده بودند، و او حکمت می‌گفت و از وی می‌شنیدند و می‌نیشتند، گفت: نه تو آن بنده‌ای که فلان جایگاه شبانی ما می‌کردی؟ گفت: بلی. گفت: به چه این جا رسیدی؟ گفت: «بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ وَتَرْكِ مَا لَا يَغْنِيُنِي»؛ به راستی‌گری<sup>۲</sup> در حدیث، و ادای امانت، و ترک آنچه مرا به کار نیاید.

خالد ربیع گفت: لقمان بنده‌ای حبشی بود، یک روز خواجه اش او را گفت: برو و گوسپندی<sup>۳</sup> بکش و آنچه از او پاکتر باشد بیا. او برفت و گوسپندی<sup>۴</sup> بکشت و دل و زبانش پیش او برد. گفت: از این پاکتر هیچ ندیدی از او؟ گفت: نه. گفت: دیگری<sup>۵</sup> بکش و آنچه پلیدتر باشد از او بیا. او برفت و گوسپندی<sup>۴</sup> دیگر بکشت، و هم دل و زبان<sup>۶</sup> پیش او برد<sup>۷</sup>، گفت: عجب از کار تو! چون تو را گفتم پاکتر چیزها<sup>۸</sup> بیا، دل و زبان<sup>۹</sup> آوردی، چون گفتم پلیدتر چیزها<sup>۸</sup> بیا، هم دل و زبان<sup>۹</sup> آوردی، چرا چنین آمد؟ گفت: بلی، چون پاک باشد از این دو پاکتر نباشد، و چون پلید باشد از این دو پلیدتر نباشد.

انس مالک گفت: یک روز لقمان پیش داوود حاضر بود، و داوود درع<sup>۹</sup> می‌کرد<sup>۷</sup> و او ندیده بود، خواست تا بپرسد از او که این چیست، و چه کار را شاید، و برای چه می‌کنی. حکمتش رها نکرد که بپرسد، می‌بود<sup>۸</sup>، چون تمام بکرد آن درع را، برخاست<sup>۱۲</sup> و در پوشید و گفت: نیک پرهن<sup>۱۳</sup> کارزار<sup>۱۴</sup> است این، لقمان گفت: «إِنَّ مِنَ الْحُكْمِ الصَّمْتِ وَقَلِيلٌ فَاعِلُهُ»؛ خاموشی از حکمت است، و لکن کم کس کار بندد.

۱. آط: بگزشت.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: راستگویی؛ کا: به راستگیری.

۳. آط، آب، آج، لب، کا: گوسفندی.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا + برو.

۵. آط، آب، آج، لب: پیش او آورد؛ مش: پیش آورد.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: چیزی.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: می‌باقت.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: می‌بود.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: خاموش بود؛ کا: خاموش می‌بود.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا: برخواست.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: پرهن؛ آط: پرهن.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: کارزار.

عِکْرِمَه گفت: لقمان غلامی بود از آن دهقانی، و او را جز او غلامان<sup>۱</sup> بودند. ایشان را به باغ فرستادی تا میوه آرند. ایشان<sup>۲</sup> میوه نکوتر بخوردندی، و لقمان هیچ نخوردی.

او گفت: چرا میوه بد می آری<sup>۳</sup>؟ همانا آنچه نیک است<sup>۴</sup> آن می خوری<sup>۵</sup>، و آنچه رد<sup>۶</sup> است پیش من می آری<sup>۳</sup>؟ گفتند: لقمان می خورد.

گفت<sup>۷</sup>: بفرمای تا پاره ای آب گرم آرند و ما را ده<sup>۸</sup> تا بازخوریم تا هر کس آنچه خورده است<sup>۹</sup> قی کند. همچنین کرد<sup>۱۰</sup>، از گلوی لقمان جز آب<sup>۱۱</sup> تهی برنیامد، و از گلوی ایشان آنچه خورده بودند<sup>۱۲</sup>.

وگفتند: اول چیزی که از حکمت شنیدند از لقمان آن بود که، خواجه اش در طهارت جای شد، دیر مقام کرد. چون بیرون آمد گفت<sup>۱۳</sup>: سیدی! دیر مقام مکن آن جا که جگر از آن رنجور شود، و ناسور آرد، و حرارت بر سر دهد. بفرمود تا این کلمات بر در طهارت جایها نوشتند<sup>۱۴</sup>، تا هر که در او شود بخواند و کاربندد.

عِکْرِمَه گفت: روزی خواجه اومست بود، با مقامران و مخاطران خود گرو بست که آب بَحیره باز خورد جمله، چون هشیار شد<sup>۱۵</sup> بدانست که بد گفته است، و در گرو بماند و مقمور شد. لقمان را بخواند و گفت: تورا برای کارهای مشکل دارم، چه تدبیر دانی این را؟ گفت: رها کن تا بیایند و مطالبه<sup>۱۶</sup> کنند. آمدند و مطالبه کردند، لقمان گفت: او گرو بر آب بَحیره بست آنچه این ساعت در اوست، شما بروی<sup>۱۷</sup> ماده رودها از او بگردانی تا او باقی باز خورد. گفتند: ما نتوانیم ماده<sup>۱۸</sup> او باز بریدن.

۱. مش + دیگر.

۲. آج، لب + را.

۳. آب، آج، لب، مش، کا: می آرید.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + از.

۵. آط: بخوری؛ آب: می بخورید؛ آج، لب، کا: می خورید. ۶. کذا در اساس، آط، آب، آج، لب، مش؛ کا: بد.

۷. مش: بده.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: لقمان گفت.

۹. آج، لب: خورده باشد.

۱۰. آج، لب: کردند.

۱۱. مش + بر آمد.

۱۲. آط، آب، آج، لب + گرم.

۱۳. آط، آب، لب، مش: بنوشتند؛ آج: بنوشتند.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش + یا.

۱۵. لب: مطالبه.

۱۶. آط، آب، آج، لب، مش: شدند.

۱۷. آج، لب + از.

۱۸. آج، لب، مش + او.

- گفت: او نیز باز نتواند خوردن، و او را مادهٔ روده‌ها زیادت می‌کند.
- بکر بن عبدالله الْمُزَنِّي گفت: لقمان گفت: زدن پدر فرزند را همچنان نافع باشد که رود<sup>۱</sup> کشته<sup>۲</sup> را.
- عبدالله بن دینار گفت: لقمان از سفری در آمد، همسایه‌ای<sup>۳</sup> را دید در راه
- ۵ [۱۲۴-ر] گفت: از پدرم چه خبر داری؟ گفت: بمرد. گفت: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَلَكْتُ اَمْرِي؛ من مالک کار خود شدم.
- گفت: از خانه‌ام چه خبر داری؟ گفت: بمرد، گفت: جُدِّدَ فِرَاشِي؛ بسترم نو شد.
- گفت: از خواهرم چه خبر داری؟ گفت: بمرد، گفت: عَوْرَةٌ سَتَرَهَا اللّٰهُ؛ عورتی بود که خدای بپوشید.
- ۱۰ گفت: خبر برادرم چه داری<sup>۴</sup>؟ گفت: بمرد، گفت: اِنْقَطَعَ ظَهْرِي؛ پشتم شکسته<sup>۵</sup> شد.
- اَيُّ الشُّكْرِ، التَّغْدِيرِ، وَقُلْنَا لَهُ؛ گفتیم او را که: شکر کن خدای را. وَقَنْ يَشْكُرُ فَاِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ؛ و هر که شکر<sup>۶</sup> خدای کند برای خود کند، چه نعمت این جا بر او زیادت شود، و آن جا ثواب شاکران یابد. پس مراعات نصیب خود کرده باشد، این سرای<sup>۸</sup> و آن سرای<sup>۹</sup>. وَمَنْ كَفَرَ؛ و هر که او کفران نعمت کند و به خدای کافر شود، فَإِنَّ اللّٰهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ؛ خدای از شکر اوبی نیاز است، و حمید است، یعنی مستحق شکر است اگر او شکر کند و اگر نه<sup>۱۰</sup>، و این «فعلیل» به معنی مفعول است، و اول فعلیل به معنی فاعل.
- ۲۰ مجاهد گفت<sup>۱۱</sup>: لقمان بنده‌ای بود سیاه، سَطْبَر<sup>۱۱</sup> لب، پاشنه کفیده<sup>۱۲</sup>.

۱. اساس: روذ / رود.

۲. همهٔ نسخه بدلها: کشت.

۳. مش: مردی.

۴. مش: از برادرم چه خبر داری.

۵. مش: بریده.

۶. اساس و دیگر نسخه بدلها: شُكْرًا؛ باتوجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

۷. آج: شکر، اساس و دیگر نسخه بدلها: سری / سرا / سرای.

۸. آط + نکند؛ دیگر نسخه بدلها: نکند.

۹. آط، آب + که.

۱۰. آط، آب، مش: ستر.

۱۱. آط، آب + بود؛ مش: کفیده پاشنه بود.



وَإِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِابْنِهِ وَهَوِّعْظُهُ؛ یاد کن ای محمد چون گفت لقمان پسرش را در آن حال که او را پند می داد، اول پندش این بود که: لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ؛ نگر تا به خدای شرک نیاری و با او انباز نگیری. إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ؛ چه شرک ظلمی باشد عظیم. یک معنی ظلم در او آن باشد که، شریک نه به جای خود نهاده باشد، و ظلم در تازی وضع الشیء فی غیر موضعه بود، یکی آن که بر خود ظلم کرده باشد<sup>۱</sup> به جلب مضرت عقاب، به این قول و این اعتقاد.

مفسران گفتند: نام پسر او «أنعم» بود.

آنکه گفت خدای تعالی: وَوَضَّيْنَا الْإِنْسَانَ بَوَالِدَيْهِ؛ ما اندرز کردیم آدمی را به مادر و پدرش، یعنی در حق مادر و پدرش<sup>۲</sup>. حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَمَلِي وَهْنًا؛ مادر به او بار برگرفت ضعیفی<sup>۳</sup> بر ضعیفی<sup>۴</sup>. گفتند: ضعف<sup>۴</sup> نطفه پدر خواست بر ضعف نطفه مادر، و گفتند: آن ضعف خواست که به مادر<sup>۵</sup> برسد در حال حمل مره بعد از دیگری. و گفتند: این ضعف خواست که به او رسد فی حالتی الحمل والوضع، وگفتند: این ضعف خواست که به مادر و فرزند رسد فی حالة الوضع، وگفتند: ضعف فرزند خواست در رحم مادر تارة نطفة ثم علقة ثم مضغة<sup>۶</sup>، إلى آخر الآية.

عبدالله عباس گفت: شِدَّةٌ عَلَى شِدَّةٍ، یعنی شدت جهد و سختی رنج<sup>۷</sup>، چه وهن در کلام عرب ضعف<sup>۸</sup> باشد، وَحَبْلٌ وَاهِنٌ<sup>۹</sup> و أمر واهن أي ضعیف، قال زهير: فَإِنْ أَنْفَلُوا بِحَبْلِ وَاهِنٍ خَلَقُوا لَوْ كَانَ قَوْمُكَ فِي أَشْبَاهِهِ هَلَكُوا وَفِصَالُهُ فِي عَاقِبِينَ؛ واز شیر باز کردن او در دو سال باشد، و آیت دلیل است بر

۱. آط، آب، لب، مش: باشی. ۲. آط، آب، آج، لب، مش: در حق هر دو.

۳. اساس: ضعیفی؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۴. اساس: ضعیف؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۵. آط، آج + و فرزند. ۶. اشاره است به سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۴.

۷. آط، آب، آج، لب، مش + خواست.

۸. اساس: ضعیف؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

۹. آج، لب: وهن.

۱۰. آط، آب، مش: فلن؛ آج، لب: فکن؛ چاپ شعرانی (۷۲/۹): فکنم.

آن که رضاع شرعی دو سال بود پس از آن هر شیر که دهند<sup>۱</sup> حکم رضاع ندارد و تحریم نیارد. **إِنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ**؛ این کلمه **مَوْصِي** بهاست، وصیت این بود که شکر من کن و شکر مادر و پدرت. **إِلَى الْمَصْبُورِ**؛ چه بازگشت شما و همه خلقان بامن است، تا هر کسی را بسزا جزا دهم.

- ۵ آنگه خبر داد از آنچه تورا در آن باب طاعت ایشان نباید داشت، گفت: **وَإِنْ جَاهِدَاكَ**؛ و اگر بر تو زور کنند، **عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا**. و تورا بر آن حمل کنند که شرک آربه من چیزی که تورا به آن علمی نباشد، طاعت ایشان مدار. **وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا**؛ و در دنیا با ایشان به معروف و نکویی صحبت می کن<sup>۲</sup>. **وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ**؛ و ره آنان سپر که ایشان با من گریختند. **ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ**؛ پس مرجع شما و بازگشت شما با من است<sup>۳</sup>، خبر دهم شما را به آنچه کرده باشی.

گفتند: آیت در سعد ابووقاص آمد و مادرش، و آن که او نذر کرد که طعام نخورد تا سعد از مسلمانی برنگردد، از پس سه روز طعام نخورد. و آن قصه رفته است در سورة العنکبوت.

- ۱۵ **يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ**؛ این از کلام لقمان است، خدای تعالی از او حکایت کرد که او گفت پسرش را: **يَا بُنَيَّ**. ابن کثیر خواند در روایت راویان او<sup>۴</sup> **إِلَّا ابْنِ فُلَيْحٍ**<sup>۵</sup>: [۲۲۴-پ] **يَا بُنَيَّ** به سکون «یا». باقی قراء به «یا» می مشدد، **إِلَّا حَفْصٌ** که او مفتوح خواند. و باقی قراء به کسر «یا» با تشدید، گفت: ای پسرک من! **إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ**<sup>۶</sup>، مدنیان «مِثْقَالَ» خواندند به رفع، بر آن که **كَانَ تَأَمَّهُ** باشد به معنی **حَدَّثَ**، و باقی قراء به نصب **عَلَىٰ** **أَنَّهُ خَيْرٌ كَانُ**، و قوله: **فَتَكُنْ جِزْمٌ** است **عَلَىٰ العطف** **عَلَىٰ** قوله: **إِنْ تَكُ**، و جزای شرط قوله: **يَأْتِي بِهَا اللَّهُ**.

۲. مش: صحبت دار.  
۴. مش: بنذر.  
۶. آط، آب، آج، لب، مش: ابن فلح.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: دهد.  
۳. آط، آب، آج، لب، مش + من.  
۵. دیگر نسخه بدلها: ندارد.  
۷. آط، آب، آج، لب، مش + حَبَّة.

و قوله: «إِنَّهَا» در این ضمیر خلاف کردند، بعضی گفتند: ضمیر قصه است، چنان که در مذکر ضمیرشان و کار باشد. و کوفیان این را عماد می خوانند، و گفتند: ضمیر قبل الذکر علی شریطة التفسیر است، و گفتند: کنایت است از خطیئه یا از فعله که اقتضای جزا کند، و برای فعل «مثقال» را تأنیث کرد که مضاف است با مؤنث، کَقُولِهِمْ: ذَهَبَتْ بَعْضُ أَصَابِعِهِ وَ خَرِبَتْ سُورُ الْمَدِينَةِ، وَ كَقَوْلِ الشَّاعِرِ - شعر:

وَتَشْرِقُ بِالْقَوْلِ الَّذِي قَدْ أَدْعَتْهُ كَمَا شَرِقَتْ صَدْرُ الْقَنَاةِ مِنَ الدَّمِ

۵  
اما معنی آیت، مقاتل گفت پسر لقمان گفت پدر را<sup>۱</sup>: اگر من در سیر خطیشتی کم کوچک، خدای آن باروی من آرد؟ او به جواب گفت: یا بُئْسَى<sup>۲</sup>؛ ای پسرک، إِنَّهَا؛ آن خطیئه اگر به خردی چندان باشد که سپندان دانه ای، فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ؛ آنکه در میان سنگی بپوشند یا<sup>۳</sup> در آسمان یا در زمین پوشیده و پنهان باشد، به وقت جزا و حساب خدای<sup>۴</sup> آن با میان آرد و بر آن حساب کند و جزا دهد.

۱۰  
و قوله: فِي صَخْرَةٍ، قتاده گفت: فِي جَبَلٍ در ضمن<sup>۵</sup> کوهی باشد. عبدالله عباس گفت: مراد به «صخره»، آن سنگ است که در زیر هفتم زمین است که اعمال<sup>۱</sup> بر او نویسند، و آن سنگی سبز است و حضرت آسمان از اوست.

۱۵  
سُدَى گفت: خدای تعالی زمین بر سر و سنام<sup>۷</sup> گاوی نهاد، و قوایم او<sup>۸</sup> جای قرار نبود، ماهیسی<sup>۹</sup> بیافرید و پایهای او بر پشت ماهی نهاد، و شکم ماهی بر آب نهاد، و در زمین آب را قرارگاهی از سنگ کرد، آن سنگ بر کتف فریشته ای نهاد، و قدم آن فریشته بر این صخره است که لقمان گفت پسرش را: إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِنْثِقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ. و آن صخره بر باد نهاد، و باد به قدرت او ایستاده<sup>۱۰</sup> است. قوله: يَأْتِي بِهَا اللَّهُ؛ خدای بیارد آن را، یعنی برای جزا و مکافات. ۲۰  
إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ؛ که خدای<sup>۱</sup> لطیف و لطف کننده است و دانا.

۲. آط، آب، آج، لب، مش + إِنْهَا.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + تعالی.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + فجار.

۸. آط + را.

۱۰. آط: استاده؛ آب: ستاده.

۱. آط، آب، آج، لب، مش + که.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: تا.

۵. مش: مهر.

۷. آط: سرو و سنام.

۹. آط، آب، آج، لب، مش + بیاهی (۲).

يَا بُنَيَّ؛ ای پسر! اَقِمِ الصَّلَاةَ؛ نماز به پای دار در اوقات خود به ارکان و شرایطش. وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ؛ و امر به معروف کن و نهی منکر کن. وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ؛ و صبر کن بر آنچه به تو رسد. إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ؛ چه این کارها از جمله عزم امور است، یعنی از کارهای واجب. عبدالله عباس گفت: مِنْ حَزْمِ الْأُمُورِ؛ از احتیاط کارهاست.

۵

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ، نافع و ابو عمرو<sup>۱</sup> و حَمْزُهُ وَكِسَائِي خواندند: «تُصَاعِرُ» به «الف» مِنَ الْمُصَاعِرَةِ. و در شاذ نخعی و ابن مُحَيْصِن و يحيى بن وثاب و اعمش همچنین خواندند، و باقی قراء و لَا تُصَعِّرُ مِنَ التَّصَعِيرِ. عبدالله عباس گفت، معنی آن است که: تکبر مکن بر مردمان و روی از ایشان بگردان<sup>۲</sup> به کبر در آن وقت که با تو سخن گویند.

۱۰

مجاهد گفت: این کسی باشد که میان او و دیگری کینه ای بود، چون او را ببیند اعراض کند از او و روی بگرداند. عِكْرِمَةُ گفت: آن باشد که از کبر گردن<sup>۳</sup> می پیچد.

۱۵

مَوْجٌ گفت: یعنی روی ترش مدار بر مردمان. و اصل کلمه از میل است، يُقَالُ: رَجُلٌ أَصْعَرٌ إِذَا كَانَ مَائِلَ الْعُنُقِ، وَجَمْعُهُ صُعْرٌ، وَمِنَ الصُّعْرِ الدَّاءُ الَّذِي يَأْخُذُ الْإِبِلَ فِي أَعْنَاقِهَا حَتَّى تَلْفِتَ أَعْنَاقَهَا، قَالَ الشَّاعِرُ يَصِفُ إِبِلًا - شعر:

وَرَدْنَاهُ فِي قَمْحِي سُهَيْلٍ يَمَانِيًا      بِصُعْرِ الْبُرِّيِّ مِنْ بَيْنِ جَفْعٍ وَخَارِجِ  
أَي مَائِلَاتٍ<sup>۴</sup> الْبُرِّيِّ، وَقَالَ الْآخِرُ - شعر:

وَكُنَّا إِذَا الْجَبَّارُ صَعَرَ رَأْسَهُ<sup>۵</sup>      أَقْمَنَالَهُ مِنْ دَرْتِهِ<sup>۶</sup> فَسَقَمُوا

۲۰

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ؛ و در زمین مرو به بطر. مصدری است در جای حال، أَي مَرِحًا. إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ؛ که خدای دوست ندارد هر متکبری<sup>۷</sup> فخر کننده را. و مختال مفتعل است از خيلاء، وَهِيَ الْكِبْرُ وَ«فَخُورٍ» بنای مبالغت است.

۱. آط، آج، لب: ابو عمرو.

۲. اساس: به مگردان / بگردان.

۳. آج، لب، مش: کردن.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: مایل.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: خَدُّهُ.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: دونه یا مأخذ شعری: مَيْلُهُ.

۷. آط، آب، آج، لب، مش + فخور، یعنی.

- عبدالله عمر گفت: مردی بیرون آمد از سرای و تبختر کنان می رفت در جاهلیت،  
 حُلّه ای پوشیده و به خود فرو می نگرید، [۲۲۵-ر] خدای تعالی زمین را فرمود تا او را  
 فرو برد، فَهَوَّيْتَجَلُّجَلُّ<sup>۱</sup> فِيهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ تا به روز قیامت به زمین فرو می شود.
- ۵ وَ أَفْصِدُ فِي مَشِيكِ، گفت: قصد کن در رفتن<sup>۲</sup>. و «فَصِد»، میانه کارها باشد  
 بین الإسراف والتقصير<sup>۳</sup>، یعنی به شتاب مرو و به تبختر مرو، میان این و آن رفتنی گزین.  
 عبدالله عمر گفت، رسول - علیه السلام - گفت: شتاب کردن در رفتن بهاء  
 وجمال مرد ببرد. وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ، آئی اخفض وانقص؛ آواز با کم کن<sup>۴</sup> و  
 بلند مدار، چه<sup>۵</sup> منکرتر<sup>۶</sup> بانگی بانگ خراباشد.
- مُجَاهِدٌ وَقَتَادَةُ كَفَتُوا: مراد به «انكر»، اقبیح است، یعنی زشتربانگی بانگ خر  
 باشد که اولش زفیر باشد و آخرش شهیق.
- ۱۰ ابن زید گفت: اگر در بلند آوازی فخری بودی، خدای نگفتی: إِنَّ أَنْكَرَ  
 الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.
- سُفْيَانٌ كَفَتُ فِي هَذِهِ آيَةِ كَه: آواز همه چیزی تسبیح باشد مگر بانگ خر که  
 بانگ او بی فایده بود.
- ۱۵ أُمُّ سَعْدٍ رَوَيْتُ كَرْدَ أَرْسُولِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - كَه أَوْ كَفَتُ: سه آواز  
 خدای دشمن دارد: بانگ خر، و بانگ مگ، و آواز مویه گر<sup>۷</sup>.

آیه ۲۰ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ  
 نِعْمَهُ<sup>۸</sup> ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا  
 كِتَابٍ مُنِيرٍ؛ ای<sup>۹</sup> نمی بینید که خدای - جَلَّ و عَمَلًا - رام بکرد شما را آنچه در

۱. آط، آب، مش، کا: يتخلخل.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: رفتنت.

۳. مش: والتقتير.

۴. کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها. «آواز پاکم کن» هم می توان خواند، اما به نظر ما ضبط متن به دلایل لغوی

راجح می نمود. باکم کن: پایین آور.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: منکرترین.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: که.

۷. آب، مش: مویکردن؛ آط، آب، آج، لب، مش: قوله تعالی.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: نِعْمَةٌ.

۹. آب: آیا.

آسمانهاست و آنچه در زمین است، و تمام کرد بر شما نعمت<sup>۱</sup> آشکارا<sup>۲</sup> و پنهان، و از مردمان آن<sup>۳</sup> کس است که خصومت می‌کند در خدای - جلّ و علا - بنادانی، و نه راهی راست، و نه کتابی روشن کننده.

آیه ۲۱ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلَوْا كَانِ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ**؛ و چون گویند ایشان را پسروی<sup>۴</sup> کنید آنچه فرو فرستاد خدای تعالی، گویند<sup>۵</sup> بل که پسروی<sup>۶</sup> کنیم آنچه یافتیم ما بر آن پدران خویش را، ای نبود<sup>۷</sup> دیومی خواند<sup>۸</sup> ایشان را سوی عذاب آتش سوزان؟ [۲۲۵-پ].

آیه ۲۲ **وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ**؛ و هر که قصد آن کند که آنچه کند تقرب به خدای کند و او را گردن نهد و هستی خود به خدای تسلیم کند و او<sup>۹</sup> نیکوکار بود، بدرستی که دست در زده باشد به گوشه استوارترین و محکمترین<sup>۱۰</sup>، و به سوی خدای - سبحانه و تعالی - باید سرانجام کارها.

آیه ۲۳ **وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَخْرُجُ كُفْرَهُ إِلَيْنَا مَرَجِعُهُمْ فَتَنِبُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**؛ و هر که کافر شود مه کنسدا<sup>۱۱</sup> اندوهگن ثورا کافر شدن او<sup>۱۲</sup>، با ماست<sup>۱۳</sup> باز گشت ایشان، پس بیا گاهانیم ایشان را بدانچه کردند، بدرستی که خدای عزّ و جلّ - داناست بدانچه در دلها و سینه هاست.

آیه ۲۴ **نُمِتُّهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضَّضْتُهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ غَلِيظٍ**؛ برخورداری دهیمشان<sup>۱۴</sup> اندکی،

۱. آط، آج، لب: نعمتی.
۲. آب، آج، لب، مش: آشکارا؛ آط: آشکاری.
۳. آط، آج: ندارد.
۴. آج، لب: پیروی.
۵. آب: گفتند.
۶. آط: و اگر؛ آب: یا اگر باشد؛ آج، لب: و اگر چه؛ مش: آیا اگر باشد.
۷. آط، مش: که خواند.
۸. آط، آج، لب: و هر که بسیار روی خود را به خدای و او؛ مش: و هر که تسلیم کند روی خود را به خدای و او.
۹. آط، آج، لب: دست در زده باشد به بند استوارتر.
۱۰. آط، آج، لب: اندوه مدار به کفر او.
۱۱. آط: و اماست/ با ماست.
۱۲. آط، آج، لب: دهیم ایشان را.
۱۳. آط، آج، لب: دهیم ایشان را.
۱۴. آط، آج، لب: دهیم ایشان را.

پس مضطرباً گردانیم ایشان را سوی عذابی سخت بزرگ و درشت<sup>۲</sup>.

آیه ۲۵ وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ و اگر بپرسی تو ایشان را که آفرید<sup>۳</sup> آسمانها و زمین را هر آینه گویند خدای سبحانه و تعالی، بگویا محمداً شکر و سپاس خدای را تعالی بل که بیشتر ایشان ندانند.

آیه ۲۶ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ؛ خدای<sup>۴</sup> راست آنچه در آسمانها و زمین است، بدرستی که خدای تعالی است بی نیاز و ستوده.

آیه ۲۷ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَوْ فِئَةٍ أَوْ نَخْلَةٍ أَوْ نَبْتٍ سَبَّحَهُ أَبْحِرًا مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ و اگر آنچه در زمین است از درختان قلمها بودی که بدان می نوشتندی، و دریاها را مدد بودی<sup>۵</sup> از پس آن هفت دریای دیگر که آوردی، بنه رسیدی<sup>۶</sup> سخنهاى خدای تعالی، بدرستی که خدای تعالی بی همتاست و با حکمت<sup>۷</sup>.

آیه ۲۸ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْتَكُمُ إِلَّا كَيْفَ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؛ نیست آفرینش شما و نه برانگیختن شما مگر چون تنی یکی<sup>۸</sup>، بدرستی که خدای تبارک و تعالی شنوا و بیناست.

آیه ۲۹ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ؛ ای نمی بینی تو آن که<sup>۹</sup> خدای - عز وجل - در آورد<sup>۱۰</sup> شب را در روز، و در آورد<sup>۱۱</sup> روز را در شب، و رام بکرد آفتاب و ماه را، هر یکی رام کرد تا می رود<sup>۱۲</sup> تا وقتی نام برده<sup>۱۳</sup>، بدرستی که خدای - عز وجل - بدانچه می کنید آگاه است؟

۲. آب، مش: ایشان را به عذابی مستبر.

۱. آط: ملجا.

۴. آب، مش: مرخدای.

۳. آب، مش: که کیست که آفرید.

۶. آب، مش: فانی نشود.

۵. آج، لب: مداد کند.

۸. آب، مش: تنها.

۷. آط، آج، لب: محکم کار.

۱۰. آط، آج، لب: درآرد.

۹. آب: آیا نمی دیدی که؛ مش: آیا ندیدی که.

۱۲. آط: نام زده.

۱۱. آط، آج، لب: می روند.

آیه ۳۰ ذَلِك بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛ آن بدان است که خدای اوست حق و آن که آنچه می خوانند<sup>۱</sup> از جز او باطل و ناچیز است و آن که خدای اوست بزرگوار و بزرگ.

آیه ۳۱ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْمُلْكَ [۲۲۶-پ] تَجْرِي فِي الْبَحْرِ يَنْعَمَتِ اللَّهُ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ ای نمی بینی تو آن که کشتی می رود اندر دریا به نعمت خدای - عز وجل - تا فرا شما نماید<sup>۲</sup> از نشانه های او؟ بدرستی که اندر آن نشانی است هر شکیبای شکر کننده را.

آیه ۳۲ وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلْمِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ؛ و چون بپوشد<sup>۳</sup> ایشان را موجی چون سرای پرده ها<sup>۴</sup>، بخوانند خدای را - عز وجل - به اخلاص کرده<sup>۵</sup> او<sup>۶</sup> دین خویش، پس چون نجات دهد<sup>۷</sup> ایشان را به سوی خشکی، از ایشان گروهی مسلمان باشند<sup>۸</sup>، و نکند انکار به نشانه های ما مگر هر غدر کننده ای ناسپاس.

آیه ۳۳ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَأَخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغُرُورُ؛ ای مردمان بترسید و بپرهیزید از خداوند شما، و بترسید از روزی که در نگذارد<sup>۹</sup> پدر از فرزند خویش، و نه فرزند اندر گذارد<sup>۱۰</sup> از پدر چیزی، بدرستی که وعده خدای - عز وجل - حق است و راست، بمفریباندا<sup>۱۱</sup> شما را زندگانی این جهان، و بمفریباندا<sup>۱۲</sup> شما را به خدای دیوفریبنده [۲۲۷-ر].

آیه ۳۴ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛

۱. آط: شما خوانی؛ لب: شما خوانید، که از قراءت «تدعون» پیروی کرده اند.

۲. آط، آج، لب: تا باز نماید.

۳. آط، آج، لب: باز پوشد.

۴. آط، آب، آج، لب: سایه؛ مش: سایه بانها.

۵. آط، آب، آج، لب: ویژه کرده.

۶. آط، آب، آج، لب: برهاند.

۷. آط، آب، آج، لب: ببری میان.

۸. آط، آب، آج، لب: غنا کننده؛ آج، لب: بگذارد؛ آط: نگرداند.

۹. آط، آب، آج، لب: غنا کننده.

۱۰. آط، آب، آج، لب: مفریباندا.



بدرستی که خدای نزدیک اوست دانش قیامت و رستخیز، و فرو فرستد باران، و بداند آنچه در رحم مادران باشد از نر و ماده درست و نیکو<sup>۱</sup>، و نداند هیچ تنی چه چیز کند از کار و جز آن<sup>۲</sup> فردا<sup>۳</sup>، و نداند تنی که به کدام زمین بمیرد<sup>۴</sup>، بدرستی که خدای داناست و آگاه.

۵ قوله تعالی: **أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ<sup>۵</sup>**، گفت: نمی بینی یعنی ندانی که خدای مسخر بکرد برای شما آنچه در آسمان و زمین است از ماه و آفتاب و ستارگان و ابر و باد و باران و آنچه از آن راجع است با منافع دین و دنیای شما، و آنچه در زمین است از جمله اشیاء از جماد و حیوان و کشتی و دریا و جز آن. **وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً<sup>۶</sup> ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً<sup>۷</sup>**، ابو عمرو و حفص و نافع و ابو جعفر خواندند: «نِعْمَةً»<sup>۷</sup> بر جمع، و نعمه<sup>۸</sup> اضافت با ضمیر نام خدای، و باقی قراء: «نِعْمَةً» به «تا» ی منون بر واحد، و در معنی او بسیار قولها گفتند:

مجاهد گفت و سفیان: آن «نعمت»، گفتن «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۹</sup> است و توحید. عبدالله عباس گفت: نعمت ظاهر [دین است و حسن الحال، و نعمت باطن نعمتی<sup>۱۰</sup> که خدای داند. مقاتل گفت: این نعمت ظاهر<sup>۱۱</sup> این<sup>۱۲</sup> خلق مستوی است و روزی و اسلام، و باطن آنچه خدای می پوشید از گناه بنی آدم و پرده بر نمی دارد و اضلاع نمی دهد کس را بر آن، و عقوبت نمی کند بنده را بر آن.

ضحاک گفت: نعمت ظاهر، حسن صورت است و امتداد قامت و تسویه<sup>۱۳</sup>

۱. آب، مش: آنچه در شکمهاست؛ آط، لب: آنچه در رحمهاست.

۲. کذا: در اساس؛ به صورت «غیر آن» هم خوانده می شود؛ نسخه بدلها: ندارد.

۳. آب، مش: هیچ نفسی که چه کسب می کند فردا؛ آط: هیچ نفسی که هیچ اندوزد فردا.

۴. آب: می میرد.

۵. اساس: نِعْمَةً؛ به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد. ۶. آط، آج، لب، کا + سَخَّرَ لَكُمْ.

۷. آط، مش: نِقْمَةً. ۸. آط، آب، آج، لب، کا: بر جمع نعمة.

۹. آج، لب: نعمتی که؛ مش: انعمی که. ۱۰. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹.

۱۱. اساس: افتادگی دارد؛ به قیاس با نسخه آط و با توجه به اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

۱۲. آج، لب: ظاهر دین است این. ۱۳. آط، آج، لب، کا: تسویت.

اعضا. و نعمتِ باطن، معرفت است.

محمد بن کعب القرظی گفت: نعمتِ ظاهر محمد است. صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. و باطن معرفت است.

ربیع گفت: ظاهر جوارح است، و باطن دل.

۵ عطاء خراسانی گفت: <sup>۱</sup> ظاهر تخفیف شرایع است، و باطن شفاعت.

مجاهد گفت: <sup>۱</sup> ظاهر اسلام است و نصرت بر دشمنان دین، و باطن مدد فریشتگان <sup>۳</sup>.

ضحاک گفت: عبدالله عباس را پرسیدم از این آیت. گفت: من از رسول خدای پرسیدم، رسول - علیه السلام - گفت: اما نعمتِ ظاهر اسلام است و حُسن خلق، و روزی <sup>۴</sup>. و نعمتِ باطن پرده که به تو و گناه تو فرو گذاشت <sup>۵</sup>.

۱۰

آنکه گفت: یا بن عباس! خدای تعالی مرا گفت من مؤمن را سه خیر <sup>۶</sup> دادم: یکی آن که پس انقطاع عملش دعای مؤمنان با او صرف کنم تا کفارت گناه او باشد، و در <sup>۸</sup> در مرگ ثلث مال او <sup>۹</sup> او را دهم تا به خیراتی کند که کفارت گناهانش شود. سه ام <sup>۱</sup> پرده به او فرو پوشیدم و گناهان بر او پوشانیدم <sup>۱۱</sup> که اگر بعضی از آن مردم را آشکارا شدی، عزیزتر کسی از آنی او را بینداختی از اهل و ولد.

۱۵

محمد بن علی الترمذی گفت: نعمتِ ظاهر این است که: **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ [۲۲۷-پ] وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي <sup>۱۲</sup>...** و باطن آن که: **وَرَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا <sup>۱۳</sup>!**

حارث بن اسد <sup>۱۳</sup> گفت: نعمتِ ظاهر نعمتِ دنیاست، و باطن نعمتِ عقبی.

۲۰ آنکه اهل اشارت در او سخن بسیار گفتند. عمرو بن عثمان الصّدْفی گفت:

۱. همه نسخه بدانها + نعمت.

۲. همه نسخه بدانها + اظهار.

۳. همه نسخه بدانها + است.

۴. آط: گزاشت.

۵. آط، آب، مش، کا: چیز.

۶. آج، لب: بپوشانیدیم.

۷. آط، آب، آج، لب: الامد.

۸. لب، مش: ندارد؛ چاپ شعرانی (۷۷/۹): دوم در در.

۹. دیگر نسخه بدانها بجز کا: ندارد.

۱۰. آج، لب: بپوشانیدیم.

۱۱. آط، آب، آج، لب: الامد.

۱۲. آج، لب: بپوشانیدیم.

۱۳. آط، آب، آج، لب: الامد.

نعمت ظاهر تخفیف شرایع است، و نعمت باطن تضعیف منافع<sup>۱</sup>. و گفتند<sup>۲</sup>: ظاهر تسویه ظواهر<sup>۳</sup> است، و باطن تصفیه سرائر. و گفتند<sup>۴</sup>: ظاهر تبیین است، فی قوله: **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ الْكُتُبِ وَأَن تَقُولُوا أَلَمْ يَكُنْ لَكُم مِّنْ قَبْلِهِ نَبِيٌّ** و گفتند: نعمت ظاهر الرزق المكتسب، و باطن اعطاؤه من حيث لا يحتسب. و گفتند: ظاهر مدخل غذاست<sup>۵</sup>، و باطن مخرج اذی. و گفتند: ظاهر جوارح است، و باطن مصالح، و گفتند: ظاهر خلق است، و باطن خلق.

و گفتند: ظاهر تنعیم است<sup>۶</sup> فی قوله: **أَنعَمْتَ عَلَيْهِمْ**<sup>۸</sup>، و باطن تعلیم فی قوله: **وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ**<sup>۱</sup>.

و گفتند: ظاهر عطااست، و باطن صرف بلا. و گفتند<sup>۱۰</sup>: ظاهر دعوت است فی قوله: **وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ**<sup>۱۱</sup>، و باطن هدایت فی قوله: **وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ**<sup>۱۳</sup>. و گفتند: نعمت ظاهر آن است که چون ذکر طاعت<sup>۱۴</sup> تو کرد مفضل کرد، فی قوله: **التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ**<sup>۱۵</sup>، و فی قوله: **إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**<sup>۱۶</sup>، و فی قوله: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**<sup>۱۷</sup> الآیات. و چون به ذکر گناهت<sup>۱۸</sup> رسید مجمل گفت در دعوت با توبه، گفت: **وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ**<sup>۱۹</sup>. و گفتند<sup>۲۰</sup>: ظاهر توفیق طاعت است، و باطن عصمت از ریا و سمعت<sup>۲۱</sup>.

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| ۱. کا: صنایع؛ دیگر نسخه بدلها: متابع. | ۲. همه نسخه بدلها بجز کا + نعمت.              |
| ۳. همه نسخه بدلها بجز کا: متظاهر.     | ۴. سورة مائده (۵) آیه ۱۷۶.                    |
| ۵. سورة حجرات (۴۹) آیه ۷.             | ۶. اساس: اذاست؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. |
| ۷. آط، آج، لب: تنعم است.              | ۸. سورة فاتحه (۱) آیه ۷.                      |
| ۹. سورة بقره (۲) آیه ۱۵۱.             | ۱۰. همه نسخه بدلها + نعمت.                    |
| ۱۱. سورة یونس (۱۰) آیه ۲۵.            | ۱۲. همه نسخه بدلها بجز کا + نعمت.             |
| ۱۳. سورة یونس (۱۰) آیه ۲۵.            | ۱۴. همه نسخه بدلها: ذکر نعمت.                 |
| ۱۵. سورة توبه (۹) آیه ۱۱۲.            | ۱۶. سورة احزاب (۳۳) آیه ۳۵.                   |
| ۱۷. سورة مؤمنون (۲۳) آیه ۱.           | ۱۸. همه نسخه بدلها: گناه.                     |
| ۱۹. سورة نور (۲۴) آیه ۳۱.             | ۲۰. آب: گفته اند؛ همه نسخه بدلها + نعمت.      |
| ۲۱. همه نسخه بدلها + است.             |   |

- و گفتند<sup>۱</sup>: ظاهر ذکر زبان است، و<sup>۲</sup> باطن ذکر او در دل و جان.
- و گفتند<sup>۱</sup>: ظاهر تلاوت قرآن است، و باطن علم اوست.
- و گفتند<sup>۱</sup>: ظاهر روشنایی روز است برای تصرف معاش، و<sup>۳</sup> باطن تاریکی شب است برای خفتن بر<sup>۴</sup> فراش.
- و گفتند<sup>۵</sup>: نعمت ظاهر آن است که این جا<sup>۶</sup> کرد بر تو، و باطن آن که در شکم مادر کرد<sup>۷</sup> با تو.
- و گفتند: ظاهر الوان<sup>۸</sup> عظایا است، و باطن غفران خطایا.
- و گفتند<sup>۱</sup>: ظاهر [رفع]<sup>۹</sup> ذکر است و وضع وزر، و باطن شرح صدر است.
- و گفتند<sup>۱</sup>: ظاهر علو است، و باطن دنو، **أَمَّا الْعُلُوفِي قَوْلِهِ: وَأَنْتُمْ الْإِعْلُونَ<sup>۱۰</sup>...**
- ۱۰ **وَأَمَّا الدُّنُوفِي قَوْلِهِ: أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۱۱</sup>!**
- وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ،** آنکه گفت: از مردمان کسانی که جدل می کنند و منازعت در خدای بی علمی و بیانی و کتابی روشن که ایشان را هست.
- گفتند<sup>۱۲</sup> آیت در نضربین الحارث آمد آنکه که گفت: **الْمَلَائِكَةُ بَنَاتُ اللَّهِ؛** فریشتگان دختران خدای اند، *مرکز تحقیق کامپیوتر علوم اسلامی*
- ۱۵ **وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ؛** چون ایشان را گویند که پی آن گیری که خدای به شما فرستاد، **قَالُوا؛** گویند: **بَلْ نَتَّبِعُ؛** [بل ما تبع]<sup>۱۳</sup> آن باشیم که پدران خود را بر آن یافتیم. **أَوْلَوْكَانَ الشَّيْطَانُ،** گفتند<sup>۱۴</sup>: معنی آن است که چون خدای تعالی گفت ره من گیری، ایشان گفتند<sup>۱۵</sup>: ما ره دین پدران گیریم، حق تعالی گفت: و اگر چه آن راه و دین شما را با عذاب دوزخ خواند؟ یعنی نباید آن راه رفتن و آن متابعت اختیار کردن، **وَالْتَقْدِيرِ: اتَّفَعَلُونَ مَا قُلْتُمْ وَلَوْ دَعَاكُمْ ذَلِكَ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ.**
- ۲۰

۱. آب: گفته اند؛ همه نسخه بدلهها + نعمت.

۲. همه نسخه بدلهها بجز کا + نعمت.

۳. آط + نعمت.

۴. آب: گفته اند.

۵. مش: که ذکر کرد در شکم مادر.

۶. همه نسخه بدلهها بجز کا: ندارد.

۷. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۸. همه نسخه بدلهها بجز کا: ندارد.

۹. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۱۰. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۹.

۱۱. سوره واقعه (۵۶) آیه ۱۱.

۱۲. آب: گفته اند.

ابو عبید<sup>۱</sup> گفت: جواب محذوف است، تقدیر آن که: وَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ فَيَسْبِعُونَهُ؛ و اگر دیو ایشان را با عذاب دوزخ خواند هم پی او گیرند. وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ<sup>۲</sup>، آنکه گفت: هر که او روی خود بنهد خدای را، و تن تسلیم کند به خدای، و عمل و طاعت خود خالص بکند او را، و کار خود به او تفویض کند، فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ؛ او دست به جانبی منیع و رکنی قوی<sup>۳</sup> زده باشد که آمن<sup>۴</sup> باشد که منقطع و منهدم نشود.

عبدالله عباس گفت: عروه و ثقی<sup>۵</sup>، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»<sup>۶</sup> باشد. و «عُرْوَةٌ»، در کلام عرب جانب و طرف باشد. و انکلک<sup>۷</sup> پیرهن<sup>۸</sup> را برای این عروه گویند که بر طرف باشد. و «وُثْقَىٰ»، تائیت اوثق باشد. وَآلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ؛ و عاقبت کارها با خدای شود، یعنی در عاقبت کارها را مرجع با او باشد.

وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ، آنکه رسول را - علیه السلام - گفت بر سبیل تسلیت و دلخوشی دادن: و هر کس که او کفر آرد به خدای و به تو، نباید تا که او تو را دژم<sup>۹</sup> کند. إِنَّا مَرْجِعُهُمْ؛ که مرجع و بازگشت این کافران با من است، خبر دهم<sup>۱۰</sup> ایشان را به آنچه کرده باشید [۲۲۸-ر]. إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ؛ که خدای عالم است به آنچه در دلهاست، یعنی به اسرار و ضمائر.

نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا، گفت: ما ایشان را تمتع کنیم و برخورداری دهیم زمانی اندک، و آن مدت حیات دنیا باشد. ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ؛ آنکه مُلْجَأٌ و مضطر گردانیم ایشان را با عذاب دوزخ، چه آن را که او را به دوزخ برند او مختار نباشد، مضطر باشد.

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ؛ و اگر تو پرسی ایشان را ای محمد که آسمان و زمین ده آفرید؟ بگویند که<sup>۱۱</sup>: خدای آفرید، تو<sup>۱۲</sup> بگو: الْحَمْدُ لِلَّهِ؛ سپاس خدای را که اقرار از شما

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: ابو عبیده؛ کا: ابن عبید.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: وثیق.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا + گفتن.

۷. همه نسخه بدلها: ان کلک.

۹. آط، آج: اندوهگن؛ آب، مش: اندوهگین.

۱۱. همه نسخه بدلها: گویند.

۲. همه نسخه بدلها: آلی الله.

۴. همه نسخه بدلها: ایمن.

۶. سوره محمد (۴۷) آیه ۱۹.

۸. آب، کا: پیرهن؛ دیگر نسخه بدلها: پیراهنی.

۱۰. آط، آب، آج، لب: خبر دهم.

۱۲. همه نسخه بدلها: ندارد.

بستدم به این، و خدای بر این محمود و مشکور است. آنکه گفت: **بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**؛ بیشترین<sup>۱</sup> این کافران ندانند که آسمان و زمین خدای آفرید از آن جا که نظر نکرده باشند.

**لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ** گفت: خدای راست آنچه در آسمان و زمین است از ملک و ملک، و در دست هر که هست از او عاریت است. **إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ** <sup>۵</sup> **الْحَمِيدُ**؛ که او بی نیاز و ستوده<sup>۲</sup> است.

**وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلاَمٌ**، مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که چون جهودان رسول را - علیه السلام - پرسیدند از روح، خدای تعالی آیت فرستاد: **وَتَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي**<sup>۳</sup> - آلیه، چون رسول - علیه السلام - به مدینه آمد اخبار جهودان بیامدند و گفتند: یا محمد! تومی گوی: **وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا**، ما را می خواهی یا قوم خود را؟ گفت: همه را. گفتند: <sup>۱۰</sup> نه در کتاب تو هست که ما را توریت داده اند، و در آن جا همه علمی هست؟ رسول - علیه السلام - گفت: توریت با آن که در او علم بسیار است به اضافه با علم خدای اندک است، و خدای تعالی از آن شما را چیزی داده است که اگر بر او عمل کنی <sup>۱۵</sup> **منتفع**<sup>۴</sup> شوی به آن. گفتند<sup>۵</sup>: نه تومی گوی: **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا**<sup>۶</sup>؛ آن را که حکمت دهند، او را خیر بسیار داده باشند، و این در علم اندک نباشد، خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَفْلاَمٌ**، گفت: اگر هر چه در زمین درخت است قلمها باشد، یعنی قلم کنند، **وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ**، ابو عمرو و یعقوب خواندند: «وَالْبَحْرُ» به رفع بر ابتدا، و باقی قراء به نصب **عَظْمًا عَلِي** <sup>۲۰</sup> موضع «ما» به آن و مدد کند آن را و زیادت دهد هفت دریا از پس آن. در کلام

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: بیشتر.

۲. همه نسخه بدلها: بستدیده.

۳. سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵.

۴. همه نسخه بدلها: حمل.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: منقطع.

۶. اساس: گفت؛ به قیاس با نسخه اط و دیگر نسخه بدلها و مفهوم عبارت، تصحیح شد؛ چاپ شعراتی (۸۰/۹): باز گفتند.

۷. سوره بقره (۲) آیه ۲۶۹.

محدوفی هست این جا، و آن آن است فَكُتِبَ<sup>۱</sup> بِهَا فَتَنَّفَدُ، و<sup>۲</sup> مَا نَفَدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ؛ و به آن<sup>۳</sup> می نویسند آن را بِن در آید و برسد، و کلام خدای بنرسد، مراد مقدور اوست از کلام حَتَّى قدیم. جَلَّ جلاله. از کلام و جز کلام و سایر مقدورات قادر است از هر جنسی و ما لایتناهی.

۵ و گفتند: مراد معانی و وجوه و حکم و غیر آن است. و گفتند: این بر سبیل مثل است و مبائفت در باب کثرت عَلِيٍّ أَبْلَغُ الْوَجْهِ، نه بر سبیل تحقیق. إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ خدای [تعالی]<sup>۴</sup> عزیز و حکیم است.

در آیت خلاف کردند که مکی است یا مدنی. عطاء بن یسار گفت: مدنی است، و دیگر مفسران گفتند: مکی است. وَاللَّهُ أَعْلَمُ.

۱۰ مَا خَلَقَكُمْ وَلَا يَعْزُبُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةً، آنکه گفت: آفریدن شما<sup>۵</sup> و بعث<sup>۶</sup> و برانگیختن شما دوم<sup>۷</sup> بار برابر او نیست إِلَّا چون آفریدن و برانگیختن یک نفس، برای آن که در هیچ دو او را رنجی و تعذری<sup>۸</sup> نیست. و در کلام مضاف محدود است، و تقدیر آن که: إِلَّا كَخَلْقِ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَبَعْثِهَا، و مثله قوله: تَذَوُّرُ أَعْيُنِهِمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ<sup>۹</sup>، ای كَذَوُّرَانِ عَيْنِهِ، و مثله کثیر، مِنْهَا قول الشاعر - شعر:

۱۵ حَسِبْتَ بُغَامَ رَاحِلَتِي عَنَاقًا وَمَاهِيَّ وَبَبَ غَيْرِكَ بِالْعَنَاقِ  
أَي صَوْتِ عَنَاقٍ.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ؛ که خدای شنوا و بیناست.

۲۰ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، آنکه گفت: نمی بینی یا محمد؟ یعنی نمی دانی. خطاب با اوست و مراد او و امت، بر سبیل تذکیر و تنبیه، که خدای تعالی شب در روز می آرد و روز در شب. بر تفسیری که در سوره آل عمران رفت!<sup>۱۰</sup> وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ؛ و آفتاب و ماه را مسخر کرد تا هریکی از ایشان می روند تا

۱. همه نسخه بدلها: فیکتب.

۲. آج، لب، مش: ندارد.

۳. کا: کلمات خدای به آن.

۴. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۵. چاپ شعرانی (۸۰/۸) + اول بار.

۶. همه نسخه بدلها: و نه بعث.

۷. مش: دویم.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا: تعذی.

۹. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۹.

۱۰. آط، آب: گفشت؛ آج، لب: گذشته.

به وقتی<sup>۱</sup> نام زد که آن را مقدر کرده اند علی و تیره و اجدّه.

حسن بصری گفت: مراد به «أَجَل» این جا قیامت است. وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ [۲۲۸-پ] خَبِيرٌ، و خدای به آنچه شما می‌کنی داناست.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، گفت معنی آن است که: ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ

الْحَقُّ، یعنی این برای آن کرد تا بدانی که او خدای<sup>۲</sup> است بدرستی و راستی، و آنچه شما بدون او می‌پرستی و می‌خوانی از بتان و سایر طواغیت و معبودان، همه باطلند<sup>۳</sup>.  
وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ؛ و او خدای بزرگوار و بزرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ؛ و نیز<sup>۴</sup> نمی‌دانی که کشتی در

دریا که می‌رود به امر و فرمان و تسخیر و تذلیل و نعمت و منت او می‌رود لِئُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ؛ تا با شما نماید بعضی آیات و عجایب خود. إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ در این علاماتی و عجایبی هست هر صابری شاکر را که بر بلا صابر باشد<sup>۵</sup> و بر نعمت شاکر.

و «فَعَال» و «فَعُول» هر دو بنای مبالغت باشد. و گفتند<sup>۶</sup> مراد آن است که:

لَآيَاتٍ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ، برای آن که هر مؤمنی صبور و شاکر باشد، چه ایمان مشتمل است بر این دو خصلت، مِنْ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْإِيمَانُ نِصْفَانِ، نِصْفُ شُكْرٍ وَنِصْفُ صَبْرٍ،  
گفت: ایمان بر دو نیمه است، یکی نیمه شکر و یکی نیمه صبر.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ، آنکه حدیث را کبان دریا کرد و نعمت او با ایشان، و

کفران ایشان به آن نعمت، گفت: چون بیوشد<sup>۷</sup> ایشان را، یعنی چون بنزدیک ایشان رسد موجی در دریا بنزدیک آن باشد که به سرایشان در آید و ایشان را باز پوشد.

كَالظُّلْلِ، مقاتل گفت: كَالْجِبَالِ؛ چون کوهها. کلبی گفت: كَالسَّحَابِ؛ چون ابر.  
و «ظَلَّل»، جمع ظلّه باشد، و ظلّه سایه بان بود، موج را به آن تشبیه کرد در کثرت و

۱. آظ، آب، مش + مسمی؛ آج، لب + مستأه.

۲. آظ، آب، آج، لب: گفتند: معنی آن است که او این به آن توانست که خدای.

۳. آج، لب بر باطل اند.

۴. همه نسخه بدلها: و تو.

۵. آج، لب: صابر شده

۶. آب: گفته اند.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا: برسد.



ارتفاعش، چنان که نابغه گفت در صفت دریا - شعر:

يُمَاشِبِهِنَّ أَخْضَرُ دُؤْظَلَالٍ عَلَى حَافِئِيهِ فِلَقُ الرِّبَابِ<sup>۱</sup>

و موج را با آن که واحد است، تشبیه به جمع از چند وجه باشد: یکی، ابعاض و اجزاء او خواست، چه موج متراکب باشد. و وجهی دیگر آن که، موج مصدر است و واحد، و جمع او یکی باشد. **دَعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**، عند آن حال خدای را بخوانند به اخلاص<sup>۲</sup> دعا و عبادت او را خالص دارند. و «دین»، این جا طاعت است و تذلل. **فَلَمَّا نَجَّيَهُمْ إِلَى الْبَرِّ**؛ چون ایشان را برهاند با زمین خشک، بردو گروه شوند: بهری از ایشان مقتصد باشند.

عبدالله عباس گفت: یعنی وفا کنند به آنچه گفته باشند.

ابن کثیران گفت: مؤمن باشند.

مجاهد گفت: در قول مقتصد باشند نه در ایمان.

کلبی گفت: میانه باشند، چه کافران در کفر و کفران مختلفند، همه یک طریقت ندارند. بعضی هستند که کافرترند، و این لایقتر است به ظاهر.

آنگه آنچه معادل این است از کلام بیفکنند **لِلدَّلَالَةِ<sup>۳</sup> عَلَيْهِ**، و التقدير: **وَمِنْهُمْ جَاحِدٌ لِلنِّعْمَةِ<sup>۴</sup>**. **وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا**، و بهری از ایشان جاحد و کافر<sup>۵</sup> باشند. آنگه گفت: به آیات ما جحد نکند الا هر غذاری کافری. و گفته اند: «ختر» بلیغتر از «غدر» باشد، قال عمرو بن معدی کرب - شعر:

وَإِنَّكَ لَوَرَأَيْتَ أَبَا عَمِيرٍ قَلَاتَ يَدَيْكَ مِنْ غَدْرٍ وَخَيْرٍ

آنگه درآمد و در وعظ مردم گرفت<sup>۶</sup>: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**؛ ای مردمان از مؤمن و کافر<sup>۷</sup> و بر و فاجر! **انْفُوا رَبَّكُمْ**؛ بترسی از خدای و اجتناب کنی از معاصی او. **وَإِخْشَاءُ يَوْمًا**؛ و بترسی از روزی که، **لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ**؛ که هیچ پدر غنا نکند از

۱. مأخذ شعری: الزّنان. ۲. همه نسخه بدلها + و.

۳. آج، لب: لدلالة.

۴. چاپ شعرانی (۸۲/۹) + و بهری از ایشان جاحد و کافر نعمت باشند.

۵. همه نسخه بدلها + نعمت.

۶. برخی مأخذ شعری: فإِنَّكَ.

۷. آب: مؤمنان و کافران.

فرزند<sup>۱</sup>، و او را سود ندارد<sup>۲</sup> و به جای او بنه ایستد، و خویشتن به فدای او نکند. وَلَا مَوْلُودٌ؛ و نه نیز هیچ فرزند غنا نکند از پدرش. إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ؛ که وعده خدای حق است و درست. فَلَا تَغُرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا؛ نباید تا زندگانی دنیا شما را مغرور کند و بفریباند. وَلَا يَغُرَّتْكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ؛ و شما را مغرور مکناد به خدای شیطان. و «الغُرُور»، الكثير الاغترار، بنای مبالغت است.

۵

بیشتر مفسران گفتند: مراد شیطان است. سعید جُبَيْر گفت: غرور آن باشد که معصیت کند و بر خدای تَمَنای مغفرت کند.

آنکه گفت: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ، مفسران گفتند: آیت در مردی آمد نام او وارث بن عمرو. از اهل بادیه بیامد و رسول را پرسید که: قیامت کی خواهد بود؟ و خبر ده ما را تا باران امسال چند خواهد آمدن<sup>۳</sup> که دل ما در آن بسته است برای مواشی؟ و اهل من آبستن است، بگوتا چه زاید چون بار بدهد؟ و بگوتا حال ما فردا [۲۲۹-ر] چه خواهد بود؟ و بگوتا من به کدام زمین خواهم مردن؟ خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبدالله عمر گفت: که رسول -علیه و علی آله السلام- گفت: مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ خَمْسَةٌ<sup>۴</sup> فِي قَوْلِهِ: وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ<sup>۱</sup>، آنکه این آیت برخواند: إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ -تابه آخر.

۱۵

عمرو بن سعید<sup>۵</sup> گفت رسول را که: یا رسول الله! علمی هست که تو را نداده اند؟ گفت: مرا علمی بسیار نکودادند<sup>۶</sup> و لکن بسیار علم است که مرا ندادند، آنکه این آیت بر خواند و گفت: این پنج چیز جز خدای<sup>۷</sup> نداند. حق تعالی گفت در این آیت که: علم قیامت بنزدیک خدای است، و علم آن که باران کی فرود آرد.

۲۰

۱. همه نسخه بدلها: فرزندش.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: سود نتواند کرد.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: خواهد آمد.

۴. آط، آب، آج، لب: رسول -علیه السلام-.

۵. همه نسخه بدلها: خمس؛ اساس درحاشیه؛ خطی متفاوت از متن: خمس.

۶. سورة انعام (۶) آیه ۵۹.

۷. آج، لب: این سعید؛ آب، مش: عمرو بن سعید؛ کا: عمر بن.

۸. آب، مش: داده اند.

۹. آب: جز خدای تعالی کس.

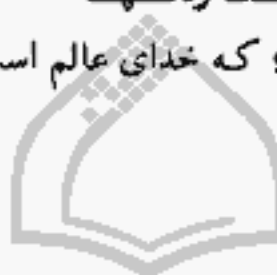
وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ؛ و او داند که در رحم آبستان<sup>۱</sup> چیست از نر و ماده، و کس نداند که فردا چه خواهد کرد، و کس نداند که به کدام زمین فرمان خدای به او رسد.

و قوله: يَا أَيُّهَا الْأَرْضُ، با آن که زمین مؤنث است در او چند قول گفتند: یکی آن که اُتَى كَعْب «بِأَيَّةِ الْأَرْضِ» خواند، جز آن است که این شاذ است. وجه [دگر]<sup>۲</sup> در او آن است که «اَرْضِ» را تانیث نه حقیقی است، هم تذکیر روا باشد در او هم تانیث، و اگرچه تانیث غالب است.

و گفتند: مراد به زمین مکان است، رَجُوعًا إِلَى الْمَعْنَى، وَعَلَى هَذَا قَوْلُ الشَّاعِرِ:

فَلَا مُزْنَءَ وَدَقَّتْ وَدَقَّهَا وَلَا أَرْضَ أَبْقَلَ إِنْقَالَهَا

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ؛ که خدای عالم است و دانا، و تکرار آن برای اختلاف لفظ کرد.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱. آب، آج، لب، مش: آبستن؛ اط: آبستان. ۲. اساس: ندارد، از اط، افزوده شد.

## سُورَةُ السَّجْدَةِ<sup>۱</sup>

این سورت مکی است، و عدد آیات او سی است در کوفی، و بیست و نه در عدد<sup>۲</sup> بصری. و سیصد و هشتاد کلمت است، و هزار و پانصد حرف است. عبدالله عباس روایت کرد از اَبی کعب که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - گفت: هر که او سورت سجده<sup>۳</sup> بخواند، چندان ثواب دهند او را که ثواب آن کس که در شب قدر در عبادت با روز آرد. و جابر بن عبدالله انصاری گفت: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - هیچ شب نخفتی تا این سورت و سوره المُلک برنخواندی، و گفتم: این دو سورت زیادت است بر دیگر سورت‌های قرآن به هفتاد حسنه، و هر که این<sup>۴</sup> سورت بخواند او را هفتاد حسنه بنویسند، و هفتاد سینه بسازند، و هفتاد درجه ترفیع<sup>۵</sup> کنند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خدای مهربان بخشاینده

آیه ۱      اَلَمْ ؛ سوگند به حروف معجم.  
آیه ۲      تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَارَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ؛ که فرستادن قرآن<sup>۶</sup> نیست شک<sup>۷</sup>  
در او از خدای جهانیان.

۱. نام این سوره در برخی تفاسیر «مضاجع» خوانده شده. ۲. همه نسخه بدلها: عدد در.

۳. آج، لب: سوره السجده. ۴. همه نسخه بدلها + دو.

۵. همه نسخه بدلها: برفع. ۶. آط، آج، لب: فرو فرستادن کتاب که.

۷. آط، آج، لب: شک.

آیه ۳ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِيُنذِرَ قَوْمًا مَّا [۲۲۹-پ] اَتَيْهِمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ؛ یا می‌گویند فرا بافت<sup>۱</sup> محمد قرآن را، بلکه او حق و راست است از خدای توتا بیم کنی گروهی را که نیامد بدیشان از بیم کننده از پیش توتا مگر ایشان راه یابند.

آیه ۴ اَللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلٰى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ اَفَلَا تَتَذَكَّرُوْنَ؛ خدای عزوجل - آن است که بیافرید آسمانها و زمین و آنچه میان آسمان و زمین است در شش روز، پس راست بیستاد و مستولی گشت<sup>۲</sup> بر عرش، نیست<sup>۳</sup> شما را از جز او از<sup>۴</sup> دوستی و نه شفیع<sup>۵</sup>، ای نگیرید پند<sup>۶</sup> و یاد نیاورید.

آیه ۵ يُدَبِّرُ الْاَمْرَيْنِ السَّمٰوٰتِ اِلَى الْاَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ اِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ اَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ؛ تدبیر می‌کند کار و فرمان را از آسمان سوی زمین، پس بر می‌شود سوی او در روزی که بود اندازه آن هزار سال از آنچه بر شمرد شما.

آیه ۶ ذٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيْمُ؛ آن است داننده نهان<sup>۷</sup> و آشکار بی همتا و بخشاینده.

آیه ۷ الَّذِي اَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَا خَلْقَ الْاِنْسَانِ مِنْ طِينٍ؛ آن که نیکو کرد هر چیزی را آفرینش او، و اول بیافرید<sup>۸</sup> مردم را<sup>۹</sup> از گِل.

آیه ۸ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلٰلَةٍ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ؛ پس کرد زاده او از آبی بیرون کشیده از پشت مرد، از آبی خوار و ضعیف<sup>۱۰</sup>.

آیه ۹ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيْهِ مِنْ رُوْحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيْلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ؛ پس راست<sup>۱۱</sup> گردانید او را مردمی، و در دمید در او از روح او<sup>۱۲</sup> تا زنده شد و

۲. آط، آج، لب: پس سای؛ آب، مش: پس مساوی شد.

۴. آط، آج، لب: هیچ.

۶. آط، آج، لب: چرایند نگیرید.

۸. آط، آج، لب، مش: و ابتدا کرد آفریدن.

۱۰. آط، آج، لب: از آب گنده؛ آب، مش: آبی ضعیف.

۱۲. آط، آج، لب: خود.

۱. آط، آب، مش: که فرا بافته.

۳. آط + مر.

۵. آب، مش: شفاعت خواهی.

۷. آط، آج، لب: نهانها.

۹. آط، آب، آج، مش: آدمی را.

۱۱. آط، آج، لب: راست اندام.

کرد شما را گوش شنوا، و چشمها بینا و دلها، اندک است آنچه شکر می‌کنید.<sup>۱</sup>  
 آیه ۱۰ **وَقَالُوا ءِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ ءَأِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ**؛ و گفتند: ای چون نیست گردیم<sup>۲</sup> اندر زمین، ای ما را زنده کند اندر آفرینشی نو<sup>۳</sup> بل که ایشان به باز رسیدن به خدای ایشان کافراند<sup>۴</sup>.

آیه ۱۱ **قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكَ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ**؛ بگویا محمد بمیراند شما را فرشته مرگ آن که موکل کرده اند به شما، پس سوی خداوند شما<sup>۵</sup> باز گردانندتان<sup>۶</sup>.

آیه ۱۲ **وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ**؛ و اگر بینی تو چون جرم کنندگان باز پس افگندگان باشند از تشویر سرهای خویش<sup>۷</sup> را نزدیک خداوند ایشان، گویند: ای خداوند ما بدیدیم ما و بشنیدیم ما بازگردان ما را با دنیا تا بکنیم نیکی، بدرستی که ما بی‌گمانانیم<sup>۸</sup>.

آیه ۱۳ **وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰهَا [۲۳۰-پ] وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ**؛ و اگر خواستیمی<sup>۹</sup> ما بدادیمی<sup>۱۰</sup> هرتنی را راه راست او، و لکن واجب شد گفتار از من که هر آینه پرکنم دوزخ را از پری و آدمی همگان.

آیه ۱۴ **قَدْ وُفُوا بِمَا نَسَبْتُمْ لِقَاءِ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْعُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ پس بچشید بدانچه فراموش کردید فرا رسیدن این روز شما این، بدرستی که ما فراموش کردیم شما را و بچشید عذاب جاویدان بدانچه بودید شما می‌کردید.

۱. آط، آج، لب: اندکی اندمپاس دارند.

۲. آط، آج، لب: چون گم شدند؛ آب، مش: چون ما ناپدید شده باشیم.

۳. آب، مش: آیا در دیگر آفریدن نخواهیم بود.

۴. آط، آج، لب: به دیدار پروردگار خود کافر شدند. ۵. آط، آج، لب: خود.

۶. آط: باز گردیدید؛ آج، لب: باز گردید.

۷. آط: فرود افتنده سرها خود؛ آج، لب: فرود افشاننده سر خواننده؛ آب، مش: در پیش افگنده باشند سرهای خود.

۸. آب، مش: یقین دانستگانیم. ۹. آط، آج، لب: خواهیم.

۱۰. همه نسخه بدلهای: بدهیم.

آیه ۱۵ **إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ**؛ بدرستی که ایمان آورد<sup>۱</sup> به نشانه های ما آنان که چون یاد کنندشان بدان بیوفتند<sup>۲</sup> سجود کنندگان و تمسیح کردند به شکر خداوند خویش را، و ایشان نکنند گردن کشی.

آیه ۱۶ **تَنَجَّافِي جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ**؛ دور می شود<sup>۳</sup> پهلوهای ایشان از خوابگاه<sup>۴</sup> می خوانند خداوند خویش ترسان و امید دارند و از آنچه روزی کردیم ایشان را نفقه کنند.

آیه ۱۷ **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قَرَّةٍ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ نمی داند تنی<sup>۵</sup> آنچه پنهان کرده اند ایشان را از روشنی چشمها پاداش دادنی بدانچه بودند می کردند [۲۳۱-ر].

قوله تعالى: **الْم**، **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ**، «تَنْزِيلٌ» مرفوع است به خبر ابتدای محذوف. و بعضی گفتند: **الْم**، در محل رفع است و **تَنْزِيلٌ** خبر اوست. **لَا رَبَّ فِيهِ**؛ در او شک<sup>۶</sup> نیست، و گفتند: صورت خبر است و معنی امر، **أَيُّ لَا تَرْتَابُوا فِيهِ**؛ شک مکنید در او. **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**؛ «مِنْ»، تعلق دارد به تنزیل، یعنی از قبل خدای است و از نزدیک اوست، و<sup>۷</sup> هیچ وجه معقول نیست اضافه کلام را با او، جز آن که فعل اوست و گفته او.

**أَمْ يَقُولُونَ افْتَرِيهِ**<sup>۸</sup>، گفتند: «أَمْ» به معنی بل است، **بَلْ يَقُولُونَ**. و گفتند: «میم» صله است، و **التَّقْدِيرُ**: **أَيُّقُولُونَ**<sup>۹</sup> **افْتَرِيهِ**؛ می گویند این کافران که: محمد این قرآن فرو بافته<sup>۱۰</sup> است؟ **بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ**؛ بل این قرآن حق و صدق است از

۱. آط، آج، لب: که بگرویدند؛ آب، مش: که ایمان دارند.

۲. آط، آج، لب: بر روی افتند.

۳. آط، آج، لب: برخیزند؛ آب، مش: تا یکسو شود.

۴. آط، آج، لب + ها؛ آب، مش: بسترها.

۵. آب، مش: پس نداند هیچ کس.

۶. همه نسخه بدلها بجز کاب: شک.

۷. مش + به.

۸. همه نسخه بدلها + و.

۹. آج، لب: **أَمْ يَقُولُونَ**.

۱۰. همه نسخه بدلها: فرا بافته است.

خدای تعالی. **لِتُنذِرَ قَوْمًا**؛ تا بترسانی قومی را که ایشان را نذیری و پیغامبری نیامد از پیش تو.

- فتاده گفت: امتی بودند اقی پیش از محمد، ایشان را پیغامبری نبود در آن عهد. عبدالله عباس گفت و مقاتل: این در زمان فترت بود میان عیسی - علیه السلام - و محمد - صلی الله علیه وعلی آله. **لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ**؛ تا همانا راه یابند و مهتدی شوند.
- ۵ **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ**؛ خدای آن است<sup>۱</sup> که بیافرید آسمان و زمین و آنچه میان ایشان است<sup>۲</sup> در شش روز، یعنی در مقداری از زمان که تقدیر آن شش روز باشد، چه پیش از خلق آسمان و زمین و آفتاب روز و شب نبود. **ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ**؛ آنکه مستولی شد بر عرش. **مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ**؛ شما را بدون او ولی و شفیع و شفاعت خواهی و یاری نیست. **أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ**؛<sup>۳</sup> شما اندیشه نمی‌کنی؟
- يُدْبِرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ**؛ تدبیر کارها او می‌کند از آسمان تا<sup>۴</sup> زمین. گفتند<sup>۵</sup>: معنی آن است که وحی او می‌فرستد از آسمان به زمین بر دست جبریل<sup>۶</sup>. **ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَيْهِ**؛ آنکه بر بالا شود به او و بنزدیک او، یعنی به آسمان و آن جای است که در آن جا کس<sup>۷</sup> را ملکی و ملکی نیست جز او را، مختص است قدیم تعالی به تصرف در او، نه آن که او بر آسمان است، و مثله قوله: **إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي**<sup>۸</sup>، در حکایت ابراهیم که گفت: من به خدای می‌شوم و خدای به شام نبود. **وَأَقُولُ: مَنْ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِي فَهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ**<sup>۹</sup>، یعنی **إِلَى الْمَدِينَةِ**، و خدای به مدینه نبود. **فِي يَوْمٍ**، **أَيُّ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا**. **كَأَنَّ مِقْدَارَهُ**؛ یعنی مقدار طریق<sup>۱۰</sup>! **أَلْفَ سَنَةٍ**؛ در رهی<sup>۱۱</sup> و مسافتی که مقدار آن هزار ساله بود، پانصد ساله راه به فرود آمدن و پانصد
- ۱۰

۱. آط، آب، مش: خدای است؛ آج، لب: خدای راست.

۲. آب + **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**.

۳. همه نسخه بدلها: این قسمت اخیر آیه را ندارند.

۴. آط، آج، لب: گفت؛ آب: گفته اند.

۵. همه نسخه بدلها + به.

۶. همه نسخه بدلها: کسی.

۷. همه نسخه بدلها + علیه السلام.

۸. همه نسخه بدلها + فی.

۹. سورة صافات (۳۷) آیه ۹۹.

۱۰. همه نسخه بدلها: طریقه.

۱۱. سورة نساء (۴) آیه ۱۰۰.

۱۲. آط، آب، مش: روزی؛ آج، لب: روز.



ساله راه به صعود<sup>۱</sup> بر شدن، یعنی اگر یکی از بنی آدم خواهد تا قطع آن مسافت کند به هزار سال قطع تواند کردن بر این تأویل. معنی آیت وصف مقدار عروج فریشتگان باشد به آسمان، و مقدار مدت نزول ایشان. اما قوله: **تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ [خَمْسِينَ] أَلْفَ سَنَةٍ**<sup>۲</sup>، بر این تأویل مدت مقدار قطع مسافت باشد از زمین تا به سدره منتهی<sup>۳</sup> که مقام جبریل است. گفت جبریل و فریشتگان<sup>۴</sup> که با او باشند از ساکنان سدره منتهی<sup>۵</sup> پنجاه هزار ساله قطع مسافت کنند در روزی از روزهای دنیا، این معنی قول مجاهد است و قتاده و ضحاک.

ابوهریره روایت کرد که، رسول - علیه السلام - گفت: یک روز فریشته ای آمد به نزد من از خدای تعالی به پیغامی<sup>۶</sup>. چون پیغام بگزارد، یک پای بر گرفت و بر آسمان نهاد و دگر پایش بر زمین<sup>۷</sup>.

بعضی دگر گفتند: معنی آیت آن است که خدای تعالی تدبیر می کند کارهای دنیا<sup>۸</sup> از آسمان تا به زمین در مدت ایام بقای دنیا، آنگه کار و تدبیر کار با او شود پس انقضاء و انقطاع ایام دنیا در روزی که مقدار او هزار سال بود، و آن روز قیامت است.

و اما قوله: **خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ**<sup>۹</sup>، و جمع میان این دو آیت گفتند معنی آن است که: این روز بر کافر چنین باشد و بر مؤمن چندانی باشد که مردی نمازی از نمازهای فریضه بگزارد. و گفتند: روز قیامت روزی است [۲۳۱-پ] که آن را آخر نباشد، ممتنع نبود که اوقاتی را از او هزار سال نام نهند و اوقاتی را پنجاه هزار سال، و روا باشد که این خبر بود از احوال<sup>۱۰</sup> او شدت او بر طریق مبالغت، چه عرب ایام شدت و مکاره را به طول وصف کند، و ایام سرور را به قصر، و این شایع است بنزدیک عرب و

۱. همه نسخه بدلها + و.

۲. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، از قرآن مجید افزوده شد.

۳. سوره معارج (۷۰) آیه ۴.

۴. همه نسخه بدلها: فرشتگانی.

۵. همه نسخه بدلها: تعالی پیغامی آورد.

۶. آط، آج، لب، مش + را.

۷. همه نسخه بدلها + بود.

۸. آط، آب، آج، لب + او.

۹. سوره معارج (۷۰) آیه ۴.

عجم در نظم و نثر ایشان، فقال بعضهم - شعر:

سَكَّرْنَا إِلَىٰ أَحْبَابِنَا طُلُوقَ لَيْلِنَا      فَقَالُوا لَنَا مَا أَقْصَرَ اللَّيْلَ عِنْدَنَا  
وَلَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يُبْلَغُونَ مِثْلَ مَا      نُلَاقِي لَكَانُوا فِي الْمَصَاجِعِ مِثْلَنَا<sup>۱</sup>

و این معنی رفته<sup>۲</sup> است جای دیگر، و قوله: **مِمَّا تَعُدُّونَ**، یعنی از سالیان شما

که می شماری سالی دوازده ماه سیصد و شست<sup>۳</sup> روز .

**ذَلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**؛ اوست که دانای نهان و آشکار

است و عزیز و بخشاینده است.

**الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ**؛ آن خدای که نکو بکرد هر چیزی را خلقت او.

نافع خواند و اهل کوفه: «خَلَقَهُ» عَلَى الْفِعْلِ الْمَاضِي<sup>۴</sup>، معنی آن باشد که: نکو آفرید

آنچه آفرید. و قوله: **خَلَقَهُ**، بر این قراءت جمله باشد از فعل و فاعل در محل جر بر

صفت شیء. و باقی قراء «خَلَقَهُ»<sup>۵</sup> خواندند به سکون «لام».

آنکه در وجه اعراب و معنی او خلاف کردند، قول نکوتر آن است که: نصب او

بر بدل<sup>۶</sup> الاشتمال<sup>۷</sup> است، و تقدیر او آن که: **أَحْسَنَ خَلْقَ كُلِّ شَيْءٍ**، و مثله قوله:

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ فِتْنَالِ فِيهِ**<sup>۸</sup>، آئی عَنِ فِتْنَالِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ، و قول الشاعر:

**لَقَدْ كَانَ فِي حَوْلِ ثَوَاءٍ ثَوْبَةٌ      تَقْضِي لِبَانَاتٍ وَتَسَامُ سَائِمٌ**

آئی فِي ثَوَاءٍ حَوْلٍ ثَوْبَةٌ.

عبدالله عباس گفت: مراد به احسان احکام و اتقان<sup>۹</sup> است، چه در خلقی<sup>۱۰</sup>

بعضی آن است که صورت نکوندارد، جز آن است که محکم و متقن است به حسب

مصلحت.

قتاده گفت: معنی آن است که به علم آفرید، **مِنْ قَوْلِهِمْ: فَلَانَ يُحْسِنُ هَذِهِ**

**الصَّنْعَةَ، أَيْ يَعْلَمُهَا. وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ**، و ابتدای خلق آدم از گل کرد.

۱. بیت در نسخه بدلها نیامده است.

۲. همه نسخه بدلها: برفته.

۳. همه نسخه بدلها: شصت.

۴. همه نسخه بدلها + و.

۵. آج، لب + و.

۶. آط، آب، مش: بر بدل بود بدل.

۷. همه نسخه بدلها: ندارد.

۸. سورة بقره (۲) آیه ۲۱۷.

۹. همه نسخه بدلها: ایقان.

۱۰. همه نسخه بدلها: خلق او.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ؛ آنکه نسل و فرزندان او را بیافرید، و «جَعَلَ» به معنی خَلَقَ است این جا، و «نَسْل» فرزند باشد و واحد و تثنیه و جمع در او بر یک وجه بود. و مراد به «سُلَالَه» نطفه است، و اصل او هر چیزی باشد که از چیزی بیرون آید، و فرزند را «سُلَالَه» خوانند لِأَنَّهُ سُلَالَةٌ مِنَ الْأَبِ وَالْأُمِّ، قَالَ الشَّاعِرُ - شعر:

فَجَاءَتْ بِهٖ عَضْبِ الْأَدِيمِ غَضَنْفَرًا      سُلَالَةٌ فَرَجَّ كَانَ غَيْرَ حَصِينٍ  
ومثله: السُّلَيْلَةُ، قَالَ [الشَّاعِرُ] ۱ - شعر:

سُلَيْلَةٌ سَابِقِينَ تَنَاجِلَاهَا      إِذَا تُسِبَا بَضْمَهُمَا الْكُرَاعُ  
مِنْ مَاءٍ قَهْبِيٍّ؛ از آبی ضعیف، واصله مِنَ الْمِهْمَةِ وَهِيَ الْخِدْمَةُ.

ثُمَّ سَوَّيَهُ؛ آنکه آدمی را خلقی سواء تمام بیافرید. وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ؛ و روح در او دمید و جان در او آفرید. وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ؛ و شما را چشم و گوش و دل بیافرید. قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ، آنکه گفت: اندک شکر می کنی او را، یعنی بر این نعمتها که با شما کرد، و «ما» مصدری است.

وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ، آئی هَلَكْنَا وَبَطَلْنَا وَصِرْنَا تَرْبَا. و گفتند: چون ما در زمین هلاک و ناچیز و ناپدید شده باشیم، و این اصل ضلال<sup>۲</sup> است در لغت يقول العرب: ضَلَّ الْمَاءُ فِي اللَّيْلِ إِذَا ذَهَبَ فِيهِ قَلَمٌ يَطْهَرُ وَ لَمْ يَتَمَيَّرْ، وَقَوْلُهُمْ: أَضَلَّ الْمَيْتَ، آئی دَفَنَهُ، وَقَالَ الشَّاعِرُ - شعر:

وَأَبٌ مُضْطَوُّهُ بِعَيْنٍ جَلِيَّةٍ      وَغُودَرٌ بِالْجَوْلَانِ حَزْمٌ وَنَائِلٌ  
آئی دَأْفُوهُ.

ابن مُحَيِّصِنٍ خواند: «ضَلَلْنَا» به کسر «لام»، و حسن بصری خواند: «ضَلَلْنَا»، به «صاد» غیر معجم، مِنْ قَوْلِهِمْ<sup>۳</sup>: ضَلَّ اللَّحْمُ وَأَصَلَّ إِذَا أَتَشَّ؟ چون ما در زمین مردار شویم.

عَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؛ ما را دگر باره خلقی نو خواهند آفریدن؟ این منکران بعثت و نشور گفتند، حکایت قول ایشان است، حق تعالی گفت در حق ایشان: بَلَى هُمْ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ كَافِرُونَ؛ ایشان به لقای خدای و بازگشت با سرای جزا کافرند.

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. ۲. همه نسخه بدلها: اضلال.

۳. اساس: قوله؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

قُلْ؛ بگو ای محمد: **يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ؛** که جان شما

بردارد ملک الموت<sup>۱</sup>؛ که او را بر شما موکل کرده اند، یعنی به قبض روح شما.

در خبر است که رسول -صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- گفت: شب معراج که مرا به

آسمان بردند انواع فریشتگان را می دیدم همه در روی من می خنیدند [۲۳۲-ر] با

بِشْرٍ و<sup>۲</sup> بشاشت و طلاق و وجه. فریشته ای را دیدم با سهم و هیبت بر کرسی نشسته و

لوحی در دست گرفته و در او می نگرید. من بر او سلام کردم، مرا جواب داد و در

روی من تبسم نکرد، و چشم بالوح افکند.

من گفتم: یا جبریل! این کیست که مرا هیچ بشاشتی ننمود، و در روی من

بنخندید؟ گفت: این ملک الموت است، تا خدای او را بیافریده است او نخندیده<sup>۳</sup>

است. من بر او فرا شدم<sup>۴</sup>، گفتم: یا ملک الموت! توبه یک ساعت<sup>۵</sup> به همه جهان

چگونه بررسی؟ گفت: من از این جا که تومی بینی که هستم بنجیم<sup>۶</sup>، و لکن حق

تعالی این دنیا را در پیش من چنان نهاده است که<sup>۷</sup> خوانی در پیش کسی بنهند،

چنان که دست او هر کجا که<sup>۸</sup> خواهد برسد من در زمین می نگرم هر کجا خواهم

دست دراز کنم، و نیز مرا اعوان باشند از ملائکه رحمت و عذاب، آن جا که خواهم<sup>۹</sup>

ایشان را بفرستم.

گفتم: این لوح چیست؟ گفت: بر این لوح نام آنان است که آجال ایشان در

این سال خواهد بودن. من می نگرم هر که را وقت درآمده باشد جان او بردارم.

مُجَاهِدٌ گفت: زمین در پیش او چون تشتی<sup>۱۰</sup> است، هر کجا خواهد دست دراز

کند.

مقاتل و کلبی گفتند: ما را روایت<sup>۱۱</sup> کردند که، نام ملک الموت عزرائیل<sup>۱۲</sup> است،

۱. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آط و با توجه به مفهوم عبارت، تصحیح شد.

۲. مش: بشرة.

۳. مش: است هرگز نخندیده.

۴. همه نسخه بدلها + و.

۵. مش: بنجیم.

۶. آط، آب، مش + او.

۷. آط، آج، لب، مش: طشتی.

۸. آط، آب + که.

۹. آط، آب، مش: مقاتل گفت و کلبی روایت.

۱۰. آط، آب، مش: عزرائیل.

۱۱. آط، آب، مش: عزرائیل.

و او را چهارپراست: یکی به مشرق، و یکی به مغرب، و یکی به اقصای عالم آن جا که مهت باد صباست، و دگر پربه دگر<sup>۱</sup> اقصای آن جا که مهت باد جنوب است، و یک پای به مشرق دارد و یک پای به مغرب<sup>۲</sup>، و خلقان در<sup>۳</sup> پیش او و دنیا چنان است که گفت<sup>۴</sup> دست یکی از ما در پیش دگر دست که بی رنج آنچه خواهد از او برگیرد، او جان خلق همچنین بردارد. و او را اعوانند از فریشتگان رحمت و فریشتگان عذاب.

عبدالله عباس گفت: یک گام او چندان باشد که از مشرق تا به مغرب.

مُعَاذِ جَبَلٍ گفت: ملک الموت را حربه ای است که از مشرق تا به مغرب برسد<sup>۵</sup>. و او در روی مردم می نگرد هر روز دوبار. چون کسی را پسند که اجل بنزدیک<sup>۶</sup> رسیده باشد، سرش به آن حربه بزند، و گوید: پس از این زیارت او در میان مردگان کنید.

شهر بن حوشب گفت: یک<sup>۷</sup> روز ملک الموت در نزدیک سلیمان شد. عَلَیْهِمَا السَّلَام. از جمله هم نشینان او در یکی می نگرید، تا چند بار به او نگرید. چون برفت آن مرد گفت سلیمان را: یا رسول الله! این مرد که بود؟ گفت: ملک الموت بود. گفت: در روی من بسیار می نگرید، ترسم<sup>۸</sup> مرا اجل نزدیک رسیده است، و لکن یا رسول الله! اگر باد را فرمایی تا مرا به زمین هند برد. سلیمان باد را فرمود تا او را به زمین هند برد و بنهاد.

بر دگر روز ملک الموت با پیش سلیمان آمد. سلیمان گفت: یا منک الموت! دیروز<sup>۹</sup> در فلان مرد از هم نشینان من بسیار می نگریدی، چرا؟ گفت: تسجب آن را که خدای مرا فرموده بود که جان او بردارم<sup>۱۰</sup> به زمین هند، و من او را براتو دیدم!

۱. آب، مش: پر دیگر.

۲. آج، لب، مش + دارد.

۳. همه نسخه بدلها: از.

۴. همه نسخه بدلها: کف.

۵. آج، لب: برسد.

۶. همه نسخه بدلها: اجل او نزدیک.

۷. آط، آج، لب: یکی.

۸. مش + که.

۹. اساس: دی روز / دیروز.

۱۰. آط، آب، مش: بردار.

۱۱. آط، مش: نزدیک؛ آب، آج، لب: بنزدیک.

گفت: پس چه کردی؟ گفت: به زمین هند جانش برداشتم، ندانم تا چون رسید به مدت<sup>۱</sup> نزدیک آن جا، و هُوَ قَوْلُهُ - عَلَيْهِ السَّلَام: إِذَا أَرَادَ اللَّهُ قَبْضَ عَبْدٍ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ فِيهَا حَاجَةً؛ چون خدای خواهد تا جان بنده ای به زمینی بردارد، او را آن جا حاجتی کند.

اگر گویند: چگونه جمع کنی میان این آیات تا متناقض نشود من قوله: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا<sup>۲</sup>...، و قوله: قُلْ يَتَوَفَّيْكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ، و قوله: تَوَفَّيْتُهُ<sup>۳</sup>...، و قوله: وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّيْكُمْ بِاللَّيْلِ<sup>۴</sup>...، یک جای می گوید: جانها من بردارم، و یک جای می گوید: ملک الموت<sup>۵</sup>، و یک جا می گوید: فریشتگان، و یک جا می گوید: به شب جانها بردارم، نه این ظاهراً مناقضه است؟

۱۰ جواب گوئیم: اما توفی فریشتگان به معنی قبض و نزع باشد، و اما توفی ملک الموت به معنی دعوت و اشارت باشد، که در خبر چنین است که: او را دعا کند جانها را، جانها او را اجابت کنند. و توفی خدای تعالی تخریب بنیت حیات باشد، و «توفی اللیل»، مراد خواب است آن را توفی خوانند بر سبیل مجاز. و توفی تمام بستدن باشد، يُقَالُ: تَوَفَّيْتُ الشَّيْءَ وَاسْتَوَفَيْتُهُ.

وَلَوْ تَرَى إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ، گفت: و اگر بینی ای محمد چون گناهکاران بنزدیک خدای سرها در پیش افکنده باشند [۲۳۲-پ] از شرم گناهانی<sup>۶</sup> که کرده باشند. رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا، أَيْ يَقُولُونَ<sup>۷</sup>: این از جمله آن جایهاست که قول محذوف باشد این<sup>۸</sup> جا، می گویند: بار خدایا! ما بدیدیم و بشنیدیم. فَأَرْجِعْنَا؛ ما را با دنیا برتا عمل صالح کنیم که ما را علم یقین حاصل شد. و جواب «لَوْ» از کلام محذوف است، تقدیر آن که: «لَوْ تَرَى لَرَأَيْتَ أَمْرًا فَطَبِعَا»؛ اگر آن کار بینی عظیم<sup>۹</sup> دیده باشی.

۱. همه نسخه بدلها: به مدتی.

۲. سورة انعام (۶) آیه ۶۱.

۳. همه نسخه بدلها: بردارد.

۴. همه نسخه بدلها: گناهان.

۵. مش: آن جا.

۶. آط، آب، مش: اگر آن بینی کاری عظیم.

۷. سورة زمر (۳۹) آیه ۴۲.

۸. سورة انعام (۶) آیه ۶۰.

۹. کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها «را» ندارد.

۱۰. چاپ شعرانی (۹۰/۹) + رَبَّنَا.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز کا: قطعاً.

وَلَوْ شِئْنَا لَا تَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدِيهَا، گفت: اگر ما خواستمانی هر نفسی را هدیٰ بدادمانی<sup>۱</sup>، یعنی اگر ما خواستمانی ارادت جبر و اکراه هر کسی را قهر کردمانی، و إلباء بر ایمان و افعالی کردمانی<sup>۲</sup> با او که عند آن مُلجأ شدی به ایمان، و لکن مصلحت در تکلیف خلاف این اقتضا می‌کند، چه مکلف باید تا ایمان به اختیار خود آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد بر آن و بر ترک کفر، چه اگر ما او را إلباء کنیم بر آن، او را بر آن ثوابی نباشد.

و معنی آیت اخبار است از قدرت او - جلّ جلاله - بر این، و آن که این متعذر نیست بر او<sup>۳</sup>، چون نمی‌کند نه از جهت تعذر نمی‌کند. وَلَكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي؛ و لکن قول از من سابق<sup>۴</sup> شده است و واجب که دوزخ پرکنیم از آدمیان و جنیان، و هو قوله<sup>۵</sup>: لَا أَقْلَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ<sup>۶</sup>. و تقدم این قول برای این بود که او عالم بود به استحقاق ایشان عذاب را علت این است نه سبق قول.

فَذُوقُوا، آئِ ثُمَّ يُقَالُ لِأَهْلِ النَّارِ: «ذُوقُوا»؛ پس گوئیم اهل دوزخ را<sup>۷</sup> بچشی. بِمَا نَسِيتُمْ، [آئِ]<sup>۸</sup>، بِمَا تَرَكْتُمْ؛ به آنچه رها کردی فرمان خدای و فراموش کردی جزای خدای تعالی. مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

و بیان «إلقاء» کرده ایم در مواضعی<sup>۹</sup>، و «هَذَا» اشارت است به روز. إِنَّا نَسِينَاكُمْ؛ ما فراموش کردیم شما را در دوزخ، یعنی رها کردیم شما را تا از جمله فراموشان شدی.

و نسیان را که مضاف است با خدای تعالی چند تأویل باشد:

یکی ترک، که نسیان در کلام عرب ترک باشد.

و دوم، آن که با ایشان معامله فراموشان کند از طول عذاب، چنان که یکی از ما گوید: فلان در زندان فراموشان است چون او را مخلد در زندان کرده باشند.

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: بدادیمی.  
 ۲. همه نسخه بدلها: کردیمی.  
 ۳. همه نسخه بدلها + و.  
 ۴. همه نسخه بدلها + لا بلیس.  
 ۵. همه نسخه بدلها: از آط، افزوده شد.  
 ۶. سورة ص (۳۸) آیه ۸۵.  
 ۷. مش + که.  
 ۸. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.  
 ۹. همه نسخه بدلها: بجز کا مواضع.

دگر آن که، مراد جزای نسیان است، آن را نسیان خواند بر طریق ازدواج کقوله: **وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ...**، و: **اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ**...<sup>۲</sup> و قوله: **فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ**<sup>۳</sup>.

**وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ**؛ و بچشی عذاب جاودانی<sup>۴</sup> به آنچه کرده‌ای.

۵

کعب الاخبار گفت: چون روز قیامت باشد و خلائق را در صعید سیاست بدارند و اهل دوزخ را به دوزخ سپارند، فریشتگان برخیزند و شفاعت کنند<sup>۵</sup>، شفاعت ایشان مقبول<sup>۶</sup> شود. و جماعتی را از دوزخ بیارند [به شفاعت ایشان. آنکه پیغامبران برخیزند و<sup>۷</sup> شفاعت کنند، به شفاعت ایشان گروهی دگر بیایند<sup>۸</sup>، آنکه شهیدان شفاعت کنند [آنکه مؤمنان شفاعت کنند]<sup>۹</sup> تا آنکه که شفاعت شفیعان برسد رحمت بیاید. و این بر سبیل توسع باشد، و گوید: بار خدایا! مرا نیز شفاعتی می رسد؟ حق تعالی گوید: بلی، شفاعت کن، گوید: بار خدایا! در که؟ گوید: در هر بنده‌ای و پرستاری که مرا یاد کرد در مقامی، یا از من بترسید، یا به من امید داشت، یا در همه عمر مرا یک روز بخواند به خوف یا به رجاء، او را از دوزخ [بر آرد ایشان را از دوزخ]<sup>۱۰</sup> بر آرد جمله، تا در دوزخ نماند الا آن که خدای تعالی به او مبالغت نکند.

۱۵

آنکه حق تعالی بفرماید تا در دوزخ ها گیرند<sup>۱۱</sup> و در بندند. از آن پس هیچ راحت در او نشود، و هیچ غم از او برون<sup>۱۲</sup> نشود. و گویند، فریشتگان عند آن حال گویند: **قَدْ ذُوقُوا بِمَا نَسَبْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِيَّا نَا نَسَبْنَا كُمْ - الْآيَةَ.**

**إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا**، آنکه گفت: به حقیقت

ایمان آنان دارند به آیات ما که چون ایشان را تذکیر کنند، و ذکر ما<sup>۱۳</sup> یاد دهند ایشان

۲۰

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۵.

۴. آج، لب: جاویدانی؛ کا: جاودان.

۶. مش: قبول.

۸. همه نسخه بدلها: بیارند.

۱۰. همه نسخه بدلها: بیرون.

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۵۴.

۳. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۴.

۵. مش + و.

۷. اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

۹. همه نسخه بدلها: ندارد.

۱۱. همه نسخه بدلها: من.



راه، به روی در آیند به سجده و تسبیح کنند به حمد و شکر من، و استکبار نکنند و استکفاف ندارند از آن. و بنزدیک اصحاب ما این جایگاه سجده واجب است بر خواننده و مستمع، اما سامع بر او واجب نیست سجده.

تَجَافَى جُثُوهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ، آنکه گفت: از صفت ایشان این بود [۲۳۳-ر] که، پهلوهای ایشان بر بستر نیارآمد. و «تجافی<sup>۱</sup>» تفاعل باشد از جفا، و آن نبوی<sup>۲</sup> و ارتفاع باشد، بقول القرب: جَافٍ ظَهْرَكَ عَنِ الْجِدَارِ وَ جَفَّتْ عَيْنُهُ مِنَ الْغَمِّ إِذَا لَمْ تَنْتَمِ.

مالک دینار گفت: از انس مالک پرسیدم این آیت و گفتم که بودند آنان که پهلوها از بستر برداشتند، و چه بود عبادت ایشان؟ گفت: جماعتی از اصحاب رسول در<sup>۳</sup> میان نماز شام و خفتن نماز کردند، آیت در حق ایشان آمد.

عبدالله عمر گفت: رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ عَلَىٰ آلِهِ - گفت: هر که او تعقیب کند<sup>۴</sup> میان نماز شام و خفتن، خدای تعالی برای او دو کوشک بنا کند در بهشت هر یکی یک ساله راه، و در او چندان درختان میوه باشد که اگر اهل دنیا از مشرق تا به مغرب حاضر آیند ایشان را کفایت باشد، و آن نماز تا ثبات باشد، و آن را ساعت غفلت گویند. و از جمله دعای مستجاب که آن را رد نکنند دعایی بود که میان نماز شام و خفتن کنند.

هشام بن سالم روایت کند<sup>۵</sup> از صادق - عَلَيْهِ السَّلَام - که او گفت: هر که او میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز کند<sup>۶</sup>، در رکعت اول «الْحَمْدُ» بخواند، و<sup>۷</sup> ذَا الثُّورِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا<sup>۸</sup>، الی قوله: ... وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ<sup>۹</sup>. و در دوم<sup>۱۰</sup>، الْحَمْدُ<sup>۱۱</sup>، وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ<sup>۱۱</sup>، تا به آخر آیت. آنکه دست به قنوت بردارد و

۱. آج، لب: تنجافی.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: از.

۳. همه نسخه بدلها: کرد.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۶. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۹. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز کا + این آیت.

بگوید: اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِمِفْتَاحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ. اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَّلِيُّ نِعْمَتِيْ وَاَلْقَادِرُ عَلَيَّ طَلِبَتِيْ تَعَلَّمُ حَاجَتِيْ فَاَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ. اَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِهِ، وَاَنْ تَفْعَلَ بِيْ كَذَا، وَّ حَاجَتِ بِخَوَافِ خُدَايْ هَرَجِهْ خَوَاسْتِهْ بَاشَد بَدِهْد وِي رَا<sup>۱</sup>.

- ۵ و صادق - عليه السلام - روایت کرد از پدرانش از امیرالمؤمنین - عليه السلام - از رسول خدای - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که او گفت: وصایت می‌کنم شما را به دو رکعت<sup>۲</sup> بین العشائین. در رکعت اول، اَلْحَمْدُ یک بار برخواند، و سیزده بار اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ<sup>۳</sup>، و در دوم<sup>۴</sup> یک بار اَلْحَمْدُ و پانزده بار قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ<sup>۵</sup>، که هر کس که این نماز هر سال بکند از محستان بود، و اگر هر ماه بکند از موقنان باشد، اگر هر شب آدینه بکند از مصلحان باشد، و اگر هر شب بکند، زَا حَضِي فِي الْجَنَّةِ وَلَمْ يُعْصِ<sup>۶</sup> ثَوَابُهُ اِلَّا اللهُ؛ مرا در بهشت مزاحمت کند و عَدَّ<sup>۷</sup> ثواب او جز خدای نداند.

عطا گفت: مراد آن است که از نماز خفتن بنخسند.

- آبان روایت کرد که زنی بنزدیک انس مالک آمد و گفت: یا انس؟ وقت هست که من نماز خفتن نا کرده بخسیم؟ گفت: نگر از نماز خفتن بنخسبی که این آیت در باب نماز خفتن آمد: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ - الاية. ۱۵ ابوالعالیه و حسن و مجاهد و ابن زید گفتند: قیام شب است به نماز شب برخاستن.

مُعَاذُ جَبَلِ روایت کرد که: رسول - عليه السلام - گفت: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ، این آیت در حق آنان آمد که نماز شب کنند.

- ۲۰ مُعَاذُ گفت: در بعضی سفرها با رسول بودم، گفتم: یا رسول الله! مرا علمی بیاموز که مرا به بهشت نزدیک کند و از دوزخ دور کند. گفت: یا مُعَاذُ! از چیزی عظیم پرسیدی. و این سهل است بر آن که خدای بر او سهل کند: خدای را پرستی، و

۱. آط، آج، لب: هیچ حاجت از خدای نخواهد و الا روا کند.

۳. سورة زلزله (۹۹) آية ۱.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا + نماز.

۵. سورة اخلاص (۱۱۲) آية ۱.

۴. مش: دویم.

۷. همه نسخه بدلها: عدد.

۶. آط، آب، مش: تحص.

به او شرک نیاری، و نماز به پای داری، و زکات مال بدهی، و ماه رمضان روزه داری، و حج خانه بکنی.

آنکه گفت: تو را ره نمایم بر درهای خیر: روزه سپر است و صدقه خشم خدای بنشانند و نماز شب در میانه شب. آنکه این آیت برخواند: **تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ** تا به آخر.<sup>۵</sup>

آنکه گفت: تو را خبر<sup>۲</sup> دهم به ملاک و قوام این جمله؟ گفتیم: بلی یا رسول الله! زبان خود به دست گرفت و گفت: **أَكْفَفَ لِسَانَكَ**؛ زبان نگاه دار. من گفتم: یا رسول الله! ما را بخواهند گرفتن به گفتار زبان؟ گفت: **يَا مُعَاذُ نِكَلْتِكَ** **أُمَّكَ هَلْ يَكُفُّ النَّاسَ فِي النَّارِ عَلَيَّ وَجُوهِهِمْ إِلَّا حَصَائِدُ أَلْسِنَتِهِمْ**؛ مردم را در دوزخ فگند<sup>۳</sup> إلا آفت زبانشان؟<sup>۱۰</sup>

ضحاک گفت<sup>۴</sup>: مراد نماز شام و خفتن و نماز بامداد است که مردم<sup>۵</sup> به جماعت بکند.

شهر بن حوشب روایت کرد از أسماء بنت عمیس که گفت، از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - شنیدم [۲۳۳-پ] که گفت: چون روز قیامت باشد و خلائق را در موقف عرض بدارند، و منادی ندا کند از قیل رَبِّ الْعِزَّةِ ندایی که همه اهل جمع بشنوند: **لَيْقُمِ الَّذِينَ كَانَتْ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ**؛ خیزید<sup>۶</sup> آنان که شب خاستگان بوده ای<sup>۷</sup> در دنیا! جماعتی برخیزند اندک. آنکه گوید: برخیزید کسانی<sup>۸</sup> که خدای را شکر کرده ای در سراء و ضراء! جماعتی دیگر برخیزند اندک، ایشان<sup>۹</sup> دو گروه را به بهشت برند. آنکه حق تعالی در حساب خلائق گیرد.

آنکه حق تعالی وصف ایشان کرد<sup>۱۰</sup>، گفت: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا**، گفت: ایشان خدای را خوانند به خوف و طمع، یعنی به ترس و امید، گاه از عقابش<sup>۱۱</sup>

۱. مش + آیه.

۲. مش + می.

۳. آج، لب: انگند.

۴. همه نسخه بدلها: مرد.

۵. همه نسخه بدلها: بوده اند.

۶. همه نسخه بدلها + هر.

۷. آج، لب: آن کسانی؛ کا: ای کسانی.

۸. همه نسخه بدلها + و.

۹. آج، لب: آن کسانی؛ کا: ای کسانی.

۱۰. مش: عتابش.

می ترسند و گاه به رحمتش امید می دارند. وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ و از آنچه ما ایشان را روزی کرده باشیم نفقه کنند.

آنکه حق تعالی برای ترغیب و تحریم مؤمنان و سایر مکلفان بر افعال خیر گفت: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ**؛ هیچ کس نداند. **مَا أُخْفِيَ لَهُمْ**؛ که چه نهاده اند و خبیثه<sup>۱</sup> کرده<sup>۲</sup> برای او<sup>۳</sup> از ثوابی و نعمتی که چشم او به آن روشن شود. و «ما»، موصوله<sup>۴</sup> است. و گفتند: ابهامی، و این ابهامی<sup>۵</sup> است که برسبیل تعظیم.

حمزه و یعقوب خواندند: «مَا أُخْفِيَ» به إسکان «یا» عَلِيٌّ أَنَّهُ مُضَارِعٌ أَخْفَيْتُ؛ که چه خواهم نهادن و بجاردن<sup>۶</sup> برای ایشان. و قوت این قراءت حرف عبدالله مسعود است که او خواند: «نُخْفِي»، عَلِيٌّ أَنَّهُ مُضَارِعٌ أَخْفَيْنَا.

و محمد بن کعب در شاذ خواند: أَخْفِي عَلِيٌّ لَفِظَ الْمَاضِي إِضَافَةً إِلَى اللَّهِ، یعنی أَخْفِي اللَّهُ. و باقی قراء خواندند: أَخْفِي عَلِيٌّ مَا لَمْ يُسَمَّ فَأَعْلَهُ مِنَ الْمَاضِي.

ابوصالح روایت کرد از ابوهزیره از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - که او گفت، خدای تعالی گفت: **أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا حَقَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ**، گفت: نهاده ام برای بندگان صالح آنچه هیچ چشم چنان دیده نیست<sup>۷</sup>، و هیچ گوش چنان شنیده نیست<sup>۸</sup>، و برخاطر هیچ آدمی چنان گذشته نیست، از آنچه کس را بر آن اطلاع ندادند<sup>۹</sup>.

آنکه رسول را<sup>۱۰</sup> - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: اگر خواهی این آیت بخوانی: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**.

عبدالله مسعود گفت: در تورات نبشته است: **لَقَدْ أَعَدَّ اللَّهُ لِلَّذِينَ تَتَجَافَى جُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا حَقَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، وَلَا يَعْلَمُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، وَأَنَّهُ لَفِي الْقُرْآنِ: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**، گفت:

۲. آج، لب: کرده اند.

۴. آج، لب: ابهام.

۶. آج، لب: چشم ندیده است.

۸. همه نسخه بدلها: نداده اند.

۱۰. آب: نوشته اند؛ دیگر نوشته: نوشته است.

۱. همه نسخه بدلها بجز کا: خفیبه.

۳. مش: ایشان.

۵. اساس: بدون نقطه؛ آط، آب، آج، لب: بجاردن.

۷. آج، لب: چنان نشیده است.

۹. همه نسخه بدلها: ندارد.

خدای<sup>۱</sup> بيجارده<sup>۲</sup> است برای آنان که پهلو از بستر بردارند<sup>۳</sup> آنچه هیچ چشم چنان ندیده است، و هیچ گوش چنان نشنیده است، و بر خاطر هیچ آدمی چنان نگذشته<sup>۴</sup> است، و هیچ فریشته مقرب نداند بدان<sup>۵</sup> و این معنی در قرآن هست فی قوله: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**، قوله: **جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**، و آنکه بیان کرد که: این برای آن کردم که جزا و مکافات بود بر آنچه کردند، یعنی بواجب و استحقاق<sup>۶</sup>.

آیه ۱۸ **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ**؛ ای آن کس که بود مؤمن چون آن کس بود که بود فاسق و کافر! نباشند برابر.

آیه ۱۹ **أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ اما آنان که ایمان آوردند و کردند نیکیها ایشان را بود بهشتهای آرام جای<sup>۷</sup>، فرود آوردنی<sup>۸</sup> اندر بهشت بدانچه بودند می کردند<sup>۹</sup>.

آیه ۲۰ **وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِيهِمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ**؛ و اما آنان که از فرمان خداوند - عز و علا - بیرون شدند، آرام جای ایشان بود آتش، هرگاه که خواهند که بیرون آیند از او بازگردانندشان در آن، و گویند ایشان را: بچشید عذاب آتش<sup>۱۰</sup> آن که بودید شما بدان به دروغ می داشتید.

آیه ۲۱ **وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**؛ و بچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر فرود<sup>۱۱</sup> عذاب بزرگتر، یعنی عذاب دوزخ تا مگر ایشان باز گردند.

۱. آط، آب، آج، مش + تعالی در تورات فرستاده است که خدای بنهاده است و

۲. اساس: بدون نقطه؛ آط، آب، مش: بيجارده.

۳. همۀ نسخه بدلها + برای خدای.

۴. آط: نگزشته.

۵. همۀ نسخه بدلها + قوله تعالی.

۶. آط: مأوی.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: بدانچه کرده باشند.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: دوزخ.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: جز.

آیه ۲۲ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ، و کیست ستمکارتر از آن کس که پند دادند او را به نشانه های خدای او، پس روی بگردانند از آن، بدرستی که ما از جریمکاران<sup>۱</sup> کینه کشند گانیم.

آیه ۲۳ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ؛ و بدرستی که بدادیم ما موسی را - علیه السلام - کتاب توریت، مه باش<sup>۲</sup> در شکی از فرا رسیدن فرا موسی - علیه السلام - اندر قیامت، و کردیم آن را راه نمایی<sup>۳</sup> فرزندان یعقوب را - علیه السلام.

آیه ۲۴ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ [۲۳۴-پ] أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ و کردیم ایشان را از ایشان پیشوایانی، راه راست می برند به فرمان ما چون صبر کردند و بودند به نشانه های ما بی گمانان.

آیه ۲۵ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ بدرستی که خداوند تو او جدا باز کند<sup>۴</sup> میان ایشان روز قیامت در آنچه بودند در آن خلاف می کردند.

آیه ۲۶ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ؛ ای نه نموده راه<sup>۵</sup> ایشان را چند<sup>۶</sup> که هلاک کردیم ما از پیش ایشان از گروهها، می روند در آرامگاههای ایشان بدرستی که در آن نشانه هاست، ای بنه می شنوند!<sup>۸</sup>

آیه ۲۷ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ<sup>۹</sup>؛ ای نمی بینند که ما برانیم<sup>۱۰</sup> آب را سوی زمین

۱. آط، آب، آج، لب، مش: گناهکاران.

۲. مه باش / مباح.

۳. آط، آج، لب: بیانی؛ آب: هدایتی.

۴. آط، لب: حکم کند؛ آب، مش: جدا می کند.

۵. نه نمود / نمود.

۶. آط، لب: نه ره می نماید؛ آب، مش: آیه هدایت نمی کند.

۷. آط، آب، لب، مش: چند.

۸. بنه می شنوند / نمی شنوند.

۹. اساس: بُبْصِرُونَ؛ به قیاس با نسخه آط، و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۱۰. آط، آب، لب، مش: می رانیم.

درشت سخت<sup>۱</sup>، پس بیرون آریم بدان کشت<sup>۲</sup>، می خورد<sup>۳</sup> از آن چهارپایان<sup>۴</sup> ایشان و تنهای ایشان، ای<sup>۵</sup> نمی بینند!

آیه ۲۸ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛ و می گویند کی بود<sup>۶</sup> این فتح و نصرت اگر هستید شما راست گویان [۲۳۵-ر].

آیه ۲۹ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ؛ بگویا محمد روز فتح<sup>۷</sup> نکند سود آنان را که کافر شدند ایمان آوردن ایشان، و نه ایشان را زمان دهند<sup>۸</sup>.

آیه ۳۰ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرِ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ؛ روی بگردان از ایشان و چشم می دار این روز را که ایشان چشم می دارند هلاک تو را<sup>۹</sup>.

۱۰. قوله<sup>۱۰</sup>: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ، گفت: آن کس که مؤمن باشد چنان بود که آن کس که فاسق باشد؟ با هم راست نباشند.

مفسران گفتند: آیت در<sup>۱۱</sup> امیرالمؤمنین علی آمد، و الولید بن عُقبه بن ابی مُعَیْط- که برادر عثمان بود از مادر- و سبب نزولش آن بود که: میان ایشان چیزی برفت. ولید علی را گفت: تو کودکی، و آقا اَبَسَطَ مِثْكَ لِسَانًا وَاحَدًا سِنَانًا وَأَمَلًا مِثْكَ حَشْوًا فِي الْكُتَيْبَةِ؛ و من از توبه زبان فصیحترم، و به سنان تیزتر، و در میان لشکر از تو پایدارتر.

امیرالمؤمنین او را گفت: اُسْكُتْ! فَإِنَّكَ فَاسِقٌ؛ خاموش باش که تو فاسقی.

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ؛ آن کس که مؤمن بود چنان بود<sup>۱۲</sup> که آن کس که فاسق باشد؟ راست نباشد. و برای آن گفت: «لَا يَسْتَوُونَ»، و «لَا يَسْتَوِيَانِ» نگفت که آیت اگرچه در ایشان<sup>۱۳</sup> آمد، حکم آیت عام است در جمله مکلفان، هیچ فاسق با هیچ مؤمن راست

۱. آط، لب: به زمین خشک؛ آب: بی نیت.

۲. آط، لب: تا بخورد؛ آب، مش: می خوردند.

۳. آط، لب: کجا باشد.

۴. آط، لب: در نگرند.

۵. آط، لب: همۀ نسخه بدلها + تعالی.

۶. آط، آب، لب: باشد.

۷. آط، آب، لب، مش، کا + دو.

۸. آط، لب: به زمین خشک؛ آب: بی نیت.

۹. آط، لب: تا بخورد؛ آب، مش: می خوردند.

۱۰. آط، لب: کجا باشد.

۱۱. آط، لب: در نگرند.

۱۲. آط، لب: همۀ نسخه بدلها + تعالی.

۱۳. آط، آب، لب: باشد.

نباشد. و نظم کلام اقتضای آن می‌کند که فاسق در آیت به معنی کافر است، برای آن که جمع بین الایمان والفسق درست باشد، بین الکفر والایمان درست نباشد<sup>۱</sup>، چه یک شخص هم مؤمن باشد هم فاسق، به ایمان مؤمن بود و به فسق فاسق، و آن<sup>۲</sup> مناقضه که از میان کفر و ایمان است از میان فسق و ایمان نیست.

۵. و این ولید عُقْبَةُ آن است که در عهد عثمان عفان<sup>۳</sup> از دست او بر کوفه عامل بود. شیبی از شبها همه شب خمر خورد و بامداد مست به مسجد آمد و در محراب رفت و مست نماز بامداد چهار رکعت بگزارد. آنکه باز نگرید با قوم، هم در نماز گفت: «أَزِيدُكُمْ<sup>۴</sup> فَإِنِّي نَشِيطٌ»؛ بر چهار رکعت بیفزایم که من بنشاطم. مردم بدانستند که او مست است و آنچه می‌گوید نه بعقل می‌گوید. نامه ای به عثمان نوشتند، عثمان او را باز خواند. جماعتی از صالحان اهل کوفه با او برفتند و بروی گوی<sup>۵</sup> دادند که او خمر خورد و مست<sup>۶</sup> در نماز آمد، و نماز بامداد چهار رکعت کرد و گفت: «أَزِيدُكُمْ<sup>۷</sup> فَإِنِّي نَشِيطٌ». عثمان با علی مشورت کرد. امیر المؤمنین علی گفت: حدّ باید زدن او را هشتاد تازیانه. و عثمان به اشارت امیر المؤمنین او را حدّ زد. و این حال در کوفه شایع شد و در آن اشعار گفتند. از آن جمله ابیاتی است که حُظَيْبَةُ الْعَبْسِيّ گفت. شعر:

- ۱۵      شَهْدُ الْحُظَيْبِ يَوْمَ بَلَقَى رِيَّةَ      أَنْ الْوَلِيدَ أَحَقُّ بِالْعُدْرِ  
          نَادَى وَقَدْ نَمَتُ صَلَاتُهُمْ      أَزِيدُكُمْ نِمْلًا وَمَا بَدْرِي  
          فَأَتَوْا أَبَا وَهَبٍ وَلَوْ قَعَلُوا      لَقَرَنْتَ بَيْنَ الشَّفْعِ وَالْوَتْرِ  
          حَبَسُوا عِنَانَكَ إِذْ جَرَنْتَ وَلَوْ      تَرَكُوا عِنَانَكَ لَمْ يَكُنْ تَجْرِي  
          وَقَالَ آخَرُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ - شعر [۲۳۵-پ]

- ۲۰      نَكَلَمَ فِي الصَّلَاةِ وَزَادَ فِيهَا      عَلَانِيَةً وَجَاهَرًا بِالسِّفَاقِ  
          وَفَاتَحَ الْخَمْرُ مِنْ سُنَنِ الْمُصَلِّي      وَأَنَا وَالْجَمِيعُ إِلَى فِرَاقِ

۱. آط، کا: جمع بین ایمان و کفر درست نباشد، بین ایمان و فسق درست باشد.

۲. آط، آب، لب، مش، کا: و این.

۳. اساس + رضی الله عنه.

۴. آط، آب، لب، مش: گفت ازیدکم.

۵. آط، آب، لب، مش، کا: گواهی.

۶. آط، آب، مش + بود.

۷. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۹۷/۹): فأبوا.

۸. کذا: در اساس؛ آط، آب، لب، مش: یکن؛ چاپ شعرانی (۹۷/۹): لَمْ تَزَلْ.



أَزِيدُكُمْ لِكَيْمَا تَحْمَدُونِي      فَمَا لَكُمْ وَمَا لِي مِنْ خَلْقٍ  
فَبُؤْسًا لِيَسْلُوَيْدٍ وَمَا أَنَا      إِلَيَّ يَوْمَ الثَّغَابِ وَالْتِلاقِ<sup>۲</sup>

و حسان بن ثابت گفت در حادثه او با امیرالمؤمنین در عهد رسول، و نزول این آیت در باب او [و] معنی آیت:

لَيْسَ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا عَرَفَ اللَّهَ      كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا عَوَانَا  
سَوْفَ يُجْزَى الْوَلِيدُ خِزْبًا وَنَارًا      وَعَلِيٌّ لِأَشْكَ<sup>۴</sup> يُجْزَى الْجَنَانَا  
فَعَلِيٌّ يُجْزَى هُنَاكَ جَنَانًا      وَوَلِيدٌ هُنَاكَ يُجْزَى<sup>۵</sup> هَوَانَا

و این ولید عقبه در اول عهد امیرالمؤمنین علی، چون مهاجر و انصار بر او بیعت کردند، او بیعت نکرد و مروان بن الحکم و سعید بن العاص. امیرالمؤمنین کس فرستاد و ایشان را بخواند و گفت: چرا توقف می‌کنی از بیعت من، و خاص و عام و مهاجر و انصار بیعت کردند مرا، و این بیعتی باشد لازم در گردن حاضر و غایب؟ ولید عقبه گفت: برای آن که تو ما را<sup>۷</sup> به کینه آورده‌ای، اما کینه من با تو از آن است که پدر مرا به روز بدر بکشتی، و پدر سعید عاص را همچنین. و اما مروان حکم، چون عثمان او را با مدینه آورد، او را عتاب و ملامت کردی. ما تو را به چند شرط بیعت کنیم: یکی آن که، ما را بر دیگران مزیتی باشد در آنچه ما خواهیم. دیگر آن که چون از تو ترسیم به شام رویم بنزدیک<sup>۸</sup> معاویه. سهام<sup>۹</sup> آن که، کشندگان عثمان را بکشی.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - جواب داد، گفت: اما آنچه گفتی تو ما را به کینه آوردی: من نیاوردم و<sup>۱۰</sup> خدای و رسول و دین حق و شرع و اسلام شما را به کینه آورد. و اما آنچه گفتی ما را<sup>۱۱</sup> مزیتی<sup>۱۲</sup> باشد، هرگز نباشد شما را مزیتی<sup>۱۲</sup> جز آنچه شرع راه

۱. اساس: فیوما؛ به قیاس یا نسخه آط، تصحیح شد. ۲. اساس: والتلاقی / والتلاق.

۳. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۴. اساس: لانک، که چون معنی محضی نداشت با توجه به ضبط نسخه بدلها تصحیح شد.

۵. آط، آب، لب، مش، کا: وولید یجزی هناک. ۶. همه نسخه بدلها: در

۷. همه نسخه بدلها: مرا. ۸. آط، آب، لب، مش: بر.

۹. آب، مش، کا: سیم. ۱۰. همه نسخه بدلها: ندارد.

۱۱. همه نسخه بدلها: مرا. ۱۲. همه نسخه بدلها بجز کا: مزیدی.

دهد. و اما ترس شما از من، این توانم کردن که امن<sup>۱</sup> کنم شما را. و اما کشندگان عثمان را، آنچه شرع راه دهد با ایشان کنم خود بی گفبت شما چون ولی دم مطالبه کند. و بر گروهی معین درست شود. گفتند: اگر بیعت نکنیم چه کنی<sup>۲</sup>؟ گفت: محبوس کنم شما را تا بیعت کنی، و اگر طغیان کنی عقوبت کنم شما را بر آن تا در این بیعت آید که مسلمانان در او<sup>۳</sup> آمدند جمله. چون آن بشنیدند بیعت کردند، و ولید عقبه این بیتها بگفت- شعر:

تَقَدَّمْتُ لِمَا لَمْ أَجِدْ لِي مُقَدَّمًا	آما می <sup>۱</sup> و لا خلفی سوی الموت مرحلاً
وَأُوذِيَ ابْنُ أُمِّي وَالْحَوَادِثُ جَمَّةٌ	فواقی <sup>۵</sup> المنايا وَالكِتَابَ الْمُوجَلًا
أَتَيْتُ عَمَلِيًّا غَيْرَ رَاضٍ بِأَمْرِهِ	و لا ناظر فيه مُحِقًّا وَمُبْطَلًا
فَبَاتَعْتُهُ لَمَّا رَأَى النَّاسُ غَيْرَهُ	وَلَمْ أَكُ فِيمَا كَانَ مِنْ ذَاكَ أَوْلًا
وَلَا تَجْفَوَانِي فَالْمَدِينَةُ بِلَدَةٍ	أَفِيْمٌ بِهَا حَتَّى أَرَى مُتَحَوَّلًا
وَبِالشَّامِ أَمْرٌ وَاسِعٌ وَمَعْرُوفٌ	وَسَيِّحٌ سَيِّعٌ لِلخُطُوبِ مُرَجَّلًا

آنکه حق تعالی بیان جزای هر دو قوم کرد، گفت: آما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنات المأوی، گفت: اما آنان که ایمان آرند<sup>۷</sup> و عمل صالح کنند، ایشان راست<sup>۸</sup> بهشتهای مأوی و مقام و مستقر<sup>۹</sup> نزل، یعنی خیراتی و منافعی و ثوابی که به ایشان فرود آید<sup>۱۰</sup>. و قیل: لهم جنات المأوی منزلاً<sup>۱۱</sup>، یعنی جای نزول ایشان به بهشت بود. بما كانوا یعملون؛ به آنچه کرده باشند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا؛ و اما آنان که فاسق باشند، فَمَا وَبِهِمُ النَّارُ؛ جای ایشان دوزخ بود. كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا؛ هر گه که خواهند تا برون آیند از آن جا باز پس برند ایشان را. وَقِيلَ لَهُمْ، گویند ایشان را: بچشی عذاب آن دوزخ که به آن تکذیب کردی و به دروغ داشتی.

۱. همه نسخه بدلها: ایمن.

۲. همه نسخه بدلها + با ما.

۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۴. آط، آب، لب، مش: امام.

۵. چاپ شعرانی (۹۸/۹): نوالی.

۶. اساس: فلا؛ به قیاس بانسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۷. همه نسخه بدلها: هست.

۸. آط، آب، لب، مش، کا: دارند.

۹. همه نسخه بدلها: آرند.

۱۰. کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها: نزل.

۱۱. آب + ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون.

آنگه گفت: وَلَنذِيقَنَّهُمْ؛ تا<sup>۱</sup> بچشانیم ایشان را از عذاب کمتر و نزدیکتر. ذُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ؛ جز عذاب مهتر و بزرگتر. اَبِي بِن كَعْبٍ و ابوالعاليه و ضحاک و حسن و ابراهيم گفتند: عذاب ادنی رنجها و مصائب دنیاست و بیماریها و بلاهای دنیا.

عِكرمه گفت: حد است و رجم [۲۳۶-ر] و تعزیر.<sup>۲</sup> عبدالله مسعود گفت و عبدالله بن الحارث؛ قتل بلیغ<sup>۳</sup> است در روز بدر. مقاتل گفت: قحط است که در مکه بود هفت سال تا مردم هر مردار که یافتند بخوردند، و هر استخوان و آنچه یافتند.

مجاهد گفت: عذاب<sup>۴</sup> گور است، و عذاب اکبر باتفاق عذاب دوزخ است. باقر- علیه السلام گفت: عذاب اکبر خروج مهدی آل محمد بود برایشان.<sup>۵</sup> لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ تا همانا باشد که باز آیند و توبه کنند، و این عذاب ادنی لطف شود ایشان را در آنچه ایمان آرند و اختیار طاعت کنند تا عذاب اکبر از ایشان بگردد. وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا، گفت: کیست ظالمتر از آن کس که او را یاد دهند آیات من آنگه اعراض کند از آن و عدول نماید؛ یعنی، از او ظالمتر بر نفس خود و جالبتر مضرت رابه خویشتن کس نباشد. آنگه گفت: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ؛ ما از گناهکاران انتقام خواهیم کشیدن. گفتند: مراد به مجرمان، مشرکانند در آیت.

مُعَاذِ جَبَلٍ روایت کند<sup>۶</sup> که رسول- علیه السلام- گفت: سه کار<sup>۷</sup> است که هر که<sup>۸</sup> بکند مجرم شود: هر کس که رایتی بندد بناحق<sup>۹</sup> یا در مادر و پدر عاتق شود، یا با ظالمی برود تا او را یاری کند. آنگه برخواند: إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ.

۱. همه نسخه بدلها: ما.

۲. کذا: در اساس؛ به قیاس یا دیگر نسخه بدلها و با توجه به معنی تصحیح شد.

۳. آط، آب: عبدالله ابی الحارث؛ کا: عبدالله بن الحرث، ۴. آب، مش: به تیغ.

۵. چاپ شعرانی (۹۹/۹) + ادنی عذاب. ۶. همه نسخه بدلها بجز کا: بود ایشان را.

۷. همه نسخه بدلها: روایت کرد. ۸. آط، آب، آج، لب + آن؛ کا: هر کس که

۹. همه نسخه بدلها: هر کس که. ۱۰. آب: رایتی بناحق بر کرد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ، گفت: بدرستی که ما موسی را کتاب دادیم، یعنی توریت. فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ؛ به شک مباش از لقا و جزا و ثواب خدای. سُدی گفت: مراد آن است که شک مکن در آن که او توریت از خدای<sup>۱</sup> تلقی کرد به قبول و رضا.

- ۵ عبدالله عباس گفت: مراد به «لقا»، آیاتی و دلالتی است که رسول -علیه السلام- شب معراج دید. و گفتند: ضمیر راجع است با موسی، یعنی شک مکن در آن که موسی را خواهی دیدن<sup>۲</sup> در قیامت. و گفتند<sup>۳</sup>: «ها» ضمیر است از نامذکوری، وَهُوَ الْأَذَى، یعنی شک مکن در آن که تو از قوم خود رنج بینی<sup>۴</sup> چنان که موسی دید. وَجَعَلْنَا هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ، گفتند: ضمیر راجع است با موسی، و «هدی» به معنی هادی است؛ ما موسی را به راهنمای<sup>۵</sup> بنی اسرائیل کردیم. و ۱۰ گفتند: راجع است با کتاب، یعنی ما کتاب او را به لطف و بیان بنی اسرائیل کردیم. وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا؛ و ایشان را، یعنی<sup>۶</sup> بنی اسرائیل را<sup>۷</sup> امامانی کردیم و مقتدایانی چون صبر کردند.

- زجاج گفت: معنی کلام شرط است، یعنی اگر شما نیز صبر کنی از شما امامان<sup>۸</sup> کنیم چنان که از بنی اسرائیل کردیم چون صبر کردند. ۱۵ حمزه و کسائی خواندند: «لَمَّا صَبَرُوا» به کسر «لام» و تخفیف «میم»، و «ما» مصدری باشد، آئِ يَصْبِرْهُمْ؛ برای آن که ایشان صبر کردند. وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ؛ و ایشان آیات ما را منکر نبودند<sup>۹</sup>. و یقین آن باشد که خود را واثق یابد بر خلاف آنچه او بوده باشد<sup>۱۰</sup> از اضطراب و حیرت<sup>۱۱</sup>!
- ۲۰ آنکه رسول را بر سبیل تسلیت گفت: إِنَّ رَبَّكَ؛ خدای توای محمد فصل کند و

۱. همه نسخه بدنها بجز کا: از من.

۲. آب: گفته اند.

۳. همه نسخه بدنها بجز کا: رنج خواهی دیدن.

۴. آط، آب، مش: به رهنمای؛ آج، لب: به راهنمای. ۶. همه نسخه بدنها: و از ایشان یعنی از

۷. همه نسخه بدنها: ندارد. ۸. مش: امامانی.

۹. همه نسخه بدنها بجز کا + بحجبتنا.

۱۰. همه نسخه بدنها + بل متیقن بودند و شاکرت بودند در او.

۱۱. همه نسخه بدنها: است. ۱۲. همه نسخه بدنها بجز کا: وجرم.

حکم کند میان ایشان در آنچه خلاف می‌کنند. آیت تسلیمت رسول است و وعید ایشان.

أَوْلَمْ يَهْدِ لَهُمْ، صورت استفهام است و مراد تقریب، و فاعل «يَهْدِ» معنی «كَمْ أَهْلَكْنَا» است، یعنی أَوْلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَثْرَةُ مَنْ أَهْلَكْنَا؛ ره<sup>۱</sup> ننمود ایشان را و متعظ نشدند به بسیاری هلاک آنان که ما ایشان را<sup>۲</sup> هلاک کردیم از امتانی که پیش ایشان بودند. يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ؛ اینان در سرباهی ایشان می‌روند و می‌بینند آثار و علامات ایشان که چون بودند و چند بودند، و امروز از ایشان جز اثر نمانده است<sup>۳</sup>. و گفتند: يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ، حکایت فعل هلاک شدگان است، آئی<sup>۴</sup> هُمْ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ آمین؛ و ایشان آمن<sup>۵</sup> می‌رفتند در شهرهای خود. إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ؛ در این آیاتی و علاماتی<sup>۶</sup> و عبرتی هست. أَقْلًا يَسْمَعُونَ؛ نمی‌شنوند اخبار ایشان، و گفتند: نمی‌شنوند آیات خدای تا متعظ شوند!

أَوْلَمْ يَرَوْا؛ [۲۳۶-پ] نمی‌بینند، یعنی نمی‌دانند که ما آب را به زمین خشک درست رانیم که بر او هیچ نبات نباشد. و اصل کلمه از قَطَعَ باشد، یعنی باران و نبات از او منقطع بود. مِنْ قَوْلِهِمْ: سَيْفٌ جُرَّازٌ أَيْ قَطَّاعٌ، وَنَاقَةٌ جُرَّازٌ إِذَا كَانَتْ تَأْتِي<sup>۷</sup> عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَرَجُلٌ جُرَّوزٌ أَيْ أَكُولٌ، قَالَ الرَّاجِزُ:

خَبَّ جُرَّوزٌ وَإِذَا جَاعَ بَكَى

و در او چهار لغت است: جُرُّنٌ وَجُرُّنٌ وَجَرَزٌ وَجَرَزٌ

عبدالله عباس گفت: مراد آن است که ما<sup>۸</sup> سیل و<sup>۹</sup> رود آب به زمینهای بالا رانیم، و آن دههایی است بر بلندی نهاده میان شام و یمن. فَخُرِّجُ بِهِ رَزْمًا؛ به او زرعی و کشتی برون آریم که ایشان و چهار پایان ایشان از آن می‌خورند. أَقْلًا يُبْصِرُونَ؛ نمی‌بینند، یعنی اندیشه نمی‌کنند<sup>۱۰</sup> و تفکر تا بدانند.

۱. آب، کا: راه. ۲. همه نسخه بدلها بجز کا: به بسیاری آنان که ایشان را.

۳. همه نسخه بدلها: مانده نیست.

۴. همه نسخه بدلها + و.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: آمین.

۶. آج، لب: علامتی.

۷. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۱۰۰/۹): تا کل.

۸. همه نسخه بدلها + به.

۹. آط، آب: ندارد.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا: يُبْصِرُونَ.

۱۱. آج، لب: نمی‌کنید.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْفَتْحُ ۚ وَمِيَ گویند، یعنی کافران<sup>۱</sup>: این فتح کی خواهد بود؟<sup>۲</sup>

بعضی مفسران گفتند: مراد به فتح حکم است، یعنی این روز فصل<sup>۳</sup> قضا و حکم که شما دعوی می‌کنی کسی خواهد بود؟ و از آن جا<sup>۴</sup> حاکم را «فَتْاح» گویند.

۵

کلبی گفت: فتح مکه خواستند<sup>۵</sup>، و سدی گفت: به فتح روز بدر خواستند که رسول - علیه السلام - ایشان را تهدید کرده بود به آن و انذار کرده و گفته که: خدای تعالی ما را در این روز بر شما ظفر خواهد داد.

قُلْ ۚ بگوای محمد. يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِيْمَانُهُمْ ۚ که روز قیامت هیچ کس را<sup>۶</sup> ایمان سود ندارد. و آنان که گفتند<sup>۷</sup>، مراد روز بدر است، گفتند: یعنی ۱۰ عند معاينة عذاب و گرفتار شدن ایشان در چنگال شما بر وجهی که دانند که محیصی نیست و خلاصی، چه مثل این حال حالت<sup>۸</sup> إلباء باشد. وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۚ و نه ایشان را نیز امهال دهند و تأخیر کنند، و روا بود که کلمه از نظر باشد به معنی<sup>۹</sup> رحمت، کقوله: وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۱۰</sup>، یعنی با ایشان ننگرند و برایشان رحمت نکنند. و فعل مضارع از فَعَلَ و أَفَعَلَ در مَأْتَمٍ يُسَمُّ فَاعِلَهُ یک صورت دارد، اَوَّلَ از أَفَعَلَ بود، و دوم از فَعَلَ، و مثله: «يُوعَدُ»، روا بود که از وَعَدَ باشد و روا بود که از «أُوْعَدَ» باشد.

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ ۚ از ایشان برگرد و رها کن ایشان را. وَاَنْتَظِرُ ۚ و انتظار نزول عذاب کن به ایشان که ایشان نیز انتظار [می‌کنند. گفتند: انتظار] دولت می‌کنند که ایشان را باشد بر شما. و گفتند: انتظار در حق ایشان مجاز است، یعنی عذاب به ۲۰

۱. آج، لب + را. ۲. آط: خواهد بودند.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا + و.

۴. مش: و این است که؛ آط، آب، آج، لب، کا: و از این جاست که.

۵. آج، لب: خواستندی. ۶. همه نسخه بدلها: روز فتح کس را.

۷. آج، لب: گفته اند. ۸. آج، لب: حال.

۹. همه نسخه بدلها بجز کا: باشد یعنی. ۱۰. سورة آل عمران (۳) آیه ۷۷.

۱۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ایشان آید لامحال تا به آن ماند که پنداری منتظر بودند، ومثله فی المعنی قول الشاعر-  
شعر:

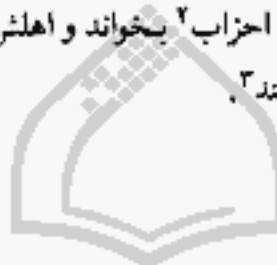
جَزَّتِ الرِّبَاخُ عَلٰی رُؤُوسِ دِيَارِهِمْ      فَكَانَهُمْ كَانُوا عَلٰی مِيعَادِ



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## سُورَةُ الْأَحْزَابِ

این سورت مدنی است، و هفتاد و سه آیت است، و هزار و دو بیست و هشتاد کلمت است، و پنج هزار و هفتصد<sup>۱</sup> و نود حرف است.  
و روایت است از ابُو امامه از ابْنِ کَثْب که رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ - گفت: هر که او سورت احزاب<sup>۲</sup> بخواند و اهلش را بیاموزد و زیر دستانش راه، او را از عذاب گور امان دهند<sup>۳</sup>.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
به نام خدای مهربان بخشاینده<sup>۴</sup>

آیه ۱ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ [ر-۲۳۷] إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ ای پیغامبر خدای ایستاده باش فرمان خدای را<sup>۵</sup> و مه بر<sup>۶</sup> فرمان کافران را و منافقان را، بدرستی که خدای هست دانا و با حکمت<sup>۷</sup>.  
آیه ۲ وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛ و پسروی کن آنچه وحی فرستادند به سوی تو از پروردگارتو، بدرستی که خدای هست<sup>۸</sup> بدانچه

۱. لب: هفتصد.

۲. آط، آب، مش: هر که سوره الاحزاب؛ کا: هر که او این سورت.

۳. آج، لب: دهد. ۴. آب: بسیار بخشنده.

۵. آط، بترس از خدای. ۶. مه بر/میر.

۷. آط، آج، لب: استوارکار؛ مش: محکم کار. ۸. همه نسخه بدلها: ندارد.



شما می‌کنید آگاه است.

آیه ۳ **وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا**؛ و توکل کن بر خدای، و بسنده است به خدای کارگزار<sup>۱</sup>.

آیه ۴ **مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جُوفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمْ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ**؛ نکرد<sup>۲</sup> خدای - عز و جل - مردی را از دو دل در میان او<sup>۳</sup> و نکرد<sup>۴</sup> زنان شما را آنها که می‌گویند فرا ایشان تو بر من چون پشت مادر منی از ایشان<sup>۵</sup> مادران شما، و نکرد<sup>۶</sup> پسر خوانده‌ای بیگانه را فرزند شما<sup>۷</sup>، آن است که گفتار شما به دهنهای شما، و خدای می‌گوید حق و راستی و او بنماید راه.

آیه ۵ **ادْعُوهُمْ لِابَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ** [۲۳۷-ب] **فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا**؛ خوانید<sup>۸</sup> ایشان را پدران ایشان را<sup>۹</sup>، آن راست‌تر<sup>۱۰</sup> نزدیک خدای، پس اگر ندانید<sup>۱۱</sup> پدران ایشان را برادران شما باشند در دین و دوستان و یاران شما<sup>۱۲</sup>، و نیست بر شما بزه در آنچه خطا کنید<sup>۱۳</sup> بدان، و لکن آنچه قصد کند<sup>۱۴</sup> دل‌های شما، و هست<sup>۱۵</sup> خدای - جل جلاله - آمرزنده و بخشاینده.

آیه ۶ **الَّذِينَ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا**؛ پیغامبر - علیه السلام - سزاوارتر است به

۱. آط، آج، لب: نگاهبان؛ آب، مش: به وکالت. ۲. اساس: نه کرد / نکرد.

۳. آط: اندر شکم او؛ آب، مش: در اندرون او.

۴. آط، مش: زنان شما آن که ظاهر می‌کنید از ایشان؛ آب: جفتهای شما را آن که اظهار می‌کنید از ایشان.

۵. آط، آج، لب: و نکرد به خواندن شما پسران شما؛ آب: و نکردانید پسر خوانندگان شما پسران شما.

۶. آط، آب: بخوانید.

۷. آط: شما مریدان ایشان؛ مش: بخوانید ایشان را به پدران ایشان.

۸. آط، آج، لب: یاد دتر. ۹. آب، مش: اگر نمی‌دانید.

۱۰. مش: در دین و از او کودکان شما اند. ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: خطا کردید.

۱۲. آط: عمدتاً کرده؛ آب: عمدتاً کند. ۱۳. آب، مش: بود که.

مؤمنان از تنهای ایشان و زنان او مادران ایشان باشند و خداوندان خویشی<sup>۱</sup> برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدای از مؤمنان و مهاجران مگر آن که کنید<sup>۲</sup> به دوستان<sup>۳</sup> شما نیکوی<sup>۴</sup> و خیر که هست آن قسمت میراث در کتاب خدای نبشته<sup>۵</sup>.

آیه ۷ **وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ [۲۳۸-ر] وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا؛** و چون فرا گرفتیم از پیغامبران -علیهم السلام- عهد ایشان و از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، و فرا گرفتیم از ایشان عهدی بزرگ و محکم.

آیه ۸ **لَيْسَ لَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا؛** تا بپرسد راستگویان را از راستی<sup>۶</sup> ایشان و بساخت<sup>۷</sup> کافران را عذابی دردناک.

آیه ۹ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ كُفِرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا؛** ای آنان که ایمان آورده اید یاد کنید نعمت خدای بر شما چون آمد به شما لشکرها<sup>۸</sup> پس بفرستادیم ما بر ایشان بادی و لشکرهایی<sup>۹</sup> که نمی دیدید<sup>۱۰</sup> شما آن را، و هست خدای بدانچه می کنید شما بینا.

آیه ۱۰ **إِذْ جَاؤُكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا؛** چون آمدند به شما از زور<sup>۱۱</sup> شما و از زیر<sup>۱۲</sup> از شما و چون بگشت از ترس چشمها<sup>۱۳</sup> و برسید دلهای شما بر گلو<sup>۱۴</sup> و گمان بردید به خدای گمانها<sup>۱۵</sup> و اندیشه های گوناگون.

آیه ۱۱ **هٰذَا لِكِ ابْتِلَاءِ الْمُؤْمِنُونَ وَذُلُّوا زُلْزَالًا شَدِيدًا؛** آن وقت بود که آزموده کردند

۱. همه نسخه بدلها؛ رحمتها.
۲. آط، آب؛ بکنید؛ مش؛ نکنید.
۳. آط؛ دوستانتان؛ آب؛ دوستان خود.
۴. آب، مش؛ شناخته.
۵. آط، آج، لب؛ هست آن در کتاب نوشته؛ آب، مش؛ بود این در کتاب نوشته.
۶. آط؛ راست گفتن.
۷. آط + مر؛ آب، مش؛ آماده کند برای.
۸. آط، آج، لب؛ لشکر.
۹. آط، آج، لب؛ لشکری.
۱۰. مش؛ که ندیدید.
۱۱. آب، مش؛ بالای؛ آج، لب؛ زیر.
۱۲. آب، مش؛ پایین.
۱۳. آب، مش؛ چون تنگ شد چشمها؛ آط، آج، لب؛ چون بگشت دیده ها.
۱۴. آط، آج، لب؛ برین گردنها.
۱۵. آط، آج، لب؛ پنداشتی.

مؤمنان را و بجنبانیدنشان جنبانیدنی سخت.

آیه ۱۲ **وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ [۲۳۸-پ] فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا؛** و چون می گفتند منافقان و آن کسها<sup>۱</sup> در دل‌های ایشان بیماری شک بود، نکرده وعده<sup>۲</sup> ما را خدای و رسول او مگر فریفتن<sup>۳</sup>.

آیه ۱۳ **وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا؛** و چون گفتند گروهی از منافقان<sup>۴</sup> ای اهل مدینه نیست جای نشستن<sup>۵</sup> شما را باز گردید و دستوری می خواست گروهی<sup>۶</sup> از ایشان از پیغامبر می گفتند بدرستی که خانه‌های ما بیرون از شهر است و تنهاست، ترسیم از دزد<sup>۷</sup>، و نیست آن چنان که می گویند<sup>۸</sup>، نمی خواهند مگر گریختن.

آیه ۱۴ **وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ آفْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَا تَوْهَا وَمَا تَلَبَّتُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا؛** و اگر در آیند<sup>۹</sup> برایشان از کناره‌های آن پس خواهند از منافقان فتنه، بدهند آن را و نکنند درنگ به مدینه<sup>۱۰</sup> مگر اندکی.

آیه ۱۵ **وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلِ لَا يُؤْتُونَ الْآدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ قَسْوَلًا؛** و بدرستی که بودند عهد کردند با خدای از پیش که برنگردانند<sup>۱۱</sup> پشتها، و باشد عهد خدای<sup>۱۲</sup> پرسیده<sup>۱۳</sup>.

آیه ۱۶ **قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمْ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا [۲۳۹-ر] لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا؛** بگویا محمّد نکند سود شمارا گریختن اگر بگریزید شما از مرگ یا

۱. همه نسخه بدلها: آنان که.
۲. آب، مش: وعده نداد.
۳. آب: فریفتنی؛ مش: بفریفتن.
۴. همه نسخه بدلها: از ایشان.
۵. آط، آج، لب: نیست بودن مر.
۶. آط، آج، لب: دستوری دهید قومی را؛ مش: اذن می خواهند فرقه.
۷. آط، آج، لب: خانه‌های ما برهنه است؛ آب، مش: خانه‌های ما عورت است.
۸. آط، آج، لب: و نیست آن برهنه؛ آب، مش: و نیست آن عورت.
۹. آط، آج، لب: درشوند.
۱۰. آط، آج، لب: بدان.
۱۱. آط: و بودند عهد خدای را.
۱۲. آب، مش: به.
۱۳. آب، مش: سؤال کرده.

کشتن و آنگاه ندهند شما را برخورداری<sup>۱</sup> مگر اندکی.

آیه ۱۷ **قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا**؛ بگویا محمد کیست آنکه نگاه دارد شما را از خدای اگر خواهد به شما بدی، یا خواهد به شما رحمت، و نه یابند<sup>۲</sup> ایشان را<sup>۳</sup> از جز خدای دوستی و نه یاری<sup>۴</sup>.

آیه ۱۸ **قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ النَّاسَ إِلَّا قَلِيلًا**؛ بدرستی که می داند خدای بازدارندگان از حرب از شما<sup>۵</sup> و گویندگان به برادران<sup>۶</sup> خویش را فراتر آید سوی ما، و نیابند به جنگ مگر اندکی.

آیه ۱۹ **أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يُنظَرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ [۲۳۹-پ] يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا**؛ بخیلانند بر شما پس چون آید<sup>۷</sup> بیم و ترس بینی<sup>۸</sup> تو ایشان را می نگرند سوی تو<sup>۹</sup> یا محمد می گردد<sup>۱۰</sup> چشمهای ایشان چون آن کس که پوشیده شود حال بر او<sup>۱۱</sup> از بیم مرگ، چون بشود بیم و ترس رنجه دارند شما را<sup>۱۲</sup> به زفانهای<sup>۱۳</sup> تیز بخیلانند بر نیکی، ایشان ایمان نه آورده اند، پس باطل گردانید خدای تعالی کردارهای ایشان و هست آن برخدای تعالی آسان.

آیه ۲۰ **يَخْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوَأْتَهُمْ بَادُونَ**

۱. آط، آج، لب: و آنگاه برخورداری نگیرند؛ آب، مش: و آن هنگام برخورداری نمی یابند.

۲. نه یابند/ نیابند.

۳. آب، مش: یاری کننده.

۴. آط، آج: باز دارندگان را از شما؛ آب، مش: از کار بازدارندگان را از شما.

۵. آط، آج، لب: مربرادران.

۶. آط: بینی.

۷. آب، مش: درمی گردد.

۸. آط: پوشنده بر او؛ آب، مش: غش شود بر او؛ آج، لب: رسیده بر او.

۹. آط: دراززبانی کنند.

۱۰. آط، آج، لب: دراززبانی کنند به زبان؛ آب: کارزار در شما کشتند زبانها.

فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا؛ می پندارند منافقان این گروههایی که به حرب آمده اند بنه شده اند<sup>۱</sup>، و اگر بیایند سپاهها<sup>۲</sup>، دوست دارند منافقان اگر ایشان باشندی بیرون شدگان در میان بدویان باشندی<sup>۳</sup> می پرسند هر که را بینند از<sup>۴</sup> خبرهای شما و اگر باشند در میان شما نکنند کارزاره مگر اندکی.

آیه ۲۱ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ بدرستی که بود شما را اندر پیغمبر خدای اقتدایی نیکو آن کس را که بود امید می دارد خدای را و روز باز پسین را<sup>۵</sup> و یاد کند خدای - سبحانه تعالی<sup>۶</sup> - بسیار.

آیه ۲۲ وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا [۲۴۰-ر] وَتَسْلِيمًا؛ و چون بدیدند مؤمنان لشکر کفار را، گفتند: این است آنچه وعده کرد ما را خدای تعالی و پیغامبر او - صلوات الله علیه - و راست گفت خدای و پیغامبر او - علیه السلام - و نکند زیادت ایشان را<sup>۷</sup> مگر ایمان و گردن نهادن.

آیه ۲۳ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَةً وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ از مؤمنان مردانی اند که راست کردند<sup>۸</sup> آنچه عهد کردند با خدای بر او، پس از ایشان است آن کس که عهد به جای آورد تا کشته شد<sup>۹</sup>، و از ایشان است آن کس که چشم می دارد، و نکردند بدل و بنگر دیدند<sup>۱۰</sup> بدل کردنی<sup>۱۱</sup>.

۱. اساس: بنه شده اند / بنشده اند؛ آط: نروند؛ آب، مش: نرفته اند.

۲. آط، آج، لب: گروهها؛ آب، مش: این جماعت.

۳. آط، آج، لب: در بادیه باشند؛ آب، مش: کارشکی در بادیه بودندی در میان بدویان.

۴. آط، آج، لب، مش: می پرسند از. ۵. آط، آج، لب: نکردندی جنگ.

۶. آط، آج، لب: روز قیامت؛ مش: روز آخر. ۷. آط، آج، لب، مش: خدای را.

۸. آط، آج، لب: و نیفزایدشان.

۹. آط، آج، لب: مردانی راست گویند؛ آب، مش: مردانی هستند که راست داشتند.

۱۰. آط، آج، لب: کس است که بگزارد پیمان خود؛ آب، مش: کسی است که تمام کردند نذر و عهد خود.

۱۱. بنه گردیدند/ بنگردیدند. ۱۲. آط، آج، لب: و نکند بدل بدل کردنی.

آیه ۲۴ لَيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنْ اللَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا؛ تا پاداشت دهد<sup>۱</sup> خدای راست گویان را به راستی ایشان<sup>۲</sup>، و عذاب کند منافقان را اگر خواهد یا توبه ایشان قبول کند<sup>۳</sup>، بدرستی که خدای تعالی هست آمرزنده و بخشاینده.

آیه ۲۵ وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا؛ و باز گردانید<sup>۴</sup> خدای- عزوجل- آنان را که کافر شدند با خشم ایشان بر مسلمانان، نیافتند<sup>۵</sup> نیکی، و کفایت کرد خدای تعالی<sup>۶</sup>، مؤمنان را کارزار<sup>۷</sup>، و هست خدای سبحانه<sup>۸</sup> نیرومند و بی همتا.

آیه ۲۶ وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِبِهِمْ وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ قَرِيبًا [پ-۲۴۰] تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ قَرِيبًا؛ و فرود آورد<sup>۹</sup> آنان را که یاری دادند ایشان را از اهل کتاب از حصارهای ایشان، و انداخت در دل‌های ایشان ترس گروهی را می‌کشید شما و اسیر می‌گیرید گروهی<sup>۱۰</sup> را.

آیه ۲۷ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوُّهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا؛ و میراث به شما داد زمین ایشان و سرایبهای ایشان و خواسته‌های ایشان، و زمینی که نرسیده بودید آن را<sup>۱۱</sup>، و هست خدای بر همه چیزی توانا.

فوله تعالی: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ؛ خدای-جل جلاله- در این آیت خطاب کرد با رسول، و مراد رسول و امت، گفت: ای پیامبر<sup>۱۲</sup> بر کشیده رفیع<sup>۱۳</sup> منزلت! از خدای

۱. آط، آج، لب: پاداش کند.

۲. آط، آج، لب: یا توبه دهد ایشان را.

۳. آط، آج، لب: فرستد.

۴. آط، آج، لب: و بسنده است خدا؛ آب، مش: کافی است خدای تعالی.

۵. آط، آج، لب: به کارزار؛ آب: به کشتن کافران؛ مش: به کشتن کافران به علی بن ابی طالب.

۶. آب: خدای تعالی.

۷. آط، آج، لب: نیرومند و بی همتا.

۸. آط، آج، لب: که پای ننهادی بر آن؛ آب، مش: که پای بر او ننهاده‌اند.

۹. آط، آج، لب: پیغامبر؛ آب، مش: کا: پیغمبر. ۱۰. آط، آب، مش: بزرگ.

بترس و از معاصی او اجتناب کن، و طاعت کافران و منافقان مدار، و فرمان ایشان مبر.

آیت در ابوسفیان [صخر بن] <sup>۱</sup> حرب آمد. و عکرمه ابوجهل <sup>۲</sup> و ابوالآغور السلمی چون به مدینه آمدند و به خانه عبدالله ابی سلول که سر منافقان بود فرود آمدند، و این از پس کارزار احد بود، و رسول - علیه السلام - ایشان را امان داده بود که بیایند و بگویند و بشنوند.

عبدالله بن ابی سرح و طعمیمة بن ابیریق <sup>۳</sup> با این جماعت کافران و منافقان برخاستند و بنزدیک رسول آمدند و گفتند: دست بدار خدایان ما را، و بگو که ایشان شفیعان مانند و عبادت ایشان نافع است ما را تا ما دست نداریم از تو و خدای تو. رسول را سخت آمد، صحابه گفتند: <sup>۴</sup> دستور باش تا همه را گردن بزنیم؟ رسول - علیه السلام - گفت: نشاید که من ایشان را امان داده‌ام، و به امان من این جا آمده‌اند، و لکن اینان را برون <sup>۵</sup> کنی از مدینه، و گفت ایشان را: **أَخْرُجُوا فِي لَعْنَةِ اللَّهِ وَغَضَبِهِ.**

خدای تعالی در این باب این آیات فرستاد و گفت: طاعت این کافران و منافقان مدار در آنچه تو را می‌گویند. و اگر چه آیت در این گروه است، حکم او عام باشد در جمله کافران و منافقان. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا**؛ که خدای تعالی عالم است و حکیم به آنچه فرماید و گوید جز آن نفرماید که مصالح شما به آن تعلق دارد. **وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ**، گفت: متابعت کن آن چیز را که وحی کردند <sup>۷</sup> بر تو از خدای تو که خدای تو عالم است و آگاه از آنچه این کافران و منافقان می‌کنند از جحود و عناد.

ابوعمر و به «یا» خوانند: «يَعْمَلُونَ»، رَدًّا إِلَى الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ. و باقی قراء به «تا» ی خطاب <sup>۸</sup>، خطابًا لِلنَّبِيِّ وَالْمُؤْمِنِينَ.

۱. اساس: ندارد؛ از آط افزوده شد.  
 ۲. همه نسخه بدلها: عکرمه بن ابی جهل.  
 ۳. همه نسخه بدلها: طعمه بن ابیریق.  
 ۴. همه نسخه بدلها: یا رسول الله.  
 ۵. آب، مش، کا: بیرون.  
 ۶. همه نسخه بدلها بجز کا + گفت.  
 ۷. آج، لب: کرده‌اند.  
 ۸. همه نسخه بدلها بجز کا + خواندند.

بعضی دگر گفتند: جماعتی از ثقیف<sup>۱</sup> بنزدیک رسول آمدند و گفتند: یا محمد ما را یک سال دستوری ده و رخصت تا به خدایان خود متمتع باشیم<sup>۲</sup> به اذن تو تا مردمان منزلت و اختصاص ما بدانند، آنگه پس از سالی به تو ایمان آریم. رسول -علیه السلام- از جهت حرص بر ایمان ایشان توقف نمود و در دل گفت: اگر خدای دستوری دهد من اینان را مهلت دهم. خدای آیت فرستاد که: نگر<sup>۳</sup>! فرمان اینان ۵  
نبری که دروغ می گویند آنچه می گویند.  
**وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛** و اعتماد بر خدای کن، و تورا خدای وکیل و یار و تکفل کننده بس.

**مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِ،** مفسران گفتند: آیت در مردی آمد نام او جمیل بن مَعْمَر بن حَبِيب بن عبدالله الْفَهْرِي، و او مردی عاقل و ذو رأی و حافظ ۱۰  
بود. مردم گفتند: همانا این [حفظ]<sup>۴</sup> که این مرد راست به یک دل نباشد، تواند بودن که او را دو دل باشد<sup>۵</sup>. او نیز باور کرد، گفت: مرا دو دل است، و این سخن هر وقت می گفت. خدای تعالی این آیت فرستاد [۲۴۱-ر].  
راوی خبر گوید: روز بدر این جمیل را دیدم که به هزیمت می رفت، یک تایی<sup>۶</sup>  
نعلین در پای<sup>۷</sup> [و یک تایی در دست و می گریخت. او را]<sup>۸</sup>، گفتم: دیگر نعل در پای ۱۵  
نمی کنی؟ گفت: من ندانستم که نعل در دست دارم یا در پای. گفتم: چون تو مردی باید که دعوی کند که مرا دو دل است که چندانی ضبط ندارد<sup>۹</sup> وقت خوف که نداند که نعل در دست دارد یا در پای.

بعضی دگر گفتند: کافران را چون از علم و حفظ رسول عجب آمد، گفتند:  
همانا محمد دو دل دارد. خدای تعالی این آیت فرستاد رد<sup>۱۰</sup> بر ایشان. ۲۰

۱. کا: بنی ثقیف.

۲. همۀ نسخه بدلها بجز کا: متمتع شویم.

۳. آج، لب + تا.

۴. آط: شاید بودن به دو دل باشد.

۵. همۀ نسخه بدلها: نعل.

۶. همۀ نسخه بدلها: گفتم یا ابامعمر این نعل چرا به دست گرفته در.

۷. همۀ نسخه بدلها بجز کا + در.

۸. همۀ نسخه بدلها: ندارد، از آط، افزوده شد.

۹. همۀ نسخه بدلها: نعل.

۱۰. همۀ نسخه بدلها: برای.



زُهری و مُقاتل گفتند: این مثلی است که خدای تعالی زد برای مظاهران که از اهل خود ظهار کردند، و گفتندی: **أَنْتِ عَلِيٌّ كَظْهَرِ أُمِّي**، و برای متبئیان که ایشان<sup>۱</sup> پسر خواندگان<sup>۲</sup> گرفتندی گفت: چنان که محال است که مردی را دودل باشد، محال است که یک شخص<sup>۳</sup> هم زن او باشد هم مادرش، و یا پسر او باشد و پسری دیگر<sup>۴</sup>. آنکه این را به بیان<sup>۵</sup> محقق کرد و گفت: **وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ السَّلَاسِي تَظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ**؛ و نکرد آن زنان را که شما از ایشان ظهار می‌کنی مادران شما.

**أَبُو جَعْفَرٍ وَ أَبُو عَمْرٍو وَ وَرِشٌ**، «اللائی<sup>۶</sup>» خواندند بی همزه و بی مد، و یعقوب<sup>۷</sup> مهموز و ممدود خواند<sup>۸</sup> بی «یا». و اهل کوفه و شام به همزه<sup>۹</sup> تو و مذ «یا» خواندند، و **أَنْشَدُوا عَلِيٌّ قِرَاءَةَ نَافِعٍ قَوْلَ الشَّاعِرِ شِعْرًا** ۱۰

**مِنَ اللَّائِي لَمْ يَخْجُجْنَ يَبْغِينَ حِسْبَةَ** **وَلَكِنْ لِيَفْتُلْنَ الْبَرِيءَ الْمُغْفَلَا**

و راویان ابن کثیر از او خلاف کردند، قوله: «تَظَاهِرُونَ».

اهل شام<sup>۱۱</sup> به فتح «تا» و تشدید «ظا» خواندند، و الاصل **تَظَاهِرُونَ مِنَ التَّظَاهِرِ** و کوفتیان جز عاصم خواندند: به فتح «تا» و تخفیف «ظا» علی تقدیر «تَظَاهِرُونَ» به حذف «تا» بی ادغام، و در اول با ادغام. و عاصم، «تَظَاهِرُونَ» خواند به ضم «تا» و تخفیف «ظا»، **مِنَ الْمَظَاهِرَةِ** ۱۵

و آیت در اوس بن الصامیت آمد و در زنش خوئی بنت ثعلبه<sup>۱۲</sup>، و قصه آن و حکم ظهار در سورة المجادلة بیاید. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**<sup>۱۳</sup>. **وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ**؛ و نکرد پسر خواندگان شما را پسران شما. «أَدْعِيَاءَكُمْ»، جمع دعی باشد، **فَعِيلٌ** به معنی مفعول، یعنی مدعوتند به پسری شما. ۲۰

۱. کا: ایشان کودکان را به پسری گرفتندی. ۲. آط، آب، آج، لب: پسری کردگان؛ مش: پسردیگری.

۳. همه نسخه بدلها: زن.

۴. همه نسخه بدلها: یا یک شخص هم پسر او باشد و هم پسردیگری.

۵. همه نسخه بدلها: برای ایشان. ۶. همه نسخه بدلها بجز کا: لای / لاه.

۷. همه نسخه بدلها + نافع. ۸. همه نسخه بدلها: خواندند.

۹. آب، آج، لب: به همزه. ۱۰. همه نسخه بدلها + تَظَاهِرُونَ.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز کا: تغلب. ۱۲. همه نسخه بدلها بجز کا + تعالی.

مفسران گفتند: آیت در زید بن حارثه بن شراحیل الکلبی آمد <sup>۱</sup> من بنی عبدود، و او بنده رسول بود - علیه و آله السلام - او را آزاد بکرد و به پسرش خواند <sup>۲</sup> پیش از وحی، و در اسلام میان او <sup>۳</sup> حمزه عبدالمطلب برادری داد، و رسول - علیه السلام - میان درویشی و توانگری برادری دادی تا از آن تونگر <sup>۴</sup> نفعی و خیرری به آن درویش رسیدی.

۵

چون رسول زینب بنت جحش الأسدی را به زنی کرد، جهودان و منافقان طعنه زدند، گفتند: محمد ما را نهی می کند از آن که زن پسر را به زنی کنیم، و اوزن زید را به زنی کرد خدای تعالی این آیت فرستاد و باز نمود که پسر خوانده پسر نباشد پر حقیقت. **ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ؛** این قولی است که شما می گویی به دهن. **وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ؛** و خدای حق گوید: **وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ؛** <sup>۵</sup> و ره نماید خلقان را به ره راست.

۱۰

**ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ؛** ایشان را به پدر [ان] <sup>۶</sup> خود باز خوانی که ایشان را زاده باشند. **هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ؛** آن به عدل نزدیکتر باشد نزدیک <sup>۷</sup> خدای. **فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا** **أَبَاءَهُمْ؛** اگر پدران ایشان را ندانی <sup>۸</sup>. **فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ،** آنی فهم <sup>۹</sup> اخوانکم؛ ایشان برادران شما اند در دین. **وَمَوَالِبُكُمْ؛** و آزاد کردگان شما <sup>۱۰</sup>. و از اقسام مولی یکی معتق است. **وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ؛** و بر شما بزه ای نیست در آنچه خطا کنی، یعنی چون به ظاهر حال کسی را به پدر باز خوانی و او بر حقیقت پسر او نباشد و از آب او نباشد و شما ندانی، بر شما حرجی نیست در آن.

۱۵

قتاده گفت: اگر فراموش کنی، در حال فراموشی گویی: فلان بن فلان، چنان که زید بن رسول الله، بر شما بزه نباشد. **وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ،** [و لکن بزه در آن باشد که دلهای شما به آن قصد کند. خبر مبتدا در آیت محذوف است لذلّٰلة

۲۰

۱. آج، لب: برخواند؛ مش: به فرزندیش برخواند؛ کا: به پسری برخواند.

۲. همه نسخه بدلها + میان. ۳. کذا در اساس: تونگر/ تونگر؛ کا: تونگر.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: او. ۵. اساس: ندارد، از مش، افزوده شد.

۶. آط، آب، مش: بنزدیک. ۷. آج، لب: اگر پدر ایشانند ندانید.

۸. آج، لب: و آزاد گانند.

الكلام عليه، وتقدير آن كه: وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ<sup>۱</sup> فَعَلَيْكُمْ فِيهِ الْجُنَاحُ. وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ و خدای غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده<sup>۲</sup>.

در خبر است كه، رسول -صلی الله علیه و علی آیه- گفت: مَنِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوْ إِلَى غَيْرِ وَلِيِّ نِعْمَتِهِ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ گفت: هر كه [۲۴۱-پ] او کسی را باز خواند<sup>۳</sup> نه با پدر<sup>۴</sup> او و یا نه ولی نعمت او، لعنت خدای و فریشتگان و مردمان بر او باد.

راوی خبر گوید<sup>۵</sup>: أَبُو حُدَيْفَةَ بْنُ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَبْدِ الشَّمْسِ از جمله بدریان بود. او سالم را به پسری پذیرفت<sup>۶</sup>، و دختر برادرش را<sup>۷</sup> بنت الولید بن عُثْبَةَ<sup>۸</sup> به او داد، و او مولی زنی انصاری بود او را به پسری خواند<sup>۹</sup> چنان كه رسول -علیه السلام- زید حارثه<sup>۱۰</sup> را.

و در جاهلیت عادت چنان بود<sup>۱۱</sup> كه چون کسی پسر خوانده ای گرفت، او را پسر وی<sup>۱۲</sup> خواندندی، و چون بمردی میراثش به او دادندی، تا خدای تعالی این آیت فرستاد: ادَّعَوْهُمْ لِإِبْنَائِهِمْ - آلیه.

النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ، گفت: [رسول -علیه السلام اولتر است به مؤمنان از آن كه ایشان به خویشان، یعنی]<sup>۱۳</sup> حکم رسول اولتر است<sup>۱۴</sup> بر ایشان كه حکم ایشان بر خود.

عبدالله عباس گفت: معنی آن است كه، چون رسول -علیه السلام- ایشان را دعوت كند با چیزی، و نفس ایشان دعوت كند ایشان را با چیزی، ایشان را اجابت رسول باید كردن و متابعت او، نه متابعت هوای نفس خود.

مُقاتل گفت: یعنی طاعت رسول داشتن<sup>۱۵</sup> اولتر است از آن كه طاعت يكديگر.

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. ۲. همه نسخه بدلها + است. ۳. همه نسخه بدلها: پدر.

۴. کذا در اساس و همه نسخه بدلها حتی مه، به نظر می رسد كه مفسر فعل لازم را در این مورد متعدی معنی کرده است.

۵. همه نسخه بدلها + كه. ۶. آب، آج، لب: پذیرفت؛ مش: پذیرفت.

۷. همه نسخه بدلها + هند. ۸. آج، لب، كا: عقبه را.

۹. آط، آب، آج، لب: بر خواند. ۱۰. مش: زید بن حارثه.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز كا: عادت بودی. ۱۲. همه نسخه بدلها بجز كا: ندارد.

۱۳. همه نسخه بدلها: حکم او در ایشان روانتر است. ۱۴. همه نسخه بدلها: رسول را طاعت داشتن.

ابن زید گفت: فرمان رسول بر امت چنان روان است که فرمان خداوند بر بنده<sup>۱</sup>. و گفتند: معنی آن است که، رسول - علیه السلام - در امضای احکام و اقامت حدود و فرمان دادن بر امت اولیتر است از<sup>۲</sup> ایشان بر خود، برای آن که مصالح دینی به آن تعلق دارد. و گفتند: برای آن فرمان رسول بر ایشان روانتر است از هوای ایشان، که رسول ایشان را با نجات خواند، و هوای ایشان ایشان را با هلاک خواند.<sup>۵</sup>

بسام بن عبدالله گفت: برای آن که رسول ایشان را از آتش دوزخ برهاند<sup>۳</sup> و نفس ایشان ایشان را از آتش دنیا برهاند.

عطا گفت در قراءت عبدالله عباس چنین است که: **الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُوَ آبٌ لَهُمْ**؛ پیغامبر اولیتر است به مؤمنان و او پدر است ایشان را.

گفتند: عمر خطاب<sup>۴</sup> بگذشت به غلامی<sup>۵</sup> که او مصحفی در<sup>۶</sup> کنار نهاده بود و این آیت می خواند: **الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَهُوَ آبٌ لَهُمْ**. عمر گفت: یا غلام! از مصحف می خوانی؟ گفت: آری. گفت: حگ کن آن را که در قرآن نیست. گفت: این مصحف اُبی است<sup>۷</sup>. برفت اُبی را گفت: چرا در مصحف چنین نبستی<sup>۸</sup>؟ گفت: آنکه که شما در بازار میسند و داد<sup>۹</sup> می کردی همه کار من<sup>۱۰</sup> مصحف بود و قرآن و علم قرآن طلب کردن.

عبدالرحمن بن ابی عمر<sup>۱۱</sup> گفت، رسول - علیه السلام - گفت: **مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَأَنَا أُولَىٰ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**؛ هیچ مؤمن نیست و الا به او اولیترم در دنیا و آخرت، و اگر خواهی این آیت بخوانی: **الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ**، هر که از دنیا برود

۱. همه نسخه بدلها بجز کا + روان است.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا + آن که.

۳. اساس + رضی الله عنه.

۴. اساس: بفلان؛ به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. آب، آج، لب: مصحف بر کا: مصحفی داشت.

۶. همه نسخه بدلها بجز کا + عمر.

۷. همه نسخه بدلها بجز آب و کا: استنوداد.

۸. آط، آب، آج، مش: همت من؛ لب: سخت همت من؛ کا: همت من همه.

۹. اساس: ابی عمره؛ به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

اگر دینی یا ضیاعی رها کند، گوبه من آی<sup>۲</sup> که من مولای اوام<sup>۳</sup>، یعنی اگر وارث ندارد. وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ؛ و زنان او مؤمنان را به مثابت ما درانند<sup>۴</sup> در حرمت داشت، آئی کَأُمَّهَاتِهِمْ، وَمِثْلُهُ: وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ<sup>۵</sup>، آئی کَالسَّمَاوَاتِ.

بعضی دیگر مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که جماعتی منافقان گفتند: مَا بَالُ مُحَمَّدٍ يَتَزَوَّجُ بِنِسَائِنَا وَلَا نَتَزَوَّجُ بِنِسَائِيهِ؛ چرا محمد زنان ما را به زنی می‌کند و ما زنان او را به زنی نمی‌کنیم؟ وَاللَّهِ إِنْ كُنَّا نَتَزَوَّجُ بِمِثْلِهَا، مَا زَنَّا بِهَا، یعنی نکاح ایشان بر شما حرام است.

دلیل این تأویل آن است که در خبر آوردند<sup>۶</sup> که: زنی عایشه را<sup>۷</sup> گفت: يَا أُمَّهُ؛ ای مادر! عایشه گفت: لَسْتُ لَكَ بِأُمٍّ إِنَّمَا أَنَا أُمُّ الرَّجَالِ؛ من مادرتونم مادر مردانم. مراد این بود که بر مردان حرامم. و دلیل بر آن که اُمُّمَت<sup>۸</sup> حقیقی نیست، آن است که مادر را در شرع حجاب فرمودند از فرزندان<sup>۹</sup>، و باتفاق نشاید تا بیگانگان زنان رسول را بینند. وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ، گفت: و خویشان و نزدیکان<sup>۱۰</sup> که خداوندان اتصال<sup>۱۱</sup> رحم اند بهری به بهری اولیترند در کتاب خدای. بعضی مفسران گفتند: یعنی به میراث.

قتاده گفت: مسلمانان به هجرت میراث گرفتندی و به مؤاخات اول تا اعرابی از [۲۴۲-ر] مهاجر میراث نگرفتی و اگر چه خویش او بودی نزدیک.

کلبی گفت: میراث به مؤاخات گرفتندی چون قرابت، چون خدای تعالی این آیت فرستاد آن حکم منسوخ گشت، میراث به قرابت گرفتندی، و هر که<sup>۱۲</sup> نزدیکتر بود به میراث اولیتر شد<sup>۱۳</sup>. و آیت<sup>۱۴</sup> دلیل است بر آن که با وجود مادر و دختر، هیچ کس از

- |                               |                                    |
|-------------------------------|------------------------------------|
| ۱. همه نسخه بدلها بجز کا؛ با. | ۲. آط، آب؛ آیی؛ آج، لب؛ آید.       |
| ۳. همه نسخه بدلها؛ اویم.      | ۴. همه نسخه بدلها بجز کا؛ مادراند. |
| ۵. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۳۳. | ۶. همه نسخه بدلها؛ آورده اند.      |
| ۷. اساس + رضی الله عنها.      | ۸. همه نسخه بدلها بجز کا؛ امومت.   |
| ۹. همه نسخه بدلها؛ که.        | ۱۰. همه نسخه بدلها؛ خویشان نزدیک.  |
| ۱۱. همه نسخه بدلها؛ ندارد.    | ۱۲. همه نسخه بدلها؛ هر چه.         |
| ۱۳. همه نسخه بدلها؛ باشد.     | ۱۴. آج، لب؛ این آیت.               |

برادران و خواهران میراث نگیرند<sup>۱</sup>، چه ایشان نزدیکترند<sup>۲</sup> و همچنین دلیل می‌کند که با وجود خواهر هیچ کس از اعمام و بنی الأعمام میراث نگیرند.

اما آن خبر که فقها روایت کردند در این باب مِنْ قَوْلِهِ: **إِنَّ مَا أَبْقَتِ الْفَرَائِضُ فَلِأَوْلِيٍّ**<sup>۳</sup> عَصَبَةٍ ذَكَرَ، خبر واحد است برای آن [از]<sup>۴</sup> ظاهر قرآن<sup>۵</sup> و آیت<sup>۶</sup> محکم دست بندارند. **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ**؛ از مؤمنانی<sup>۷</sup> که با یکدیگر مؤاخات داده باشد رسول ایشان را و از مهاجران، یعنی با وجود مؤاخات و هجرت اعتبار در باب<sup>۸</sup> میراث به قرابت است تا کسی گمان نبرد که این اعتبار در حق آنان است که مؤاخی و مهاجر نباشند<sup>۹</sup>. **إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَانِكُمْ مَعْرُوفًا**، این استثنا منقطع است به معنی لکن، برای آن که آنچه با خویشان خیری و بری و معروفی کند از وصیت و جز آن نه از باب میراث باشد، پس مستثنی نه از جنس مستثنی منه باشد.

محمد بن الحنفیه گفت و قتاده و عطاء<sup>۱۰</sup>: مراد وصیت آن است که اگر [کسی]<sup>۱۱</sup> وصیتی کند<sup>۱۲</sup> اولیای خود را و خویشان دورتر را که کافر باشند، روا باشد و درست<sup>۱۳</sup> و اگر چه اهل ایمان و هجرت نباشند.

و بیشتر فقها را مذهب آن است که: **وصیت درست باشد کافران را، و بنزدیک ما، مادر و پدر و فرزندان<sup>۱۴</sup> را درست بود، و در حق<sup>۱۵</sup> دیگران درست نبود.** ابن زید و مقاتل گفتند: مشروط است این بر هجرت.

مجاهد گفت: مراد به «معروف»، نصرت<sup>۱۶</sup> است و حفظ حرمت به سبب ایمان و هجرت. **كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا**؛ این در کتاب نبشته بوده است<sup>۱۷</sup>، یعنی در

۱. همه نسخه بدلها: نگیرند.

۲. آط + به مادر؛ مش به او.

۳. همه نسخه بدلها: فاولی.

۴. همه نسخه بدلها: فاولی.

۵. آط، آج، لب: برای او از ظاهر اخوات قرآن.

۶. آج، لب: برای او از ظاهر اخوات قرآن.

۷. اساس: راه؛ به قیاس بانسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۸. آط، آج، لب: نباشد.

۹. آط، آج، لب، مش: محمد بن الحنفیه و قتاده گفتند.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا + از.

۱۱. آط، آج، لب، مش، کا + بود؛ آب + باشد.

۱۲. آط، آج، لب، مش، کا + بود؛ آب + باشد.

۱۳. همه نسخه بدلها: ندارد.

۱۴. همه نسخه بدلها + آن.

۱۵. مش + را.

۱۶. همه نسخه بدلها: اخوت.

۱۷. همه نسخه بدلها بجز کا: نوشته است.

لوح محفوظ. و گفتند: مراد به کتاب، توریت است، این قول محمد بن کعب القرظی است.

واصحاب ما گفتند: آیت بر عموم است، أغنی، النبی اُولی و اُولوا الارحام بَعْضُهُمْ اُولی بَعْضٍ در میراث<sup>۱</sup>، و استدلال کردند به این آیت بر امامت امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - و وجه استدلال چنین گفتند که، خدای تعالی گفت: **النَّبِيُّ اُولی بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ**؛ رسول من به مؤمنان اولیتر است از آن که ایشان به خود<sup>۲</sup>، و حکم او بر ایشان روانتر است<sup>۳</sup> از فرمان و حکم ایشان بر خود.

آنکه در آمد و گفت<sup>۴</sup>: **اُولُوا الارحام**، یعنی خویشان او بعضی به بعضی اولیترند. **فِي كِتَابِ اللّٰهِ، قِيلَ: فِي الْقُرْآنِ، وَقِيلَ: فِي اللّٰوْحِ الْمَحْفُوظِ.**

آنکه آن خویشان را وصف به دو چیز کرد، و آن: ایمان و هجرت است. پس چون اندیشه کردیم، این ولایت<sup>۵</sup> اولیتری<sup>۶</sup> موقوف آمد بر سه چیز: یکی قرابت، و یکی ایمان، و یکی هجرت.

و ائت دعوی امامت در<sup>۷</sup> سه کس کردند: در علی، و ابوبکر، و عباس. اما ابوبکر، اگرچه مؤمن و مهاجر است، قرابت ندارد. و اما عباس، اگرچه ایمان و قرابت دارد مهاجر نیست طلیق است، پس از تسمیه<sup>۸</sup> بنماند الا امیرالمؤمنین علی.

و در خبر است که، چون امیرالمؤمنین را گفتند<sup>۹</sup>: بر ابوبکر بیعت کردند، گفت: به چه علت؟ گفتند: به علت صحبت و مشورت. گفت: **يَكُونُ الْخِلَافَةُ بِالصَّحَابَةِ وَلَا يَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ**، گفت: خلافت به صحبت باشد و به قرابت<sup>۱۰</sup> او صحبت نباشد! آنکه گفت. شعر:

۱. همه نسخه بدلها + وجز میراث.

۲. همه نسخه بدلها بجز کا: روان است.

۳. همه نسخه بدلها + و.

۴. همه نسخه بدلها بجز کا: بر.

۵. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

۶. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

۷. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

۸. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

۹. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

۱۰. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

۱۱. همه نسخه بدلها بجز کا: قسمت.

فَإِنْ كُنْتُمْ بِالشُّورَىٰ مُلْكْتُمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَنْ كُنْتُمْ بِالشُّورَىٰ مُلْكْتُمْ أَمْوَالَهُمْ فَكَيْفَ بِهَذَا وَالْمُشِيرُونَ غُيِّبُوا  
وَإِنْ كُنْتُمْ بِالْقُرْبَىٰ حَاجِبِينَ خَصِمَتَهُمْ فَغَيْبُوا أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَأَقْرَبُ

- قوله: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ، گفت: یاد کن ای محمد چون ما گرفتیم عهدهی و پیمانی<sup>۱</sup> از پیغمبران<sup>۲</sup> به آن که وفا کنند به تبلیغ<sup>۳</sup>، و بعضی به بعضی بشارت دهند، و یکدیگر را تصدیق کنند. وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ؛ و از تو ای محمد همین عهد بستیم، و از نوح و از ابراهیم و موسی و عیسی. و این پیغامبران<sup>۴</sup> را برای آن تخصیص کرد که اینان اصحاب شرایع و کتب اند، و پیغامبران اولوالعزم<sup>۵</sup> اند و با پیغامبر<sup>۶</sup> [۲۴۲-پ] امامانند. وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا؛ و از ایشان عهدهی بستیم سطر، یعنی عهدهی محکم.

- ۱۰ قتاده روایت کرد از حسن از ابوهریره که رسول-صلی الله علیه وعلی آله- گفت: من اول پیغامبرانم در خلقت، و آخر ایشانم در بعثت، و ذلک قوله- عزوجل: وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ- آلیه.
- لَيْسَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ؛ این برای آن کرد تا پرسد<sup>۷</sup> صادقان را از صدقشان. وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا؛ و بجارده<sup>۸</sup> و نهاده است برای کافران دوزخ<sup>۹</sup> عذابی مولم<sup>۱۰</sup> موجه.

- ۱۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ، حق تعالی گفت: ای گرویدگان یاد کنی نعمت خدای بر شما. إِذْ جَاءَكُمْ جُنُودٌ؛ چون لشکرها به شما آمدند. فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا؛ ما برایشان بادی فرستادیم و لشکری که شما نمی دیدی از فریشتگان، و این در کارزار احزاب بود چون مدینه را حصار دادند و رسول-صلی الله علیه وعلی آله- فرمود<sup>۱۱</sup> تا خندق<sup>۱۲</sup> بکنند<sup>۱۳</sup> گرد مدینه به اشارت سلمان که او گفت: یا

۱. آج، لب؛ ما گرفتیم عهد و پیمان.  
 ۲. همه نسخه بدلها + رسالت.  
 ۳. آج، لب، کا؛ اولوالعزم.  
 ۴. آب؛ پرسند.  
 ۵. همه نسخه بدلها: ندارد.  
 ۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا؛ فرمود.  
 ۷. آط، آب، آج، لب، مش؛ پرسد.  
 ۸. آج، لب، مش؛ بجارده است.  
 ۹. آج، لب، مش؛ پرسند.  
 ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا؛ پرسد.  
 ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش؛ پرسد.  
 ۱۲. آط، آب، آج، لب، مش؛ پرسد.  
 ۱۳. آط، آب، آج، لب، مش؛ پرسد.



رسول الله! ما را عادت بودی که چون دشمنی به در شهر ما آمدی<sup>۱</sup> خندق کردمانی<sup>۲</sup> گرد شهر خویش<sup>۳</sup> تا دشمن راه نیافتی بر ما.

رسول - علیه السلام - همچنان<sup>۴</sup> کرد، بفرمود تا خندق کنند<sup>۵</sup>، و به نفس خود آن جا کار کرد چنان که قصه آن در سوره آل عمران برفت، و قصه این آن بود علی ما رواه محمد بن اسحاق والزهری وعاصم بن عمر، وقتاده و محمد بن کعب القرظی - ۵  
دَخَلَ حَدِيثُ بَعْضِهِمْ فِي بَعْضٍ - که: چون جماعت جهودان در کارزار احزاب مجتمع شدند و رؤسای ایشان سلام<sup>۶</sup> بن ابی الحقیق بود و حیی بن اخطب و کنانة بن الربیع، وهوذة بن قیس و ابوعمار الوائلی با جماعت بنی النضیر<sup>۷</sup> و بنی وائل بیامدند به مکه و قریش را دعوت کردند با حرب رسول - علیه السلام - و گفتند: بیای تا دست یکی داریم و عهد کنیم از او روی برنگردانیم<sup>۸</sup> تا او را و قوم او را مستأصل کنیم. ۱۰

قریش گفتند: ای معشر<sup>۹</sup> اليهود! شما اهل کتابی و اهل علمی<sup>۱۰</sup> و احوال ما و محمد دانی<sup>۱۱</sup>، بگوی<sup>۱۲</sup> تا دین ما بهتر است یا دین او، و ما به حق اولیتریم یا او؟ گفتند: لا بل شما و دین شما<sup>۱۳</sup> ایشان را خوش آمد، و خدای تعالی آیت فرستاد در حق ایشان: **الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِشِرْكَائِهِمْ هُمْ حَرُّوا** ۱۵  
**وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَوْلًا هَلْ يَأْتِيهِمْ مِنَ اللَّهِ سُبُلًا، أَلَمْ يَأْتِيهِمْ**  
**سُبُلًا!**

آنکه بیامدند و به قبیله غطفان آمدند<sup>۱۵</sup> از قیس غیلان و ایشان را با حرب رسول خواندند و گفتند: قریش با ما بیعت کردند که برنگردیم تا او<sup>۱۶</sup> را مستأصل نکنیم.

۱. آج، لب، آمدندی. ۲. آط، آب، آج، لب، مش: بکنند.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: خود. ۴. آط، آب، آج، لب، مش: بکنند.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: بکنند. ۶. اساس: سلامه؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها و منابع فیسری، تصحیح شد.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: بنی النضر. ۸. آط، آب، آج، لب، مش: که روی از محمد بگردانیم.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: معاشر. ۱۰. آج، آب، آج، لب، مش: علم.

۱۱. آط: می دانی؛ آب، آج، لب، مش، کا: می دانید. ۱۲. آج، لب، بگریید، کا: مش: بگو.

۱۳. مش، کا: بل دین شما و شما. ۱۴. سوره نساء (۴) آیه ۵۱ تا ۵۵.

۱۵. آط، آب، آج، لب، مش: رفتند. ۱۶. آط، آب، آج، لب، مش: محمد.

اجابت کردند و پیامدند مجتمع شده<sup>۱</sup>. قریش از مکه بیرون آمدند، و قائد ایشان ابوسفیان بن حرب بود. و عطفان بیرون آمدند، و قائد ایشان عُبَیْتَةُ بن حِصْن بن حُدَیْفَةَ ابن بدر الفزازی بود و الحارث بن عَوْف المُرَی با قبيلة بنی مُرّه و میسر بن<sup>۲</sup> رُخَیله با قوم خود.

- ۵ چون رسول - علیه السلام - بشنید که اینان جمله دست یکی کرده اند و عزم درست کرده بر قتال او، او از مدینه بیرون آمد با سه هزار مرد، در پیش سَلْع فرود آمد<sup>۳</sup>، و سَلْع کوهی است باز پس پشت او بود و میان او و میان دشمن خندق بود، و قریش و احزاب به مجتمع الاسیال<sup>۴</sup> من<sup>۵</sup> رُومَة<sup>۶</sup> برکنار وادی با ده هزار مرد و بنو عطفان نَقَمی<sup>۷</sup> فرود آمدند از جانب احد. و رسول - علیه السلام - زنان را و کودکان خود را و اهل مدینه را با حصار کی<sup>۸</sup> فرستاد که آن جا بود بنزدیکی<sup>۹</sup>. و حِیّ بن اخطب النَّضری پیامد به ۱۰ حِصْن کَعْب بن اُسَید<sup>۱۰</sup> القُرَظی.

- و از میان کعب و رسول - علیه السلام - عهدی بود، و او با رسول به صلح بود [حِیّ ابن اخطب پیامد]<sup>۱۱</sup> و گفت: یا کعب! در بگشای که من آمده ام و تورا عزّ ابدا الذهر آورده. گفت: برو که تو مردی شومی و میان من و محمد عهدی است، و من آن عهد نشکافم، و من از او آوفا و صدق ندیده ام، روا ندارم عهد او شکافتن. حِیّ<sup>۱۲</sup> بسیار ۱۵ بگفت، نشنید از او. به آخر گفت: تو در حصن از بخل و خساست بسته ای تا<sup>۱۳</sup> از نان

۱. آط، آب، آج، لب، مش؛ و مجتمع شدند.

۲. اساس: معن بن؛ آط، آب، آج، لب، مش؛ مسمری؛ به قیاس با منابع خبری، تصحیح شد؛ تفسیر قرطبی (۱۲۹/۱۴): مسعود بن رُخَیله؛ کا: مُسر بن دخیله.

۳. همه نسخه بدلها بجز کا: سه هزار مرد و ابو عطفان بنقمی فرود آمدند از جانب احد که در پیش سلع بود.

۴. اساس: مجتمع الاسیاب؛ به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

۵. آط، آب، آج، لب، مش؛ بر.

۶. اساس و نسخه بدلها: دومة الجندل، که چون خطا می نمود با توجه به معجم البلدان (بیروت ۱۳۷۶ هـ / ۱۹۵۷ م) ۱۰۴/۳ و سیرة النبویه (مصر ۱۳۵۵ هـ / ۱۹۳۶ م) ۲۳۰/۳ تصحیح شد.

۷. آط، آب، آج، لب، مش؛ نزدیک.

۸. کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ پاره ای مأخذ تفسیری به صورت کعب بن اسد القرظی ضبط کرده اند.

۹. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد. ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش؛ حِیّ بن اخطب.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش + ما.

و طعام تو چیزی بنه خوردیم<sup>۱</sup>. او را سخت آمد، گفت: در بگشایی<sup>۲</sup>. در بگشادند، و حُیَی [۲۴۳-ر] در رفت و او را گفت: یا کعب! من آمده‌ام و تورا سعادت ابد آورده‌ام<sup>۳</sup>. گفت: والله که<sup>۴</sup> مرا شقاوت ابد و ذل آورده‌ای و من عهد محمد نشکافم که او مردی است با امانت و وفا و صدق.

حُیَی گفت: ای عجب این جمع چنین هرگز مجتمع نشود<sup>۵</sup> و تورا گمان است که محمد و لشکر او با اینان مقاومت کنند قریش با<sup>۶</sup> اهل مکه و عَظْفَان و<sup>۷</sup> بنی کینانه و بنی مُرّه و بنی فزاره! و ما که جهودانیم جمله همدست شده<sup>۸</sup> و عهد کرده بر دمار ایشان این دست ما را باشد<sup>۹</sup>، آنکه چگونه بود که تو در چنین کاری با ما دست یکی نداری چون تو مردی؟ و چندانی بگفت تا دل او بگردانید، و او عهد رسول بشکافت و با او عهد کرد که: اگر دست محمد را باشد، من با تو با قلعه تو آیم تا آنچه به تو رسد به ما نیز همان رسد.

چون رسول - علیه السلام - خبر ایشان و اجتماع و عدد ایشان بشنید، سعد مُعَاذ را بخواند - و او سید اُوس بود - و سعد عُبَّاده را بخواند - و او سید خُزْرَج بود، و عبدالله رَوَاحَه را و خَوَات بن جُبَیْر را، و گفت: بروی و احوال این قوم بدانسی و این لشکر را ببینی، اگر چنان است که می‌گویند بیایی و مرا به لحن و اشارت بگویی تا مردم دل شکسته نشود، و اگر به خلاف این باشد باشکارا بگویی تا مردم قوی دل گردند<sup>۱۰</sup>، و نیز بدانسی تا عهد شکستن کعب قُرَیْظَه<sup>۱۱</sup> درست است یا نه.

بیامدند و احوال معلوم خود کردند<sup>۱۲</sup> و رسول را خبر دادند بر وجهی که قوم مطلق نشدند، و رسول - علیه السلام - تکبیر کرد و صحابه گمان بردند<sup>۱۳</sup> که ایشان بر عهدتد و

۱. بنه خوریم/ بنخوریم.

۲. آب، مش: بگشایی.

۳. مش + کعب.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + تو.

۵. آط: بشوند؛ آب، آج، لب، مش: نشوند؛ کا: نشده‌اند.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: و.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: ندارد.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: شده‌ایم.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و.

۱۰. آب: بگردند.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: کعب بن اسید از بنو قریظه؛ کا: کعب و بنو قریظه.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش + بیامدند.

۱۳. آط، آج، آب، لب: بدانستند؛ مش: پنداشتند، کا: کردند.

کار مشرکان واهی<sup>۱</sup> است. چون خبر متواتر شد به قوت مشرکان و نقض عهد جهودان، مسلمانان بترسیدند و خوف سخت شد و منافقان به اراجیف مؤمنان را می ترسانیدند تا مُعْتَبِ بن قُشَیر<sup>۲</sup> گفت: عجب آن است که محمد ما را وعده می دهد که ملک کسری و قیصر شما را خواهد بودن، و امروز حال ما چنان است که به خلوتگاهی<sup>۳</sup> به قضای حاجت نمی یاریم شدن<sup>۴</sup>، و ذلک قوله: مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا. همچنین بر آن حال<sup>۵</sup> بمانند<sup>۶</sup> بیست و اند روز که از میان ایشان کارزار نبود جز سنگ انداختن و تیر انداختن.

چون کار سخت شد، رسول - علیه السلام - سعد عباده<sup>۷</sup> را و سعد مُعَاذ را بخواند و گفت: من اندیشه می کنم که ما این شهر<sup>۸</sup> باز خیریم از اینان و فدیة کنیم<sup>۹</sup> کس فرستیم تا عَطْفَان با این قبایل از ما باز گردند و ثلث<sup>۱۰</sup> میوه مدینه به ایشان دهیم، شما را در این چه رای است؟ گفتند: یا رسول الله! اگر این کاری است که خدای تعالی تورا می فرماید، ما سَمِیع و مطیعیم<sup>۱۱</sup>، جان و مال ما خدای و رسول او<sup>۱۲</sup> راست، و اگر چیزی است که تو برای خود می گویی، حکم آن دیگر<sup>۱۳</sup> است.

رسول - علیه السلام - گفت: در این باب وحیی نیامد، و لکن من نگاه می کنم عرب همه یکدست شدند و از یک کمان تیر به ما انداختند، من می خواهم تا دفع<sup>۱۴</sup> کنم ایشان را از شما و از این شهر.

سعد مُعَاذ گفت: یا رسول الله! ما با این قوم در جاهلیت بر کفر بودیم و عبادت اصنام، و هرگز این قوم این تمنا نکردند که از<sup>۱۵</sup> میوه ما ایشان را نصیبی باشد، مگر به بها یا بر سبیل مهمانی. امروز چون خدای تعالی ما را اکرام کرد به اسلام، و عزیز

۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: واهن.

۳. آج، لب: به خلوتگاه.

۵. آط، آب، آج، مش، کا: بر این حالت.

۷. آط، آب، مش: سعد عباد خزرجی.

۹. آط، آب، آج، لب، مش + و.

۱۱. آط، آب، آج، لب: و رسول خدای.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش + این.

۲. آب، آج، لب، مش: معتب بن قیس.

۴. آج، لب، کا: رفتن؛ مش: نتوانیم رفتن.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + تا.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + را.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: ثلثی.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: دگر.

بکرد<sup>۱</sup> به تو، و دست داد برایشان، مال خود به ایشان دهیم؟ والله لا نُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ؛ به خدای که ایشان را جز شمشیر ندهیم.

رسول - علیه السلام - این حدیث به امتحان ایشان گفت تا ایشان را چگونه یابد. چون این بشنید شادمان<sup>۲</sup> شد و بدانست که ایشان دل قوی دارند بر کارزار ایشان. چون روز<sup>۳</sup> دگر بود جماعتی سواران قریش برنشستند: عمرو بن عبدوَدَّ العامری و عِکْرِمَةُ بن ابی جهل و هُبَيْرَةُ بن ابی وهب الممخزومیان و تَوْقَل بن عبدالله و خیرار بن الخطاب و مرداس اخو محارب بن فِهْر<sup>۴</sup>، و سلاحها پوشیدند و بیامدند و گرد لشکرگاه برآمدند و گفتند: یا بنی کِنانه و یا بنی عامر<sup>۵</sup>! ساز کارزار کنید که امروز پدید آید که سوار کیست! و آمدند تا به کنار خندق<sup>۶</sup>، چون خندق دیدند - و در عرب عادت نبود - گفتند: إِنَّ هَذِهِ لَمَكِيدَةٌ<sup>۷</sup> مَا كَانَتْ الْعَرَبُ تَعْرِفُهَا<sup>۸</sup>، این کیدی است که عرب نشناختی<sup>۹</sup>. آنکه مضیقی [۲۴۳-پ] طلب کردند و بانگ بر اسپان زدند و بجهانیدند، و عمرو بن عبدوَدَّ گفت چون خندق دید - شعر:

يَا لِكَ مِنْ أَمَكِيدَةٍ مَا أَنْكَرْتُ لَأَبْدُ لِلْمَلْهُوفِ مِنْ أَنْ يَغْبِرُكَ

و اسب را بجهاند<sup>۱۰</sup> عند آن حال مسلمانان را حال<sup>۱۱</sup> نماید و قوت نماید و خوف سخت شد، و این آن حال است که خدای تعالی وصف کرد: وَإِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونًا - الی آخر الآیات. امیرالمؤمنین<sup>۱۲</sup> بیرون آمد با جماعتی و راه<sup>۱۳</sup> برایشان بگرفت تا پیشتر نیابند.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: پر بکرد؛ کا: اکرام کرد. ۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: شادمانه.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: نوری.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: یا بنی کِنانه بن عامر. ۵. آط، آب، آج، لب، مش + و.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: هذه المكيدة.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: يعرفها؛ کا: لعرفها.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: نشناختند؛ لب، کا: نشناختند.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: یا کید من.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: بجهانید. ۱۱. اسامس: به صورت «مال» هم خوانده می شود.

۱۲. آط، آب، آج، لب، کا + علیه السلام؛ آب + علی رضی الله تعالی عنه.

۱۳. آط، آب، آج، لب، ره.

عمرو<sup>۱</sup> از میان ایشان اسب بیرون زد و مبارز خواست. کس اختیار نکرد مبارزت او را<sup>۲</sup>، شناختند که او چه مردی است! و او در<sup>۳</sup> میدان اسب را ناورد می داد و مبارز می خواست. چون کسی<sup>۴</sup> پیش او نمی رفت، گفت - شعر:

وَلَقَدْ نَحَحْتُ مِنَ الْيَدَاءِ بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ      وَوَقَفْتُ إِذْ جَبُنَ الْمُشَجَّعُ مَوْفَقَ الْقِرْنِ الْمُنَاجِزِ  
وَكَذَاكَ إِنِّي لَمْ أَزَلْ مُتَمَرِّطًا نَحْوَ الْهَزَائِرِ      إِنَّ الشَّجَاعَةَ فِي الْقَنَى وَالْجُودَ مِنْ خَيْرِ الْغَرَائِرِ  
امیرالمؤمنین علی بیرون رفت<sup>۵</sup> پیش او و بجواب رجز او گفت - شعر:

لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ آتَاكَ مُجِيبٌ صَوْنِكَ غَيْرَ عَاجِزٍ      ذُو نَبِيَّةٍ وَبَصِيرَةٍ وَالصِّدْقُ مَن جَا كَلَّ فَايْزٍ  
إِنِّي لَا رُجُوَ أَنَّ أَقِيمَ عَلَيْكَ نَائِمَةَ الْجَنَائِرِ      مِنْ ضَرْبَةٍ نَجْلَاءَ يَتَّقِي ذِكْرَهَا عِنْدَ الْهَزَائِرِ  
عمرو او را گفت: تو کیستی؟ گفت: من علی ابوطالبم<sup>۶</sup>. گفت: برو از پیش

من<sup>۸</sup>، نخواهم که تو بر دست من کشته شوی که مرا با پدر تو صداقتی بوده است. علی<sup>۱۰</sup> گفت: و لکن می خواهم تا تو بر دست من کشته شوی، و لکن ای عمرو! شنیدم که تو گفتی که: هیچ کس مرا با [خصلتی از] دو خصلت نخواند و الا او را اجابت کنم، و من تو را با یک خصلت می خوانم از دو خصلت. گفت: و آن کدام است؟ گفت: این که<sup>۱۱</sup> ایمان آری به خدای و پیغامبرش. گفت: مرا به این حاجت نیست، دگر چه خصلت خواهی؟ گفت: پیاده شوی تا کارزار کنیم. گفت: یا علی مرا دریغ آید<sup>۱۵</sup> که تو کشته شوی. گفت: تو چرا کشته نشوی؟ گفت: تو کشی مرا؟ گفت: اِنْ شَاءَ اللَّهُ؛ به توفیق خدای. عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد و اسب را پی کرد<sup>۱۲</sup>.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن عبدود.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: کس.

۳. آط، برون آمد؛ آب، آج، لب، مش: بیرون آمد.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: کس.

۵. چاپ شعرانی (۱۱۵/۹) پس از این بیت افزوده:

وَلَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى السِّبْرَا زَفْتِي يُجِيبُ إِلَى الْمُبَارِزِ

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: علی بن ابی طالب.

۷. اساس + که، به نظرمی رمد مخدوش است و خط خورده.

۸. اساس: ندارد؛ به قیاس بانسخه آط، افزوده شد.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: می آید.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: اول آن که؛ کا: آن که.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بکرد.

و گفتند: تازیانه زد تا برفت. آنکه یک دو نوبت بگردیدند، او تیغی زد، تیغش در سپر<sup>۱</sup> علی گرفت، و علی<sup>۲</sup> او را ضربتی زد و بکشت.

و روایت دیگر آن است که: او ضربه ای آورد به<sup>۳</sup> امیرالمؤمنین او ذرق در سر کشید<sup>۴</sup>، او تیغ بگذارد<sup>۵</sup> ذرق ببرید و میفر ببرید، و تیغ به سر امیرالمؤمنین رسید.

۵ امیرالمؤمنین<sup>۶</sup> با کنار آمد<sup>۷</sup>، عمرو گمان برد که او را کشت، دگر مبارز خواست امیرالمؤمنین جراحات بیست و با پیش او شد. او گفت: تو کیستی؟ گفت: همان که

اول بودم. گفت: هرگز ندانستم که کس از ضربه ای<sup>۸</sup> چنین بجهد! علی گفت: یا عمرو! نوبت من است. گفت: بیار. عمرو بایستاد<sup>۹</sup>. علی حمله برد. او سپر در سر

کشید، امیرالمؤمنین ضربه ای<sup>۱۰</sup> با زیر افگند و برران او زد و رانش بیفگند. عمرو از پای در آمد. امیرالمؤمنین باز<sup>۱۱</sup> جست و بر سینه او نشست و سرش از تن جدا کرد و بر

دست گرفت و این بیتها می گفت - شعر:

أَعْلَى تَفْتَحِمُ الْقَوَارِسُ هَكَذَا	عَنِّي وَعَنْهُمْ أَخْبِرُوا أَصْحَابِي
الْيَوْمَ يَمْتَعِنِي الْفِرَازُ حَفِظَنِي	وَمَضَيْتُمْ فِي الْهَامِ لَيْسَ بِنَابِي <sup>۱۱</sup>
أَزْدَيْتُ عَمْرًا إِذْ ظَنَنْتُ بِمُهَيْبٍ	صَافِي الْحَدِيدِ مُجَرَّبٍ قَضَابِ
فَصَدَلْتُ حِينَ تَرَكْتُهُ مُتَجِدِّلاً <sup>۱۳</sup>	كَالْجُدْعِ بَيْنَ ذَكَادِكِ وَرَوَابِي
وَعَفَفْتُ عَنِ آثَوَابِهِ وَلَوْ أَنِّي	كُنْتُ الْمُفْقَرِ تَرَنِّي آثَوَابِي
نَصَرَ الْحِجَارَةَ مِنْ سَفَاهَةِ رَأْيِهِ	وَنَصَرْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوَابِ
لَا تَحْسَبَنَّ اللَّهُ خَاذِلَ دِينِهِ	وَنَبِيِّهَا مَعْشَرَ الْأَخْرَابِ [۲۴۴-ر]

۱. آط، آب، آج، لب، مش: سره کا: بر سپر علی آمد و پرو نیامد.

۲. آب + رضی الله عنه.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: او ضربت او رد کرد تا.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: در سر گرفت.

۵. آب + علی رضی الله تعالی عنه.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: ضربت من.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: ضربت.

۸. چاپ شعرانی (۱۱۶/۹) پس از این بیت افزوده:

۹. آط، آب، آج، لب، مش: با استاد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: با او.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: فی.

۱۲. چاپ شعرانی (۱۱۶/۹): متفقاً.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: فی.

- محمد بن عمر الواقدي گفت به استاد از زهری که: چون عمرو بن عبدود اسب به خندق بجهانید، میان سلع و خندق اسب را ناورد می داد و رجزی می گفت. رسول علیه السلام - صحابه را گفت: **مَنْ لِهَذَا الْمَلْعُونِ؟** کیست که پیش این ملعون شود؟ کس برخواست مگر امیرالمؤمنین <sup>۱</sup>. گفت بنشین. دگر باره گفت: **مَنْ لَه؟** کیست او را؟ هم <sup>۲</sup> علی برخاست. گفت: بنشین. سه ام <sup>۳</sup> بار گفت: **مَنْ لَه؟** هم او برخاست، **وَالْمُسْلِمُونَ كَأَنَّمَا عَلَى رُؤُسِهِمُ الطَّيْرُ**، وپنداشتی <sup>۴</sup> مسلمانان هر یکی بر سر مرغی دارند، نمی یارست <sup>۵</sup> باز جنبیدن. به بار سه ام <sup>۶</sup> رسول <sup>۷</sup> علی را پیش خواند و عمامه از سر او برگرفت <sup>۸</sup> و عمامه خود به دست خود در سر او بست و تیغ خود به او داد و گفت: **إِفْضِ لِشَانِكَ**. آنکه گفت: **اللَّهُمَّ آعِنَهُ**؛ بار خدایا یار او باش!
- ۱۰ جابر عبدالله انصاری گفت: من با علی برفتم تا بنگرم میان ایشان چه باشد. چون علی به او رسید گفت: یا عمرو! شنیدم که تو در جاهلیت گفتی <sup>۹</sup> هیچ کس نباشد که مرا با خصلتی از سه خصلت خواند و الا اجابت کنم او را با آن یا با یکی <sup>۱۰</sup> از آن.

گفت: و آن چیست؟ *مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی*

- ۱۵ گفت: آن که اسلام آری و گوی <sup>۱۱</sup> دهی که خدای یکی است و محمد رسول اوست.

گفت: این را تأخیر کن. دگر چه؟

گفت: بروی و ما را با اینان رها کنی.

گفت: تا زنان قریش گویند <sup>۱</sup> عمرو از پسر ابوطالب ترسید! دگر چیست؟

۱. آط، آج، لب، مش + علی؛ آب + علی کرم الله وجهه؛ کا: علی علیه السلام.

۲. آب + امیرالمؤمنین.

۳. آب، مش، کا: سیم.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: هم او برخاست.

۵. آط، آب، آج، لب، مش؛ کا: سیم.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + علی علیه السلام؛ کا: صلی الله علیه و آله.

۷. آط، آب، آج، لب، مش؛ بگرفت.

۸. آط، آب، آج، لب، مش؛ بگرفت.

۹. آط، آب، آج، لب، مش؛ کا: گواهی.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش؛ کا: گواهی.



گفت: پیاده شوی تا کارزار کنیم، گفت:  
هرگز ندانستم که در عرب کسی باشد که با من این خطاب کند! من این اختیار  
نکنم که نخواهم که چون تو مردی کریم<sup>۱</sup> را بکشم و میان من و پدرت صداقت بود.  
گفت: من خواهم تا تو را بکشم، و اگر خواهی بیازمای.

۵ عمرو خشم گرفت و از اسب فرود آمد و اسب را سر برداد و با هم برآویختند.  
جابر عبدالله<sup>۲</sup> گفت: چندانی غبار پدید آمد که من ایشان را ندیدم، از میان گرد  
آواز علی شنیدم که گفت: اللهُ اکبر، و تکبیر کرد. من بدانستم که علی عمرو را  
بکشت.

۱۰ آنان که با عمرو بودند بگریختند و اسبان به خندق بجهانیدند. نُوَفَل بن عبدالله  
در خندق افتاد<sup>۳</sup>. امیر المؤمنین<sup>۴</sup> فرورفت و با او برآویخت و او را در خندق بکشت، و  
از قفای هبیره برفت تیغش در قَرَبُوس زین افتاده<sup>۵</sup> و ذَرَقَش<sup>۶</sup> بیوفتاد و او بگریخت و  
عِکْرِمَةُ<sup>۷</sup> ابوجهل و ضَرَار بن الخطاب بگریختند.

محمد بن اسحاق گفت: چون علی عمرو را بکشت، هیچ کس از مسلمانان  
نماند و الا بوسه بر روی او داد و بر چشم او<sup>۸</sup>.

۱۵ عمر خطاب<sup>۹</sup> گفت: یا علی چرا درع او باز نکردی که در همه عرب کس درع<sup>۱</sup>  
چنان ندارد؟ گفت: نخواستم که کشف سِوَاةِ پسر عم خود کنم.

ابوهارون العبیدی روایت کرد از رَیْبَعَةُ سعدی که او گفت: بنزدیک حُدَیْفَةُ یمان  
آمدم و گفتم: یا بَا عَبْدِالله! ما<sup>۱۲</sup> در فضایل علی چیزی می بگوئیم<sup>۱۳</sup>؛ اهل بصره ما را

۱. اط، آب، آج، لب، مش: چون تو کریمی. ۲. اط، آب، آج، لب، مش، انصاری؛ کا: جابر بن عبدالله.

۳. اط، آب، آج، لب، مش، کا + مسلمانان دست سنگ بر او بگشادند. او گفت: اگر بخواهی کشتن از  
این آسانتر توان کشتن. علی گفت: دور شوی.

۴. اط، آب، آج، لب، مش، کا + به خندق. ۵. اط، آب، آج، لب، مش، کا: آمد.

۶. اط، آب، آج، لب، مش: درعش. ۷. اط، آب، آج، لب، مش + و.

۸. اط، آب، آج، لب، مش: بر روی و چشم او دادند؛ کا: بوسه بر روی علی داد و بر چشم او.

۹. اساس + رضی الله عنه. ۱۰. آج، لب، کا: درعی.

۱۱. مش: ابا. ۱۲. اط، آب، آج، لب، مش: من.

۱۳. اط، آب، آج، لب، می نگوئیم؛ آب، می بگوئیم؛ مش، می گوئیم.

می‌گویند: شما غلو و افراط می‌کنید در علی، تو مرا حدیثی بگویی تا من بدانم که حدیث منقبت<sup>۱</sup> و پایه<sup>۲</sup> منزلت او تا کجاست؟

حُدَیْفَه گفت: یا رَبِیْعَه! اگر اعمال جمله اصحاب محمّد در کَفّه ای نهند و عمل علی در دگر کَفّه<sup>۳</sup>، عمل علی بر آن<sup>۴</sup> بچربد.

رَبِیْعَه گفت، من گفتم<sup>۵</sup>: این سخنی است که کس طاقت<sup>۵</sup> گفتن و شنیدن آن<sup>۵</sup> ندارد.

حُدَیْفَه گفت: یا لَکَع! چرا چنین باشد، که آن روز که عمرو<sup>۶</sup> اسب به خندق بجهانید<sup>۷</sup> ابوبکر و عمرو حُدَیْفَه کجا بودند چون او<sup>۸</sup> مردم را به مبارزه می‌خواند و مردم از او می‌گریختند؟ تا علی پیش او رفت و خدای تعالی او را بر دست علی بکشت. به آن خدای که جان حُدَیْفَه به دست اوست که عمل علی آن روز فاضلتر بود از اعمال جمله اصحاب رسول تا به روز قیامت.

ابوعَیْشاش گفت دو ضربت زدند در اسلام: علی ضربه ای<sup>۹</sup> زد بر پای عمرو<sup>۹</sup> که اسلام بدان عزیز شد، و از آن عزیزتر ضربه ای<sup>۱۰</sup> نبود، و پسر مُلْجَم - عَلِیْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ! - ضربه ای<sup>۱۱</sup> زد بر سر علی<sup>۱۱</sup> که از آن شوهرتر نبود در جهان ضربه ای.

و سبب هزیمت مشرکان، کشتن علی بود عمرو را و نُوْقِل را<sup>۱۲</sup>. رسول - عَلِیْهِ السَّلَامُ گفت: **الآن نَغزُوهُمْ وَلَا یَغزُونَا** [پ-۲۴۴]؛ از این پس ما<sup>۱۳</sup> به غزای ایشان رویم و ایشان به غزای ما نیایند<sup>۱۴</sup>، و حسان بن ثابت در کشتن عمرو ابیتی چند گفت - شعر:

- |  |   |
|--|---|
| ۱. آط، آب، آج، لب، مش: که اهل او.                                    | ۲. آط، آب، آج، لب، مش + او.             |
| ۳. آط + نهند؛ آب، آج، لب، مش: در کَفّه دگر نهند.                     | ۴. آط، آب، آج، لب، مش: ندارد.           |
| ۵. آط، آب، مش + این.   | ۶. آط، آب، آج، لب، مش + عبود.           |
| ۷. آط، آب، آج: بجهانند.  | ۸. آط، آب، آج، لب، مش: ضربتی.           |
| ۹. مش: در؛ کا: بران.   | ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش + عبود؛ کا: عمر. |
| ۱۱. آج، لب + ابدأ.   |   |
| ۱۲. آج، لب: ضربتی.   |   |
| ۱۳. آط، آب، آج، لب، مش: کشتن عمرو نوفل بود بر دست علی - علیه السلام. |   |
| ۱۴. آط، آب، آج، لب، مش: اکنون ما.                                    | ۱۵. آب، مش: نیامند.                     |

أَفْسَى الْفَتَى عَمْرُو بْنُ عَبْدِ يَتْنِي  
وَلَقَدْ وَجَدْتِ سَيُوفَنَا مَشْهُورَةً  
وَلَقَدْ رَأَيْتِ عِدَاةَ أَحَدٍ غَضَبَةً  
أَصْبَحْتَ لَا تُدْعَى لِيَوْمِ عَظِيمَةٍ  
بِجُودِ يَتْرَبِ غَارَةَ لَمْ تُنْظِرِ  
وَلَقَدْ وَجَدْتِ خِيُولَنَا لَمْ تَقْضِرِ  
ضَرْبُوكِ ضَرْبًا غَيْرَ ضَرْبِ الْمُخْسِرِ  
يَا عَمْرُو أَوْلِجْسِيمِ أَفِرْ مُنْكَرِ

۵ چون این شعر به بنی عامر رسید<sup>۲</sup>، جوانی از ایشان جوابی گفت این را در معنی آن که این کار انصار نکردند<sup>۳</sup> و به دست ایشان بر نیامد<sup>۴</sup>، هم به دست مردی قرشی هاشمی بر آمد و بیتها این است<sup>۵</sup> - شعر:

كَذَّبْتُمْ وَيْتِ اللَّهِ لَا تَقْتُلُونَا  
بِسَيْفِ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدَ فِي الْوَعْنِ  
فَلَمْ تَقْتُلُوا عَمْرُو بْنَ عَبْدِ وَلَا ابْنَةَ  
عَلِيٍّ الَّذِي فِي الْفَخْرِ طَالٌ<sup>۸</sup> نَأْوُذُ<sup>۱</sup>  
بِبَدْرِ عَرَجْتُمْ لِلْبِرَازِ قَرَدٌ كُمْ  
فَلَمَّا أَنَاهُمْ حَمْرَةٌ وَعُسَيْدَةٌ  
فَقَالُوا نَعَمْ أَكْفَاءُ صِدْقِي وَأَقْبَلُوا  
فَجَالَ عَلِيٌّ جَوْلَةَ هَاشِمِيَّةٍ  
فَلَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ عَلَيْنَا بِغَيْرِنَا  
وَلَكِنْ بِسَيْفِ الْهَاشِمِيِّينَ فَأَفْخَرُوا  
بِكَفِّ عَلِيٍّ نِلْتُمْ ذَاكَ فَأَقْضَرُوا  
وَلَكِنَّهُ الْكُفْرُ الْهَزْبُ الْغَضَنْفَرُ<sup>۷</sup>  
وَلَا تُكْثِرُوا الدَّعْوَى عَلَيْنَا فَتَفْخَرُوا  
شُبُوحُ فَرَسِ جَهْرَةَ وَتَأْخَرُوا<sup>۱۰</sup>  
وَجَاءَ عَلِيٌّ بِأَلْمُهُنْدِ يَخْطِرُ  
إِلَيْهِمْ سِرَاعًا إِذْ بَغَوْا وَتَجَبَّرُوا  
قَدَمْتَهُمْ<sup>۱۱</sup> لَمَّا عَتَوْا وَتَكَبَّرُوا  
وَلَيْسَ لَكُمْ فَخْرٌ بَعْدُ وَتُذَكَّرُ

ابوالحسن المدائنی گفت: چون خبر کشتن عمرو به خواهران او رسید گفتند: کیست آن که این دلیری کرد بر او؟ گفتند: علی بن ابی طالب. گفتند: مرگش بر دست گفوی کریم بود، تا زنده بود شجاعان را کشت و مبارزت اقران مقاومت

۱. چاپ شعرانی (۱۱۸/۹): بَدْر.

۲. آط، آب، آج، لب، مش + برخواند؛ چاپ شعرانی (۱۱۸/۹): برخواندند.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: نه انصار کردند.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: بر آمد گفت.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: الیس.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: الیس.

۷. این مصرع در نسخه بدلها به صورتهای گوناگون و اغلب مغلوط ضبط شده است چنان که نقل نسخه بدلها ضروری تشخیص داده نشد.

۸. آط، آب، مش: ناب؛ آج، لب: ندارد.

۹. کا: بناؤه.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا: فدتمهم.

۱۱. چاپ شعرانی (۱۱۸/۹): فتأخروا.

نمود، و کشتنش بر دست کریم قریش بود، «لَارْقَاۗ دَمْعِيۗ اِنْ بَكَیْتُۡ عَلَیْهِ»؛ اگر بگریم بر او آب چشم منقطع مباد. آنکه<sup>۳</sup> این بیتها بگفت - شعر:

لَوْ كَانَ قَاتِلُ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ      بَكَیْتُهٗ مَا اَقَامَ الرُّوْحُ فِی جَسَدِي  
لَكِنَّ قَاتِلَهٗ مِّنْ لُّبَعَابٍ بِهٖ      وَكَانَ يُدْعَى قَدِيْمًا بَيْضَةَ الْبَلَدِ  
[خواهر دگر گفت]<sup>۴</sup> - شعر:

۵

اَسْدَانٍ فِی ضَبْقِ الْمَكْرَةِ نَصَاوِلًا      فِكِلَاهُمَا كُفُو كَرِيْمٍ بَايِلٍ  
فَتَحَا لَسَاهُ مَهَجُ النَّفْسِ كِلَاهُمَا      وَسَطَ الْمَدَادِ مُخَابِلٍ وَمُقَابِلٍ  
وَكَلَاهُمَا عَضْرَ الْقِرَاعِ حَفِيظَةً      لَمْ يَثْنِيهِ عَنِ ذَاكَ شُغْلٌ شَاغِلٍ  
فَاذْهَبْ عَلَيَّ فَمَا ظَفِرْتِ بِمِثْلِهِ      قَوْلًا سَدِيْدًا لَيْسَ فِيْهِ تَحَاوُلُ  
قَالَ تَارُ عِنْدِي يَا عَلِيُّ فَلَيْسَنِي      اَذْرَكْتُهُ وَالْمَقْلُ مِنِّي كَامِلٌ  
ذَلَّتْ قُرَيْشٌ بَعْدَ مَهْلِكِ فَارِسٍ      فَالذَّلُّ مَهْلِكُهَا وَجَزْيُ شَامِلٍ

۱۰

عایشه گفت: ما با<sup>۵</sup> زنان رسول و<sup>۶</sup> جماعتی زنان در حصن بنی حارثه<sup>۸</sup> بودیم - و از آن حصینتر حصنی نبود در مدینه، و مادر سعد معاذ با ما در حصن بود - و این پیش از آن بود که آیت حجاب آمد. سعد معاذ در پی مقلص داشت که دستهای<sup>۹</sup> بیرون بود از آن<sup>۱۰</sup>، گفت<sup>۱۱</sup> من گفتم: اگر درع سعد به از این بودی شایستی، نیادا که او را بر دست جراحی آید! او بیرون آمد و این رجز می گفت - شعر:

۱۵

لَبِثْتُ قَلْبًا يَلْحَقُ<sup>۱۱</sup> الْهَيْجَا حَمَلٌ      لِابْنِ اَسْمَاءَ بِالْمَوْتِ اِذَا حَانَ الْاَجَلُ

[به جنگ]<sup>۱۲</sup> برفت، اتفاق چنان افتاد که تیری بر دستش زد<sup>۱۳</sup> حیوان<sup>۱۳</sup> ابن قیس بن

۱. اساس: لارقات؛ به قیاس با نسخه آط و با توجه به دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: بکت.

۳. کا + خواهری.

۴. اساس: فجالس؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: یا.

۶. آط، آب: دستهای بیش؛ آج، لب، مش: دستهایش.

۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا: یُدْرِك.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: زدند.

۹. اساس، آط، آب، مش، کا: حیوان؛ آج، لب: حیوان؛ به قیاس با مآخذ خبر و اعلام، تصحیح شد.

الْعَرَقَةَ<sup>۱</sup> و گفت: خُذْهَا وَأَنَا ابْنُ الْعَرَقَةِ<sup>۲</sup>.

سَعْدُ گفت: عَرَقٌ<sup>۳</sup> اللهُ وَجْهَكَ فِي النَّارِ، و رگ اکحلش بریده شد.

و گفته اند: هر که را آن رگ بریده شود، خون از او باز نایستد تا به مردن.

سعد عند آن حال دعا کرد گفت: بار خدایا! اگر می دانی که در قریش بقیتی

هستند که با رسول تو کارزار خواهند کردن، مرا باز گذار<sup>۴</sup> تا نصرت رسول توکنم که تو

دانی که من قتال ایشان دوست دارم، و اگر آن قتال کناره شده است، این را سبب

شهادت من گردان و مرا از دنیا مبرتا چشم من از بنی قُرَیظَه روشن کنی تا ایشان را

به مراد خود ببینم که [۲۴۵-ر] ایشان خُلَفای من بودند در جاهلیت، خدای تعالی

او را از آن عاقبت داد.

۱۰. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ روایت کرد که: صَفِيَّةُ بنت عبدالمطلب مادر زُبَیْر در حصن

حَسَّان ثابت بود<sup>۵</sup> با جماعتی زنان و کودکان، و گفت: حَسَّانُ با ما بود. و این حصنی

بود بس حصین نه<sup>۶</sup>. صَفِيَّةُ گفت: مرد کسی جهود بیامد و گرد آن حصن می در<sup>۷</sup>

گردید، و رسول -علیه السلام- به قتال احزاب مشغول بود. من حَسَّان را گفتم<sup>۸</sup>: من از

این مرد دل مشغول شدم که احوال این حصن بشناخت و می داند که این حصنی

۱۵. حصین نیست<sup>۹</sup>، و با ما در این جا مرد نیست و رسول از ما مشغول است، اگر برود

و جماعتی جهودان را خبر دهد و بیایند و ما را رنجه دارند مصلحت در آن است که

بیرون شوی و این کافر را بکشی تا ما از این خوف ایمن شویم.

حَسَّانُ گفت: یا بنت عبدالمطلب! تو دانی که من مردی شاعرم مرد گش

نباشم، و این نه کار من است.

۲۰. گفت: چون من بدیدم که او هیچ نخواهد کردن، جامه در پوشیدم و روی بر بستم

۱. اساس: العرقه؛ به قیاس با نسخه آط و با توجه به مآخذ خیر و اعلام، تصحیح شد.

۲. اساس، آط، آب: العرقه؛ آج، لب: العرقه؛ با توجه به مآخذ خیر، تصحیح شد.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: غرفک.

۴. آط: باز گزار.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: بودند.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: نه بس حصین.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: ندارد؛ کا: می گردید.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + ای حَسَّان.

۹. اساس: است؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، و با توجه به مفهوم جمله، تصحیح شد.

وعمودی برگرفتم و بیرون رفتم و آن جهود را بکشتم و باز آمدم و گفتم: یا حسان! اکنون مرد کشته<sup>۱</sup> است، برو و جامه اش بیرون کن که<sup>۲</sup> برای آن نکردم<sup>۳</sup> که او مرد است و من زن. گفت: یا بنت عبدالمطلب! این نیز هم نتوانم کردن، من سَلَب<sup>۴</sup> به او دادم.

۵ راویان<sup>۵</sup> گفتند<sup>۶</sup>: رسول - علیه السلام - در میانه آن کار و صحابه رنجور دل می بودند، و این پیش از کشتن علی بود عمرو را<sup>۷</sup>.

یک روز نَعِیم بن مسعود بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! من به تو ایمان آورده ام در سر و روی نمی دارد که ایمان آشکارا کنم، و این حال کس از من نداند جز خدای - عزوجل - و تو را گفتم، اکنون کاری که دانی که من اهل آن باشم مرا بفرمای.

۱۰

رسول - علیه السلام - گفت: تو یک مردی، اگر نیز اظهار ایمان کنی از یک مرد بیش از آن نیاید که از او توقع کنند. اما اگر<sup>۸</sup> بتوانی کردن که این قوم را خذلانی و فتوری دهی از ما بکن که کالزار<sup>۹</sup> بیشتر خدعت است.

۱۵

نَعِیم بن مسعود از آن جا بیامد<sup>۱۰</sup> و بنزدیک بنی قریظه رفت، و او را با ایشان در جاهلیت منادمت بود، و ایشان را گفت: یا بنی قریظه! شما دوستی<sup>۱۱</sup> و نصیحت من شناخته ای<sup>۱۲</sup> در روزگار گذشته<sup>۱۳</sup>، و آنچه من می گویم [بر مسیبل نصیحت]<sup>۱۴</sup>، شما مرا در آن متهم نداری<sup>۱۵</sup>. بدانی که قریش و عطفان به حرب محمد آمدند و شما را از

۱. مش + افتاده.

۲. آط، آب، آج، لب، مش + من.

۳. چاپ شعرانی (۹/۱۲۰): بر آن نگردم.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + او.

۵. آط، آب، آج، لب، مش + اخبار.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: گفته اند.

۷. آط، آب، آج، لب: از پیش کشتن عمرو بود بردست علی؛ کا: پیش از آن بود که علی عمرو را نکشته بود.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + تو.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: کارزار.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: بر آمد.

۱۱. دوستی / دوستید؛ آب، مش: دوستید.

۱۲. آط، آب: دانسته؛ آج، لب، مش: دانسته اید. ۱۳. آط: گزشته.

۱۴. اساس: مخدوش است؛ به قیاس بانسخه آط، افزوده شد.

۱۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا + گفتند: لا والله که ما دوستی و نصیحت تو دانیم و به هیچ چیز تو را متهم نداریم، گفت.

جای و حصن خود برانگیختند و به یاری درخواستند، و حکم ایشان دگر است و حکم شما دگر. ایشان مردمانی غریب اند<sup>۱</sup> و ولایتی و مالی و ملکی ندارند این جا، و شما را سرای و خانه و<sup>۲</sup> املاک این جاست، و زنان و فرزندان<sup>۳</sup> این جا اند، و ایشان را زنان<sup>۴</sup> و فرزندان به زمین دیگرند. اگر فرصتی و غنیمتی باشد بر بایند و با شهرهای خود شوند، و اگر کسری و شکستی بر شما باشد<sup>۵</sup> بروند و شما را با محمد رها کنند، آنگه کشتن و غارت و آوار بر شما باشد نه برایشان، و آنگه شما با محمد طاقت نداری. چون ایشان رفته باشند مصلحت در آن است تا از ایشان استظهار وثیقتی و براتی نستانی به هیچ وجه دست با ایشان یکی<sup>۶</sup> نکنی در قتال محمد. گفتند: نکو گفتمی و نصیحت کردی.

آنگه از آن جا بیامد و بنزدیک بوسفیان<sup>۷</sup> رفت و جماعت قریش و گفت: شما که قریشی، دوستی<sup>۸</sup> من شما را و میل من به شما شناخته و مفارقت و مبانیت<sup>۹</sup> با محمد برای دین، و من امروز سخنی شنیده ام<sup>۱۰</sup> واجب دیدم شما را از آن آگاه بگردن<sup>۱۱</sup> تا احتیاط کنی کار خود را و این سری است با من عهد کنی که پوشیده داری.

گفتند: و آن چیست؟ گفت: بدانسی که<sup>۱۲</sup> جهودان بر این که کردند پشیمانند و می خواهند تا این آمدن<sup>۱۳</sup> رابه این جا تلافی کنند. پیغام فرستاده اند به محمد که: ما بر این آمدن پشیمانیم و از میان ما و تو عهدی هست ما بر سر آنیم<sup>۱۴</sup> اگر از ما راضی شوی به آن که ما از قریش و غطفان به علت وثیقت و استظهار جماعتی اشراف و اماتل را

۱. آط، آب، کا: مردمانی اند این جا غریب؛ آج، لب: مردمانی اند آن جا غریب.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا + امیاب.

۳. آط، آب، آج، لب: زنان و فرزندان اینان؛ کا: زنان و فرزندان شمای.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: زن. ۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا + ایشان.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: با ایشان دست یکی. ۷. آط، آب، کا: ابوسفیان.

۸. آب، مش: فریشتد دوستی؛ آج، لب: قریشی دوستید. ۹. آط، آب، آج، لب، مش + من.

۱۰. آج، لب: شنیدم. ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: کردن.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش + آن. ۱۳. آط، آب، آج، لب، مش + شما.

۱۴. آط، آب، کا: بر سر آن عهدیم.

بستانیم و پیش تو فرستیم تا همه را گردن بزنی<sup>۱</sup>، آنگه دست با تو یکی کنیم تا ایشان را از زمین و دیار خود برانیم، یا به قتل و استیصال هلاک کنیم اراضی شده است و قرار میان ایشان این است. من شما را خیر کردم تا هشیار باشی<sup>۲</sup> و کودکی را از آن خود به ایشان ندهی که ایشان با شما غدر خواهند کردن.

۵ آنگه به غطفان آمد و همچنین بگفت و عهد بستند<sup>۳</sup> [۲۴۵- پ] که این حدیث پوشیده داری. بگفتند همچنین کنیم.

چون او برفت ابوسفیان و جماعت قریش و رؤوس<sup>۴</sup> غطفان کس فرستادند به جهودان که: ما این جا چرا موقوفیم؟ این نه شهر و زمین ماست و ما را هر روز خرج بسیار است، اگر کاری را آمده ایم فردا آغاز باید کردن و<sup>۵</sup> با این مرد به قتال بر آویختن، و این شب<sup>۶</sup> شنبه بود در ماه شوال سنه خمس من الهجرة.

۱۰ جهودان جواب دادند که: فردا روز شنبه است، و ما عادت نداریم که روز شنبه کاری کنیم که ما وقتی در شنبه کاری کردیم ما را نکبتی رسید که پوشیده نیست. و دیگر آن که ما کارزار نکنیم تا از شما وثیقتی و استظهاری نداریم، و آن براتی<sup>۷</sup> باشد از مردمان<sup>۸</sup> شما که بر ما فرستی تا ما را امان باشد که شما بنروی و ما را در دست ایشان<sup>۹</sup> رها نکنی، چه ما از این معنی مستشعر می باشیم، و<sup>۱۰</sup> این شهر شهر ماست و شما غریبی این جا، و اگر شما بروی ما را با محمد طاقت نباشد، باید که ما بر بصیرتی باشیم.

۱۵ قریش و غطفان چون این<sup>۱۱</sup> بشنیدند گفتند: آنچه نَعِیم مسعود گفت درست است!<sup>۱۲</sup>

۲۰ آنگه پیغام دادند که<sup>۱۳</sup>: والله که ما از مردان خود کودکی را به شما ندهیم، و ما

- |  |  |
|--|--|
| ۱. آط، آب، آج، لب، مش + تا.            | ۲. آط، آب، آج، لب، مش: شما را هشیار کردم تا بر خیر باشی. |
| ۳. آط، آب، آج، لب: بستانند.            | ۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: رؤسای.                        |
| ۵. آط، آب، آج، لب، مش + فردا.          | ۶. آط، آب، آج، لب، مش: روز.                              |
| ۷. آب، آج، لب، کا: نوایی؛ مش: لوای.    | ۸. آط، آب، آج، لب، مش: مردان؛ کا: اشراف.                 |
| ۹. آط، آب، آج، لب، مش: محمد؛ کا: خصم.  | ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: چه.                              |
| ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش + سخن.          | ۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: راست گفت.                        |
| ۱۳. آط، آب، آج، لب، مش: دادند و گفتند. |  |



را بر شما این امان نیست<sup>۱</sup>. گفتند: چون ندهی، ما نیز با شما دست یکی نداریم، و خذلان در میان ایشان افتاد، و خدای تعالی آن شب بادی عظیم بفرستاد برایشان سرد و سخت چنان که خیمه های ایشان بدرید و طنابها بگسست، و ذلک قوله: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ**، گفت: یاد کنی ای مؤمنان نعمت خدای بر شما بر سبیل تذکیر و تنبیه گفت: **إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ**؛ چون آمد به شما لشکرهایی<sup>۲</sup> یعنی احزاب با<sup>۳</sup> جماعات قریش و مکیان و غطفان و بنی قریظه و بنی النضیر. **فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا**؛ بفرستادیم برایشان بادی.

مفسران گفتند: باد صبا بود لقوله - علیه السلام: **نُصِرْتُ بِالصَّبَا وَاهْلِكْتُ عَادًا بِالدُّبُورِ**؛ گفت: مرا به باد صبا نصرت کردند و عباد را به باد دبور هلاک کردند. و «صبا» آن باد بود که چون روی به درخانه کعبه داری برابر روی تو جهد، و «دبور» برابر صبا باشد. **وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا**؛ و لشکرهایی که شما ندیدی ایشان را از فریشتگان.

اهل سیر گفتند: فریشتگان آن روز فرود آمدند و لکن کارزار نکردند. مفسران گفتند: خدای تعالی بادی بفرستاد سرد<sup>۴</sup> سخت که طنابهای خیمه های ایشان<sup>۵</sup> بگسست، و خیمه ها<sup>۶</sup> بدرید، و آتشی<sup>۷</sup> ایشان بکشت، و دیگرها<sup>۸</sup> بیفگند، و اسپانشان<sup>۹</sup> برمیدند، و خدای تعالی ترس در دل ایشان افگند<sup>۱۰</sup>، و فریشتگان از جوانب لشکرگاه ایشان تکبیر کردند تا سید هر قبیله قوم خود را می گفت: از برمن مروی، مرا نگاه داری.

محمد بن کعب القرظی گفت، جوانی از اهل کوفه گفت **حَدِّثْهُ يَمَانٌ** را گفتم: یا با عبدالله! شما رسول خدای را دیدی، و با او صحبت داشتی<sup>۱۱</sup>، چگونه بودی با او؟

۱. آط، آب، آج، لب، مش + جهودان.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: به.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: آتش.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: آتش.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: دیگر نسخه بدلیها: ندارد.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: دیگرهای ایشان؛ کا: دیگرهای ایشان.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: اسپان ایشان.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: انداخت.

۱۰. آط، کا: کردی / کردید؛ مش: داشتید/داشتی.

حُدَيْفَةَ گفت: جهد کردیم در خدمت او<sup>۱</sup>.

جوان گفت: اگر ما دریافته‌ایم او را رها نکرده‌ایم<sup>۲</sup> که بر زمین بودی<sup>۳</sup>، جز که او را بر گردن گرفتیم و در خدمت او جان بدادیم.

حُدَيْفَةَ گفت: من شب احزاب با لشکر بودم در خدمت رسول - علیه السلام.

- ۵ [رسول - علیه السلام]<sup>۴</sup>: نماز بکرد و از شب پاره‌ای بگذشت<sup>۵</sup>، گفت: کیست تا برود و احوالی بداند از این قوم و خبری باز آرد؟ کس اجابت نکرد و اختیار نکرد. با<sup>۶</sup> سر نماز کردن شد، ساعتی دیگر بر آمد، گفت: کیست که برود [و احوالی بداند؟ کس اجابت نکرد. به بارسیم گفت: کیست که برود]<sup>۷</sup> و خبری بیارد و رفیق من باشد در بهشت؟ از سختی باد و سرما و خوف<sup>۸</sup> مرا گفت یا حذیفه! من گفتم: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، و برخاستم و پیش رسول رفتم و دلم در شکم می لرزید<sup>۹</sup> ترس آن که مرا گوید تو را نباید رفتن، و دست به سر و روی من فرو کرد و مرا گفت: یا حُدَيْفَةَ! تو را نباید رفتن و از احوال این قوم خبری با نزدیک من آوردن.

من گفتم: فرمان بردارم، گفت: اللَّهُمَّ احْفَظْهُ مِنْ بَيْنِ بَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِهِ وَمِنْ تَحْتِهِ؛ باز خدایا نگاهدار او را از همه جوانب و

- ۱۵ جهات: از پیش و پس و از راست و از چپ و از زیر و از زبَر. گفت: من برفتم و پنداشتی<sup>۱۰</sup> در گرمابه‌ای می روم از گرمی که از آن باد و سرما هیچ رنج نبود مرا، برفتم با سلاح. تا در میان ایشان شدم بادی می آمد که خیمه‌ها از جای می برکند<sup>۱۱</sup> و طنابها می گسست و هیچ رها نمی کرد و الا تباه می کرد. نگاه کردم ابوسفیان را دیدم آتش<sup>۱۲</sup> برافروخته و گرم می شد. من تیر در کمان [۲۴۶-ر] نهادم تا بزنم. دگر باره مرا یاد

۱. آط، آب، آج، لب، مش + این.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: برفتی.

۳. آط: بگذشت.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: برف؛ کا + کس جواب نداد پس.

۵. آط، آب، آج، لب، مش + از.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: گرماوه.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: آتشی.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + این.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: برفتی.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا: برمی کند.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: برمی کند.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: آتشی.

آمد که رسول - علیه السلام - مرا گفته بود: هیچ چیزی<sup>۱</sup> ممکن تا با پیش من آیی<sup>۲</sup>. چون ابوسفیان آن باد و آن سختی دید، گفت: یا قوم! هر کسی آن جا که هستی دست<sup>۳</sup> همنشین خود گیری و بنگری تا کیست. من دست یکی گرفتم و گفتم: تو کیستی؟ مرا گفت: یا سُبْحَانَ اللَّهِ، مرا نمی شناسی؟ من فلان بن فلانم، مردی بود از هوازن<sup>۴</sup>. ابوسفیان گفت: یا معشر قریش! ما در این<sup>۵</sup> که هستیم نه به سرای مقامیم<sup>۶</sup>، و اسبان و چهار پایان ما سقط شدند، و بنو قریظه و بنو النضیر وعده ما را خلاف کردند، و من بخوادم رفتن<sup>۷</sup>، از بی هوشی<sup>۸</sup> برخاستم و بر شتر نشستم و عقال او نگشاد<sup>۹</sup>، و شتر برانگیخت و خواست تا براند. چون شتر نمی توانست رفتن، از آن پس بدانست که شتر عقال دارد. فرود آمد و عقال شتر بگشاد.

و بنو عطفان چون بدیدند که قریش برفتند، ایشان نیز برفتند و خدای تعالی به ترس ایشان را هزیمت کرد. من باز آمدم و رسول را خبر کردم. رسول - علیه السلام - شادمانه شد و بخندید و مرا به خویشتن نزدیک کرد و گفت: این جا در پایان من بخسب. من بخفتم و رسول - علیه السلام - گوشه جامه اش<sup>۱۰</sup> بر من افکند، و من پای او در آسینه گرفتم و بخفتم، فذلک قوله: فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُودًا لَمْ تَرَوْهَا.

و كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا؛ و خدای به آنچه شما می کنی بینا و داناست<sup>۱۱</sup>. اِذْ جَاؤُكُمْ<sup>۱۲</sup>، یعنی اذْ كُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَاؤُكُمْ؛ [یاد کنی نعمت خدای بر شما]<sup>۱۳</sup> چون آمدند به شما. مِنْ فَوْقِكُمْ؛ از بالای شما، یعنی از بالای وادی از جانب مشرق. و آنان که از بالای وادی آمدند، مالک بن عوف النضری بود و عیثه بن حیصن الفزازی با هزار مرد از عطفان، و ظلیحه بن خویلد الّاسدی<sup>۱۴</sup> با ایشان بود با بنی

۱. ط، آب، آج، لب، مش: چیز؛ کا: حرکت.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: هر کسی دست.

۳. آط، آب، آج، لب، مش + جا؛ کا: در زمین.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: ناگشاده؛ کا: نگشوده.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: پر.

۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و: بر.

۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بر.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و: بر.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و: بر.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و: بر.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و: بر.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و: بر.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش: نیایی.

۱۵. آط، آب، آج، لب، مش: اهوازن.

۱۶. آط، آب، آج، لب، مش: و مقام خودیم؛ آج، لب: و مقام خود.

۱۷. چاپ شعرانی (۱۲۳/۹): بی هوشی.

۱۸. آط، آب، آج، لب، مش: جامه خویش.

۱۹. آط، آب، آج، لب، مش: بوده است.

۲۰. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲۱. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲۲. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲۳. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲۴. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲۵. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۲۶. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

آسد، وْحَيَىٰ بنِ أَخْطَبِ با جهودان قُرَيْظَهٗ<sup>۱</sup>. وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ، یعنی مِنْ بَطْنِ<sup>۲</sup> الوادی؛ از زیر وادی، و آن ابوسفیان حرب بود با قُرَيْش. وَإِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ؛ و چون کژ شد چشمها، وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ؛ [و دلها به گلوها رسید، و این هر دو کنایت است از شدتِ خوف و شدتِ حالِ خایف. و گفتند: معنی آن است که عرب گوید بددل<sup>۳</sup> را که: اِنْتَفَحَ سَحْرَهُ؛ باد در شش افتد بد دل<sup>۴</sup> و شش او بر آید<sup>۵</sup>، و دل بالای آن است چون منتفخ شد دل به بالا بر آید<sup>۶</sup>، و ذلِکَ قَوْلُهُ: بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ<sup>۷</sup>.

وَتَنْظُرُونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا؛ و به خدای گمانهای بد می بردی<sup>۸</sup> از خلف و عده<sup>۹</sup> و مانند این، و مراد به این منافقانند چه مؤمنان و ائق بودند<sup>۱۰</sup> به و عده خدای و به نصرت و ظفر از جهت<sup>۱۱</sup> او.

۱۰ قُرَاءَ خِلَافِ كَرَدْنَدِ فِي قَوْلِهِ: الظُّنُونَا و آنچه مانند این است مِنْ قَوْلِهِ: الرَّسُولَا و السَّبِيلَا.

اما مدنیان «الف» اثبات کنند<sup>۱۲</sup> در این کلمات در حال وصل<sup>۱۳</sup> و وقف، و شامیان همچنین، و عاصم به روایت ابوبکر و ابوعمر و به روایت عیاش، و کسائی به روایت قُتَيْبَه، و حجت ایشان آن است که: در مصاحف «الف» نبشته است<sup>۱۴</sup> و ۱۵ لمطابقة رؤوس الآی<sup>۱۵</sup>؛ و نیز برای موافقت سر آیات را.

و ابوعمر و در دیگر روایات<sup>۱۶</sup> و حمزه و یعقوب بی «الف» خواندند در حال وصل و وقف بر اصل خود، چه «الف» در اسمی برسد که منون باشد در حال وقف چون

۱. آط، آب، آج، لب، مش: بنی قریظه.

۲. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۳. آط و دیگر نسخه بدلها: دل؛ یا توتیه به معنی و فحوای تعبیر در زبان عربی (لسان العرب، ماده سحر) تصحیح شد.

۴. کذا در آط و دیگر نسخه بدلها بجز کا؛ آب، مش؛ کا؛ افتاد دل.

۵. آج، لب، مش: بر آمد.

۶. مش: بر آمد.

۷. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۸. می بردی / می بردید.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: وعده.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: و ائق اند.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بردشمنان.

۱۲. آط، آج، لب، مش: کردند؛ آب: کرده اند.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش: فصل.

۱۴. آط، آج، لب، مش: نوشته اند؛ کا: نوشته است.

۱۵. آط، آب، آج، لب، مش: الآیة.

۱۶. آط، آب، آج، لب، مش: ابوعمر و ذکوان.

منصوب بود، نحو رأيتُ زيداً، برای آن که نگویند: رأيت الرجل در هیچ حال، نه در حال وصل و نه در حال وقف.

و باقی قراء به «الف» خواندند در وقف و بی «الف» در وصل، و گفتند: رؤوس الآيات جاری مجرای اسجاع باشد و جاری مجرای قوافی در اشعار. پس در وقف «الف» باید و در وصل نباید چنان که در میان بیست اگر افتد بی «الف» گویند.

هنا لك ابتلي المؤمنين، گفت: آن جایگاه<sup>۱</sup> مؤمنان را امتحان و ابتلا کردند. و معنی ابتلا گفته ایم از خدای تعالی، و آن که تکلیف، همه صورت امتحان دارد. و زلزلوا زلزلاً شديداً؛ و بجنابانیدند ایشان را جنابانیدنی سخت.

و اذ يقول المنافقون، عامل در این چند «اذ»<sup>۲</sup> که برفت آن است که در اول آیات گفت: اذكروا نعمة الله عليكم اذ...، گفت نیز یاد کنی، چون گفتند منافقان یعنی معتب بن قشير<sup>۳</sup> و اصحاب او. والذين في قلوبهم مرض؛ و آنان که در دل ایشان بیماری بود و شک و ضعف اعتقاد. ما وعدنا الله ورسوله الا عروضا، گفتند: خدای و پیغامبر<sup>۴</sup> ما را وعده ندادند مگر غرور و فریفتن.

و اذ قالت طائفة منهم؛ و یاد کنی نیز چون گفتند گروهی از ایشان یعنی از منافقان: يا اهل يثرب؛ ای اهل مدینه.

ابوعبیده گفت: يثرب نام ولایتی است، و مدینه از جمله آن است. لا اقام لكم؛ جای مقام نیست شما را آن جا<sup>۵</sup>، فازجعوا؛ بازگردی<sup>۶</sup>. و حفص عن عاصم خواند: [۲۴۶-پ] «لا مقام»، به ضم المیم، یعنی لا إقامة لكم؛ شما را ایستادن آن جا صلاح نیست، برگردی و با خانه های خود شوی.

۱. اظ، آب، آج، لب: این جایگه؛ کا: آن جایگه. ۲. اظ، آب، آج، لب، مش: آیت.

۳. اظ، آب، آج، مش: ... بن فریش؛ چاپ شعرانی (۱۲۵/۹): ... بن قیس.

۴. اظ، آب، آج، لب، مش: دلهاى. ۵. اظ، آب، آج، لب، مش: خدای تعالی و پیغامبرش.

۶. اساس و دیگر نسخه بدلها: مقام؛ به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

۷. اظ، آب، آج، لب، مش + ایستادن صلاح نیست.

۸. اظ، آب، آج، لب، مش: برگردی و با خانه خود شوی؛ کا: باز گردید.

عبدالله عباس گفت: این جهودان گفتند منافقان را که، شما را چه مهم است برای محمد<sup>۱</sup> خویشان را علف<sup>۲</sup> تیغ ابوسفیان و قریش کردن<sup>۳</sup>، با خانه ها شوی و محمد را با اینان رها کنی. **وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ**؛ و گروهی از رسول - علیه السلام - دستوری می خواستند، و آن بنو حارثه بن الحارث بودند. **يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ**؛ می گفتند خانه های ما عورت است، یعنی رَبِطِي و دیواری و حصنی ندارد، مرد<sup>۴</sup> می باید که آن را نگاهدارد و بپوشد چنان که عورت بپوشند، **وَقَدْ أَغْوَرَ الْفَارِسُ إِذَا بَدَأَ فِي دِرْعِهِ خَلْلًا لِلضَّرْبِ**<sup>۵</sup>، قال الشاعر - شعر:

مَتَى يَلْقَهُمْ لَا يَلْقَوْنَ فِي السَّبَبِ مُغَوَّرًا  
وَلَا الضَّبِيفَ مَنُجُوعًا وَلَا الْجَارَ مُرْمَلًا<sup>۶</sup>

وقال الشاعر - شعر:

وَيَرْمِي الْمُسْتَجِيرَ الْمُعَوَّرًا<sup>۷</sup>

۱۰

ای بادیِ العَوْرَةِ<sup>۸</sup>.

حق تعالی ایشان را تکذیب کرد، گفت: خانه ایشان عورت نیست دروغ می گویند. **إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا**؛ ایشان جز گریختن نمی خواهند!  
**وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ آفْطَارِهَا**، آنکه گفت: اگر چنان که در سرایهای ایشان روند از جوانب و کنارهای آن. **ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ**؛ آنکه از ایشان فتنه خواهند، یعنی

۱۵

۱. آط، آب، آج، لب، مش + که. ۲. چاپ شعرانی (۱۲۵/۹): هدف.

۳. آط، آب، آج، لب، مش + برگردی.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + مردی. ۵. کا + والظمن.

۶. کذا در اساس و همه نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۱۲۵/۹) و تفسیر قرطبی (۱۴۸/۱۴): مَفْجُوعًا.

۷. آط، آج، لب: مرمولاً.

۸. ضبط متن اصلی بدین صورت «ویرمی مسق الحجر معورا» و مغشوش می نمود؛ شعر در هیچکدام از نسخه بدلها نیست؛ ضبط مختار ما از لسان العرب (مادة عور) و اصلاً بیسی است که به نام فرزدق بدین صورت آمده است:

مَتَى مَا تَرَدَيْتُمْ مَا تَسْفِرُ تَجِدْبِهِ  
أَذْبِهِمْ؛ يَرْمِي الْمُسْتَجِيرَ الْمُعَوَّرًا  
۹. دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: ایشان نمی خواهند الا فرار و گریختن از حلف از سرایشان خیر داد؛ کا: ایشان  
إِلَّا گریختن نمی خواهند.

شُرک و کفر، لِقوله: <sup>۱</sup> وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ <sup>۲</sup>.

لَا تَوَّهًا؛ آن جا شوند <sup>۳</sup> و بکنند و به جای آرند، مِنْ قَوْلِهِمْ: أَتَيْتُ الْأَمْرَ إِذَا فَعَلْتَهُ. قراءت اهل الحجاز <sup>۴</sup> به قصر «الف» است مِنْ الْإِتْبَانِ. و دیگران خواندند: «لَا تَوَّهًا» به مد، مِنْ الْإِپْتَاءِ، یعنی بدهند.

گفتند: چون سؤال گفت، به جواب دادن لایق باشد <sup>۵</sup>. وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسْرًا؛ و بر آن فتنه و کفر نیز مقام نکنند الا اندک. و بیشتر مفسران گفتند معنی آن است که: از آن فتنه فرو نایستند، بل بشتابند به او و درنگ نکنند از او الا اندک روزگار. حسن گفت معنی آن است که: پس از کفر به مدینه الا اندک مقام نکنند، آنکه عن قریب ایشان را هلاک کنند، و مثله قوله: وَإِذَا لَا تُمْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا <sup>۶</sup>.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ؛ و پیش از این با خدای عهد کردند که نگریزند و پشت بر دشمن نکنند. گفتند: اینان هم بنوحارثه بودند که روز اُحُد همت کردند و عزم بر آن که بگریزند با بنی سلیمه چون آیت فرود آمد در ایشان: إِذْ هَمَّتْ طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا <sup>۷</sup>...، ایشان بیامدند و با خدای عهد کردند که <sup>۸</sup> مانند آن نکنند، خدای تعالی یاد داد ایشان را آن عهد.

قتاده گفت: این جماعتی بودند که روز بدر تأخر و تقاعد کردند از کارزار. چون آن کرامت و نصرت دیدند با خدای عهد کردند که نیز مانند آن نکنند.

مُقاتل و کلبی گفتند <sup>۹</sup>: ایشان هفتاد مرد بودند که با رسول - علیه السلام - در شب عَقَبه بیعت کردند و گفتند: شرطی که خدای را و تورا هست با ما بگوتا به جای آریم. رسول - علیه السلام - گفت: شرط خدای آن است که او را عبادت کنی و به او شرک نیاری، و شرط من آن است که: آنچه <sup>۱۰</sup> در حق خود وزن و فرزند خود کنی در حق من هم آن <sup>۱۱</sup> کنی.

۱. آط، آج، لب: و قوله.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: به آن جا شوند و.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: باشند.

۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۲.

۹. آب: گفته اند.

۱۱. مش: نیز همان.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۱۹۱.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: حجاز.

۶. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱۶.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: نیز.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: هر آنچه.

گفتند: چون این کرده باشیم، ما را چه باشد؟ گفت<sup>۱</sup>: در دنیا نصرت، و در آخرت جنت. گفتند: کردیم.

عهد این بود: **وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا**؛ و عهد خدای از آن پرسسند، یعنی خوار مدارند<sup>۲</sup> که آن فرو نگذارند<sup>۳</sup>.

آنکه رسول را گفت بگو این منافقان را و سست اعتقادان را که<sup>۴</sup>: **لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ**؛ که شما را سود ندارد گریختن، اگر بگریزی از مرگ یا از کشتن. **وَإِذَا هُوَ** و پس آنکه شما را تمتع و برخورداری ندهند الا اندکی.

گفتند: وقتی در شهری که عبدالملک مروان<sup>۵</sup> بود و بای<sup>۶</sup> پدید آمد. او برخاست و از شهر بیرون آمد تا به شهری دیگر رود. در راه یکی از پیش او برافتاد و او را گفت: چرا از شهر بیرون آمدی<sup>۷</sup>؟ گفت: و باست آن جا. گفت، نه خدای می گوید: **قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَا تُنْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا**! عبدالملک گفت: ذاک<sup>۸</sup> القلیل نطلب؛ به طلب آن اندک می رویم، و مراد به قلیل در آیت وقت آجال است، و دنیا همه به یک باز<sup>۹</sup> قلیل است.

**قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُم مِّنَ اللَّهِ**؛ بگو کیست که شما را نگاهدارد از خدای! **إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا**؛ اگر به شما بدی خواهد از هلاک و نکبات و آنچه تعلق به خدای دارد یا به شما [۲۴۷-ر] رحمتی خواهد<sup>۱۰</sup>!

آنکه گفت: ایشان خویشتن را بدون خدای ولی و یاری<sup>۱۱</sup> نیابند تا بدانند و اعتماد بر او کنند، و طمع از آن که دون اوست ببرند.

**قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ**؛ گفت: خدای داند آنان را که مردم را از شما

۱. آط، آب، آج، لب، مش: گفتند.

۲. لب: بگذارند؛ آط: نگذارند؛ کا: که از آن پرسسند.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: لا تُنْتَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: آمده ای.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: نعمت او.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: کا + وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ؛ آج، لب + آنکه به شما بدی خواهد از هلاک و آنچه تعلق

به خدای دارد یا به شما رحمتی.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: کا: و یاری و یآوری.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: کا: که از



تعویق کنند<sup>۱</sup>. [و تعویق، تفعیل باشد از «عوق»، و آن منع بود. و تعویق تشبیط و تبطیه]<sup>۲</sup> باشد بر سبیل تهدید و وعید. گفت: خدای شناسد آنان را که مردم را از کارزار باز می دارند، و ایشان را منع می کنند و می ترسانند. **وَالْقَائِلِينَ<sup>۳</sup>**؛ و آنان که می گویند برادران ایشان را، یعنی همکیشان و هم اعتقادان خود را از منافقان: **هَلُمَّ إِلَيْنَا<sup>۴</sup>**؛ به ما آیی و بشتابی به ما. **وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا<sup>۵</sup>**؛ و ایشان به کارزار نیایند و حاضر نشوند مگر اندکی از اوقات و آخیان.

قتاده گفت: آیت در شأن جماعتی منافقان آمد که ایشان گفتند اصحاب محمد بیش از آن نه اند که ایشان را سرگوسپندی بخوردن کفایت باشد، و این کنایت باشد از قلت. و ممکن نیست که اینان با این جماعات<sup>۶</sup> که مجتمع شده اند مقاومت توانند کردن شما را<sup>۷</sup> مهم است جان و مال خود در سر محمد کردن؟

مقاتل گفت: این قول جهودان گفتند منافقان را که قائلان، جهودان بودند و اخوان؛ منافقان<sup>۸</sup> و معوقان<sup>۹</sup>، **عِدَالَهُ أَبِي سَلُولٍ** و اصحابش<sup>۱۰</sup>.

ابن زبید گفت: آیت در شأن مردی آمد که روز احزاب از پیش رسول - علیه السلام - بیامد، برادرش را دید **نَازًا** و بریان و نپیذ در پیش نهاده، گفت: تو این جا با نشاط مشغولی و پیغامبر خدای در میان نیزه و شمشیر است! گفت: ای ابله! بیای و تو نیز با ما بنشین و به نشاط مشغول باش که به خدای که به او سوگند خورند که محمد نیز هرگز باز نیاید، و<sup>۱۱</sup> این لشکر که جمع شده اند، او را و اصحاب او را زنده رها نکنند. برادر گفت او را: دروغ می گویی، والله که بروم و رسول را خبر دهم از این که تو گفتی. بیامد تا رسول را خبر دهد<sup>۱۲</sup>، جبریل آمده بود و این آیت آورده.

**أَسْخَعَهُ عَلَيْنَا<sup>۱۳</sup>**، خدای تعالی وصف کرد ایشان را به بخل و جبن، به بخیلی و

۱. آب: می کنند.

۲. اساس: ندارد، لز آط، افزوده شد.

۳. آط، آب، آج، لب، مش + **لَا خَوَانِهِمْ**.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: جماعت.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا + چه.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + بودند؛ کا + اند.

۷. آج، لب + بودند؛ کا + اند.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: سلول بود و اصحاب او.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: و شمشیر حرب می کند.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: پا.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بیامد و رسول را خبر داد.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: پا.

بددلی. الْأَشْحَةُ<sup>۱</sup> جَمْعُ شَحِیح، و این از بنای قَلْت است. گفت: بخیلاتند به مال خود بر شما، چیزی در راه خدای و<sup>۲</sup> جهاد صرف نکنند، و چون غنیمتی پیدا شود مشاقت و مناقشت کنند. و نصب او بر حال است مِنْ قَوْلِهِ: وَلَا يَأْتُونَ الْبَنَاتِ إِلَّا قَلِيلًا.

فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ؛ چون وقت کارزار بود<sup>۳</sup>. خوف از نامهای کارزاریکی است. وَآيَتُهُمْ؛ بینی ایشان را که<sup>۴</sup> در تومی نگرند و چشمهای ایشان در می‌گردد از ترس و بددلی، [كَالَّذِي، ای]<sup>۵</sup> كَذَّوْرَانِ عَيْنِ الَّذِي، علی حذف المضاف و إقامة المضاف إليه مقامه، چنان<sup>۶</sup> که چشم کسی در گردد که<sup>۷</sup> از هوش بشود از مرگ. فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ؛ چون کارزار و ترس از او بشود<sup>۸</sup>، سَلَفُكُمْ؛ زبانهای تیز در شما کشند و دراز زبانی کنند. و مرد فصیح زبان بلند آواز را رَجُلٌ مِسْلَقٌ<sup>۹</sup> وَمِصْلَقٌ<sup>۱۰</sup> وَسَلَقٌ وَصَلَقٌ گویند، واصل صَلَقٌ ضَرْبٌ باشد.

قَتَادَةَ گفت: ای بَسَطُوا أَلْسِنَتَهُمْ فِيكُمْ. و «جداد»، جمع حدید باشد، یعنی تیز، و این در وقت قسمت<sup>۱۱</sup> غنیمت باشد که گویند: ما با شما حاضر بودیم در کارزار<sup>۱۲</sup>، نصیب ما تمام بدهی. در وقت کارزار بددل باشند، و در وقت قسمت بخیل باشند. أَشْحَةٌ عَلَى الْخَيْرِ، أَي عَلَى الْمَالِ وَالْغَنِيمَةِ؛ بخیلان باشند بر مال و غنیمت. و نصب او بر حال است مِنْ قَوْلِهِ: سَلَفُكُمْ.

أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا؛ ایشان ایمان ندارند. فَأَخْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ؛ خدای عمل ایشان باطل بکند<sup>۱۳</sup>، یعنی قبول نکند عمل ایشان، برای آن که بر وجه مأمور به نه افتاده است<sup>۱۴</sup>! وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا؛ و این بر خدای آسان است.

۱. آط، آب، کا: والاشحة.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: آید و.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: آید و.

۴. چاپ شعرانی (۱۲۷/۹): دور.

۵. آط: چوئان که.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: کارزار بشود.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: بصلق؛ آج، لب: ندارد.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: ندارد.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: می‌گردد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: می‌گردد.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: می‌گردد.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: می‌گردد.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش: می‌گردد.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش: می‌گردد.

يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا؛ می پندارند، یعنی منافقان که این احزاب و جماعات<sup>۱</sup> که مجتمع شده بودند<sup>۲</sup> بر حرب رسول من<sup>۳</sup> از قریش و غطفان و از قریظه و نضیر بنه شده اند<sup>۴</sup> هنوز و این آنکه بود که ایشان برفته بودند و گریخته، و منافقان خیر نداشتند. و گفتند معنی آن است که: اگر چه ایشان دانستند که احزاب برفتند و هزیمت شدند، از فرط جهل پنداشتیی<sup>۵</sup> گمان می برند<sup>۶</sup> که هنوز نرفته اند، یعنی همچنان بودند که کسی [۲۴۷-پ] که ندارد که ایشان را<sup>۷</sup> نرفته اند. آنکه گفت: وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ؛ و اگر دگر باره باز آیند ایشان. اینان که منافقانند. تَمَتَّأَى أَنْ كُنْدَ كَاشِكٍ<sup>۸</sup> ایشان در بادیه با<sup>۹</sup> بدویان بودندی در میان اعراب. يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ؛ خبر شما می پرسیدندی که حال شما با احزاب به کجا رسید.

و يعقوب خواند: يَسْأَلُونَ، به تشدید «سین» و به «الف» علی تقدیر يَسْأَلُونَ، آئی يَسْأَلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؛ بهری از بهری می پرسند که گوی حال ایشان به چه رسید. وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ؛ و اگر در میان شما بودندی، قتال و کارزار نکردندی الا اندکی از ایشان یا قتالی<sup>۱۰</sup> اندکی، عَلَى تَقْدِيرٍ: مَا قَاتَلُوا إِلَّا قِتَالًا<sup>۱۱</sup> قَلِيلًا، و این بهتر است به معنی و نظم آیت<sup>۱۲</sup>! مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ، آنکه حق تعالی گفت: شما را<sup>۱۳</sup> که مسلمانانی در رسول خدای که محمد اُسوتی و اقتدایی هست. و عاصِم این جا خواند و در سورة الْمُؤْتَمِّنِينَ: أُسْوَةٌ، بضم الالف. و دیگران به

۱. آطه، آب، آج، لب، مش: جماعتی. ۲. آطه، آب، آج، لب، مش: شده اند.

۳. آب: کلمه نخط خوردگی دارد.

۴. آطه، برفته اند؛ آج، لب: برفته اند؛ مش: نرفته اند؛ کا: بته رفته اند.

۵. آطه، آب، آج، لب، مش: پنداشتند و؛ کا: پنداشتی.

۶. آطه، آب، آج، لب، مش: می بردند. ۷. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۸. آطه، آب، آج، لب، مش: کاشکی. ۹. آطه، آج، لب، مش: یا.

۱۰. کذا: در اساس؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد؛ چاپ شمرانی (۱۲۹/۹): عن بعض.

۱۱. آطه، آب، آج، لب، مش: کا: قتال.

۱۲. آطه، آب، آج، لب، مش: این به معنی و نظم آیت لایقتر است.

۱۳. آطه، آب، آج، لب، مش: ندارد.

کسر «الف» خواندند، و آن دو لغت است: مثل عِدْوَةٌ و عُدْوَةٌ، و رِشْوَةٌ و رُشْوَةٌ، یعنی شما را به رسول اقتدایی هست. صورت خبر است و معنی امر، یعنی اقتدا کنی به او و در اونگری در ثبات و ترک فرار که چندان مقام کرد تا دندانش بشکستند و جراحی<sup>۱</sup> بر بالای ابروش<sup>۲</sup> کردند و نگر بیخت، و عَمَش را حمزه بکشتند، و عُمَيْدَةُ حَارِث را بکشتند، و او هیچ جزعی نکرد، و رضا و تسلیم کرد<sup>۳</sup>، و انواع اذیات<sup>۴</sup> و بلیات به او رسانیدند و او به هیچ چیز<sup>۵</sup> برنگشت و روی برنگردانید، شما نیز همچین کنی و بر سنت او بروی. پس در این باب و جزاین باب جای اقتداست شما را به او، و آنان را که امید دارند به خدای و به روز باز پسین، یعنی روز قیامت، و ذکر خدای کنند بسیار، یعنی آن کس که<sup>۶</sup> به امید ذا کر باشد.

۱۰. آنگه ذکر مؤمنان کرد و آن که ایشان وعده خدای تعالی چگونه<sup>۷</sup> تصدیق کردند، گفت: و چون مؤمنان احزاب را دیدند گفتند: این آن است که خدای<sup>۸</sup> و پیغامبر ما را وعده داده اند<sup>۹</sup>، و این آن بود که رسول - علیه السلام - صحابه را خبر داده بود از حدیث<sup>۱۰</sup> احزاب چون بدیدند و مُخْتَبِرٌ موافق خبر بود، گفتند: هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ؛ این آن است که خدای و پیغامبر ما را وعده دادند، و خدای و پیغامبر<sup>۱۱</sup> راست گفتند در آن وعده که کردند، و بعضی دیگر مفسران گفتند: این وعده آن است که خدای تعالی گفت: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ<sup>۱۲</sup>...، إلی قوله: أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ<sup>۱۳</sup>.

وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا؛ و ایشان را نیفزود إِلَّا ایمان که تصدیق به دل است، و تسلیم که در مسلمانی تن بدادن<sup>۱۴</sup> است.

۲۰. آنگه تخصیص کرد بعضی مؤمنان را به خصالی که در ایشان بود، گفت: مِنْ

۱. آط، آب، مش + که.

۳. آط، آج، لب: رضا داد و تسلیم داد؛ آب، مش: رضا داد و تسلیم شد؛ کا: رضا داد و تسلیم کرد.

۴. آط، آج، لب: اذیات.

۵. آط، آب، مش: چیزی.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: یعنی که او.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: وعده کرده اند.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: حادته.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: پیغامبرش.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: تن در دادن.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: تن در دادن.

۱۲. سورة بقره (۲) آیه ۲۱۴.

المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه، [گفت: از مؤمنان مردانی هستند. «من»، تبعیض راست. صفت آن مردان آن است که: صدقوا ما عاهدوا الله عليه]؛ راست گفتند در آن عهد که با خدای کردند و به آن وفا کردند. آنگه ایشان را دو فرقت نهاد: <sup>۱</sup> فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ، آئی نذره و عهده؛ بهری از ایشان آنند که عهد و نذر خود تمام کردند و بر جهاد صبر کردند تا آنگه <sup>۲</sup> ایشان را شهید کردند، چه ایشان عهد تا به جان کرده بودند. و گفتند: نَحْب، مرگ است. و گفتند: قَضَىٰ نَحْبَهُ، آن است که <sup>۳</sup> بمرد، من قول ذی الرِّمَّة - شعر:

عَشِيَّةَ فَرَّ الْحَارِثِيُّونَ بَعْدَمَا  
قَضَىٰ نَحْبَهُ فِي مُلْتَمَى الْقَوْمِ هَوْبَرُ  
أَي مَاتَ.

مُقاتل گفت: قَضَىٰ نَحْبَهُ، آئی أَجَلُهُ عمر خود به سربرد و به اجل قتل رسید. و گفتند: قَضَىٰ نَحْبَهُ، آئی بَدَل جَهْدُهُ فِي الْوَفَاءِ بِعَهْدِهِ، مِنْ قَوْلِ الْعَرَبِ: نَحَبٌ قُلَانٌ فِي سَيْرِهِ يَوْمَهُ وَ لَيْلَتُهُ أَجْمَعُ إِذَا بَالَعَ فِي السَّيْرِ وَ لَمْ يَتْرِكْ، قَالَ جَرِيرٌ - شعر:

بِطَفْحَةٍ جَالِدْنَا الْمُلُوكَ وَ حَبَلْنَا  
أَي عَلَىٰ جِدِّ وَ جَهْدٍ. عَشِيَّةَ بِسَطَامٍ جَرَيْنَ عَلَىٰ نَحْبِ  
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ؛ و بهری از ایشان منتظر شهادتند. و مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا؛ و ایشان عهد خدای را خلاف و تبدیل نکردند.

خلاف کردند در آن که [آیت] <sup>۱</sup> در شأن که آمد [و مراد مِنْهُمْ <sup>۲</sup> مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ کیست، و مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ کیست؟ بعضی گفتند: آیت در شأن انس بن النضر <sup>۳</sup> که او روز بدر حاضر نبود، چون باز آمد] <sup>۴</sup> تَأْسَفُ خُورِدُ وَ نَذَرَ كَرْدُ که: اگر پس از این کالزاری <sup>۵</sup> بود من جان سپار کنم <sup>۶</sup> در او. چون روز اُحُد بود و مردم بگریختند <sup>۷</sup>، او

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۲. آط، آب، آج، مش، کا + که.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا + معنی.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا + مات.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا + مات.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا + معنی.

۷. چاپ شعرانی (۱۲۹/۹): بطفحة.

۸. قرآن مجید: قَوْمُهُمْ.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا + آمد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا + معنی.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا + معنی.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا + معنی.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا + و.

حاضر بود، بیامد و خویشتن در معرکه افکند و قتالی کرد سخت تا آنکه که او را بکشتند.

و عایشه [۲۴۸-ر] گفت: آیت در ظُلْحَة بن عُبَیْدِ اللَّهِ آمد. و عامه مفسران و جمهور اصحاب اخبار برآنند که: آیت در امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - آمد و عُبَیْدَةُ حَارِث و حمزه بن عبدالمطلب و جعفر بن ابی طالب - رضی الله عنهم - . فَمِنْهُمْ مَن قَضَى نَجْبَةَ عُبَیْدَةَ حَارِث است که او را به بدر شهید کردند. و قصه او رفته است. و حمزه عبدالمطلب است که او را به احد بکشتند، و آن نیز رفته است، و جعفر بن ابی طالب<sup>۱</sup> که او را به مؤتّه بکشتند.

و راویان اخبار گویند که: چون رسول - صلی الله علیه و علی آله - جعفر ابوطالب<sup>۲</sup> را به مؤتّه نامزد کرد<sup>۳</sup>، او را وصایت کرد به تقوی و احتیاط و حراست لشکر و صبر کردن بر کارزار، او برفت تا به مؤتّه رسید. دشمن پیش آمد آن جا و در کارزار گرفتند، و چون چند تن را بکشتند از بزرگان لشکر او<sup>۴</sup>، او رایت به دست گرفت و به نفس خود به کارزار گاه<sup>۵</sup> رفت، جبریل آمد و گفت: یا رسول الله! جعفر در کارزار است، و به یک روایت او را به<sup>۶</sup> کوهی بلند برد و خدای تعالی شعاع او قوی بکرد تا او را می نگرد و معرکه ایشان می دید و مبارزت شجاعان، تا آنکه که جعفر بیرون آمد رایت به دست گرفته و کارزار می کرد تا چند مبارز را بیفگند. آنکه ملعونی در آمد و تیغی بزد و دست راست او بیفگند، او رایت به دست چپ گرفت<sup>۷</sup> و می گفت - شعر:

لَا بَأْسَ لِمَا قُطِعَتْ يَمِينِي      مَعِيَ شِمَالِي وَأَقْوَى دِينِي  
فَالْيَوْمَ أَنْبَدُ وَعُرْرُ السَّمِينِ      وَيُعْرِفُ الْمَهْرُولُ بِنَدْحِينِ

۱. آط، آب، آج، لب، مش + است.

۲. آط، آب، آج، لب، مش + و.

۳. مش: به ذات.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: روایت آن است که رسول راعیه السلام به.

۵. آط، آج، لب + و کارزار می کرد تا چند مبارز بیفگند.

۶. آط، آج، لب: لمن؛ چاپ شعرانی (۱۳۰/۹): لی آن.

۷. اساس: به صورت: «و اقوی» هم خوانده می شود. ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: البوم.

۱۲. چاپ شعرانی (۱۳۰/۹): غرّه.

۱۳. چاپ شعرانی (۱۳۰/۹): المهزوم.

أَنَا أَبُو النَّبْلِ وَذُو الْعِرْنَبِينَ أَخُو النَّبِيِّ الْمُضْطَفَى الْأَمِينِ  
 کارزار می‌کرد و رایت می‌داشت تا ملعونی در آمد و ضربه ای زد<sup>۱</sup> و دست چپش  
 نیز بیفگند. چون هر دو دستش بیفگنند، او از خویشتن طمع برداشت و دانست که  
 بی دست قتال نتوان کردن. روی به جانب مدینه کرد و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا  
 رَسُولَ اللَّهِ، سَلَامٌ مُؤَدَّعٌ لَا سَلَامَ زَائِرٍ، و این بیتها انشاء کرد- شعر:

إِقْرَأِ السَّلَامَ عَلَيَّ النَّبِيِّ وَقُلْ لَهُ  
 بِأَسِنَّةِ الْكُفَّارِ تَحْتَ عَجَاجِيَةٍ  
 فَطَقَّتْ يَدَاهُ وَفَضَلَتْ أَوْصَالُهُ  
 أَجَلِي الْعُدَاهُ وَغَادِرُوهُ بِقَفْرَةٍ  
 فَإِلَيْكَ يُرْسَلُ فِي سَلَامٍ مُؤَدَّعٍ<sup>۲</sup>  
 إِنَّ ابْنَ عَمِيكَ قَدْ نَوَى مَقْتُولًا  
 تَسْفِي عَلَيَّ بِهِ الرِّيحُ مَهْبِلًا  
 مِنْهُ وَزَائِلَةُ الْوُضُوءِ<sup>۳</sup> فَضُولًا  
 لَا يَسْتَطِيعُ مَعَ الْغَزَاةِ قُفُولًا  
 يَا خَيْرَ مَنْ بَعَثَ إِلَهُ رَسُولًا

آنکه گرد<sup>۴</sup> او درآمدند و به تیغ و نیزه او را بگرفتند و<sup>۵</sup> بکشتند، و نیزه‌ها در او  
 زدند، و او را به نیزه‌ها از زمین برداشتند<sup>۶</sup> و بر هوا رفع کردند، خدای تعالی او را زنده  
 گردانید و به جای دو دست او را دو پر داد تا در هوا پیرید و بر آسمان شد، و در بهشت  
 با فریشتگان می‌پرد، و از این جا او را جعفر طیار خوانند.

رسول - علیه السلام - از این جا بیامد و دلتنگ و رنجور به کشتن پسر عم، و به در  
 سرای جعفر آمد، و أسماء بنت عُمَيس در خانه جعفر بود و در بزد. أسماء گفت:  
 کیست؟ گفت: رسول خداست. بدوید و در بگشاد. رسول - علیه السلام - گفت: یا  
 أسماء! کودکان جعفر را پیش من آر. او کودکان را جامعه پوشانید و پیش پیغامبر  
 برد. پیغامبر - علیه السلام - یکی را بران راست نشانید و یکی را بران چپ. و دست  
 بر سر ایشان فرو می‌آورد<sup>۷</sup> می‌گریست.

أَسْمَاءُ كَفَّتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَيْنَ حَيْسَتُكَ بِأَبْنَاءِ مَنْ مَنَى كُنَى، چنان که با  
 یتیمان کنند؟ رسول - علیه السلام - بگریست و گفت: یا أسماء! خدای تورا مزد دهد

۱. آط، آب، آج، لب: ضربتی بزد.

۲. لب: الفصول.

۳. چاپ شعرانی (۱۳۱/۹): بِالسَّلَامِ مُؤَدَّعًا.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: گردش.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: و تیغ و نیزه بر او گرفتند و او را.

۶. آط، آب، آج، لب: به نیزه از زمین بر بودند.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: فرو می‌کرد.

بکشتن جعفر. اما بشارت باد تورا که خدای تعالی او را دو پر داد تا پیرید و اکنون در بهشت با فریشتگان می پرد<sup>۱</sup> آن جا که خواهد.

آسماء تعزیت او بداشت، و در مرثیت او این بیتها بگفت - شعر:

يا جَعْفَرُ الْقَلْبِ اُرْ خَيْرَ مُصْرِيفٍ      لِالْخَيْلِ يَوْمَ تَطَاعَنِي وَوَيْسَاحِ  
 قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا اَلْوَدُّ بِظِلِّهِ      فَتَرَكْنِي اَمْشِي<sup>۲</sup> بِاَجْرَدِ ضَاحِي<sup>۳</sup>  
 قَدْ كُنْتُ ذَاتَ حَمِيَّةٍ مَا عِشْتُ لِي      اَمْشِي الْبَرَّازَ وَاَنْتَ كُنْتُ جَنَاحِي  
 وَاِذَا بَكَتْ قُمْرِيَّةٌ شَجَنًا لَهَا      يَوْمًا عَلَيَّ فَتَنِي دَعَوْتُ صَبَاحِي  
 فَالْيَوْمَ اُخْشَعُ لِلذَّلِيلِ وَاَنْفِي      مِنْهُ وَاذْفَعُ ظَالِمِي بِالرَّاحِ

[۲۴۸-پ] وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، امیرالمؤمنین علی است که<sup>۴</sup> گوش<sup>۵</sup> شهادت می دارد، و بیان این حدیث آن است که هر گاه که او<sup>۶</sup> دلتنگ شدی، بگفتی: مَا يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ قَوْفِهَا بِدَمٍ، چه انتظار می کند آن شقی ترین امت<sup>۷</sup> که بیاید و این محاسن را از خون این سرخضاب کند.

ابوالطَّفِيلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ رَوَيْتَ كُنْتُ كَه: چون امیر المؤمنین - علیه السلام - مردم را جمع کرد برای بیعت در کوفه، عبدالرحمن<sup>۸</sup> مُلْجَمٌ<sup>۹</sup> بیامد تا بیعت کند. چند بار منع کرد او را و رد کرد<sup>۱۰</sup>، و بیعت او نمی گرفت، آخر بیعت او بگرفت. آنگاه گفت: مَا يَخْضِبُ أَشْقَاهَا؛ چه<sup>۱۱</sup> باز می دارد شقی ترین<sup>۱۲</sup> امت را از آن که خضاب کند این محاسن را به خون این سر؟ چون پسر مُلْجَمِ پشت<sup>۱۳</sup> برگردانید، او این بیتها<sup>۱۴</sup> بگفت - شعر:

أَشْدُّ حَيَازِمَكَ لِيَمُو      بِي فَإِنَّ الْمَوْتَ لَا فَيْكَا<sup>۱۵</sup>

۲. آط، آب، آج، لب، مش: می گردد.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + او.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: می گردد.

۳. چاپ شعرانی (۱۳۱/۹): اَمْشِي بِغَيْرِ بِيْلَاحِ.

۵. مش + به.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + او را؛ کا: هر وقت که او.

۷. آط، آب، آج، لب، مش + را.

۸. مش + ابن.

۱۰. آط، آب: چند بار او را منع کرد او رد کرد.

۹. آط، آب، آج، لب، مش + علیه اللعنه.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: باز داشته است شقیتر مرد.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: که.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش: بیت.

۱۳. آط، آب، مش: نیت.

۱۵. آط، آب، آج، لب، مش: لایق.



وَلَا تَجْزَعُ مِنَ السَّمَوَاتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ<sup>۱</sup>

مُتَلَّى بن زیاد<sup>۲</sup> گفت: یک روز پسر مُلْجَم بیامد و گفت: یا امیرالمؤمنین! من پیاده ام مرا مرکوبی ده. امیرالمؤمنین در او نگرید، گفت: تو پسر مُلْجَمی؟ گفت: بلی. گفت: مُرادِی؟ گفت: بلی. گفت: یا غَزْوَان! آن اسب اشقر من بدوده. او

اسب اشقر به او داد، چون او بر نشست امیرالمؤمنین<sup>۳</sup> گفت - شعر:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي      عَذِيبُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

چون او امیرالمؤمنین را آن ضربت زد، و او را بگرفتند و پیش امیرالمؤمنین آوردند<sup>۴</sup> او را گفت: من آن همه<sup>۵</sup> با تومی کردم و دانستم که تو مرا بخواهی کشتن به اعلام رسول مرا از این کار، و لکن خواستم تا به حجت بر تو مستظهر باشم.

أَصْبَغَ نُبَاتَهُ<sup>۶</sup> گوید: امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> - علیه السلام - در آن ماه رمضان که

بکشتندش، خطبه کرد و در او<sup>۸</sup> گفت: أَنَا كُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَهُوَ سَيِّدُ الشُّهُورِ وَأَوَّلُ السَّنَةِ وَفِيهِ تَدْوُرُ رَحَا<sup>۹</sup> السُّلْطَانِ إِلَّا وَأَنْتُمْ حَاجُّ الْعَامِ صَفًّا وَاحِدًا وَأَيَّةَ ذَلِكَ أَنِّي

لَسْتُ فِيكُمْ، گفت: ماه رمضان آمد و او سید ماههاست، و اول سال است، و در او آسیای سلطان بگردد، وَإِلَّا وَشِمَا<sup>۱۰</sup> امسال به حج روی و در یک صف بایستی، و

علامت آن که: من در میان شما<sup>۱۱</sup> نباشم. گفت: ما ندانستیم، و او خیر مرگ خود می داد.

عُثْمَانُ بن المُغِيرَةَ روایت کرد که: چون ماه رمضان در آمد<sup>۱۲</sup>، امیرالمؤمنین شبی

بنزدیک حسن روزه گشادی، و شبی بنزدیک حسین، و شبی بنزدیک عبدالله جعفر، و بر سه لقمه زیادت نکردی. گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا چنین می کنی؟ گفت:

۲. آط، آب، آج، لب، مش: معلى بن زهير.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: بردند.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: اصبح بن نباته.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: و در آخر خطبه.

۶. آج، لب: من با شما.

۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بوادیک.

۳. آب + علی کرم الله وجهه.

۵. آج، لب + که.

۷. آط، آب، آج، لب + را.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: رخی.

۱۰. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: در آمدی.

يَأْتِنِي أَمْرُ اللَّهِ وَأَنَا خَمِصٌ الْبَطْنِ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ، گفت<sup>۱</sup>: فرمان خدای به من آید، و من تهی شکم باشم، مرا یکی دو شب بیش نماند. در آخر شب ضربتش<sup>۲</sup> زدند.

اما کیفیت قتل او، اصحاب سیر روایت کردند: ابومخنف لوط بن یحیی، و اسمعیل بن راشد، و ابوهاشم الرفاعی، و ابوعمرو الثقفی<sup>۳</sup> که جماعتی از خوارج به مکه حاضر آمدند و حدیث امیران و احوال ایشان بگفتند و عیب کردند ایشان را و اظهار تکبر<sup>۴</sup> کردند.

آنگه گفتند: اگر چنان که ما حسنی کنیم و جانهای خود به فدا کنیم در سبیل خدای، و برویم و این ائمه ضلال را مراقبت کنیم و فرصت جویم و ایشان را بکشیم، و به کشتن ایشان تقرب کنیم به خدای - جل جلاله - و اگر چه ما را بکشند روا باشد تا کینه کشتگان و برادران خود به نهروان باز خواسته باشیم.

عبد الرحمن مَلْجَم گفت: من علی ابوطالب<sup>۵</sup> را کفایت کنم، و بزرگ بن عبدالله التمیمی گفت: من معاویه را کفایت کنم، و عمرو بن بکر التمیمی گفت: من عمرو عاص<sup>۶</sup> را کفایت کنم.

و بعد<sup>۷</sup> آن بر این عهد بستند<sup>۸</sup> و سوگند خوردند و اتفاق کردند بر آن که این کار در شب نوزدهم<sup>۹</sup> ماه رمضان کنند.

آنگه هر یکی<sup>۱۰</sup> روی به کار خود نهادند، پسر مَلْجَم<sup>۱۱</sup> پیامد. و عیداد او در کینه بود. و به کوفه فرود آمد، و این کار پوشیده داشت. یک روز بنزدیک دوستی رفته بود، زنی را یافت آن جا از تیم الرباب نام از قَطَام بنت الأَخْضَر التمیمی، و امیر المؤمنین

۱. آط، آب، آج، لب، مش + نا.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: آخر ضربتش به نیم شب؛ کا: ضربه اش.

۳. آط، آب، آج، لب، مش + روایت کردند؛ کا: گفتند.

۴. مش: تکبر؛ چاپ شعرانی (۱۳۳/۹): تنگ؛ کا: انکار کردند.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: علی بن ابی طالب؛ کا: علی بن ابوطالب.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن عاص.

۷. آج، لب، مش + از؛ کا: پس بر این.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: بنشستند.

۹. آط: نازدهم؛ آج، لب: یازدهم.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: یک.

۱۱. آج، لب، مش + علیه اللعنه.

- علیه السلام- پدر و برادر او را به نَهْرَوَان کشته بود، و او جمالی<sup>۱</sup> داشت.  
 پسر مُلْجَم<sup>۲</sup> او را بدید، مشعوف [ ۲۴۹-ر ] شد بدو، و او را گفت: شوهر داری؟  
 گفت: نه. گفت: رغبت کنی که به حُکْم من شوی؟ گفت: تو طاقت مهر من  
 نداری. گفت: مهر تو چند باشد؟ گفت: سه هزار درهم و غلامی و کنیزکی و کشتن  
 علی بن ابی طالب. ۵

گفت: درم و غلام و کنیزک<sup>۳</sup> تحمّل کنم، اما کشتن علی ابوطالب<sup>۴</sup> چگونه  
 توانم؟ گفت: مقصود من آن است، و اگر نه درم و غلام و کنیزک نباشد هم روا بود<sup>۵</sup>،  
 چه او شوهر و برادر مرا کشته است. آنگه او را گفت: جهد کن اگر این کار برآید تو  
 را و<sup>۶</sup> از او بجهی، عیش تو با من خوش باشد، و اگر گرفتار شوی ثواب آخرت تو را بهتر  
 از نعیم دنیا بود. ۱۰

پسر مُلْجَم گفت: بدان که من به این شهر برای این کار آمده‌ام پس از آن که  
 مدتی از این شهر برفته بودم، چه بر اهل این شهر مرا امان نبود.  
 قَطَام<sup>۷</sup> گفت: من یاری به دست آورم<sup>۸</sup> که تو را مساعدت کند و یاری دهد بر این  
 کار. آنگه کس فرستاد و: وَرِثَانُ بْنُ مِجَالِدٍ رَا بِخَوَانِدٍ مِّنْ تَيْمِ الرُّبَابِ، و از او یاری  
 خواست. او قبول کرد که مساعدت کند. ۱۵

پسر مُلْجَم- لَعْنَةُ اللَّهِ<sup>۹</sup>- بیرون آمد، و مردی را<sup>۱۰</sup> گفت نام او شیبب بن بَجْرَه، و این<sup>۱۱</sup>  
 مردی خارجی بود: ای شیبب! چه گویی در شرف دنیا و آخرت؟  
 گفت: و آن چیست؟ گفت: کشتن علی ابوطالب<sup>۱۲</sup>. گفت: هَبْلُكُ الْهَبُولُ لَقَدْ  
 جِئْتُ شَيْئًا إِذَا؛ کاری متکرر آوردی، چگونه ممکن باشد؟ گفت: کمین کنیم<sup>۱۳</sup> در  
 مسجد آدینه، چون به نماز بامداد بیرون آید کمین بگشاییم و بکشیم او را، و خویشتن ۲

۲. آج، لب، مش + علیه اللعنه.

۴. مش، کا: علی بن ابی طالب.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + تو.

۸. آط، آب، مش: یا دست آورم.

۱۰. آب + دید.

۱۲. آب، آج، لب، مش: علی بن ابی طالب.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: جمال.

۳. آج، لب: کنیزکی.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: رواست.

۷. آط، آب، آج، لب، مش + او را.

۹. مش: پس این ملجم علیه اللعنه.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: آن.

۱۳. آط، آج، لب: کنم.

را از این شرف حاصل کنیم. بسیاراً بگفت تا او را نرم کرد.  
 آنکه پیامدند به مسجد آدینه و بنزدیک قَطَامٍ- و او اعتکاف گرفته بود و خیمه ای  
 بزده- و او را گفتند: رای ما درست شد بر کشتن این مرد. گفت: چون وقت آن باشد  
 مرا خبر کنی و با نزدیک من آبی در این جایگاه<sup>۱</sup>. روزی چند بایستادند، و آنکه با  
 نزدیک او شدند، و آن شب چهارشنبه<sup>۲</sup> بود، شب نوزدهم<sup>۳</sup> ماه رمضان سنه اربعین<sup>۴</sup>؛  
 چهل<sup>۵</sup> از هجرت رسول - علیه السلام.

او جامه ای چند حریر بداد و گفت: این در سینه بندی. همچنان کردند، و تیغها  
 برگرفتند و در برابر آن در بنشستند<sup>۶</sup> که امیرالمؤمنین - علیه السلام- از او در مسجد  
 آمدی، و پیش از این<sup>۷</sup>، این را<sup>۸</sup> با آشعث قیس گفته بودند، و او تقویت کرده بود  
 ایشان را بر آن. و آن شب حاضر آمد تا معاونت کند. و حُجْر بن عَدِی در مسجد بود و  
 نماز می کرد با جماعتی که شب آن جا نماز کردند. او از آشعث شنید که می گفت  
 پسر ملجم را: التَّجَاءُ التَّجَاءُ لِحَاجَتِكَ فَقَدْ فَضَحَكَ الصُّبْحُ؛ بشتاب [بشتاب] به  
 حاجتی که داری که صبح تو را رسوا کرد<sup>۹</sup>!

حُجْر<sup>۱۰</sup> گفت: من بدانستم که آن ملعون چه خواست. گفتم: قَتْلَهُ<sup>۱۱</sup> یا اَغْوَرَهُ<sup>۱۲</sup>؛  
 پیامدم تا امیرالمؤمنین را خبر کنم. او به دگر راه آمده بود و من به دگر راه رفتم.  
 امیرالمؤمنین در مسجد آمد و مردمانی را که خفته بودند بیدار می کرد، و این قوم  
 همه شب مراقبت کرده بودند، این ساعت خواب ببرده بود. ایشان را بیدار کرد  
 و گفت: الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ، به نماز مشغول باشی.

عبدالله بن محمد الأزدی گفت: در حال که امیرالمؤمنین این بگفت، ایشان

۱. آج، لب، مش: بسیاری.

۲. آط، آب، آج، لب: و آن شب شنبه؛ مش: و آن شب شب شنبه.

۳. آط: نوزدهم.

۴. آط، آج، لب، مش: سال چهل؛ آب: سال بر چهل.

۵. آط، آج، لب، مش: سال چهل؛ آب: سال بر چهل.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: بایستادند.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: این سر.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: این سر.

۹. اساس: ندارد؛ به قیاس با نسخه آب و با توجه به معنی کلام، افزوده شد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: رسوا کند.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: حجر بن عدی.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: قتلته.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش: و.

برجستند و من بریق<sup>۱</sup> شمشیر دیدم و آوازی شنیدم که گفت: **لِلَّهِ الْحُكْمُ يَا عَلِيُّ لَا لَكَ** و<sup>۲</sup> **لَا ضَحَايِكَ**. و آواز امیرالمؤمنین شنیدم که می گفت: **لَا يَفُوتَنَّكُمْ الرَّجُلُ؛** مرد نباید تا<sup>۳</sup> فایت شود و بجهد<sup>۴</sup>! و او را تیغ زده بودند.

۵ اما شیب بن بجره تیغ بزد، تیغش در طاق آمد و کاره نکرد، و عبدالرحمن مُلْجَم - لَعْنَةُ اللَّهِ - تیغ بزد بر میان سر امیرالمؤمنین، و آواز در مسجد افتاد که امیرالمؤمنین را بکشتند.

و اما شیب بچست و از در مسجد بیرون شد با تیغ، مردی او را بیفگند و تیغ از او بستد و خواست تا او را بکشد، مردم با<sup>۵</sup> ایشان رسیدند بترسید و ایمن نبود که گویند کشته تویی، تیغ بینداخت و او را رها کرد و بگریخت.

۱۰ و شیب با خانه رفت و جامه بکند و حریر از سینه می گشاد. پسر عمی از آن<sup>۶</sup> او در سرای شد، او را دید. گفت: همانا امیرالمؤمنین را تو کشته ای؟ خواست تا گوید نه، گفت: آری! پسر عمش تیغ بر گرفت [۲۴۹-پ] برگردن او زد و سرش بینداخت.

۱۵ و پسر مُلْجَم می گریخت، مردی گلیمی داشت بر او زد و او را بیفگند و تیغش بیوفتاد. او را بگرفتند و پیش امیرالمؤمنین بردند، و آن سه دیگر بچست<sup>۷</sup> و به میان مردم در شد و بگریخت<sup>۸</sup>. و این یک روایت است.

۲۰ و دیگر روایت آن است که: پسر مُلْجَم او را تیغ در نماز<sup>۹</sup> زد و او نماز بیسته بود و اَلْحَمْدُ بر خوانده بود و یازده آیت از سوره الانبیاء، که این ملعون او را ضربت زد. او نماز نبرید، بل نماز سبک بکرد و سلام داد، و گفت: **فُزْتُ وَرَبِّ الْكُفَّةِ؛** به خدای کعبه که ظفریافتم. و پسر مُلْجَم را بگرفتند و پیش امیرالمؤمنین آوردند و گفتند: یا

۱. آج، لب، کا: بریق.

۲. آط، آب، آج، لب، مش. کا: که.

۳. آج، لب + خود.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: پسر عمش.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: بچستند؛ کا: بگریخت.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + بامداد.

۷. آج، لب، مش: برقت.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: بگریختند.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: بگریختند.

امیرالمؤمنین! مُرَّ بِأَمْرِكِ فِي عَدُوِّ اللَّهِ؛ بفرمای آنچه رای تست در دشمن خدای<sup>۲</sup>.  
گفت: اگر من بمیرم به قصاص او را باز کشی، النَّفْسِ بِالنَّفْسِ، و اگر زنده مانم رای  
خود در او بینم.

این ملعون<sup>۳</sup> گفت: این تیغ به هزار درم خریدم و به هزار درم زهر بر او مالیده‌ام،  
فَإِنْ خَانَنِي أَبْعَدَهُ اللَّهُ.

۵  
ام کلثوم گفت: ای ملعون! امیرالمؤمنین را بکشتی! گفت: پدرتورا کشتم، نه  
امیرالمؤمنین را. گفت: امید دارم که باکی نباشد او را. گفت: پس<sup>۴</sup> تو بر من بگری.  
آنگه گفت: ضربه ای زدم او را که اگر بر اهل زمین پخشند همه را هلاک کند.

امیرالمؤمنین - علیه السلام - روی به حسن و حسین کرد و گفت: بیری این را و  
جامه ای<sup>۵</sup> نسرم و خسوار باز کنی برای او، و طعام نیک دهی او را که او اسیر  
۱۰ شامست. اگر من بمانم، رای خود در او بینم، و اگر من بمیرم با او آن کنی که با  
قاتل پیغامبری کنند، بکشی او را و بسوزی. امیرالمؤمنین آن روز و آن شب و بردگر  
روز همچنان بود رنجور.

راوی خبر گوید، أَصْبَغُ نِبَاتَهُ<sup>۶</sup> گفت<sup>۷</sup>: خواستم که روز دوم در نزدیک  
امیرالمؤمنین شوم تا او را ببینم. حسن علی بیرون آمد. و ما جماعتی بودیم. و<sup>۷</sup> گفت:  
۱۵ بازگردی که امیرالمؤمنین رنجور است. جماعت باز گشتند، مرا دل نداد، من بنشستم  
بر در سرای<sup>۷</sup>. ساعتی بود، آواز گریه زنان<sup>۸</sup> و کودکان برآمد من نیز از<sup>۷</sup> بیرون سرای  
بگریستم. امیرالمؤمنین<sup>۷</sup> آواز من بشنید، گفت: بنگری تا کیست؟ پیامند و  
بنگریدند و گفتند: فلان است. گفت در آرید<sup>۸</sup> او را، مرا در پیش او بردند. او را دیدم  
عصابه ای زرد بر سر بسته، و خون بسیار از جراحتش رفته، و روی او زرد شده چنان  
۲۰

۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: مُرنا.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: تست تا ما به این دشمن خدای چه کنیم.

۳. آب: این ملعون؛ آط، آج، لب، مش: آن ملعون.

۴. آط: پس گفت پس گفت؛ آب، آج، لب، مش: پس گفت.

۵. آط، آج، لب، مش: جای؛ آب: جایی.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: اصبغ بن نباته.

۷. آط: درآری / درآرید.

۸. دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

که نتوانستم فرق کردن میان روی او و عصابه.

۵ مرا گفت: چرا با مردم بنه رفتی<sup>۱</sup>؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! دلم نداد و خواستم تا تو را ببینم.

۵ گفتم: مرا دوست داری؟ گفتم: بلی یا امیرالمؤمنین، و سر تا پای او بوسه می دادم و می گریستم.

گفت: مگر می<sup>۲</sup> که من به بهشت می روم؟ گفتم: یا امیرالمؤمنین! دانم، ولكن برخود می گریم که ما<sup>۳</sup> را بی توزندگانی چون باشد؟<sup>۴</sup>

چون آن شب بود که او را وفات آمد، فرزندان را جمع کرد و وصایت به حسن کرد. وصایتی<sup>۵</sup> معروف. و در جمله وصایت گفت: مرا در این خانه بری و در بر من

۱۰ فراز کنی<sup>۶</sup> و شما بر درخانه بنشین. چون دانی که من جان به خدای تسلیم کردم، از زاویه<sup>۷</sup> خانه لوحی پدید آمد، برداری و مرا بر آن جا نهی، و در آستانه خانه کفن و

حنوط من پدید آید، بر آن لوح مرا بشوی<sup>۸</sup> و از آن حنوط بر من کنی و مرا بر سریر خود نهی. و چون مقدمه سریر از جای برخیزد<sup>۹</sup>، مؤخره<sup>۱۰</sup> بردارید و کس را خبر مکنید، و

هم در شب مرا ببری تا به ظهر الغری<sup>۱۱</sup> آن جا که مقدمه سریر فرود آید آن جا بنهی و برکنی از جای که<sup>۱۲</sup> تابوتی از ساج پیدا شود برو نبشته: هَذَا مَا ادَّخَرَهُ نُوْحُ النَّبِيِّ لِاخِيهِ

۱۵ عَلِيِّ بْنِ ابي طالب. مرا آن جا دفن کنی و نماز یک بار بر من حسن کند و یک بار حسین.

گفت: ما او را برداشتیم و در آن خانه بردیم و در<sup>۱۳</sup> فرو گرفتیم<sup>۱۴</sup> آواز او جز به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ نمی شنیدیم. از خانه آوازی شنیدیم که کسی می خواند: اَفَمَنْ يُلْقَى فِي

۱. بنه رفتی / بن رفتی.

۲. مش: نگری.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: مرا.

۴. آط، آج، لب، مش: مرا؛ برای توجیه گونه زندگانی باشد.

۵. آط، آب، آج، لب: و وصایت.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: فرازگیری / فراز گیرید.

۷. آب، مش: از در این.

۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا: مرا بر آن لوح بشوید.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: برخیزد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش + آن شما.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بپسندید و به ظهر الغری برید که.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: جای خود چون.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش + او.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش + و.

النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ<sup>۱</sup>... هاتمی دیگر آواز داد: مات الثَّيْبِيُّ وَقُتِلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْآنَ تَضَعُ رُكُوتَ الْإِسْلَامِ.

حسن علی<sup>۲</sup> گفت: صبر نداشتم تا در خانه باز کردم<sup>۳</sup>، امیرالمؤمنین از دنیا مفارقت کرده بود. در تجهیز او گرفتم و انفاذ وصیت او چنان که فرموده بود. و سریر او برگرفتم مؤخره آن و مقدمه [۲۵۰-ر] آن از جای برخاست، و او را به غری دفن کردیم و بازگشتیم<sup>۴</sup>، و اثر گور ناپیدا کردیم به وصیت او. چون بازگشتم، جماعتی می آمدند بر پی ما<sup>۵</sup>. گفتند: چه کردی؟ گفتیم: دفن کردیم، و آنچه دیده بودیم حکایت کردیم. برفتند و آن جایگاه باز کردند چیزی ندیدند.

از باقر- علیه السلام- پرسیدند که: امیرالمؤمنین را کجا دفن کردند؟ گفت: به ناحیه الغری، و پیش از صبح دفن کردند او را، و دفن او حسن و حسین و محمد خنفته و عبدالله جعفر کردند.

و حسن علی را پرسیدند که: امیرالمؤمنین را کجا دفن کردی؟<sup>۶</sup> گفت: به ره مسجد اشعث بیرون بردیم و به ظهر الغری دفن کردیم او را.

عبدالله بن حازم گفت: با رشید- یعنی<sup>۷</sup> هارون- به صید رفتیم به جانب غری، گله ای آهودیدیم. سگان را و چرغان را<sup>۸</sup> بر گماشتیم. این آهوان برفتند<sup>۹</sup> بر پشته ای شدند و بایستادند. سگان و چرغان چون آن جا رسیدند بایستادند و باز ماندند و هیچ تعرض نکردند. آهوان از آن پشته به زیر آمدند. دگر باره سگان آهنگ کردند و به دنبال ایشان در افتادند<sup>۱۰</sup>! دگر باره با آن پشته گریختند، سگان به جانبی رفتند<sup>۱۱</sup> و چرغان<sup>۱۲</sup>، و هیچ تعرض<sup>۱۳</sup> نکردند. همچنین چند بار هر گه که آن آهوان از آن جا

۱. سورة فضلت (۴۱) آیه ۴۰. ۲. لب: حسین علی.

۳. آج، لب: دفن کردم و بازگشتم؛ آج، لب: دفن گرفتم و باز گشتم.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + ما را. ۵. آب، مش: کردید/ کردی؛ کا: کردیم.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا + با. ۷. آط: چرخ و باز؛ کا: بازان را.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + و.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: کردند و سر به دنبال ایشان در نهادند.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا: گریختند. ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش + به جانبی.

۱۲. آط، آب، آج، لب: تعرضی.



فرود آمدندی، سگان به دنبال ایشان در افتادندی، و هرگه که به آن پشته شدند، سگان برفتندی و تعرض نکردندی.

هارون از آن به شگفت آمد، گفت: بروی و هر کس<sup>۱</sup> را که بینی بیاری تا بپرسیم از او که آگند<sup>۲</sup> و پشته چه جای است؟ پسری را بیاوردند<sup>۳</sup> از بنی اسد. هارون او را گفت: این پشته چه جای است؟ گفت: اگر بگویم مرا امان باشد؟ گفت: تو راست امان و عهد خدای که تو را نرنجانند.

گفت: پدران من مرا روایت کردند که این پشته گور علی بن ابی طالب است. خدای تعالی این را حرمی کرده است که هیچ کس<sup>۴</sup> با او نگریزد و الا در امان خدای باشد. هارون از اسب فرود آمد و آب بخواست و وضوی نماز کرد، و بسیاری نماز کرد آن جا و در آن خاک بغلتید<sup>۵</sup>.

محمد بن عایشه گفت: مرا این حدیث باور نیامد<sup>۶</sup> تا آن سال که به مکه رفتم. به مکه یاسر را دیدم رکاب دار رشید. او گفت: سالی با رشید<sup>۷</sup> از مکه می آمدیم. چون به کوفه رسیدیم شبی از شبها هارون مرا گفت: یا یاسر! عیسی جعفر<sup>۸</sup> را بگو تا برنشیند، و او نیز بر نشست و آمدیم تا به غری. اما عیسی جعفر<sup>۹</sup> برفت و به گوشه ای بخوفت<sup>۱۰</sup>، و اما هارون بیامد و بر پشته ای رفت<sup>۱۱</sup> و نماز می کرد، و هرگه که دو رکعت نماز کردی بگریستی و در آن خاک بغلتیدی<sup>۱۲</sup> و گفتی: یا ابن<sup>۱۳</sup> اعم! وَاللَّهِ إِنِّي أَغْرُفُ فَضْلَكَ وَسَابِقَتَكَ فِي دِينِكَ<sup>۱۴</sup> وَاللَّهِ جَلَسْتُ مَجْلِسَ<sup>۱۵</sup> الَّذِي لَنَا فِيهِ وَلَكِنْ وَلَدْتُكَ يُودُونِي وَيَخْرُجُونَ عَلَيَّ؛ ای پسر عم من! فضل و سابقه تومی شناسم و به آن جاهل

۱. آط، آب، آج، لب: کسی.
۲. آط، آب، آج، لب، مش: یافتند.
۳. آط، آب، آج، لب، مش: یافتند.
۴. آط، آب، آج، لب، مش: بغلتید.
۵. آط، آب، آج، لب، مش: بغلتید.
۶. آط، آب، آج، لب، مش: عیسی بن جعفر + بودم.
۷. آط، آب، آج، لب، مش: عیسی بن جعفر.
۸. آط، آب، آج، لب، مش: عیسی و جعفر.
۹. آط، آب، آج، لب، مش: نشست.
۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: نشست.
۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بغلتیدی؛ کا: غلطیدی.
۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: بغلتیدی؛ کا: غلطیدی.
۱۳. آب: یا ابن.
۱۴. اساس: مخدوش است و به صورت «بریک» هم خوانده می شود؛ به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.
۱۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: مجلس.

نه ام، و لکن فرزندان تو مرا می رنجانند و بر من خروج می کنند.

همه شب چنین می گفت<sup>۱</sup>، تا سحرگاه مرا گفت: یا یاسر! عیسی را بیدار کن. من او را بیدار کردم. برخاست<sup>۲</sup> و بیامد. هارون او را گفت: بیای<sup>۳</sup> و بنزدیک گور پسر عمّت نماز کن. گفت: چه عمومّت است مرا این جا؟ گفت: نمی دانی، این گور<sup>۴</sup> علی بن ابی طالب است. عیسی بن جعفر وضو کرد و نماز می کردند تا صبح بر آمد<sup>۵</sup>، آنکه فریضه بکردند و بر نشستند و با کوفه آمدند. این جمله ای<sup>۶</sup> از مقتل<sup>۷</sup> امیرالمؤمنین یاد کرده آمد و در قتل امیرالمؤمنین، و قَطَام<sup>۸</sup> شاعر گفت - شعر:

فَلَمْ أَرْمَهراً سَاقَهُ ذُوسِمَاحَهُ      كَمَهْرٍ قَطَامٍ مِنْ فَصِيحٍ وَأَعْجَمٍ  
ثَلَاثَةَ آلَافٍ وَعَبْدٍ وَقَيْسَةَ      وَضَرْبٍ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَيِّمِ<sup>۱</sup>  
فَلَا مَهْرَ أَعْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَإِنْ غَلَا      وَلَا قَتِكَ إِلَّا ذُونَ قَتِكَ ابْنِ مُلْجَمِ

۱۰ پس، مِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ، عُبَيْدَةُ حَارِثُ اسْتِ وَحَمْزَةُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَجَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

راوی خبر گوید که: چون عُبَيْدَةُ حَارِثُ را به بدر بکشتند، و حمزه را به اُحُد، و جعفر را به مؤته، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - گفت: اَللّهُمَّ اِنَّكَ اَنْكَلْتَنِي عُبَيْدَةَ<sup>۱۱</sup> بَنَ الْحَارِثِ يَوْمَ بَدْرٍ وَحَمْزَةَ يَوْمَ اُحُدٍ وَجَعْفَرًا<sup>۱۲</sup> [۲۵۰-پ] يَوْمَ مَوْئَةِ اللّهُمَّ وَهَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [رَبِّ]؛ اَفَلَا تَذَرُنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ<sup>۱۵</sup>، گفت: بار خدایا! [مرا مصیبت زده کردی روز بدر به عبیده بن الحارث، و روز احد به حمزه بن عبدالمطلب، و روز مؤته به جعفر. بار خدایا] [۱۴] یا من کس نماند جز علی بن

۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: همچین می کرد.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بیا.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: برآمدن.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: جمله ای است.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: برآمدن.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: و قتل.

۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا: و قتل.

۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا: و قتل.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: و قتل.

۱۰. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدنها؛ چاپ شعرانی (۱۳۸/۹): اَلْمُصَيِّمِ.

۱۱. دیگر نسخه بدنها بجز کا: ندارد.

۱۲. چاپ شعرانی (۱۳۸/۹): وَجَعْفَرِ.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: و جعفر.

۱۴. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۱۵. مأخوذ از سورة اتیاب (۲۱) آیه ۸۹.

ابی طالب<sup>۱</sup>، مراتها رها مکن و توبهترین وارثانی. **وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا**؛ و این مردان هیچ تبدیلی و تغییری<sup>۲</sup> نکردند فرمانهای ما را.

**لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ**، گفت: تا جزا دهد خدای تعالی راست گویان را بر راست گفتنشان، و «لام» تعلق دارد به قوله: **وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا**.

**وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ إِن شَاءَ**؛ و عذاب کند منافقان را اگر خواهد. و این دلیل

است بر آن که از جهت عقل رواست که خدای تعالی از کافران<sup>۳</sup> عفو کند، و آنما قطع بر عقاب کفار از جهت سمع است فی قوله: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ**<sup>۴</sup> - آیه، و اجماع امت. **أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ**؛ یا<sup>۵</sup> توبه ایشان قبول کند اگر توبه کنند از کفر و نفاق و اخلاص ایمان کنند خدای را - جل جلاله. **إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا**؛ و خدای غفور و رحیم بوده است<sup>۶</sup>.

**وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا**؛ و خدای رد کرد و برگردانید کافران را به خشم و رگم، و مراد بر نیامد [ه و] <sup>۷</sup> مقصود نیافته هیچ خیر و غنیمت در نیافتند. **وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْفِتْنَةَ**؛ و خدای مؤمنان را کفایت بکرد کارزار کردن. در قراءت عبدالله مسعود هست: **وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْفِتْنَةَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ**. **وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا**؛ و خدای قوی و عزیز بوده است<sup>۸</sup>.

**وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِبِهِمْ**، گفت: فرود آورد آنان را که ایشان را معاونت کردند از اهل کتاب، یعنی جهودان بنی قریظه و بنی النضیر. و «هَمْ» ضمیر کافران قریش است و اهل مکه. «مِنْ صَيَاصِبِهِمْ»<sup>۹</sup> واحدتها<sup>۱۰</sup> **صَيْصِيه**؛ و هر بر آمده ای را صیصیه خوانند، **وَمِنْهُ قَبْلَ لِقَافِ الْبَقَرِ وَشَوْكَةَ الذِّبْكَ وَشَوْكَةَ**

۱. آط، آب، آج، لب، مش؛ و این علی بن ابی طالب است، بار خدایا.

۲. آط، آب، آج، لب، مش؛ تغییر و تبدیل.

۳. آط، آب، آج، لب، مش؛ تعالی کافران را. ۴. سورة نساء (۴) آیه ۴۸.

۵. آط، آب، آج، لب، مش؛ تا.

۶. آط، آب، آج، لب، مش؛ رحیم است.

۷. آط، آب، آج، لب، مش؛ عزیز است. ۸. آط، آب، آج، لب، مش؛ عزیز است.

۹. آط، آب، آج، لب، مش؛ واحدتها.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش؛ واحدتها.

الحاکة صیصیه، سُروی گاو را و خار چنگال<sup>۲</sup> خروه<sup>۳</sup> را و خار بافنده را صیصیه گویند.  
قال الشاعر - شعر:

### كَوْفَعِ الصِّيَاصِي فِي النَّسِيجِ الْمَمْدَدِ

- اهل سير گفتند: چون رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ - از کارزار احزاب باز آمد،  
و ایشان برگشتند و با جایهای خود شدند، و رسول - علیه السلام - و صحابه با مدینه  
آمدند و سلاح<sup>۴</sup> بنهادند، چون وقت نماز پیشین بود<sup>۵</sup>، جبریل آمد عمامه ای از استبرق  
در سر بسته بر شتری نشسته، و رسول - علیه السلام - در حجره زینب بنت جحش بود سر  
می شست یک نیمه سر شسته بود، و<sup>۶</sup> گفت: یا رسول الله! سلاح بنهادی، و  
فریشتگان چهل شباروز<sup>۷</sup> است که سلاح دارند و هنوز سلاح ننهادند، خدای تعالی  
می فرماید: که: هم این ساعت به بنی قریظه روی که من نیز آن جا<sup>۸</sup> خواهم رفتن تا  
میخهای خیمه<sup>۹</sup> ایشان بر کشم!<sup>۱۰</sup>  
رسول خدای فرمود تا منادی ندا کرد: آلا و هر کس که او سمیع و مطیع است،  
خدای می فرماید که نماز دیگر نکند الا به بنی قریظه.  
و رسول - علیه السلام - را<sup>۱۱</sup> به امیر المؤمنین<sup>۱۲</sup> داد و او را بر مقدمه گسیل کرد با  
لشکری. و رسول - علیه السلام - بر اثر می رفت<sup>۱۳</sup>، تا به زیر حصن رسید، ایشان پیغامبر  
را ناسزا می گفتند. برگردید و بیامد و رسول را گفت: یا رسول الله! به زیر<sup>۱۴</sup> حصن مرو  
که صلاح نیست. گفت: یا علی! مگر چیزی شنیدی از ایشان که تو را خوش نیامد؟  
گفت: بلی. رسول - علیه السلام - گفت: چون<sup>۱۵</sup> مرا بینند نگویند! آنکه پیش<sup>۱۶</sup> حصن

۱. کا: الحائک.  
۲. آط، آب، آج، لب، مش: سروگاو و چنگال.  
۳. آط، آب، آج، لب، مش: خروس.  
۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: رسید.  
۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: رسید.  
۶. دیگر نسخه بدنها بجز کا: ندارد.  
۷. آط، آب، مش: شبانه روز، آج، لب، کا: شبان روز.  
۸. آب، مش: بدان جا.  
۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: خیمه ها.  
۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا + برکنم و درهای حصن ایشان بگشایم و ایشان از خوف مضطرب اند در زلزله.  
۱۱. آط، آج، لب، کا + علی علیه السلام.  
۱۲. آط، آب، آج، لب، مش + امیر المؤمنین برفت.  
۱۳. آط، آب، آج، لب، مش + این.  
۱۴. آط، آب، آج، لب، مش: بلی یا رسول الله چون.  
۱۵. آب، آج، لب، بگویند.  
۱۶. آط، آب، آج، لب، مش: بنزدیک.

آمد<sup>۱</sup> و گفت: يَا إِخْوَانَ الْقِرَدَةِ وَالْخَنَازِيرِ إِنَّا **۱۱** ذَا نَزَلْنَا بِقَوْمٍ<sup>۲</sup> فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ؛ ای برادران<sup>۳</sup> خوکان و بوزنگان! ما چون به ساحت و پیرامن قومی فرود آییم<sup>۴</sup>، بد باشد بامداد ایشان. گفتند: یا بالقاسم<sup>۵</sup>! مَا كُنْتُمْ جَهْلًا وَلَا سَبَابًا؛ ای محمد! تو هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی.

و در راه رسول به صحابه بگذشت<sup>۶</sup> در جایی که آن را صَوْرَيْنِ خوانند، گفت: هیچ کس را دیدی که به شما بگذشت<sup>۷</sup>؟ گفتند: بلی، دِخْيَةَ الْكَلْبِيِّ به ما بگذشت بر شتری نشسته بر این هیأت. گفت: آن جبریل است که می رود تا<sup>۸</sup> حصن ایشان متزلزل کند، و ترس در دل ایشان فکند<sup>۹</sup>!

و رسول - علیه السلام - بیامد و بر سر چاهی از [۲۵۱-ر] چاههای ایشان<sup>۱۰</sup> فرود آمد که آن را چاه «أَنَا» گفتند. و مردم می رسیدند و فرو می آمدند، و مردم بعضی پس<sup>۱۱</sup> نماز خفتن رسیدند و نماز دیگر نکرده بودند، از آن که رسول گفته بود: نماز دیگر مکنید<sup>۱۲</sup> الا به بنی قریظه. نماز را قضا باز کردند، و خدای تعالی ایشان را معذور داشت.

و رسول - علیه السلام - این حصن را حصار داد بیست و پنج روز تا کار بر ایشان سخت شد، و حَيْسَى أَخْطَبَ به حکم آن که با کعب آسد<sup>۱۳</sup> عهد کرده بود که با او باشد تا آنچه رسد به هر دو رسد. او نیز در حصن بود، کعب آسد<sup>۱۴</sup> گفت: یا قوم! بدیدی که ما را چه افتاد، و ما در چه محنت افتاده ایم! اکنون از سه کاریکی اختیار کنی. گفتند: و آن کدام است؟

- |   |  |
|---|--|
| ۱. آط، آب، آج، لب، مش + و آواز داد.                                       | ۲. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.                |
| ۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بساحة قوم.                                     | ۴. آط، آب، آج، لب: برادر.                        |
| ۵. آط، آب، آج، لب، مش: فرود آمدیم.  | ۶. آط، آب، کا: یا بالقاسم؛ آج، لب: یا ابوالقاسم. |
| ۷. آج، لب: سَابًا.  | ۸. آط: بگذشت.                                    |
| ۹. آط، آب، آج، لب، مش + آن.   | ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا: افکند.               |
| ۱۱. دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد.  | ۱۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا + از.                 |
| ۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: نکنند، که بر اساس مرجع می نماید.              |  |
| ۱۴. اساس: اُسَيْدًا؛ با توجه به ضبط دیگر نسخه بدلها و مآخذ خیر، تصحیح شد. |  |

گفت: اما آن که به این مرد ایمان آرید<sup>۱</sup> و او را تصدیق کنی که شما را روشن شد که او پیغامبر است و صادق و فرستاده خدای تعالی، و نعمت و صفات او در تورات خوانده ای و بدیده<sup>۲</sup> تا ایمن شوی بر جان و مال و فرزندان، و برجای بمانی.

گفتند: ما این نکنیم، و از دین خود برنگردیم. گفت: چون این نخواهی<sup>۳</sup> بیایی تا به دست خود زنان و فرزندان خود را بکشیم، و آنگه بیرون شویم و با ایشان قتال کنیم. اگر دست ما را باشد، زن و فرزند<sup>۴</sup> را بدل بود، و اگر دست ایشان را بود بر ما، ما را دل مشغولی<sup>۵</sup> نبود. گفتند: چگونه کشیم این بیچارگان بی گناهان<sup>۶</sup> را! و که را دل دهد که این کند!

گفت: وجه<sup>۷</sup> سه دیگر آن است<sup>۸</sup> که امشب شب شنبه است، و محمّد و اصحابش از ما ایمن باشند برای آن که دانند که ما شنبه رها نکنیم<sup>۹</sup>، و از این جا بیرون شویم، بر این قوم زنیم، باشد که ما را کاری برآید. گفتند: این هم نکنیم که شنبه بر خود تباه کنیم و حرمت او برداریم و در او حدّی کنیم که پیش آن نکرده ایم<sup>۱۰</sup> ما و پدران ما. و آنان که در شنبه کاری ناشایست کردند<sup>۱۱</sup>، دیدی که ایشان را چه رسید از مسخ.

گفت: اکنون امشب احتیاط کنی و هشیار باشی تا فردا رای دیگر ببینیم. ۱۵  
بر دگر روز کس فرستادند به رسول، و گفتند: یا محمّد! اَبُو لُبَابَةَ بن عبدالمُنْذِر را که از بنی عمرو بن عَوْف است به ما فرست تا ما با او رای زنیم در صلاح کار خود، و قبیله<sup>۱۲</sup> او از حُلَفای اَوْس بودند.  
رسول - علیه السلام - او را بفرستاد. چون او در حصن شد، مردان و زنان و

۱. آط: آری / آرید؛ آج، لب: دارید.

۲. آط، آب: بخوانده و بدیده؛ مش: بخوانده و دیده اید؛ آج، لب: بخوانده اید و بدیده اید؛ کا: دیده.

۳. آط، آب، آج، لب، مش + کردن.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: فرزندان.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: دل مشغولی.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بی گناه.

۷. دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

۸. آج، لب: سیم آن است، کا: مدبگر.

۹. آط، آب، آج، لب: کنیم؛ به قیاس با نسخه مش، تصحیح شد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: پیش از این نکرده باشیم؛ کا: پیش از این نکرده ایم.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: کردند.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: حُلَفای.

کودکان پیش او باز شدند و در روی او<sup>۱</sup> بگریستند، او را دل بسوخت برایشان. گفتند: روا باشد که نه<sup>۲</sup> بر حکم محمد فرود آییم. گفت: من گفتم<sup>۳</sup> روا باشد به زبان، و لکن اشارت کردم به دست به حلق، یعنی اگر فرود آیی بکشد شما را، و این معنی به تعریض اعلام می کردم<sup>۴</sup> تا بدانستم<sup>۵</sup> که آنچه می کنم<sup>۶</sup> خیانت است با خدای و رسول. ۵

گفت: بیامدم و با پیش رسول نرفتم، راست با مسجد رسول رفتم و خویشتن در ستونی بستم و با خدای عهد کردم که من در زمین بنی قریظه نباشم و در جایی که با خدای و رسول خیانت کردم.

چون بازگشتن من نزدیک رسول<sup>۷</sup> دیر شد، از احوال من<sup>۸</sup> پرسید، قصه او را بگفتند، گفت: اگر پیش من آمدی، من برای او<sup>۹</sup> استغفار کردم، اکنون چون برفت و خویشتن بیست من او را نگشایم تا خدای توبه او بپذیرد<sup>۱۰</sup>. پس از آن خدای توبه او پذیرفت<sup>۱۱</sup>، و جبریل آمد و رسول را خبر داد. و او<sup>۱۲</sup> در حجره ام سلمه بود، سحرگاهی<sup>۱۳</sup> ام سلمه گفت: رسول - علیه السلام - بخندید. من گفتم: یا رسول الله! دندان خندان باد، چرا بخندیدی؟ گفت: خدای تعالی قبول توبه ابولبابه فرو فرستاد.

من گفتم: یا رسول الله! روا باشد که من بروم و او را بشارت دهم؟ گفت: روا باشد، و این پیش از آیت حجاب بود. ۱۵

گفت: من برفتم تا به در مسجد<sup>۱۴</sup> که بر حجره من بود آواز دادم و گفتم: یا باباباه! ابیشراً فان الله قد اتاب<sup>۱۵</sup> علیک.

- |  |                                   |
|--|-----------------------------------|
| ۱. آط، آب، آج، لب، مش: و در او.  | ۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: ما.    |
| ۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: آیم او گفت.   | ۴. آط، آب، آج، لب، مش: اعلام کرد. |
| ۵. آط، آب، آج، لب، مش: ابولبابه گفت دانستم.  | ۶. آط، آب، آج، لب، مش: که آن.     |
| ۷. آط، آب، مش: چون بازگشتم با رسول؛ آج، لب، کا: چون بازگشتم دیر شد رسول علیه السلام. | ۸. دیگر نسخه بدنها بجز کا: ندارد. |
| ۹. آج، لب: آمدی او را؛ مش: آمدی از بهر او.   | ۱۰. آج، لب، مش: نپذیرد.           |
| ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: پذیرفت.  | ۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: و رسول.   |
| ۱۳. دیگر نسخه بدنها: ندارد.  | ۱۴. آط، آب، آج، لب + الله.        |
| ۱۵. آط، آب، مش: مسجدی.   |                                   |

- جماعتی که در مسجد بودند خواستند تا او را باز گشایند<sup>۱</sup>، او گفت: نخواهم تا رسول خدای مرا باز گشاید<sup>۲</sup>.
- رسول - علیه السلام - چون به نماز صبح بیرون آمد او را باز گشاد<sup>۳</sup>. و جماعتی از بنی هلال در این حصن بودند از<sup>۴</sup> بنی قریظه از<sup>۵</sup> بنی اعمام ایشان، ایمان آوردند پیش<sup>۶</sup> حکم<sup>۷</sup> [۲۵۱-پ] سعدمعاذ. و مردی نام او عمرو بن سعدی<sup>۸</sup> از جمله بنی قریظه. او بر عهد اول مانده بود که با رسول کرد. آن شب از حصن به زیر آمد<sup>۹</sup> و به طلیعه رسول بگذشت<sup>۱۰</sup>، و آن شب [نوبت] محمد بن مسلمه بود، گفت: تو کیستی؟ گفت: من آنم که چون جمله بنی قریظه با محمد غدر کردند و عهد او بشکافتند، من بر عهد او بایستادم و غدر نکردم - عمرو بن سعدی<sup>۱۱</sup>.
- ۱۰ محمد بن مسلمه گفت: اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنِي إِقَالََةَ عَشْرَاتِ الْكِرَامِ، و دست بداشت از او. او بیامد و آن شب به مسجد رسول آمد و آن جا بود، و بردگر روز برفت و کس نداند<sup>۱۲</sup> که کجا رفت، مفقود شد.
- حدیث او رسول را بگفتند، گفت: خدای او را برهانید به وفایش.
- چون روز شد، بنی قریظه بر حکم رسول - علیه السلام - فرود آمدند<sup>۱۳</sup>. اؤس بیامدند و گفتند: یا رسول الله! لینان حلفا و موالی مااند، توقع آن است که با اینان همان کنی<sup>۱۴</sup> که با موالی خزرج کردی پیش از این، و رسول - علیه السلام - پیش از آن حصار داده بود بنی قینقاع را و ایشان در حکم رسول آمده بودند، و عبدالله ابی سلول ایشان را

۱. آط، آب، آج، لب، مش: بگشایند.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: نخواهم که باز گشایند تا رسول خدا باز گشاید.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: بگشاد.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بودند نه از جمله.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، و.

۶. آج، لب: صبح.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: بیرون آمد.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن سعد، عمرو بن عدی.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: عمرو بن سعد، کا: عمرو بن سعد.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: ندانست.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: بگرفت.

۱۲. آط، آب، آج، لب، مش، و.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، و.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش، و.



بخواسته بود و رسول بیخشیده<sup>۱</sup>، اوس همین<sup>۲</sup> چشم می داشتند. رسول - علیه السلام - گفت: راضی باشی که مردی هم از شما که سید شماست در ایشان حکم کند؟ و آن سعد مُعَاذ است.

گفتند: راضی باشیم یا رسول الله! و سعد مُعَاذ مجروح بود در این وقت، در مسجد رسول خیمه ای زده بود و او در آن جا بود، و زنی نام او رُقَيْدَة او را مداوات<sup>۳</sup> می کرد، و این زن خویشتن<sup>۴</sup> بر این کار وقف کرده بود، و رسول - علیه السلام - او را برای آن در این خیمه فرود آورده بود تا هر روز او را ببند و نزدیک باشد به وی<sup>۵</sup>، و این جراحت او را در غزات احزاب رسیده بود. چون رسول - علیه السلام - او را به حاکم کرد در بنی قُرَیظَه، قوم اوس بیامدند و چهار پای بیاوردند و او را بر نشانند و مخذه در پس پشت او نهادند، و همه راه او را می گفتند: یا با عمرو! رسول خدای تو را به حاکم کرد در بنی قُرَیظَه، و ایشان موالی تواند با ایشان احسان کن. چون بسیار بگفتند، گفت سعد را وقت آن نیست که او برای ملامت لائمان جانب خدای بگذارد<sup>۶</sup>. یکی از ایشان گفت: چون من از سعد این شنیدم، دانستم که او جز به قتل ایشان حکم نکند.

چو سعد بنزدیک رسول - علیه السلام - رسید، رسول<sup>۸</sup> اوس را گفت: برخیزی و سیدتان را فرود آری. ایشان سعد را فرود آوردند و گفتند: یا با عمرو! رسول خدای تو را به حاکم کرد در موالی تو که بنی قُرَیظَه اند. سعد روی با ایشان کرد و گفت: عهد خدای بر شماست که از حکم من باز پس نیایی و از جانب رسول خدای همچنین است همه گفتند: آری، و رسول - علیه السلام - گفت: همچنین است، تو حاکمی مُحَكَّم از قبل من برایشان، تا حکم آن باشد که تو کنی. گفت: چون چنین است، لَقَدْ حَكَمْتُ فِيهِمْ بِقَتْلِ الرِّجَالِ وَسَبِّ النِّسَاءِ وَالذَّرَارِيِّ وَقِسْمَةِ الْأَمْوَالِ، چون<sup>۹</sup> من حاکم محکم ام، حکم کردم که مردانشان را بکشند و زنان و کودکان را به بردگی

۱. کا: بخشیده؛ آط، آب، آج، لب، مش + قوم.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: مداوا.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: بر رسول.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: بگذارد.

۵. آج، لب: یا با عمرو سعد.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: همان.

۷. آط، آب، آج، لب، مش + راه: کا: خود را.

۸. با عمرو / با عمرو.

۹. آط، آب، آج، لب، مش + قوم.

۱۰. دیگر نسخه بدلها بجز کا: ندارد.

بیارند، و مالشان قسمت کنند.

رسول - علیه السلام - گفت: لَقَدْ حَكَمْتَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ أَرْفَعَةٍ؛ در ایشان به حکم خدای حکم کردی از بالای هفت آسمان.

آنکه بفرمود تا ایشان را به زیر آوردند و در سرای زنی از بنی النجّار باز داشتند، و از آن جا که بازار مدینه است بفرمود تا چند خندق بکنند و ایشان را بیاوردند، و ایشان هفتصد<sup>۱</sup> مرد بودند، و گفتند: نهصد. و امیرالمؤمنین علی را وزیر را نصب کرد<sup>۲</sup> به آن که ایشان را گردن می زدند و در آن خندقها<sup>۳</sup> می انداختند. حَتَّى أَخْطَبَ در میان ایشان بود، و حله ای پوشیده داشت بر خویشان پاره پاره کرده بود تا کس از او برنکند. بیامد و پیش رسول خدای بایستاد و گفت: وَاللَّهِ مَا لُمْتُ نَفْسِي فِي عَدَاوَتِكَ وَلَكِنْ مَنْ يَخْذِلُ اللَّهَ يُخْذَلُ.

آنکه روی به قوم کرد و گفت: كِتَابٌ وَقَدَرٌ وَمَلْحَمَةٌ كُتِبَتْ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ. آنکه پیش رفت تا گردنش بزدند. یکی در حق او گفت - نام او جبَل بن جَوَال الثُّغَلْبِيُّ - شعر:

لَعَمْرُكَ مَا لَأَمِ ابْنُ أَخْطَبٍ نَفْسَهُ  
لَجَاهِدًا حَتَّى بَلَغَ النَّفْسَ عُذْرَهَا<sup>۷</sup> وَلَكِنَّهُ مَنْ يَخْذِلُ اللَّهَ يُخْذَلُ<sup>۵</sup>  
وَعَلْفَلٌ<sup>۸</sup> يَبْنِي الْعِزَّ كُلَّ مُغْلَلٍ<sup>۹</sup>

[۲۵۲-ر] عُرْوَةُ بن الزُّبَيْرِ روایت کرد از عایشه، گفت: در این واقعه از جمله زنان یک<sup>۱۰</sup> زن را بکشتند، و او پیش من بود بازی می کرد و می خندید و حکایت خود می کرد، در میانه یکی از ورای حجره آواز داد که: کجاست فلانه؟ او گفت: این جاست. گفت: بیرون<sup>۱۱</sup> آی. او برخاست همچنان خندان، گفتم<sup>۱۲</sup>: کیست این که تو

۱. لب، مش: هفصد. ۲. آط، آب، آج، لب، مش: کردند.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: خندق.

۴. اساس: حواس؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به ضبط کلمه در منابع و مآخذ، تصحیح شد.

۵. آب: یخذه.

۶. اساس: به صورت «بجاهد» هم خوانده می شود؛ آب: مجاهد؛ کا: فجاهد.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: جُهدها. ۸. آب، مش: قلقل.

۹. آب، مش: مُغْلَلٌ. ۱۰. آط، آب، مش: یکی.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: برون. ۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: گفتند.

را می خوانند، و کجا می برد تو را؟ گفت: به کشتن. گفتم: چگونه؟ گفت: من مردی را از آن شما بکشته ام به آسیایی که بر او افکنده ام از حصن، و نام آن مرد خَلَادِبَن سُوید بود، او را بیرون<sup>۱</sup> بردند و گردن بزدند به قصاص خَلَاد.

عایشه گفت: مرا از دلیری و طیب نفس او به قتل فراموش نمی شود که او دانست که او را بخواهند کشتن و مبالات نمی کرد. ۵

محمد بن اسحاق گفت از زهری که: زَبیر بن [باطا]<sup>۲</sup> الْقُرَظِی در روز کارزار<sup>۳</sup> در جاهلیت<sup>۴</sup> به ثابت بن قیس بن شَماَس بگذشت و او را اسیر گرفته بودند، او را موی پیشانی ببرید و رها کرد، و این علامت امان<sup>۵</sup> اسیران بودی در عرب، و به آن معنی بر او دست ممتی ثابت کرد. این روز ثابت<sup>۶</sup> او را دید باز شناخت. او را گفت: یا زَبیر! ۱۰  
مرا می شناسی؟ گفت: چگونه نمی شناسم، تو آنی که من تو را در فلان وقعه از کشتن خلاص دادم و رها کردم تو را.

ثابت گفت: من می خواهم تا تو را مکافات<sup>۸</sup> کنم امروز، بیامد و رسول را گفت: یا رسول الله! زَبیر الْقُرَظِی را بر من دست نعمتی هست، و من می خواهم تا مکافات<sup>۸</sup> کنم او را. او را به من ببخش به جان. گفت: بخشیدم. بیامد و گفت: خون تو از رسول بخواستم. ۱۵

گفت: زندگانی را چه خواهم کردن با بردگی زن و فرزندان؟ ثابت بیامد و گفت: یا رسول الله! زن و فرزندش<sup>۹</sup> را به من ببخش. گفت: بخشیدم. باز آمد و گفت: بخواستم و ببخشید.

گفت: زن و فرزند را چه خواهم کرد به پیری یا درویشی؟ برفت و رسول را گفت: یا رسول الله! مالش نیز به من بخش. گفت: بخشیدم. بیامد و گفت: تو را و فرزندت را و مالت را از رسول خدای بخواستم و او ببخشید. ۲۰

۱. آط، آب، آج، مش: برون. ۲. اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: روزگار.

۴. آط: جاهلیت در کارزاری؛ آب، آج، لب، مش: جاهلیت در کارزار.

۵. دیگر نسخه بدلها، بجز کا: ندارد. ۶. آط، آب، آج، لب، مش: ثابت بن قیس.

۷. آط، آب، آج، لب، مش + تو. ۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا: مکافاتی.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: فرزند او را.

- گفت<sup>۱</sup>: هیچ دانی تا با سید ما کعب بن اسد<sup>۲</sup> چه کردند؟ ثابت گفت: بکشتند او را. گفت: حال سید بدو و حضر به چه رسید؟ حُتیبِ أَخْطَبُ گفت: گردنش<sup>۳</sup> بزدند. گفت: سید آلِ شَیْرٍ را چه کردند؟ گفت: بکشتند. گفت: بَنُو کَعْبٍ و بَنُو عَمْرٍو را چه کردند؟ گفت: همه را بکشتند. گفت: یا ثابت! به حق آن متنی که مرا بر تو است که مرا به ایشان در رسانی که مرا<sup>۴</sup> در زندگانی خیری نیست<sup>۵</sup> پس از ایشان. ثابت دست برداشت تا او را نیز بکشتند، و ثابت بن قیس در این باب گفت- شعر:

وَقَتُّ ذِقْنِي أَنِّي كَرِيمٌ وَأَنِّي  
وَكَانَ زَبِيرٌ أَكْثَمَ النَّاسِ مِثْنَةً  
صَبُورًا إِذَا مَا الْقَوْمُ جَاؤُوا عَنِ الضَّبْرِ  
عَلَيَّ فَلَمَّا شَدَّ كُوعَاهُ بِالْأَسْرِ  
وَأَنبَتُ رَسُولُ اللَّهِ كَيْمَا أَفْكُهُ  
وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَجْرِي بِمَا يَجْرِي

- ۱۰ رسول - علیه السلام - فرموده بود تا: هر کس که موی بر آورده باشد او را بکشند، اعنی موی عانه. و آنگه بفرمود تا: مالهای ایشان بیاوردند و قسمت کردند، سوار را دو سهم و پیاده را یک سهم، و خمس<sup>۸</sup> آن بیرون کردند و رسول - علیه السلام - بر مستحقان خمس قسمت کرد. *در تحقیق کتاب پوز علوم اسلامی*
- ۱۵ و در لشکر رسول سی و چهار اسب بودند، و اول غنیمت که افتاد رسول را که ببخشیدند و قسمت کردند غنیمت بنی قُرَیْظَه بود، آنگه سَبی و بردگان ایشان را بر دست سعد بن زید به نجد فرستاد تا بفروختند و به اسب و سلاح بدادند و با پیش رسول آوردند، و رسول - علیه السلام - از زنان ایشان کنیزکی بر گرفت نام او رَیْحَانَه بنت عمرو بن خُثَافَه، و او را به بردگی می داشت و می خواست تا اسلام آرد تا بر او

۱. آط، آب، آج، لب، مش + یا ثابت.

۲. اساس: کعب بن اسید؛ به قیاس بانسخه بدلها و با توجه به مآخذ خیر، تصحیح شد؛ کا: کعب بن اخطب.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: گردنشان.

۴. اساس: شعر؛ آط، آب، آج، لب، مش: شمود؛ چاپ شعرانی: (۱۴۳/۹): سؤال؛ مآخذ خیر: سؤال

سؤال. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۵ زیر نویس ح)؛ کا: سفر

۵. آط، آب، آج، لب، مش + بی ایشان.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: خیر نباشد.

۷. اساس: یجرالنا؛ به قیاس بانسخه آب، تصحیح شد. ۸. آط، آب، آج، لب، مش + از

نکاح بندد. گفت: رها کن تا در ملک تو باشم<sup>۱</sup> که من نمی خواهم تا دین جهودی رها کنم.

رسول - علیه السلام - دست از او برداشت و پیرامن او نیز نگشت، و رسول را<sup>۲</sup> - علیه السلام - دل در او بسته بود. یک روز از پس پشت خود آواز نعلینی<sup>۳</sup> بشنید، گفت: این ثعلبه بن سعید است که آمده است تا ما را<sup>۴</sup> بشارت دهد به اسلام ریحانه، او آمد و بشارت داد که ریحانه اسلام آورد. رسول شاد شد. چون<sup>۵</sup> کار بنی قریظه تمام شد، سعد مُعَاذَه را [۲۵۲-پ] وفات رسید، و رسول - علیه السلام - و صحابه بر او بگریستند.

محمد بن اسحاق گفت: روز خندق از مسلمانان شش مرد<sup>۶</sup> کشته شدند و از کافران سه مرد. و روز بنی قریظه یک مرد کشته شد، خَلَاد بن مُوید که آن زن آسیا سنگ بر او زد.

رسول - علیه السلام - روز فتح خندق گفت: **الآن نَفَرُوهُمْ وَلَا يَغْرُونَا؛** پس از این ما به غزای قریش رویم و ایشان به غزای ما نیایند. و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعدة بود **سنة خمس من الهجرة، فذلك**<sup>۷</sup> **قوله تعالى: وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صِيَاصِيهِمْ.** قوله: **مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ،** «مِنْ» تبیین راست، و **مِنْ صِيَاصِيهِمْ،** ابتدای غایت است. **وَقَدَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ؛** و خدای ترس در دل ایشان افکند. **فَرِيقًا تَقْتُلُونَ؛** گروهی را می کشتید. **وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا؛** و گروهی را اسیر می گرفتید.

**وَأَوْزَنَّاكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ؛** و خدای تعالی به میراث به شما داد زمین ایشان و سرایها و مالهاشان. **وَأَرْضًا لَمْ تَقْلُوبُهَا؛** و زمینی که شما پای بر او ننهاده ای.

ابن زید و مقاتل و یزید بن رومان گفتند: زمین خیبر است. قتاده گفت: زمین

۱. آط، آب، آج، لب، مش: ملک نومی باشم می گردم. ۲. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: نعل. ۴. آط، آب، آج، لب، مش: مرا.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: سعد بن معاذ. ۶. آط، آب، آج، لب، مش: تن.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: و ذلك.

مکه است. حسن گفت: زمین پارس<sup>۱</sup> است و روم. عکرمه گفت: هر<sup>۲</sup> زمینی است که گشاده شود مسلمانان را تابه روز قیامت<sup>۳</sup>.

آیه ۲۸ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأَسْرِحْكِنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا؛ ای پیغامبر بگوزنان خویش را<sup>۴</sup> اگر هستیید شما می خواهید<sup>۵</sup> زندگانی این جهان و آرایش آن بیایی تا کاوین تان بدهم<sup>۶</sup> و روانه و گسی<sup>۷</sup> کنم تان گسی<sup>۷</sup> کردنی نیکو.

آیه ۲۹ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالذَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُخْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا؛ و اگر هستیید شما می خواهید<sup>۸</sup> خدای را تعالی و پیغامبر<sup>۹</sup> را - علیه السلام - و سرای واپسین<sup>۱۰</sup> را، بدرستی که خدای - عزوجل - بساخته است<sup>۱۱</sup> نیکوکاران را از<sup>۱۲</sup> شما مزدی بزرگ.

آیه ۳۰ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا؛ ای زنان پیغامبر هر که آرد از شما کاری<sup>۱۳</sup> ازشت هویدا<sup>۱۴</sup>، زیادت کنند او را عذاب دو چندان<sup>۱۵</sup>؛ و هست آن بر خدای تعالی آسان.

آیه ۳۱ وَمَن يَفْعَلْ مَعْرِيَةً لِّلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعَمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا؛ و هر که فرمان برد و طاعت دارد از شما خدای را - جل جلاله - و پیغامبر<sup>۱۶</sup> را - علیه السلام - و کند نیکی، بدهیم او را مزد او دوباره، و بساخته ایم<sup>۱۷</sup> او را

۱. اط، آب، آج، لب، مش: بابل. ۲. اط، آب، آج، لب، مش + آن.

۳. اط، آب، آج، لب، مش، کا + وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا؛ و خدای تعالی بر همه چیزی توانا بوده است.

۴. آب، مش: بگو مرحمتان خود را. ۵. اط: می خواهی، که بر متن مرجح می نماید.

۶. اط، آج، لب: تا چیزی بدهیم شما را؛ آب، مش: تا تمتع دهم شما را.

۷. اط، آج، لب: رها؛ آب، مش: روانه.

۸. اط، مش: می خواهی / می خواهید.

۹. اط، آج، لب: پیغامبرش؛ آب، مش: پیغامبر او را.

۱۰. اط، آج، لب: باز پسین؛ آب، مش: آخرت.

۱۱. اط، آج، لب: بیجارده است؛ آب، مش: مهیا کرد.

۱۲. آب، مش: برای زنان نیکوکار از.

۱۳. آب، مش: به گناهی.

۱۴. اط، آج، لب: دویاره.

۱۵. اط، آج، لب: دویاره.

۱۶. اط، آج، لب: رسولش.

۱۷. اط، آج، لب: بیجارده ایم؛ آب، مش: مهیا کنیم.

روزی گرامی<sup>۱</sup>.

آیه ۳۲ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَقْبَبْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا؛ ای زنان پیغامبر نیستید<sup>۲</sup> شما چون یکی از زنان اگر پرهیزگار باشید<sup>۳</sup> مه کنید<sup>۴</sup> فروتنی نمودن<sup>۵</sup> به گفتار که طمع کند آن کس که در دل او بیماری شک بود، و بگوی<sup>۶</sup> گفتاری نیکو<sup>۷</sup>.

آیه ۳۳ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ و آرام گیرید<sup>۸</sup> درخانه های شما و برمه آرایید<sup>۹</sup> بر آراستن<sup>۱۰</sup> جاهلیت پیشین، و به پای دارید<sup>۱۱</sup> نماز را، و بدهید<sup>۱۲</sup> زکات را، و فرمان برید و طاعت دارید<sup>۱۳</sup> خدای را - عزوجل و پیغامبر او را - علیه السلام - بدرستی که می خواهد خدای تا ببرد از شما پلیدی ناشایست و گناه، ای اهل خانه<sup>۱۴</sup> و پاک گرداند<sup>۱۵</sup> شما را پاک گردانیدنی<sup>۱۶</sup>!

آیه ۳۴ وَادْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا؛ و یاد آورید<sup>۱۷</sup> با آنچه بر می خوانند در خانه های شما از آیه های خدای و حکمت، بدرستی که خدای هست دور اندر بیننده و آگاه<sup>۱۸</sup>.

آیه ۳۵ إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ

۱۱. آط، آج، لب: کریم؛ آب، مش: نیکو.

۲. آط: نبشی / نیستید.

۳. آط، آج، لب: اگر پرهیزی از معاصی.

۴. مه کنید / مکنید.

۵. آط، آب، مش: گفتن درست.

۶. آط: بگوی / بگوئید.

۷. آط: بیارامی؛ آج، لب: بیارامید؛ آب، مش: فرار گیرید.

۸. آط، آج، لب: برون میایی آراسته چنانکه اهل.

۹. آط، آج، لب: برمه آرایید / میارایید.

۱۰. آط، آج، لب: به پای داری.

۱۱. آط: بدهی / بدهید.

۱۲. آط، آج، لب + رسول؛ آب، مش: پلیدی را که اهل بیت رسولید.

۱۳. آط، آج، لب: بکنند.

۱۴. آط، آج، لب، مش: پاک کردن.

۱۵. آط، آج، لب، مش: پاک کردن.

۱۶. آط: که خدا لطف کننده و دانا بوده است؛ آب، آج، لب: که خدای تعالی همیشه لطف کننده خبر دهنده

است.

وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ  
وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ  
اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا؛ بدرستی که مردان  
مسلمانان<sup>۱</sup> و زنان مسلمانان<sup>۱</sup> و مردان مؤمن و زنان مؤمنه، و مردان فرمان بردار و زنان<sup>۲</sup>،  
و مردان راست گوی و زنان<sup>۳</sup>، و مردان شکیبای کننده و زنان، و مردان ترسکار<sup>۴</sup> و زنان  
ترسکار<sup>۴</sup>، و مردان صدقه دهنده و زنان<sup>۵</sup>، و مردان روزه دار و زنان روزه دار، و مردان  
نگاه دارنده فرج خویش<sup>۶</sup> را و زنان نگاهدارنده، و مردان<sup>۷</sup> یادکننده<sup>۸</sup> خدای را - عزوجل  
بسیار و زنان یادکننده<sup>۸</sup>، بساخت<sup>۹</sup> خدای تعالی ایشان را آمرزش و مزدی بزرگ  
[۲۵۴-ر].

آیه ۳۶ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مَوْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ  
مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا؛ و نباشد مردی مؤمن و نه  
زنی مؤمنه را چون بگزارد و حکم کند خدای - عزوجل - و پیغامبر او - علیه السلام -  
کاری و فرمانی که باشد ایشان را که برگزینند چیزی دیگر از کار ایشان<sup>۱</sup>، و هر که  
نافرمانی کند<sup>۱۱</sup> خدای تعالی را و پیغامبر او را - علیه السلام - بدرستی که گمراه شده باشد  
گمراه شدنی هوید<sup>۱۲</sup>!

آیه ۳۷ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ  
وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى  
رَبُّهُ مِنْهَا وَظَرَآ زَوْجَهَا كَمَا لَكِنِّي لَا يَكُونُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرْجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ

۱. آط، آج، لب: مسلمان.

۲. آط، آج، لب، مش: و نمازکنان از مردان و از زنان؛ آب: و مردان مطیع و زنان مطیع.

۳. آط، آج، لب + راست گوی.

۴. آب، مش: ترسنده.

۵. آط، آب، آج، لب، مش + صدقه دهنده.

۶. آط، آج، لب: فرجهای خود.

۷. اساس: زنان؛ به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، و با توجه به معنی عبارت، تصحیح شد.

۸. آط، آج، لب: ذکر کننده.

۹. آط، آج، لب: بجا رده است؛ آب، مش: آماده کرده است.

۱۰. آط، آب، آج، لب: خود.

۱۱. آط، آج، لب: بی فرمانی کند؛ آب، مش: عاصی شود.

۱۲. آط: آشکارا؛ آج، لب: آشکارا.



إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَظَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا؛ [۲۵۴-پ] و چون می گفتمی<sup>۱</sup> تو آن کس را که نعمت کرد خدای تعالی بر او و نعمت کردی تو بر او نگاه دار<sup>۲</sup> بر خود زن خویش را و بپرهیز از خدای تعالی، و پنهان می کردی<sup>۳</sup> در تن خود آنچه خدای پدید کننده است<sup>۴</sup> آن را، و می ترسیدی<sup>۵</sup> از مردمان، و خدای تعالی سزاوارتر بدان که بترسی<sup>۶</sup> از او، پس چون بگزارد<sup>۷</sup> زید از او حاجت<sup>۸</sup> را به زنی به تو دادیم زینب را تا نباشد بر<sup>۹</sup> مؤمنان تنگی در زمان پسر خوانندگان ایشان چون بگزارند از ایشان حاجت<sup>۱۰</sup>، و بود<sup>۱۱</sup> فرمان خدای تعالی کرده<sup>۱۲</sup>.

آیه ۳۸ ما كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا؛ نباشد بر پیغامبر-علیه السلام- از تنگی در آنچه واجب کرد خدای تعالی او را دین و نهاد خدای در آنان که بگذشتند از پیش، و هست فرمان خدای-عزوجل- قضای تقدیر کرده<sup>۱۳</sup>.

آیه ۳۹ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَخَشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا؛ آنان که برسانند<sup>۱۴</sup> پیغامهای خدای و بترسند<sup>۱۵</sup> از او و نترسند<sup>۱۶</sup> از کسی مگر خدای تعالی، و بسنده است به خدای شمار کننده<sup>۱۷</sup>.

آیه ۴۰ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ نه بود<sup>۱۷</sup> محمد-علیه الصلوة والسلام- پدر یکی از مردان<sup>۱۸</sup> شما، و

۱. آط: گفتمی؛ آج: لب: گفتید؛ آب: مش: گویی. ۲. آط، آج، لب: باز گیر.

۳. آط، آج، لب: و باز می پوشی؛ آب، مش: و پوشیده داری.

۴. آط، آج، لب: آشکارا خواهد کرد؛ آب، مش: آشکارا کننده است.

۵. آط: می ترسی؛ آب، مش: بترس؛ آج، لب: می ترسید.

۶. آج، لب: بترسید. ۷. آب، مش: حکم کرد.

۸. آط، آج، لب: حاجتی؛ آب: شهوت را؛ مش: حاجت خود را.

۹. آط: و/بر. ۱۰. آب، مش: چون قضا کرده باشند شهوت را.

۱۱. آط، آج، لب: بوده است. ۱۲. مش: چون کردنی.

۱۳. آط، آج، لب: قدری انداخته. ۱۴. آط، آج، لب: برسانیدند؛ آب: می رسانند.

۱۵. آط، آج، لب: بترسیدند؛ آب: می ترسیدند. ۱۶. آط، آج، لب: نترسیدند؛ آب: نمی ترسیدند.

۱۷. نه بود/ نبود. ۱۸. آط: مردمان.

لکن پیغامبر خدای - عزوجل - است و مہر<sup>۱</sup> پیغامبران - علیہم السلام - و ہست خدای تعالیٰ بہ ہمہ چیزی دانا .

آیہ ۴۱ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**؛ ای مؤمنان<sup>۲</sup> یاد کنید<sup>۳</sup> خدای را - بجل و علا - یاد کردنی بسیار .

آیہ ۴۲ **وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا**؛ و تسبیح کنید<sup>۴</sup> او را<sup>۵</sup> بامداد و شبانگاہ<sup>۶</sup> .

آیہ ۴۳ **هُوَ الَّذِي يُصَلِّيْ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ [۲۵۵-ر] لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا**؛ اوست آن کہ درود می دهد<sup>۷</sup> بر شما و فریشتگان او تا بیرون آورد<sup>۸</sup> شما را از تاریکی<sup>۹</sup> سوی روشنائی، و ہست<sup>۱۰</sup> بہ مؤمنان مہربان .

آیہ ۴۴ **نَجِّيْتَهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْتَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا**؛ تھیت اہل بہشت<sup>۱۱</sup> آن روز بینند او را سلام بود و بساخت<sup>۱۲</sup> ایشان را مزدی<sup>۱۳</sup> بزرگوار<sup>۱۴</sup>!

آیہ ۴۵ **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**؛ ای پیغامبر! بدرستی کہ ما فرستادیم تو را گواہ بر امت و مژده دہندہ و بیم کنندہ<sup>۱۵</sup> .

آیہ ۴۶ **وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَيَسْرًا**؛ و خوانندہ<sup>۱۶</sup> با<sup>۱۷</sup> خدای تعالیٰ بہ دستوری<sup>۱۸</sup> او و چراغی روشن .

آیہ ۴۷ **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَثِيرًا**؛ و مژده<sup>۱۹</sup> دہ مؤمنان را بدان کہ ایشان راست از خدای - عزوجل - فضلی بزرگ<sup>۲۰</sup>

۱. آط، آج، لب: مہر؛ آب: خاتم .

۳. آط: یاد کنی .

۴. آط: تسبیح کنی؛ آب: تسبیح گوید .

۵. آط، آج، لب + بہ .

۶. آط، آج، لب: نماز شام؛ آب: شب .

۷. آط: صلوات فرستد؛ آب: صلوات می فرستد؛ آج، لب: صلوات فرستاد .

۸. آط، آب، آج، لب: بیرون آرد .

۹. آط، آب، آج، لب: تاریکیها .

۱۰. آط، آج، لب: و بود .

۱۱. آط، آب، آج، لب: تھیت ایشان .

۱۲. آط، آج، لب: بیجارد؛ آب: مہیا کرد .

۱۳. آب: مزدک .

۱۴. آط، آج، لب: با کرامت .

۱۵. آط، آج، لب: ترسانندہ .

۱۶. آط، آب، آج، لب: و باز خوانندہ .

۱۷. آط: وا / با .

۱۸. آط، آب: بہ فرمان؛ آج، لب: بہ فرمای .

۱۹. آب: و بشارت .

۲۰. آط، آج، لب: بزرگوار .

آیه ۴۸ **وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا**؛  
 و مه دار طاعت<sup>۱</sup> کافران را و دورویان را، و دست بدار مکافات آن که تورا  
 می رنجاند و توکل کن بر خدای، و بسنده است<sup>۲</sup> به خدای نگاه دار و کارگزار.

قوله: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا**؛ مفسران  
 گفتند: سبب نزول آیت آن بود که زنان رسول - علیه السلام - هر یکی بر رسول آرزوی<sup>۳</sup>  
 کردند: **أُمِّ سَلَمَةَ** برده ای بخواست<sup>۴</sup>، و **مِيمُونَةَ** حُلّه ای بخواست<sup>۵</sup>، و **حَفْصَةَ** جامه  
 مصری خواست، و **جُوَيْرِيَةَ** چادری خواست، و **زَيْنَبَ** بنت **جَحْشِ** بردی بخواست  
 یمنی، و **أُمَّ حَبِيبَةَ** بُردی با جامه ای سُحُولی خواست، و **سَوْدَةَ** گلیمی خیبری خواست،  
 و رسول - علیه السلام - آن نداشت وقت را، چه<sup>۶</sup> رسول - علیه السلام - چنین دعا کرد  
 که: **اللَّهُمَّ أَحْيِنِي مِسْكِينًا وَأَمِتْنِي مِسْكِينًا وَأَخْشُرْنِي فِي زُفْرَةِ الْمَسَاكِينِ** [۲۵۵-پ].  
 رسول را - علیه السلام - از آن کراهت آمد و سوگند خورد که یک ماه با زنان  
 مقاربت نکند و از زنان هجران<sup>۷</sup> کرد و از صحابه نیز. و در این وقت نه زن به حکم  
 رسول بودند، پنج از قریش و چهار<sup>۸</sup> از دگر قبایل: **عَائِشَةَ** بنت **أَبِي بَكْرٍ**، و **حَفْصَةَ** بنت  
**عَمْرٍ**، و **أُمَّ حَبِيبَةَ** بنت **أَبِي سَفْيَانَ**، و **سَوْدَةَ** بنت **زَمْعَةَ**، و **أُمَّ سَلَمَةَ** بنت **أَبِي أُمَيَّةَ**، و **صَفِيَّةَ**  
 بنت **حَبِيبِ الْخَيْبَرِيَّةِ**، و **مِيمُونَةَ** بنت **الْحَارِثِ الْهَلَالِيَّةِ**، و **زَيْنَبَ** بنت **جَحْشِ الْأَسَدِيَّةِ**، و  
**جُوَيْرِيَةَ** بنت **الْحَارِثِ الْمُضْطَلِقِيَّةِ**.

خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**؛ ای پیغامبر بزرگوار! بگوی  
 زنان را<sup>۹</sup> اگر چنان است که شما را دنیا و زینت و متاع او می باید، بی<sup>۱۰</sup> تا من  
 شما [را]<sup>۱۱</sup> اتمتع دهم، یعنی چیزی بدهم<sup>۱۲</sup> و طلاق دهم شما را و رها کنم بروجهی

۱. آط، آب، آج، لب: فرمان میر.
۲. آط، آج، لب: پس باشد؛ آب: پس است.
۳. آب: آرزویی.
۴. آط، آب، آج، لب، مش: برده خواست.
۵. آط، آب، آج، لب، مش: حله خواست.
۶. آط، آب: وقت راحت.
۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا: هجرت.
۸. آط، آب، آج، لب، مش: و باقی.
۹. آط، آب، آج، لب + که.
۱۰. اساس: بیای/ بیایی؛ کا: می باید.
۱۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
۱۲. آط، آب، آج، لب + شما را.

هر کدام نکوتر<sup>۱</sup>.

رسول - علیه السلام - در آمد و زنان را جمع کرد در بعضی حجرات، و این آیت برایشان خواند و آنکه گفت: مسارعت مکنی تا آن که با پدران و خویشان خود مشورت کنی.

گفتند: یا رسول الله! ما را در این باب با کسی مشورت نمی باید کردن، خدای تعالی ما را تخییر می کند میان دنیا و آخرت و میان زینت دنیا و خدای و رسول، ما را در این<sup>۲</sup> اندیشه ای باشد یا مشورتی! ما<sup>۳</sup> اختیار خدای و رسول و آخرت کنیم.

رسول - علیه السلام - شاد شد، و خدای تعالی آیت قصر فرستاد و گفت: چون ایشان تو را اختیار کردند، تو نیز برایشان اختیار مکن، و هی<sup>۴</sup> قوله: لَا یَجِلُّ لَکَ الْیَسَاءُ مِنْ بَعْدِهِ - آیه.

وَأِنْ کُنْتُمْ تُرَدُّنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ، این وجه دوم است برای آن که تخییر میان دو چیز باشد، گفت: و اگر چنان است که خدای را می خواهی و رسول را و سرای آخرت را، فَإِنَّ اللّٰهَ أَحَدُّ؛ خدای تعالی نهاده است و بجارده<sup>۵</sup> برای آنان که محسنانند<sup>۶</sup> از جمله شما مزدی عظیم.

عایشه گفت: رسول - علیه السلام - پس از ایلاء<sup>۸</sup> بیست و نه روز در نزدیک من آمد. من گفتم: یا رسول الله! نه تو ماهی سوگند خورده ای، و امروز بیست و نه روز شماره ام؟ گفت: یا عایشه! ماه هم سی روز باشد، و هم بیست و نه روز.

فقها خلاف کردند در حکم تخییر. [عبدالله]<sup>۹</sup> عمر گفت و عبدالله مسعود که: چون مرد زن را مخیر کند میان مقام با او بر نکاح و میان رفتن، اگر زن اختیار مقام کند آن را حکمی نبود و نکاح بر جا باشد، و اگر اختیار مفارقت کند طلاق باشد<sup>۱۰</sup>، و این مذهب<sup>۱۱</sup> ابوحنیفه است و اصحابش.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: نیکو؛ کا: نیکوتر.

۲. چاپ شعرانی (۱۴۸/۹) + چه.

۳. آط، آب، آج، لب: و هو.

۴. آج، لب: بجارده.

۵. آط، آب، آج، لب، کا + به.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: طلاق باشد رجعی.

۳. آج، لب + را.

۵. سورة احزاب (۳۳) آیه ۵۲.

۷. آج: محسنانند.

۹. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۱۱. آب + امام اعظم.

وزید بن ثابت گفت: اگر اختیار شوهر کند یک طلاق باشد، و اگر اختیار مفارقت کند سه طلاق باشد، و این مذهب مالک است.<sup>۱</sup>

شافعی گفت: نفس تخییر<sup>۲</sup> را در طلاق اثری نباشد الا به نیت، اگر نیت طلاق کند طلاق باشد، و اگر نکند طلاق نباشد.

و مذهب ما آن است که تخییر طلاق نباشد، و اگر مرد زن را مخیر کند و او اختیار خود کند یا اختیار شوهر، نکاح بر جای باشد، و دلیل بر این ظاهر آیت است فی قوله: وَأَسْرَحُكُمْ سَرَاحًا جَمِيلًا، چه به اتفاق مراد به این تسریح طلاق است لقوله تعالی: إِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ<sup>۳</sup>، و اگر تخییر<sup>۴</sup> طلاق بودی به تسریح حاجت نبود و تخییر<sup>۴</sup> کفایت بودی.

و حسن بصری گفت: این تخییر<sup>۵</sup> در طلاق و مقام نبود، بل رسول - علیه السلام - ایشان را مخیر بکرد میان دنیا و آخرت.

آنگه زنان [رسول]<sup>۶</sup> را علیه السلام بر سبیل وعید گفت<sup>۷</sup>: ای زنان رسول من! هر کس که از شما کاری ناشایست<sup>۸</sup> کند یا معصیتی که در او آزار خدای و رسول باشد<sup>۹</sup>، يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ، ابن عاصم و ابن کثیر خواندند «تُضَاعَفُ» مَنْ التَّضْعِيفِ، و باقی قراء خواندند: [يُضَاعَفُ] مِنَ الْمُضَاعَفَةِ. وَمَفَاعِلَةٌ [و تفعیل به یک معنی بسیار آمده، قَالَ اللهُ تَعَالَى: وَرَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا<sup>۱۱</sup>، ...، وَقُرْء: بَعْدَهُ، كَقَوْلِهِ: عَذَابٌ<sup>۱۲</sup> أَوْ مُضَاعَفٌ كَنَدٌ يَعْنِي دُوَّ چندان که عذاب دیگران بود.

و در معنی «ضِعْفٌ»، خلاف کردند، اهل لغت بعضی گفتند: ضِعْفُ الشَّيْءِ مِثْلُهُ<sup>۱۳</sup>، و بعضی دگر گفتند: مِثْلُهُ. مِثَالُ أَوَّلٍ يُقَالُ: كَانَ مَعَهُ دِرْهَمٌ فَضَاعَفْتُهُ، أَيْ جَعَلْتُهُ دِرْهَمَيْنِ، وَمِثَالُ دَوْمٍ: ضَاعَفْتُهُ، أَيْ أَغْطَيْتُهُ دِرْهَمَيْنِ، حَتَّى يُحْصَلَ مَعَهُ ثَلَاثَةٌ دَرَاهِمٍ.

۱. آط، آب، آج، لب، مش + و.

۳. سورة بقره (۲) آیه ۲۲۹.

۵. آط، آج، لب: تخییر.

۷. کا + یا نِسَاءَ النَّبِيِّ - الْآيَةُ.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: بوده باشد؛ کا: بود.

۱۱. سورة سبأ (۳۴) آیه ۱۹.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا + باشد.

۲. آط، آج، لب، مش: تخییر.

۴. لب: تخییر.

۶. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۸. آب: ناشایسته.

۱۰. همه نسخه بدلها: يُضَاعَفُ.

۱۲. آج، لب: ضعه عذاب.

۱۴. آط، آب، آج، لب: نه.

وابوعبیده<sup>۱</sup> گفت<sup>۲</sup>: این فرق میان «ضَاعَفْتُ» و «ضَعَّفْتُ»، آن<sup>۳</sup> است یقال: ضَعَّفْتُ الشَّيْءَ إِذَا زِدْتَهُ عَلَيْهِ مِثْلَهُ، وَضَاعَفْتُهُ إِذَا زِدْتَهُ عَلَيْهِ مِثْلَيْهِ.

و قوله: «ضِعْفَانِ» [۲۵۶-ر]، در او هم این خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد آن است که مُضَافًا إِلَىٰ مَا حَصَلَ لَهَا مِنَ الْعَذَابِ فَيَكُونُ مَعَهُ ضِعْفَيْنِ.

و بعضی دیگر گفتند: يَرْبِدُ عَلَى الْحَاصِلِ بِمِثْلَيْهِ فَيَكُونُ ثَلَاثَةَ أَمْثَالٍ غَيْرِهِ. ۵  
وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا؛ و این بر خدای آسان است.

آنگه گفت: وَمَنْ يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ، گفت: و هر کس که از شما طاعت خدای و رسول دارد و عمل صالح کند، مزدش دوباره بدهیم و برای او ببجاردیم<sup>۷</sup> مزدی کریم و ثوابی جزیل.

اگر گویند: چرا ثواب و عقاب<sup>۸</sup> مضاعف آمد؟ گوئیم بعضی گفتند: برای ۱۰  
عُلُوِّ مَنْزِلَتِ اِيْشَانِ وَاتِّصَالِ اِيْشَانِ بِرَسُولِ - عَلَيْهِ السَّلَام - چنان که در شاهد، إِحْسَانِ وَاسَاءَاتِ مُتَعَبِّرَانِ نَهْ بِهٖ اَنَّ مَنْزِلَتَهُ بَاشِدُ كِهْ كَارِ اِرَاذَلِ، وَجَزَايِ اِفْعَالِ اِيْشَانِ اَزْ نِيْكَ وَبَدِّ بَرِيْكَ حَدِّ نَبُوْد. وَجَوَابِ مَعْتَمِدِ اَزْ اِيْنِ اَنَّ اَسْتِ كِهْ: خِدَايِ تَعَالَى دَانِسْتِ كِهْ اِعْمَالِ اِيْشَانِ اَزْ نِيْكَ وَبَدِّ بَرِ وَجِهِيْ وَاقِعِ خَوَاهِدِ بُوْدَنْ كِهْ مَسْتَحَقِّ ضِعْفِيْ يَ اَوْ ضِعْفِ اَزْ جَزَا شُوْنْدِ اَزْ ثَوَابِ وَعِقَابِ، چِهْ قِلْتِ وَ كَثْرَتِ ثَوَابِ بَرِ مَذْهَبِ دَرَسْتِ بِهْ مَجْرَدِ فِعْلِ ۱۵  
نِيْسْتِ<sup>۹</sup>، بَرِ وُقُوْعِ فِعْلِ اَسْتِ عَلَى وَجْهِ دُوْنِ اٰخَرِ.

و در شاذ، عَاصِمُ الْجَحْدَرِيُّ خواند<sup>۱۰</sup>: «مَنْ تَأْتِ»، و «مَنْ تَقْنُتُ»، بِالتَّاءِ فِيهِمَا نَظْرًا إِلَى الْمَعْنَى. وَجُمْلَةُ قِرَاءِ بِرِخْلَافِ اِيْنِ اَنْد.

و روایت کرده اند از ابن عامر و یعقوب: قِرَاءَتِ «تَأْتِ» فِي قَوْلِهِ: «تَقْنُتُ»<sup>۱۱</sup>.

و «مَنْ» لَفْظِي اَسْتِ صَالِحِ وَاحِدِ رَا وَتَثِيْهِ رَا وَجَمْعِ رَا وَمَذْكَرِ وَمُوْتَّثِ رَا - چنان ۲۰

۱. آط، آب، آج، لب، مش + ابو عمرو و ابو عبیده.

۳. دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: فتکون.

۷. آط، آب، آج، لب، کا: ببجاردیم؛ مش: ببجاردیم.

۹. آج، لب + و.

۱۰. آط، آب، مش + بل.

۱۱. آب: خوانده.

۱۲. آب، مش: یقنت.

۲. آط، آج، لب، مش: گفتند؛ آب: گفته اند.

۴. آط، آب، آج، لب: زادت.

۶. آط، آب، مش: منه.

۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا + ایشان.

که رفته است - قَالَ الْفَرَزْدَقُ فِي الْاَثْنَيْنِ - شعر:

تَعَالِ ۱ فَإِنْ عَاهَدْتَنِي لَا تَخُونَنِي      تَكُنْ مِثْلَ مَنْ يَأْذِنُ بِضَطْحِجَانِ  
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنْ أَنْفَيْتُنَّ، آنکه به مدح ایشان در آمد و  
تأدیشان، گفت: ای زنان پیغامبر! نیستی شما چون یکی از زنان اگر از خدای  
بترسی. ۵

فَرَاءَ گفت برای آن نگفت: كَوَاحِدَةٍ مِنَ النِّسَاءِ، که لفظ آحاد چون معدول است  
از اصل خود صالح باشد واحد را و تثنیه و جمع را، قَالَ اللهُ تَعَالَى: لَا تُفَرِّقْ بَيْنَ أَحَدٍ  
مِنْ رُسُلِهِ ۲...، وقال: فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ۳.

آنکه گفت: فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ؛ نباید تا خضوع کنید در سخن گفتن با  
مردان. فَيُظْلَمَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ پس طمع کند آن کس که در دل او ریبی و  
تهمتی باشد و ضعیف اعتقاد و بصیرت باشد در دین. و گفتند: «مَرَضٌ»، به معنی  
فجور است در آیت. وَقُلْنَا قَوْلًا مَعْرُوفًا؛ و بگویی ۵ گفتاری درشت ۶ درست.

در خبر است که: بعضی از زنان صحابه چون این آیت آمد، چون مردی به در  
سرای ایشان آواز دادی، و در سرای مردی نبودى تا جواب دهد، آن زن انگشت در  
دهن نهادی و آوازی مَنكِر کردی مُتَقَرِّبًا لِهَذَا آیت را. ۱۵

وَقُرْنٌ ۷ فِي بُيُوتِكُنَّ، نافع وعاصم و ابوجعفر خواندند: «وَقُرْنٌ» به فتح «قاف»،  
و باقی قراء به کسر «قاف».

اما حَبَّتْ گروه اول آن است که گفتند: اصل او «وَأَقْرَرْنٌ» بوده است، یعنی  
إِلْزَمْنَ بُيُوتَكُنَّ مِنْ قَرَرْتُ بِالْمَكَانِ أَقْرَأُ ۸. وَقَرَرْتُ أَقْرَأُ ۸، لغتان. «را» ی اول که  
عین الفعل است بیفگفتند و حرکت او نقل کردند با «قاف» تا مفتوح شد، کقولهم: ۲۰

۱. اساس، آط، آب، آج، لب، مش: يقال؛ چاپ شعرانی (۱۵۰/۹): تَقَرَّرْتُ؛ لسان العرب (۴۹۹/۱۳): تعال؛  
به قیاس با ضبط لسان و شباهت کلمه با نسخه اساس، تصحیح شد.

۲. سوره بقره (۲) آیه ۲۸۵. ۳. سوره حاقه (۶۹) آیه ۴۷.

۴. آط، آب، آج، لب، مش + بی. ۵. آب، آج، لب: بگویند.

۶. آب، مش: ندارد. ۷. اساس: وَقُرْنٌ؛ به قیاس با متن قرآن مجید؛ تصحیح شد.

۸. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ظَلَّتْ<sup>۱</sup> فِي ظِلَّتْ، قَالَ اللهُ تَعَالَى: فَظَلَّتُمْ تَفَكَّهُونَ<sup>۲</sup>، وَقَوْلُهُ: ظَلَّتَ عَلَيْهِ عَا كِفَاً، وَالْأَضَلُّ ظَلَّتْ. وَدَلِيلُ ابْنِ تَأْوِيلِ قِرَاءَتِ ابْنِ أَبِي عِبْلَةَ<sup>۳</sup> اسْتِ كِهْ خَوَانْدِ: «وَأَقْرَبُ» عَلَى الْأَضَلِّ مِنَ الْقَرَارِ.

فَأَمَّا أَنْ كِهْ بِهْ كَسْرِ «قَافٍ» خَوَانْدِ، كَقَوْلِهِ: أَمْرُ اسْتِ مِنَ الْوَقَارِ بِقَوْلِهِمْ<sup>۴</sup>: عِدْنٌ مِنَ الْوَعْدِ وَصِلْنٌ مِنَ الْوَضَلِ، يَعْنِي بِأَقْرَبِ بَاشِي، يُقَالُ: وَقَرَّ يَقِرُّ وَوَقُورًا وَوَقَارًا إِذَا سَكَنَ وَاطْمَأَنَّ.

أَعْمَشُ رَوَايَتُ كَرْدِ عَنْ أَبِي الصَّحْحِيِّ كِهْ أُو كَقَوْلِهِ: هَر كِهْ كِهْ عَايشِهْ ابْنِ آيَتِ خَوَانْدِي چِنْدَانِ بَكْرِيسْتِي كِهْ مَقْنَعَشُ<sup>۵</sup> تَر شُدِي.

يَزِيدُ بِنِ هَارُونِ رَوَايَتُ كَرْدِ عَنْ مُحَمَّدِ بِنِ عَبْدِ اللهِ كِهْ أُو كَقَوْلِهِ: سَوْدَهْ رَا كَقَوْلِهِمْ. زَنِ رَسُولِ رَا كِهْ: تُو چِرَا حَجَّ وَعُمْرَهْ نَكْنِي چِنَانِ كِهْ دِيكِرَانِ مِي كَنْنَدِ؟ كَقَوْلِهِ: يَكِ بَارِ كِهْ وَاجِبِ بُوْدِ كَرْدِمِ، اَزِ ابْنِ پَسِ حَجَّ وَعُمْرَهْ مِنْ أَنْ اسْتِ كِهْ اَزِ خَانِهْ بِيْرُونِ نِيَايِمِ چِنَانِ كِهْ خُدَايِ فَرْمُوْدِ مَرَا فِي قَوْلِهِ: وَقَرْنٌ<sup>۶</sup> فِي بُيُوتِكُنَّ- آيَاهِ. وَعَزَمِ مِنْ أَنْ اسْتِ كِهْ پايِ اَزِ دِرِ ابْنِ [۲۵۶-پ] حَجْرَهْ كِهْ مَرَا رَسُولِ بِنِشَانْدِ بِيْرُونِ نَنَهْمِ تَا بِهْ مَرْدِنِ. وَتَابِهْ مَرْدِنِ هَمِچُنِينِ كَرْدِ، بِيْرُونِ نِيَاْمِدِ تَا جَنَازَهْ اشِ اَزِ دَرِ حَجْرَهْ بِيْرُونِ آوَرْدِنْدِ.

وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرَجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. مُجَاهِدٌ وَقَتَادَةُ كَقَوْلِهِ: تَبْرَجٌ، تَكْسُرُ وَتَبْخَرُو تَفْتَحُ بَاشِدِ. وَكَقَوْلِهِ: مَجْنُبِي وَكَرَشْمَهْ مَكْنِي چِنَانِ كِهْ اَهْلِ جَاهِلِيَّةِ پيشِينِهْ كَرْدِنْدِ. وَكَقَوْلِهِ: اَظْهَارِ زَيْنَتِ بَاشِدِ<sup>۷</sup>.

دِرِ مَعْنِي جَاهِلِيَّةِ خِلَافِ كَرْدِنْدِ. شَعْبِي كَقَوْلِهِ: مِيَانِ عَهْدِ عِيْسَى اسْتِ وَمِيَانِ مُحَمَّدِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

۲۰ ابوالعاليه كَقَوْلِهِ: رُوْزْگَارِ دَاوُوْدِ وَسَلِيْمَانِ اسْتِ كِهْ دِرِ آنِ رُوْزْگَارِ زَنَانِ پِيْرَهْنِ<sup>۸</sup>

۱. آط، آب، آج، لب، مش: ظَلَّتْ.

۲. سورة واقعه (۵۶) آية ۶۵.

۳. آط، آب، مش: عيله؛ آج، لب: عليه.

۴. سورة طه (۲۰) آية ۹۷.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، كا: كقولهم.

۶. كذا: در اساس وهمه نسخه بدلها: مقنعهش/مقنعه اش.

۷. اساس: وَقَرْنٌ؛ بِأُتُوْجِهْ بِهْ ضَبِطِ قِرْآنِ مَجِيْدِ، تَصْحِيْحُ شُدِ.

۸. آط، آب، آج، لب، مش + و ابراز محاسن. ۹. مش، كا: پيراهن.



نادوخته پوشیدندی و اندام ایشان ظاهر بودی.

کَلْبِي گفت: جاهلیت عبارت است از آن روزگار که ابراهیم - علیه السلام - در او بزاد، چه در آن روزگار زنان پیرهن از درنظم کردند و در پوشیدندی، و جز آن جامه دیگر نداشتندی و به بازار و مجمع مردان درآمدندی، و این در روزگار نمرود بود، و خلقان همه کافر بودند. ۵

حَكَم گفت: جاهلیت آن روزگار بود که در میان آدم بود و نوح و آن هشتصد سال بود، و در آن روزگار زنان زشت بودند و مردان نکو، پس زنان به مردان رغبت کردند و در مردان آویختندی.

عِکْرِمَه گفت از عبدالله عباس که: جاهلیت میان ادریس بود و نوح - علیهما السلام - و آن هزار سال بود و دو بطن<sup>۳</sup> از فرزندان آدم<sup>۴</sup> در آن عهد بطنی ساکنان سَهْل بودند و بطنی ساکنان جَبَل. و مردان کهستان<sup>۵</sup> نکوروی بودند و زنان زشت، و مردان سَهْل زشت بودند و زنان نکو. ۱۰

ابلیس بیامد بر صورت غلامی و خویشان<sup>۶</sup> به مزدوری به مردی داد از اهل سَهْل و آنکه نای و پیشه ای بساخت و آن می زد. مردم آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند. بر او مجتمع شدند و آن می شنیدندی. خبر در نواحی برفت، مردمان کهستان<sup>۵</sup> به آن جا آمدند به نظاره آن، و عیدی بساختند، و همه مردم مجتمع<sup>۷</sup> شدند آن روز و زنان خویشان بیاراستندی و آن جا آمدندی. و مردم<sup>۸</sup> از اهل کوه آن جا آمد در روز عید ایشان، و زنان را بدید و جمالشان برفت و مردم کهستان<sup>۵</sup> را خبر داد. ایشان بیامدند و آن جا مقام کردند و زنان به مردان مایل شدند و مردان به زنان، و فواحش آشکارا شد، فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ: وَلَا تَبْرَحْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى. ۱۵

قَتاده گفت: هر روزگار که پیش اسلام بوده است آن را جاهلیت خوانند.

- |                                       |                      |
|---------------------------------------|----------------------|
| ۱. آط، آج، لب: کز میان؛ آب، مش: که از | ۲. آط، لب: هشتصد.    |
| ۳. آط، آب، آج، لب، مش + بودند.        | ۴. آج، لب + و.       |
| ۵. آب، آج، لب، مش، کا: کوهستان.       | ۶. مش، کا + را.      |
| ۷. آب، مش: مجتمع.                     | ۸. آط، آب، کا: مردی. |
| ۹. آط، آب، مش: و ذلک قوله.            |                      |

آنکه امر کرد زنان رسول را به آن که نماز به پای دارند<sup>۱</sup> و زکات مال بدهند<sup>۲</sup> و طاعت خدای و رسول خدای دارند، گفت: **وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ**؛ نماز به پای داری، و زکات مال بدهی، و فرمان خدای و پیغامبر خدای بری<sup>۳</sup>. **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ**؛ که خدای می خواهد که رجس از شما که اهل البیت رسولی ببرد، و پاک کند شما را پاک کردنی.

۵

مقاتل گفت: مراد به آیت زنان رسولند، و «رجس»، آن گناه است که خدای نهی کردی از آن زنان را.

قتاده گفت: بدی<sup>۴</sup> خواست. ابن زید گفت: رجس، شیطان است، و مراد به «أهل البیت» در آیت اهل البیت رسول اند. علیه و علیهم السلام.

۱۰ **وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا**، در آیت دو قول گفتند: یکی آن که در حق زنان رسول است، و ظاهر قرآن مانع است از این لِقَوْلِهِ: «عَنْكُمْ» و «يُطَهِّرْكُمْ»، و این خطاب مردان<sup>۵</sup> باشد نه خطاب<sup>۶</sup> زنان، و نیز اخبار متواتر است که مخالف و مؤالف روایت کردند از طریق<sup>۷</sup> مختلف که: مراد به<sup>۸</sup> آیت و اشارت در اهل البیت به علی است و فاطمه و حسن و حسین.

۱۵ **عَطِيَّةٍ** روایت کرد از ابوسعید الخدری که، رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ - گفت: این در حق پنج کس آمد: من، و علی، و فاطمه، و حسن، و حسین - عَلَيْهِمُ السَّلَام.

عطاء بن ابی رباح روایت کند که اُمّ سلمه گفت: این آیت در خانه من فرود آمد<sup>۹</sup>، و آن آن بود که: رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - در حجره من بود، فاطمه - عَلَيْهَا السَّلَام - آمد<sup>۱۰</sup> و دیگری آورد و در آن جا حریره بود. رسول - عَلَيْهِ السَّلَام - گفت: برو و علی را

۲۰

۱. آط: داری؛ آب، مش، کا: دارید.

۲. آط: داری؛ آب، مش، کا: دارید.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: زنا.

۴. بری / برید.

۵. آج، لب + با.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: وایشان مردان.

۷. آب، مش + این.

۸. آط، آب، آج، لب، مش: طرف؛ کا: طرف.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: آمده است.

۱۰. آط، لب: علیه و علیهم.

۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: در آمد.

بخوان و حسن و حسین را. او برفت و ایشان را بخواند، و ایشان با رسول - علیه السلام - از آن طعام بخوردند. و رسول [۲۵۷-ر] - علیه السلام - بر سر گلیمی خیبری نشسته بود، آن گلیم برگرفت و بر ایشان افکند و دست برداشت و گفت: **اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلَ بَيْتٍ وَهُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبِ الرَّجْسَ عَنْهُمْ وَظَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا**؛ بار خدایا هر پیغمبری را اهل<sup>۱</sup> بیتی بوده اند، و اینان اهل بیت منند [رجس از ایشان بپرو پاک کن ایشان را پاک کردنی. در حال جبرئیل آمد و این آیت آورد]<sup>۲</sup> **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا**.

۵

أُمِّ سَلَمَةَ كَفْتُمْ، مَنْ كَفْتُمْ: یا رسول الله! من نیز<sup>۳</sup> یا شما؟ گفت: **إِنَّكَ عَلِيٌّ خَيْرٌ**؛ تو بر خیری و لکن اهل بیت من اینانند.

۱۰

عَوَّامُ بْنُ حَوْشَبٍ رَوَيْتَ كَرْدَ أَرْبَعِ عَشْرَ عَمَشٍ مُجْتَمِعِينَ بِنِ الْحَارِثِ بْنِ تَمِيمٍ<sup>۴</sup>، كَفْتُمْ: در نزدیک عایشه<sup>۵</sup> شدم و گفتم: یا أمّاه! چرا روز جمعه بیرون آمدی از خانه و فرمان خدای کار نبستی فی قوله: **وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ** - الایة؟ گفت: آن قدری بود از خدای و برفت. آنکه گفتم: چه گویی در علی؟ گفت: تسألنی عن أحبِّ الناسِ<sup>۶</sup> إلی رسولِ الله؟ گفت: از کسی می پرسی مرا که رسول خدا از او دوست تر<sup>۷</sup> کس را نداشت.

من دیدم رسول خدای را جامه ای<sup>۸</sup> گرد اینان در گرفته و می گفت: **اللَّهُمَّ هؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَحَامَتِي فَأَذْهِبِ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَظَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا**، خدای تعالی این آیت فرستاد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ** - الایة. من گفتم: یا رسول الله! من از اهل تو هستم؟ گفت: **تَنَحَّيْ فَإِنَّكَ عَلِيٌّ خَيْرٌ**؛ دور باش که تو با خیری، و لکن اهل بیت من اینانند.

۲۰

ابن ابی مُلَيْكَةَ رَوَيْتَ كَرْدَ أَرْبَعِ عَشْرَ عَمَشٍ مُجْتَمِعِينَ بِنِ الْحَارِثِ بْنِ تَمِيمٍ<sup>۹</sup> جعفر طیار از پدرش که او

۲. اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

۱. لب + و.

۴. آط، آب، آج، لب، میمر؛ مش: میمون.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: هم.

۶. آط، آب، آج، لب، مش + كان.

۵. اساس + رضی الله عنها.

۸. مش + در.

۷. آط، آب، آج، لب؛ دوستر.

۹. آط، آب، آج، لب، مش + ابن.

گفت: روزی رسول-علیه السلام- نگاه کرد رحمت دید کز آسمان فرو می آمد<sup>۲</sup>،  
گفت: کیست که برود و علی و فاطمه و حسن و حسین را به من خواند؟

زینب گفت: من بروم، یا رسول الله! او برفت و ایشان را حاضر کرد. رسول-  
علیه السلام- حسن را بر دست راست خود نشانده و حسین را بر دست چپ، و علی را  
و فاطمه را در پیش روی. آنکه گلیمی خبیری برایشان فگند و گفت: **اللَّهُمَّ لِكُلِّ**  
**نَبِيِّ أَهْلٍ وَهَوْلَاءِ أَهْلِي**. در حال خدای تعالی این آیت فرستاد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ**  
**لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ - الآية.**

زینب گفت: یا رسول الله! من با شما در زیر این کساء<sup>۳</sup> نیایم<sup>۴</sup>؟ گفت: **إِنَّكَ**  
**إِلَى خَيْرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.**

- ۱۰ شذاد بن ابی عمار گفت: در نزدیک وائلة بن الاصفع<sup>۵</sup> شدم، جماعتی آن جا  
بودند<sup>۶</sup>، حدیث علی برآمد. ایشان علی را دشنام دادند، من نیز همچنان کردم. چون  
ایشان برفتند، مرا گفت: علی را دشنام دادی؟ گفتم: قومی را دیدم که این  
می گفتند، من نیز بگفتم. گفت: خبر دهم تو را به آنچه از رسول-علیه السلام- شنیدم  
در حق او؟ گفتم: بلی. گفت: از فاطمه زهرا شنیدم که یک روز گفت: رسول-  
علیه السلام- مرا بخواند و علی را و حسن و حسین را، اما حسن و حسین را بر رانهای<sup>۷</sup>  
خود نشانده و مرا و علی را از پیش بنشانده، و جامه ای گرد ما در گرفت و این آیت  
برخواند، و آنکه گفت: **اللَّهُمَّ هُوْلَاءِ أَهْلِي بَيْتِي وَأَهْلِي بَيْتِي أَحَقُّ؛** بار خدایا! اینان اهل  
بیت منند، و اهل بیت من سزاوارترند.

- ابوداؤود روایت کرد از ابوالحمرء، گفت: نه<sup>۸</sup> ماه به مدینه مُقام کردم، جزا<sup>۹</sup>  
یک روزه به هر وقت نماز رسول-علیه السلام- به در حجرة فاطمه و علی آمدی و گفتی:

۱. مش: کرددید که رحمت از آط، آب، آج، لب، کا: که از

۲. آط، آب، آج، لب: فرود می آمد؛ مش: فرود می آید.

۳. کا: گلیم.

۴. مش: بیایم.

۵. آط، آب، آج، لب، مش: وائلة بن الاصفع؛ کا: وائلة بن الاصفع.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: بودیم.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: زانوهای.

۸. چاپ شعرانی (۱۵۴/۹): هشت.

۹. آط، آب، آج، لب، مش: چون.

الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ ...، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

عبایة بن ربیع<sup>۱</sup> روایت کرد از عبدالله عباس که گفت: از رسول - علیه السلام شنیدم که او گفت: خدای تعالی خلق را به دو قسمت کرد، و مرا در بهترین قسم کرد، و ذلك قوله: وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ<sup>۲</sup>؛ من بهترین اصحاب الیمینم.

آنکه آن دو قسمت را سه قسمت کرد، و مرا در بهترین اثلاث آن کرد، و ذلك قوله: فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ...، أَلَى قَوْلِهِ: أَوْلِيكَ الْمُقَرَّبُونَ<sup>۳</sup>، پس من بهترین سابقانم. آنکه آن اثلاث را به قبایل کرد، و مرا در بهتره قبیله ای کرد، و ذلك قوله: وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ<sup>۴</sup> ...، من بهترین و تقی ترین و گرامی ترین فرزندان آدمم، وَلَا فَخْرَ.

آنکه آن قبایل را بیوت کرد و مرا از بهترین خانه ها کرد فذلك قوله: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.

این جمله روایات و طرق مخالفان است که ثعلبی امام اصحاب الحدیث [۲۵۷-پ] در تفسیرش بیاورد. و اما آنچه از طرق و روایات اصحاب ماست و مخالفان<sup>۵</sup> در دیگر کتابها، آن را حصر و حدی نیست، کتاب به آن مطول شود، بر این قدر اختصار کرده شد.

و ابو عبدالله الدامغانی صاحب کتاب «سوق القروس»، این خبر بیارد<sup>۶</sup> در کتابش، و عقب خبر این بیتها بیارد<sup>۷</sup> - شعر:

فَارَزَّ بِالْفَضْلِ فِيهِ أَهْلُ الْكِسَاءِ      إِنَّ يَوْمَ الْقَلْهُورِ يَوْمٌ عَظِيمٌ

۱. آط، آب، آج، لب: عبایه ربعی؛ مش: عباس ربعی؛ چاپ شعرانی (۱۵۴/۹): عنان بن [؟] ربعی؛ کا: عنان بن ربعی.

۲. سورة واقعه (۵۶) آیه ۲۷.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: بهترین.

۴. سورة واقعه (۵۶) آیه ۱۱.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا + ما.

۶. سورة حجرات (۴۹) آیه ۱۳.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: بیاورد؛ کا: یاد کرده است.

قَالَ يَا رَبِّ إِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتِي  
أَذِيبِ الرَّجَسَ عَنْهُمْ وَعَنِي  
رَحْمَةُ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ  
وهو<sup>۲</sup> بیارد<sup>۳</sup> در این کتاب لبعض الشعراء - شعر:

تَطَاوَلَ لَيْلِي وَلَمْ أَزُقِ  
لِيذْكَرِ النَّبِيَّ وَذَكَرِ الْوَصِيَّ  
جِسَانِ الْوُجُوهِ عِظَامِ الْخُلُومِ  
وَمِنْ دَنَسِ الرَّجَسِ قَدْ ظَهَرُوا  
عَلَيَّ أَبُو حَسَنِ وَالْحُسَيْنِ  
فَبِتُّ كَغِيِّ اللَّذْغِ وَالْأَزْمِدِ  
وَذَكَرِ بَنِي الْمُصْطَفَى أَحْمَدِ  
كِرَامِ الْمَغَارِسِ وَالْمَخْنِدِ  
فَمَا زَالَتْنِي بِهِمْ بَقْتَدِي  
رَشِيْدَتْنِي لِيَلِرَأْسِيهِ الْمُرْشِدِ

زید ارقم<sup>۴</sup> را پرسیدند از این آیت، گفت: مراد بنی هاشمند - آل علی و آل عباس و آل عقیل - و این آنانند که صدقه براینان حرام باشد<sup>۵</sup> و خمس حلال، و این قول شاذ است.

وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ، حق تعالی با خطاب زنان رسول آمد و گفت: یاد کنی آنچه در خانه های<sup>۶</sup> شما می خوانند از آیات خدای و حکمت. مراد به آیات، قرآن است و به حکمت احکام قرآن بر قول مقاتل و قتاده. إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا؛ خدای تعالی لطیف و لطف کننده و دانا بوده است.

قوله: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، مفسران گفتند: سبب نزول [آیت]<sup>۷</sup> آن بود که زنان رسول بیامدند و گفتند: یا رسول الله! خدای تعالی در قرآن مردان را یاد کرد و ما را که زنانیم ذکر نمیست، همانا در ما خیری نیست و طاعات ما مقبول<sup>۸</sup> نیست؟ خدای تعالی این آیت فرستاد.

۲۰. أُمَّ سَلَّمَةَ كَافَتْ: این حدیث من گفتم رسول را، و روزبه نماز پیشین نرسید که

۱. آط، آب، آج، لب، مش، کا: عنهم.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بیاورد.

۵. آج، لب: زید بن ارقم.

۷. اساس: خانهای / خانه های.

۹. آب، آج، لب، مش: قبول.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: هم او.

۴. آب، مش: ابوالحسن.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: شد.

۸. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

خدای تعالی این آیت فرستاد، و رسول - علیه السلام - این آیت بر منبر بخواند، و من از شکاف در حجره بشنیدم.

- مُقاتِل حَيَّانُ گفت: سبب آن بود که چون اَسْمَاءُ بنتِ عُمَيْسٍ با شوهرش جعفر بن ابی طالب از حبشه باز آمد و با زنان رسول او را ملاقات بود، ایشان را گفت: در قرآن در حق زنان هیچ فرود آمد؟ گفتند: نه. بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! زنان در خبیثت و خسارند<sup>۲</sup>. رسول - علیه السلام - گفت: چرا؟ گفت: برای آن که خدای آن جا<sup>۳</sup> که ذکر مردان می‌کند، ذکر ایشان<sup>۴</sup> نمی‌کند، خدای تعالی این آیت فرستاد. حق تعالی گفت در این آیت: **إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ؛** مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن<sup>۵</sup>، **وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ؛** و مردان مطیع نماز کن و زنان به این صفت، و مردان راستیگر<sup>۶</sup> و زنان راستیگر<sup>۶</sup>، و مردان صابر و زنان صابرات<sup>۷</sup>، و مردان خشوع<sup>۸</sup> و تواضع کننده و زنان به این<sup>۹</sup> صفت، و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، و مردان روزه دار<sup>۱۰</sup> و زنان روزه دار<sup>۱۰</sup>، و مردان خویشتن نگاه دارنده و زنان بدین<sup>۱۱</sup> صفت، مردان ذکر خدای کننده بسیاری و زنان بدین<sup>۱۱</sup> صفت، این جمله مبتدأست اسم «إِنَّ»، **وَأَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ** در جای خبر اوست؛ خدای بجا رده است برای ایشان آمرزش و مزدی و ثوابی بزرگوار.
- ابوسعید خدری و ابوهریره روایت کردند که، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر آن مردی که در شب بیدار شود و برخیزد و اهل خود را بیدار کند و وضوی نماز کنند<sup>۱۱</sup> و دو رکعت نماز کنند، **كُتِبَ مِنْ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ**، ایشان را بنزدیک خدای بنویسند در جمله آنان که ذکر خدای کنند بسیار از مردان و زنان.

۱. آط، آب، آج، لب، مش: از.  
 ۲. مش: خسارت اند؛ کا: خسارند.  
 ۳. آط، آب، آج، لب، مش: این جا.  
 ۴. آط، آب، آج، لب، مش: مؤمنه.  
 ۵. آط، آب، آج، لب، مش: راستگوی.  
 ۶. آط، آب، آج، لب، مش: صابره.  
 ۷. آط، آب، آج، لب، مش: بر این.  
 ۸. آط، آب، آج، لب، مش: وضوکننده؛ کا: وضو سازند.  
 ۹. آط، آب، آج، لب، مش: روزه دارنده.  
 ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش: روزه دارنده.  
 ۱۱. آط، آب، آج، لب، مش: روزه دارنده.

عبدالله عباس گفت: یک روز میکائیل بنزدیک رسول آمد. علیه السلام. و گفت: یا رسول الله! بگو: **سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ** [۲۵۸-ر] وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ عَدَدَ مَا عَلِمَ وَزِنَةَ مَا عَلِمَ وَمِثْلَ مَا عَلِمَ؛ هر کس که این کلمات بگوید، او را شش خصلت بنویسند: اول نام او در میان آنان بنویسند که خدای را تعالی ذکر بسیار کنند، و فاضلترین ذاکران باشد<sup>۲</sup> در آن شب و آن روز، و<sup>۳</sup> برای او در بهشت درختان بنشانند، و گناه از او فروریزد<sup>۴</sup> همچنان که برگ از درخت<sup>۵</sup> و خدای تعالی بدو<sup>۶</sup> نظر کند، و هر که خدای به او نظر کند او را عذاب نکنند. مجاهد گفت: بنده ای از جمله «ذَاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ»، نباشد تا ذکر خدای نکند در جمله حالاتش از قیام و قعود و اضطجاع.

عطاء بن ابی رباح گفت: هر کس که تفویض کند کار خود با خدای تعالی،<sup>۱۰</sup> داخل باشد في قوله: **إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ**.

و هر که اقرار دهد به آن که خدای تعالی، خداوند اوست و محمد رسول خداست، و دلش موافق زبانش باشد، او داخل باشد في قوله: **وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ**. و هر که طاعت خدای دارد در فریضه، و طاعت رسول دارد در سنت او، داخل باشد في قوله: **وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ**. و هر که زبان را صیانت کند از دروغ،<sup>۱۵</sup> داخل باشد في قوله: **وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ**.

و هر که او صبر کند بر طاعت، و صبر کند از معصیت، و صبر کند بر مصیبت، او داخل باشد في قوله: **وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ**.

و هر کس که نماز کند، و آنان را که بر چپ و راست او باشند<sup>۷</sup> به<sup>۸</sup> ایشان ننگرد، او داخل باشد في قوله: **وَالخَاشِعِينَ وَالخَاشِعَاتِ**.

و هر<sup>۹</sup> که در<sup>۱۱</sup> هفته ای یک بار صدقه ای بدهد<sup>۱۱</sup>، داخل باشد في قوله:

- |   |  |
|---|--|
| ۱. آط، آب، آج، لب، مش: که هر.                 | ۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: باشند.            |
| ۳. آج، لب: ندارد.                             | ۴. آط، آب: فرود ریزند؛ آج، لب، مش: فروریزند. |
| ۵. آج، لب: درختان.                            | ۶. آط، آب، آج، لب: به او.                    |
| ۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا + بازنشاسد از آنکه. | ۸. آط، آب، آج، لب، مش: با.                   |
| ۹. آط، آب، آج، لب، مش + کس.                   | ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش + هر؛ کا: هر کس که.   |
| ۱۱. آب، مش + او.                              |  |



وَالْمُتَّصِدِّقِينَ وَالْمُتَّصِدِّقَاتِ .

و هر کس که از هر ماهی<sup>۱</sup> ایام السبیز روزه دارد، داخل بود فی قوله:

وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ .

و هر<sup>۲</sup> که او فرج از حرام نگاه دارد، او داخل بود فی قوله:

وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ .

و هر<sup>۳</sup> که او پنج نماز به اوقات و شرایط خود به جای آرد، داخل بود فی قوله:

وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ .

آنکه گفت: خدای تعالی برای آنان که موصوف باشند به این صفات، مغفرت و

آمرزش نهاده است و مزدی و ثوابی عظیم.

قوله: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ - الآية. مفسران گفتند: آیت در زینب بنت

جَحْش آمد و در برادرش عبدالله بن جَحْش، و این زینب دختر اُمَیْمَه بود، اُمَیْمَه دختر

عبدالمطلب بود عمه رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ. رسول کس فرستاد و او را

بخواست برای زید بن حارثه، و او مولای رسول بود - علیه السلام - و آزاد کرد<sup>۳</sup> وی<sup>۴</sup>.

او را از سبی جاهلیت خرید در سوق عکاظ و آزادش نکرد و به فرزندی پذیرفت او را.

چون رسول کس فرستاد و خطبه کرد، زینب بنت جَحْش پنداشت که رسول او

را برای خود می خواهد، اجابت کرد. چون بدانست که او را برای زید حارثه

می خواهد، ابا کرد و گفت: من دختر عَمَّتِ<sup>۵</sup> رسولم و از اشراف زنان قریش ام، کی

روا دارم که زن مولای باشم! و برادرش عبدالله<sup>۶</sup> همین گفت، و این زینب زنی به

جمال بود، خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا

قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ نباشد هیچ مرد مؤمن را و

هیچ زن مؤمنه را که چون خدای حکمی کند و رسول وی برایشان، ایشان را اختیاری

باشد بر آن<sup>۷</sup>.

۱. مش + در.

۲. آج، لب، مش + کس.

۳. تب: آزاد کرده.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: رسول - علیه السلام.

۵. آط، آج، لب: عمه؛ کا: عمت.

۶. آط، آب: عبدالله بن جَحْش؛ آج، لب، مش + جَحْش.

۷. آط، آب، آج، لب، مش: باشد بر کار خدای تعالی.

اهل کوفه و اهل شام، اَنْ يَكُونُوا خواندند به «یا» برای آن که میان فعل و فاعل حایلی هست من قوله: «لَهُمْ»، و باقی قراء به «تا» خواندند، لَتَأْتِيَنَّ «الْخَيْرَةُ». وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، گفت: و هر کس که او در خدای و رسول او عاصی شود، او گمراه شده باشد گمراهی روشن ظاهر.

۵ زینب چون این آیت بشنید، گفت: راضی شدم و کار در دست تو کردم، آنچه فرمان است می فرمای! رسول - علیه السلام - او را به زید داد، و مهر رسول بداد - علیه السلام ده دینار و شست<sup>۲</sup> درم، و پیرهنی<sup>۳</sup>، و میقتعی، و اِزاری، و چادری، و پنجاه مُداز طعام، و سی صاع خرما.

ابن زید گفت: آیت [۲۵۸-پ] در<sup>۴</sup> اُمّ کلثوم بنت عُقْبَةَ بن ابی مُعَيْط آمد، و او اوّل زنی بود که هجرت کرد و از مکه به مدینه آمد و خویشتن را به رسول داد به هبت<sup>۵</sup> رسول - علیه السلام - او را بپذیرفت، و آنکه بزید بن حارثه داد او را، او اباخواست کرد<sup>۶</sup> و برادرش نیز گفت: ما با رسول پیوند خواستیم، چون او را به غلامی دهد رضا ندهیم، خدای تعالی این آیت فرستاد، او راضی شد و رسول - علیه السلام - او را بدو داد.

۱۵ وَ اِذْ تَقُولُ لِلَّذِي اَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَاَنْعَمْتَ عَلَيْهِ، اما مخالفان ما آوردند که: سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - یک روز در<sup>۷</sup> سرای زید حارثه آمد به کاری<sup>۸</sup>، زینب را دید خویشتن بیاراسته، رسول او را دوست بداشت، گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ مُقَلِّبِ الْقُلُوبِ وَالْاَبْصَارِ؛ سبحان آن خدای که<sup>۹</sup> دلها و چشمها بگرداند.

چون زید باز آمد، زن او را بگفت. زید بدانست که او در دل رسول افتاده است.

۲۰ در حال خدای تعالی کراهت آن زن در دل زید فگنند<sup>۱۰</sup> زید بیامد و گفت: یا رسول الله! مرا<sup>۱۱</sup> این زن نمی باید، می خواهم تا طلاقش دهم.

۱. آب، مش، کا: بفرمایی.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: شصت.

۳. آب، مش + شأن.

۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: پیراهنی.

۵. آب، مش: هبه؛ آط، آج، لب: هیبه؛ کا: بهبه.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: ابا کرد.

۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا: به.

۸. آج، لب: به کاری می آمد؛ کا: آمده بود به کاری.

۹. آط، آب، آج، لب، مش، کا: افگند.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش، کا: او.

۱۱. آط، آج، لب + از.

رسول - علیه السلام - گفت: چرا؟ تو را در حق او تهمتی هست؟ گفت: نه یا رسول الله، جز خیر نیست، و لکن مرا با او خوش نیست. رسول او را گفت: برو و ابلهی مکن و زن را نگاه دار و رها مکن، و در دلش خلاف این بود برای آن که دلش به او مشغول بود، می خواست تا زید او را طلاق دهد تا او را به زنی کند. زید او را طلاق داد. ۵

چون عیدتش<sup>۱</sup> به سر آمد، رسول - علیه السلام - زید را گفت: یا زید! من کسی دیگر<sup>۲</sup> را نمی دانم از تو استوارتر بر سر خود، بدان که مرا می باید که زینب را به زنی کنم، و کس را نمی دانم که این راز با وی توان گفتن مگر تو را. اکنون تو را بیاید رفتن و زینب را برای من بخواستن.

زید گفت: بیامدم تا زینب را این حدیث کنم. او را یافتم که آرد می سرشت تا نان پزد. او در چشم من به خلاف آن آمد که بود، نیارستم در او نگریدن از حرمت را و آن که رسول - علیه السلام - خواست تا بر او عقد کند<sup>۳</sup>. پشت بر او کردم و گفتم: یا زینب! بشارت<sup>۴</sup> تو را که رسول خدای تو را می خواهد. او گفت: فرمان او راست، و رسول او را عقد بست، و ولیمه ساخت، و خدای تعالی این آیت فرستاد.

۱۰ اکنون بدان که، آنچه از این حدیث موافق مذهب ما نیست، آن است که: رسول - علیه السلام - نشاید که چندانی زنی بیگانه را بنگرد و تأمل کند تا عاشق شود، و نیز خود<sup>۵</sup> که بر زن مردمان عاشق شود، اگر چه عشق از قبیل خداست و شهوتی باشد سخت به مُشتهای<sup>۶</sup> مخصوص<sup>۷</sup>، و لکن منفر است. و ما بیان کردیم که: خدای تعالی پیغامبران را از متفران نگاه دارد تا مؤذی نبود با نقض غرض او از اجابت دین ایشان. ۱۵

۲۰ فاما آنچه از این باب ممتنع نیست که باشد، آن است که: زید را با زینب زنش و حشمتی رفت، چنان که عادت باشد<sup>۸</sup> بنزدیک رسول آمدند، رسول - علیه السلام -

۱. آط، آب، آج، لب، مش: وعده اش؛ کا: عده او بگذشت.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: دیگر.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: عقد بندد.

۴. آط، آب، مش، کا: نشاید.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: به حکومت.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا: باد.

۷. مُشتهای / مُشهی.

۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا: به حکومت.

گفت: **أَمِيكَ عَلَيْكَ زَوْجِكَ وَاتَّقِ اللَّهَ**، گفت: زن را نگاه دار و از خدای بترس، و او را وعظ کرد، **فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي يَدُكُنْ أَيْ مُحَمَّدٌ** چون گفتی آن کس را که خدای بر او نعمت کرد، و تو بر او نعمت کردی، یعنی زید حارثه [را]¹.

- ۵ اما نعمت خدای به هدایت بود، و اما نعمت تو به عتق که او را آزاد بکردی نگاه دار زنت را و از خدای بترس. اما قوله: **وَتَخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ**²؛ و پنهان می داری³ در نفس خود آنچه خدای آشکارا خواهد کردن و از مردمان می ترسی⁴ و اولیتر آن که از خدای بترسی⁵، آنچه در دل⁶ داشت عشق نبود، عزم بود بر نکاح او اگر زید او را دست بدارد که او را بزنی کند، چه دختر عمه او بود، و ترس او از مردم برای آن بود که گفتندی: زن پسر را به زنی کرده است، و پندارند⁷ که این روا نیست، و آن خود در شرع روا بود.

- ۱۰ اما قوله: **وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشِيَهُ**، دلیل آن نکند که او از خدای نترسد⁸، برای آن که این در حق آن کس روان⁹ باشد که او از خدای نترسد، چنان که گفت: [۲۵۹-ر] **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ؛ وَلَيْسَ بِأَشْرَكَتَ لِي بَخَبْرًا عَمَلِكًا**؛ و این دلیل¹۰ نکند که او¹۱ شرک¹۲ خواست آوردن.

- ۱۵ و در اخبار ما چنان است که: خدای تعالی خواست تا آن حکم جاهلیت¹۴ منسوخ کند که نکاح زنان ادعیاء حرام داشتندی چون نکاح زنان پسران¹۵ که از صلب

۱. اساس: ندارد از آط، افزوده شد.

۲. آط، آب، آج، لب + گفت.

۳. آج، لب: می دارید.

۴. آط، آب، مش: می بترسی؛ آج، لب: می ترسید.

۵. آج، لب: بترسد؛ احتمالاً «بترسید» باید بوده باشد.

۶. آط، آب، آج، لب، مش، کا + پنهان.

۷. آط، آج، لب، مش: نپندارند.

۸. آط، آب، آج، لب: نترسید.

۹. کا: روا؛ دیگر نسخه بدلها: ندارد.

۱۰. سوره احزاب (۳۳) آیه ۱.

۱۱. سوره زمر (۳۹) آیه ۶۵.

۱۲. اساس: نه آن که او؛ آط، آب، آج، لب، مش: نکند که رسول خدای؛ یا توجه به نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

۱۳. آط، آب، آج، لب، مش + را.

۱۴. آط، آب، آج، لب، مش: شرکی.

۱۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: پسر.

بودندی. امر کرد رسول را که: چون زید حارثه زینب را طلاق دهد<sup>۱</sup>، تو بر او نکاح بند تا بدانند که زن پسری کرده<sup>۲</sup> را به زنی کردن حرام نیست چنانکه زن پسر حقیقی را. رسول - علیه السلام - این در دل داشت، اعنی علم این مسأله، وعزم بر این کار به فرمان خدای، و از مردمان ترسید که او را ملامت کنند.

۵ حق تعالی این آیت فرستاد و گفت: چیزی در دل پنهان می داری که خدای آشکارا خواهد کردن، و از ملامت مردمان می بترسی در اظهار آن، و اولیتر آن که از خدای بترسی در اضمار آن.

پس حق تعالی این آیت فرستاد و رسول را فرمود که: چیزی از این معنی در دل داری<sup>۳</sup> پوشیده مدار.

۱۰ و آنچه مؤکد این حدیث است، آن است که: روز فتح مکه عثمان عقیان<sup>۴</sup> بیامد و عبدالله بن سعید بن ابی سرح را بیاورد و در حق او شفاعت کرد تا رسول - علیه السلام - او را عفو کند، و پیش از آن - رسول - علیه السلام - خون او باطل کرده بود. چون عثمان را دید از او شرم داشت، سر در پیش افگند، و توقع کرده<sup>۵</sup> که بعضی حاضران او را بکشند، و مردمان انتظار امری مجدد می کردند. آخر رسول - علیه السلام - گفت: در میان شما کسی نیست که این<sup>۶</sup> را بکشد؟ عبّاد بن بشر گفت: [یا رسول الله! چشم من در چشم تو بسته بود تا هیچ اشارت کنی تا من او را بکشم، رسول - علیه السلام - گفت: «خَائِنَةُ الْأَعْيُنِ» نباشد. فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطْرًا؛ چون زید حاجت خود را از او روا بکرد، یعنی قضای شهوت خود از او بکرد، و این برای آن گفت تا بدانند که زن پسری کرده<sup>۷</sup> - عَلَى كُلِّ حَالٍ، حلال باشد - قَوْلِ الذُّخُولِ وَ بَعْدَهُ. و اصل «وَطْرًا» حاجت بود، و در قضای شهوت استعمال کنند، قال الشاعر:

وَدَعَّنِي قَبْلَ أَنْ أُوَدِّعَهُ لَمَّا قَضَى مِنْ سَابِنَا وَطْرًا

و قال آخر - شعر:

۱. آج، لب، داد.

۲. آط، آب، آج، لب، مش، کا: پسر خوانده.

۳. کا: در دل پنهان می داری.

۴. آج، آب، آج، لب، مش، کا: می کرد.

۵. آط، آب، آج، لب، مش، کا: او.

۶. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

- وَ كَيْفَ تَوَاتِي بِالْمَدِينَةِ بَعْدَمَا قَضَىٰ وَظَرًا مِنْهَا جَمِيْلٌ بِنُ مَغْمَرٍ  
 زَوْجِنَا كَهَا؛ او را به تودادیم به زنی. آنکه عِلَّتْ آن بگفت که چرا کردیم:  
 لَكِنِّي لَا يَكُوْنُ عَلَيَّ الْمُؤْمِنِيْنَ حَرْجٌ فِيْ اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَظَرًا؛ تا بر  
 مؤمنان حَرْجی و تنگی نباشد در زنان پسری کردگانشان<sup>۱</sup> چون قضای شهوت کرده  
 باشند از ایشان، و با ایشان دخول کرده، مراد رفع حَرْج است و نسخ عادت و سنت  
 ۵ جاهلیت در این باب. وَ كَانَ اَمْرُ اللّٰهِ مَفْعُوْلًا؛ و کار خدای<sup>۲</sup> کردنی باشد با فرمان  
 خدای، و این لفظ محتمل است امر فعل را، و امر قول را. اگر بر فعل حمل کنند،  
 معنی آن باشد که: «مَا حُمُّ<sup>۳</sup> وَقَدِرَ وَاَقِيْعٌ»، خدای چون خواهد که بباشد<sup>۴</sup>، از آن چاره  
 نبود، و کس منع نتواند کردن. و چون به معنی قول باشد، معنی آن بود که: فرمان  
 خدای کردنی بود، و نشاید تا در آن خلل کنند.  
 ۱۰ مسروق گفت از عایشه که: اگر رسول - عليه السلام - چیزی از وحی پنهان  
 بازخواستی کردن، این آیت<sup>۵</sup> پنهان بازکردی.  
 گفتند: زینب به این آیت بر زنان رسول فخر کردی، گفتی: اَنَا اَكْرَمُكُمْ وَاَيُّا وَ  
 سَفِيْرًا؛ من از شما گرامیترم به ولی و سفیر، که شما را پدران و خویشان شما دادند به  
 رسول، و مرا خدای داد، فی قوله: زَوْجِنَا كَهَا.  
 ۱۵ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ جَحْشٍ رَوَيْتَ كَرْدَ، گفت: عایشه و زینب یک روز  
 مفاخرت کردند. عایشه گفت: من آنم که عذر من از آسمان فرود آمد. زینب گفت:  
 من آنم که نکاح من از آسمان فرود آمد، و شبی گفت: مرا بر تو ای رسول الله ناز  
 است به سه چیز: یکی آن که جد من و جد تو یکی است، و دیگر آن که مرا خدای به  
 توداد، سه ام<sup>۶</sup> آن که سفیر<sup>۷</sup> جبریل بود.  
 ۲۰ قوله: مَا كَانَ عَلَيَّ النَّبِيِّ مِنْ حَرْجٍ فِيمَا فَرَضَ اللّٰهُ؛ گفت: بر پیغمبر حَرْجی و

۱. آط، آب، آج، لب، مش: پسر خوانده شان؛ کا: پسر خواندگان.

۲. آط، آب، آج، لب، مش + تعالی چون.

۳. آط، آب، آج، لب، مش: حنم.

۴. آج، لب: نباشد؛ مش: باشد.

۵. مش: آنها.

۶. آط، آب، آج، لب، مش: میم؛ کا: میوم.

۷. کا: سبیر.

بزه ای نباشد در آنچه خدای بر او فرض کرد. گفتند<sup>۱</sup>: **فَرَضَ اللَّهُ،** آئی قَسَدَرَ اللَّهُ، و قیل: **قَطَعَ اللَّهُ لِأَجَلِهِ<sup>۲</sup>**. و گفتند: معنی «فرض» تقدیر است، و اصل او قطع باشد. و این جا مراد آن است که خدای حلال بکرد بر او<sup>۳</sup> نکاح زینب [۲۵۹-پ] که زن پسر خوانده او بود. **سُنَّةَ اللَّهِ،** آئی **كُنْتَهُ اللَّهُ وَمِثْلَ سُنَّةِ اللَّهِ،** و **التَّقْدِيرُ فَرَضًا مِثْلَ سُنَّةِ اللَّهِ،** صفت مصدری محذوف باشد، و معنی آن که: این مانند آن است که [با انبیای مقدم کرد از تحلیل محرماتی که بود پیش از آن بر سبیل مصلحت. و گفت<sup>۴</sup>: معنی آن که چنان که]<sup>۵</sup> انبیای مقدم را مؤاخذت نخواهد<sup>۶</sup> کردن به آنچه ایشان را حلال کرد و بر ایشان جرح نباشد در آن، نیز تو را مؤاخذت نکند<sup>۷</sup> و بر تو حرج نباشد. و گفتند: معنی آن است که چنان که زن او ریا را به داوود دادم، زن زید حارثه را به تو دادم.

و گفتند: نصب او بر اغراء استهای **إِزْمَ سُنَّةِ اللَّهِ فِي الدِّينِ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ؛** ملازم و متابع باش طریقه انبیای گذشته<sup>۸</sup> را، و وجه<sup>۹</sup> اول درست تر است. **وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا؛** و کار خدای قضایی باشد مقدر، کاین واقع. **الدِّينَ يَبْلِغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ،** محل «الدین» جراس است برای آن که بدل «الدین» اول است یا صفت او، فی قوله: **سُنَّةِ اللَّهِ فِي الدِّينِ<sup>۱۰</sup>**

آنگه وصف کرد آن پیغامبران گذشته را، گفت: آنان بودند که رسالات و پیغامهای خدای برسانیدند<sup>۱۱</sup>، و ادای آن بکردند<sup>۱۲</sup>، و از آن هیچ پنهان نکردند<sup>۱۳</sup>، و از او بترسیدند<sup>۱۴</sup>، یعنی از خدای<sup>۱۵</sup> و از جز خدای نترسیدند<sup>۱۶</sup>. **وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا؛** و خدای بس است محاسب عمل خلقان و حافظ آن.

- |  |  |
|--|--|
| ۱. آب: و گفته اند.                           | ۲. آط، آب، آج، لب، مش + وقیل أجل الله.   |
| ۳. آط، آب، آج، لب، مش + از.                  | ۴. آب، مش، کا: گفتند.                    |
| ۵. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.            | ۶. آب، مش، کا: نخواهند.                  |
| ۷. آط، آب، آج، لب، مش، کا: نکنند.            | ۸. آط، آب، آج، لب، مش، کا: انبیاء اول.   |
| ۹. آط، آب، آج، لب، مش: وجهی.                 | ۱۰. آط، آب، آج، لب، مش + خَلَوْا.        |
| ۱۱. آط، آب، مش، کا: برسانند.                 | ۱۲. آط، آب، آج، لب، مش: بکنند؛ کا: کنند. |
| ۱۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: نکنند و یخسروته. | ۱۴. آط، آب، آج، لب، مش، کا: بترسند.      |
| ۱۵. آط، آب، آج، لب، مش + ترسند.              | ۱۶. آط، آب، آج، لب، مش: نترسند.          |

آنکه چون رسول - علیه السلام - زینب را به زنی کرد، منافقان زبان دراز کردند و گفتند: محمد ما را نهی می‌کند از آن که زن پسر را به زنی کنیم، و او زن زید را به زنی کرد. خدای تعالی این آیت فرستاد، گفت: **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ**؛ محمد که رسول ماست، پدر هیچ کس از مردان شما نیست، نه زید و نه جز زید بر حقیقت، تا نکاح زن او بر او حرام باشد بعد مفارقتش از او، و **إِنَّمَا أَوْهَدُوا** ۵ قاسم بود و طیب و مطهر و ابراهیم، از صلب او این چهار پسر بودند، و از بطن فاطمه او را حسن و حسین بودند، و رسول - علیه السلام - ایشان را بر اطلاق پسر خود خواند **فِي قَوْلِهِ: إِنِّي أَيْ هَذَا مِنْ رِجَالِنَا مِنَ الدُّنْيَا**، گفت: این دو پسر من، دو ریحان منند از دنیا.

۱۰ و حدیث امیرالمؤمنین<sup>۲</sup> معروف است که: روزی در صفین، محمد بن الحنفیه را گفت: **أَنْتَ ابْنِي حَقًّا**؛ تو بر حقیقت پسر منی. گفتند: یا امیرالمؤمنین! پس حسن و حسین نه پسران تو اند؟ گفت: **هُمَا ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ**، گفت: ایشان پسران رسول خدای اند.

و این جواب آنان است که **رِجَالِنَا** بردند که به آیت تمسکی است ایشان را در آن که حسن و حسین پسران رسول نه اند، و ظاهر آیت خود مناقض قول اوست آن جا که گفت: **مِنْ رِجَالِكُمْ**؛ از مردان شما، و حسن و حسین از مردان وی<sup>۳</sup> بودند، نه از مردمان ما. و ذکر اطلاق این اسم برایشان از خدای تعالی است **فِي قَوْلِهِ: فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَائَنَا وَإِبْنَانَكُمْ**؛

۲۰ **وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ**، نصب او بر اضممار «کان» است، یعنی **وَلَكِنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ**؛ و لکن محمد رسول خدای بود. **وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ**؛ و باز پسین پیغامبران، تا پنداری که او مهر نبوت است، به نبوت او در بعثت انبیا را مهر کردند.

محمد بن جبیر<sup>۵</sup> روایت کرد از پدرش که، رسول - علیه السلام - گفت: **أَنَا مُحَمَّدٌ وَأَنَا أَحْمَدُ وَأَنَا الْحَاشِرُ الَّذِي يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَيَّ قَدَمِي وَأَنَا الْعَاقِبُ الَّذِي لَيْسَ بَعْدِي**

۱. آط، آب، آج، لب، مش: پسران.

۲. مش + علی.

۳. آط، آب، آج، لب، مش، کا: ایشان.

۴. سورة آل عمران (۳) آیه ۶۱.

۵. کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها؛ چاپ شعرانی (۱۶۲/۹): محمد بن حسن.



- [نَبِيٌّ] ۱، گفت: من محمدم و احمدم [و حاشرم] ۱ که خدای تعالی بر پی و اثر من خلقان را حشر کند، و عاقبم که از پس من پیغامبر ۲ نباشد دگر.
- و قراء در «خاتم» خلاف کردند ۳. عاصم خواند به فتح «تا» آئی آخِرَ النَّبِيِّ، وَ عَلِيٌّ هَذَا قِرَاءَةٌ مِّنْ قِرَاءَةٍ: «مَخْتُومٌ خَاتَمُهُ مِشْكٌ» ۴، آئی آخِرُهُ. و باقی قراء خواندند: «خاتیم» به کسر «تا» علی وزن فاعیل، یعنی او ختم کرد و مهر بر نهاد. و بعضی دگر گفتند: هُمَا لُفْتَانٌ بِمَعْنَى وَاحِدٍ، كَطَابِعٍ وَطَابِعٍ ۵، وَ طَابِقٍ وَطَابِقٍ. وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا؛ و خدای تعالی به همه چیز عالم بوده است.
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا، گفت: ای مؤمنان و گرویدگان، ذکر خدای کنی، ذکر بی بسیار.
- عبدالله عباس گفت: خدای بندگانش را هیچ چیز نفرمود الا و آن را حدی معلوم کرد، و ایشان را در بعضی احوال بر ترک آن معذور داشت، الا ذکر او که آن را حدی نهاد، و سقوط آن به عذری باز نیست الا به زوال عقل، بل گفت: در جمیع احوال ذکر من باید کرد که ممدوح آنانند که چنین ۶ کنند، فی قوله: الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ ۷ [۲۶۰-ر].
- و قال: اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا، به شب و روز، و درگاه و بیگاه، در بر و بحر، و سفر و حضر، و تونگری ۸ و درویشی، و تن درستی و بیماری، و سر و علانیه. مجاهد گفت: آنان که ذکر بسیار کنند، آنانند که او را هرگز فراموش نکنند.
- ابوسعید خدری گفت در این آیت از رسول - علیه السلام ۱- که گفت: ذاكران بسیار آنانند که چندانی ذکر او کنند [تا] ۱ مردمان گویند که: دیوانه است.
- و «ذکر» به دو وجه باشد: یکی به دل و یکی به زبان. آنچه ذکر دل است،

۱. اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

۳. آب، مش: کرده اند.

۲. آط، آب، آج، لب، مش: پیغامبری.

۴. اشاره است به سوره مَظْفِفِينَ (۸۳) آیه ۲۵ و ۲۶ (يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ، خِتَامُهُ مِشْكٌ...).

۵. آب، لب، مش: کطالع و طالع؛ کا: طابع و طابیع. ۶. آط: چوبین؛ کا: چوبین.

۸. آط، آب + واذکروا.

۷. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۹۱.

۱۰. جناب شعرانی (۱۶۳/۹) + سؤال کردند.

۹. آب، لب، کا: توانگری.

چنان باید که یک لحظه فراموشت نبود، چنان که گفت - شعر:

اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَسْتُ أَذْكَرُهُ وَكَيْفَ أَذْكَرُهُ إِذْ لَسْتُ أَنْسَاهُ

و قال آخر - شعر:

عَجِبْتُ لِمَنْ يَقُولُ ذَكَرْتُ إِلَهِي وَهَلْ أَنْسَى فَأَذْكَرَ مَنْ هَوَيْتُ

۵ واما ذکر به زبان هم شرط این است تا علامت محبت ظاهر باشد، که «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرَهُ».

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، گفت: و تسبیح او کنی به بامداد و شبانگاه.

مفسران گفتند: نماز بامداد و نماز دیگر خواست.

عبدالله عباس گفت: نماز بامداد و نماز شام و خفتن خواست. مُجَاهِدُ گفت:

۱۰ مراد کلمات تسبیح است، مِنْ قَوْلِهِ: «سُبْحَانَ اللَّهِ»، «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»، «وَلَا إِلَهَ إِلَّا

اللَّهُ»، «وَاللَّهُ أَكْبَرُ»، «وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»، چه این کلماتی<sup>۳</sup>

است که ظاهر را و جنب را و حائض را و محدث را شاید گفتن و باید گفتن<sup>۴</sup>، پس

عبارت کرد به تسبیح از جمله این کلمات که اخوات اوست.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ؛ او آن خدای است که صلوات<sup>۵</sup> فرستد بر شما به رحمت.

۱۵ سیدی گفت: بنو اسرائیل موسی را گفتند: أَيْصَلِّي رَبُّنَا؛ خدای ما را صلواتی

باشد؟ خدای<sup>۶</sup> وحی کرد به موسی که بگو اینان را که: صلوات من به<sup>۷</sup> رحمت باشد،

و رحمت من واسع است به همه چیز برسد.

وگفتند: معنی يُصَلِّي عَلَيْكُمْ، آن است که ذکر جمیل شما در عالم و عالمیان

آشکارا کند.

۲۰ أَخْفَشُ گفت: مراد آن است که بر شما برکت کند، که اصل کلمه از لزوم است.

وَمَلَائِكَتُهُ؛ و فریشتگان به استغفار، چه معنی «صلوات» مختلف بود به

اختلاف فاعلان، از ما دعا باشد و از فریشتگان استغفار، و از خدای - جَلَّ جلاله -

۱. آظ: کثره آج، نب: کثیره مش: ندارد.

۲. آظ، آب: من قول.

۳. آج، نب: کلمات.

۴. دیگر نسخه بدنها بجز کا: ندارد.

۵. آب، کا: صلوات.

۶. آب، کا + تعالی.

۷. دیگر نسخه بدنها: ندارد.

رحمت. **لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ**؛ تا بیرون آرد شما را از تاریکی کفر و معصیت به نور ایمان و طاعت، به <sup>۱</sup> الطاف و توفیق و اقدار<sup>۲</sup> و تمکین. **وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا**؛ و او به مؤمنان رحیم بوده است همیشه.

**تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ**؛ تحیت ایشان و خطاب ایشان<sup>۳</sup>، یعنی مؤمنان آن روز که با جوار رحمت او روند و ملاقات باشد ایشان را سلام بود از خدای -جَلَّ جلاله- و از فریشتگان.

و ابو حمزة الثمالی گفت: **يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ**، ضمیر راجع است با ملک الموت کنایه عن غیر مذکور، آن روز<sup>۴</sup> که ببینند<sup>۵</sup> ملک الموت را. و بر قول آن کس که گفت: ضمیر راجع است با نام خدای، و این ملاقات با خدای است<sup>۶</sup>، تفسیر «لقا» آن باشد که برفت چند جایگاه<sup>۷</sup>، و بیان کرد که<sup>۸</sup> کنایت راجع است با ملک الموت، قوله: **الَّذِينَ تَتَوَفَّيهِمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ**<sup>۹</sup>.

البراء بن عازب گفت در این آیت: مراد آن است که چون ملک الموت را بینند<sup>۱۰</sup> آنکه<sup>۱۱</sup> گفت: او جان هیچ بنده مؤمن بر ندارد **إِلَّا وَسَلَامٌ**<sup>۱۲</sup> کند بر او. عبدالله مسعود گفت: **مَلِكِ الْمَوْتِ** چون بنزدیک بنده مؤمن رسد، گوید: **السَّلَامُ عَلَيْكَ رَبُّكَ يُقْرِنُكَ السَّلَامَ**؛ خدایت سلام می گوید.

**وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا**<sup>۱۳</sup>؛ و نهاده و بجارده است برای<sup>۱۴</sup> ایشان مزدی کریم، با

۱. آج، لب: و. ۲. آط، آب، آج، لب، مش: اقتدار.

۳. اساس + ایشان؛ به قیاس با دیگر نسخه بدلها، زاید می نماید.

۴. آط، آب، آج، لب، مش: روزی.

۵. آط، آج، لب: ببیند؛ آب: بیند.

۶. آط، آب، آج، لب: جای. ۷. آط، آب، آج، لب: بیان آن که.

۸. آج، لب: ببینند. ۹. سوره نحل (۱۶) آیه ۳۲.

۱۰. آط، آب، آج، لب، مش + او. ۱۱. آط: والّا وسلام.

۱۳. مش + بارالها! مغفرت کن کاتب این کتاب را، و مالکش را، و قاری را به حرمت محمّد و آل محمّد. سلام الله علیهم.

که مرا محنت ایام به هم برزده کرد

گر به هم برزده بینی خط من عیب مکن

کتابه شهاب الدین.

۱۴. نسخه «آب» در این جا پایان می پذیرد.

کرامت و اعظام و اجلال.

آنکه خطاب کرد با رسول، گفت: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ**؛ ای پیغامبر برکشیده رفیع منزلت! **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا**؛ ما فرستادیم تو را شاهد<sup>۱</sup>، تا گواه باشی بر خلقان، و برای ایشان و برایشان گواهی دهی<sup>۲</sup>، چنان که گفت: **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا**<sup>۳</sup>.

۵

**وَمُبَشِّرًا**؛ و مرزده دهنده مؤمنان را و مطیعان را. **وَنَذِيرًا**؛ و ترساننده کافران و عاصیان را.

**وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ**؛ و بازخواننده با خدای به<sup>۴</sup> فرمان او<sup>۵</sup>، و چراغی [۲۶۰-پ] روشن تا اهل دین را بدو هدایت باشد در ظلمت ضلالت.

۱۰ و نصب جمله بر حال است از مفعول به، و آن «کاف» است فی قوله: **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ**.

جابر عبدالله انصاری گفت: چون **إِنَّا فَتَحْنَا**<sup>۶</sup> فرود آمد، صحابه گفتند: یا رسول الله! **هَنِيئًا لَكَ هَذِهِ الْعَارِفَةُ**؛ این نعمت تو را گوارنده باد، **فَمَا لَنَا**؛ نصیب ما<sup>۷</sup> چیست؟ خدای تعالی این آیت فرستاد: **وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا**؛ و مرزده ده مؤمنان را به آن که ایشان را فضلی بزرگوار خواهد بودن و ثوابی جزیل.

۱۵

**وَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ**؛ و تو ای محمد فرمان کافران و منافقان مبر. **وَدَعِ أَذَاهُمْ**؛ ورها کن آن رنجی که از ایشان به تو رسید، و بر بلیت ایشان صبر کن و مکافات مکن ایشان را تا وقت باشد. و این<sup>۸</sup> پیش از آیت قتال آمد، و چون آیت قتال آمد، این آیت را منسوخ کرد<sup>۹</sup> **حُكْمًا**. **وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ**؛ و توکل بر خدای کن و ۲۰ اعتماد.

۲. آط: گواهی دهد؛ آج، لب، کا: گواهی دهی.

۴. آط، آج، لب: با او به.

۶. سورة فتح (۴۸) آیه ۱.

۸. آج، لب، کا: آیت.

۱. آج، لب: شاهد.

۳. سورة نساء (۴) آیه ۴۱.

۵. آط، آج، لب، کا: و سراجاً منیراً.

۷. آط، آج، لب + را؛ کا + گو.

۹. آج، لب: کردند.

وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا؛ و خدای بس است تکفل کننده به آنچه بنده را باید در دین و دنیا و در آخرت و اولیٰ ۱.

تَمَّتِ الْمُجَلَّدَةُ الْخَامِسَةُ عَشْرَ مِنَ الْمَجَلَّدَاتِ الْعِشْرِينَ

وَيَتْلُوهُ تَالِيهَا فِي الْمَجَلَّدَةِ السَّادِسَةِ عَشَرَ

قَوْلُ اللَّهِ - عَزَّ وَعَلَى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ [۲۶۱-ر].

۵



مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی

۱. آط + تم الجزء الخامس عشر ويثتوه في السادس عشر، قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ ظَلَفْتُمُوهُنَّ. الآية. تم الكتاب ووقع الفراغ بحمد الله وحسن توقيفه في تفسير القرآن يوم الأربعاء التاسع عشر من صفر سنة تسع وأربعين وثمان مائة، على يد المعيد الضعيف الراجي إلى رحمة ربه، محمد بن عوض نيشابوري، حامداً ومُضلياً ومؤمناً؛ آج، لب + تم الجزء الخامس عشر ويثتوه في الجزء السادس عشر قوله تعالى: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ ظَلَفْتُمُوهُنَّ. الآية، تم الكتاب ووقع الفراغ بحمد الله وحسن توقيفه.

کتاب والله اعلم بمراده.

# فهارس



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

- ۴۳۸ ..... واژه‌نامه
- ۴۷۸ ..... فهرست نامهای خاص
- ۴۹۳ ..... فهرست اماکن
- ۴۹۵ ..... فهرست اقوام، قبایل، طوایف، فرق
- ۴۹۸ ..... فهرست کتابها
- ۴۹۹ ..... فهرست احادیث و اقوال پیامبر و ائمه (ع)
- ۵۰۲ ..... فهرست امثال عربی
- ۵۰۳ ..... فهرست امثال فارسی
- ۵۰۴ ..... فهرست اشعار عربی

## واژه‌نامه

آواز در دادن ۵۲	آب خوار: ۳۰۸
آواز کردن ۲۰، ۱۹	آبستان (زنان -): ۹۶
آونگ ۸۰	آب ضعیف: ۳۰۸، ۳۱۴
آهنگ کردن ۶، ۳۹۱	آبگینه ۱۰، ۱۷، ۲۲، ۴۹
آیندگان (و همه آیندگان باشد به او خوان)	آجال ۳۱۵، ۳۷۵
۷۱	آدینه ۳۲۱، ۳۸۶، ۳۸۷
	آرام جای ۳۲۴
	آزاد کردگان ۳۴۵
	آزموده کردن ۳۳۷
انمه ضلال ۳۸۵	آسمان رنگ ۱۷۱
ابا کردن ۳۲، ۴۲۴، ۴۲۵	آسیاسنگ ۴۰۴
ابانت کردن ۲۳	آشاکار/آشکارح ۴۰۷
ابتدا کردن ۱۵۸، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۵۳، ۲۵۴	آفتاب پرست ۳۶
۲۵۵، ح ۳۰۸	آفتاب پرستی ۱۷
ابتلا کردن ۲۸۴، ۳۷۲	آگاهانند ۲۷۸، ۲۹۳
ابدالذهر ۳۵۳	آگند ۳۹۲
آبر: بر ۹۰	آمد شد ۶۴
ابعاض ۳۰۴	آمین ۲۲۴، ۳۰۰، ۳۳۲
ابلس ۲۷۱	آواز آمدن ۲۴۸
ابلق ۱۲۵، ۱۲۶	آواز برداشتن ۲۸۰
اتباع ۱۷۳، ۲۷۴	آواز دادن ۲۴، ۲۴۷، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۰۱
اتفاق کردن ۲۸۳، ۳۸۵	



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

اتقان ۳۱۳	افئیت ۲۲۵
اتلاف کردن ۲۵۴	اراجیف ۳۵۵
اتیان ۶۲	اراذل ۴۱۳
اثلاث ۴۲۰	ارجاف ۲۰۷
اجابت کردن ۱۷۶، ۲۵۲، ۳۵۲، ۳۵۷	آزجوانی ۱۷۰، ۱۷۱
۳۵۹	آزش ۲۱۳
اجارت گرفتن ۹۳	آزضه: دیوجه ۴۲
اجتناب کردن ۱۹، ۲۶۰، ۳۰۴، ۳۴۲	ازاحت ۱۴۷
اجل ۲۳۸	ازارح ۲۰۵، ۴۲۵
اجلِ مستمی ۲۲۳	از پس - ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۲، ۳۰۱، ۳۴۲، ۴۳۲
اجماع ۳۹۴	از پیش - ۱۶۲، ۱۸۵، ۲۳۲، ۲۶۷، ۳۰۸
احاطت ۲۲۳	۳۲۵، ۳۱۱
احبار ۳۰۶، ۲۲۰	از دست (از دست او بر کوفه عامل بود)
إحباط ۱۸۹	۳۲۷
احتجاج ۱۶۴، ۲۲۰	از ذکر (کسی) مشغول کردن ۲۸۰
احتیاط کردن ۳۹۷	ازرق ۱۳۸
احسان کردن ۴۰۰	از شیر باز کردن ۲۸۸
أحیاء ۲۴۵، ۲۷۱	از فرمان بیرون شوندگان ۳
أحیان ۳۷۶	از فرود ۱۶۲، ۱۸۶، ۲۷۷، ۳۱۰
اختیار کردن ۹۷	از قبیل - ۳۱۰، ۴۰۰
اختصار کردن ۴۲۰	از کشتن ترمیدن ۹۱
اختیار (چیزی) کردن ۲۳۷، ۲۸۳	إساءت ۴۱۳
ادای - ۱۹۵، ۴۳۰	إساءت کردن ۲۴۴
ادعیاء ۴۲۷	اسپ ۱۷۴، ۳۶۰
ادلّه ۱۶۵، ۱۸۹	استندان ۴۱، ۶۴، ۲۵۲، ۲۷۸
ادنی (عذاب -) ۳۳۰	ح ۲۹۰
ادلّه ۲۵۴	استبدال ۲۸۰
اذی ۲۹۸	استبرق ۳۹۵
اذتات ۳۷۹	



اسیال ۳۵۳	استبعاد کردن ۴۸
اشارت کردن ۳۹۸	استثناء کردن ۲۳۱، ۲۱۹
اشترح ۱۷۱	استثنای منقطع ۶۶
اشراق ۷	استدراج ۶۰
اشقر ۳۸۴	استدلال کردن ۳۵۰، ۲۴۳
اشهب (آستری) ۱۷۱	استدوداد ح ۳۴۷
اصحاب الحدیث ۴۲۰	استر ۱۷۱، ۱۷۰
اصحاب شرایع ۳۵۱	استرضاء ۲۷۴
اصحاب معارف ۱۶۴	استره ۵۰
اصحاب یمین ۴۲۰	استصراخ ۱۱۲
اصنام ۶۳، ۱۶۶، ۳۵۵	استظهار ۳۶۷، ۳۶۶
اضافت ۲۳۷، ۲۷۳، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۱۰	استعتاب ۲۷۴
اضافت کردن ۲۴۲، ۲۴۸	استعجال کردن ۶۹
اضراب ۲۲۱	استعلام ۱۷۰
اضطجاع ۴۲۳	استفجار ۳۹۸
اضلال ۱۹۴	استقصا ۲۶، ۱۷۱، ۲۳۶، ۲۷۹، ۲۸۳
اضمار ۲۶۶	استکبار کردن ۱۷۲، ۱۷۸، ۳۲۰
اطلاع دادن ۳۲۳	استکاف داشتن ۳۲۰
اظهار کردن ۳۶۵، ۳۸۵	استوار کار ح ۳۳۵
اعادت ۲۵۳	استوار گردیدن به - ۲۷۷
اعادت کردن ۶۶، ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۵۲	استهزا کردن ح ۲۳۳، ۲۴۵
اعتزال کردن ۱۷۳	استیصال ۲۲۳، ۳۶۷
اعتکاف گرفتن ۳۸۷	استیفا ۱۹۸
اعذار ۸۷، ۱۳۷، ۱۵۶، ۱۹۹	استیناف ۶۰، ۷۷، ح ۲۲۰، ۲۸۲
اعرابی ۷۸، ۱۷۷، ۲۴۷	اسجاع ۳۷۲
اعراض کردن ۲۹۱، ۳۳۰	اسقاط ۲۹۸
اعزاز ۱۷۹	اسمر ۲۵۱
اعلام ۳۸۴	اسناد کردن ۱۵۵
اعمام ۳۴۹	أسوت ۳۷۸

الهیّت ۲۵۳	اعنی ۴۰۳، ۴۲۸
الیم ۲۸۲	اعوام ۲۷۳
إمّا ۱۷۴، ۲۴۳	اعوان ۱۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶
امائل ۳۶۶	اغراء ۸۳، ۱۱۰، ۱۹۴، ۲۵۵، ۴۳۰
امام کردن ۹۵	اغنام ۱۱۶
امان (این علامت امان اسیران بود) ۴۰۳	إغوا ۱۱۰
امان دادن ۳۳۵، ۳۴۲	اغوا کردن ۱۹۴
اقتنان ۱۹۷	افترا کردن ح ۱۶۱، ح ۲۱۸
امتثال ۱۷۹	افراط کردن ۳۶۱
امرد ۲۰۶	افزونی جستن بر- ۱۶۱
امعان ۲۲۷	افسوس داشتن ۲۳۳
امم سلف ۲۴۳	افضال ۴۷
امن کردن ۳۲۹	افنا کردن ۶۶
امومت ۳۴۸	اقتدا ۳۴۰، ۳۷۸
امهال کردن ۳۳۳	اقتدا کردن ۲۳، ۹۴، ۳۷۹
امّی ۳۱۱	اقتضا کردن ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۲۷
امیر کردن ۲۴۰	اقدار ۴۳۴
امیری کردن ۲۳۷	اقرار دادن ۱۶۶، ۴۲۳
اناء ۴۲	اقران ۳۶۲
انابیل ۴۲	اقصا ۳۱۶
انباز ۱۵۷، ۱۹۶، ۲۵۴، ح ۲۵۸	اقطار ۸۰
انبازان ۱۵۷، ح ۱۶۱، ۱۶۶، ح ۲۳۳، ح ۲۶۴، ۲۳۵	اکحل ۳۶۴
انباز گرفتن ۵۴، ۶۶، ۱۹۰، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۸۸، ۲۶۴	اکرام کردن ۲۴۶، ۳۵۵
انباز گویان ح ۲۵۶	التقاط ۱۰۱، ۱۰۲
انبان ۱۷۰	الجماء ۳۳۳
انتظار کردن ۳۳۳، ۳۸۳	الجماء کردن ۳۱۸
انتظار کنندگان ح ۳۲۶	القا کردن ۱۸۰
	الوان ۲۵۱، ۲۹۹
	الهام دادن ۲۱

انتقام کشیدن ۲۶۶	انتقام کشیدن ۲۶۶
اند: چند ح ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۵۵	اند: چند ح ۲۳۲، ۲۳۶، ۳۵۵
انداخت: (یعنی عذری و انداختی در شیخون) ۶۰	انداخت: (یعنی عذری و انداختی در شیخون) ۶۰
انداختن (یعنی عذری و انداختی در شیخون) ۶۰	انداختن (یعنی عذری و انداختی در شیخون) ۶۰
انداخته (این کتاب انداخته اوست) ۲۲۱	انداخته (این کتاب انداخته اوست) ۲۲۱
اندز: در ۱۶۳، ۱۸۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۴۰	اندز: در ۱۶۳، ۱۸۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۹۵، ۳۰۹، ۳۴۰
اندرز کردن ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۸۸	اندرز کردن ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۸۸
اندوهگن ۹۰، ۲۰۲، ۲۹۳، ۳۰۰	اندوهگن ۹۰، ۲۰۲، ۲۹۳، ۳۰۰
اندوهناک ۶۸	اندوهناک ۶۸
اندیشه کردن ۴، ۵۰، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵	اندیشه کردن ۴، ۵۰، ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵
اولینان ح ۵۶	اولینان ح ۵۶
اهل البیت ۸۵	اهل البیت ۸۵
اهوال ۳۱۲	اهوال ۳۱۲
ای: آسا ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۸	ای: آسا ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۲، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۰۸
۳۰۹، ۳۲۴-۳۲۶	۳۰۹، ۳۲۴-۳۲۶
ایام البيض ۴۲۴	ایام البيض ۴۲۴
ایتمار ۱۱۴	ایتمار ۱۱۴
ایجاب کردن ۲۸۳	ایجاب کردن ۲۸۳
ایذا رسیدن به - ح ۱۸۴	ایذا رسیدن به - ح ۱۸۴
ایذا کردن ۱۷۳	ایذا کردن ۱۷۳
ایزار ۲۰۵	ایزار ۲۰۵
ایستاده باش ۳۳۵	ایستاده باش ۳۳۵
ایقان ح ۳۱۳	ایقان ح ۳۱۳
ایلا ۴۱۱	ایلا ۴۱۱
ایمن / ایمان ۵۴	ایمن / ایمان ۵۴
انذار ۸۷، ۱۵۶، ۱۹۹	انذار ۸۷، ۱۵۶، ۱۹۹
انذار کردن ۳۳۳	انذار کردن ۳۳۳
انزال ۱۸۱	انزال ۱۸۱
انزال کردن ۱۸۰، ۲۲۱	انزال کردن ۱۸۰، ۲۲۱
انزله کردن ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۲	انزله کردن ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۲۲
أنس ح ۲۴	أنس ح ۲۴
انس ۵۰	انس ۵۰
انشا کردن ۳۸۲	انشا کردن ۳۸۲
انصار ۲۲۵	انصار ۲۲۵
انفاذ ۳۹۱	انفاذ ۳۹۱
انفلاق ۱۱	انفلاق ۱۱
انقضا ۳۱۲	انقضا ۳۱۲
انقطاع ۳۱۲	انقطاع ۳۱۲
انقطاع کردن ۱۷۷	انقطاع کردن ۱۷۷

باز بردن ۱۶۳	ایمن شدن ۳۶۴، ۳۹۷
باز بریدن ۲۸۶	
باز پس - ۳۵۳	ب
باز پس آمدن ۴۰۰	باز به ۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۷۹
باز پس افکندن ۳۰۹	۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۹، ۲۱۸، ۲۳۹
باز پس بردن ۳۲۹	۲۴۱، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۹۰
باز پسین ۹۵، ح ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۸۵، ۳۱۷،	۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۷
۴۳۱، ۳۷۹، ۳۴۰	۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷
باز پوشیدن ۳۰۳، ح ۴۰۸	۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۳، ۳۴۶، ۳۴۷
باز جای شدن ۷۶	۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۶
باز جنبیدن ۳۵۹	۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۸۷، ۳۸۸
باز خریدن ۳۵۵	۳۹۱ - ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۰
بازخواست کردن ۴۲۹	۴۰۳، ۴۲۱
بازخواستن ح ۱۶۴، ۳۸۵	باج ستان ۲۰
باز خسواندن ۵۱، ح ۱۶۴، ۳۲۷، ۳۴۵،	باخس: گم شده ۲۲۱
۴۳۵، ۳۴۶	بادادتر ح ۳۳۶
باز خوردن ۲۸۶، ۲۸۱	بادیه ۷۴، ۳۰۵، ۳۷۸
باز داشتن ۳۷۶، ۲۳۶، ۴۰۱	باربر گرفتن (مادربه اوباربرگرفت) ۲۲۸
باز راندن ۲۳۸	باردار کننده ۶۶
باز رساندن ۸۹	بارگیر (اسب -) ۱۷۰
باز شدن ۳۹۸	بارنهادن ۳۰۵
باز شناختن ۱۷۲	بارور کردن ح ۶۶
باز کردن (نماز را قضا باز کردن) ۳۹۶	باز ح ۳۱۹
بازکشتن: قصاص ۱۱۲	بازارگان ۲۶۳
باز گذاردن ۳۶۴	باز آفریدن ۱۸۵، ۱۹۷
باز گرداننده ح ۸۹	باز آمدن ۱۷۳، ۱۹۲، ۲۷۰، ۳۳۰، ۳۶۵،
باز گردانیدن ۳۴۶	۳۷۶، ۳۹۵، ۴۰۲، ۴۲۵
باز گردندگان ۲۵۷	باز آوردن ۴۰، ۱۸۵، ۳۶۹
باز گرفتن ۴۰۸	باز ایستادن ۳۶۴

بازگشودن ۳۹۹	تعالی (۷۶)
بازگفتن ۲۲۰	بَر: میوه ۱۶۹، ۱۷۳، ۲۶۱
بازماندن ۳۹۱، ۱۹۷	بَر: نیکی ۲۶۲، ۲۶۴، ۳۰۴، ۴۳۲
بازمندگان ح ۶۵	برات ۳۶۶، ۳۶۷
بازنده کردن / باززنده کردن ۵۶	برآراستن ۴۰۶
بازنگریدن ۳۲۷	برآمدن (صبح برآمد) ۲۸، ۳۹۳
باز نمودن ۵۰، ۸۹، ۹۵، ۱۸۸، ۳۴۵	برآمدن (وسریر از پیش سلیمان برآمد) ۴۶
باسر (چیزی) شدن ۲۶۱، ۳۶۹	برآمدن (آتش از بیت المقدس برآمدی) ۹۶
باسلامت تر ۴۶	برآمدن (گفتند: اول کس که برآید اورا
باطل کاران ح ۲۶۹	حاکم کنند) ۱۲۴
بامداد کردن ح ۱۶۳	برآمدن (بسیار می برآمد) ۱۷۴
باور آمدن ۳۹۲	برآمدن (از گلولی او جزآب تهی برنیامد)
بیچارده بیچاردن	۲۸۶
بتر / بدتر ۳۴۴	برآمدن (گرد لشکرگاه برآمدند) ۳۵۶
بجاردن ۱۷۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۱، ح	برآمدن (به دست ایشان برنیامد) ۳۶۲
۴۰۵، ح ۴۰۷، ح ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ح	برآمدن (ساعتی دیگر برآمد) ۳۶۹
۴۲۲، ۴۳۴	برآمدن (وشش او برآید) ۳۷۱
بجذ ۲۸۳	برآمدن (اگر این کار برآید) ۳۸۶
بَحیره ۲۸۶	برآمدن (مرا برنیامد) ۳۹۴
بخوفتی ۳۵	برآمدن (ما را کاری برآید) ۳۹۷
بدایت ۲۵۳، ۲۶۴	برآوردن (برگ -) ۱۷۳
بدترینان ح ۸۱	برآویختن ۱۸۷، ۳۶۰
بدست ۲۱۳	برآهختن ح ۱۹۳
بدعت ۲۶۱	برآمیختن ۱۹۳
بدل ۳۹۷	براهین ۲۲۱
بدل کردن ۳، ۱۰، ۱۱، ۲۳۶، ۳۴۰	برافتادن ۳۷۵
بدویان ۳۴۰	برافروختن ۳۶۹
بدیهه ۲۲۶	برافگندن ح ۲۷۶
بر (از آن عظیم حرمت تر نباشد بر خدای	برانگیختن ۳۶۶

بر پطرت (هر مولود و فرزند که زاید بر فطرت	بر بستن ۳۶۴
زاید) ۲۵۵	بربط ۲۴۷
برکت کردن ۴۳۳	بر توسع ۲۳
بر (کسی) بیعت کردن ۳۲۸، ۳۵۰	بر جای ۶۱
بر (کسی) پوشانیدن ۲۹۷	بر جستن ۳۸۸
بر کشیدن ۳۹۵	بر خواندن (نوشته -) ح ۲۴۰
بر کشیده ۴۳۵، ۴۴۱	بر خواندن ح ۲۵۵، ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۰۷، ۴۰۶
بر کنند ۳۶۹	بر خواندن بر - ۲۷۶
بر که / برکت ۲۶۴	بر خورداری دادن ۲۹۳، ۳۰۰، ۳۳۹، ۳۷۵
بر گرفتن ۲۳، ۲۷، ۹۸، ۱۸۴، ۱۹۳، ۱۹۴	بر خورداری گرفتن ۲۱۷، ۲۵۷
۲۲۵، ۲۴۱، ح ۲۷۷، ۳۵۹، ۳۶۵	بُرد ۱۱۰
۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۱۸	بَر دادن (این جمله که برداد) ۲۸۳
برگزیدن ۱۵۸	بَرگی ۴۰۲
برگماشتن ۳۹۱	بَرَد و سلام ۱۹۹
برنا ۱۶۹	بر رفتن ۲۸، ۳۵
برنایی ۲۷۳	بر زدن (وقتی بر زن و بیا) ۲۳۸
بر نشاندن ۴۰۰	بر زیگر ح ۲۲
بر نشستن ۲۳، ۹۰۸، ۱۷۰، ۲۱۷، ۳۵۶	بر ساخته ۱۶۶
۳۸۴، ۳۹۲، ۳۹۳	بر سبیلی - ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۸۸
برنگریستن ۲۲، ۳۵، ۳۶	۱۹۰، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۶۴
برون آمدن ۷۵، ۸۴، ۱۷۹، ۳۲۹، ح ۳۵۷	۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۳۰۰، ۳۰۲
برون آوردن ۳۳۲	۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۵۵
برون کردن ۶۲، ۳۴۲	۳۶۵، ۳۶۸، ۳۷۶، ۴۱۲
بریق ۳۸۸	بر سردادن (حرارت بر سردهم) ۲۸۶
بزرگترا (پا کا او و برنرو بزرگترا) ۲۵۸	بر سر عهد بودن ۳۶۶
بزرگ قطره ح ۲۶۷، ۲۷۰	بر شدن ۳۵، ۳۰۸، ۳۱۲
بزرگواری کردن ۳	بر شمردن ۲۵۸، ح ۲۸۳، ۳۰۸
بزه ۲۳۱، ۲۶۳، ۴۳۰	برص ۱۰۰، ۱۰۱
بس: بسیار ۲۳۸	بر عادت ۱۷۴

بساط ۲۲، ۲۳	بلیت ۲۲۵، ۲۳۵
بستمانی ۹۰	بمفریباندا ۲۹۵
بشم: سوراخ کن ۴۰	بمنزلت ۱۸۹
بسند ۴۰۸، ۴۱۰	بن ۶، ۳۰۲
بسیار تفکر: متفکر ۲۸۳	بنشاط ۳۲۷
بسیار عیال ۱۱۱	بنه خوریم / بنخوریم ۳۵۴
بسیار مال ۲۶۳	بنه داشتن ۲۳۸
بشارت باد ۳۸۳	بنه شده اند ۳۴۰
بشاشت ۳۱۵	بنه گردیدند/ بنگردیدند ح ۳۴۰
بشر ۳۱۵	بنه می شوند/ بنمی شوند ح ۳۲۵
بشره ۲۸۲، ح ۳۱۵	بنی اعمام ۳۹۹
بصیرت ۳۶۷	بنیت ۳۱۷
بضع ۲۳۸	بوزنگان ۳۹۶
بظر ۱۵۵، ح ۱۶۱، ۱۶۸، ۲۹۱	بوق ۷۹
بظر کردن ۱۶۸	به: با ۳۸۲
بطن ۴۱۶، ۴۳۱	به/ بهتر ۶۷
بعث ۶۸، ۳۰۲	به: برای ۲۳۹، ۳۱۲
بعثت ۳۱۴	به: نزد ۲۳۸
بغایت ۲۳۷	به اذن ۳۴۳
بغی کردن ۶۴، ۱۶۷	به اندازه کردن ۲۵۷
بجل ۹، ۱۵۸، ۱۷۰، ۱۷۸، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۷۱، ۲۷۴، ۲۷۷	به انصاف ۱۱۱
۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۳۱، ۳۷۴	به پای داشتن ۲، ۲۷۵، ۲۷۸، ۴۰۶
۳۸۸، ۴۱۲، ۴۳۲	به جمال ۴۲۴
بلاخلاف ۲۷۱	به حکم (کسی) شدن ۳۸۶
بلند آواز ۲۹۲	به درآمدن ۷۶، ۹۷
بلندی کردن ۳۷، ۸۹	به دروغ داشتن ۷۰، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۱۸
بله: نادانی و سفاهت ۱۱۳	۲۲۳، ۳۲۴، ۳۲۹
بلیات ۳۷۹	به رنج آورده ۶۵
	به روی افگندن ۷۱

بیم کردن ۳۰۸	به شگفت آمدن ۳۹۲
بیم کننده ۴۰۹	به طاعت (کسی) درآمدن ۲۴۱
بیتات ۱۹۹، ۲۵۰	به فال گرفتن ۲۳۸
بیتت ۲۱۰، ۲۶۱	به کار آمده ۲۳۹
بیوت کردن ۴۲۰	به کار داشتن ۶۴
بی همتا ۳	به (کسی) فروپوشیدن ۲۹۷
بی یقین ۷۰	به کینه آوردن ۳۲۸
	به مثبت ۳۴۸
پ	به مزدوری ستاندن ۹۳
پاداشت ۱۰۷	به مشورت درآمدن ۳۷
پاداشت دادن ۷۱، ۱۸۹، ۲۶۶، ۳۴۹	به واجب ۱۱۱
پاداشت کردن ح ۱۶۳	به هزیمت رفتن ۳۴۳
پادشای/ پادشاه	بهیسه ۲۵۵
پا کا ۲۳۴، ۲۵۸	بیاوردن ۵۶
پاکیزگی نمودن ۶۲	بیایم ۲۲۵
پایان (این جا در پایان من بحسب) ۳۷۰	بیداد ۹۳
پابندان ۲۳۹	بیران کردن ۲۴۱
پایها/ پاها ۱۹۱	بیرانی ۱۹
پدید آمدن ۳۹۰	بیرون کرده ح ۵۶
پدید کردن ۱۶۵، ۲۳۵، ۲۵۱	بیرون کشیده ۳۰۸
پذرفتن ۱۰۴، ۱۷۴، ۳۹۸، ۴۲۵	بیشترین ۶۹، ۱۵۴، ۲۶۵، ۳۰۱
پرامن ح ۸	بیضاء ۱۱
پرداختن ۷۹	بیعت افتادن ۳۷۲
پرداخته: فارغ ۱۰۳	بیعت کردن ۳۲۹، ۳۵۲
پرستک ۲۰، ۲۱	بی فرمان ۱۷۳
پرسیده (باشد عهد خدای پرسیده) ۳۳۸	بیگار ۱۰۹
پرهن/ پیراهن ح ۲۸۵	بیگار فرمودن ۹۶
پس ۲۶۷، ۲۹۷، ۳۱۲	بیگاری ۱۱۳
پس پشت - ۴۰۴	بی گمانان ۲، ۳۰۹، ۳۲۵



	پسر خواندگان ۳۴۴
ت	پسروی کردن ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۸۴، ۲۳۶، ۲۳۷
تائبان ۳۲۰	۲۷۸، ۲۹۳، ۳۳۵
تابع ۲۶۱	پسری کردگان ح ۳۴۴، ۴۲۹
تارات ۲۶۱	پسری کرده ۴۲۸
تازی ۲۱۹	پشت بدهنده ۱۲۶
تازی (اسپان-) ۳۹	پشت بر کردن ۱۳۲
تازیانه ۳۲۷	پشت بر کرده ۷۰
تازیانه زدن ۳۵۸	پشت برگرداندن ۷۲
تازی زبان ۳۶	پشت دهنده ۳
تافتن ۹۸	پشت کردن ح ۹۲
تای ۳۴۲	پوپو ۱۴
تأخیر کردن ۱۹۷، ۳۵۹	پی: پیه ۱۰۵
تأدیب ۴۱۴	پی (چیزی) گرفتن ۲۹۹
تأویل ۷	پیختن - درهم پیختن
تأویل کردن ۷، ۱۸۹	پیخته ۳۹
تباهاکاران ۳	پیراستن ۳۹
تباه کردن ۳۸، ۳۶۹، ۳۹۷	پیرامن ۲۳، ۲۴، ۳۶، ۱۲۰، ۱۵۰، ۴۰۴
تبجیل ح ۸۵، ۱۷۸	پیش - ۱۸۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۹، ۲۶۵
تبختر ۲۹۲، ۴۱۵	۳۳۲
تبختر کنان ۲۹۲	پیشتر ۱۹۳، ۳۵۶
تبدیل کردن ۳۹۴	پیشینگان ۵۶، ۶۸
تبراً کردن ۱۵۷، ۲۴۵	پیشینه کردن ۴۱۵
تبرج ۴۱۵	پی کردن ۳۵۷
تبرج ۱۲۳	پی (کسی) رفتن ۹۰
تبطیه ۳۷۶	پی (کسی) گرفتن ۳۰۰
تبع ۲۹۹	پیمان گزاردن ح ۳۴۰
تبعیض ۹۴، ۳۸۰	پیوند خواستن ۴۲۵
تیبین ۱۶۵	

تسریح ۴۱۲	تپنجه ۱۰۸
تسلیت ۲۶۶	تتبع کردن ۶۹
تسمیه ۳۵۰	تثبیط ۳۷۶
تسویه ۲۹۸، ۲۹۶	تعریض ۳۲۳
تثام ۵۸	تحلیل ۴۳۰
تثت ۳۱۵، ۱۷۴	تحیت ۴۰۹
تثیع کردن ۱۷۴	تخصیص کردن ۳۷۹، ۳۵۱، ۲۶۲، ۲۴۸
تثویر ۳۰۹	تخلیه ۲۴۴
تصدق کردن ۳۹۷، ۳۷۹، ۳۵۱	تخیر ح ۴۱۲
تصرف کردن ۱۶۴	تخیر ۴۱۲
تضرع کردن ۱۷۶	تخیر کردن ۴۱۱
تطاول کردن ۹۶	تدبیر کردن ۳۱۲، ۳۰۸
تطویل کردن ۳۵	تذکیر ۳۰۶، ۲۶۹، ۲۴۵، ۲۲۲، ۱۶۴
تظیر ۵۸	۳۶۸
تعجیل فرمودن ۲۳۹	تذکیر کردن ۳۱۹، ۲۴۳
تعجیل کردن ۲۴۰، ۲۲۳، ۲۲۲	تذلل ۳۰۴
تعذیه ۱۶۷، ۴۸	تذلیل ۳۰۳
تعذر ۳۱۸، ۳۰۲	ترجمان ۲۴۱
تعذیب ۱۷۰	ترسکار ۴۰۷
تعرض کردن ۳۹۲، ۳۹۱، ۹۶	ترسندگان ۷۲
تعریض ۳۹۸	ترغیب ۴، ۲۶۳، ۳۲۳
تعزیت داشتن ۳۸۳	ترفع کردن ۳۵، ۹۴
تعزیر ۳۳۰	ترقیع کردن ۳۰۷
تعریح ۱۱۹	ترهات ۲۸۰
تعقیب کردن: تعقیبات نماز به جای آوردن	ترهیب ۴
۳۲۰	ترهید ۲۶۳
تعلق داشتن ۱۹۸	ترین ۲۹۸
تعلل ۱۷۳، ۱۵۴	تسبیح کردن ۴۰۹، ۳۱۰، ۲۳۱، ۲۲۰
تعلل کردن ۱۵۸	۴۳۳

تکلیف (سرای-) ۱۶۵	تعویق کردن ۳۷۶
تکلیف نهادن ۱۷۴	تفتیح ۴۱۵
تلافی کردن ۳۶۶	تغییر کردن (تغییری نکردند فرمانهای ما را)
تلخیص ۶۸	۳۹۴
تلقی ۱۷۱	تفصیل ۱۸۲
تلقی کردن ۳۳۱	تفصیل دادن ۲۵۴
تلقین کردن ح ۲	تفصیل کردن ۲۳۶
تلون ۲۶۱	تفصیل دادن بر- ۱۶۹
تمام عقل ۹۰	تفقد ۲۶
تمتع دادن ۳۷۵، ح ۴۰۵، ۴۱۰	تفویض کردن ۳۰۰، ۴۲۳
تمتع کردن ۳۰۰	تقتیر ۱۱۹
تمره ح ۷۹	تقدیر کردن ۲۲
تمسک ۴۳۱	تقدیر کرده ۴۰۸
تمسک کردن ۷۷	تقرّب ۱۷۹
تمکین کردن ۸۹	تقرّب به (کسی) کردن ۲۹۳
تمنا کردن ۱۷۷، ۳۰۵، ۳۷۸، ۳۵۵	تقرّب کردن ۳۸۵
تمهید ۲۶۶	تقریر ۱۷۷، ۱۶۶
تمیز کردن ۵۰	تقریر کردن ۱۶۴
تمییز کردن ۱۷۲، ۱۸۸	تقریر ۷۸، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۸۷، ۲۰۴
تناسل ۱۹۵	۳۳۲، ۲۵۴، ۲۲۲
تناکح ۱۹۵	تقصیر ۱۱۱
تنبیه کردن ۲۴۳	تقصیر کردن ۱۶۹
تنزه ۱۰۰	تقیّد کردن ۷۲
تنزیل ۳۱۰	تکثیر کردن ۱۶۷، ۲۹۱
تنعیم ۲۹۸	تکبیر کردن ۳۵۴، ۳۶۰، ۳۶۸
تنک ۱۱۲	تکذیب کردن ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۴، ۳۲۹
تنگ گردانیدن ۲۶۲	۳۷۳
توییح ۱۷۰، ۲۲۲	تکسر ۴۱۵
توجه (چیزی) کردن ۲۵۵	تکفل کننده ۴۳۶

جرمکاران ۲۳۳، ۲۶۸، ۳۲۵	توشع ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۵۳، ۳۱۹
جرم کردن ۲۶۰	توصل کردن ۲۶۶
جزا دادن ۱۸۳، ۱۸۹، ۲۵۹، ۲۸۹	توفی ۳۱۷
جزع کردن ۱۸۷، ۳۷۹	توفیق دادن ۲۵۴
جزیت ۲۱۹	توقع کردن ۶۰، ۳۶۵، ۴۲۸
جزیل ۴۱۳، ۴۳۵	توقف کردن از- (چرا توقف می‌کنی از بیعت من) ۳۲۸
جُعل ۱۷۴، ۱۷۵	تونگر/ تونگر ۱۶۹، ۳۴۵، ۴۳۲
جلودک ۲۱	تهدید ۶۷
جماد ۱۹۶	تهگم ۶۷
جمادی ۸	تهلیل ۲۴۷
جمع (شب-) ۷۵	تهی شکم ۳۸۵
جمل ۴۱۸	
جمنده ۲۱۶	ث
جنت ۳۷۵	ثغور ۲۲۹
جنتی ۳۲	
جوارح ۲۹۷، ۲۹۸	ج
جواسیس ۹۷، ۲۴۱	جاحد ۳۰۴
جوله ۲۴۲	جارحه ۱۴۰
جهانیدن ۳۵۶، ۳۵۹-۳۶۱	جافی ۱۹۲
ج	جان برداشتن ۳۱۵-۳۱۷
چار پایان ح ۳۲۶	جان سپار کردن ۳۸۰
چرخ ۳۹۱	جبین ۳۷۶
چره ۱۲۵	جحد ۲۶
چشانندن ۲۵۷، ۲۵۹	جحد ۳۴۲
چشم بر کردن ۴۶	جحد کردن ۲۲۰، ۲۲۱، ۳۰۴
چشم داشتن ۳۴۰، ۴۰۰	جدا باز کردن: فاصله انداختن ۳۲۵
چشم زخم ۴۶	جداله ۲۱۸
چند- ۲۳۲	جدل کردن ۲۹۹

خروج ۲۳۱، ۳۴۵، ۴۲۹، ۴۳۰	چونین ۴۳۲
حرس ۹۸	چهار پای ۴۹
حرف ۲۴۳	
حرمت داشت ۳۴۸	ح
حرم کردن ۳۹۲	حاجت کردن ۳۱۷
حروب ۲۷۹	حاجز ۶۵
حریر ۳۸۷	حادث ۱۸۸
حریره ۴۱۷	حاضر کردگان ۱۵۶، ۲۳۳
حزین ۲۴۵	حاضر کرده ح ۲۳۳
حسد کردن ۲۴۱	حاملان عرش ۸۱
حسن الحال ۲۹۶	حایط ۲۲۵
حسنت ۳۸۵	حایل ۱۵۴، ۴۲۵
حسنة ۲۳۱	حیره ۲۴۶
حسنى (نامى از نامهای بهشت) ۲۴۴	حُثَالَه ۲۲۶
حشر کردن ۷۷، ۴۳۲	حُجَاب ۳۶
حشم ۲۳	حجبت انگیختن ۲۴۳
حصار دادن ۳۵۱، ۳۹۶، ۳۹۹	حجبت انگیختن بر- ۲۲۰
حصارک ۳۵۳	حجت گرفتن ۲۴۳
حصیا ۲۰۸	حجرات ۴۱۱
حصر ۴۲۰	حجر اسود ۷۴
حصن ۳۵۳، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۳	حجره ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۲
۳۹۵-۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲	حد زدن ۱۷۵، ۳۲۷
حصین ۳۶۳، ۳۶۴	حدث کردن ۳۹۷
حضر ۴۳۲	حدیث کردن ۲۲۰
حظام ۴۳، ۱۵۶	حدید ۳۷۷
حطم ۲۵	حراست ۳۸۱
حظ ۵۱، ۱۱۰، ۲۲۱	حسب ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۵۲، ۳۶۵، ۳۷۱
حقه ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۸	۳۷۸
حگ کردن ۳۴۷	حربه ۳۱۶

خداوند قرابت ح ۲۵۸	خلفا ۳۶۴، ۳۹۷، ۳۹۹
خدعت ۳۶۵	حلول ۱۳۲
خذلان ۱۳۷، ۲۴۴، ۳۶۵، ۳۶۸	حله ۲۹۲، ۴۱۰
خذلان کردن ۲۵۴	حلیم ۲۳۷
خُراج ۶۱	حماقت ۲۲۲
خردل ح ۲۷۸	جَمَص ۶۱
خُرضانی ۲۴۷	حمل کردن ۱۸، ۷۸
خرم شدن ۲۶۲	حمیت ۳۲
خروج کردن ۱۷۴، ۳۹۳	حنوط ۳۹۰
خروه ۲۱، ۳۹۵	حنیف ۲۱۷
خسار ۴۲۲	حَین ۲۴
خساست ۳۵۳	حوالت کردن ۱۵۹
خسپیدن ۲۵۱	حواله کردن ۴
خسران ح ۴۲۲	حوصانی ح ۲۴۷
خسف ۱۷۸	حول ۶۵
خصال ۲۳۷	حیر ۶
خِصب ۲۶۴	
خصومت کردن ۲۹۳	خ
خصی - خصی کردن	خاتم ۷۵
خصی کردن ۲۵۶	خار بافنده ۳۹۵
خضاب کردن ۳۸۳	خارج از فرمان ۱۲
خضرت ۲۹۰	خار چنگال ۳۹۵
خضوع کردن ۴۱۴	خاستگان ۳۲۲
خطاب کردن ۱۹۰، ۴۳۵	خالی بودن ۸۴
خطا کردن ۲۳۸	خانه: همسر ۲۸۷
خطبه کردن ۳۲، ۳۸۴، ۴۲۴	خایف ۲۵۱، ۳۷۱
خَظَر ۲۳۸	خبیبه کردن ۳۲۳
خطر (مال -) ۲۳۹	ختر ۳۰۴
خطر ستدن ۲۳۸	خداوندان اتصال رحم: خویشان ۳۴۸

خوفتن ۳۹۲	خطیشت ۲۹۰
خویشتن را علف تیغ (کسی) کردن ۳۷۳	خفتیدن ح ۲۵۱
خویشتن نگاه دارنده ۴۲۲	خفیه ح ۳۲۳
خیار برگزیده ۹۶	خلاف کردن ۲۶، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۷، ۶۰
خیاشیم ۸۲	۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۹
خیبت ۴۲۲	۲۲۱، ۲۴۵، ۲۶۳، ۲۷۱، ۲۹۰
خیبری (جامه) ۴۱۸	۳۰۲، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۳۲، ۳۴۴
خیبری (گلیم) ۴۱۰، ۴۱۹	۳۷۰، ۳۷۱، ۳۸۰، ۴۱۱، ۴۱۳
خیروه ح ۲۱	۴۱۵، ۴۳۲
خیشاوندان ح ۲۶۳	خلع طاعت (کسی) کردن ۲۴۱
خیمه ۱۷۷	خلف وعد ۳۷۱
خیوط ۱۷۱، ۱۷۲	خلف وعده ۲۴۲
	خلق مستوی ۲۹۶
	خلل کردن ۴۲۹
د: در ح ۲۴۹	خلوت کردن ۶۲
دابه الارض ۷۳، ۷۵، ۷۷	خلیفتان ۵۴
داد بستاندگان ۱۶۲	خلیفه کردن ۲۸۳
دار دنیا ۲۴۷	خمر ۳۲۷
داستان ۲۳۵	خنبه ۲۴۶
داعیان ۹۴	خندق ۳۵۱-۳۵۳، ۳۵۶، ۴۰۱
داغ نهادن ۷۵	خنک ۲۸۴
دانستگان ۳۰۹	خنک ۱۷۰
دانسته (دانسته هستی) ۱۶۴	خنیاگر ۲۸۰
داهی ۴۴	خوارکننده (عذاب) ۲۷۶، ۲۸۲
دایگان ۱۰۵	خواست ۱۶۲، ۲۵۸، ۳۴۱
دبور ۲۶۹، ۳۶۸	خوان ۳۱۵
در (در دیرمرگ) ۲۹۷	خویم / خرم ح ۲۶۲
در ۳۳، ۴۱۶	خوصان ح ۲۴۷
درازبانی کردن ۳۷۷	خوفت / خفت ۲۶۶



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی





دنیای ح ۶۹، ۱۶۰	دست: چیرگی و تسلط ۳۹۷
دواب ۲۷	دست بداشتن ۵۲، ۴۰۴
دوتا: خم ۱۶۷	دست به یکی کردن ۳۶۶، ۳۶۷
دودل ۳۴۳، ۳۴۴	دست داشتن ۳۴۲، ۳۹۹، ۴۱۰
دوربین: در برابر آطفی ۲۷۸	دست در زدن ۲۹۳
دوربیننده: خبیر ۴۰۶	دست سنگ ۳۶۰
دورویان ۴۱۰	دست فراخ ۲۶۱
دوستراح ۲۸۴، ح ۴۱۸	دست فراخی ۲۶۲
دوکان ۱۹	دست منشی (بر او دست منشی ثابت کرد) ۴۰۲
دون ۶۲	دست نعمتی ۴۰۲
دویم/ دوم ح ۲۲۲، ح ۳۰۲	دستور باش ۳۴۲
دهاد ۳۸۲	دستور باشی ۱۹
دی: دیروز ۱۶۳	دستوری ۴۰۹
دیار ۳۶۷	دستوری خواستن ۳۳۸، ۳۷۳
دیده ور گردیدن ۱۲۸	دستوری دادن ۳۴۳
ذیر ۱۱۹	دست یکی داشتن ۳۵۲
دی روز/ دیروز ح ۳۱۶	دشتخواری ۹۳
دینار ۴۲۵	دشنام دهنده ۳۹۶
دین راست: اسلام ۲۵۹	دعوی کردن ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۸۷، ۳۳۳، ۳۴۳
دینه: دیروز ۱۱۲	دفع کردن: دوری کردن ۲۴۰، ۲۶۷
دیو ۲۹۳، ۲۹۵، ۳۰۰	دل دادن ۳۹۷
دیوار بست ۶۴	دل (کسی) گردانیدن ۳۵۴
دیوان ۱۱۱	دل مشغول ۳۶۴
دیه ۲۶۴	دل مشغولی ۳۹۷
ذ	دلیری کردن ۳۶۲
ذاتُ القُرُون ۲۴۲	دلیل: راهنما ۱۱۵
ذاکر ۳۷۹	دلیل کردن ۷، ۳۴۹، ۴۲۷
ذَر ۱۳۹	دمار ۳۵۴
	دنبال ۲۶

رستخیز ۲۳۳، ۲۶۸، ۲۶۹	ذَل ۳۵۴
رُستن ۲۴۷	ذو ۳۴۳
رسن ۱۷۱، ۱۷۲	
رضاع ۲۸۹	ر
رغبت افتادن ح ۳۲	راحله ۱۱۵
رغبت کردن از- ۵۲	راست داشتن ۲۵۹
رغم ۳۹۴	راستگری ۱۵۰
رفتن ۶۱، ۶۸	راستیگر ۱۸۸، ۲۸۵، ۴۲۲
رفع کردن ۳۸۲	راکبان ۳۰۳
رفیع منزلت ۳۴۱	راوی ۲۷۱
رکاب دار ۳۹۲	راه بردن ۱۷
رنجور دل ۳۶۵	راه گذری: درویش و فقیر ۲۸۵
رنجه داشتن ۳۶۴	راه نماینده تر ۱۳۰
روث ۴۱	راه نمودن ۲۳۶
روزی کردن ۲۳۵، ۲۵۴	راه یابنده ۱۴۳
روشنای ۴۰۹	راه یافته ۳۳
روضه ۲۴۶، ۲۴۸	رایت ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۹۵
رویابیدن ۲۷۱	رایت بستن ۳۳۰
روی به (جایی) داشتن ۳۶۸	رای زدن ۳۹۷
روی ترش داشتن ۲۹۱	رؤوس ۳۶۷
رهگذری: فقیر ۲۶۲	ربط ۳۷۳
ره نماینده ۷۰	رجا ۳۱۹
ره نمودن ۵۷، ۶۵، ۷۳، ۲۵۴، ۲۵۵	رجز ۳۵۷
ریاض ۲۸۱	رجز گفتن ۳۵۹، ۳۶۳
ریبت ۴۱۴	رجس ۴۱۷
	رجم ۳۳۰
ز	رحبه ۱۵۰
زایل ۱۸۱	رد ۳۴۳
زایل شدن ۲۲۱	ردا ۱۷۱، ۱۷۲

ساقط ۲۷۳	زبرجد ۲۴۸
سالفه ۱۸۰	زدن: هجوم بردن ۳۹۷
ساله: سال ۳۱۱	زراندود ۳۹
سانح ۵۸	زرتینها ۳۹
سایه کردن ۱۹۰	زفان ۱۲۷، ۲۳۴، ۳۳۹
سب ۴۰۳	زفیر ۲۹۲
سیاع ۲۷، ۴۰، ۴۱	زکات ۲
سبق ۳۱۸	زمرّد ۳۳
سبق بردن ۱۸۳، ۱۸۸	زنده باز کننده ۶۵
سبق برنده ۲۰۳	زنهار خواستن ۱۷۶
سبکرو ۱۰	زودا ۲۵۷
سبکسار ح ۲۶۹	زور ۲۱۵، ۳۳۷
سبی ۴۲۴	زور کردن ۲۸۹
سبیر / سفیر ح ۴۲۹	زی ۵۰
سبیل - ۴۳۰	زیادت دادن ۳۰۱
سپار کردن - جان سپار کردن	زیادت کردن ۳۸۴، ۴۰۵
سپهر ۳۵۸	زیانکاران ۲
سپردن (و اوزمین می سپرد) ۲۲، ۲۴۱	زیانکارتر ح ۲
سپندان ۲۷۸	زیت ۸۰
سپندان دانه ۲۹۰	زیتون ۲۳۷
سپهرو ۲۰	
سپید ۷۶، ۱۷۰، ۲۵۱	س
ستاده ح ۲۹۰	سابق شدن ۳۱۸
ستام ۳۹، ۴۰	سابق شدن بر-ح ۱۸۳
ستان ۳۵	ساج ۳۹۰
ستیر ح ۲۸۷، ح ۲۹۴	ساحت ۳۹۶
ستدن ۷۹، ۳۵۱	ساز: لوازم و ساز و برگ ۳۳، ۱۷۰، ۱۷۱
ستد و داد کردن ۳۴۷	۲۶۶
ستردن ۳۰۷	ساز (کاری) کردن ۲۷، ۴۰

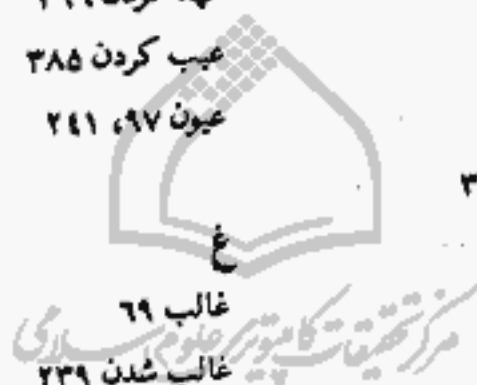
سحاب ۲۷۰	سفینه ۸۰
سحره ۸	سقط شدن ۳۷۰
شُخولی ۴۱۰	سقی ۶۴
سخت آمدن ۳۵۴، ۳۴۲	سلاله ۳۱۴
سخت‌تر ۲۳۲	سَلَب ۳۶۵
سختی کردن ۱۹۰	سلطان ۱۱۸، ۲۶۱
سخریت ۶۷	سلیم دل ح ۲۵
سخریت گرفتن ۲۸۱	سماع ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۸۰
سخط ۲۸۰	سماع کردن ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۲
سدره منتهی ۳۱۲	سُمره ۱۳۲
سدیگر ح ۳۹۷	سوم ۲۷۱
سرا ۳۲۲	سَنام ۲۹۰
سرا بوستان ۱۰۰	سنان ۲۳۷، ۳۲۶
سرای پرده ۲۹۵	ستیدن ح ۴۰، ۴۲
سرای جزا ۳۱۴	سوا ۳۱۴
سرایر ۲۹۸	سواة ۳۶۰
سر در نهادن ح ۲	سواد ۲۰۰، ۲۴۱
سرشتن ۴۲۶	سوق ۴۲۴
سرگشتگی ۲	سوگند بر دادن ۱۷۶
سرمد ح ۱۶۵	سهام ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۹۷، ۳۲۸، ۳۵۹، ۴۲۹
سرنجام/ سرنجام ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۹	سه دیگر ۳۸۸، ۳۹۷
سُرُو ۷۳، ۷۹، ۳۹۵	سهل ۳۲۱، ۴۱۶
سریر ۳۱، ۳۳، ۲۳۹، ۳۹۰، ۳۹۱	سهم ۳۱۵
سست اعتقادان ۳۷۵	سهناک ح ۱۶
سطیر ۲۸۷، ۳۵۱	سهیل ۲۸
سطوت ۲۴۰	سیامت ۱۱۱
سعب ح ۷۹	سیاقت ۱۵۸
سفتن ۴۲	سینات ۱۸۸، ۱۸۹
سفته ۴۰	سینت ۱۷۸

شرايع ۲۹۸، ۲۹۷	سيم / سوم ۶۱، ح ۲۱۹، ح ۲۳۱، ح ۳۲۸
شربه ۲۸۱	۳۶۹، ح ۳۹۷، ح ۴۲۹
شرح صدر ۲۹۹	سيم: نقره ۲۴۸
شرف ۴۰	سيم ح ۲۱۹، ح ۲۹۷، ح ۴۲۹
شرک آوردن ۲۲۲، ۲۵۷	
شرمساری ۹۲	ش
شست / شست ۱۶۸، ۲۳۱، ۳۱۳، ۴۲۵	شاخص البصر ۴۶
شش ۳۷۱	شادمانگی ۲۶۸
شفاعت خواه ۳۱۱	شادمانه ۱۶، ۱۲۵
شفيعان ۲۴۵	شادمانه شدن ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۶۷
شق ۲۵۵	شاذ ۳۷، ۷۷، ۸۶
شقاوت ۳۵۴	شاگ ۶۸
شقی ۳۸۳	شايستن ۳۲، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۲۳۷، ۲۶۳
شکاک ۲۷۴	۲۸۵، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۶۳
شکر گذاردن ح ۶۹	شايع شدن ۳۲۷
شکسته شدن ۲۵	شوم ح ۲۶۴
شکنب ح ۲۰۵	شباروز ۳۹۵
شکيبا کنند ۴۰۷	شبانگاه ۲۳۴
شکيبايي کردن ۲۷۸، ۲۶۹، ۲۲۵	شبانى (کسى) کردن ۲۸۵
شمار کنند ۴۰۸	شب خاستگان ۳۲۲
شناخته (نيک شناخته هستى) ۱۶۴	شبه ۲۶۹
شنوانيدن ۷۲، ۲۷۲، ۲۸۱	شبهات ۲۸۴
شورانيدن ۲۳۳	شبهت ۹۴
شومى ح ۲۶۴	شبيخون ۶۰، ح ۱۹۱
شهيق ۲۹۲	شبيخون آوردن ۵۳
شياطين ۴۲، ۵۰، ۵۲	شبيخون بردن ۵۹
شير خواره ۸۰	شتابزدگى کردن ۵۸
شير دهنده ۸۰	شخيدن ۹۸
	شدن: رفتن ۶۱، ۸۴، ۳۱۱

ص	ص
صاع ۴۲۵	صا (باد-) ۳۶۸، ۳۱۶، ۲۶۹
صاعقه ۲۵۱	صحبت داشتن ۳۶۸
ضامن ۲۳۸	صخره ۲۹۰
ضخم ۲۴۷	صداف ۵۹
ضراً ۳۲۲	صدیه (شربوط-) ۲۸۱
ضراط ۲۰۵	صرح ۴۸
ضعف (خداوندان-) ۴۱۳، ۲۶۳	صرد ۲۵
ضعف (گفتند): ضعف نطفه پدرخواست بر	صرف کردن ۲۹۷
ضعف نطفه مادر ۲۸۸	صعب ح ۷۹
ضلال ۲۸۳، ۲۵۵، ۱۹۴	صعق ۷۹
ضلالت ۱۵۷	صعود ۳۱۲
ضمآن ۲۳۹	صعید ۳۱۹
ضیاع ۳۴۸	صفایح ۱۷۳
طاعت داشتن ۱۷۲، ۱۹۰، ۳۴۲، ۳۴۶	صفرا ح ۱۲۳
طاعت ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۷	صفيحه ۳۳
طاعت کردن ۲۸۴	صغیرزدن ۱۸
طاعت (کسی) گرفتن ح ۱۷۵	صلات ۴۳۳
طاغی شدن ۱۵۵	ضَلَب ۴۲۷، ۴۳۱
طبخ کردن ۲۳	صلة رحم ۲۶۲
طبل ۲۸۰	صناعات ۲۴۳
طپانچه - تپنچه	صُور ۷۹، ۲۵۳
طرب ۲۴۸	صیانت کردن ۴۲۳
طرفی ۲۴۶	صیحه ۶۱، ۲۵۳
ظُرق ۴۲۰	صیبه ۳۹۴، ۳۹۵
طره ۱۰۴	صیفت ۳۶۱
طغیان کردن ۱۷۶	

عبرانی ۲۱۹	طلاقت ۳۱۵
عتاب کردن ۳۲۸	طلیمه ۳۹۹
عتیق ۴۲۷	طلیق ۳۵۰
عجب آمدن ۳۴۳، ۲۸۴	طواغیت ۳۰۳
عجب داشتن ۶	طوبی ۲۴۴
عد ۳۲۱	طول و قصر ۳۱۲
عداد ۳۸۵	طهارت جای ۲۸۶
عدت ۴۲۶	طیب ۴۰۲
عدل ۶۴	طیور ۲۲۵
عدول ۲۲۱، ۱۶۶	
عدول کردن ۲۶۵	ظ
عدول نمودن ۳۳۰	ظفر دادن ۱۸
عذاب اکبر ۳۳۰	ظفر یافتگان ۲۷۹، ۲۶۲، ۱۵۸
عرش: تخت ۴۳، ۱۴	ظفر یافتن ۲۳۹-۲۳۷
عرش ۲۴۸، ۲۴۷	ظهار کردن ۳۴۴
عرض کردن (خلافت بر داوود عرض کرد)	
۲۸۴	ع
عرض کردن (نامه-) ح ۲۴۰	عاجز آمدن ح ۴۲
عرض کردن (رای شما خوب است، و برای	عاجل ۲۲۳
این شجاعت عرض می‌کنی) ۳۸	عاریت ۳۰۱
عروج ۳۱۲	عاصف ۲۲
عروة وثقی ۳۰۰	عاصی شدن ح ۴۰۷، ۴۲۵
عریف ۲۹	عافیت ۲۶۱
عزم کردن ۳۵۳	عاق ۳۳۰
عزوعلا ۲۳۲	عاقب ۴۳۲
عشر ۱۸۲	عانه ۴۰۳
عصابه ۳۹۰	عبادت خانه ۱۷۲
عصیان ۱۷۲، ۱۷۱	عبث ۲۴۳، ۸۲
عطا کرده ح ۲۶۱	عبیر ۲۶۶

عسلید آن ۲۶۵، ۳۰۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۵۶	عطایا ۲۹۹
۳۶۴	عظام ۲۵۳
عند این ۱۸۹	عفریه ۴۴
عن قریب ۳۷۴	عقاب ۲۹، ۳۰، ۸۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۹
عورت: زن ۳۷۳	۱۹۸، ۲۴۳، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶
عوتج ۱۳۲	۲۸۸، ۳۲۲، ۳۹۴، ۴۱۳
عهد بستن ۳۸۵	عقار ۲۲۵
عهد بستن ۳۶۷	عقال ۳۷۰
عهد شکافتن ۳۵۴، ۳۹۹	عقبها / عقبه‌ها ۶۸
عهد کردن ۳۹۶	عقبه‌ها ح ۶۸
عیب کردن ۳۸۵	عقی ۲۹۷
عیون ۹۷، ۲۴۱	عقوت ۱۹۴
	عقوت کردن ۱۹۷، ۲۹۶، ۳۲۹
	عقول ۱۸۱
غالب ۶۹	عقیب ۶۱، ۱۷۸
غالب شدن ۲۳۹	علايه ۱۵۹، ۴۳۲
غاوی ۱۵۷	علقه ۲۵۳
غایب شوندگان ۱۴	علو ۱۷۸، ۲۹۹، ۴۱۳
غذار ۳۰۴	عَلیق ۱۳۲
غدر کردن ۲۴۱، ۳۶۷، ۳۹۹	عماد ۲۹۰
غربال ۲۶۹	عمارت کردن ۲۳۳، ۲۴۳
غرفه ۲۲۵	عمامه ۳۵۹، ۳۹۵
غزیدن گرفتن ۵	عمره ۴۱۵
غزا ۸۴، ح ۱۹۱، ۴۰۴	عمود ۳۶۵
غزات ۱۹۱، ۴۰۰	عمومت ۳۹۳
غزا کردن ۲۵۶	عَمَه: سرگردانی ۴
غیش ۱۰۶	عناد ۳۴۲
غلو کردن ۳۷	عناكب ۲۰۹
غمان ۲۳	عند ۱۸۵، ۳۳۳





فديه كردن ۳۵۵	غنا ۲۸۰، ۲۸۱
فرا: به ۹۲، ۱۶۲، ۳۲۵	غنا كردن ح ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵
فرا (تا فرا شما نمايد) ۲۹۵	غنا گفتن ۲۸۰
فرا (فرا ايشان) ۳۳۶	غوامض ۱۹۸
فرا بافتن ۱۶۱، ۱۸۴-۱۸۶، ۲۱۸، ۳۰۸، ح	غوايت ۱۹۴
۳۱۰	غوص ۲۶۴
فرا بافته ۱۲۷، ح ۱۶۶	
فرا پذيرفتن ۹۰	<b>ف</b>
فرا پيش ۲۵۷	فاجره ۳۰۴
فرا تر آمدن ۳۳۹	فاجره ۱۷۴
فراخ كردن ۱۷۸	فاحشه ۶۲
فرا فرار ۳۷۹	فاش شدن ۷۴
فرا رسيدن ۱۸۶، ۳۰۹، ۳۲۵	فال بد (طائر) ۵۳
فراز كردن ۳۹۰	فال بد گرفتن ۵۸
فراست ۳۹	فال شوم گرفتن ح ۵۳
فراش ۲۵۴، ۲۹۹	فاما ۴۲۶
فرا شدن ۳۱۵	فانی شده ۲۷۳
فرا گرفتن ۲، ۱۸۶، ۲۷۶، ۳۳۷	فایه ۷۶، ۷۴
فرا موشان ۳۱۸	فایه شدن ۲۴۹، ۲۸۴، ۳۸۸
فرا نمودن ۲۳۵، ۲۷۷	فتاح ۳۳۳
فرج ۴۰۷، ۴۲۳	فتوت ۳۱۱
فردوس ۲۴۷	فتنه انداخته ح ۵۳
فرستك ۲۱۶	فتنه فكننده ۵۳
فرسك ۲۱	فتنه كردن ۱۸۴
فرصت جستن ۳۸۵	فتوری دادن ۳۶۵
فرض كردن ح ۱۶۳، ۴۳۰	فتوی كردن ۳۸
فرقت / فرقه ۹۴، ۳۸۰	فجور ۴۱۴
فرق كردن ۳۹۰	فخر كردن ۴۲۹
فرمان بردن ۱۹۰	فخر كننده ۲۷۸

فرمان رسیدن ۳۰۶	۳۶۹
فرمان یافتن ۵۲	فرو کوفتن ۶۱
فرو آمدن ۳۲، ۲۴۷	فرو گذاردن ۳۷۵
فرو آوردن ۲، ۲۵۲، ۳۸۲	فرو گذاشتن ۲۹۷
فرو ایستادن ۳۷۴	فرو گرفتن ۳۹۰
فرو یافتن ۱۶۶، ۱۹۵، ۳۱۰	فرو نگرستن ۳۶، ۱۳۶، ۲۹۲
فرو بردن ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۷۸	فرو نهادن ۲۲
فروترین ۲۳۲	فرباد خواستن ۱۷۶
فروتنی نمودن ۴۰۶	فرباد رسیده ح ۲۶۹
فروود- ۳۲۴	فرباشگان ۱۵۴، ۱۷۰، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۷،
فرو داشتن ۱۵۷، ۲۷۸	۲۹۹، ۳۱۲، ۳۱۵-۳۱۷، ۳۱۹،
فروود آمدن ۱۸۰، ۲۴۵، ۲۶۹، ۲۸۰، ۳۱۱،	۳۴۶، ۳۵۱، ۳۶۸، ۳۸۲، ۳۸۳،
۳۲۹، ۳۴۲، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۸،	۳۹۵، ۴۰۹، ۴۳۳، ۴۴۴،
۳۷۰، ۳۷۴، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۲،	فرباشته ۲۳۱، ۲۹۰، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۵،
۳۹۶، ۳۹۹، ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۲۴،	۳۲۴
۴۳۵، ۴۴۹	فربضه ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۹۳، ۴۲۳،
فرو آمدن در- ۱۸۷	فربضه کردن ۱۶۳، ۱۷۹
فروود آوردن ۳۰۵، ۳۲۴، ۳۴۱، ۳۹۴، ۴۰۰	فروع ۷۹، ۸۰، ۸۶
فروود افتنده ح ۳۰۹	فسانه ۶۸
فروود افشاندن ۳۰۹	فسرده ۷۱
فرو رفتن: پایین رفتن ۳۶۰	فسوس ۲۸۱
فرو ریختن ۴۲۳	فسیح ۲۴۳
فرو ریزنده ۸۰۶	فصل ۳۳۳
فرو شدن ۱۷۶، ۲۹۲	فصل کردن ۳۳۱
فرو شدن گاه ۱۲۹	فصیح زبان ۳۷۷
فرو فرستادن ۱۶۴، ۲۱۷، ۲۲۲، ۲۳۵، ۲۵۷،	فضله ۱۱۵
۲۶۱ ح ۲۶۷، ۲۷۷، ۲۹۳، ۲۹۶،	فظیح ۷۶
ح ۳۰۷، ح ۳۴۱، ۳۹۸	فگندن ۳۲۲، ۳۹۶
فرو کردن (دست بر سر و روی من فرو کرد)	فلاح ح ۱۶۳، ۱۷۸

قرارگاه ۶۴	فلاح یافتگان ۲۷۶
قربان / قربانی ۱۷۲	فلانه ۱۷۵
قرئوس ۳۶۰	فواحش ۴۱۶
قریه ۱۱۷، ۱۲۰	فوج ۷۰
قرن (هیچ قرن و قوم را هلاک نکرد) ۱۳۸	
قرن (زنی برود و قرنی بیایند) ۲۴۲	ق
قریه ۱۵۵	قائد ۳۵۳
قسم ۲۰۵	قائلان ۳۷۶
قصاص ۴۰۲	قابلگان ۹۷
قصر (طول و قصر) ۳۱۲	قادر الذات ۱۹۷
قُضه ۱۰۴	قاعده: قانون ۱۷۳
قطران ۲۷	قامت (هر روز قامتی به زمین فرو شوند)
قطع مسافت کردن ۳۱۲	۱۷۶
قعود ۶۴، ۴۲۳	قانت ۲۵۲
قلت ۲۷۲، ۳۷۶، ۳۷۷، ۴۱۳	قبایح ۲۱، ۲۷۳
قندیل ۷۶	قبض ۱۹۸، ۳۱۵، ۳۱۷
قواد ۳۶	قبض روح ۳۱۵
قوام ۳۲۲	قبل ۱۹۱، ۲۵۰، ۴۲۶
قوایم ۲۹۰	قتال ۴۳۵
قوت ۱۶۹	قتال کردن ۲۱۸، ۲۳۷، ۳۷۸، ۳۸۱
قی کردن ۲۸۶	۳۸۲، ۳۹۷
قبیله ۳۵، ۱۰۷، ۱۰۸	قتل کردن ۲۳۷
	قَدْر ۴۱۸
ک	قَدْر (شب-) ۳۰۷
کار بردن ۳۸	قدس ۲۸۱
کار بستن ۴، ۲۵۴، ۲۸۶	قذف کردن ۱۷۵
کار زوانی ۲۶۲	قربت ۱۷۳، ۳۴۹، ۳۵۰
کارزار ۳۸	قرار (تا به قرار زمین نرسند) ۱۷۶
کارزار کردن ۳۸۲، ۳۹۴	قرارجا ح ۵۵

کشف کردن ۶۵	کارزارگاه ۳۸۱
کفارت (چیزی) کردن ۱۸۹	کارنهان ۵۶
کفایت کردن ۳۸۵، ۳۹۴	کاربرگر ۱۳۶
کفران کردن ۲۶۱	کاشک ۱۷۱، ۳۷۸
کُفُو ۳۶۲	کافرات ۱۰۵
کُفَه ۳۶۱	کافر نعمت ۴۷
کفیده ۲۸۷	کالزار/ کارزار ۲۸۵، ۳۶۵، ۳۸۰
کلفت: رنج و مشقت ۸۵، ۱۶۵	کالزار کردن ۲۴۱
کَلَم ۷۷	کاوین ۴۰۵
کما بیش ۹۴	کتابت نبیس ۲۲۱
کمربست ۱۷۶	کیدب ۲۴۲
کمین گشودن ۳۸۶	کراتن ۲۰۹
کن ۱۹۲	کراتین ۲۰۹
کناره/ کنار ۳۶۴	کرامت دادن ۱۸
کناره شدن ۳۶۱	کزان ۷۲
کنایت ۷۵	کرانه ۲۴۱
کندا ۵۵	کراهت ۴۲۵
کندر ۲۰۵	کراهت آمدن ۴۱۰
کندرو ۲۰۵	کراهه ۱۱
کوشک ۳۲۰	کرده شدن ۴۲
کوفته گشتن ۲۵	کرشمه کردن ۴۱۵
کِهستان ۴۱۶	کرکس ۲۹
کِهین ۱۳۱	کرمک ۴۲
کید ۳۵۶	کره تنه ح ۲۰۹
کیل ۲۴۹	کز/ کج ح ۲۷۸، ۳۷۱
کیمیا (علم-) ۱۶۹	کُرسفته (مُهر یعنی-) ۳۹، ۴۲
کینه کشندگان ۳۲۵	کیسا ۴۱۹
کینه کشیدن ۲۶۰	کشتن: خاموش کردن ۳۶۸
	کشته ۲۸۷

گسبل کردن ۲۳۷، ۳۹۵	
گشنیز ۲۶	گ
گفتار درشت ۴۱۴	گبر ۲۵۵
گیلیم ۳۸۸، ۴۱۰، ۴۱۸، ۴۱۹	گذاشتن ۸۹
گماشته ۱۶۷	گران بار ۱۶۱، ۱۶۷
گمره کردن ۲۸۱	گرانی: کری ۲۸۲
گند آوری ۱۶۷	گرد (کسی) در آمدن ۳۸۲
گنای دادن ۸۸، ۳۲۷، ۳۵۹، ح ۴۳۵	گردن پیچیدن از (چیزی) ۲۹۱
گوسپند ۲۴، ۹۳، ۲۸۵، ۳۷۶	گردن کشی ۱۵، ۹۱، ۲۷۶
گوسپندک ۱۱۶	گردن نهادن ۵۱، ح ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۴۰
گوش داشتن ۳۸۳	گرفتن (فعل شروع) ۱۷۴، ۳۰۴، ۳۲۲،
گوی، گویی / گوید ح ۲۲۰	۳۹۱، ۳۸۱
	گرمایه ۵۰، ح ۳۶۹
	گرمگاه ۱۰۷
	گرو بردن ۲۳۹
لانمان ۴۰۰	گرو بستن ۲۳۸، ۲۸۶
لابل ۳۵۲	گرو دادن ۲۳۸
لؤلؤ ۲۴۸، ۲۶۴	گروهان ۱۲۸
لَبَنگ ۴۲	گروهه ۲۰۵
لشکرگاه ۲۷	گریختن ۲۸۹
لعب ۲۸۰	گریستن ۳۹۲، ۳۹۸، ۴۱۵
لغو ۲۴۳، ۲۸۲	گزاردن ۱۹۵، ۳۱۲، ۳۲۷، ۴۰۰
لقا ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۴۳، ۲۴۸، ۳۳۱	گذاشتن ح ۲۹۷
لُقْطَه ۱۰۱	گزشتگان ح ۶۳، ح ۶۵
لکز ۱۰۹	گزشتن / گذشتن ح ۲۸۵، ح ۳۲۴، ح
لواطت ۶۲	۳۶۵، ح ۳۶۹، ح ۳۹۶، ح ۳۹۹
لواطه ۶۲، ۲۰۴	گزند ۲۵۷
لوح ۳۱۵، ۳۹۰	گزبر ۲۳۹
لوح محفوظ ۶۹، ۲۷۳، ۳۵۰	گسی کردن ۴۰۵
لهو ۲۷۹، ۲۸۱	

متدارک ۶۷، ۶۸	م
متراکب ۳۰۴	مالائیتناهی ۳۰۲
متزلزل کردن ۳۹۶	مانستن ۷۳
متسلی ۱۰۳	مآب ۱۸۱
متضمن ۱۸۹	مؤاخذات ۳۴۸، ۳۴۹
متعذر ۱۹۷، ۳۱۸	مؤاخذت کردن ۴۳۰
متعسف ۱۰، ۸۵	مآک ۱۰۲، ۲۲۴، ۲۴۵، ۲۴۸
مشغظ ۲۱۰	مؤالف ۴۱۷
مشغظ شدن ۳۳۲	مؤید ۱۶۵، ۲۲۵
مقارب ۱۸۸	مؤخره ۳۹۰، ۳۹۱
مقنن ۳۱۳	مؤذی ۴۲۶
متلبس ۲۴۵	موگد ۴۲۸
متمتع ۳۴۳	مؤونت ۷۲
متمکن ۱۳۴	ماوی ۳۲۹
متناصر ۱۴۸	مبالات کردن ۳۱۹، ۴۰۲
متناقض ۳۱۷	مباینت ۳۶۶
متواتر ۴۱۷	میرآ ۱۷۵
متواتر شدن ۳۵۵	مبرت کردن ۱۲۵
مجاب الدعوة ۴۵	مبطلان ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۷۴
مجادله ۲۱۹	مبلس ۲۴۵
مجادله کردن ۲۱۸	متابع ۴۳۰
مجاز ۲۳، ۲۶، ۶۸، ۹۵	متابعت کردن ۱۵۴، ۱۹۵، ۲۹۹، ۳۴۲
مجاورت کردن ۲۲۵	۳۴۶
مجاهد ۹۴	متاع ۱۵۶، ۴۱۰
مجاهده کردن ۱۸۹، ۱۹۰	متأول ۱۰، ۱۸۸، ۲۴۴
مجبور ۲۴۶	متبع ۲۵۵
مجتمع شدن ۴۱۶	متبیتان ۳۴۴
مجمل ۲۹۸	متتابع ۶۷، ۶۸
مجوف ۷۹	

مرثیت ۳۸۳	مجیب ۱۷۶
مرجع ۲۲۴، ۲۴۵	محتاجه کردن ۲۱۸
مرد ۲۶۵	محاسب ۴۳۱
مردک ۳۶۴	محبوس کردن ۳۲۹
مردگش ۳۶۴	محتال ۲۳۷
مرد وار ۳۹	محدث ۴۳۳
مردی / پهلوانی ۲۳۳	محق کردن ۲۸۱
مرضع ۳۳، ۳۹	محکم کار ۸
مرضعه ۱۰۵	محمول ۲۴۵
مرغزار ۲۳۳، ۲۴۶	محصص ۳۳۳
مرکوب ۳۸۴	مخاطران ۲۸۶
مزااحمت کردن ۱۱۶، ۳۲۱	مُخیر ۳۷۹
مزامیر ۲۴۷، ۲۸۰، ۲۸۱	مختال ۲۹۱
مژده ۲۱۱	مخذه ۴۰۰
مزدوری ۹۳، ۴۱۶	مخلد ۲۲۵، ۳۱۸
مزیت ۱۷۳، ۳۲۸	مخیر کردن ۲۸۳، ۴۱۱، ۴۱۲
مزین کردن ۴	مذ ۴۲۵
مژدک / مژده ح ۴۰۹	مداوات کردن ۴۰۰
مژدگان ۲	مدد کردن ۴۲، ۳۰۱
مژده دادن ۲۵۹	مدفع ۲۶۵
مژده دهنده ۵۶، ۲۶۶	مدون ۵۹
مسارعت کردن ۴۱۱	مدینه: شهر ۶۱
مساعدت کردن ۳۸۶	مذبح ۱۷۲
مسامحت کردن ۱۷۳	مذهب ۱۲۱
مستأصل کردن ۳۵۲	مراجه ۲۶۳
مستأنف ۶۷، ۷۷، ۱۵۸	مراقبت کردن ۳۸۷
مستبد شدن ۱۷۶	مراهنه ۲۳۹
مستبعد ۶۸	مرتد شدن ۱۹۱
مستشعر ۳۶۷	مرتزقه ۲۲۵

مضاعف کردن ۴۱۲	مستضعف ۹۶
مضجع ۲۶۶	مستظهر ۳۸۴
مضرت ۸۷	مستغنی ۱۸۹
مضطر گردانیدن ۳۰۰، ۲۹۴	مستفید ح ۱۷۶
مُضَفَّه ۲۵۳	مست کردن ۳۲
مضآن ۱۹۴	مستولی شدن بر- ۳۱۱
مضمن ۱۹۳	مستولی گشتن بر- ۳۰۸
مضیق ۳۵۶	مستهزبان ۶۸
مطالبت ح ۲۸۶	مسخ ۳۹۷
مطالبه کردن ۲۸۶	مسخر کردن ۳۰۲، ۲۹۶
مطرب ۲۷۹	مُسَرَّمَد ۱۶۵
مطرود (قیاس-) ۱۶۷	مِشَلَق: بلندآواز ۳۷۷
مطلع شدن ۳۵۴	مَسْمَى (وقت-) ۲۴۳
مطوّل ۴۲۰، ۷۹	مشاحت کردن ۳۷۷
مظاهران ۳۴۴	مشارکت کردن ۲۵۴
معادات ۱۴۸	مشافه ۲۴۰
معارضه ح ۹	مَشَاق ۲۲۵
معازف ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۴۷	مشغل ۶۲
معاصی کردن ۱۸۸	مُشْتَهَا ۴۲۶
معاونت کردن ۳۸۷، ۲۸۴، ۲۶۳، ۱۸۰	مشعوف ۳۸۶
۳۹۴	مشکور ۳۰۱
معبودان ۳۰۳	مَشْوَه ۱۳۸
معتبران ۴۱۳	مشیت ۱۷۸
مُعْتَق ۳۴۵	مصابره ۱۸۹
معجز نمودن ۲۴۳	مصاحف ۳۷۱
معجم ح ۱، ۳۷	مصحف ۳۴۷
معجم (حروف-) ۲۵۷، ۲۳۱	مُصِيب ۱۵۹
معنول ۴۱۴	مضاحک ۱۷۳
معدّب ۲۸۱	مضاعف ۲۶۳



مفسس ۶۵	معذور داشتن ۳۹۶، ۴۳۲
مقادیر ۱۷۹	معراج ۳۱۵، ۳۳۱
مقاربت کردن ۴۱۰	معرف ۸۶
مقاسات ۱۸۹	معروف کردن ۲۷۵
مقام ۳۷۲	معزول کردن ۲۴۰، ۲۴۱
مقام دادن ۲۲۵	معزول گشتن ۲۴۰
مقامران ۲۸۶	معشر ۳۷۰
مقام کردگان ۲۷۴	معشرالیهود ۳۵۲
مقام کردن ۲۷، ۲۸، ۵۱، ۱۵۶، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۱۶، ۳۷۴، ۴۱۹	مُعَصَّر ۱۷۰
مقتدایان ۳۳۱	معلوم کردن ۳۷
مقتصد ۳۰۴	موقوفان ۳۷۶
مقتل ۳۹۳	معونت ۲۸۴
مقدر کردن ۳۰۳	مغرور کردن ۳۰۵
مقربان ۱۵۸	میقرر ۳۵۸
مقطع ۲۳۶	مفظله ۱۹۲
مقلد ۶۸	مغنیات ۲۸۰
مقلص ۳۶۳	مغیر کردن ۴۴، ۴۸
مقمور ۲۸۶	مفاجا ۱۱۲
مقنع ۴۱۵، ۴۲۵	مفاجات ۵۸
مقیر ۱۰۰	مفاجرت کردن ۴۲۹
مکابده ۱۸۹	مفارقت ۳۶۶
مکافات کردن ۴۰۲	مفارقت کردن ۳۹۱، ۴۱۱، ۴۱۲
مکاسب ۱۷۰	مفرق کردن ۴۶
مکفر کردن ۱۸۹	مفریانا ح ۲۹۵
مکفوف ۹۹	مفسده ۲۸۰
مکمل ۳۳	مفضل ۱۶۵
مکناد ۳۰۵	مفضل کردن ۲۹۸
مگبری: گریه نکن ۳۹۰	مفصول ۱۷۸، ۱۹۹
	مفقود شدن ۳۹۹

منزل ۱۵۶	ملانکه ۳۱۵
منزلت ۲۷۴	ملازمت کردن ۲۳۸
منزه ح ۲۳۴	ملاصت کردن ۳۲۸، ۱۹۰
منزه داشتن از- ۲۸۱	ملاهی ۲۴۷
منسوخ ۱، ۸۷، ۸۸، ۲۱۸	ملجا ۲۰۱، ۲۷۳، ۳۰۰
منسوخ کردن ۴۲۷، ۴۳۵	ملجاً شدن ۳۱۸
منسوخ گشتن ۳۴۸	ملطفه ۲۴۰
مُنْقِر ۴۱۴، ۴۲۶	مُلک ۸۶
منقبت ۳۶۱	ملک ۸۶
منقرض ح ۹۵	ملک یمین ۲۵۳
مُنْقَطِع الحجه ۲۴۵	ملول ۲۶۱
منگر ۸۶	ممتنع ۳۱۲، ۴۲۶
منگر کردن ۴۴	ممرح ۲۹۰
منور ۱۶۷	ممرّد ۴۸
منون ۳۷۱	مجلس ح ۱۷، ۵۰
منوی ۱۸۰	مملوک ۲۵۴
منیع ۶۹، ۳۰۰	منادمت ۳۶۵
مواشی ۳۰۵	منادی ۳۹۵
مواقفه کردن ۶۲	مُنَازَعَت ۱۰۹
مواقبت ۲۶۰	منازعت کردن ۲۹۹
موالی ۳۹۹، ۴۰۰	مناقشت کردن ۳۷۷
موجع ۳۵۱	مناقض ۱۹۴، ۴۳۱
مورچگان ۲۴	مناقضه ۳۱۷، ۳۲۷
مُورِد (درخت-) ۱۳۹	مناکحت ۲۵۰
موصی ۲۸۹	مناکیر ۲۱
موعد ۲۴۱	منتفع شدن ۳۷۱
موعد کردن ۶۱، ۲۴۱	منتفع ۲۶۲
موقف ۳۲۲	منتفع شدن ۲۷۲، ۳۰۱
موقنان ۳۲۱	مَنّت نهادن ۱۶۳، ۱۷۸، ۲۸۳

موقوف آمدن ۳۵۰	میراث خوار ۸۹
موکل کردن به- ۳۰۹	میراث گیرنده ۱۴۳
مولد ۱۷۹	میخ ۲۶۷
مولم ۲۸۲، ۳۵۱	میل کردن از- ۲۶۵
مولود ۲۵۵	
مولی ۳۴۵، ۳۴۶	ن
مویه کردن ح ۲۹۲	نابینان ۲۶۸
مویه گر ۲۹۲	ناپارسا ۱۷۴
مهتاب ۲۶۹	ناپیدا کردن ۳۹۱
مهاجران ۳۴۹	ناجنسان ح ۲۰
مهارج ۷۶	ناجی ۶۱
مهتاب ۳۱۶	ناسپاس شدن ۲۵۷
مه باش / مباح ح ۳۲۵	ناسپاسی کردن ۱۷، ۲۶۸
مه بر/ مبر ۳۳۵	ناسخ ۱، ۸۸
مهدی ۱۵۷	ناسفته ۳۹، ۴۰، ۴۲
مهدی شدن ۳۱۱	ناسور ۲۸۶
مهتر ۱۷۴	ناشایست ۳۹۷
مهترین ۴۶	ناقص عقل ۴۷
مهر ۴۲۵	نام برده (وعده-) ۲۳۲
مهر افکندن ۲۶۹	نام زد (وقتی-) ۳۰۳
مُهر بر نهادن ۴۳۲	نام زده ح ۲۳۲
مُهر کردن ۳۷، ۷۵، ۴۳۱	نام کردن ۶۱
مهر نهادن ۳۷، ۲۷۴	نا واجب ۱۱۲
مه کندا/ نکند ۲۹۳	ناورد دادن ۳۵۹
مُهل ۸۰	نیشتن ۳۴، ۲۲۰-۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰
مه مکنید ۴۰۶	۲۷۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۳۲۳، ۳۳۷
مُهول ۴۱	۳۴۷، ۳۴۹، ۳۷۱، ۳۹۰
میمن ۱۳۱	نیبذ ۳۷۶
میثاق کردن ۱۹۲	نیبسد/ نویسد ۲۳۱

نقل ۲۶۳	نحل ۸۲، ۲۵
نقل کردن ۳۲۳، ۳۱۰	ندا آمدن ۶
نقصان (چیزی) کردن ۵۱	ندا کردن ۲۸۴
نقض ۴۲۶، ۳۵۵	نذیر ۳۱۱
نقل کردن ۲۳۹	نزع ۳۱۷، ۱۸۷، ۱۵۵
نقیض ۱۵۹	نژد ۱۶
نکاح بستن ۴۲۸، ۴۰۴	نسب ۱۶۷
نکال ۱۸۰	نسیج ۲۰۹
نکبات ۳۷۵	نسخ ۴۲۹
نکبت ۲۶۲	نسق ۱۰۵
نکبت رسیدن ۳۶۷	نسو ۱۷
نکر ۱۰۹	نسیان ۳۱۹، ۳۱۸
نماز بامداد ۲۴۹، ۲۴۸	نشور ۳۱۴، ۶۸
نماز پیشین ۳۹۵، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۴، ۵۱	نضح ۱۰۶
۴۲۱	نصرت کردن ۳۶۸، ۳۶۴، ۲۴۲، ۱۷۶
نماز اخفتن ۳۹۶، ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۴۹، ۲۴۸	نصرت (کسی) کردن ۲۶۶
۴۳۳	نصیب ۱۷۲، ۱۶۹
نماز دیگر ۴۳۳، ۳۹۶، ۲۴۸، ۲۹	نطحه ۲۴۲
نماز شام ۴۳۳، ۳۲۲، ۳۲۰، ۲۴۸	نظر کردن ۲۴۳
نماز کردن ۳۳۰، ۲۸۱، ۲۴۸، ۲۸، ۲۴	نعت ۳۹۷
۳۹۳، ۳۹۲، ۳۸۷، ۳۶۹، ۳۲۱	نعل / نعلین ۲۴۳
۴۲۳، ۳۹۶	نعلین ۴۰۴
نماز کن ۴۲۲	نعمت کردن ۴۲۷، ۴۰۸، ۱۳
نماز گذاردن ح ۲۸	نعوت ۲۲۱
نمودن: نشان دادن ۸۷، ۷۶، ۷۴	نعیم ۳۸۶، ۲۸۲، ۲۴۷، ۱۵۶
نوافل ۲۴۹	نُفایه ۲۲۶
نواهی ۱۷۹	نفض ۲۵۳
نومید شدن ۱۸۶	نفضة فزع ۷۹
نوشتن / نوشتن ح ۲۸۶	نفضات ۲۶۲

نهوض ۱۶۷	وضع : بار نهادن ۹۷
نه یاوند / نیابند ح ۳۳۹	وضو ساختن ح ۴۲۲
نیکا ۲۱۶	وظر ۴۲۸
نیک خواه ۹۰	وعد ۴
نیک مرد ۹۳	وعید ۴، ۶۷، ۱۷۰، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۴۵،
نیکویقین ۲۸۳	۴۱۲، ۳۷۶، ۳۳۲
نیکوی کردن ۱۶۲، ۱۶۹	وفات آمدن ۱۵۴
و	وقار ۲۷۴
وا / با ح ۴۰۹	وقعه ۴۰۲
واپسین ۱۶۱، ۴۰۵	وقف کردن ۴۰۰
واثق ۹۸، ۳۳۱، ۳۷۱	وگزر ۱۰۹
وادی ۱۳۱، ۳۷۰	ولیمه ۴۲۶
واسع ۴۳۳	وگهن ۲۸۸
واگیرم (دشوار و سخت واگیرم) ۹۳	ویژه کرده ح ۲۹۵
والی ۲۴۰، ۲۴۱	
واماست / با ماست ح ۲۹۳	
واهی ۳۵۵	
وبال ۱۱۱، ۱۷۱، ۱۹۴، ۲۵۹، ۲۶۶	
وبر ۷۵	
وثقی ۳۰۰	
وثن ۲۱۰	
وثیقت ۳۶۶، ۳۶۷	
ودیعت ۱۲۴	
ورشان ۱۹	
وزر ۱۹۴، ۱۹۵	
وصایت ۱۸۹	
وصایت کردن ۳۲۱، ۳۸۱، ۳۹۰	
وصف کردن ۳۱۲، ۳۵۰	
	هاتف ۳۹۱
	هارب ۷۴، ۷۶
	ها گرفتن ۱۰۵، ۱۲۰، ۳۱۹
	هجران کردن ۴۱۰
	هجرت کننده ۱۸۶
	هخذ هخذ ۲۵-۳۰، ۳۵، ۳۶، ۴۰، ۴۴، ۴۸
	هدی ۶۹، ۱۸۰، ۲۸۱
	هدی دادن ۳۱۸
	هزل ۱۷۲
	هزیمت ۳۶۱
	هزیمت شدن ۳۷۸
	هزیمت کردن ۳۷۰
	هفصد / هفتصد ح ۱

هویدا کننده ۲	همباز ۱۴۴، ۲۵۸
هیأت ۳۹۶	همبازان ۱۶۱، ۲۳۳، ۲۳۵
همه ح ۱۰۹	همباز آوردن ۲۷۷
ی	همباز گرفتن ح ۲۷۷
یاد کرد ۲۲۲	همپست ح ۱۶۴
یارستن ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۵۹، ۴۲۶	همت کردن ۳۷۴
یازیدن ۳۰	همکیشان ۳۷۶
یاسه ۲۴، ۱۷۹	همو/ هم او ۲۵۲
یاقوت ۳۳	هنبار ح ۲۶۴
یاوند ۳۳۹	هوا پرست ۲۵۴
ید بیضا ۱۳۴	هوا گرفتن ۳۵
یقین دانندگان ح ۲	هول ۸۰، ۸۱
	هول منظر ۱۰
	هویدا ۱۶۳، ۲۳۶

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فهرست نامهای خاص

۴۲۵، ۴۱۷، ۴۰۴، ۳۷۶، ۳۴۹	آ
ابن عامر ۱۱۶، ۲۰۴، ۲۲۴، ۲۴۴، ۴۱۲، ۴۱۳	آدم (ع) ۱۲۳، ۱۵۰، ۲۵۱، ۳۱۳، ۴۱۶
ابن عباس ح ۲۹۷، ۲۴۹	آسیه ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۸
ابن عمیر ۱۸۷	آصف بن برخیا بن سمیعا بن منکیا
ابن فلح ح ۲۸۹	آصف بن برخیا بن سمیعا بن منکیا ۴۵، ۴۶
ابن فلیح ۲۸۹	آمنه بنت وهب ۱۴۹
ابن کثیر ۲۶، ۷۲، ۱۳۳، ۱۹۷، ۱۹۹	الف
۲۰۷، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۶۲، ۲۷۲	آبا الذردا ۱۳
۴۱۲، ۳۴۴، ۲۸۹	ابراهیم (ع) بن ابراهیم خلیل
ابن کيسان ۱۸۱، ۳۰۴	ابراهیم ۲۴۸، ۳۳۰
ابن مَحْبِصِنُ ۱۰۴، ۲۹۱، ۳۱۴	ابراهیم خلیل ۱، ۱۵۰، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۶
ابوالأَعْوَزُ السَّلْمَى ۳۴۲	۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶
ابوالجوزا ۷۷	۲۲۴، ۲۵۰، ۳۳۷، ۴۱۶
ابوالحسن المدائنی ۳۶۲	ابلیس ۴۱۶
ابوالحمر ۴۱۹	ابن ابی عبَّله ۴۱۵
ابوالذردا ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۶۷	ابن ابی ملیکه ۴۱۸
ابوالزُّبَیر ۷۶	ابن إسحاق ۱۱۶
ابوالزُّهَیر ح ۷۶	ابن جُرَیج ۱۵، ۳۴، ۷۳، ۸۵، ۱۰۶، ۱۸۷
ابوالصَّهْبَاء ۲۸۰	۲۲۲، ۲۸۰
ابوالطَّنَّیْلِ عامر بن وائله ۳۸۳	ایسن زیند ۳۶، ۴۴، ۱۰۸، ۱۴۶، ۱۶۹
ابوالعالیه ۱۸۱، ۳۲۱، ۳۳۰، ۴۱۵	۱۷۰، ۲۴۵، ۲۹۲، ۳۲۱، ۳۴۷

- ابوالقاسم بلخی ۲۰۱  
 ابوالقاسم حبیبی ۳۸  
 ابوامامه ۱۸۲، ۲۳۱، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۵  
 ابوبصیر ۲۳۱  
 ابوبکر ۲۰۷، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۵۰، ۳۷۱، ۳۹۱  
 ابوبکر وراق ۲۱۲  
 ابوثعلبة الانصاری ۲۱۹  
 ابوجعفر ح ۳۳، ۱۱۶، ۱۱۶، ۲۹۶، ۳۴۴، ۴۱۴  
 ابوجهل هشام ۱۵۶، ۱۹۲  
 ابوحنيفة بن عتبة بن ربيعة بن عبد الشمس ۳۴۶  
 ابوحنيفة الثمالي ۴۳۴  
 ابوحنيفة ۴۱۱  
 ابوحيوة الشامی ۲۴۲  
 ابداوود ۴۱۹  
 ابداوود الشیخی ۸۴  
 ابودردا ۲۱۲  
 ابوزجاء العطاردي ۴۴  
 ابوزوق ۲۵  
 ابوسرحة الانصاری ۷۴  
 ابوسعيد خدری (الخدری) ۱۳۸، ۱۷۹، ۲۱۳، ۲۳۹، ۴۲۲، ۴۳۲  
 ابوسعيد الخدری ۲۴۲، ۴۱۷  
 ابوسفیان ۳ ابوسفیان صخرین حرب  
 ابوسفیان بن حرب ۳ ابوسفیان صخرین حرب  
 ابوسفیان حرب ۷  
 ابوسفیان حرب ۳ ابوسفیان صخرین حرب  
 ابوسفیان صخرین حرب ۳۴۲، ۳۵۳، ۳۶۶، ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۷  
 ابوسلمه ۲۱۹  
 ابوسلیمان الذرانی ۲۲۹  
 ابوسوره ۲۲۸  
 ابوصالح ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۷۹، ۲۵۳، ۳۲۳  
 ابوطالب ۳ ابوطالب بن عبدالمطلب  
 ابوطالب بن عبدالمطلب ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۳۵۹  
 ابو عبدالرحمن السلمی ۳۳، ۱۱۶، ۲۶۵  
 ابو عبدالله الجدلی ۸۴  
 ابو عبدالله الذمغانی ۴۲۰  
 ابو عبيد ۳۴، ۳۰۰  
 ابو عبيده ۳۴ ح، ۱۰۹، ۱۵۷، ۲۲۷، ۲۴۵، ۲۴۶، ۳۷۲، ۴۱۳  
 ابوعمار الوائلی ۳۵۲  
 ابو عمرو ۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۵۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۷۱، ۴۱۳  
 ابو عمرو والثقفی ۳۸۵  
 ابو عمرو الشیبانی ۲۴۲  
 ابو عیاش ۳۶۱  
 ابولبابه ۳ ابولبابه بن عبدالمثیر  
 ابولبابه بن عبدالمثیر ۳۹۷، ۳۹۸  
 ابومالك ۱۱۶، ۱۷۹، ۲۱۳  
 ابومجلى ۲۵۴  
 ابومخنف لوط بن يحيى ۳۸۵  
 ابوموسی ۷  
 ابوهارون العبدي ۳۶۰  
 ابوهاشم الرفاعي ۳۸۵



اشعث قیس ۳۸۷	ابوہریرہ ۳۱، ۷۵، ۷۹، ۸۰، ۱۵۱، ۲۱۳،
اشہب العقیلی ۳۷	۲۱۹، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۵، ۲۸۵،
أصبغ بن نباتہ ۱۵۰، ۳۸۴	۳۱۲، ۳۲۳، ۳۵۱، ۴۲۲،
اصمعی ۱۳۳	ابو یحییٰ ۲۴۵
أعرج ۳۳	أبّی بن کعب
أعمش ۶۷، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۷۲، ۲۹۱، ۴۱۵	أبّی الضحیٰ ۴۱۵
أم حبیبہ بنت ابی سفیان ۴۱۰	أبّی بن کعب ۱، ۳۳، ۸۸، ۱۸۲، ۲۳۱،
أم سعد ۲۹۲	۲۷۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۳۱،
أم سلمہ - أم سلمہ بنت ابی امیہ	أبّی خلف الجمحي ۲۳۸، ۲۳۹،
أم سلمہ بنت ابی امیہ ۳۹۸، ۴۱۰، ۴۱۷،	أبّی کعب بن کعب
۴۲۱، ۴۱۸	الأخطل ۳۳
أم کلثوم بنت عُقبہ بن ابی معیط ۴۲۵	أحفش ۴۳۳
أم ہانی بنت ابی طالب ۲۰۵	ادریس (ع) ۴۱۶
امیر المؤمنین - علی بن ابی طالب	اسحاق ۱۸۶
امیر المؤمنین علی (ع) - علی بن ابی طالب	اسحاق (ع) ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۶،
أمّیہ ۴۲۴	اسرافیل ۷۹، ۸۱، ۸۲، ۲۴۷، ۲۵۳،
أنس ۳۷	اسطوخ ۴۵
أنس بن التضر ۳۸۰	اسفندیار ۲۷۹
أنس مالک ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۴۹، ۲۸۵، ۳۲۰	اسلم ۵۹
أنعم ۲۸۸	أشماء - أشماء بنت مخزّمہ بن ابی جندل
اوریا ۴۳۰	بن نہشل
اوزاعی ۲۴۶	أشماء بنت عُثمیس - أسماء بنت مخزّمہ بن
أوس بن الصّامت ۳۴۴	ابی جندل بن نہشل
ایقانشون ح ۱۰۹	أشماء بنت مخزّمہ بن ابی جندل بن نہشل
ایوب ۲۶، ۲۲۱، ۲۲۷	۱۹۲، ۳۲۲، ۳۸۲، ۳۸۳، ۴۲۲،
ایوب (ع) ۲۸۳	اسماعیل (ع) ۲۴۹
ایوب بن المتوکل ۱۱۶	اسماعیل بن راشد ۳۸۵
	اسماعیل عبد اللہ جعفر طیار ۴۱۸
	أسود بن سریع ۲۵۶

ثعلبى ۴۲۰	
ثعلبى ۳۶	ب
	بالقاسم ۳۹۶
	با عبدالله ۸۴
ج	با عمرو ۴۰۰
جابر ۱۵	باقر (ع) ۱۱۷، ۱۴۹، ۳۳۰، ۳۹۱
جابر بن عبدالله الانصارى ۱۷۰، ۲۱۰	بامروان ۲۲۹
جابر بن عبدالله انصارى ۳۰۷، ۴۳۵	بخنس ۲۳۷
جابر عبدالله انصارى ۳۵۹	البراء بن عازب ۴۳۴
جَبَّائى ۴، ۴۵، ۱۱۴، ۱۸۸، ۲۰۱	بُرک بن عبدالله التميمى ۳۸۵
جبريل (ع) ۴۲، ۴۵، ۶۱، ۸۱، ۸۲، ۱۳۶،	بَسَّام بن عبدالله ۳۴۷
۱۴۹، ۱۵۴، ۱۷۵، ۱۷۹، ۲۰۶،	بشرین ح ۱۱۸
۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۷۶، ۳۸۱،	بکرین عبدالله المُرْتَبى ۲۸۷
۳۹۵، ۳۹۸، ۴۲۹	بلقيس ۱۴، ۱۶، ۱۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱-۳۳،
جَبَل بن جَوَّال الثعلبى ۴۰۱	۳۶-۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸،
جَبَّار ح ۹۶	۵۲-۵۰
جعفر جعفر بن ابى طالب	بَهْرَب بن حکيم ۱۹۰
جعفر بن ابى طالب ۱۵۱، ۳۸۱، ۳۸۲،	
۴۲۲، ۳۹۳	ت
جعفر طيار جعفر بن ابى طالب	تُبَّع ح ۵۲
جلندار ۲۶۵	تمليخا ۴۵
جميل بن مَعْمَر بن حبيب بن عبدالله	
أنْفَهْرى ۳۴۳	ث
جميله بنت أبى سفیان بن أمية بن عبدشمس	ثابتُ البنانى ۳۹
بن عبد مناف ۱۹۰	ثابت بن قيس - ثابت قيس بن شماس
جَوْبِر ۹۶	ثابت قيس بن شماس ۴۰۲، ۴۰۳
جويريه بنت الحارث المصطلقية ۴۱۰	ثرین ح ۱۱۸
	ثعبان ۹
ح	ثعلبة بن سعيد ۴۰۴
حارث - حارث هشام	

٤٣١، ٤١٩، ٤١٧، ٣٩١، ٣٩٠	حارث بن اسد ٢٩٧
حُظَيْبَةُ الْقَبَسِيِّ ٣٢٧	حارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف
حَفْص ٣٤، ٦٠، ٨٣، ٢٠٠، ٢٠٤، ٢٥١	١٥٤، ١٥٠
٢٧٢، ٢٩٦، ٢٨٩	الحارث بن عوف الثُّرَيِّ ٣٥٣
حفص بن عاصم ١٣٣	حارث هشام ١٩٢-١٩٣
حَفْصَةُ بِنْتُ عَمْرِو ٤١٠	جَبَّانُ بْنُ قَيْسِ بْنِ الْقُرَيْقَةِ ٣٦٣
حَكَمٌ ٤١٦	جَبِيبُ التَّجَارِ ١٠٠
حليمة بنت ذؤيب ١٤٩	جُبَيْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ٣٨٧
حماد بن ابراهيم ٢٨١	حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ
حمزة ٤٣، ٦٠، ٦٧، ٨٣، ٩٥، ١٣١، ١٣٥	حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ ٧٤، ٧٥، ٣٦١، ٣٦٨
٢٠٠، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٢١، ٢٢٧	٣٦٩
٢٦٠، ٢٧٢، ٢٧٩، ٢٨١، ٢٩١	جزيل بن صبورا ١١٤
٣٢٣، ٣٣١، ٣٧١، ٣٧٩	حَسَّانُ بْنُ حَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ
حمزة - حمزة عبدالمقلب	حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ ١٩٨، ٣٢٨، ٣٦١، ٣٦٤
حمزة عبدالمقلب ٣٤٥، ٣٨١، ٣٩٣	٣٦٥
حُمَيْدٌ ٣٣، ٦٠	حسن (ع) - حسن علي (ع)
حُمَيْرِي ١٢١	حسن ٤، ٦، ٣٣، ٦٧، ٨٨، ١١٦، ١١٨
حُثَيْبٌ - حُثَيْبُ بْنُ أَحْطَبِ النَّضْرِيِّ	١٦٩، ١٧٠، ١٧٧، ١٧٩، ١٩٥
حُثَيْبُ بْنُ أَحْطَبِ النَّضْرِيِّ ٣٥٤، ٣٧١	٣٢١، ٣٣٠، ٣٥١، ٣٧٤، ٤٠٥
٤٠٣، ٤٠١، ٣٩٦	حسن بصرى ٢١، ٧٦، ٨٤، ١١٦، ١٤٦
خ	١٧٠، ١٩٤، ٢٢٤، ٢٤٢، ٢٥٢
خالد بن عبدالله القسري ١١١	٢٦٥، ٣٠٣، ٣١٤، ٤١٢
خالد ربيعي ٢٨٥	حسن بن محمد بن جرير ح ١٥٢
خديجه ١٥٠	حسن بن محمد بن جمهور ١٥٢
خضر ٤٥	حسن علي (ع) ١٥٠، ٣٨٤، ٣٩٠، ٣٩١
خلاد بن سويد ٤٠٢، ٤٠٤	٤٣١، ٤١٩، ٤١٧
خلف ٨٣، ٩٥، ٢٠٦، ٢٢١، ٢٢٧، ٢٨١	حسين (ع) - حسين بن علي
خليل - ابراهيم خليل (ع)	حسين بن الفضل ٤٨، ٢٢٩
	حسين بن علي (ع) ٢١، ١٥٠، ٣٨٤

زَیْحَانَه ۳۱	خَوَاتِ بْنِ جُبَيْرٍ ۳۵۴
زَیْحَانَه ← زَیْحَانَه بِنْتُ عَمْرٍو بْنِ حُنَافَةَ	خَوَلَه بِنْتُ ثَعْلَبَةَ ۳۴۴
زَیْحَانَه بِنْتُ عَمْرٍو بْنِ حُنَافَةَ ۴۰۳،	خِیْمَه ۱۶۸
۴۰۴	
	د
زُ	داوود ۱۲، ۱۳، ۲۵، ۲۸۴، ۲۸۵
زُبَیْر ← زُبَیْرِ بْنِ بَاطِلَةَ الْقُرَظَلِی ۴۰۱	داوود (ع) ۴۱۵، ۴۳۰
زُبَیْرِ بْنِ بَاطِلَةَ الْقُرَظَلِی ۴۰۲	دِخْيَةَ الْكَلْبِيِّ ۳۹۶
زَجَاج ۱۶۷، ۳۳۱	دُعْمَى ۵۹
زَرْحَبِیْش ۱، ۲۷۵	
زَهْرَى ۴۶، ۱۷۹، ۳۴۴، ۳۵۲، ۳۵۹، ۴۰۲	ذ
زَهْرَب ۲۸۸	ذَعِیْم ۵۹
زَوْبَعَه ۵۲	ذَوَالْتُونِ مِصْرَى ۶۵، ۲۱۲
زَیْد ۳۴۵، ۴۰۸، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۳۱	ذَى الرَّمَّةِ ۳۸۰
زَیْدِ اَرْقَمِ ۴۲۱	
زَیْدِ بْنِ ثَابِتٍ ۴۱۲	ذ
زَیْدِ بْنِ حَارِثَه ← زَیْدِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ شَرَاحِیْلِ الْكَلْبِيِّ	رُؤْبَه ۲۳
زَیْدِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ شَرَاحِیْلِ الْكَلْبِيِّ ۳۴۵،	رَبِیع ۴۴، ۲۶۱، ۲۹۷
۴۳۰، ۴۲۸، ۴۲۴، ۳۴۶	رَبِیعِ بْنِ حُثَیْمٍ ۲۵۲
زَیْدِ حَارِثَه ← زَیْدِ بْنِ حَارِثَةَ بْنِ شَرَاحِیْلِ	رَبِیعَه ← رَبِیعَةُ سَعْدِی
الْکَلْبِيِّ	رَبِیعَةُ سَعْدِی ۳۶۰، ۳۶۱
زَیْنِ الْعَابِدِیْنَ (ع) ۱۴۹	رَسَمٌ ۲۷۹
زَیْنِب ← زَیْنِبُ بِنْتُ جَعْفَرِ الْاَسَدِیَّة	رَشِید ۳۹۱، ۳۹۲
زَیْنِبُ بِنْتُ جَعْفَرِ الْاَسَدِیَّة ۳۴۵، ۳۹۵،	رِضَا (ع) ۱۵۰
۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۸،	رُفَیْذَه ۴۰۰
۴۳۰	رُفَیْنَى ۱۲
	رُویس ۳۳
س	رُهْمَى ۵۹
سَالِم ۳۴۶	رُهَیْم ۵۹

سهل بن الساعدي ١٣٩	سامري ١٠٨، ٩٠
سهل بن عبدالله ٦٥	سبأ ٣١
سبيويه ٤٤، ١٧٨	سدي ٦٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١٨، ١٢٣، ١٥٦،
سيف بن عميره ١٥١	٢٦٣، ٢٩٠، ٣٣١، ٣٣٣، ٤٣٣
	سعد ٣٦٤
ش	سعد بن ابي وقاص (ابوقاص) ١٩٠، ٢٨٩
شافعي ٤١٢	سعد بن زيد ٤٠٣
شبلبي ح ٣١	سعد عباده ٣٥٤، ٣٥٥
شبيب بن بجره ٣٨٨، ٣٨٦	سعد معاذ ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٦٣، ٣٩٩
شداد بن ابي عمار ٤١٩	٤٠٤، ٤٠٠
شراحيل بن ذى بجدان بن البشرح بن قيس بن	سعید بن العاص ٣٢٨
صيفي بن سبا ابن يشجب بن يقرب	سعید بن المسيب ١٦٩، ٢٨٤
بن قحطان ٣١	سعید جبیر ٦، ٧، ١٠٩، ١١٥، ١١٨، ١٣٠،
شمعي ١٨٧، ٢٣٩، ٢٦٣، ٤١٥	١٧٩، ١٨١، ٢٢٤، ٢٤٢، ٢٦٣
شمسيب (ع) ١، ٩٣، ١١٨، ١٢٢، ١٢٣،	٣٠٥
١٢٤، ١٢٥، ١٣٠، ١٣١، ٢٠٣، ٢٠٧	سفيان ٢٩٢، ٢٩٦
شمعان (شمعون) ١١٤	سفيان بن عيينه ٢٢٦، ٢٢٩
شمعون ١١٤	سلام بن ابي الحقيق ٣٥٢
شهربراز ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١	سلام بن المستنير ١٤٩
شهر بن حوشب ١٨١، ٣١٦، ٣٢٢	سلمان ٣٥١
شهريراز ح ٢٣٧	السلمي ← ابو عبدالرحمن السلمى
شهريزاد ح ٢٣٧، ح ٢٣٩، ح ٢٤٠	سليمان ١، ١٢، ١٣، ١٥
شيبان ١٦٧	سليمان (ع) ← سليمان بن داود (ع) ١٦
شيبه ٦٧	سليمان بن داود (ع) ١٦، ١٩، ٢١، ٢٥،
شيخ ابو جعفر باقره ١٩٥	٢٧، ٣١، ٣٤، ٣٥، ٤٠، ٤١، ٤٣،
شيطان ١١٠، ٢٨٠، ٤١٧	٤٥، ٤٦، ٤٨، ٥١، ٥٢، ٧٥
	٤١٥، ٣١٦
ص	سوده ← سوده بنت زمه
صاحب الزمان ٧٥	سوده بنت زمه ٤١٠، ٤١٥

۴۳۲، ۴۱۴، ۳۷۸، ۳۷۲، ۳۷۱	صادق(ع) ۲۱، ۷۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴
عاصم الجَعْدَرِيُّ ۴۱۳	۱۸۰، ۲۰۹، ۲۳۱، ۳۲۰، ۳۲۱
عاصم بن عمر ۳۵۲	صالح(ع) ۱، ۵۸-۶۱، ۲۰۸، ۲۰۹
عایشه ۲۶۰، ۳۴۸، ۴۰۱	صداق ۵۹
عایشه بنت ابی بکر ۳۴۸، ۳۶۳، ۳۸۱	صفورا ۱۲۳
۴۰۲، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۸	صفوره ۱۲۳
۴۲۹	صُفیرا ۱۲۳
عباد بن یسَر ۴۲۸	صَفِیَّه بنت حَبِیِّ الخَیْبَرِیَّه ۴۱۰
عباده صامت ۱۸۱	صَفِیَّه بنت عبدالمطلب ۳۶۴
عبّاس ۳۵۰	
عبایه بن ربیع ۴۲۰	ض
عبدالرحمن بن ابی عمر ۳۴۷	ضحاک ۲۴، ۳۷، ۴۴، ۹۶، ۱۱۸، ۲۲۳
عبدالرحمن بن زید ۸۵، ۱۹۸	۲۴۹، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۹۶، ۲۹۷
عبدالرحمن مُلْجَمٌ ۳۸۳، ۳۸۵	۳۱۲، ۳۲۲، ۳۳۰
عبدالله ۱۰۹	ضرار بن الخطاب ۳۵۶، ۳۶۰
عبدالله اَبِی سَلُول ۳۴۲، ۳۷۶، ۳۹۹	
عبدالله بن ابی بکر ۲۳۹	ط
عبدالله بن ابی سرح ۳۴۲	طاووس ۲۶۳
عبدالله بن اسماعیل بن زید ۴۶	طَعْنَمَةُ بن أَبِی بَرِّقٍ ۳۴۲
عبدالله بن الحارث ۳۳۰	طلحه ح ۲۴
عبدالله بن الحرث ح ۳۳۰	طلحه بن عُیَیْدِ اللَّهِ ۳۸۱
عبدالله بن الولید ۱۱۱	طلحه مُصَرِّفٌ ۲۴۲
عبدالله بن جَحْش ۳۹۱	طلیحه بن خُوَیْلِدِ الْأَسَدِیِّ ۳۷۰
عبدالله بن دینار ۲۸۷	طیب ۴۳۱
عبدالله بن سعید بن ابی سرح ۴۲۸	
عبدالله بن محمد الازدی ۳۸۷	ع
عبدالله جعفر ۳۸۴، ۳۹۱	عاصم ۲۶، ۳۰، ۳۴، ۶۰، ۶۷، ۱۹۹، ۱۳۱
عبدالله رَوَاحَه ۳۵۴	۱۳۵، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۲۱، ۲۲۴
عبدالله زُبَیْر ۲۲۹	۲۲۵، ۲۲۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۳۴۴

عبيدة بن الحارث ٣٨١، ٣٩٣	عبدالله سلام ٢٢٠
عثمان بن عثمان عَفَّان	عبدالله شَدَّاد ٢٦
عثمان بن المغيرة ٣٨٤	عبدالله عباس ٦، ٨، ح ٣٣، ٣٧، ٣٩، ٤٤-
عثمان عَفَّان ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٩، ٤٢٨	٤٦، ٥٩، ٦١، ٦٥، ٦٧، ٧٧، ٨٦
العجاج ٢٤٦	٨٨، ٩٤، ٩٦، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٧
عزوة بن الزبير ٤٠١	١١٨، ١٢٤، ١٣٠، ١٣٨، ١٤١
عزرايل ٣١٥	١٤٦، ١٥٦، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٧
عطا ٨٨، ٩٦، ١٥٥، ٢١٤، ٢٢٤، ٢٨٠	١٧٩، ١٩١، ١٩٥، ٢٠١، ٢٠٧
٣٢١، ٣٤٧، ٣٤٩	٢٠٩، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٢٩، ٢٤١
عطا بن ابي رياح ١١١، ٤١٧، ٤٢٣	٢٤٦، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٦١
عطاء بن يسار ٢٢٠، ٢٤٧، ٣٠٢	٢٦٤، ٢٦٥، ٢٨٠، ٢٨٨، ٢٩٠
عطاء خراساني ٢٩٧	٢٩١، ٢٩٦، ٢٩٧، ٣٠٠، ٣٠٤
عطاردي ٧٧	٣٠٧، ٣١١، ٣١٣، ٣١٦، ٣٢٣
عظية ٧٣، ٢٦٤، ٤١٧	٣٣١، ٣٣٢، ٣٤٦، ٣٤٧، ٣٧٣
عكرمة ٨٥، ٨٨، ١٢٣، ١٦٨، ١٧٩، ٢٣٩	٤١٦، ٤٢٠، ٤٢٣، ٤٣٢، ٤٣٣
٢٤١، ٢٦٥، ٢٨٣، ٢٨٦، ٢٩١	عبدالله المطلب ١٤٩
٤٣٠، ٤٠٥، ٤١٦	عبدالله عمر ٧٣، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٢١٠، ٢١١
عكرمة ابوجهل ٣٤٢، ٣٦٠	٢٢٥، ٢٤٢، ٢٨٣، ٢٩٢، ٣٠٥
عكرمة بن ابي جهل ٣٥٦	٣٢٠
العلاء بن زيد ١٠٤	عبدالله مسعود ٣٣، ٣٤، ٨٦، ١٠٩، ١٣٢
علي (ع) بن ابي طالب	٢١١، ٢٢١، ٢٥٢، ٢٨٠، ٣٢٣
علي ابوطالب بن ابي طالب	٣٣٠، ٣٩٤، ٤١١، ٤٣٤
علي بن ابي طالب ٧٥، ٨٤، ٨٥، ١٠٨	عبدالله مسلم ١١١
١١٩، ١٢٢، ١٥٠، ١٥١، ١٦٩	عبدالمطلب ٣٦٤، ٣٩٣، ٤٢٤
١٨١، ٢٠٩، ٣٢١، ٣٢٦، ٣٢٨، ح	عبدالملك مروان ٣٧٣
٣٤١، ٣٥٠، ٣٥٦، ٣٦٢، ٣٦٥	عبد مناف بن حارث بن عثمان بن نوفل بن
٣٨١، ٣٨٣، ٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩٥	عبد مناف
٤٠١، ٤١٧، ٤١٩، ٤٣١	عبدالله بن عمير الليثي ٧٤
علي بن الاقمر ٢٢٦	عبيدة بن الحارث ٣٨١، ٣٩٣

- علی بن الحسین زین العابدین - علیہما السلام - ۸۴  
 علی بن طلحه ۱۶۹  
 عمارہ عمار یاسر  
 عمار یاسر ۱۵۷، ۱۸۷  
 عمر ۲۲۶، ۳۶۱، ۴۱۱  
 عمران - عمران بن قاہت  
 عمران بن قاہت ۱۶۶، ۱۶۷  
 عمر بن عبدالعزیز ۲۲۹  
 عمر خطاب ۲۶۰، ۳۴۷، ۳۶۰  
 عمرو - عمرو بن عبدوۃ العامری  
 عمرو بن تکر التمیمی ۳۸۵  
 عمرو بن جریر ۱۳۹  
 عمرو بن سعدی ۳۹۹  
 عمرو بن سعید ۳۰۵  
 عمرو بن عبدوۃ - عمرو بن عبدوۃ العامری  
 عمرو بن عبدوۃ العامری ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹  
 ۳۶۲، ۳۶۵  
 عمرو بن عثمان الصّلفی ۲۹۷  
 عمرو بن عدی ح ۳۹۹  
 عمرو بن مقدی کرب ۳۰۴  
 عمرو عاص ۳۸۵  
 عنترہ ۱۷۷  
 عنفیر ۲۸  
 عوام بن حوشب ۴۱۸  
 عوف ۱۹۴  
 عوفی ۱۷۹، ۲۵۲  
 عیاش - عیاش بن ابی ربیعہ بن مُغیرہ بن  
 عبد اللہ بن عمرو بن مخزوم القرشی
- عیاش بن ابی ربیعہ بن مُغیرہ بن عبد اللہ بن  
 عمرو بن مخزوم القرشی ۱۹۲،  
 ۱۹۳، ۳۷۱  
 عیاض بن جمار ۲۵۶  
 عیسیٰ (ع) ۷، ۷۶، ۳۱۱، ۳۳۷، ۳۵۱، ۴۱۵  
 عیسیٰ - عیسیٰ جعفر  
 عیسیٰ بن عمر ۱۴۰، ۲۴۲  
 عیسیٰ جعفر ۲۹۲، ۲۹۳  
 عیسیٰ مریم ۲۴۵  
 عیینتہ بن حصن الفراری - عیینتہ بن حصن  
 بن حذیفہ بن بدر الفراری  
 عیینتہ بن حصن بن حذیفہ بن بدر الفراری ۳۵۳،  
 ۳۷۰
- غ  
 غزوان ۳۸۴
- ف  
 فاتون ۱۰۹  
 فائور ۱۰۹  
 فاطمہ (ع) - فاطمہ زہرا (ع)  
 فاطمہ بنت آسَد ۱۴۹  
 فاطمہ زہرا (ع) ۱۵۰، ۴۱۷، ۴۱۹  
 فسّاء ۴۴، ۶۳، ۶۴، ۶۶، ۱۰۹، ۱۳۳، ۱۵۵  
 ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۹۳، ۲۴۵، ۴۱۴  
 فرخان ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰  
 الفرزدق ۲۰۸، ۲۵۳، ۴۱۴  
 فرعون ۹، ۱۲، ۸۹، ۹۰، ۹۳، ۹۵، ۹۶  
 ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳



٣٧٦ ، ٣٧٤ ، ٣٥٢ ، ٣٥١ ، ٣٤٩	١٠٤ ، ١٠٨ ، ١٠٩ ، ١١٤ ، ١٣٦
٤٢١ ، ٤١٧ - ٤١٥ ، ٣٧٧	١٣٧ ، ١٦٧ ، ١٧٢ ، ١٧٦ ، ٢٠٣
قتال ٥٩	٢٠٩ ، ٢٠٨
قُتَيْبَة ٣٧١	قَرَقَد السَّيْحَى ١٩
قُتَيْبِي ٨٣ ، ١٧٩	قَصَالَة بن عَبِيد ١٠٤
قُدَّار بن سالف ٥٩	قُضَيْل ٢٢٩
قَدْر بن سالف ح ٥٩	قَلِيثون ١٠٩
قرون / قارون ح ١٦٢	قَلِيون ح ١٠٩
قَطَام بنت الأَخْضَر التَّمِيمِيَّة ٣٨٥ ، ٣٨٧ ، ٣٩٣	قَلِيثوم ح ١٠٩
قُطْرُب ١١٧ ، ١٧٧ ، ١٩٨ ، ٢٧٠	
قَيْس غَيْلان ٣٥٢	ق
قَيْصَر ٢٣٧ ، ٢٤٠ ، ٢٤١ ، ٣٥٥	قَابِل ٢٦٥
قَيْل ٣٧	قَارون - قَارون بن بَصْر بن قَاهْث بن لَؤِي بن يَعْقوب
ك	قَارون بن بَصْر بن قَاهْث بن لَؤِي بن يَعْقوب ١٦١ ، ١٦٢ ، ١٦٦ ، ١٧٨
كاتب بن يوقنا ١٦٩	٢٠٩ ، ٢٠٨ ، ٢٠٣
كَيْسَانِي ٢٦ ، ٣٣ ، ٣٤ ، ٤٤ ، ٦٠ ، ٦٧ ، ٩٥	قَاسِم ٤٣١
٢٠٦ ، ١٩٩ ، ١٧٨ ، ١٠٣	القَاسِم بن مُحَمَّد ٢٠٥
٢٨١ ، ٢٦٠ ، ٢٢٧ ، ٢٢١ ، ٢٠٧	قَيْطَى ١٠ ، ٩١
٢٩١ ، ٣٣١ ، ٣٧١	قَتَادَة ١ ، ١٠ ، ٢٤ ، ٢٨ ، ٣٥ ، ٣٦ ، ٣٧ ، ٤٤ ، ٤٥ ، ٦١ ، ٧٣ ، ٧٩ ، ٨٤ ، ٨٨ ، ٩٤
كُسرَى ٢٣٧ ، ٢٣٩ ، ٢٤٠ ، ٢٤١ ، ٣٥٥	٩٥ ، ١٠٢ ، ١٠٥ ، ١٣١ ، ١٣٢
كُغْب ٣٥٤	١٦٦ ، ١٦٧ ، ١٦٨ ، ١٧٠ ، ١٧٦
كُغْب أَسَد ٣٩٦	١٧٧ ، ١٧٨ ، ١٨٢ ، ١٨٧ ، ٢٠٧
كُغْب الأَخْبَار ١٩ ، ٢٣ ، ٢٤٩ ، ٣١٩	٢٠٩ ، ٢١٨ ، ٢٢٠ ، ٢٢١ ، ٢٤٥
كُغْب بن أَسَد ٤٠٣	٢٤٦ ، ٢٥٣ ، ٢٥٤ ، ٢٦٠ ، ٢٦١
كُغْب بن سَيِّد القُرْظَى ٣٥٣	٢٦٣ ، ٢٦٤ ، ٢٧٤ ، ٢٨٠ ، ٢٩٠
كُغْب قُرَيْظَه ٣٥٤	٢٩٢ ، ٣١١ - ٣١٣ ، ٣٤٥ ، ٣٤٨
كَلْبِي ١٩ ، ٣٩ ، ١٠٤ ، ١٠٦ ، ١٢٤ ، ١٤١	
١٩٢ ، ٢٢٤ ، ٢٤٥ ، ٢٧٣ ، ٢٧٩	

۴۳۳	۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۴۸
مُجْتَمِعُ بِنِ الْحَارِثِ بْنِ تَمِيمٍ ۴۱۸	۳۵۳، ۳۷۴، ۴۱۶
مُحَمَّدُ (ص) - مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (ص)	کِنَانَةُ بْنُ الرَّبِيعِ ۳۵۲
مُحَمَّدُ بَاقِرُ (ع) ح ۱۱۷	
مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ ۱۰۸، ۱۵۲، ۱۶۷، ۳۵۲	ل
۳۶۰، ۳۶۴، ۴۰۲، ۴۰۴	لَاوِي بْنُ يَعْقُوبَ ۹۵
مُحَمَّدُ بْنُ الْحَقِّيقِ ۳۴۹، ۴۳۱	لَقْمَانَ - لَقْمَانَ بْنُ بَاعُورَ بْنِ تَارُخِ أَبِي
مُحَمَّدُ بْنُ الشُّنَيْرِ ۲۸۱	ابِرَاهِيمَ
مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْكَدِرِ ح ۲۸۱	لَقْمَانَ بْنُ بَاعُورَ بْنِ تَارُخِ أَبِي اِبِرَاهِيمَ ۲۷۵
مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ ۴۳۱	۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۰
مُحَمَّدُ بْنُ عَائِشَةَ ۳۹۲	لَسُوطَ (ع) ۶۲، ۶۳، ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۱
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ۴۱۵	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۹
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (ص) ۶۲، ۶۹، ۷۲، ۷۸	لِیَا ۱۲۳
۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۱، ۱۴۲	
۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۳	م
۱۶۶، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۷	مَالِكُ ۴۱۲
۲۰۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۲	مَالِكُ بْنُ عَوْفِ النَّضْرِيِّ ۳۷۰
۲۲۸، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۶، ۲۶۵	مَالِكُ دِينَارَ ۳۲۰
۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۸، ۲۹۴، ۲۹۷	مُؤَرَّجَ ۱۷۷، ۲۹۱
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۷	مُبَرَّدَ ۲۳
۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹	مُجَاهِدُ ۱، ۳۹، ۴۵، ۴۶، ۶۰، ۷۹
۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۲	۸۷، ۸۸، ۱۰۲، ۱۱۸، ۱۳۱
۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۱	۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۷۰
۳۶۵، ۳۶۶، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸	۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۶
۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۸	۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۵
۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵	۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۳، ۲۶۵
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ ۴۲۹	۲۷۹، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶
مُحَمَّدُ بْنُ عَجَلَانَ ۲۸۴	۲۹۷، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۲۱
مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ التِّرْمِذِيِّ ۲۹۷	۳۳۰، ۳۴۹، ۴۱۵، ۴۲۳، ۴۳۲

- ٤٥٨ ، ٤٦١ ، ٤٦٣ ، ٤٩٦ ، ٤١٠٤ ، ٤١٠٧ ،  
 ٤١٣١ ، ٤١٧٩ ، ٤١٨٧ ، ٤١٩٢ ، ٤٢٠٠ ،  
 ٤٢٢٤ ، ٤٢٣٩ ، ٤٢٤١ ، ٤٢٤٥ ، ٤٢٧٣ ،  
 ٤٢٧٤ ، ٤٢٧٩ ، ٤٢٨٣ ، ٤٢٩٠ ، ٤٢٩٦ ،  
 ٤٣٠٣ ، ٤٣١١ ، ٤٣١٥ ، ٤٣٣٠ ، ٤٣٤٤ ،  
 ٤٣٤٦ ، ٤٣٤٩ ، ٤٣٧٦ ، ٤٣٨٠ ، ٤٤٠٤ ،  
 ٤٤١٧ ، ٤٤٢١ ،  
 مقاتل حيان ضد مقاتل بن حيان  
 مكحول ٢٠ ، ٢٠٥ ، ٢٨٠ ،  
 ملجم ٣٦١ ، ٣٨٤ ، ٣٨٦ ، ٣٨٨ ،  
 ملك السموت ٨١ ، ١٩٥ ، ٣١٥ ، ٣١٦ ،  
 ٤٣٤ ، ٣١٧ ،  
 ملذير بن عثمير ٣٩ ،  
 منصور بن زادن ١٦٩ ،  
 موسیٰ (ع) ٦ ، ٧ ، ٨ ، ٧ ، ١٠ ، ١١ ، ٧٥ ، ٧٦ ،  
 ٨٩ ، ٩٠ ، ٩١ ، ٩٢ ، ٩٣ ، ٩٤ ، ٩٦ ،  
 ٩٧ ، ٩٨ ، ٩٩ ، ١٠٠ ، ١٠٣ ، ١٠٤ ،  
 ١٠٦ ، ١٠٧ ، ١٠٨ ، ١٠٩ ، ١١٢ ،  
 ١١٣ ، ١١٤ ، ١١٥ ، ١١٦ ، ١١٧ ،  
 ١٢٢ ، ١٢٣ ، ١٢٤ ، ١٢٥ ، ١٢٦ ،  
 ١٢٧ ، ١٢٩ ، ١٣٠ ، ١٣١ ، ١٣٢ ،  
 ١٣٣ ، ١٣٤ ، ١٣٥ ، ١٤١ ، ١٦١ ،  
 ١٦٩ ، ١٧٠ ، ١٧١ ، ١٧٢ ، ١٧٣ ،  
 ١٧٤ ، ١٧٥ ، ١٧٦ ، ١٧٧ ، ٣٢٥ ،  
 ٣٣١ ، ٣٣٧ ، ٣٥١ ،  
 وھتج ١٨٧ ،  
 ھدیٰ (ع) ٧٥ ، ٩٤ ، ٣٣٠ ،  
 ميکاييل ٨١ ، ٨٢ ، ٢٠٦ ، ٤٢٣ ،  
 ميمونه بنت الحارث الهلاليه ٤١٠ ،  
 محمد بن عون نيشابوري ح ٤٣٦ ،  
 محمد بن كعب ٨٥ ، ١٠٧ ، ٣٢٣ ،  
 محمد بن كعب الشمرظي ٢١ ، ٤٧ ، ٥٩ ،  
 ٢٩٧ ، ٣٥٠ ، ٣٥٢ ، ٣٦٨ ،  
 محمد بن مسلم ٣٩٩ ،  
 محمد بن يسار ٢٨٣ ،  
 محمد حنفيہ ٣٩١ ،  
 محمود الوراق ١٥٩ ،  
 مرادي ٣٨٤ ،  
 مرداس اخومحارب بن فھر ٣٥٦ ،  
 مروان بن الحکم ٣٢٨ ،  
 مزاحم ١٠٢ ،  
 مسروق ٤٢٩ ،  
 مشعر بن رخیله ٣٥٣ ،  
 مسلم ١٧٠ ،  
 مسلم بن الفضل ١٥٢ ،  
 مستبب بن شريك ،  
 مستبب بن شريك ١٦٧ ، ١٧٠ ،  
 مصدع بن دھر ٥٩ ،  
 مطرف عبدالله شخيري ٢٢٤ ،  
 مطهر ٤٣١ ،  
 معاذ بن معاذ جبل ،  
 معاذ جبل ٢١٣ ، ٣١٦ ، ٣٢١ ، ٣٢٢ ، ٣٣٠ ،  
 معاويه ٣٢٨ ، ٣٨٥ ،  
 معتب بن قشير ٣٥٥ ، ٣٧٢ ،  
 معلى بن زياد ٣٨٤ ،  
 مغيره ٢٤٨ ،  
 مقاتل بن حيان ،  
 مقاتل بن حيان ١٨ ، ٢٢ ، ٢٤ ، ٢٩ ، ٣٦ ،

وَرثَش ۳۴۴	
ولید بن عُقْبَة بن ابی مُعِیْظ ۳۲۶-۳۲۹	ن
الولید عُقْبَة بن ولید بن عُقْبَة بن ابی مُعِیْظ	نافع ۶۷، ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۱۳،
ولید مُعْتَرَه ۱۵۷	۴۱۴
وَهَب بن وَهَب مُنْتَه	نافع بن الأزرق ۲۴۹
وَهَب مُنْتَه ۲۲، ۲۳، ۳۱، ۳۶، ۳۹، ۴۷،	نثرین ۱۱۸
۲۸۳، ۲۶۹، ۱۳۹، ۱۳۱، ۹۶، ۷۶	نخمی ۱۷۰، ۲۶۳، ۲۹۱
ه	نضربن الحارث بن نضربن الحارث بن
هابیل ۲۶۵	عَلْقَمَة بن کَلْدَة بن عبدالذاری بن قُصَیّ
هارون ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۷۲، ۳۹۱-۳۹۳	نضربن الحارث بن عَلْقَمَة بن کَلْدَة
هاشم ۱۵۰	بن عبدالذاری بن قُصَیّ ۲۲۳، ۲۷۹،
هامان ۸۹، ۹۵، ۱۰۲، ۱۲۸، ۱۳۶، ۲۰۳،	۲۹۹
۲۰۸	نُعمان بن سالم ۱۰۵
هَبِیرَه بن هَبِیرَة بن ابی وَهَب المخزومیان	نُعم بن مسعود ۲۶۵، ۳۶۷
هَبِیرَة بن ابی وَهَب المخزومیان ۳۵۶، ۳۶۰	نُعم مسعود بن نُعم بن مسعود
هَذَا ۳۱	نقاش ۱۸۸
هشام بن سالم ۳۲۰	الثمر بن تولب ۱۱۴
هود ۱	نمرود ۴۱۶
هَوْدَة بن قیس ۳۵۲	نوح (ع) ۱۸۴، ۱۹۵، ۲۰۹، ۲۶۹، ۳۳۷،
ی	۴۱۶، ۳۵۱
یاسر ۳۹۲، ۳۹۳	نوف الحِمْیرِ ۲۴
یشروب ح ۱۱۸	نُوفل بن نُوفل بن عبدالله
یشرون ۱۱۸	نُوفل بن عبدالله ۳۵۶، ۳۶۰، ۳۶۱
یحیی بن ابی کثیر ۲۴۶	و
یحیی بن وثّاب ۶۷، ۲۷۲، ۲۹۱	وائِلَة بن الأشْعَم ۴۱۹
یزید بن حارثه ۴۲۵	وارث بن عمرو ۳۰۵
یزید بن رُومان ۴۰۴	واقدی ۲۸۳
	وردان بن مُجالد ۳۸۶

۳۷۱، ۳۴۴، ۳۲۳، ۳۰۱، ۲۸۱	یزید بن ہارون ۴۱۵
۴۱۳، ۳۷۸	تشریح ۳۱
یلمیخا ح ۴۵	یعفور ۲۸
یونخا ۹۵	یعقوب (ع) ۳۲۵، ۲۰۶، ۲۰۱، ۱۸۶، ۶۹
یوشع بن نون ۱۶۹	یعقوب ۶، ۳۰، ۳۳، ۴۳، ۱۵۴، ۱۷۸
یونس نحوی ۲۰۷	۱۹۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## اماکن

خَبَشَه ٤٢٢	أُحُد ٢٣٩، ٣٤٢، ٣٥٢، ٣٧٤، ٣٨٠
حجاز ٢٠٤	٣٩٣
حَقَنِيَّه ٢٤١	أُدْرِعَات ٢٣٧، ٢٤١
حِرَّان ٢٠٠	أَرْدُن ٢٤١
حَمْبِير ١٣٣	أَشْعَث ٣٩١
حَبْرَه ٤٥	أَصْطَخْر ٢٣
خِرَاسَان ١١١	أَقْصَى الْيَمِين ٧٤
خَلِيج ٢٣٩	أَنَا (جَاه-) ٣٩٦
خَلْدَق ٣٥٩-٣٦١، ٤٠٤	بَابِل ح ٤٠٥
خَبِير ٤٠٤	بَخَارَا ١١١
رُوم ٨٤، ٢٣١، ٢٣٧، ٢٤٠، ٤٠٥	بَدْر ٨٧، ١٨٧، ١٩١، ٢٢٣، ٣٢٨، ٣٣٠
رُومَة ٣٥٣	٣٣٣، ٣٤٣، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٩٣
سَاعِين ٧	بَصْرَه ٢٠٩، ٢٣٧
سَبَا ٣١، ٣٠، ١٤	بَيْت الْمَقْدِس ٢٧، ٩٦
سَلْحُون ٥١	بَيْتُون (نَام قَلْعَه اِي) ٥١، ٥٢
سَلْحِين ٥٢	پَارِس ٢٣٧-٢٤٠، ٢٤٢، ٢٧٩، ٤٠٥
سَلْع ٣٥٩، ٣٥٣	تَبْع ح ٥٢
شَام ٢٤٤، ٢٩٩، ٣١١، ٥١، ٢٠٠، ٢٣٧	تِهَامَه ٥٢
٣٣٢، ٣٢٨، ٣١١، ٢٤١	جُحْفَه ٨١، ١٧٩
صِرَاح ٥٢	حَاصُورَا ح ٦١
صَفَا ٧٦	حَاصُورَا ٦١
صَقِين ١١٩، ٤٣١	حَانِين ١٠٧

صنعا ۲۸، ۳۵	۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۲، ۴۰۱، ۴۲۵
صَوْرَتَيْن ۳۹۶	مسجد اشعت ۳۹۱
طایف ۲۴	مسجد الحرام ۷۴
طور (کوه طور) ۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۸	مسجد رسول ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰
ظَهْرِ الْغَرِيِّ ۳۹۰، ۳۹۱	مشر ۷۶
عقبه ۳۷۴	مصر ۹۰، ۹۱، ۹۴، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۸
عُكَاظ ۴۲۴	۱۳۵، ۱۲۶
عُمْدَان (نام قلعه‌ای) ۵۱	مگه ۷، ۲۳، ۲۸، ۷۴، ۷۵، ۸۶، ۱۳۰
عَرِي ۳۹۱، ۳۹۲	۱۴۱- ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳
فاران (کوه) ۷	۱۷۹، ۱۸۷، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۵
فارس ح ۲۳۷، ح ۲۳۸، ح ۲۴۱	۲۲۸، ۲۳۸، ۲۷۹، ح ۳۲۶، ۳۳۰
فلسطين ۲۴۱	۳۳۳، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۸۵، ۳۹۲
قُبَا ۱۹۳	۴۰۵، ۴۲۵، ۴۲۸
قِرْوَان ۵۲	منا ۷۵
کعبه ۲۳، ۷۶، ۳۸۸	منيف ۱۰۷
کنده ۳۸۵	میده ۵۲
کوئی ۲۰۰	نجد ۴۰۳
کوفه ۴۵، ۱۳۰، ۳۲۷، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۲	نَقْمِي ۳۵۳
گَسْکَر ۲۴۱	نهر وان ۳۸۶، ۳۸۵
مُوتِه ۳۸۱، ۳۹۳	وادی السدير ۲۴
مأرب ۳۵، ۴۷	وادی الثمل ۲۴
مَدِين ۹۲، ۱۱۵، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۹، ۲۰۳	همدان ۵۲
۲۰۷	هند ۳۱۶، ۳۱۷
مدینه ۸۸، ۱۴۱، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۲۴	یثرب ۳۷۲
۳۰۱، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۸	يَمَن ۲۸- ۳۱، ۴۲، ۴۵-۴۷، ۵۱، ۵۲
۳۴۲، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۶۳	۷۹، ۳۳۲

## فہرست طوائف، اقوام، قبایل، فرق

اہل دنیا ۲۴۸	آل شَیمر ۴۰۳
اہل دوزخ ۳۱۹	آل عباس ۴۲۱
اہل ریف ۲۶۴	آل عقیل ۴۲۱
اہل سیر ۱۷۱، ۳۶۸، ۳۹۵	آل علی (ع) ۴۲۱
اہل شام ۳۴۴، ۴۲۵	آل فرعون ۹۹-۱۰۱، ۱۱۴
اہل ضلال ۲۶۰	آزد ۲۶۵
اہل کتاب ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸، ۳۹۴	اسرائیلی ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳
اہل کوفہ ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۴۴، ۳۱۳، ۳۲۷، ۴۲۵، ۳۶۸	اسلام ۲۶۵
اہل لغت ۴۱۲	اصحاب الکھف ۱۵۴
اہل مدینہ ۳۳۸، ۳۷۲	اصحاب سیر ۳۸۵
اہل مگہ ۱۵۴، ۱۸۰، ۲۲۰، ۲۲۴، ۳۵۴	اصحاب کشتی ۱۸۴، ۱۹۵
۳۹۴	انس ۲۱، ۲۷، ۲۹
بت پرستان ۱۵۷	انسیان ۴۰-۴۲
بدریان ۳۴۶	انصار ۳۲۸، ۳۴۶، ۳۶۲
بدویان ۳۷۸	اؤس ۳۵۴، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۰
بصریان ۱، ۸۳، ۱۸۹، ۲۷۰	اہل اشارت ۲۹۷
بنو اسرائیل ۴۳۳	اہل الحجاز ۳۷۴
بنو حارثہ ۳۷۴	اہل بحر ۲۶۴
بنو عمرو ۴۰۳	اہل بدع ۲۶۰
بنو کعب ۴۰۳	اہل بڑ ۲۶۴
بنی آدم ۲۶۴، ۳۱۲	اہل بصرہ ۳۶۰
	اہل بلاغت ۹۶



ثمود ٥٨، ٢٠٣، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢٧٩	بنی اسد ٣٧١، ٣٩٢
جنّ ٢١، ٢٢، ٢٧، ٢٩، ٥٢	بنی اسرائیل ٥٧، ٦٩، ٩٤-٩٦، ١٠٨
جَنَسِيَان ٢٢، ٣٩، ٤٠-٤٢، ٤٤، ٤٧، ٤٩-	١٠٩، ١٦٧، ١٧١-١٧٤، ١٧٦
٣١٨، ٥٢	٢٠١، ٢٨٣، ٣٣١
جهود ١٣٠، ٢١٩، ٢٢٥، ٢٦٤، ٣٦٥، ٤٠٤	بنی الاغمام ٣٤٩
جهودان ١٤١، ١٤٧، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٦٠	بنی النَّجَّار ٤٠١
٣٠١، ٣٤٥، ٣٥٢، ٣٥٤، ٣٥٥	بنی النَّضِير ٣٥٢، ٣٦٨، ٣٩٤
٣٦٦، ٣٦٧، ٣٧١، ٣٧٣، ٣٧٦	بنی ثَقِيف ٢٦٣
حبشي ٢٨٤، ٢٨٥	بنی حارثه ٣٦٣
حنيفي ٢٨	بنی سَلِيه ٣٧٤
خَزْرَج ٣٥٤، ٣٩٩	بنی عامر ٣٥٦، ٣٦٢
خوارج ٣٨٥	بنی عبدوَد ٣٤٥
ديوان ح ١٦	بنی عمرو بن عَوْف ٣٩٧
رومي ٢٥١	بنی فزاره ٣٥٤
روميان ٢٣١، ٢٣٦، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٢	بنی قَرْظَه ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٨، ٣٩٤
سبا (قوم-) ١٤	٣٩٥، ٣٩٨-٤٠٠، ٤٠٣، ٤٠٤
شاميان ١٣٣، ١٧٨، ٢٧١، ٣٧١	بنی قَيْثَقَاع ٣٩٩
صابي ١٩٠	بنی كِنَانَه ٣٥٤، ٣٥٦
عاد ٢٠٣، ٢٧٩، ٣٦٨	بنی مخزوم ٧٤
عجم ٢٣٧، ٣١٣	بنی مُرّه ٣٥٣، ٣٥٤
عرب ١٥٤، ١٦٥، ٢٣٧، ٢٤٨، ٢٥١	بنی وائل ٣٥٢
٢٥٣، ٢٧٩، ٢٨٨، ٣٠٠، ٣١٢	بنی هاشم ٤٢١
٣١٨، ٣٥٦، ٣٦٠	بنی هلال ٣٩٩
عظفان ٣٥٢-٣٦٥، ٣٦٨، ٣٧٠	پارسيان ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٧٩
٣٧٨	پريان ١٦
فرعوني ١٠٩	ترسانان / ترسايان ٢٢١، ٢٦٠
قبطي ٩٩، ١٠٩، ١١٠، ١١٢-١١٤، ١٣٤	تميم ٢٧٢
قبطيان ٩٦، ١٠٨، ١١٣	تيم الرباب ٣٨٥، ٣٨٦
قرشي ٣٦٢	ثَقِيف ٣٤٣

مدنیان ۱، ۱۵۴، ۲۶۲، ۲۸۹، ۳۷۱	قریش ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۵۱، ۳۵۲-۳۵۴
مسلمانان ۲۴۱، ۲۳۹	۳۵۹، ۳۶۳-۳۶۸، ۳۷۰-۳۷۳
مشركان ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰	۳۷۸، ۳۹۴، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۲۴
مصری ۴۱۰	قُرَظَه ۳۷۸، ۳۷۱
مگیان ۳۶۸	قوم ثمود ۲۴۳
مناققان ۳۴۸	قوم عاد ۲۴۳
مهاجر ۳۲۸	قوم فرعون ۹۸، ۱۷۲
نحویان ۱۸۹	کافران ۲۳۸
نضیر ۳۷۸	کتابیان ۲۳۸، ۳۹۳
هاشمی ۳۶۲	کوفیان ۶، ۸۴، ۸۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱
هندی ۲۵۱	۱۷۸، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۰۴، ۲۲۴
هوازن ۳۷۰	۲۷۰، ۲۷۱، ۲۹۰، ۳۴۴
یمنی ۴۱۰	مُجَبَّرَه ۲۰۸
یهودان ۱۴۱	مجوس ۲۳۸

## کتابها

۲۶۹، ۲۵۵، ۲۲۲-۲۲۰، ۲۱۵	انجیل ۱۴۶، ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۲۰
۳۰۷، ۲۹۹، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۴	۲۲۱
۳۴۹، ۳۴۷، ۳۲۴، ۳۱۰، ۳۰۸	توریت ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۶، ۱۲۸، ۱۲۸
۴۲۲، ۴۲۱، ۴۱۷	۱۴۶، ۱۶۷، ۱۷۱، ۲۰۱، ۲۱۴
کتاب اوایل ۱۰۰، ۱۴۶	۲۱۹، ۲۲۱، ۳۰۱، ۳۲۳، ۳۲۵
مدارج التبوّه ح ۱۹۵	۳۳۱، ۳۵۰، ۳۹۷
مصحف أبی ۳۴۷	زبور ۲۲۰، ۲۰۱
مصحف عبدالله مسعود ۲۷۰	سوق القروس ۴۲۰
التبوّه ۱۹۵	قرآن ۹۳، ۹۳، ۱۶۴، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۱



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فهرست احادیث و اقوال پیامبر و ائمه (ع)

اللهم اعنه ٣٥٩	ایزهما وأوقاهما ١٣٠
اللهم العن مبغضی ... ٢١	ایمدهما وابطاهما ١٣٠
اللهم انک اکلتنی ... ٣٩٣	ایناى هذان ریحانتای من الدنيا ٤٣١
اللهم ان كنت رسولک ١٧٥	أناکم شهر رمضان ٣٨٤
اللهم ان لکل نبی ... ٤١٨	احب الله واحبه الله ٢٨٣
اللهم هولاء اهل بیتی و حائتی ٤١٨	اخرجوا فی لعنة الله ... ٣٤٢
اللهم هولكل نبی ... ٤١٩	اذا اراد الله قبض ... ٣١٧
الله يبغض الغفيرة النفرية ٤٤	أذكروا الله يا غافلون ٢١
امض لسانک ٣٥٩	استغفروا الله يا منببون ١٩
أنا عند ظن عبدي بی ٢١٣	اسکت فانک فاسق ٣٢٦
ان الدنيا حلوة خضرة ... ١٨٨	اعددت لعبادی الصالحین ٣٢٣
ان الذين فارقوا ... ٢٦٠	اقرأ القرآن ما نهاک ... ٢١٠
ان الله - عزوجل - حرم ... ١٤٩	اکفف لسانک ٣٢٢
انا محمّد وانا احمد ٤٣١	اکلت نصف تمرة ... ١٩
انت ابني حقاً ٤٣١	الان نغزوهم ولا يغزونا ٣٦١ و ٤٠٤
انک الی خیر ان شاء الله ٤١٩	الایمان نصفان نصف ... ٣٠٣
انک علی خیر ٤١٨	السلام علیک ایها الملک ١٨
ان لله اهلین ... ٢٠٦	الله اعلم ٢١٩
ان ما ابقت الفرائض ٣٤٩	الله اعلم بما كانوا ٢٥٦
انما سألتنی بوجه الخلق ١٨١	الله اکبر ٣٦٠
اوثق عری الايمان الحب ١٤٨	اللهم احفظه من ٣٦٩
ایاکم والخذف فانه ... ٢٠٥	اللهم احيینی مسکیناً ٤١٠

- ايماداع دعا الى الهدى ١٩٤  
 اى والذى نفسى بيده ٢٤٧  
 بلى الله خير وابقى ٦٣  
 تنحى فانك على خير ٤١٨  
 ثكلتك اتك هل ... ٣٢٢  
 ثمن الجنة لاإله ... ٨٦  
 الجنة تحت اقدام الامهات ١٩٠-١٩١  
 حتى من لاق لهم ... ١١٢  
 حجابہ الثار لو كشفها ٧  
 الحسنة حبنا اهل ... ٨٥  
 حقاً اقول ٢٨٣  
 الحمد لله الذى جعلنا من ... ١٥٠  
 الحمد لله الذى لم اكن ١٢١  
 الحمد لله الذى لم يجعل ١٤٩  
 الحمد لله رب العالمين ٢١  
 ذكر الله اياكم اكبر ٢١١  
 الرحمن على العرش ٢١  
 رضيت بالله رباً ١٥٠  
 زاحمنى فى الجنة ٣٢١  
 سبحان الله مقلب القلوب ... ٤٢٥  
 سبحان الله والحمد لله ... ٤٢٣  
 سبحان المذكور بكل مكان ٢٠  
 سبحان ربي الاعلى ٢٠  
 سبحان ربي القدوس ٢٠  
 الصلوة رحمتكم الله ٣٨٨، ٤٢٠  
 العالم من عقل ... ٢١٠  
 فزت ورب الكعبة ٣٨٨  
 فهو والله ... ٢٣١  
 فى البعد من الناس ... ٢١  
 قدموا خيرا تجنوه ٢٠  
 كتب من الذاكرين ... ٤٢٢  
 كرم الكتاب ختمه ... ٣٧  
 كفى بها حماقة قوم ... ٢٢٢  
 كل حتى ميت ٢٠  
 كل شى هالك ٢٠  
 كل مولود يولد ... ٢٥٥  
 كما تدن تدان ١٩  
 كيف انعم وصاحب الصور قد ... ٧٩  
 لقد اعد الله للذين تنجافى ٣٢٣  
 لقد حكمت فيهم لحكم الله ... ٤٠١  
 ليت الخلق لم يخلقوا ١٩  
 ليقيم الدين كانت ... ٣٢٢  
 ما امتلات دار حيرة ... ٢٤٦  
 ماخاب من استخارها ٣٨  
 ما زالت قريرش كآفين عنى ١٥١  
 ماشقى عبد فقط ... ٣٨  
 مامن مومن الا ... ٣٤٧  
 ما يحبس اشقاها ٣٨٣  
 مايزع السلطان اكثر ممأ ... ٢١  
 ما ينتظر اشقاها ان ... ٣٨٣  
 مت كما ماتوا ٨١  
 مفاتيح الغيب خمسة ٣٠٥  
 من ادعى الى غير ٣٤٦  
 من صكت سلم ٢٠  
 من سن سنة حسنة ١٩٤  
 من لا يرحم لا يرحم ١٩  
 من لم ينهه صلاته ... ٢١٠، ٢١١  
 من لهذا ملعون ٣٥٩

- من محض الایمان محضاً ... ۷۷  
 موتوا حمله عرشی ... ۸۱  
 مه فض الله فاک والذی بعث محمداً ۱۵۰  
 نحن معاشرہ ... ۳۵  
 نصرت بالظبا واهلکت ۳۶۸  
 نهی رسول الله عن تلقی الزکبان ۵  
 والذی نفسی بیده ... ۲۵۶  
 والله ما عبدایی ولا جدی ۱۵۰  
 ویل لمن الدنیا همہ ۲۰
- ہما ابنا رسول الله ۴۳۶  
 یا اخوان القردة ۳۹۶  
 یا ارض خذ بہم ۱۷۶  
 یا امة احمد ان رحمتی ۱۴۰  
 یا بن آدم عش ماشئت ... ۲۱  
 یا شیخ الانبیاء کیف ... ۱۹۵  
 یا عم ما اسرع ما ... ۱۵۱  
 یا معاذ ابن السابقون ۲۱۲  
 یأتینی امرالله ۳۸۵



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

## فہرست امثال عربی

- |   |   |
|---|---|
| کَمَا تَدِينُ تُدَانُ ۱۹                    | أَكَلْتُ يَصِفُ ثَمْرَةَ فَعَلَى الدُّنْيَا التَّفَا ۱۹ |
| مَنْ مَنَعَتْ سَلِيمَ ۲۰                    | سُبْحَانَ الْمَذْكَورِ بِكُلِّ مَكَانٍ ۲۰               |
| مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يَرْحَمُ ۱۹           | سُبْحَانَ رَبِّيَ السَّمَوَاتِ ۲۰                       |
| وَيْلٌ لِمَنْ يَتَمَنَّى الدُّنْيَا هُمُ ۲۰ | كُلُّ حَيٍّ حَيٌّ مَيِّتٌ وَكُلُّ جَدِيدٍ بَالٍ ۲۰      |



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

## فهرست امثال فارسی

وای بر آن که دنیا همت او باشد ۲۰	بزایی برای مرگ و بنا کنی برای ویرانی ۱۹
هرزنده بمیرد و هرنوی کهن شود ۲۰	چنان که کنی تورا جزا کنند ۱۹
هر که او رحمت نکند، بر او رحمت نکنند ۱۹	فلان در زندان فراموشان است، چون او را مخلّد در زندان کرده اند ۳۱۸
هر که خاموش بود سلامت یابد ۲۰	من نیم خرما بخوردم، خاک بر سر همه دنیا ۱۹

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



## فهرست اشعار عربی \*

- ولا بفرارة الثمر الرقاباً  
(۱۵۵) و نه به سپیدی موی گردنها را  
ولم يأت مابأثى من الأمرهائياً  
(۲۶۲) کاری که انجام می دهد با ترس و وحشت انجام نمی دهد.  
ل يشبه اعلا مهن القروحاً  
بسهنّ نعامّ بناه الرّجاً  
در آنها نشانه ها و علائم راههاست که مردان آنها را بنا نموده اند علما و درفشهای آنها بماتند کوشکهاست  
(۵۰)  
ولا أرخى من الفرح الازاراً  
ولا ينسني المحدثان عرضي  
پشامدهای ناگوار روزگار مرا از حفظ آبرو غافل نسازد و شادی آن هم عنان اختیار از دستم نرباید  
(۱۶۸)  
فهم اهلات حول قيس بن عاصم  
إذا أدلجوا بالليل يدعون كوثراً  
پس ایشان قوم و خویشان و اهل و عیال اند در اطراف قیس بن عاصم، هر گاه در شب هنگام آب از چاه  
می کشند کوثرا می خوانند.  
(۲۰۶)  
وَدَعْنِي قَسِيلَ انْ أُوَدِّعُهُ  
لَمَّا فَضِيْ مِنْ شَبَابِنَا وَطَرّاً  
چون از جوانیمان حاجت خود برآوردیم او مرا بدرود گفت پیش از آن که من او را بدرود گویم. (۴۲۸)  
مَنْ هَا نَرْدِيْوَمَا سَفَارَتِجِدْبِهِ  
أَذِيْهِمْ؛ بِرْمِي الْمَسْتَجِيْزِ الْمَعْمُورَا  
هر زمان اراده آبشخور سفارتمایی اذیهم را بیایی که [جهت چهار پایان خود] به طالب ناکام آب تیراندازی  
می کند.  
وَبِرْمِي الْمَسْتَجِيْزِ الْمَعْمُورَا  
(۳۷۳) به طالب ناکام آب تیر می اندازد.

\* این فهرست به منظور سهولت در امر مراجعه و برمیبنای حرف آخر مکتوب بیت، بدون در نظر گرفتن قافیه یا روی اصلی، تهیه شده است. اشعار را همکار پژوهشگر ما آقای عباس هوتکانی با توجه به چاپ مرحوم شعرانی ترجمه کرده اند.

- أوصى بنصر النبي الخبير مشهده  
عليةً ابنى وشيخ القوم عباسا  
فرزندم علی و پسر قبیله عباس را به یاری پیامبر، که وجودش خیر و برکت است، سفارش می‌کنم. (۱۵۳)
- كونوا فديئ لكم نفسى وما ملكت  
فى نصر احمد دون الناس اقراسا  
سرمایه و هستی ام فدای شما باد، دریاری احمد در برابر آزار و اذیت مردم سپر باشید. (۱۵۳)
- وحمزة الاسد الحامى حقيقته  
وجعفرًا ان بذودوا دونه الناس  
وحمزة شیروش را که نگهبان اصل و گوهر خویش است و نیز جعفر را سفارش می‌کنم که پیامبر را از شر مردم حفظ کند. (۱۵۳)
- يا صاح هل تعرف رسنا مكرسا  
قال نعم اعرفه وابلسا  
ای یار من، آیا منزلگاه و آثار ستوران را می‌شناسی؟ گفت آری می‌شناسم و نوید شد. (۲۴۵)
- ومنهل وردنه التفاطا  
لم السق اذ وردنه فراطا  
بسا آبخور که ناگهان وارد آن شدم، و هنگام ورود به آن کسی را بر خود پیشی گرفته ندیدم. (۱۰۲)
- ولا تجزع من الموم  
ت اذا حبل بوادبك  
هنگامی که به منزل تو فرود آید جزع مکن.  
(۳۸۳)
- اشدد حيازيمك للموم  
ت فان الموت لاقبك  
کمربند خود را برای مرگ استوار ببند چون مرگ به دیدارت خواهد شناخت.  
(۳۸۳)
- ترمى العصناه بعاصب من تلجها  
حشى ببيت على العشاء جفلا  
باد بر درخت تاق برف فرو می‌ریزد گویی کفک شیر بر آن درختان نشسته است. (۲۰۹)
- وأودى ابن اقسى والحوادث جنة  
فوافى المنابيا والكتاب المؤجلا  
پسر مادرم (عثمان) هلاک شد و پیشامدهای روزگار زیاد است و ما به مرگ و سرنوشت تعیین شده می‌رسیم. (۳۲۹)
- وبالشام امر واسع ومعزلة  
وشبخ سبمى للمخطوب مرجلا  
گشایش کار و پشتیبان در شام هست و مردی که در کارهای مهم کوشاست. (۳۲۹)
- تقدمت لقا لم اجدلى مقدما  
امامسى ولا خلقى سوى الموت مرحلا  
چون در پیش و پس خود راه گریزی جز مرگ نیافتم پیش آمدم. (۳۲۹)
- أنبت علبيا غيسر راضى سامره  
ولاناظر فسيه محققا ومبطلا  
با عدم رضایت به کار علی (ع) و بدون توجه به این که آیا او برحق است یا بر باطل، نزد او آمدم. (۳۲۹)
- من التلاء لم يحججن يبيغين حبة  
ولكن ليقتلن البرى المغفلا  
از زمانی که برای طلب ثواب حج نروند و لکن [می‌روند] تا مرد بی‌گناه و غافل را بکشند. (۳۴۴)
- متى يلقهم لابلق فى البيت معورا  
ولا الصيف منجوعا ولا الجار مرعلا  
تا زمانی که آنان را ببندد، در خانه ترس و وحشت نیابد و نه مهمان را گرمه و نه همسایه را بی‌توشه ببندد. (۳۷۳)
- فبمايعنه لقا رأى الناس غيره  
ولم اك فيما كان من ذاك اولا  
با اویعتم نمودم در صورتی که رأی و عقیده مردم غیر آن بود و من در این امر نخستین فرد نیستم. (۳۲۹)

- اقرأ التلازم علی التبی وقل له  
 به پیغمبر سلام برسان و به اوبگویی که پسر عمویت کشته شده است. (۳۸۲)
- ولا تجفوا فی فالمدینة بلدة  
 مرا آزار مدهید، پس در مدینه می مانم تا وسیله انتقال از آن را بیابم. (۳۲۹)
- فالیك یرسل فی سلام مودع  
 ای بهترین کس که خداوند او را به رسالت فرستاده است سلامی بدرود کننده سوی تو می فرستد. (۳۸۲)
- فقطعت یداه وفصلت اوصاله  
 دستهایش بریده و بندهایش جدا گشتند و مفاصلش از هم گسیختند. (۳۸۲)
- اجلسی العداة وغادروه بقفرة  
 دشمنان رفتند و او را در بیابانی رها کردند همراه رزمندگان نمی تواند برگردد. (۳۸۲)
- بأسنة الكفار نحت عجاة  
 [کشته شده] با نیزه کفار در زیر گرد و غبار یادها بر او شن و گردو خاک پاشیدند. (۳۸۲)
- عجبت لها انی یمکون غناها  
 در شگفتم از آن مرغ که چگونه آوازش چنین فصیح است با آن که دهان به سخن گفتن نگشوده است. (۲۹)
- وکنا إذا الجبار صقر رأسه  
 ما چنان بودیم که چون ستمگر نکبتر می کرد و روی برمی گردانید کجی و رفتار ناپسند او را بر طرف می کردیم تا به راه آید. (۲۹۱)
- سوف یجزی الولید غزیا وناارا  
 بزودی ولید را خواری و آتش پاداش دهند و علی را بدون تردید باغهای بهشت. (۳۲۸)
- لبس من کان مؤمنا عرف الله  
 فرد مؤمن و خداشناس مانند آدم فاسق و خیانتکار نیست. (۳۲۸)
- فعلی یجزی هناک جنانا  
 در آنجا علی (ع) باغهای بهشت پاداش یابد و ولید خواری و ذلت. (۳۲۸)
- شکونا الی احبابنا طول لیلنا  
 نزد دوستان از درازی شب شکوه کردیم گفتند چقدر شب برای ما کوتاه بود. (۳۱۳)
- ولو انهم کانوا یلاقون مثل ما  
 اگر آنان هم دیده بودند آنچه ما دیده ایم، همانا در خوابگاهشان (گورشان) همانند ما بودند. (۳۱۳)
- فقالوا نعم اکفاه صدق واقبلوا  
 پس گفتند آری ایسان همشان راستین ما هستند و شتابان روی به آنان آوردند وقتی که تعدی و ستمگری نمودند. (۳۶۲)
- فجعال علی جولة هاشمیه  
 علی (ع) جولان و تاختی نمود چون تاخت و تاز هاشمیان هنگامی که تکبر و سرکشی نمودند آنان را به خاک هلاکت افکند. (۳۶۲)

- ببدر خمر جنم للبراز فرد کم      شیخ قریش جهرة وتأخروا  
در جنگ بدر برای نبرد بیرون آمدید. پیرمردان قریش آشکارا شما را برگرداندند و عقب نشینی نمودند. (۳۶۲)
- كذبتم وبيت الله لا تقتلوننا      ولكن بسيف الهاشميين فافخروا  
سوگند به خانه خدا، دروغ گفتید که ما را نمی‌کشید. ولی به شمشیر هاشمیان افتخار نمایید. (۳۶۲)
- بسيف ابن عبد الله احمد في الوضي      بكف علي نلتهم ذاك فافخروا  
به سبب شمشیر احمد فرزند عبدالله که در دست علی (ع) است در جنگ به این جا رسیدید پس سخن کوتاه  
نمایید. (۳۶۲)
- علي الذي في الفخر طال ثناؤه      ولا تكشروا الدعوى علينا فتحزوا  
علی (ع) کسی است که ثنایش در فخر بسی رفیع است پس به جهت کسب شرافت بر ما زیاد ادعا و افتخار  
نورزید. (۳۶۲)
- فان تقولوا بجبل واهن خلق      لو كان قومك في اسبابه هلکوا  
پس اگر دل بسته اید به ریمان ست و پوسیده، اگر خوبان توید آنها تو مثل جسته اند، هلاک می‌گردند.  
(۲۸۸)
- ماذا تؤقل من قوم اذا غضبوا      جاروا عليكم وان ارضيتهم ملوا  
چه امید داری از گروهی که چون خشم گیرند بر شماستم نمایند و اگر آنان را خشنود سازی ملول و دلخست  
شوند. (۳۸)
- صم اذا سمعوا خيرا ذكرت به      وان ذكرت بسوء عندهم اذنوا  
هنگامی که مرا به نیکی یاد کنند در حضورشان، کز باشند و چون به بدی یاد نمایند گوش فرا دهند. (۲۸۲)
- علا هقالهم منها بيوت      كأن العنكبوت هوايتها  
خانه‌هایی بالای کوه هقال برافراشت که [از جهت سستی و بی بنیادی] گویی عنکبوت آنها را ساخته  
است. (۲۰۹)
- علي هقالهم منها بيوت      كأن العنكبوت هوايتها  
بر فراز کوه هقال خانه‌هایی است که [از جهت سستی و بی بنیادی] گویی عنکبوت آنها را ساخته است.  
(۲۰۹)
- فلا مزنة ودقت ودقها      ولا ارض ابقل ابقالها  
هیچ ابری بارانش را نبارانید و هیچ زمینی سبزه‌اش را نرویانید. (۳۰۶)
- اذا كنت من هذا صنعة      فإياك والشركاء الوجرها  
هرگاه پیشه‌ای بردستی از شرکت با مردم مشهور و معتبر بهره‌بر  
(۳۸)
- الم تسمع الله ان المملوك      اذا دخلوا قرية الفدوها  
آیا نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: چون پادشاهان به شهری در آیند آنرا ویران سازند؟ (۳۸)
- اذا أنالم او من عليك ولم يكن      لقساوك إلا من وراء وراء  
هنگامی که من بر تو ایمن نیاشم و دیدار تو جز از پشت پرده و حجاب دست ندهد. (۲۷۰)
- إن يوم القهور يوم عظيم      فازيا لفضل فيه اهل الكساء

همانا روز پاکی روزی بزرگ است. اهل کساء در آن روز برتری و فضیلت یافتند (این بیت مربوط به حدیث کساء و آیه تطهیر است).

اذهب الرجس عنهم وعن  
الابناء منهم وعن بنی الابناء  
پلیدی را از آنان و از فرزندان آنان و از فرزندان فرزندان آنان برطرف گردان.

فمن بهجورسول الله منكم  
پس آن کس که رسول خدا را هجو گوید یا کسی که او را ثنا گوید و یاری نماید برابر است؟

رحمة الله والسلام عليكم  
وصلاح الأبرار والأتقياء  
بخشایش و درود خدای و صلوات و درود نیکان و پرهیزگاران بر شما باد.

فإن تك اذواد تصبن ونسوة  
فلن نذهبوا فرغا بغسل خباب  
پس اگر چند شتر و چند زن امیر گردید با کشتن خباب خون شما هدر نخواهد رفت.

بماشيهن أخضرو وظلال  
دریای سبز موج با پاره ابرهای سفید کرانه های آن همراه و همگام است.

ألى ابن عبدحین شدة الیة  
وخلصت فاستمعوا من الکذاب  
عروبن عبود سوگند خورد سوگند مؤکد و من سوگند خوردم، پس از دروغ گویشوید.

لدوا للموت وابتسوا للخراب  
بزیاید برای مردن و بسازید برای ویران شدن.

لا تحسبن الله خاذل دینیه  
و نسیه یا معشر الاحزاب  
ای گروه احزاب گمان مبرید که خداوند دین خود و پیامبرش را رها نماید (خوار بگذارد).

أردیت عمرا اذطفی بمهتد  
با تیغ هندی پاک گوهر آزموده بزبان عمرو را، چون سرکشی و طغیان نمود، به خاک هلاکت انگندم.

نصر الحجاره من سفاهة رایه  
و نصرت رب محمد بصواب  
یاری نمودستگ را از بی خردی و من یاری نمودم پروردگار محمّد (ص) را از روی اندیشه درست و صواب.

وقالوا ل احمد انت امرؤ  
خلف الحدیث ضعیف السبب  
به احمد گفتند تو مردی نادرست سخن گوی و بی یآوری.

الم تعلموا أنّا وجدنا محمدا  
نبیاً کموسی عطف فی اول الكتب  
آیانی دانید که ما محمّد (ص) را پیغمبری یافتیم همچون موسی که در آغاز کتابها نوشته شده است؟

وماذاک قال الله اذهر یکتب  
و مال الولاء بالبلاء فملتم  
حکومت و ولایت به بلا و گرفتاری کشاند و شما بدان رغبت و میل نمودید در صورتی که خداوند چنین فرموده

است آن هنگام که حکم کرده است.

وان علیه فی العباد محبة  
ولاخیر ممن خصه الله بالحب  
و همانا از او در دل بندگان خدا دوستی و محبتی است و هیچ کس بهتر از آن فردی نیست که خداوند او را به

دوستی و محبت ویژه گردانیده است.

- بطخفة جالدنا الملوک وخیلنا  
در طنقه با پادشاهان کارزار کردیم و شب هنگام بسطام سواران با شتاب ناخستند. (۳۸۰)
- عشیة بسطام حمرین علی نحب  
تا به مرد راهی رسید در دیری که پایه های آن در زمینی بی آب و علف نهاده شده بود. (۱۲۱)
- حئی اتی متبتلا فی قائم  
فسفاهم من تحتها متسللاً  
پس از زیر آن [سنگ] آب جاری و گوارا به آنان نوشتید که از هر آب گوارا و شیرین، گواراتر و شیرین تر بود. (۱۲۲)
- وان کان احمد قد جاء هم  
بحق ولم یانهم بالکذب  
در صورتی که احمد برای آنان راستی و حق را آورده بود نه کذب و دروغ را. (۱۵۲)
- اعنی ابن فاطمة الوصی ومن یفل  
فی فضله وفعاله لایکذب  
مقصود و منظور من فرزند فاطمه بنت اسد جانشین پیغمبر است و هر کس در فضل و کارهای او هر چه بگوید دروغ نگفته است. (۱۲۲)
- تطاول لیلی یسهتم یصب  
ودمع کسح السقاء الترب  
شب من به درازا کشید و اشکی فروریخت، همچون آب که از مشک بریزد. (۱۵۲)
- هل قرب قائمک الذی بوانه  
ماء یصاب فقال مامن مشرب  
آیا نزدیک دیر تو که در آن منزل کرده ای آب در دسترس هست؟ پاسخ داد: هیچ آبشوری وجود ندارد. (۱۲۲)
- وان کنت بالقربی حججت خصیمهم  
فغیرک اولی بالتبى واقرب  
و اگر به خویشاوندی و قرابت بر مخالف حجت و دلیل آوردی پس غیر از تو کسی هست که سزاوارتر و نزدیکتر به پیغمبر است. (۳۵۱)
- ولا تنبعوا امرا لغواة فنقطموا  
او امرنا بعد المودة والقرب  
فرمان گمراهان را پیروی نکنید که پس از دوستی و خویشی، دستورهای ما را فرو بگذارید. (۱۵۲)
- حئی اذا شربوا جمیعاً ردها  
ومضی فخلت مکانها لم یقرب  
وقتی همه آشامیدند سنگ را بجای بازگرداند و رفت کسی به جایگاه آن سنگ نزدیک نشده است. (۱۲۲)
- ان علیاً وجمفرائفتنی  
عند ملء الزمان والکرب  
علی و جعفر در هنگام مصائب و گرفتاری روزگار تکیه گاه منند. (۱۵۱)
- الا بغایة فرسخین ومن لنا  
مگر در دو فرسخی، در این جا که میان تل ریگ و بیابان خشک قرار گرفته، آب کجاست؟ (۱۲۲)
- والله لا اخذل التبی ولا  
یخذه من بنی ذوحسب  
به خدا سوگند پیغمبر رانتهار هانکنم و از فرزندان من آنکه دارای گوهر پاک است اورا رها نخواهد کرد. (۱۵۱)
- ولا التامخات البارحات عشبة  
امر مسلم القرن ام مرأعضب  
ونه رفتن شکار به جانب راست و چپ صیاد شب هنگام، حیوان درست شاخ بگنجد یا شکسته شاخ. (۵۸)
- ونفسی قصی بسنی هاشم  
کنفی القلهة لطاف الحطب

دور کردن قبیله قصی فرزندان بنی هاشم را همچون دور افگندن پزندگان تکه های هیزم راست. (۱۵۲)

الأ ابلغنا عنی علی ذات بیننا  
لؤلؤنا وخصنا من لؤلؤ بنی کعب

از من به قبیله لؤی خبر دهید، با آنکه میان ما خلاف است، و خصوصاً در میان قبیله لؤی بنی کعب را. (۱۵۲)

للمعب قصی باحلامها  
وهل يرجع العلم بعد المعب

به خاطر بازی قبیله قصی با عقل و خرد خود، آیا بعد از لعب و بازی عقل بر سر آنان باز آید؟ (۱۵۲)

فکأنها كرة فی کف حزو  
زحبه الذراع دحابها فی ملعب

گویی گویی بود در دست کودکی قوی یازو و توانا که آنرا در زمین بازی پرتاب کند. (۱۲۲)

فدنا مضاح به فأشرف مائلا  
کالتسر فوق شیطیة من مرقب

نزدیک شد و فریاد بر آورد پس همچون چراغیایه ای مشرف بود بمانند کرکسی که بالای بلندی بر پاسگاهی

نشسته باشد.

وان الذی الصقتم من کتابکم  
یکون له یوماً کراغیة التقب

و همانا آنچه به کتابتان الصاق نموده اید روزی برای او چون آواز بچه شتر باشد (مقصود از فسیله ناقه صالح

است که بانگ زد و قوم نمود هلاک شدند).

فأعصرو صبوا فی قلبها فتمتعت  
فبهم تمتع صعبة لم ترکیب

پس گرد آمدند و اجتماع نمودند در کندن آن [سنگ] پس آن [سنگ] رام آنها نشد همچون کره توسن

چموشی که تا کون سواری نداده است.

ولقد سرى فیما سیر بللیة  
بعد العشاء بکریلا فی مویب

سیر کرد در بین سیر کردنهایش شبی پس از نماز عشاء در مویبی به کریلا. (۱۲۱)

علی ان اخوننا وازروا  
بنی هاشم وبنی المقلب

با آنکه برادران ما بنی هاشم و بنی المقلب را یاری کردند. (۱۵۲)

ولا انا ممن یزجر القیز همة  
اصاح غراب ام تعرض نعلب

من نه از آن کسانی که مرغ مرا از هدف و مقصد باز دارد کلاغ بانگ برآرد یا روباهی در جلویم ظاهر شود.

(۵۸)

حسی اذا اعینهم اهوت لها  
کف متی ترد المصالب تغلب

هنگامی که آنان را درمانده ساخت دستی فرا رسید که با هر هم نبردی در آویزد مغلوبش نماید. (۱۲۲)

قال اقلبوا انکم ان تقلبوا  
نرووا ولا تروون ان لم تغلب

فرمود آن را (سنگ را) بگردانید که اگر آن را بگردانید سیراب شوید و اگر آن را نگردانید سیراب نخواهید

شد. (و اگر گردانیده نشود سیراب نخواهید شد).

افيقوا أفیقوا قبل ان یحفر الثری  
ویصبح من لم یجن ذنباً من الذنب

بیدار شوید بیدار شوید پیش از آن که دامی برای شما آماده شود در آن صورت بی گناه و گناهکار گرفتار شود.

(خشک و نریا هم بسوزند).

فئنی الأعتة نحو وعت فاجتلی  
مساء تلمع کالتجین المذهب

پس عنان گردانید سوی شزار و سنگی صاف که چون سیم زرانود می درخشید ظاهر شد. (۱۲۲)

فوالله ما ادرى اسلمى تغولت  
 به خدا سوگند نمی دانم سلمی' دگرگون شده است، قوم محبوب من است یا همه آنها؟ (۶۷)

ام القوم ام كلّ السّ حبيب  
 وبورکت مولودا وبورکت ناشنا  
 هنگام ولادت، فرزندی خجسته بودی و چون بزرگ شدی فرخنده بودی و چون مویت سفید گشت در هنگام  
 پیری باز مبارک و فرخ روز باشی. (۸)

بأتیه لیس بحیث یلقى عامرا  
 غمیر الوحوش و غیر اصمّاع اشیب  
 می آید به جایی که هیچ ساکنی غیر از وحشیان و غیر از آن پیر مرد موی از سر ریخته را ملاقات نمی کرد. (۱۲۱)

فان كنت بالشوری ملک امورهم  
 فكيف بهذا والمشبرون غيب  
 پس اگر در شوری امور آنان را در دست داشتی، پس در این امر چه طور؟ در صورتی که تدبیر کنندگان  
 و وزیران نیستند.

وقال شیطان لهم عفریت  
 شیطانی به آنها گفت نه شما ملک دارید نه مرد دلاور و آزموده. (۴۱)

ما لکم ملک ولائبیت  
 عجبت لیمن یقول ذکرت اللفی  
 وهل أنسی فاذ کرم من هویت  
 در شگفتم از کسی که گوید من دوست خود را به یاد آورم مگر من فراموش می کنم معشوق را تا آنکه به یاد  
 آورم؟ (۴۳۳)

وردناه فی مجری سهیل یمانی  
 آوردیم او را در ناحیه جنوب در مسیر ستاره سهیل یمانی با گردنی کج از میان جمع و خارجی. (۲۹۱)

بصعرا لبری من بین جمع وخارج  
 بار عن متل القلود تحسب انهم  
 ووقوف لجام والركاب نهملج  
 لشکری بسیار گران همچون کوه پنداری آنان ایستاده اند در صورتی که سواران در حرکتند. (۸۳)

فالیوم أخشع للذلیل وآتقی  
 امروز چنانم که نزد هر ذلیلی سر فرو می آورم و از او می ترسم و از ستمکار باید به دست دفاع کنم. (۳۸۳)

منه وادفع ظالمی بالراح  
 یا جعفر القیار خیر مصرف  
 للیخیل یوم نطاعن وشیح  
 ای جعفر طیار بهترین گرداننده سواران در روز نیزه زدن و رزم. (۳۸۳)

عذیرک من خلیلک من مراد  
 ارید حیاته ویرید قتلی  
 من زندگی او را می خواهم و او مرگ مرا بیاور عملی که عذرترا در باره این دوست از قبیله مرادی واضح کند. (۳۸۴)

جرت الریح علی رسوم دیارهم  
 فکأنهم كانوا علی مبعاد  
 بادهها بر آثار منازل آنان گذشتند گویی با صاحبان آنها وعده گذاشته بودند که آنها بروند و اینان بیایند. (۳۳۴)

حسان الوجوه عظام الحلوم  
 کرام المفاصل والمحتد  
 نیکو روی اند و خردمند، گرمی نژاد و پاک گوهر. (۴۲۱)

من ضلّ فی الدین فانی مهتد



- هر که در دین گمراه است گو گمراه باش که من هدایت یافتم. (۱۵۲)
- کوفع الضیاضی فی التبیح الممدد  
چون خار یافتگان در جامه بافته. (۳۹۵)
- علی ابوالحسن والحسین رشید ین لشرأشد المرشد  
علی - علیه السلام - پسر حسن و حسین دو فرد راه یافته و هدایت کننده راشد و مرشد را. (۴۲۱)
- الابا اسلمی ذات الذمالج والعقد آگاه باش ای اسلمی صاحب انگوها و گردن بندها! (۳۳)
- وکان بدعی قدیما بیضة البلد لکن فاتله من لایعاب به  
ولی کشته او کسی است که کشته شدن به دست او عیب نیست. او کسی است که از دیرباز او را سرور شهر می شناختند. (۳۶۳)
- یا شاهد الله علی فاشهد ای گواه خداوند بر من گواه باش که من به پروردگار احمد که بگانه است ایمان آوردم. (۱۵۳)
- لذکر النبى و ذکر الوصی و ذکر بنی المصطفی احمد  
به یاد پیغمبر - صلی الله علیه و آله - و یاد جانشین او و فرزندان مصطفی احمد (ص). (۴۲۱)
- تطاول لیللی ولم ارقد شب من به درازا کشید و خواب به چشم نیامد پس شب را بیدار بودم همچون مار گزیده و کسی که چشم درد دارد. (۴۲۱)
- وقت ذمتی انی کریم و انسی صبورا اذا ما القوم جازوا عن القبر عهد و پیمان من به انجام رسید که من را در مردم و همانا شکیبایم هنگامی که مردم بی صبری و ناشکیبایی می نمایند. (۶۰۳)
- عشبة فر الحارثیون بعدما قضا نحبه فی ملتقى القوم هوبر  
قبیله حارث شبانگه بعد از کشته شدن هوبره در میدان برخورد و کارزار فرار کردند. (۳۸۰)
- وانک لورأیت ابا عمیر همانا تو اگر ابا عمیر را می دیدی، دو دست خود را از مکر و حيله پر می کردی. (۱۱۷)
- فأبوا ابا وهب ولو فعلوا ای ابا وهب نخواستند [که رکعات نماز را زیاد کنی] و اگر می خواستند شفع و وتر را به هم می پیوستند (۳۲۷)
- رهبان مدین لورأوک تنزلوا اگر راهبان مدین تو را ببینند از دیر فرود می آیند و نیز آهوان تنها مانده از قلعه کوهها به زیر آیند. (۱۱۵)
- توکل علی الرحمن فی کل حاجة در هر حاجتی خواهی توکل بر خداوند بخشنده کن که همانا خداوند است که حکم می کند و مقدر می فرماید. (۱۵۹)
- وقد بهلك الانسان من وجه أمنة وینجوا بحمد الله من حيث یحذر گناه باشد که انسان از جایی که ایمن است هلاک شود و از آنجا که می ترسد، به حمد الله، نجات یابد. (۱۵۹)
- شهد الحطیثة یوم بلقی ربه إن الولیة احق بالمعذر

- حطیة در روزی که پروردگار را دیدار نماید گواهی می دهد که ولید به عذر خواستن سزاوارتر است. (۳۲۷)
- وكان زبیر عظم الناس منة  
علی فلما شد کوعاه بالاسر  
زبیر بزرگترین منت را در میان مردم بر من داشت، چون دستهای او را به اسیری می بستند. (۴۰۳)
- ولقد رأیت غداة احمد عصبية  
ضربوك ضربا غیر ضرب المحسر  
در روز بدر دیدی گروهی که تو را زدند، زدنی نه چون زدن همراه با پشیمانی. (۳۶۲)
- ولقد وجدت سیوفنا مشهورة  
ولقد وجدت عیولنا لم تقصر  
همانا تو تیغهای ما را دیدی کشیده و اسپان ما را دیدی که کوتاهی نمی کردند. (۳۶۲)
- ویکأن من یکن له شب یح  
جب و من یفتقر بعش عیش ضر  
کسی که صاحب مال و ثروت است مورد محبت واقع می شود. و آنکه در ویش گردد به سختی روزگاری گذراند. (۱۷۷)
- فلما اتاهم حمزة و عبیدة  
وجاء علی بالمهتد یخطر  
وقتی حمزه و عبیده آمدند و علی با شمشیر هندی می خرامید. (۳۶۲)
- امسى الفقی عمرو بن عبد یبتغی  
بجنود یثرب غارة لم تنظر  
جوانمرد عمرو بن عبد شب را در حالی گذراند که برای لشکریان یثرب در جستجوی غارنی بود که زمانش را نیافتند. (۳۶۲)
- باتت حواطب لیلی یلتمن لها  
جزل الجذی غیر خموار ولا دعر  
هیزم کشان لیلی سراسر شب هیزمی که سست و دود کننده نباشد برای او می طلبیدند. (۱۳۱)
- فلم تفتلوا عمرو بن عبد ولا ابنه  
ولکنه الکفوا الهزیر الغضنفر  
شما عمرو بن عبود و پسرش را نکشتید بلکه کشته او همشآن او و پهلوانی شیردل بود. (۳۶۲)
- فلیس لکم فخر علینا بغیرنا  
ولیس لکم فخر یعدو یدکر  
نرسد شما را که بر ما به غیر ما فخر کنید و شما را فخری نیست که قابل بر شمردن و یاد آوردن باشد. (۳۶۲)
- فالحمد لله الذی اعطى الحبر  
موالى الحق ان المولى شکر  
سپاس خدای را که دوستان حق را دانش و نعمت داد اگر بنده شکر گزارد. (۲۴۶)
- سألنأسى القلاق اذ رأتناسی  
قل مالى قد جئتمانی بنکر  
آن دوزن از من طلاق خواستند چون دیدند مال من کم شد. ای دوزن چیزی ناپسندیده نزد من آوردید. (۱۷۷)
- اصبحت لاندعی لیوم عطیمة  
یا عمرو اولجسیم امر منکر  
اکنون ترا ای عمرو برای جنگ و کار بزرگ و نامطلوب دعوت نخواهند کرد. (۳۶۲)
- اری الناس قد احد ثواشیمة  
وفى كل حادثة یونمر  
مردم رامی بینم که عادتى را پدید آورده اند و در هر حادثه و پدیده ای مشورت و گفتگومی شود. (۱۱۴)
- ونرکم خیلا لاهوادة بینهما  
ونشقى الرماح بالضیاطرة الحمر  
بر اسپانی سوار می شویم که با یکدیگر سازش و آرامش ندارند و مردان تنومند بی هنر و سرخ روی به سبب تیزه خوردن بدبخت می شوند. (۱۶۷)
- و کیف ثوائى بالمدينة بعد ما قضی  
وطراً منها جمیل بن معمر  
چگونه در مدینه بمانم پس از آن که جمیل بن معمر حاجت خود را از آن بر آورد؟ (۴۲۹)

- مستقبلین شمال الریح بضربها  
روی کردیم سوی باد شمال و سنگ ریزه‌ای که چون پنبه زده و پراکنده بود. (۲۰۸)
- نشوباً حجازها فلایاً قیامها  
از سنگینی پایین اندام ایستادن به روی دشوار است و راه می رود آرام و خرامان. (۱۶۷)
- وان كان حیاً فأعداً آخر الدهر  
ای هند سلامت باشی، ای هند که از قینه بنی بدری، اگر چه زنده و پایدار باشد تا پایان روزگار. (۳۳)
- منی ما یرد ذوالعرش أمراً بعیده  
هرگاه خدای صاحب عرش برای بنده چیزی خواهد به او خواهد رسید و بنده را در آن اختیاری نیست. (۱۵۹)
- و کذاک آتی لم ازل متسرّعاً نحو الهزاهز  
همچنین من همیشه به سوی جنگها می شتابم. همانا دلاوری و جوانمردی در مرد از بهترین خوبهاست. (۳۵۷)
- لا تعجلن فقد اتانا کحجیب صونک غیر عاجز  
شتاب مکن که پاسخ دهنده ندای تو در رسید توانا و با ثبات و بصیرت، و راستگویی سبب نجات هر مستگاری است. (۳۵۷)
- ولقد بحمت من التداء بجمعکم هل من مبارز  
صدای من گرفت از بس در میان جمع شما فریاد زدم که آیا جنگاوری هست؟ وقتی که مرد دلیر یمناک شد من در جای هم‌اورد جنگجو ایستادم. (۳۵۷)
- ولقد دعوت الی البرازفتی بحجیب الی المبارز  
جوانمردی را به جنگ خود خواستی که هم‌رزم خود را اجابت می‌کنند. بالای سر تو شمشیری می افرازد سفید و بران همچون نمک، که موجب مرگ هم‌رزم می‌شود. (ح ۳۵۷)
- آتی لارجوا ان اقیم علیک نائحة الجنائز  
همانا امیدوارم که آواز نوحه‌گر بر جنازه‌ها را بر تو انگیزم به زخمی فراخ و گشاده که یاد کرد آن در جنگها فراموش نشود. (۳۵۷)
- فی کفه صعده منقّفه  
در دست او نیزه‌ای است راست و استوار و بر سر آن پیکانی است چون شعله آتش. (۶)
- السوار دون وتسیم فی ذری سبأ  
آنها با قبیله تیم در بالای ملک سیاه‌سیری درآمدند. گردنهایشان را پوست گاو میش آزرده بود. (۳۱)
- کفریة ذی الثلثة السعیش  
همچون مشک آب صاحب ربه‌ای که تشنه هستند. (۲۶۴)
- اذا نسبا یفستهما السکراع  
این نتیجه و فرزند دو سبقت گیرنده در مسابقه است که چون نسب آن دو را گویند به کراع [نام زنی] می‌رسد. (۳۱۴)
- ایفایشون وقدرا واحفانهم  
آیا مفاخرت می‌کنند با آن که دیدند مار آنها را مار دیگری گرید و کشت؟ (۱۰۹)
- فد عظه ففضی علیه الاشجع  
آیا مفاخرت می‌کنند با آن که دیدند مار آنها را مار دیگری گرید و کشت؟ (۱۰۹)

- علی حین عاتبت المشیب علی الصبا      وقلت التما تصح والشیب وازع  
 زمانی پیری را عتاب کردم که میل به لهو و کودکی دارد و گفتم آیا بیدار نمی شوی و به هوش نمی آیی در  
 صورتی که پیری و سالخوردگی مانع از بازی و کودکی است؟ (۲۱)
- اذا انست تبریج تسوای اماناً      ونحمل آخری افرختک السوایع  
 هرگاه تو پیوسته امانتی را به صاحب آن رد کنی و باز امانتی دیگر را بر گردنگیری امانتها تو را تهاه خواهد  
 کرد. (۱۶۸)
- ولباخ الخمر من سنن المصلی      وانا والجمیع الی فراق  
 و بوی شراب بر آمد و آن هم از سنتهای نمازگزار است که بوی شراب دهد؛ در حالی که ما و مردم پراگنده  
 می شدیم. (۳۲۷)
- نکلّم فی القلّة وزاد فیها      علانبة وجاهر بالتفاق  
 در نماز سخن گفت و بر رکعات آشکارا افزود و نفاق خویش را ظاهر نمود. (۳۲۷)
- فبؤما للولید وما آتاه      الی یوم التلبین والتلاق  
 پس بدا به حال ولید و آنچه کرد تا روز خسران و بهم رسیدن [قیامت]. (۳۲۸)
- ازید کم لکسما نحمدونی      فما لکم ومالی من خلاق  
 آیا بر رکعات نماز بیفزایم تا مرا بستاید در صورتی که شما را با من هیچ رابطه ای نیست؟ (۳۲۸)
- حسبت بغام راحلتی عناقاً      وماهی ویب غیرک بالعناق  
 بانگ مرکوب را هوار مرا آواز بزغاله ای پنداشتی. وای بر غیر تو، آن بزغاله نیست! (۳۰۲)
- رأنتی بحبلیها فصذت فخافة      وفی التحیل روعاء الفؤاد فروق  
 مرا دید که با دوریسمان به او روی آورده ام از ترس امراض کرد از من، و درباره ریسمان آشفته دل و  
 بیسناک است. (۱۱)
- فدیت بنفسه نفسی ومالی      وما ألوک إلا ما اطلبق  
 فدای او ساختم جان و مال خود را، نمی بخشم تو را مگر آنچه در توانم هست. (۱۶۸)
- یا لک من مکیده ما انکرک      لابتة للملھوف من ان یعبیرک  
 ترا چه مکر و نیرنگی است که نمی توان انکار نمود ناچار باید مرد اندوهگین از تو بگذرد. (۳۵۶)
- وانصروا احمداً فانّ من الله      ردة اعلیه غیر مدال  
 احمد را یاری کنید که او را از جانب خداوند معین و یابوری است که هرگز مغلوب نمی شود. (۱۵۳)
- قل لمن کان من کفانة فی العز      واهل التندی واهل الضمال  
 بگو به آن که از قبیله کنانه صاحب عزت وجود و بزرگواری است. (۱۵۳)
- فمد اناکم من المللیک رسول      فاقبلوه به صالح الاعمال  
 از طرف خداوند سوی شما پیغمبری آمد، به کردار نیک و اعمال شایسته به او روی آورید. (۱۵۳)
- ونسلمه حتّی نصرع حوله      ونذهل عن ابنائنا والحلائل  
 او را به شما تسلیم نکنیم مگر این که در گرد او به زمین افتیم و فرزندان و زنان خود را فراموش کنیم. (۱۵۳)
- واب مصلوه بعین جلیة      وغودر بالجولان حزم و نائل

پنهان کنندگان او (به خاک سپردگان او) واقفاً بازگشتند و آن شخص خردمند و بخشنده (نعمان) را در زمین جولان رها کردند.

(۳۱۴)

فَنَحَالِسا مَهَجَ النَّفْسُ كِلَاهِمَا      وَبِطَنِ الْمَذَادِ مَخَائِلُ وَمَقَاتِلُ

هر دو آهنگ جان بکدیگر را کردند، هر دوی آنها در وسط میدان نیرنگ کننده و کارزار کننده بودند. (۳۶۳)

لَبِثَ قَلِيلاً يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلُ      لِأَبْسٍ بِالمَوْتِ إِذَا حَانَ الاجَلُ

اندکی درنگ کن حمل وارد نبرد می شود، چون اجل به سر آید از مرگ بیم نیست. (۳۶۳)

لَعَمْرِكَ مَا لَامَ ابْنِ اخْطَبِ نَفْسَهُ      وَلَكِنَّهُ مِنْ يَخْذُلِ اللّٰهَ يَخْذُلُ

قسم به جان تو که ابن اخطب خود را سرزنش نمود و لکن هر کس یاری خدای نکند خوار و ذلیل می شود. (۴۰۱)

فَاسْتَعْنِ بِاللهِ عَنِ ابْوَابِهِمْ اَبْدَاً      اِنَّ الْوَقُوفَ عَلٰى ابْوَابِهِمْ ذَلَالٌ

به یاری خدای همیشه از در خانه آنان بی نیاز باش چون ایستادن بر در سرای آنان خواری آور است. (۳۸)

اَسْدَانٌ فِى ضَيْقِ الْمَكْرَمِ نَصَاوِلَا      فَكِلَاهِمَا كَفُو كَرِيمٍ بِاَسَلِ

دو شیر در تنگنای نبرد بر یکدیگر حمله بردند. هر دو هم شأن و بزرگواری و شجاع بودند. (۱۷۱)

يَوْمًا بِاطْيَبِ مِنْهَا نَشْرًا نَاحِيَةً      وَلَا بِاِحْسَنِ مِنْهَا اِذْ دَنَا الْاَصْلُ

وقتی آفتاب به غروب گراید هرگز خوشبوی تر و زیباتر از او نیست. (۲۴۸)

فَقُلْ لِبَنِي مِروَانَ مَا بَالُ ذَمِّهِ      وَحَبْلِ ضَعِيفٍ مَا يَزَالُ يُوَصِّلُ

با فرزندان مروان بگویی چه ارزش و اهمیت دارد عهد و پیمان و ریسمان سستی که پیوسته به هم می بندند؟

(۱۴۶)

كذبتهم وبیت الله یحزنی محمداً      ولما نطاعن دونه ونساضل

دروغ گفتید سوگند به خاله خدای که محمد رها نشود تا ما پیش روی او نیزه نزنیم و جنگ نکنیم. (۱۵۳)

بَطُوفٌ بِهَا الْهَلَاكُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ      فَهَمَّ عِنْدَهُ فِى نَعْمَةٍ وَفَوَاضِلِ

درویشان بنی هاشم در گرد او می گردند، آنان در نزد او در فائز و نعمت اند. (۱۵۳)

اِنَّ الَّذِى سَمَكَ السَّمَاءَ بَنِي لَنَا      بَيْتًا دَعَانِمُهٗ اَعَزُّ وَاَفْضَلُ

همانا آن کس که آسمان را بر افراشت خانه ای برای ما ساخت که پایه های آن استوارتر و برتر است. (۲۵۳)

لَعَمْرِكَ اِنَّ الزَّبْرَقَانَ لِبَاذِلِ      لِمَعْرُوفَةٍ عِنْدَ التَّنِيْنِ وَرَفِضِلِ

به جان تو سوگند که زبرقان در سالهای قحطی مهمان نواز و بخشنده است. (۲۵۳)

اَلَمْ يَعْلَمُوْا اَنَّ اِبْنَنَا لَا مَكْذَبَ      لَدَيْنَا وَلَا يَمْنٰى بِقَوْلِ الْاِبَاطِلِ

آیا ندانسته اند که فرزند ما نزد ما دروغگو شناخته نشده و به گفتار بیهوده اعتنا نمی شود؟ (۱۵۳)

مَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْحَسَنِ مَعْتَبَةٌ      خَضِرَاءُ جَادٍ عَلَيْهَا مُسْتَبَلٌ هَطَلٌ

هیچ بستنی نیست از بستانهای زیبای سبز و خرم که ابر بارنده فراوان بر آن باریده باشد. (۲۴۸)

اِنَّ الْمَلُوكَ بِلَاةٍ حَبِثَ مَا حَلُّوْا      فَلَا يَكُنْ لَكَ فِى اَكْنَافِهِمْ ظُلٌّ

همانا پادشاهان هر جا در آیند بلا باشند، مباد ترا که گرداگرد آنها سایه ای برای خود برگزینی! (۳۸)

وَكَلاهُمَا حَضْرُ الْفِرَاعِ حَفِيظَةٌ      لَمْ يَشْنَهْ عَنِ ذَاكَ شَنْغِلِ شَاغِلِ

و هر دو با حالت خشم و حمیت در میدان جنگ حاضر شدند و هیچ امری آنان را از آن باز نداشت. (۳۶۳)

- لجاهد حتى بلغ النفس عذرها      و غسل ببعی العزکمل مغفل  
همانا سعی و کوشش خود را نمود تا به جایی که عذر و بهانه ای برایش باقی نماند و برای طلب عزو شرافت هر  
راهی را با جدیت پیمود. (۴۰۱)
- وان صدحنهم خالوک نخدعهم      واستنقلوک کما يستنقل الکن  
و اگر آنان راستایش کنی پندارند آنان را می فریبی و تو را همچون بار گرانی برای خود می گیرند. (۳۸)
- فاذهب علی فما ظفیرت بمثله      قول مدید لبس فيه تحامل  
بروای علی که تاکنون بر چون او بی ظفر نیافتی، این سختی است درست که در آن ژاژ و گزاف نیست. (۳۶۳)
- وابیض يستفی الغمام بوجهه      ربیع الیتامی عصمة للارامل  
سپید روی است که به آبروی او از ابر باران می طلبند بهار است یتیمان را و حافظ است بیوه زنان را. (۱۵۳)
- ذلت قریش بعد مهلك فارس      فالذات مهلكها وخزی شامل  
بعد از هلاک این سواره، قریش خوار گردیدند خواری و رسوایی فراگیر آنان را از پای درمی آورد. (۳۶۳)
- فالتار عندي يا علی فلیتنی      ادرکتہ والمقل متی کامل  
ای علی خون او نزد من است ای کاش او را درمی یافتم و عقل من کامل بود. (۳۶۳)
- استغفر الله ذنباً لست محصبه      رب العباد الیه الوجه والعمل  
آمرزش می خواهم از خداوند -پروردگار بندگان که راه و کار را به سوی او می جویند- برای گناہاتی که  
شمار آن از عهدۀ من خارج است. [برای گناہان بی شمارم]. (۱۸۱)
- لو اتنی علم الحکل      علم سلیمان کلام التمل  
اگر همانا دانش حکل که همان علم سلیمان و دانستن زبان مورچگان است، می دانستم. (۲۳)
- ولست بمفراح اذا الدهر سرتی      ولا جناح من صرفه المنحول  
هر گاه روزگار مرا شاد سازد من نه در شادی مبالغت نمایم و نه از گردش روزگار جزع کنم. (۱۶۸)
- یفضحک الشمس منها کوکب شرق      مؤزر بعمیم النسبت مکنهل  
سبزه و گیاه شاداب به روی خورشید می خندد سبزه های رشد یافته آنها را فرا گرفته است. (۲۴۸)
- جاءت لتصرعنی فقلت لها اقصری      انی امره وصرعی علیک حرام  
آن زن آمد تا مرا به زمین زند گفتم دست نگه دار که من مردم و بر زمین زدی من بر تو حرام است. (۱۰۵)
- لقد کان فی حول لواء ثوتیه      تقضی لباتات و سأم سائم  
در یک سالی که در آن جا بودم حاجتها بر آورده شد هر چند که ملوک شونده ای ملول شود. (۳۱۳)
- فلم ازمهراً ساقه ذوسماحة      کمهر قطام من فصیح واعجم  
ندیدم مهریه ای را که صاحب بخشنده ای از عرب و عجم آن را بدهد همچون مهریه ی قطام. (۳۹۳)
- فلا مهراً علی من علی وان غلب      ولا فتک الادون فتک ابن ملجم  
هیچ مهریه ای هر چند که گران قیمت باشد از علی (ع) گران تر نیست و هیچ قتل غافلگیرانه ای نیست مگر  
این که در مقابل قتل علی (ع) بردست ابن ملجم ناچیز می نماید. (۳۹۸)
- ولقد شفی نفسی وأبرأ مضمها      قیل الفوارس ویک عنتر أقدم  
گفتار سواران که «وای بر تو عنتر، فرا پیش آی!» همانا جان مرا شفا بخشید و رنج و بیماری آن را بر طرف

ساخت.

(۱۷۷)

وتشرق بالقول الذي قد ارعته  
وسرخ روی (رو سفید) گردی بواسطه سختی که مراعات کردی، همان طور که سینه نیزه به خون سرخ می شود (۲۹۰)  
ومن هاب اسباب الحنايا ينلنه  
وهر کس که از اسباب و علل مرگ می ترسد مرگ او را در می یابد هر چند وسیله رفتن بر آسمان یعنی نردبان هم داشته باشد.

(۱۹۸)

ثلاثة آلاف وعبد وقينية  
سه هزار درهم و بنده ای و کنیزکی، و یا شمشیر تیز و برنده به حضرت علی (ع) ضربت زدند! (۳۹۲)  
والدهر ذودول والترزق مقوم  
بنده بی تاب و دلتنگ می شود و خداوند مقدر می فرماید و روزگار متغیر و در گردش است و روزی مقوم.

(۱۵۹)

والخير اجمع فيما اختار خالقنا  
تمام خوبی در آن چیزی است که آفریدگار ما اختیار نماید، و در گزینش غیر او سرزنش و بدشگونی است.

(۱۵۹)

تعال فان عاهدتني لا تخونني  
ای گرگ بیا! پس اگر پیمان بندی که با من خیانت نکنی همچون دوتن هم صحبت باشیم. (۱۱۴)  
وكل اخ مفارقه اخوه  
به جان پدرت قسم هر برادری از برادرش جدا شود و حتی فرقدان هم. (آ را در اینجا به معنی واو عطف گرفته اند).

(۱۱)

فالسوم يبيد و غرر السمين  
پس امروز روسفیدی آشکار می گردد و پس از اندک زمانی ضعیف باز شناخته می شود. (۳۸۱)

(۳۸۱)

فجاءت به غضب الاديم غضنفر  
فرزندی آورد پوست کلفت، شیربچه ای، و نطفه شرم جایی که از ناپاکی مصون نبود. (۳۱۴)

(۳۱۴)

انا ابوالشبل وذوالعمرنين  
من شیرم و نجیب و شریف برادر پیغمبر برگزیده امین.

(۳۸۲)

الله يعلم انى لست اذكرة  
خدا می داند که او را به یاد نمی آورم، چگونه به یاد آورم کسی را که هرگز فراموشش نمی کنم؟ (۴۳۳)

(۴۳۳)

ان سراجاً لكريم مفخرة  
همانا چراغ، فخر بزرگی دارد چون هرگاه آن را برافروزی دیده بدان روشن شود. (۱۶۸)

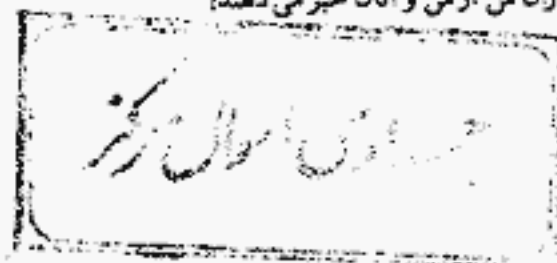
(۱۶۸)

قال يا رب انهم اهل بيتي  
فرمود ای پروردگار من اینان اهل بیت من اند بار خدایا دعای مرا در حق آنان مستجاب فرمای. (۴۲۱)

(۴۲۱)

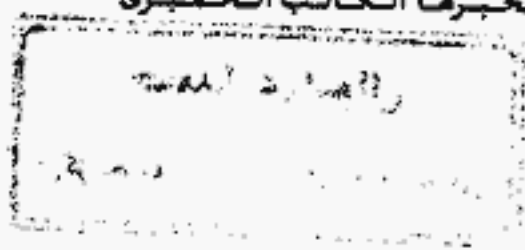
اعلى تقشع الفوارس هكذا  
آیا سواران بر من تازند این چنین یاران من از من و آنان خیر می دهند!

(۳۵۸)



- اليوم يمنعني الفراز حفيظتي      ووصتم في الهام ليس بناهي  
امروز حمیت و غیرت مرا از فرار مانع می شود و شمشیر برنده ای که چون برفرق سرفراز می گیرد کند نیست (از  
بریدن نمی ایستد). (۳۵۸)
- وعففت عن اثوابه ولو أنسى      كنت المسفطر بزنى انوابي  
و از جامه های او گذشتم و اگر من بر زمین افتاده بودم او جامه های مرا می کند. (۳۵۸)
- فصددت حسين تركته متجدلاً      كالجذع بين دكادك وروابي  
بازگشتم درحالی که او را در ریگستان رها کردم همچون تنه درخت خرمایی مابین ریگستان و تپه ها. (۳۵۸)
- لا تخذ لا وانصرا ابن عمكما      اخي لامي من بينهم وأبي  
پسر عمتان را تنها نگذارید و او را یاری کنید برادر من است از جهت پدر و مادر. (۱۵۱)
- واذا بكت فمرته شجنالها      يوماً على فني دعوت صباحي  
هرگاه روزی قمری ای از اندوه برشاخی بگرید من هم فریاد می زنم. (۳۸۳)
- قد كنت لي جبلا الوذ بظله      فتركتني امشي باجرده ضاحي  
برای من تو همچو کوهی بودی که به سایه آن پناه می بردم پس مرا وا گذاشتی که آشکارا راه بروم. (۳۸۳)
- قد كنت ذات حمية ما عشت لي      امشي الجراز وانت كنت جناحي  
مادام که تو زنده بودی من صاحب حافظ و نگهبان بودم در صحرا می گشتم و تو بال و پر من بودی. (۳۸۳)
- لقد اسمعت لونها دبست حبا      ولكن لاحياة لمن تنادي  
اگر آدم زنده را می خواندی همانا به او شنوائیده بودی ولی کسی را که می خوانی زنده نیست. (۲۷۲)
- ومن دنس الرجس قد طهروا      فغزال الذئب بهم يفندي  
از آلودگی و پلیدی پاک شدند. رستگار گردید آن که به ایشان اقتدا کند. (۱۲۱)
- لو كان قاتل عمرو غير فائله      بكتيه ما اقام الروح في جسدي  
اگر کشته عمر و غیر آن بود که او را کشته است تاجان در بدن داشتم بروی می گریستم. (۳۶۳)
- الاب هذا اللأيمى احضر الوغى      وان اشهد اللذات هل انت مخلدي  
ای کسی که مرا سرزنش می کنی از این که در جنگ حاضر می شوم و در بزم شادی حضور یابم آیا می توانی  
مرا جاودان زنده نگه داری؟ (۲۵۱)
- حبسوا عنانك اذ جريت ولو      تركوا عنانك لم تكن نجري  
هنگامی که روان بودی افسار تو را گرفتند و اگر افسارت را رها می کردند نمی رفتی. (۳۲۷)
- اتيت رسول الله كيما افكته      وكان رسول الله بجري بما بجري  
آمدم نزد رسول الله - صلی الله علیه و آله - تا او را رها سازم و رسول خدا آنچه باید انجام دهد انجام می دهد. (۴۰۳)
- نادى وقد تمت صلاتهم      أزرىدكم ثملاً ومسايدرى  
هنگامی که نمازشان تمام شد به سبب مستی و عدم دریافت و تشخیص فریاد برآورد که آیا بر رکعات نماز شما  
بیفزایم؟ (۳۲۷)

بحبرها الكاتب الحميري





می نویسد و نقش و نگار می کند آن را کاتب حمیری.

(۲۴۶)

خسباً جسروز و اذا جاع بسکی

(۳۳۲)

آدم پر خور، مضطرب و هیجان زده شد، و هرگاه گرمته شود گریه می کند.

فهلا روید اقد مسلاءت بطنی

امتلاً الحوض و قال قطنی

(۲۶)

حوض پر شد و گفت: بس است مرا، اندکی مهلت بده که شکم مرا پر کردی.

معسی شمالی و افوی دینی

لا یبأس لهما قطعتمت بمینی

پروای آن ندارم چون دست راست من قطع شده دست چپم با من است و دین خود را تقویت می کنم. (۳۸۱)



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

جمعداری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی